هنرمندان تاریخ‌ساز تیاتر

ماریا دارو

هـنـرمـنـدان تـاریـخ سـاز تـیـاتـر

افـغـانـسـتـان

تـالـیـف

مـاریـا دارو

چـاپ دوم

سـال

2014 /1393

کابل - افغانستان

نام کتاب : هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان

مولــف : مــاریــا دارو

ویراستار : دوکتور عنایت الله شهرانی

دیــزایــن : ابــراهــیم دارو

صفحه آرائی : اسماعیل دارو

چاپ اول : کانادا
چاپ دوم : کابل افغانستان

حق طـبع مــربـوط به مولــف میباشد

نشانی تماس :

maria.daro@gmail.com

اهـــدا َ

به فرزندان عزیزم هریک احـــمد دارو- داوود دارو- ابراهیم دارو واسماعیل دارو با محبت اهدا میدارم ُزیرا عزیزانم مرا در طی چهار سال در همه امور و صفحه ارائی این کتاب و سایر کتابهایم تنها نگذاشتند.
از خداوند غفور برای شان صحت و سرفرازی تنما میدارم .

مـــاریـــا دارو

2014/ 1393

فـــــهـــرســـت مـنـدرجـــات

شماره	معرفی شخص	عنوان مطالب	صفحه
1	ماریا دارو	پیشگفتار مؤلف	1
2	دکتور روان فرهادی	آشنایی با این کتاب	8
3	دکتورعنایت الله شهرانی	هنرمندان تاریخ ساز وخصوصیات این کتاب	9
4	زندگینامه ماریا دارو	بقلم عنایت الله شهرانی	15
5	شاه امان الله خان	شاه امان الله خان	23
6	معرفی رسانه	رسانه های جمعی افغانستان	29
7	تاسیس دستگاه تلویزیون	دستگاه تلویزیون	36
8	ولایت هرات	منحیث اولین تیاتر معاصر افغانستان	42
9	ولایت بلخ	موسس تیاتر بلخ	43
10	ولایت کندز	موسس تیاتر سپین زر	43
11	زینب ننداری	موسس زنیب ننداری	43
12	پوهنی ننداری	موسس پوهنی ننداری	46
13	شهری ننداری	موسس شاری «شهری»ننداری	49
14	کابل ننداری	کابل « افغان »ننداری	51
15	مرستون کابل	تیاتر مرستون کابل و موسس آن	53
16	تیاتر ولایات	تیاتر ولایات کشو ر و ولایت هرات	54
17	ولایت کندهار	تیاتر ولایت کندهار وموسس آن	56
18	بیدار ننداری	تیاتر ولایت بلخ	59
19	ولایت فاریاب	تیاتر فاریاب وموسس آن	60
20	تیاتر نساجی بغلان	تیاتر ولایت بلخ وموسس آن	60

شماره	معرفی شخص	عنوان مطالب	صفحه
21	هنر های زیبا	تاسیس فاکولته هنرهای زیبا پوهنتون کابل	60
22	آرام	اسد الله	64
23	احمدی	عبداللطیف	73
24	اطرافی	عبدالحکیم	74
25	افندی	استاد فرخ	78
26	الفت هروی	محمد علی شاه	81
27	القاس	محمد نصیر	83
28	امید سرخابی	غلام علی امید	88
29	انوری	محمد زمان	90
30	ایمن	سردار محمد	92
31	بایقرا	مرتضی	94
32	برشنا	استاد عبدالغفور	101
33	بدیع	اسد	106
34	برمک	صدیق	110
35	بکتاژ	عبید الله	113
36	بیکران	عبدالرحمن	116
37	بینا	عبدالرحمن	116
38	بهره	استاد عبدالواحد خان	118
39	بیسد	استاد عیدالقیوم	120
40	بینوا	عبدالروف	125
41	پردیس	عبدالروف	131
42	پژواک	استاد عبدالرحمن	138

شماره	معرفی شخص	عنوان مطالب	صفحه
43	پلار	استاد جانمحمد	142
44	تاجزی	استاداسدالله	144
45	تسیلم	محمد عزیز	147
46	تلوار	سونه رام	148
47	جسور	عظیم	154
48	جفایی	عبدالستار	158
49	جلیا	استاد عبدالرشید	161
50	جلیا	حمیدا لله	164
51	حسینی	زلمی	164
52	خواخوژی	محمد ابراهیم	166
53	خوش گوار	محمد نسیم	167
54	خیر زاده	فیض محمد	168
55	رادمنش	موسی	173
56	رحیمی	عتیق	176
57	روان فرهادی	دکتور عبدالغفور	179
58	رفـــــاه	محمد نعیم	183
59	روشن	محمد اکبر	186
100	رونق	محمد علی	188
102	رهگذر	محمد شفیع	194
103	رهنورد زریاب	محمد اعظم	198
104	رزمریال	محمد حنان	202
105	سادات	خانم رویا	205

شماره	معرفی شخص	عنوان مطالب	صفحه
106	سائل	عبدالولی	207
107	سایر هروی	در محمد هروی	210
108	سدوزی	فهیم	212
109	سرخوش هروی	عبدالرحیم	221
110	سرور	خان آقا	227
111	سلجوقی	علامه صلاح الدین	229
112	سنگی	سلام	236
113	شادان	عبدالله	241
114	شهرانی	دکتور عنایت الله	246
115	صابر هروی	محمد محسن	260
116	صادق	استاد محمد رفیق	263
117	صنعتگر	عبدالوهاب	267
118	صدقی	محمد عثمان	268
119	طلوع	قاری عبدالحبیب	269
120	ظفر	مهدی	271
121	عبادی	شمس	275
122	عثمان	دکتور محمد اکرم	278
123	علیل	عبدالخالق	282
124	علم	احمد شاه	282
125	فایز	عظیم	285
127	فرخ	عبدالقادر	286
128	فرحان	محمد نعیم	288

شماره	معرفی شخص	عنوان مطالب	صفحه
129	فضلی	فضل محمد	290
130	قاریزاده	ضیـا	295
131	قدری	رحمت الله	298
132	قیام	معروف	299
133	کامران	حاجی محمد	303
134	کوشان	غلام حصرت	308
135	کهزاد	محمد یوسف	310
136	گردش	نعمت الله	314
137	گورن	محمد جان	317
138	لطیفی	استاد عبدارشید	318
139	لطیفی	پوهاند عبدالواسع	327
140	لطیفی	توابشاه	333
141	لطیفی	ولی	334
142	مروت	سید نطیف	335
143	مـروت	سید همایون	338
144	مشعل هنریار	سید محمد	341
145	نشاط مالک خیل	عبدالطیف	343
146	ملگری	منان	345
147	نـــادم	محـــمد اکبر	347
148	نـــبـــی	فـــقـــیـــر	349
149	نـــدا	امـــیـــن الله	353
150	حریف نجمیمی	میر محمد نبی	355

شماره	معرفی شخص	عنوان مطالب	صفحه
151	نسیم	محمد ابراهیم	356
152	نظری	عبدالواحـد	359
153	نـقاش	محمد اکرم	361
154	نگاه	سـیـد مقدس	364
155	نورانی	جـلال	371
156	نورانی	خانم زلیخا	377
157	نـگهت	وزیر محمد	380
158	واله	استاد عبدالحق	382
159	ورکزی	سعـیـد	388
160	هـدف	عزیزالله	389
161	هـیـواد دوست	محمد یوسف	399
162	هویدا	ظاهر	404
163	یحیایی	استاد رفیق	412
164	آرش	نجیبه	415
165	معرفی همکاران	معرفی دوستان که در تکمیل کتاب سهم گرفته اند	418
166	معرفی نویسنده	ماریا دارو	421
167	مصاحبه	مصاحبه نذیر ظفر با خانم ماریا دارو	423
168	معرفی کتابهای خانم دارو	بقلم پوهاند -دکتور عبدالواسع	430
169	معرفی کتابهای خانم دارو	نظر کوتا در باره کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر	439
170	درباره تالیفات	درباره تالیفات و شخصیت ماریاداروبقلم رجنی پران کمار	440
171	سپاس وتشکر	سپاس و تشکر از خانم مارادارو بقلم استاد حامد نوید	443
172	چهره های جاودان	کتاب چهره های جاودان در اموزن خوانش بقلم نذیر ظفر	443

شماره	معرفی شخص	عنوان مطالب	صفحه
173	ختم	ختم کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان	445
174			
175			

خوانند گرامی

با مطالعه این کتاب از رشد وانکشاف هنر تیاتر و چگونگی روند حیات هنرمندان تیاتر با معرفی موسسین تیاترُ اولین نمایش نامه نویس در افغانستان آشنا میشوید.
از آنجایکه افغانستان یک کشور سنتی میباشد ُ باید بدانیم که هنرمندان گرامی چطور توانستند هنرهای زیبا را برای مردم خویش پیشکش نمایند و مشعل هنر تیاتر را مشتعل نگهداشتند.
درحالیکه تا آزادی نسوان در وطن ما تیاتر ریالیزم وجود نداشت و نمایشات در تنگنای سانسور های حکومتی قرار داشت و حتا زندان های هولناک بدرقه راه رزمندگان و نو آفرینان بوده است.
این کتاب بیانگر واقعیتهای سرنوشت هنرمندان و نویسندگان میباشدُ آرزو میبرم با مرور این کتاب از تاریخ تیاتر و مشکلات هنرمندان کشور اگاهی حاصل نماید.

با حرمت مـــاریـــا دارو

نشانی تماس مولف

maria.daro@gmail.com

بنام آنکه روح در قالب جان آفرید

پـــیـــشـــگـــفـــتـــار مُولف

هنر های زیبا نمادی از فرهنگ هرکشور بشمار میرودُ گرچه آثار تاریخی ممالک شواهد از قدامت تاریخ سلحشوری مردمان بوی هرکشور را بنمایش میگذارد مگر هنر وادبیات و آثار فرهنگی نیز ازعُرف و عادت و سیلقه های خاص دوره های مختلفُ رویداد ها را با وژاه های خیلی دلنشین زبان شعر و ادب از نیش قلم بیان میدارد.

این آثار از تراوش قلم نویسندگان هر کشور بدست خوانندگان میرسد و تصاویر از فرهنگ و مردم آن کشور از افکار مدبرانه نویسنده آن در ذهن آدمها مجسم میگرد .

در قدیمها مروج همین بود که شاعر و نویسنده و علما مربوط کلیسا و معابد مذهبی بوده و کافه ملت از نعمت خواندن و نوشتن محروم بودند ... و انسان های آن زمان به تحصیل علم طور خصوصی و خود آموز میپرداختند و یا اینکه خود را متعلق به معابد و کلیسا مسیاختند تابا استفاده ازکتب معابد منور گردیده و در روشنی علم راه نجات از سلطه نظام حاکم جستجو نمایند.

زمانیکه راز زندگی را درپرتو علم دانستند برای آگاهی مردم تلاش کردند به باور عام بخاطر رهایی از ظلم و برای بدست آوردن آزادی دست به اسلحه و شورش میزدند و جنگ یگانه راه نجات انسان از چنگال ظالمان نظام بشمار میرفت. اما دانشمندان راه های معقول دیگر را جهت بیداری توده ها ُ پیدا و واقعیتها را تفسیر و تعبیر نمودند و در باره حل معضله متوسل شدن به جنگ و سلاح را مردود شمردند و کوشیدند راه و طریق دیگری را انتخاب نمایند زیرا ملت ها هنوز از علم و دانش و سواد بهره کافی نداشتندُ مکاتب وجود نداشت علم وکتب در انحصار معابد بوده وتنها آنها حق تعین سرنوشت ملت را داشتندُ بناُ باید یک مکتب اجتماعی و فرهنگی ایجاد میگردید که اسم این مکتب تیاتر و صحنه نمایش و یا بازیگری بود تا ملت را بزبان عامیانه تفهیم بدارند که چرا یوغ اسارت را درشانه نهاده اند.

دانشمندان شریف در وازه های هنر تمثیل را بروی میلون ها انسان باز کردند و در تیاتر بسیار محتاطانه از بی عدالتی خدایان معابد سخن گفتند. خدایان بخشم آمدند هنرمندان را کافر خطاب کردند صحنه های تمثیل را مسدود و هنرپیشگان راشکنجه نمودند.

روی همین دلیل تاریخ دقیق اولین نمایشنامه نویس و تاریخ نمایشات تیاتر در جهان معلوم نیست تنها گفته میشود که 400 قبل از میلاد مسیح و یا بیشتر ازآن اولین تیاتر در مصر آغاز گردیده است.

اما سند در دست نیست و مستند به تاریخ 400 الی - 500 سال قبل از میلادی مسیح تیاتر واقعاُ در یونان بوجود آمده است و اولین هنرپیشه بنام« تس پس » دریک مسابقه نمایشنامه تراژیدی در شهر آتن بحیث ممثل نقش اجرا کرد و نامش ثبت تاریخ گردید. فهمیده میشود که تیاتر در بین همین سالهای متذکره بوجود آمده است و بعد از آن نویسندگان زیاد در شهر آتن ظهو ر نمودند که مشهور ترین آنها آشیلُ سوفولُ یوروپید و ارستوفان بودند که تیاتر را به اوج شگوفانی رسانیدند.

یونانی ها عموماً احساسات مذهبی شان را در تیاتر بیان میکردند و سیاست نیز در تیاتر نقش عمده داشت . چون یونانی های شهر آتن مردم دموکرات بودند در تیاتر نمایشات حقوقی و مربوط به مسایل زندگی ُ راستکاری و مردانگی را به نمایش میگذاشتند.
یکی از ارباب النواع بنام « دینویزوس » در تشکیل و بوجود آوردن تیاتر در یونان نقش خیلی عمده و مهم داشت ُ نمایشات در زمان او عموماً ممثل از افتخارات عسکری ُ موفقیتهای هنری دوره عصر طلائی یونانی ها روی صحنه میآمد و در فیستوال بهاری به افتخار رب النوع یونان نمایش داده میشد و مردم با مشعل های فروزان از فستیوال استقبال میکردند.
در سال 476 ق م - با سقوط امپراتوری روم آئین مسیحی ترویج یافت و کلیسابه اولین کاری که اقدام نمود تیاتر را از بین بردُ اکتوران و اکتوریس را از جمله مردم دزد و افراد بد در جامعه تلقی نمود . کلیسا روز تا روز قوت بیشتر کسب نمود و دانش و هنر و تیاتر به تاریکی گرائید و تمام نمایشات جنبه مذهبی را بخود گرفت و کلیسا به تبلیغات پرداخت که دنیا جای امتحان است و هر انسان بعد ازمرگ ُ زندگی جاودانه خواهد داشت انسانها با قبول زنج و زحمت دنیایی احسان در بهشت برایش داده خواهد شد . روی این مفکوره کلیسا جلو نمایشات دموکراتیک را گرفت ُ حتا پوشیدن لباس به کنترول کلیسا در آمد و برهنگی شرم پنداشته شد و منع گردید. تیاتر یونان که تمام نمایشات روی عدالت پسندیُ راستکاری و واقعیتها استوار بود ُ ممنوع شد. همینطور در انگستان ُ درامها ی مذهبی نمایش داده شد و تیاتر کاملا منبع تبلیغ وترویج مذهب گردید.
اما در قرون وسطی در فرانسه نمایشات آهسته آهسته کمیدی گردید و برای تفریح و خنداندن مردم بکار رفت و بعد از آن در انگلستان بنام « تامس هیودو » نیز یکتعداد نمایشنامه های کمیدی نوشت ..
در قرن چهارده رنسانس در ایتالیا پیشرفت کرد و مردم هر نوع تبلیغات را کورکورانه قبول نمیکردند تا روی واقعیت ها استوار نمیبود. در این عصر اختراع باروت ُ ماشین طباعتی و تاسیس دانشگاه با سقوط قسطنطنیه آغاز گردید و انسان ها بیشتر به زندگی عقیدمند شدند و زندگی خوب را از زندگی بد ترجیح میدادند .
رنسانس در حقیقت بمعنی تولد مجدد و عاقلانه به مدنیت یونان و روم بود انسان های دوره رنسانس خوشبختی دنیا را بیشتر اهمیت میدادند و از نعمات آن لذت میبردند تا تدابیر برای « مرگ».
زیرا کتب و آثار هنری و علوم انسانهای قدیم را کشف کرده بودند ...روی این دلایل گفته میتوانیم که رنسانس قبلاً وجود داشته و روی حوادث از بین رفته بود و زمان میطلبید تا علوم و پیشرفتهای انسان های قدیم کشف گردد.
با این اصل نمایشات تیاتر دوباره اوج گرفت و در تیاتر برای مردم درس اجتماع و بهتر زیستن را ترویج میکردند. در این جاست که هسپانیه از راه ترویج افکار مذهبی تقریباً تمام دنیا را تسخیر کرده بود اما از نظر رنسانس خیلی عقب مانده بود زیرا تمام قدرت بدست کلیسا بود .
همچنان شکست قوای بحری هسپانیه توسط انگلیسها در عصر رنسانس افکار مردم را از قیودات مذهبی آزاد ساخت . نمایشنامه و هنرپیشگی در یونان قدیم جهان صلیبی را به لرزه اندخت اما هنر مندان با بهای جان شان تواسنتند ملت ها را از پشت پرده آگاهی بدهند و اندوختن علم را برای تمام مردم مجاز سازند .
با آنکه در هسپانیه کلیسا ها و ملا ها مردم را علیه پیشرفتهای رنسانس تحریک و رنسانس را ضد مذهب میخواندند و علیه آن قد علم کردند ُ هنرمندان تیاتر را با تن برهنه با سیم خاردار می بستند و با حرکت دادن شاخ های آهنین جزا میدادند تا از ورحانیت اطاعت نمانید و آزادی افکار و سیاست را منحصر به

طبقه نجبای هسپانیه بدانند و حتا مانع پیشرفت رنسانس در ایتالیا نیز میشدند .
از جانب دیگر از طریق تیاتر به شدت به تبلغیات مذهبی میپرداختند و نویسندگان را مجبور میساختند تا با روحیه مذهبی نمایشات شان را تحریر نمایند و مردم را از طریق تیاتر از گمراهی نجات بدهند.
متاسفانه در عصر رنسانس هسپانیه این عیب را داشت تا اینکه قوای بحری شان در مقابل انگیس ها شکست خورد ُنویسندگان هسپانوی دست به نمایشنامه نویسی واقعی و تراژیدی زدند .
« لوپ دوویکا» در سال 1535 - 1462 آثار دلچسپ برای تیاتر نوشت که در آنزمان هیچ کس به اندازه نبوغ او نوشته نکرده بود مگر روحانیون مذهبی اورا تعبید کردند ُ او همچنان در تعبیدگاه نوشت زمانیکه از تعبید آزاد گردید در حدود 1600 - 2000 نمایشنامه را به جامعه تقدیم کرد.
وی در عصر شکسپیر می زیست ُ نوشته هایش جنبه عالی علمی وادبی داشت قواعد کلاسیک را در نمایشنامه هایش در نظر نمیگرفت و در آثارش عدالت و تفکر آزاد را منعکس میساخت از این طریق بر علیه کلیسا عصیان کرد.
همچنان در هسپانیه نویسنده دیگر ی بنام کلدرن که حدود 700 نمایشنامه مذهبی نوشته بود به تعداد 111 نمایش غیر مذهبی نوشت در حالیکه او خود در دستگاه دولتی وظیفه مهمی مذهبی داشت و از زندگی خیلی مرفه نسبت به لوپ دوویکا برخور دار بود. .
پیدایش هنر تمثیل بدین گونه در سطح جهان آغاز شد هنرمندان و نویسندگان و سایر علمای در بنیاد این هنر انسانی در کشور های مختلف اقدام و با قدمهای استوار ادامه دادند با تمام مشقات از خود تاریخ فرهنگی خیلی ارزشمند بجا گذاشتند.
در وطن ما نیز یکتعداد نویسنگان و شاعران در خدمت مقامات حکومتی قرار داشتند و سایر نویسندگان از نشر آثار مطبوع محروم بودند زیرا تا جائیکه تاریخ بما نشان میدهد آثار متفاوت از منابع مختلف بدست خواننده نرسیده است مطابع در انحصار حکومت ها قرار داشت و خدمات فرهنگی را محدود میساختند تا شاعر آزاده سربلند نکند ُ نویسنده آگاه ظهور ننماید و ملت بی خبر از همه اسرار باشد تا در برابر حکومت بغاوتی صورت نگیرید. روی این نقیصیه هنر های زیبا و بخصوص تیاتر در کشور ما رشد چندان نکرد و الی زمانیکه شهزاده «امان الله خان» از درباره شاهی با افکار نیک ملت دوستی و وطن پرستی در صحنه سیاسی حضور فعال و مثبت پیدا نمود و از همان تاریخُ فرهنگ در عرصه های مختلف گسترش یافت که شواهد واسناد بدست ما قرار دارد.
میگویند که در ادوار مختلف بعد از مصر و یونان در سرزمین ما نیز تیاتر وجود داشته مگر اسناد بدست نیست صرفا در اثر کاوشهای باستان شناسان سالون های تیاتری در کاپیسا زمانیکه دولت مستحکم یونان باختری بر ملک مایورش آوردند و کاپیسا پایتخت افغانستان بود و هم چنان در ساحه آی خانم نیز سالون تیاتر کشف گردیده است و حدس برآنست که گویا این تیاتر سابقه تاریخی بیشتر از 250 سال قبل از میلاد را نشان میدهدُ اما بدون سند گفته نمتوانیم که چه نوع نمایشات و کدام نویسندگان و هنرمندان و آثار هنری شان را آفریندند و نمایش دادند که بمعرفی شان پرداخته میشد.
اما از سال 1300 هـش - اسناد موجود است و اسمای هنرمندان و نویسندگان درج گردیده است بناُ بدان اتکا نمودهُ هنرمندان تاریخ ساز و نویسندگان و دایرکتران آنها را بمعرفی میپردازیم .
همان طوریکه درباره تیاتر و مشکلات هنرمندان در اروپا یاد آور شدیمُ در افغانستان نیز هنرمندان بمشکلات همگون گرفتار بودند.
خوشبختی مردم افغانستان بود که پادشاه علم پرور و مترقی چون شاه امان الله در راس مملکت قرار

گرفتُ شاه با لباس شاهی- خود روی ستیژ تیاتر پغمان رفت تا برای ملت تفهیم نمایند که تیاتر و هنرپیشگی دارای اهمیت است و افراد شایسته کشور بدان اشتغال دارند
شاه امان الله خان شخصیت اول مملکت خود مشوق علمُ هنر و فرهنگ بودُ او میخواست ملت سرا پا خفته بخواب رااز طریق تیاتر و صحنه های نمایشی آگاهی بدهد تا اطفال شان را مانع علم اندوزی در مکاتب نشوند. شاه در پهلوی تمام پلان های اقتصادی و اعمار جامعه نوین که برای کشورش روی دست داشتُ برای با سواد ساختن و آگاهی مردم از طریقه های ممکن کار میگرفت تا از راه علمی به اعمار جامعه نوین اقدام نماید. روی همین دلیل مکاتب را الی صنف ششم اجباری اعلان کرد صحنه تیایر را بخاطر گشایش مکاتب بوجود آورد که اولین نمایشات در باره تحصیل سابقه و حالیه در هرات و بعد در کابل نمایش داده شد.
در ولایت هرات توسط دانشمند بزرگ علامه سلجوقیُ که در آنزمان مدیر عمومی معارف هرات بودندُ تیاتر در مکاتب بوجود آمد و شادروان عبدالواحد خان بهره اولین مدیر مکتب و آمر و نویسند نمایشات تیاتر معرفی گردید. در کابل نیز به فرمان شاه امان الله خان تیاتر از بودجه دولتی در تپه پغمان سینما اعمار گردید اما کدام فیلم دران به نمایش گذاشته نشد وبرای نمایشات تیاتر ازان استفاده میگردید.
نمایشات در کابل و هرات توسط دانشمندان همان زمان چون استاد عبدالوحد خان بهره عبدالرحیم خان سرخوشُ الفت هر وی ُ و دیگران و در کابل دانشمندان و اهل قلم چون میرمحمد کاظم هاشمیُ جنرال عبدالغیاث خانُ استاد فرخ افندی ُ استاد برشناُ سید قاسم رشتیا و دیگر علمای بزرگ و طلاب معارف تیاتر نو بنیاد را روح و جان بخشیدند.
بدبختی هایکه دامنگیر هنرمندان یونان قدیم در عرصه تیاتر گردیده بود دامنگیر هنرمندان وطن ما و بخصوص شاه عالم و دانشمند نیز گردید . دسایس برعلیه او از طرف انگیس و شرکای داخلی شان سازمان دهی گردید و با کلمات عوام فریبانه اعمال نیک و ترقی خواهی امانی را زیر سوال مذهب قرار دادند و کافرش شمردند آنها نه تنها تیاتر را واژگون ساختند بلکه با جانشین ساختن حبیب الله کلکانی تمام بنیاد یک دولت مترقی را از بین بردند و مردم را دو باره به تاریکی سوق نمودند تا مهره اصلی ونمایند دلخواه انگلیسی بنام محمد نادر به تاج و تخت رسید.
در زمان حبیب الله کلکانی و محمد نادر شاه تمام پلان انکشاف اقتصادی و اجتماعی دوره امان الله از بین رفت و حتا از گشایش مکاتب نیز جلوگیری بعمل آمد .
این دو دوره تاریک با قتل های دسته جمعی حبیب الله کلکانی و یارانش توسط محمد نادر شاه و قتل محمد نادر شاه توسط یکتن از متعلمین مکتب نجات بنام عبدالخالق از میان بر داشته شد.
انکشاف هنر را در دوره پادشاهی محمد ظاهر شاه میتوان به سه مرحله تقسیم کرد ُ در دهه اول مانند دوره پدرش یک سکوت مطالق سر تا سری سایه افگند و در دهه دوم و سوم پادشاهی او در اثر مساعی دانشمندان چون علامه سلجوقیُ استاد برشنا و استاد عبدالرشید لطیفی روح در پیکر تیاتر دمید و در سال 1322 هـش- بعد از یک سکوت طولانی تیاتر با نمایشنامه بنام میراث اثر شادروان عبدالرشید لطیفی در پوهنی ننداری دوباره آغاز گردید. اما با سانسور ها و قیودات بیش از حد نمایشات به صحنه میرفت و حتا بعضاُ بسیار آثار نویسندگان از سانور حکومت جان به سلامت نمیبرد. با آن همه قیودات علماُ و دانشمندان زیاد در رشته تیاتر و نمایشنامه نویسی ظهور کردند که خدمات شادروان استاد برشنا بعد از شادروان علامه سلجوقی در خور ستایش میباشد و همچنان استادان و دانشمندان دیگر در این دوره مانند شاد روان استاد عبدالرشید لطیفیُ شاد روان استاد عبدالرحمن بیناُ شادروان استاد عبدالروف بینواُ شادروان استاد

عبدالرحمن پژواک ُشاد روان استاد عبدالرشید جلیاُ شادروان عبداللطیف نشاط ملک خیل ُ شاد روان انجنیر محمد علی رونق ُ شادروان غلام حضرت کوشان وسایر دانشمندان در جهت رشد وانکشاف تیاتر آثار جدید تولید کردند اما هیچ عمارتی بنام تیاتر تعمیر نگردید و تیاتر پغمان نیز در خشم بغاوتگران سوخته بود تنها چشم و چراغ هنرمندان کابل همان سالون سپورت لیسه استقلال بود که از طرف دانشمند گرامی علامه سلجوقی که رئیس مستقل مطبوعات بودند به اسم پوهنی ننداری مسما و تحت شرایط ریاست مطبوعات رسماُ نمایشات آغاز گردید و آغاز اولین نامایشنامه در سال 1322 هش- اثر استاد عبدالرشید لطیفی طوریکه قبلاُ تذکر رفت ُ بنام میراث در پوهنی ننداری روی صحنه رفت و بعداُ نمایشات مشهور مانند ُ لالا ملنک اثر استاد برشنا ُ شمعدانهای نقره ئی ُ او پدرم نیست ُشام زندگی بالاپوش وغیره از تراجم و اثار استاد عبدالرشید لطیفی و تراجم دیگر از دکتور عبدالغفور روان فرهادی ُ آثار از محمد شفیع رهگزر ُ حبیب الله سها ُ توفیق الحکیم و آثار سایر نویسندگان روی ستیژ رفت و مردم تا حدود با نام و کار نامه های تیاتر آگاهی پیدا کردند و همچنان متعلمین لیسه استقلال نیز در همین سالون به نمایشات تیاتری پرداختند و شاگردان آن لیسه که بعد ها هنرمندان بزرگ و معروف تیاتر و موسیقی گردیند مانند مهدی ظفرُ فضل احمد نینواز ُ ظاهر هویداُ جلیل زلاندُ میرمحمد نبی نجیمیُ عبدالرحیم یسیرُ عبدالقیوم بیسد و دیگران.

در دهه سوم پادشاهی محمد ظاهر خان نویسندگان دیگر به تولید اثار شان پرداختند و همچنان هنرپیشگان دیگر به تیاتر پیوستند که در این مرحله در پهلوی نویسندگان ُ دایرکتران و هنرمندان پشین یک تعداد جوانان اندشمند مانند سید مقدس نگاه ُ در محمد سایر هراتی ُ محمد محسن صابر هروی ُ استاد محمد یوسف کهزاد ُ استاد عبدالقیوم بیسد ُ حمید جلیاُ امین الله نداُ ابرهیم نسیم ُ سید احمد هلال ُ حسین وداع ُ خمارُ آهنگر ُ اکرم نقاش عبدالروف پردیس ُ نور محمد پوهینده ُ محمد نعیم رفاه ُ محمد نسیم اسیر ُ امین الله آشفته و دیگران در تیاتر حضور یافتند اما هیچ نوع عمارت بنام تیاتر تعمیر نگردید .

بقول هنرمندان و بزرگان در سال های 1325 و یا - 1327 هش - در عهد محمد ظاهر خان اولین تیاتر بعد از تیاتر پغمان از بودجه دولتی در جاده مندوی کابل بنام شهر ی ننداری که مردم عوام آنرا شاری ننداری و یا تیاتر بلدیه میخواندندُ اعمار شد . این تیاتر به اثر محدودیتهای جا و یاستیژ از طرف یکتعداد هنرمندان و دایرکتران چندین باربه مقامات پیشنهاد گردیده بود اما مورد توجه مقامات قرار نگرفت .

زمانیکه در اثر جنگ جهانی دوم استادان المانی لیسه نجات بوطن شان رفتند و لیسه نجات به خطر سقوط مواجه شد ُ دانشمندان که زبان المانی میدانستند به تقاضای شادروان استاد برشنا در لیسه نجات به تدریس شاگردان شتافتند و در اینجا غلام محمد فرهاد شاروال کابل نیز وظفیه معلمی افتخاری را در لیسه نجات داشتُ از آرزومندی هنرمندان آگاه شد اما بدون دستور و فرمان حکومت کاری را نمیتوانست انجام دهد بناُ در اثر پیشنهاد کتبی مرحوم استاد برشنا و امر مقامات بالای شاروالی کابل به اعمار تیاتر شهری ننداری پرداخته شد. زمینه مساعد گردید تا شماری از نویسندگان و هنرپیشگان دیگر در این تیاتر نیز به فعالیت هنری آغاز نمایند.

سرا نجام در سال 1336 هش- تیاتر پوهنی ننداری که سابقه دیرنه داشتُ جهت انکشاف لیسه استقلال از بین رفت و ساحه هنری محدود و محدود تر گردید و تنها تیاتر شهری ننداری به تقاضای فرهنگیان جوابگو بوده نمیتوانست.

در آخرین سالهای صدارت سردار محمد داوود خان بخاطر تجلیل چهلمین جشن استقلال وطنُ هنرمندان ممالک دوست و کشور های همسایه برای اجرای نمایشات در جشن اشتراک مینمودند ُ در اینجا سردار محمد داوود نظر به اهمیت موضوع در ظرف کمتر از دو ماه « بقول در محمد سایر هراتی » در ظرف 45

روز به ساختمان یک تیاتر مدرن در منطقه جشن اقدام کرد و بنام افغان ننداری و بعد ها بنام کابل ننداری مشهور گردید.
سردار محمد داوود خان در رشد علم و انکشاف فرهنگ و اعمار جامعه از بسیار جهات در چهل سال زمامداری خانواده محمد زایی ها خدمات زیاد انجام داده استُ که تیاتر کابل ننداری یکی از نمونه های فعالیت فرهنگی او میباشد.
هنرمندان با آنهمه محدودیتها نمایشات زیاد را در ستیژ های پوهنی ننداری ُ شهری «شاری»ننداری ُ کابل ننداری ُ تیاتر مرستونُ و لشکر ننداری و تیاتر های ولایات کشور نقش آفرینی کردند و با همه قیودات و سانسورهای حکومتی به غنامندی تیاتر پرداختند. روی همین دلیل کتاب حاضر بنام هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان تحریر مییابد. همانطوریکه در بالا اشاره گردید که شیوه نمایشات و تاریخ هنر نمایی هنرمندان جهان از طریق کتب و رسالات که دانشمندان گرامی افغانستان آنرا ترجمه و بدسترس ما قرار دادندُ و یا نمایشنامه های شانرا ترجمه و به ستیژ کشیدند ُ آشنایی پیدا کردیم چه بهتر خواهند بود که با هنرمندان خویش از طریق طبع این کتاب اطلاع حاصل نمایم .
آشنایی با هنرمندان جهانی و تاریخ تیاتر برای ما از طریق ترجمه کتابهای شادروان عبدالحق والـــه بنام تاریخ تیاتر میسر گردید که یقین دارم همه هنرمندان و علاقمندان تیاتر آنرا مطالعه و خدمت بزرگ شادروان والـــه را در ترجمه آن آثار بزرگ سه جلدی شان را فراموش نمیکنند..
« نویسنده این سطور» هنرمند نیستم اما با هنر و تمثیل بیگانگی ندارم هنرمندان وطنم را دوست دارم و به مقام هنری هر کدام ایشان ارج میگذارم . روی همین ارج گذاری در سال 2008 میلادی کتاب آواری ماندگار زنان افغانستان را نوشتم البته آن کتاب صرفاُ برای خواهران گرامیکه درسانه های جمعی مانند ُ رادیو ُ تیاتر ُ سینما و تلویزیون اشتغال داشتندُ تحریرو در کشور کانادا طبع گردید.
در زمان تحریر آن کتاب با هنرمندان ذکور هم تماسها بر قرار شد و اندیشه نوشتن کتاب تیاتر را داشتم اما از آنجائیکه در تحریر کتاب آوای ماندگار زنان با مخالتهای زیاد نکوهش و تهدیدها مواجه شدم و بجای تشویق سزاوار توهین و دشنامهای خانواده ها و شوهران شان گردیدم ُ از نوشتن کتاب تیاتر صرف نظر نمودم . شعر شادروان سرخوش هروی در اینجاه صدق میکند که گفته است :
بـاکم از ترکان تیر انداز نیست -- تعـــنه تیر آورانم می کشد .
زمانیکه جناب خان آقا سرور کتاب تیاتر در افغانستان را نوشت سر و صدای هنرپیشگان تیاتر از همه جا بلند گردید که گویا حقوق هنرمندان تلف گردیده و کتاب تیاتر در افغانستان جواب گوی خدمات هنرمندان تیاتر نمیباشد و به جانب داری یک گروپ معین نوشته شده است در همین موقع با استاد شهرانی گرامی معرفت حاصل کردمُ ایشان برایم هدایت نوشتن کتاب تیاتر را عنایت فرمودند.
دوباره به مطالب جمع شده خویش مراجعه و با بر قرار کردن تماسها و پیدا کردن هنرپیشگان تیاتر پرداختم ُ نوشتن این کتاب نیز پرابلم های بخصوص خویش را داشت باید متذکر شوم که نگارش این کتاب بدون در نظر داشت - شناخت شخصی ُ گروپی و یا مقام و منصب سیاسی و حکومتی صورت گرفته است زیرا در تیاتر افغانستان پرابلم های گوناگون وجود داشته یکتعداد نظر به پیشرفت و شایستگی خود مورد توجه مردم قرار میگرفتند حسادات ها برعلیه آنها دستوری از جانب حکومت و یا حسادتهای شخصی تحریک میگردید و بدبختانه با ایجاد گروپها و گروه های متعدد هنرمندان برور چند دایرکتر جمع میشدند و یک دیگر را تخریب و یا با مقامات حکومتی که تشته پراگندی تیاتر بود راپور های غلط و ناجایز ارایه میکردند ُ و حکومت تیاتر را با بهانه های مختلف بسته مینمود ُ بجای آنکه این گروپها بخاطر پیوند

هنرمندان و استحکام تیاتر کار مشترک و مثمر برای مردم افغانستان انجام میدادند برخلاف بخاطر جاه و مقام و کیش شخصیت پرستی در تیاتر به تفرقه و تفتین میپرداختند .
این واقعیت تلخ هنوز هم در بین هنرمندان وجو د داردُ زیرا مطالب توهین آمیز از هرگروپ علیه گروپ و گروه دیگری جهت درج این کتاب برایم رسیده است که از همه آنها بوی نفاق و جدائی میآید و بخاطر عفت قلم از آن صرف نظر گردید و آنچه را مطالعه میدارید همه تحریر و نگارش هنرمندان که الحمد الله در قید حیات اند ُ برایم ارسال کرده اندُ میباشد و کسانیکه در میان مانستند بخاطر ماندگار شدن کار های هنری و نام مبارک شان از منابع مختلف تحقیقات صورت گرفته است و بعد برای دوستان که در هنر و فرهنگ افغانستان سالیان دراز قلم زده اند و آثار شان از دیده ها پنهان نیستُ جهت بررسی و اصلاحات فرستاده شد و بعد درج کتاب گردید .
سرانجام با همه پرابلم ها بعد از چهار سال تحقیقات کتاب آماده نشر گردید . تا نام تیاتر و کار نامه های هنرمندان از قصه های آفاقی به درج کتاب با اسناد و شواهد و فوتو های شان بدسترس هموطنان ما قرار گیرید و تاریخ سازان تیاتر افغانستان با مرور زمان از ذهن مردم ما محو نشوند.
این کتاب برای نسلهای امروز و فردای کشور یک تصویر واقعی از هنر نمایش و نماینامه نویسی و هنر پیشگی را ارایه میدهد.
در پایان از دوستان و دانشمندان گرامی چون دکتور عبدالغفور روان فرهادی ُ دکتور عنایت الله شهرانی و محقق جوان عبدالله شادان که در تصحیح و بازنگر این کتاب بنده را مدد رسانیده اندُ سپاسگذارم و هم چنان هنرمندان گرامی که زندگینامه های شانرا جهت درج کتاب ارسال کردندُ برای شان سعادت آرزو میدارم و کسانیکه نخواستند افتخارات هنری و فرهگی شان درج کتاب گردد عقیده شان قابل حرمت بوده به ایشان نیز ارزوی سعادت می دارم .

با تقدیم حرمت

ماریا دارو
مارچ ۲۰۱۴ برابر حمل ۱۳۹۳

آشنـائـــــــی بـــا ایـــن کـــتـــاب

نوشته : داکتور عبدالغفور روان فرهادی

تیاتر در افغانستان حتی یک قرن هم سابقه ندارد ُ در پایان سالهای عهد امانیه تیاتر در پغمان « واقع شمالغرب کابل» وجود داشت که از آن معلومات تاریخی اندک بجا مانده است. باین حساب هنوز در افغانستان یک قرن کامل از هنر تمثیل روی صحنه ء ارت دراماتیک نگذشته است.
امید ست تقدیم این کتاب معلوماتی را در معرفی هنرمندان افغانستان و تحول آرت دراماتیک میسر نماید ُ توقع داریم پس از این کتاب نویسندگان گرامی در تکمیل مزید برای چاپ مالیه آن همت گمارند.
در ده سال ها ُ بیست سالها و بیشتر از آن در تاریخ یک ملت بطور خاص و در صورتی که مراحل شامل بحران ها و جنگها باشد همه آیینه ء کتابها و رساله ها ُ روزنامه ها و جراید ورسانه ها منعکس میشود. این همه وقت بوقت با پیشرفت تکنالوژی به اشکال مختلف چون رادیو ُ تلویزیون ُ یوتوپ ُ و دیگر وسایل کمپیوتری و ضبط آواز و تصویر هر روز پیشرفته تر و گوناگون تر میگردد.
تیاتر و سینما چه در هر شهر و روستا نه تنها به مرکز تمثیل و نمایش بلکه امروز در داخل خانه ها و اتاقها میرسد که دیروز چنین تصور نمیشد ُ و این همه جزء خاطرات گروه های ادمیان وملت ها میشود.
این کتاب خشتی است دراین دیوار خاطرات .
قابل قدر میدانم خدمات بانوی گرانقدر ماریا جان دارو را که در این زمینه گام استوار ی میگذارد. تا اکنون مقالات و بعضی رساله ها و کتابی با عنوان تیاتر « جز یک کتاب تیاتر در افغانستان بنام خان آغا سرور ُ وجود داشت ُ مگر این مراحل تحول آرت دراماتیک و بیان احوال نمایشنامه نویسان ُ مترجمان ُ نمایشنامه از زبان های دیگر ُ اکتوران ُ اکتریسان پایان نمی یابد و جهان و پیشرفت در این زمینه به ترقیاتی رسیده است ُ چنانچه « سینما تیک» ها « یعنی موزیم و محل نگهداری فیلمها عمده» دارند و اکنون پژوهشگران در شعبات مختلف این خدمات تخصص میگیرند. هرزمان کتاب یا مجموعه جدید نمونه ها « مثلاْ در باره پارچه تیاتری مولیر یا مثلاُ فیلم های چارلی چپلن وغیره» به نشر میرسد.
جامعه افغانی چه در افغانستان وچه در دیار مهاجرت این ضرورت و نیاز را دارند تا یک صفحه زندگی دیروزی خودرا بشناسد. هر شاخه هنر مستلزم چنین اثار تحقیقی میباشد.
یقین دارم نویسند گرامی « دارو» در پی آن خواهد بود تا حد امکان در سالیان آینده این کتاب ارزنده را به شکل ارزنده تر به خوانندگان تقدیم کند از خداوند متعال برایش توفیق طلب میکنم ..

دکتور عبدالغفور روان فرهادی
شمال کلیفورنیا - امریکا

2013 June

U S A

هنرمندان تاریخ ساز تیاتر و خصوصیات این کتاب

کتاب هنرمندان تاریخ ساز که اینک تحت مطالعه شما خوانندگان محترم قرار میگیرد ُ کتابیست ارزنده ُ مهم که جایش در میان کتابهای هنری در افغانستان خالی بود ُ مولف دانشمند بانو ماریا دارو در این مجموعه بسی معلومات تازه را داخل و بررسی ها و رسیدگی های را در باره هنر بازیگری و بازیگران هنرتیاتر در افغانستان انجام داده است .
دراین اوراق نظریه ُ کلماتی چند به تائید نویسنده عالیقدر و ارجمند مـاریـا جان تحریر می یابد امید است د متن کتاب بشکل ممد واقع گردد.

مروری برگذشته های هنر در سر زمین زیبای وطن :

کشـــور افغانستان و مردم آن دارای فرهنگ غنی و قدیم بوده ُ و در هر رشته هنر تاریخ طولانی دارد. درباره هنرهای نقاشی ُهیکل تراشی ُ صنایع دستی و مستظرفه ُ معماری و مهندسی ُ خطاطی ُ موسیقی و تمثیل میتوانیم به اثر مطالعات تاریخی و از روی کاوشها و کشفـیات بشر شناسان تا حدی معلومات حاصل نمایم.
کشـــفیـات در استوپه بودای تپهء سردار - طلا تپهُ جوزجان ُ لشـــکرگاه ُ هده ُ آی خانم وغیره نمایانگر سابقه و قدامت هنر در افغانستان میباشـــد . همچنان دو شاهد خاموش سـلسال و شاه مامـــــــه عـــظـــیم ُ قدرت و مهارت هنرمندان وطنمان را شهادت میدهند که در طی دو نیم صد سال کار و زحمت آنها را در بامیان کهن و نامی تراشـــیـدند.
در مغاره های بدخشان بنام کرها و بعضی حصص دیگر وطنمان مدنیت های بیش از پنجهزار سال کشـــف گردیده است . داکتر لوئی دوپری بشر شناس امریکایی در افغانستان ُ سـالـهای پـیـش بر این نگارنده آلات و ابزار جنگی ُ شـــکار را که از دوره سنگ نمایندگی میکرد ُ نـــشان داد که درباره هریک از آن آلات شرح و بسط ها داشت و معلومات زیاد ارائه مینمود. در دوره های کوشانیان و یفتل شاهان با عظمت کارهای هنری زیاد صورت گرفته است که شمه ای از آنها را بمانند سکه ها ُ مجمسه ها ُ وغیره بدست داریم که نشان دهنده بافرهنگ بودن مردم قدیم ما میباشند.
در دوره غزنویان یا عصر شهنشاهی سلطان بزرگ شرق محمود غزنوی ُ باغداری ُ معماری ُ سنگ تراشی ُساختن جواهرات از سنگهای قیمتی نقره و طلا وجود داشت . تاجهای مرصع شهریاران غزنوی که در تاریخ خوانده ایم محصول دستها وانگشتان هنرمندان ما بوده است.
درکتابت قانون مملکتی ُ جهانکشایی ُ ادبیات و شعر رسیدگی به رعایا در آن دوره نوشته ها زیاد است ُ از آن سبب است که غزنی را در تاریخ بنام عروس البلاد یاد کرده اند.
درزمان شهنشاهی محمود کبیر ُ موسیقی ارزش بسزا داشته و بدربار شهنشاه موسیقی نوازی

صورت میگرفت.
ابوریحان البیرونی منجم و نابغه زمانُ وقتیکه با سلطان محمود غزنوی در سفرهند همراه بودُ معلومات زیادی در خصوص موسیقی هندو هندوها با خود به ارمغان آورد و در کتابهای مال الهند نوشت. ناگفته نباید گذشت که در دوران حکومتهای غزنویان و پادشاهان پیش از او موسیقی نوازان چه در هند و چه در افغانستان موجود بودند و موسیقی مشترکی داشتند که مردمان از آن لذت میبردند. موسیقی در سرزمین سحر آمیز هندوستان صبغه دینی داشت و ازآن سبب موسیقی در آن سر زمین سحر آمیز پیشرفت و ترقی زیاد کرده بود که تا اکنون موسیقی بقایا و یادگار های قدیمه آن دیار را از دست و زبان اخلاف شان میشنویم .
موسیقی نوازان در افغانستان بدریا شاهان هنرنمایی مینمودندُ اما در کنار آنها موسیقدانان هند نیز بدربار هنرنمای مینموده اند و مردم ماتا اکنون به موسیقی هند علاقمند بوده و موسیقی شان را بیگانه نمی پندارند.
اگر توجه گردد تا اکنون از ساحات هلمند تا دره های لغمان کشور ما بشمول کابلستان مردم ما به موسیقی هند علاقه مفرط دارندُ چونکه تبادلات در هنر نمایی ها صورت میگرفته است .آنچه را قابل یاد آوری میدانم اینست که بعضی اشخاص میگویند که موسیقی از ملک ما به هند رفته است که نویسنده این سطور موضع را بروی راست گویی و حقیقت پسندی رد مینماید.
البته بعضی نوابغ ما که در آن سرزمین چون سلطان الشعرا ء امیر خسرو دهلوی حیات بسر بردند و اختراعاتی را در زمینه موسیقی بمیان آورده است ُ فراموشی هیچ کس نمیگردد و ما میتوانیم که اورا یک فرد افغانستان بدانیم اما فراموش نباید بنمایم که او در هند تولد یافته و موسیقی را در همان جای آموخته استُ در قضاوت آفاقی اینطور باید گفت که بعضی مسایل موسیقی را هندی ها از ما و بعضی را ما از آنها آموخته ایمُ ولی هرگز نمیتوانیم بگویم که موسیقی هندوستان محصول موسیقی دانان افغانستان میباشد.
در آغاز حملات مغلها چندان معلوماتی در خصوص موسیقی ودیگر هنر ها نداریمُ ولی به اثر گذشت زمان تعداد از حکام واهل مغل علاوه از اینکه به اسلام گرویدندُ فرهنگ و عنعنات مردم آسیای مرکزی را تا اقصای تورکیه پذیرفتندُ که در آن حال بدبار آنها موسیقیُ شعر و شاید هم تمثیل انجام می یافت.
در زمان تیموریان هرات هنر بحدی پیشرفت نموده بود که دوره شان را بنام رنسانس شرق یادکرده اند. چنانچه چند نابغه زمان آن دوران بنامهای میرزا بایقرا نواسه امیر تیمور صاحب قرانُ امیر علی شیر نوایی صدراعظم سلطان صاحبدل حسین بایقرا ء استاد کمال الدین بهزادُ استاد میرعلی هرویُ حضرت خاتم العشراء نورالدین عبدالرحمن جامیُ سر برآوردند

که تا اکنون کارها و اثار آنها چون شمع فروزان در مجالس ادبی و هنری روشنی میبخشند و آثار ماندگار شان زیب بزرگترین وغنی ترین موزیم های جهانی میباشد.
در دوره بابری ها شعر وادب و نویسندگی با هنر چه در افغانستان و چه در هندوستان ترقی وپیشرفت نموده بود و باغها و عمارات در کابل ساخته شد و کابل در زمان بابر یکی از زیبا ترین شهر های منطقه بشمار میرفت .
بعداز زمامداری نادر افشار تا زمانهای امیر شیرعلی خان فقط در جمله نقاشان استاد ابکم و میر عبدالرحمن ُ میر زا یعقوب خان کابلی را در جمله نقاشان و شاید تعداد کمی دیگری را میشناسیم هم چنان درباره هنر تمثیل در این دوره افسانه گویانی نیز داشتیم .
در زمان حمکومت امیر شیرعلیخان ارتباط موسیقی هند در کابل با مردم سرزمین ما شکل ورنگ بخصوص بخود گرفت که در ساحه خرابات یا گزر خواجه خوردکُ در هنر شریفه موسیقی رنگ خاص داده شد و تا اکنون تاثیرات آن زمان در افغانستان بوجه احسن مشاهده میگردد. در وقت و زمان غازی امان الله خان محصول استقلال افغانستان شخصی از مربوطین بزرگان میمنه بنام پروفیسور غلام محمدخان مصورمیمنگی ظهور نمود که بیرق هنر نقاشی را در افغانستان بلند کرد و بار اول در تاریخ افغانستان هنر را صبغه رسمی داد و مکتب صنایع نفیسه کابل به اساس پیشنهاد پروفیسورغلام محمد میمنگی و هدایت شاه امان الله خان بنیاد و پی ریزی گردید که بعداز آن در ساحات هنر ها فعالیت های زیاد صورت گرفت و پیشرفت های بدست آمد که شرح آن را در این مختصر لازم نمیدانمُ دوره درخشان امان الله خان
همانطوریکه هنر هیکل تراشیُ نقاشی بصورت اساسی موقف پیدا کرد هنرموسیقی نیزدر مکاتب عسکری از جمله ضروریات بشمار میرفت در این باره یک تعداد از شخصیتهای نظامی کشـــور ترکیه کمک های شایانی نمودند. سرایندگان و خوانندگان چون استاد قاسم « افغان» نه تنها در دربار شاه بلکه تا حدی در میان مردم کابل هنر نمای نمودند.
علاوتاُ در زمان امان الله پادشاه هنردوست هنر عکاسی نیز شکل و رنگ بهتر گرفت و کم کم مردم از افکار خرافاتی در خصوص عکاسی های زنده جان پائین آمدندُ در دربار عکاسان بنام عکاس باشی و سپس در شهر به تعداد عکاسها افزوده شد.
در همین زمان یک نفر امریکایی یک فیلم خاموش از صحفات شمال افغانستان که بنام تورکستان یاد میگردیدُ تهیه داشتُ این فیلم بیصدا اگرچه توسط یک شخص غیر مسلکی تهیه شده بود ولی ارزش آن بخاطریکه شاید اولین فیلم محرک وبیصدا بود و توسط همان عکاس به امریکا آورده شدُ او به زودی در رشته عکاسی کورسهای را تعقیب و سپس به بخاطر فیلم برداری بهتر افغانستان دوباره برگشت اما متاسفانه اینبار او را نگذاشتندُفیلم برداری نماید.

نگارنده این سطورُ این فیلم بیصد را د سال 1978 میلادی در دانشگاه واشنگتن در شهر سیاتل ایالت واشنگتن مشاهده نموده است.
در همین دوره شاه امان الله خان بود که هنر تمثیل بشکل بسیارعالی ولی ابتدائی بار اول در هرات و درکابل در پغمان به نمایش آغاز گردید مبتکرو قهرمان این اتبکار استاد علامه صلاح الدین سلجوقی بود بعد از مروج ساختن هنر بازیگری در کابل این هنر شکل ورنگ بهتری بخود گرفت پیش از اینکه هنر تمثیل در کابل در معرض عمل قرار بگیردُ استاد علامه سلجوقی هنر مذکور را در هرات باستان یکسال قبل ایجاد و مروج ساخته بود که هنرمندان اول آن صحنه ها مرحومان استاد بهرهُ تیموری و سرخوش هروی بودند چون کتاب حاضر درباره هنرمندان تاریخ ساز تیاتر جلو چشمان تان قرار دارد بیجا نخواهد بود تا مرور مختصر به گذشته هنر تمثیل و بازیگری بنمایمُ ما در گذشته افسانه گویانی داشتیم که درخانه ها مهمانخانه هاُ گرد هم آیی ها در حضور مردم بالهجه های بسیار جالب و هیجان انگیز قصه گویی مینمودند. درکابل مداحان وجود داشت که بروز های معینه در میدان ها در جمعیت مردم قصه ها وافسانه های هیجانی و بعضا قصه های فرهنگی واجتماعی را با لهجه های گوناگون و صدای مخصوص تقلید مینمودند و مردم از شیندن آن لذت میبردند. این مداحان و افسانه گویان ماهر از خود شاگردانی نیز داشتند که انرا بنام « جمبوری» یاد میکردند. مدحان مذکور با زبان سخن میگفتند و بعضی حرکات نیز از خود نشان میداند که در حقیقت حرکات شان تمثیلی و دراماتیک بوده است.
در کابل قدیم شخصی بنام ملا خضری بود ُمیگفتند که از جمله افسانه گویان یکهتاز شهر بشمار میرفت و در میان مردم خیلی محبوبیت داشت.
درحدود یک قرن پیش شینده بودیم که مردی بود بنام سائین قنادُ که یک دسته از ممثلین را تشکیل داده بود. او در دربار ها و مجالس عمده وخاص با دسته ممثلین خویش هنرنمایی میکردند و مردم از سمع و تماشای هنر شان لذت میردند. آن همه نمایشات و حرکات جسمی مردم را آهسته اهسته به تماشای درامه ها و صحنه های تمثیلی اماده ساخته بود اما قرار نوشته خانم دارو آثار آنها روی کدام سند درج نگردیده و نام هنر مندان را کسی نمیداندُ خوشبختانه درعصر امان الله خان غازی دانشمندان گرانقدر به ایجاد تیاتر رسمی در اثر مساعی شخص شاه امان الله پرداختندُ خوشبختانه که در این کتاب شرح مفصل درباره هنرمندانُ نویسندگان دایرکترانُ مترجمین و سایرفعالین هنر شهکار تمثیلی معلومات مکمل تحریر شده است.

ذکری در خصوص طرح این کتاب :

نگارنده این سطور با دانشمند گرانقدر و نویسنده توانا و با شهامت وطن محترمه ماریا جان داور که در کشور کانادا حیات بسر میبرندُ آشنایی نداشتم از اتفاق نیک دوسال پیش از سال 2013 م- جهت موضوعات هنری از کاناد برایم تیلفون کرد و سپس دوجلد کتابهای تالیفی خود را طوری هدیه فرستاد که واقعاُ از خواندن آن بهره های بدست آمد.

بعد از آن تماسهای تیلفونی زیاد صورت گرفت و عموماً در خصوص هنر والای کشور صحبت میگردید. در یکی از مکالمات تیلفونی برایش عرض کردم که راجع به جمله نقاشانُ هیکل تراشانُ موسیقی نوازان و اندکی درباره خطاطان کتابها نوشته و بچاپ رسانیده ام و اما در خصوص تیاتر و یا هنر بازیگری هنوز زمینه میسر نگردیده است که بنویسم و از جانب دیگر نه تنها معلومات زیاد ندارمُ بلکه حوصله هم کمتر گردیده است تا درباره هنرمندان گرامی وطن در مسلک بازیگری چیزی بنویسم .

بآنکه درسال 1979 م- شعبه ای را بنام « شعبه تیاتر» در فاکولته هنرهای زیبا تاسیس کرده بودم که در تاریخ تیاتر افغانستان یک موضوع بسیار مهم بودُ تیاتر برای بار اول به شکل اکادمیک در چوکات دانشگاه بسویه لسانس بنیاد گذاری شده بودُ تا جائیکه بحافظه مانده گرامی ماریا جان پلان های کتاب نویسی اش را برایم شرح نمود و از تیاتر وتمثیل یادها کرد و دانسته میشد که معلومات فراوانی در زمینه دارد.

طوریکه در سطور بالا ذکر گردید این نگارنده از یکطرف معلوماتی کافی در باره هنر بازیگری نداشتم و از جانب دیگر توان کار برایم کم مانده بودُ برایش عرض نمودم آیا میشود که پلان های دیگر را در گوشه قرار داده و در قسمت هنرمندان تیاتر کاری بکنید؟... که در تاریخ بنام نامی ات قاطبه مردم افغانستانُخصوصاً هنرمندان و زیبایی شناسان افتخار و مباهات نمایند!....

از روی معلومایکه در کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر برایم بدست آمد شخصاُ خود ماریا جان هم تصمیم نوشتن کتاب در باره تیاتر و هنرمندان تیاتر را داشتُ چونکه در کتاب هذا بار ها نام گرامی اش درجمع هنرمندان و دانشمندان مطبوعاتی و بخصوص در جمع هنر مندان تمثیل بمشاهده رسید و او خود وارد مسلک هنر تمثیل بوده است و اینک دیده میشود که در کتاب هنرمندان تاریخ ساز چه کارستانی را انجام داده است که رقیب نخواهد داشت.

راقم این سطور کتاب های مرحوم استاد غلام حضرت کوشانُ استاد مهدی دعاگوی را در قسمت تیاتر افغانستان خوانده بودمُ کتاب آقای خان آقا سرور و مقالات جناب محمد نعیم رفاه را نیز مطالعه کرده بودم که هر کدام در ذات خود در خور اهمیت میباشند.

اهمیت و مقام معنوی این کتاب:

کتاب هذا « هنرمندان تاریخ ساز تیاتر» افغانستان که بقلم توانای شخصیت با احساسُ هنر دوست وطن دانشمند ماریا جان داور که اینک در مقابل چشمان خوانندگان گرامی قرار داردُ از جمله کتابهای میباشد که واقعاُ در تاریخ فرهنگ افغانستان جایش خالی بود.

یکی از خوبیهای این کتاب هم دقت و شرح و بسط درباره هریک از هنرمندانیست که از روی اسناد و چشمدید ها تهیه گردیده است ُ مذیت دیگری کتاب اینست که از کتب دیگری که در این مسلک نوشته شده مکملتر و دقیق تر میباشد.

موضوع دلچسپ که درمتن این کتاب قابل یاد آوری میباشدُ این است : چونکه نویسنده یک زن است و وقتیکه مسایل تراژیدی و یا مشکلات فامیلها و اطفال و جوانان در میان میآید ُاحساس پاک زنانه و قلب نرم و دلسوزش بوضاحت محسوس میگردد.
در مرگ هنرمندان جوان احساس ماریا جان چنان در نوشته هایش نمایان میگردد که گویی بوقت نوشتن اشکهایش سرازیر میشده .
در متن کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان نویسنده خانم ماریا دارو چنان روش واسلوب نویسندگی را تعقیب و انتخاب نموده است که خواننده نمیتواند نویسنده را بکدام قوم ُنژادُ زبان ُسمت و یاکدام مذهب متعلق استُ تشخیص دهد البته با چنان سیاست بیطرفی و پاکدلی میتواند کتاب دارای کیفیت اعجازی باشد. زیرا ماریا جان در موقع نوشتن سوانح اشخاص سعی بلیغ نموده که هنرمندان را منحیث یک نویسنده عالی در میزان و تحلیل قرار بدهدُ از زندگی های فامیلیُتحصیلیُ روابط اجتماعی در دستگاه هنری هریک از هنرمندان گفتنی ها و ارزیابی های انجام داده است که ارزش کتاب را خیلی بلند میبرد.
نویسنده این کتاب ماریا دارو در بسا وقایع که برسر هنرمندان و کارمندان دیگر موسسات و دفاتر وارد شده است ُشاهد عینی بوده و زرای و روسائیکه در رشد و اعتلای هنر و هنرمند کوشا بودند و برای رشد و ترقی هنرهای زیبا زمینه را فراهم ساخته اندُ میداند و یا آنعده کسانیکه از قدرت خویش بیرحمانه در قسمت عدم رشد هنر تمثیل ضرر رسانیده اندُ و هنرمندان را نکوهش کرده اندُ یک بیک حکایات وگفتنی ها دارد که با حوصله مندی و بیطرفی خاص در تحریر آن کوشیده است که متن کتاب را قویترُ مهم و دلچسپ ساخته است .
با تهیه و نوشتن این کتاب درحقیقت کمبود تاریخ هنر عصر حاضر افغانستان را بانو دارو با کمال صداقت پرُ نموده که برایش از خداوند توانا و دادگر اجر جمیل تنما میگردد. یقین دارم که تمام هنرمندان و هنردوستان از این گزینه با اهمت هنریّ تاریخی و چگونگی احوال هنرمندان لذت میبرند مگر چیز که در کتاب حاضر کمبود بود و ماریاجان نمیخواست در آن باره در این کتاب با اهمیت بنویسد درباره کار های خودش میباشد.
با تمام معنیٰ میتوان گفت که کار ماریا جان دارو در این کتاب بحد اعلی درست و بشکل عالی ترتیب از روی مدارک تهیه شده و در رشته تحریر در آورده شده است. زیرا نگارنده این سطور از آغاز تا انجام کتاب هایش در جریان قرار داشتمُ خوب میدانم که زحمات و تکالیف مولف ارجمند بکدام درجه بوده ُدوری از وطنُ تربیه اطفالُ ضعف اقتصادیُ کارهای داخل و خارج ازمنزلُ مشکلات دیگر که در دنیای غرب موجود است و سایر پرابلم هاُ ولی خداوند برای این بانوی با شهامتُ با غیرت و با همت وطن قدرت و جرئت خاصی را عنایت کرده است که این کار بسیار بزرگ را بخوبی و شایستگی کامیابانه به انجام رسانیده است.

با عرض حرمت
عنایـــت الله شـــهـــرانی
تاریخ دوازدهم مارچ سال ۲۰۱۳
شهر بلومینگتن - ایالت اندیانا - امریکا

زنـــدگـیـنـــامـــه مـــاریـــا دارو

بقلم عنـــایـــت الله شـــهـــرانـــــی

خانم ماریا جان دارو شاید اولین شخصیت زن درافغانستان باشد که دارای تالیفات و مقالاتش خارج ازحساب میباشدُ بناً نگارنده این سطور مکرراً پیشنهاد نمودم که زندگینامه خودش رانیز در قطار فرهنگیان درج کتاب هایش نمایدُ دیدم که حیا ء و تواضع وی را مانع این کار میسازد و با بسیار فروتنی معذرت خواست.
بناً چون درکتاب های « چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر» راقم این سطور بقدر توان ادیت و ویراستاری نموده واز ماهیت وکیفیت کتابها بخوبی آگاه شدمُ بی تردید خانم دارو در قطار هنرمندان تاریخ ساز و شخصیت های چهره های جاودان مقام داردُ لذا لازم دیدم تا این مولف نازنین وطن را وطنداران و فرهنگیان بااحساسُ بخوبی بشناسندُ اینک در ذیل بطور فشرده و با شناخت که ازوی دارمُ بمعرفی ماریا بیگم پرداخته میشود.
ماریا جان فرزند الحاج محمدابراهیم بهاء در سال1336 هش- در شهر پلخمری مربوط ولایت بغلان دیده بدنیا گشود. تعلیمات ابتدایی را در مکتب بی بی حوا در شهر پلخمری آغاز و الی ختم صنف دوم خواندُ زمانیکه دوباره به کابل نقل مکان کردندُ الی ششمرا در لیسه آمنه فدوی واقع شاه شهید «ع» تعقیب نمود و بکلوریا را در لیسه عایشه درانی به پایان رسانید.
ماریا جان درصنف دوم یک پارچه تمثیلی نوشته ای محمد ناصرغرغشت را در حضور سردار محمد داوود خان صدراعظم وقت افغانستان که جهت بررسی مکاتب به ولایات کشور آمده بودندُ اجرا نمود. موقعیکه بکابل کوچیدند روابط خودرااز صنف ششم مکتب با ارسال مقالات کوتاه ادبی با رادیو افغانستان آغاز کرد و در مکتب نیز در پروگرامهای فرهنگی سهم فعال داشتُ در ختم صنف هشتم به کمک شاد روان محمد هاشم ارشادی به اداره هنر و ادبیات رادیو افغانستان معرفی شد و در مدیریت درام و داستانهای دری به هنر تمثیل پرداخت و این وظیفه را تا ختم مکتب انجام داد.
بعد از ختم صنف دوازدهم در اداره هنر و ادبیات بصفت مامور رسمی عز تقرر یافت
خانم دارو مدت طولانی در ادارات مختلف رادیو و تلویزیون ملی ُ ریاست هنر و فرهنگ وزارت اطلاعات وکلتور و ادرات مختلف ریاست اداری وزارت اطلاعات وکلتورُ مرکز ریاست

کتابخانه های عامهٔ کتابخانه جدیدالتاسیس حصه اول خیر خانه مینه ٔمدیریت تبلیغات اداره کوپراتیفهای دهقانی و آخرین وظیفه او در ریاست جهموری در وقت داکتر نجیب الله بودُ وی در ادارات مختلف بخش های مختلف هنری فرهنگی و اداری را پیش برده است. گفته اند که او در کارهای اداره خیلی پابند و با مسوولیت و قانونی بود.
ماریاجان در رادیو تلویزیون با مرحوم محمد یوسف دارو شناخت پیدا نمود و این شناخت به ازدواج منجر گردید در زندگی با شوهرش خیلی مسعود بود زیرا شوهرش یکتن از جوانان روشنفکر بود که به مقام والای بانوان خیلی ارج میگذاشت.
متاسفانه شوهر را در جوانی از دست داد و در جریان جنگهای داخلی با چهار فرزندش به کشور کانادا مهاجرت کرد.
سعادتمندانه خانم دارو در عالم هجرت چهار فرزند خیلی صالح و با تحصیلات عالی تربیت نمود . وی وظیفه پدری و مادری رابا تمام پرابلمهای هجرت موفقانه پیش برد.
ماریاجان دختر زحمتکش خانواده خویش نیز بود زمانیکه هنوز در رادیو افغانستان بصفت ممثل اجرای وظیفه نمیکرد بخاطر تقویت اقتصاد خانواده در یکی از کمپنی های تولید پوستین که مالک آن از اقارب شان بود بحیث مامور بعد از وقت مکتب مقرر و تمام امور اداری و حسابی کمپنی را پیش میبرد و برای تصفیه حسابات کمپنی حتا به ولایت ننگرهار نیز سفر های وظفیوی داشتُ از همانجاست که به امور اداری وارد گردید. با آنکه مسیر زندگی او با تشویق و شفقت سردار محمد داوود خان از صنف دوم مکتب تغیر خورد و گرایش به هنر و فرهنگ پیدا نموده بود اما سیستم کار اداری رااز همان کمپنی تولیدات پوستین آغاز کرد و بعد از بسته شدن آن کمپنی به رادیو رو آورد اما روی بعضی مشکلات و حق تلفیها نتوانست در بخش تمثیل کارش را ادامه بدهد بناُ از هنر و ادبیات قطع رابطه نمود و بااساس موافقه مرحوم مهدی ظفر که در آنوقت مدیر عمومی هنر و ادبیات رادیو افغانستان بود بمدیریت مامورین رادیو طور خدمتی ایفای وظیفه نمود و بعداُ در تشکیل ریاست اداری بوظیفه خود ادامه داد.
نخستین وظیفه او درمدیریت مامورین مراقبت حاضری و اجرای کوپون مواد ارتزاقی مامورین و کارمندان رادیو بود و بعدکتابت امور مدیریت مامورین سپس مامور استخدام و بعد معاون استخدامُ بعد از آن مسوول استخدام مامورین پروژه انکشافی تلویزیون ملی گردید. در مدیریت مامورین چانس برایش رو آورد که بودجه انکشافی دولت جمهوری ُبمنظور پایه گذاری دستگاه تلویزیون ملی منظور گردید و ماریا جان نیز ارتقاع بست نمود. بهمین ترتیب مدیر حاضر مدیر سوانح ُ مدیر خدماتُ مدیر استخدام و عمومی مامورین ریاست اداری رادیو تلویزیون را پیش برد. درهمین دوره بود که خانم دارو با هنرمندان بیشتر آشنا شد و هرکدام را به شناسایی گرفت.
زمانیکه نور محمد تره کی به قدرت رسید روانه زندان شدُ بعد از رهایی زندان درخانه تحت

مراقبت قرار گرفت تا بالاخره مخفی گردید.
در زمان خلقیها چند بار بخاطر گرفتاری شوهرش خانه او مورد حمله قرار گرفت و تماماً نوشته های ادبیُ مانند داستان کوتاه – پارچه های تمثیلیُ وغیره را که از دور متعلمی نوشته و جمع کرده بود بدست افراد تلاشی دولت وقت افتاد و آنها به گمان اسناد سیاسی آنرا با خود بردند. از همین جا یک شکست روحی برایش دست داد و قلم را کنار گذاشت صرفاً بوظایف محوله خود دوام داد و زمانیکه شوهرش رااز دست داد دوباره به نوشتن آغاز نمود.
خانم دارو از زمان متعلمی پارچه های خورد و کوتاه ادبی مینوشت و به برنامه های رادیو جهت نشر ارسال مینمود که بعضا از طریق پروگرام ها نشرمیشد و بعضاً البته بنابر تقاضای وقت قابل نشر نمیبود اما زمانیکه در ادراه هنر و ادبیات بصفت ممثل عقد قرار داد کرد به کمک شادروان حسیب الله سراج معاون مجله پشتون ژغ نوشته هایش در مجله پشتون ژغ اقبال چاپ پیدا کرد و نخستین نوشته او بنام « میروم » یک داستان کوتاه ادبی بودُ به نشر رسید. به همین ترتیب در جرید دهقان در رابطه باکارهای دهقان زنان افغان و صنایع دستی شان وغیره نوشته هایش به طبع رسید.
در بخش مطالعه از آوان نو جوانی به مطالعه کتابُ اخبار و جراید علاقه فراوان داشت و در رادیو به تشویق مرحوم حسیب الله سراج به کتابها و داستان های پولیسی علاقه مند شد اما بعد از مطالعه کتاب « آدم فروشان قرن بیست» شیوه خوانش کتاب را تغیر داد و به مطالعه کتابهای هنری و ادبی و کمیدی و رومان پرداخت و نوع ادبی و رومان را خیلی دوست دارد.
ماریا جان موقعیکه غربت سرای کانادا رسید از عدم دسترسی به کتب و آثار فارسی خیلی متاثر بود و خود قلم برداشت و به تولید آثار نوشتاری خویش اقدام نمود .
اولین بار برای نوشتن در کمپویتر به کمک فرزندانش دست یافت و آثارش را به سایت های مختلف مردم افغانستان بدست نشر سپرد. این نوشته ها و به صدها مقاله در رابطه به وضع رقت بار زنان و جوانان در افغانستانُ وقایع مهم و روی داد های حیاتی مربوط به مردم افغانستان را در بر میگرفت و هم چنان در باره وقایع زنان در جهان نیز بی تفاوت نبوده و دست به قلم برده است.
در سال 2008 میلادی کتاب« آوای ماندگار زنان» را نوشت و در کانادا به طبع رسانید. در آن کتاب به تعداد نود وچهار تن از خانمهای که در بخش رسانه های جمعی مانند رادیوُ تلویریونُ فیلم و تیاتر گویندگی و هنرنمایی و خدمت نموده بودند تحقیقات زیاد انجام داد و سوانح و چگونگی شرایط کار بانوان را با تصاویر آنهابا شرح تاریخ پیدایش رادیو و تلویزیون و سینما و تیاتر تشریح نمود که یک ماخذ خوبی برای تمام کسانیکه به هنرمندان و نطاقان علاقه دارندُ میباشد.

دومین کتاب او رومان بنام « پا برهنه بازگشت » میباشد که از واقعیت های تلخ زمان جنگ های داخلی افغانستان و سرنوشت دو جوان هموطن در دوره نامزد شان بحث میدارد و در گیری های جنگ داخلی و وقایع غیر باور ُ غرور و ناموس داری و وفای یک مرد جوان را بخاطر بدست آوردن نامزد مفقوط الاثرش نشان داده است ُ این داستان با در نظر داشت تمام اصول و پرنسیپ ها و خیالات رومانتیک و ادبی در رشته تحریر آمده است که خواندن آن قلب انسان را تسخیر مینماید.

ماریا جان دارو تا حال چند کتاب تحقیقاتی و رومان تحریر کرده است و اماده چاپ میباشد

اول ـ رومان بنام اتاق شماره بیست دو – اماده چاپ میباشد

دوم ـ عشق یک سرباز کانادایی در قندهار اماده چاپ است

سوم – دو خواهر هندو و مسلمان در زیر یک بیرق واحد آماده چاپ بوده و فشرده آن بصدای رجنی پران کمار در یوتوپ موجود است.

چهارم– عشق شمس و قیسی بحث در باره سنن و عادات سنتی که ازدواج برای هنرمندان آوا زخوان در فامیلهای غیر هنری چه مشکلات را در برداشت ُ اماده چاپ است .

پنجم – نژاد ها و زبانهای افغانستان و تاریخ پیدایش اقوام و قبایل ُ آماده چاپ میباشد.

ششم – روی دادها و تحولاتی سیاسی از زمان شاه امان الله خان تا حامد کرزی –اماده چاپ است.

هفتم – چهره های جاودان چاپ اول در کاناد

هشتم – هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان چاپ اول در کانادا

نهم – آغاز هنر آواز خوانی طبقه اناث و معرفی بانوان آواز خوان افغانستان ناتمام است

مقالات

1– در مورد کشته شدن بررحمانه زنان در افغانستان .....

2 – کشته شدن شکیبا ثانگه اماج

3 – باره سنگسار آمنه در بدخشان

4 – پیرامون فعالیت های بشردوستانه خانم صفیه معروف به عمعه جان و کشتن او از طرف طالبان در ولایت کندهار

5 – کشته شدن خانم جوان افسر پولیس بنام ملالی در ولایت کندهار

6– درباره سنگسار بی رحمانه دو جوان بنام های صدیقه و خیام در ولایت کنذز

7 – عروسی طفل چهار ساله بنام گلثومه و فرار وی از ظلم خانواده شوهر ُ در ولایت هلمند

8–در باره تجاوزات جنسی دختر خانمها در سرتاسر افغانستان

9 – پیرامون حوادث در زندان های زنانه شهر کابل

10- کشته شدن مرموز خانم شیما رضایی گوینده تلویزیون شخصی طلوعُ در کابل
11 -کشتن ذکیه ذکی پرودیوسر و گوینده برنامه خانواده در رادیو محلی شهر کابل
12 - تیزاب پاشی بروی متعلمین لیسه زرغونه انا ولایت کندهار
13- خشونت و رفتار ظالمانه و تجاوز مسولین و افسران ذکور در زناندان های زنانه شهرکابل
14- پیرامون بریدن گوش و بینی عایشه خانم جوان توسط شوهرش در ولایت هلمند
15 -پیرامون مبارزات پالمانی خانم ملالی جویا
16 - درباره زنان محتاط به مواد مخدره در افغانستان
17-پیرامون زن فروشی در ولایت ننگرها توسط شوهران شان
18- مصاحبه با سی وسه هنرمند آواز خوان ُشاعر و موزیک دایرکتر در مورد تجلیل از پنجاه سالگی وحید قاسمی هنرمند سرشناس کشور .
19- مصاحبه با خانم قمرگل آواز خوان معروف افغانستان
20 -مصاحبه با شمس الدین مسرور آواز خوان مشهور کشور
21- در باره شرح حال استاد اول میر
22 -درباره فعالیتهای هنری استاد محمد دین زاخیل
23 - در باره استاد سید مقدس نگاه در مجله درد دل افغان بمدیریت سراج وهاج
24 - درباره پران ناتهـ غنیمت آواز خوان پر آوازه کشور
25 -درباره فعالیتهای هنری استاد رفیق صادق
26- یاد وبود استاد فضل محمد فضلی در پنجمین سال وفاتش
27 - سه مقاله در پنجمین سالگرد وفات ضیا قاریزاده و سبک اشعارشُ در مجله زن و سایتهای انترنت و هم یک مقاله خیلی عالی برای دخترش « پروین قاریزاده» که در محفل یاد وبود پدرش قرائت نمود و بعداُ همان مقاله را در جریده امید در امریکا به نشر سپرد که نویسنده اصلی معرفی نشد بلکه « پروین قاریزاده» آنرا بنام خود سرقت نموده بودُ این دزدی مطبوعاتی قابل بخشیدن نیست.
28 - درباره مرگ نا به هنگام گل احمد شیفته و فعالیتهای مطبوعاتی شان.
29 -پیرامون مرگ نا بهنگام خانم مستوره یوسقی سابق نطاق رادیو تلویزیون ملی
30 - در باره وفات مرحوم ظاهرهویدا
31 - در مورد وفات استاد هم آهنگ و فعالیت هنری شان
32 - ملاقات و مصاحبه با شادروان رحیم مهریار غزل خوان معروف کشور در واپسین روزهای حیاتش در آلمان

33 –درباره مشکلات حنجره محترم امان الله امانی هنرمند محلی
34 – پیرامون قتل حامد نوری نطاق رادیو تلویزیون ملی ُ در کابل
35– مقاله در باره آیا معنی تجاوز را میدانید؟ ..برداشت از سرگزشت یک خانم افغان
36 – درباره شخصیت و هنر والای امیر جان صبوری هنرمند و موزیک دایرکتر سرشناس کشور
37 – مصاحبه با خانم ناهید آواز خوان معروف کشور
38 –در مورد تیزاب پاشی بروی نویسنده معروف کشور رازق مامون
39 –پیرامون مجموعه جدید شاعر بلند پایه کشور محمد یوسف کهزاد
40 – همکاری قلمی دایمی از سال 2007 میلادی تا اکنون با نشریه زن که ماهانه بمدیریت خانم شفیقه نورزی در کانادا منتشر میگردد.
41 – مصاحبه با عبدالروف پردیس هنرمند تیاتر
42 – مصاحبه با نعمت الله گردش هنرمند تیاتر
43 – مقاله درباره غزنه مرکز ادبیات اسلامی
44 – مقاله تحت عنوان « مدیر مامورین » درباره اجرات قانونی وخواسته های غیر قانونی مامورین ...
45 – مقاله تحت نام « شکایت از دل تنگ زندان » خاطرات زندان یک خانم زندانی
46 –حدود بیست چهار داستان کوتاه که بصدای رجنی پران و به آواز «ماریا دارو» خوانده شده است و در یوتوپ موجود است
47 – از گدی پران نفرت دارم ُ داستان کوتاه از یک واقعیت تلخ و درد ناک یک مادر بیتفاوت که برای گرفتن آزادی گدی پران پسرش را تشویق نموُد پسر در بالای پایه برق جان داد.
48 – کوچه باغهای عشق ُ داستان کوتاه « واقعیی»
49 – کاکا غلام حیدر داستان در سه بخش
50 – گل کوکو چطور عینکی شد ُ درسه قسمت « کمیدی»
51 – طنز در باره خانم بیسواد سناتور انتصابی حامد کرزی
52 – ماجرای زندانی شدن یک خانم مسن افغان ُ انتقال مواد مخدره در لابلای قالین افغانی « داستان واقعی»
53 –نقد درباره کتاب گوهر اصیل ادمی ... تالیف محمد عالم افتخار
54 –معرفی ونقد درباره مجموعه اشعار نذیر احمد ظفر بنام شب یلدا
55 – نقد و معرفی کتاب نوای غربت طبع نشراتی خانه فرهنگی مولانا بلخی در ونکوور کانادا

56 –سهم گیری در کتاب « یادگاری یکی از اعضای جنبش مشروطه خواهان ُ الحاج محمد کبیر نورزی » طبع نشرات خانه مولانای بلخی در ونکوور کانادا
75– دهها مقاله تشویقی و معرفی هنرمندان جوانان ذکور واناث از آواز خوانان و هنرپیشگان سینما و نقاش و غیره .
58 – پیرامون مرگ مرموز خانم هنرپیشه سینما در فیلم « وزارت » و اخطار برای خانم پرنیان هنرپیشه دیگر فیلم وزارت
59 – ماریا دارو از سال دوهزار و پنج به این طرف یک وبلاک را بنام خودش پیش میبرد که انعکاس دهنده تمام مسایل هنری ُ فرهنگی و وقایع داغ جهان و افغانستان میباشد.
60 –دهها گزارش ومقالات در موارد مختلف مربوط به افغانستان که بیشتر آن درباره فرهنگُ هنر و ادبیات و پرابلم های جوانان و زنان افغانستان میباشد
61 – ماریا دارو در گروپ سی و سه امنستی انترنیشنل ُ در شهر که زندگی مینماید ُ عضویت دارد. این انجمن درباره حقوق بشر فعالیت میداردُ خانم دارو یکتن از فعالین حقوق بشر در کانادا میباشد.
Saskatoon – SK / CANADA
. Amnesty International Canada
این انجمن هفته وار جلسات شان در موارد مختلف بین المللی بخاطر رهایی انسان از قید وبند های ظالمانه ممالک مختلف دایر میگردد ُ بخصوص در باره تعدیلات قوانین حقوقی وپناهندگی .
62 – خانم دارو عضو انجمن « زنان کانادا برای زنان افغانستان» نیز میباشد
این انجمن معاش سالانه معلمین که در مکاتب « دختران» تحت پروگرامهای مالی این انجمن درس میدهند از طریق دایر کردن محافل و کنفرانسها اعانه جمع آوری و ارسال میدارند.
این انجمن در طی چند سال توانسته است پنج مکتب در کابل و یکی در کندهارُ در مزارشریفُ هرات و هلمند برای دختران ایجاد نمایند و معاش معلمین و مصارف انترنت و مواد درسی مکاتب مذکور بدوشن همین انجمن میباشد .
Canadian Women for Women in Afghanistan

62 – دهها مقاله در باره پرابلم های زنان در روز محوخشونت علیه زنان
63 – در مورد خانم ژیلا آواز خوان معروف کشور
64 – کشتن شاعر جوان بنام نادیا انجمن بدست شوهرش در ولایت هرات
65– راجع به خود سوزی زنان در ولایت هرات

66- خودکشی و یا فرار زنان از منازل
67-ازدواج های اجباری پسران و دختران در افغانستان

کنفرانسها :

در انجمن زنان کانادا برای زنان افغانستان هر سال چهار بار کنفرانس عمومی دایر میشود و در هر حادثه غیر مترقبه در باره زنان و هر هشت مارچ وضع زنان افغانستان پیش رفتها و وقایع مربوط به زنان در کنفرانس اشتراک وبیانیه داده است .

تا جائیکه معلوم میشود خانم ماریا جان دارو نوشته ها و مقالات زیاد دارد که در این مختصر نمی گنجد از وی تقاضا نمودیم تا تمام خاطرات زندگیش را در یک رساله بچاپ برساند. خانم دارو فرمودند :

اخرین کتابم که زیر نام خودم نوشته خواهد شد از تمام حوادث و رویداد های زندگی شخصی اجتماعی و فرهنگی من بحث خواهد کرد تا حدودی تحریر کرده ام و برای فرزندانم هدایت داده ام که بعد از وفاتم بدست نشر بسپارند.

خانم ماریا جان دارو ایام شباب را در حوادث سیاسی و غیر قابل باور گذرانیده استُ او دوبار در جریان وظیفه زمانیکه مسوولیت تبلیغ و ترویج کوپراتیفهای دهقانی را داشت در قریه شیوکی و ده سبز کابل در محاصره مجاهدین قرار گرفت و دوبار هم که برای افتتاح مغازه کواپراتیفهای دهقانی به ولسوالی سرای خواجه و ولسوالی پغمان میرفت از بم های کنار جاده جان به سلامت برده است.

این فرهنگی شایسته خاطرات بسیار جالب و تراژید از زندگی دارد امید واریم که کتاب زندگینامه شان در زمان حیات شان بدسترس ما قرار گیرید. در اخیر از تمام هموطنان و مخصوصاً فرهنگیان هنرمندان و هنر دوستان تقاضا میدارم تابا مطالعه کتاب « چهره های جاویدان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر » افغانستان که از چگونگی احوال فرهنگیان و هنرمندان از تمام راز های هنر فرهنگ چگونگی و خاطرات جالب هنرمندان آگاهی حاصل میدارند فراموش نفرمایند و برای مولف آن موفقیت طبع این دو گنجینه پر بها را تبریک گفته طول عمر صحت و سلامتی برایش آرزو مینمایم هیمشه سرفراز و چون بهاران سبز و شگوفان باشند.

عنـــایـــــت الله شـــهرانـــــی
بلومینگتن -اندیانا- ایالات متحده امریکا
مارچ 2013

شـــاه امـــان الله خـــــان

شاه امان الله خان فرزند امیر حبیب الله خان و نواسه امیر عبدالرحمن بود. امان الله باآنکه در دامان خانواده شاه تولد و تربیت شد و از همه نعمات زندگی بحیث یک شهزاده بر خوردار بود اما یک اسنان صادقُ دلسوز و مهربان بوده و همیشه آرزو میکرد تا وطنش مانند سایر کشور های همان زمان از پیشرفت و ترقب برخوردار باشد روی همین اصل در جوانی با گروه مشروطه خواهان وقت روابطه گرفت و در روشن شاختن ذهنیت عامه بادیگر جوانان همفکرش فعالیت مینمود. زمانیکه پدر امیرحیب الله خان در کله گوش ولایت ننکرها بقتل رسید او زمام امور کشور را بدست گرفت.

کشور انگستان که در آن عصر و زمان بحیث قدرت بزرگ جهان عرض اندام کرده بود اکثریت کشور های دنیا را تحت اسارت خویش در آورده بود اما در افغانستان با مردم سلحشور آن با جنگهای خونین مقابل گردید. انگیس نتوانست که مانند کشور هندوستان که همسایه افغانستان بود پیروز گردد اما با امضای معاهدات پادشاهان را تحت اداره خویش قرار داد و بعضی از اراضی افغانستان را تحت ادره خویش درآورد .

زمانیکه شاه امان الله خان اداره امور را بدست گرفت باآنکه خیلی جوان بود در مقابل انگیس سر تسلیم خم نکرد و خواهان استقلال سیاسی افغانستان شد و درس تاریخی برای انگلیس ها داد و انگلیس با آن قدرت جهانی که داشتند به شکست مواجه گردیدندُ تلفات عساکر انگلیس و شکست غیر قابل بارو أنها سرخط اخبار تمام کشور ها گردید و هرکشور توقع داشتند که شاه جوان افغانستان را ملاقات نمایند .

شاه امان الله خان نتها به شکست دادن انگلیسها و بدست آوردن استقلال اکتفا نکرد بلکه برای استقلال داخلی کشور از قید و بند های شاهان پشین خانواده خود نیز به اصلاحات پرداخت . او اولین پادشاه در تاریخ افغانستان بود که برای اولین بار قانون اساسی تدوین و به لویه جرگه که در آن یکصد وپنجاه وکیل انتخابی عضویت داشتُ نافذ گردانید.

این اولین بار بود که مسوولیتها و مکلفیتها مردم و دولت در پرتو قانون تعین میشد. قبل از این تنها عنعنه « شرعیت» ناظم امور زندگی مردم افغانستان بود.

برطبق قانون اساسیُ مردم در قدرت سیاسی سهیم شده و «قدرت» در محدوده اختیارات سران قبایل و رهبران مذهبی محصور نماند به عبارت دیگر برای اولین انتقال دولت عنعنوی بیک دولت مدرن در دستور روز قرار گرفت و مطابق قانون همه اتباع از حقوق مساوی برخوردار شدند.

-

قوانین فرعی برای عرصه های مختلف زندگی تدوین گردید تنها در سال 1923 م- چهل قانون نافذ گردید و سلسله تدوین قوانین تا پایان دوره امانی ادامه داشت.
نظم بردگی و کار اجباری ملغی و امتیازات متنفذین محلی خاتمه داده شد. کار تنظیم عواید دولت از مدرک مالیه و محصول گمرک تحت اجرا قرار گرفت هم آهنگ سازی عواید و مصارف دولت بخاطر تنظیم ارتقای اقتصاد ملی روی دست گرفته شد.
آشنا ساختن مردم به علوم جدید از طریق افتتاح مکاتب و نشر جراید در سطح مرکز ُولایات و ولسوالی ها مورد توجه جدی قرار گرفتُ جراید که از طریق مرکز و ولایات برای بار اول در آن زمان نشر گردید اینها بود.

اول – اتحاد مشرقی در ننگرهار

2- الغازی در جنوبی

3- اتفاق اسلام در هرات

4- اتحاد اسلام «بیدار» در مزار شریف

5- طلوع افغان در کندهار منتشر میگردید و سایر نشراتُ دولت به نامهای « امان افغان- اتحاد- معرف معارف – آیینه عرفان- ستاره افغان – ابلاغ –حقیقت – و ارشاد النسوان طبع و توزیع میشد و همینطور درسال 1927 میلادی برای نشرات غیر دولتی نیز اجازه نشرات داده شد که بااساس این تجویز نیک دولتُ جریده هفته وار انیسُ نسیم سحر و جرید ماهانه ای « نوروز» به نشرات آغاز کردند. هکذا زمانیکه مهندسین آلمانی طی قرارداد رسمی دولت آلمان و افغانستان جهت اعمار قصر دارالا امان بکابل آمدند یک باب سینما در کابل و یک سالون زیبای تیاتر در تپه پغمان و کتابخانه ء ملی اعمار و در اختیار مردم قرار داده شد. شاه امان الله خود اندیشه روشنفکری داشت و میخواست ملت نیز از نعمت سواد رسمی و معارف پیشرفته برخوردار گردد. روی همین دلیل تعلیمات ابتدایی اجباری شد و درهر ولسوالی یک باب مکتب ابتدائیه و یک باب مکتب متوسطه در مراکز ولایات گشایش یافت. همچنان مکاتب سیار برای کوچیهای وطن تاسیس گردید.
مکاتب مسلکی در رشته های لسانُ تلگرافُ هنر رسامیُ موزیک ُ نجاریُ زراعتُ مقالین بافیُ مهندسیُ طب ُ پولیس ُ تدبیر منزل ُ مکتب مستوراتُ دارلامعلمین عربی کابل و دارالالمعلمین هرات برای تدریس آماده گردید. در شهر کابل بر علاوه لیسه حبیبه که در عهد امیر حبیب الله خان «پدرش» بنا یافته بود لیسه های امانیه (استقلال) نجات ُبعداً امانی شد و غازی برای پسران و لیسه ملالی برای دختران در شهر کابل پایتخت کشور افتتاح گردید ودر این مکاتب روزانه بتعداد 83000 هشتاد و سه هزار متعلم مصروف آموختن دانش بودندُ برعلاوه صد ها جوان عرض تحصیل به کشور های اتحاد شورویُ جرمنیُ فرانسه ُ اتیالیا و ترکیه اعزام گردیدند و از جمله یکتعداد دختران نیز بخاطر تحصیل عازم کشور ترکیه شدند. تنها در کشور ترکیه 205 نفر متعلم بشمول ده نفر از بانوان مشغول دانش آموزی در رشته های نظامی و ملکی بودند.
شاه امان الله خان وهمسرش مله ثریا شخصاْ شان در تدریس سواد آموزی منحیث معلم برای مردان و زنان بیسواد وظایف شریفانه معلمی را انجام میدادند .

در عرصه نظامی و هوانوردی نیز توجه زیاد گردید و مراکز تعلیمی افتتاح شد قوای هوایی دفع هوا قوای زره ئی دار و مخبارات بی سم و مکاتب موزیک در عرصه نظامی برای اولین بار در اردو افغانستان ترویج یافت و طلاب بخاطر فراگیری تعلیم مسلکی به کشور های دوست اعزام شدند.
شاه امان اله خان در شرایط ایکه ذهنیت جامعه خیلی سنتی بود برای اهداف عالی و ترقی گام برداشت اقدامات جدی و مترقی او ذهنیت های عقب گرا جامعه و دسایس دشمن را علیه دولت برانگیخت.
شما خوانندگان گرامی در هربرگه این کتاب دسایس دشمن داخلی وخارجی را مطالعه مینماید مخصوصاً در بخش معرفی شادروان عبدالحق واله که چگونه شورش حبیب الله کلکانی بر علیه دولت مترقی امانی صورت گرفت بدقت توجه بدارید که ملت بخواب خفته و سنتی چطور علیه ترقی کشورشان حتا با تغیر پوشیدن لباس که یک امرخیلی جزوی میباشد مورد استفاده دشمنان و تحت تاثیر تبلیغات ذهر آگن آنها قرار گرفتند. بخصوص در برگریزان 1928 میلادی زمانیکه شاه امان الله در جرگه ای وسیع پغمان رفع حجاب زنان را اعلان کرد عبدالرحمن لودین « ریئس گمرکات» وعبدالهادی داوی « پریشان » وزیر تجارت که هر دو یکی از هوا خوانان تجدید و تحول بودند بمنظور اینکه انگلیسها سرگرم دسیسه چینی برعلیه امان الله خان بودند با این حرکت اصلاحی شاه مخالفت ورزیدند اما شاه نپذیرفت و فردا هر دو درحضور پذیرفته شدند و ناگزیر آنها از سمتهای شان کناره گیری نمودند. چون امان الله خان تشنه ترقی و تعالی بود و اولین فرد در تاریخ افغانستان میباشد که بخاطر تشویق مردم و با هنرمندان یکجاه روی ستیج تمثیل برآمد ویک نقش را تمثیل نمود تا مردم به ماهیت اصلی هنر آشنا شوند که هنر عیب نیست و بدان صبغه کفر ندهند.
لذا اعمال شایسته اورا یک عده میگویند شتابزدگی او نیز یک انگیزه برای شورشیان عقبگرا و دست آویز قوی برای تبلغیات ذهرآنگین دشمنان گردیده است اما به یقین چنین نیست. چون جامعه بعد از شگوفایی ادبی و فرهنگی دوره غزنویان و دروه امیر شیرعلی خان و تیموریان هرات از تهداب عقب افتاده بود وبخصوص که امتیازات و القاب سرداران و روحانیون منتقذ و خوانین را امان الله خان منموع قرار داد استفاده جویان تحت نام خطر مذهبی مردم عوام را فریب دادند بیت زیر صدق مینماید:

خواجه در فکـــــر طاق ایـــوان اســـت
خـــانـــه از پـای بست و یران اســـت

دولت جوان و مترقی در حالیکه از نظر اقتصادی وابسطه به دهات بود و طبقه متوسط هنوز رشد نکرده و در حال تحول بودُ اردوی پیشبنینی شده و تعلیم یافته هنوز شکل نگرفته بود کشور داخل یک پروسته دموکراتیک گردید و شاه جوان میخواست با الهام از تحولات ترکیه تحت رهبری مصفطی کمالُ دست به اصلاحات بزند. انگلیسها از روحیه وطنپرستی شـــاه جوان و پر انرجی و اندیشه استــقلال طلبی او در هراس بودندُ میترسیدند که مبادا روحیه آزادی خواهی امـــان الله خان درآن طرف خط دیورند در بین قبایل پشتون و بلوچ سرایت نماید بناُ به چیدن توطئه با گماشتگان داخلی شان هرچه شدید تر تبلغیات خصمانه را بر راه اندختند و بااستفاده از روحیه ســنــتــی جامعهُ شورش را دامن زدند.

بدین ترتیب در سال 1928 در حالیکه شاه امان الله خان را در یک مسافرت هفت ماه در کشور های مسلمان بحیث یک مجاهد بزرگ و در کشور های اروپایی بحیث یک فاتح جوان جنگی علیه قدرت بزرگ استعماری انگلیس تقدیر میکردند مگر در داخل مورد اماج تبلغیات زهرآگین و فتنه گرانه انگلیسها قرار گرفت که گویا « شاه قــصد نابودی عنعـنات افغانی را داشته وکافر دین شده است». لعل جواهر نهرو صدراعظم و رهبر فقید هند در کتاب « نگاهی بتاریخ جهان» به دخترش اندرا گاندی خاطر نشان میسازد که « بخاطر پوشش شایعه پراگنی انگلیسها عکسهای نا مناسب از ملکه ثریا (مونتاژ) و درلباس شب اروپایی هزاران نسخه چاپ و در دهکدهای افغانستان بخش میکردند تا بمردم نشان دهند که او را راستی به دین و مذهب بی تفاوت بوده و چگونه لباس نا مناسب میپوشد. تبلغیات و تحریکات انگلیسها وهمدستان داخلی شان کار گر افتاد تااینکه شاه جوانیکه علم برعلیه جهلُ روشناییُ برعلیه تاریکیُ تجدید و آزادی خواهی باعقب گرایی ترجیح میدادُ شکست خورد و درجنوری 1929 میلادی از قدرت کنار رفت و کسیکه در اریکه قدرت تکیه زد حتا از نعمت سواد هم محروم بودندُ بدین ترتیب داستان تجدید خواهی و مدرنیته امانی بی رحمانه پایان یافت. پس از یک دوره اعتشاش که شرح أن بتمام مردم ما معلوم است و ضرورت ضایع وقت در باره آن دیده نمیشودُ تمام دست آورد های دوره امانی عمداُ به نابودی سوق شد. سلاح ومهماتُ دارای نقدی و جنس بیت المال مورد چور وچپاول قرار گرفتُ مکاتب و تاسیسات فرهنگی تعطیل گردید و تیاتر پغمان به آتش خشم کشیده شد بعد از این کار نامه تاسف آورُ رسالت حبیب الله ککانی و سایر اغتشاش گران نیز پایان پذیرفت. این همه شور و شعف اسلامی و دین پرستی در حقیقت بهانه بخاطر نصب مهره اصلی « نادر خان» جهت نیل به اهداف دور نمایی انگلیسها بود که اغتشاشیان با بهای جان شانُ مخالفت در برابر دولت مترقی را با اعدامهای جمعی از طرف نادر خانُ پرداختند.

امروز بیش از صد سال از آن دوره مترقی میگذرد و تاریخ دوره سیاه دیگری (دوره جهاد و ظهور طالبان) در افغانستان تکرار نمود و کشور ما با یک نیرنگ دیگر تحت اشغال شورویها و بعدا سی و چهار کشور خارجی با حضور عساکر مسلح شان ُدر میدان نبرد برآمدندُ هنوز هم مردم قتل میشوندُ مگر باآنهم در زیر همین فشار جنگ خونین از استقلال (1919) میلادی تجلیل بعمل میآ ورند. این تجلیل بدو معنا میباشد در سطح جهانی بمعنی اینکه برای اشغالگران افغانها تسلیم ناپذیر میباشد و در سطح ملی بادرک حقایق که دشمن اصلی کیست که افغان را برعلیه افغان تحریک میدارند و

در این میدان جز خون افغان ریخته میشودُ با ندامت از دوره پیشن از استقلال (1919) تجلیل میگردد و برای نسل آیند نیز فهمانده میشود که نیرنگ و دسایس در وجود گماشتگان داخلی اعمال میگردد ُ باید درس عبرت گرفت. امان الله خان یگانه پادشاه بود که در باره ترقی و تحول فرهنگی و رشد و انکشاف هنر درب سخن باز نمود و هنرمندان را تشویق و هنرهای زیبا را به شکل علمی آن بمعرفی گرفت.

هنرمندان در رشته های مختلف از دوره امان الله خان که روی اساسات علمی در معارف پایه گذاری گردیده بود بعد از سپری کردن یک دوره سیاه « کلکانی و نادر خانی» دو باره در عهد محمد ظاهر شاه بصورت خیلی بطی و محتاطانه هنر های زیبا را در سه مرحله به رشد رسانیدند. اساس معارف در زمان امانی خیلی پخته گذاشته شده بود و دراثر بیداری مردم به دوام آن توجه مبذول گردید. اما مکتب اصلی « تیاتر» که توجه یی توده های میلونی را بخود مبذول میساختُ اقدام لازم صورت نگرفت باز هم از همان نامهای خرافاتی کار گرفته شد و در اثر تحریکات مقامات دولتی هنر در ذهنیت عامه شدیداُ کوفته شد و از انکشاف آن با دسایس مختلف جلو گیری به عمل آمد . هنرمند موسیقی و آواز بنام دلاک و هنر تمثیل بنام مداری و مسخره یاد گردید تا از هجوم جوانان در این پروسه اجتماعی جلوگیری گردد. تیاتر در این دوره بعد از سانسور های شدید دولتی به معرض اجرا گذاشته میشد که در این راستا میتوان از همان دوره جوانان روشنفکر و دانشمند که در عهد امانی در تفکر تغیرات مثبت و نجات مردم از امراض فلاکتبار عقب گرایی بودندُ چون «علامه صلاح الدین سلجوقی ُ استاد برشناُ استاد عبدالرشید لطیفیُ استاد جلیا و در بخش موسیقی از استاد قاسم جوُ« قاسم افغان» استاد غلام حیسن « پدر استاد سرآهنگ» استاد نتوُ استاد سلیم سرمست ُ استاد نیگیالی ُ فضل احمد زکریا « نینواز» استاد اسعمیل اعظمی ُ محمد انور شاهین ُ استاد محمد حسین سرآهنگُ خانواده استاد قاسم افغان ُ استاد رحیم بخش و دیگران همچنان در بخش هنر صورتگری از پروفیسور غلام محمد میمنگیُ استاد برشنا ُ استاد غوث الدین خان ُ استاد شبنم هروی ُ استاد عنایت الله شهرانیُ استاد امان حیدرزاد ُ استاد مشعل ُاستاد رویا ُ خانم سپوژمی روف و سایر ارجمندان نامبرد که در جاده هنر استوار قدم گذاشتند و نگذاشتند هنر های زیبا خاموش گردد. در اینجا بعد از علامه سلجوقی میتوان از استاد عبدالغفور برشنا که خود یک محمد زایی معلوم الحال بود نام برد. او اولین محمد زایی دانشمند بود که طلسم ننگ را شکست و هنر نقاشی ُ موسیقی ُ آواز خوانی و تمثیل را در خانواده محمدزایی رایج ساخت ُ بعداز وی میتوان از دانشمند دیگر چون « فضل احمد نینواز » نامبرد که او در جایگاه قدامهای استاد برشنا قدم گذاشت و با قبول تمام پرابلمهای که از طرف پدر و تمام محمد زایی ها برایش

ایجاد گردید ُ در تقویه هنر کوشید و تلاش کرد تا از فامیل های نامدار جامعه شاگردانی تربیت بدارد و برای پیشبرد هنرها سرمشق آنها گردند. این دوشخصیت در بخشهای مختلف هنر ها در وطن خدمات بس بزرگی را انجام داده اند. استا برشنا در بخش هنر صورتگری تحصیل کرد و به هنر مختلفه عشق ورزید ُ نویسندگی ُ شعر ُ موسیقی ُ نقاشی و سایر هنرهای زیبا را در جامعه پیاده ساخت ُ مکتب صنایع نفیسه را که در زمان و هدایت شاه امان الله خان توسط غلام محمد میمنگی افتتاح گردید ُ رشد وانکشاف داد. مکتب امانی « نجات» را در یام جنگ جهانی دوم از خطر سقوط نجات بخشید ُ در انکشاف هنر تیاتر توجه جدی داشت ُ در زمانیکه آمر نشرات رادیو کابل بود زمینه فعالیت خانمها را در دستگاه نشراتی فراهم ساخت ُ هنر موسیقی را با صدا زنان از طریق رادیو رسماً ُ پخش نمود. هرگاه کارها و ابتکارات استاد برشنا را برشماریم ایجاب یک کتاب جداگانه مینماید. بهتر خواهد بود که بگویم در اثر مساعی آن دانشمند در زمان محمد زایی ها هنر زنده نگهداشته شد وانکشاف نمود. شما در باره زندگی استاد برشنا در همین کتاب مطالعه مطالب بیشتر خواهی داشت.

بعد از دوره امانی دانشمندان زیاد توانستند چهل چراغ معرفت را که او روشن کرده بود فروزان نگهدارند ُ تاریخ آنها را فراموش نمیکند. چون کتاب حاضر پیرامون تیاتر و هنرمند تاریخ ساز تیاتر افغانستان تحریر میگردد ُباید اظهار نمایم که متبکر تمام هنرهاو آزادی نیم پیکر جامعه و رشد و انکشاف علم معرفت ُ تاجائیکه تاریخ و شواهد و اسناد را دراختیار ما گذاشته است شادروان شاه امان الله میباشد. چونکه او آزادی را صرف برای خود و خانواده اش نمیخواست بلکه میخواست کشورش در ردیف سایر کشورها به ترقی و تعال نایل آید.

تصویر از سفر اروپایی شاه امان الله وملکه ثریا

معرفی رسانه های جمعی افغانستان

اولین موسس رادیو در کشور ما شاه امان الله خان میباشد
انکشاف هنر و فرهنگ دوره امانی ُاز رادیو ُ کوتی لندنی تا تیاتر پغمان و سرنوشت آن چنین آغاز می یابد. درسال 1920 میلادی برابر به 1299 هش ـ برای اولین بار صدای رادیو از تعمیر کوچک بنام کوتی لندنی که در پهلوی تعمیر فابریکه حربی مقابل پل آرتل شهر کابل موقعیت داشت ُ به سمع اهالی شهر کابل رسانیده شد. تعمیر مذکور شکل ساختمان های انگستان را داشت از این رو استیشن رادیو بنام کوتی لندنی شهرت یافت.
امان الله خان با فعال ساختن رادیو در تنویر اذهان عامه اقدام نیک کرد و برای انکشاف ساحه پخش آن درسال 1925 م ـ با نصب ترانسمیتر بزرگ دوصد وات روسی صدای رادیو از محوطه داخل شهر فراتر انعکاس داده شد. اما با کنار رفتن شاه امان الله خان نشرات رادیو درسال 1308 هش 1929 م ـ در عهد حبیب الله خان کلکانی قطع گردید. درسال 1310 هش 1931 م – یعنی بعد از دوسال وقفه درعهد پادشاهی محمد نادر خان رادیو دو باره بفعالیت آغاز نمود.
درسال1331 هش 1940 م _ برای برودکاسک بهتر ُ دستگاه رادیو از کوتی لندنی به اعمارت جدید در پل باغ عمومی مقابل تعمیر وزارت مخابرات سابقه انتقال و آنتن قوی تردرآن نصب گردید و بنام استشین رادیو و بعد ها بنام رادیو کابل مسما گردید.
از دستگاه سابقه استیشن رادیو– کوتی لندنی برای طبع و نشر اخبار استفاده بعمل می آمد چنانچه مرحوم غلام محی الدین انیس که آزادی نشرات شخصی را در زمان امان الله خان بدست آورده بود در همین کوتی لندنی اخبار انیس را طبع و بدسترس مردم قرار میداد.
کوتی لندنی با همان اصالت تاریخی و اولین یادگاری تاریخی رسانه یی در افغانستان ُ بنابر امر شهزاده احمد شاه پسر محمد ظاهر شاه در زمانیکه ریاست هلال احمر را بعهده داشت ُ چون کوتی لندنی در جوار ریاست هلال احمر موقعیت داشت ُ بدون هیچ گونه دلیل موجه آنرا تخریب نمود متاسفانه آن یادگار تاریخ فرهنگی دیگر وجود ندارد
درسال 1332 هش برابر 1953م – با نصب تراسمیشن wat 600 وات نشرات رادیو در ولایات نیز توسعه پیدا نمود و درسال 1339 هش 1960 م – نظر به پلان انکشاف نشراتی اعمار تعمیر جدید در انصاری وات مقابل کلوپ عسکری در سرک پشتونستان الی میدان هوالی کابل در جوار ریاست هوایی ملکی و جوار سفارت امریکا تکمیل و تمام دفاتر و وسایل در آنجا انتقال داده شد و دستگاه آخذه رادیو در یکه توت و دستگاه فرستنده« پخش کننده » در ساحه پلچرخی ُ با نصب تراسمیشن و دستگاه قوی ُ با حجم نشرات بزرگتر و وسایل مدرن و متنوع بکار خود ادامه داد و نام رادیو کابل به رادیو افغانستان تغییر کرد.

سهم گیری خانمها در یگانه دشتگاه نشراتی:

درسال 1329 هش- زمانیکه شادروان استاد عبدالغفور برشنا منحیث آمر نشرات رادیو ایفای وظیفه مینمودُ أغاز گردید. قابل یاد آوری میدانم اولین خانم هائیکه در بخش های مختلف صدای شان از رسانه جمعی « رادیو» به سمع مردم افغانستان رسانیده شدُ باید نامهای شان دراین کتاب فرهنگی ثبت گردد.

اول- خانم کوثر نورانی همسر محمد سالم خان نورانی یگانه بانوی بود که برای اولین بار برای مدت دو هفته اعلانات را با صدایش از طریق رادیو پخش نمود و دروازه رادیو را بروی خواهران هموطنش باز کرد که در تاریخ نشرات رادیو اولین خانم گوینده دری زبان شمرده میشود.

دوم- خانم آمنه ملک زاده: این آزاده زن و آگاه اولین بار در کنار نطاقان ذکور صدایش را در قرائت اخبار به گوش مردمش رسانید که در جمع نطاقان اولین بانوی نطاق دری زبان شمرده میشود.

سوم - خانم رقیه حبیب ابوبکر نطاق اخبار دری و گویند سایر برنامه های ادبی رادیو

چهارم - خانم لطیفه کبیر سراج نطاق اخبار دری .

پنجم - خانم مستوره شال نطاق اخبار پشتو

ششم - خانم جملیه زمان انوری نطاق اخبار صحبانه دری و گوینده برنامه های ادبی رادیو .

هفتم - خانم شفیقه محمود حبیبی نطاق اخبار و گویند دری زبان برنامه های ادبی رادیو .

هشتم - خانم قمر سعید نطاق اخبار پشتو گوینده زبان برنامه های ادبی رادیو.

نهم - خانم قمر میوندی نطاق اخبار پشتو ودری و گوینده برنامه های ادبی رایو

دهم خانم زینب شایگانُ نطاق اخبار و گوینده برنامه های دری و پشتو.

در قسمت موسیقی و هنر آواز خوانی :

اول خانم مسعوده جلال میباشدُ پدرش سید جلال آغا در رادیو کابل متصدی موسیقی بود و بخاطر تشویق خانمهای هنر دوستُ به خواهش مرحوم استاد برشنا موافقت نمود تا به صدای دخترش بنام مستعار فرشته دو آهنگ ضبط نماید.

اولین آن آهنگش « زعشقت عزیزم وطن میگزارم - وطن گر عزیز است و من میگزارم

این هنرمند کوچک دو پارچه به صدایش اجرا نمود و دروازه هنر موسیقی و اواز خوانی را به روی خانمهای گرامی که بعداُ هنرمندان معروف کشور گردیدندُ باز کرد.

مرحوم استاد برشنا هنرمند چند بعدُی و دانشمند متبکر آمر نشرات رادیو کابل بودندُ آزادی نسوان را با مساعد ساختن فعالیت زنان در بخش های مختلف هنری و فرهنگی چونُ آواز خوانیُ نطاقی اخبارُ خوانش برنامه های ادبی و فرهنگیُ دکلمه اشعارُ تمثیل برنامه های تربیوی درام و دیالوگها و امور اداریُ خانمهای گرانقدر نقش فعال گرفتند و ادامه راه بزرگان پیشین گردیدند.

درسال 1362 هش ـ برای اولین بار دو خانم باسند لسانس انجینری بنامهای خانم ثریا انصاری و خانم ناهید واحدی در بخش تخنیکی رادیو و تلویزیون تقرر حاصل کردند و در کنار انجینران ذکور ایفای وظیفه مینمودند و در هیمن سال 1362 هش – بتعداد چهارده نفر خانمهای جوان از لیسه میخانیکی کابل برای اولین بار در رشته برق ضعیف تخنیک رادیو فارغ و در بخش تخنیکی رادیو جذب گردیدند.

هرگاه کار و فعالیت زنان را در بخش های مختلف گروپ بندی نمایم میتوان گفت:

کوثر نورانی اولین گوینده رادیو و آمنه مالک زاده اولین نطاق دریُ خانم مستوره شال اولین نطاق پشتوُ هکذا خانم ناهید واحدی و خانم ثریا انصاری اولین انجنیران در سالهای اخیر حکومت پرچمی ها بودند.

اعـمـار و ایـجـاد ریـاست افـغـانـفیلم :

ریاست افغان فیلم در سال 1964 هش- 1343م- در سرک میدان هوایی در جوار ریاست آیانا هوایی شرکت « هوایی ملکی » تهداب گذاری گردید و درسال 1967 م 1346 هش- رسماُ افتتاح گردید و الی سال 1968 م- یعنی برای یک سال محترم محمد اکبر شالیزی اولین رییس ریاست افغانفیلم ُ تعین و تقرر حاصل نمود.

دومین رییس آن موسسه سلطان حمید هاشم و سومین رییس آن محترم عبدالخالق علیل و چهارمین آن محترم عبدالطیف احمدیُ پنجمین عبدالمجید غیاثی و ششم دکتور عبدالواحد نظری و بعد بازهم برای بار دوم جناب احمدی بودند.

در باره چگونگی و نگهداشت فیلم ها و ایجاد و انکشاف افغان فیلم جناب عبدالطیف احمد برایم مطالب ذیل را ارسال داشته است که برای نسل آینده خالی از دلچسپی نخواهد بودُ وهم چنان بعضی برداشتها از کتاب آواری ماندگار زنان تالیف ماریا دارو نیز جهت روشن شدن فعالیت فیلم و سینما تحریر گردیده است که در اینجا نقل میگردد..

درسالهای 2004 – 2008 م- کتاب آوای ماندگار زنان افغانستان را در رابطه فعالیتهای رسانوی نوشتم ُ در رابطه به فیلم وسنما از دوستان مختلف همکاری خواستم. جناب استاد محمد حسین ارمان و اسدالله آرام هنرمند تیاتر یاداشتیهای برایم فرستادند و نوشته بودند که اندیشه پایه گذاری این هنر زیبا « سینما» در عهد پادشاهی امان الله خان برای اولین بار مورد بحث جدی قرار گرفت بنابر اندیشه خردمندانه و توجه خاص در بخشهای هنر و فرهنگ بخصوص سینما و تیاتر اقدام جدی صورت گرفت سینما در تپه پغمان بنیاد گذاشته شد یک نفر امریکایی در همان زمان با کمره عکاسی خود از تمام نقاط مختلف افغانستان عکاسی کرده بود و آنرا در امیرکا بشکل یک فیلم بدون صدا تهیه نمودُ از آنجایکه شخص مذکور تحصیلات در رشته فیلمبرداری و سینما نداشت ُ در همین رشته فیلم و سینما به تحصیلات پرداخت تا دوباره به افغانستان رفته از طیعیت زیبای آن فیلم تهیه نماید. زمانیکه امریکایی موصوف دوباره به افغانستان آمد ُ نادرشاه به سلطنت رسیده بود و حکومت وقت برایش اجازه نداد تا از افغانستان فیلم برداری نماید. همان فیلم اکنون در امریکا موجود است و نظر به قول داکتر شهرانی در باره آن فیلم چنین میخوانیم :

« درسال 1979 میلادی درشهر سیاتل ایالت واشنگتن همان فیلم را تماشاه کرده د و فیلم مذکور در آرشیف یونیورستی واشنگتن موجود است و به شکل سیاه و سفید و بدون صدا تهیه گردیده است.» در زمان شاه امان الله خان در بخش های فرهنگ توجه زیاد صورت گرفت که در بسیار از صفحات این کتاب از قول هنرمندان تحریر گریده است زمانیکه سینما پغمان اعمار گردید قبل از نمایش فیلم درسال 1302هش ـ در سالون مذکور نمایشات تیاتر اجرا گردید و بنام تیاتر پغمان مسماء شد درامهای خیلی جالب و با داستانهای وطن پرستانه مانند فتح و سقوط اندلسُ مادروطنُ وغیره با همکاری شاگردان معارف و یکتعداد رجال برجسته دولت و شخص « شاه امان الله» بروی صحنه رفت که متاسفانه اقدام ترقی هنریُ ایجاد مکاتب دخترانه و نشرات جریده ء نام ارشاد النسوان و آزادی زنان از قفس چادریُ اعمار و رشد هنر تیاتر برای بیداری مردم یگانه دست آویز برای شورش مردم عقب نگر برعلیه پادشاهی وی گردید.

از آنجایکه انگلیس و شرکای داخلی آن از اقدامات نیک امان الله خان هراس داشتند در شورش مردم علیه پلان های مترقی او شدیداُ کار و پیکار نمودند روی همین دلیل هیچ فیلم ی در سیمنای پغمان به نمایش نرسید.

تعمیر مذکور توسط انجینران المانی که برای اعمارت قصر دارالامان بکابل آمده بودندُ اعمارگردید که در همان عصر وزمان از بهترین سالونها در سطح جهان بشمار میرفت متاسفانه بعداز اجرای چند درام تیاتر پغمان از طرف بی فرهنگان به آتش کشیده شد و در دوره محمد نادر خان تمام پلان های هنری فرهنگی و اقتصادی و ترقی معارف افغانستان که امان الله خان طرح کرده بودُ متوقف گردید. در عهد سلطنت محمد ظاهر شاه در سال 1323 هش- نظر بقول محترم استاد حسین ارمان و اسدالله آرامُ و نظریات دیگر هنرمندانُ مرحوم استاد عبدالرشید لطیفی پدر تیاتر افغانستان در پهلوی تقویت هنر تیاترُ اقدام به فیلمسازی نیز نمودند. سناریوی فیلم عشق ودوستی را نوشت و برای فلم برداری آن بنابر مجبوریت که وسایل و ستدیو تولید در وطن ما وجود نداشت و از طرف دیگر ضرورت هنر پیشه اناث خیلی مهم بود استاد لطیفی با هنرمندان افغانی به یک کمپنی هندی مراجعه و تقاضای مبنی بر هنر پیشه زنُ تکمیل و مونتاژ فیلم رااز آنها نمودند. فیلم عشق و دوستی که اولین فیلم سینمایی افغانستان بشمار میرود و هنرمندان معروف تیاتر وقت چون :

عبدالرحمن «بینا»ُ عبداللطیف نشاط ملک خیلُ زینت فرشیدّ «خانم هندی» ابراهیم نسیمُ احمد ضیا افغان و یکتعداد دیگر که اسمای شان را جناب ارمان و جناب آرام بیشتر به حافظه نداشتندُ در ایالت لاهور هندوستان و درکمپنی شور که از نظر اقتصادی ارزان ترین کمپنی بود به تهیه فیلم اقدام نمودند. نقش هیروی فیلم عشق دوستی را عبدالرحمن بینا به عهده داشت.

دولت افغانستان برای تشویق و غنامندی برنامه های فرهنگی بودجه لازم و بدرد بخور را تخصیص نمیداد با همه مشکلاتُ با بودجه ناچیز در ساختن فیلم اقدام گردیدُ گرچه جناب خان آقا سرور درکتاب تیاتر در افغانستان از عدم موفقیت فیلم عشق و دوستی سخن گفته است اما مشکلات بودجویُ کمبود هنر پیشته زن و نبود ستدیو تولید و مونتاژ را در افغانستان هیچ گونه اشاره نکردند در حالیکه روی همین مشکلات مرحوم استاد لطیفی کوشید تا تعداد کرکترهای زن را محدود سازند زیرا هنرمندان هندی از تمثیل شان اجرت هنگفتی اخذ میکردند و صرفاُ یک خانم را روی اشد

ضرورت در نقش هیروین داستان گنجانیدند و بس. با همه محدودیتها فیلم عشق و دوستی اولین محصول و دست آورد سنمایی هنرمندان افغانستان بود که به کمک کمپنی « شور» هندوستان ساخته شد و سناریست و کارگردانش «استاد لطیفی» و هنرمندانش همه افغان بودند و درتاریخ سینمای افغانستان نام شان ثبت گردیده است.

بنابر تحریر جناب محترم انجنیر عبداللطیف احمدی رئیس افغانفلم که ایمیل مفصل برایم لطف کردند ُ قبل از ایجاد موسسه افغانفلم در چوکات ریاست مستقل مطبوعات وقت شعبه ء بنام فلمبرداری وجود داشت که از وقایع و رخدادها فیلمبرداری میکردند مگر برای پراسس و چاپ و تولید به ایالات متحده امریکا فرستاده میشد و بعد از یک پروسه طولانی و صدا گذاری ُ یک کاپی آن در سینما های افغانستان نمایش داده میشد و بعداً درآرشیف ریاست مستقل مطبوعات حفظ میگردید که همان مواد فیلمبرداری شده به صورت پراگنده تاامروز در آرشیف ریاست افغانفلم موجود میباشد. نظر بر تحریر انجینر لطیف احمدی درسال 1347 هش- 1968 م- بنابر نیاز مندی زمان برای ضبط واقعات و انکشافات افغانستان به کمک ایالات متحده امریکا یک ستدیوی کوچک در جوار ریاست هوای ملکی در نزدیکی منزل شاه ولی خان کاکای محدظاهرشاه « موقعیت فعلی افغانفیلم» به عنوان لابراتور افغانفلم به صورت اکامیک و مجهز در بخشهای کمره ُ صدا گذاری ُ مونتاژ ُ عکاسی ُ کار گردانی ُ فیلم نامه نویسی ُستدیو تولید و تورید فلم ُ واحد های سیار سینمایی ُ تخنیک ولابراتوار به رهنمایی استادان و مشاورین با تجربه امریکایی به فعالیت آغاز کرد.

اما نظربه تحریر سونه رام تلوار سنگ تهداب افغانفیلم درسال 1345هشـ 1964م - گذاشته شد و بعداز تکمیل عمارت مذکور درسال 1346 هش- 1967 م- رسما ً افتتاح گردید و اولین رئیس افغانفلم محترم اکبر شالیزی مقرر شد.

در سالهای 1359 هش مطابق 1980 - 1995 م ـ همین موسسه برعلاوه موضوعات اخباری فوق الزکر هفتاد فیصد فیلمهای مستندُ داستانی کوتاه و فیلمهای بلند داستانی را نیز تولید نموده است که در آرشیف افغانفلم موجود است بیشتر آنها به صورت رنگه تهیه گردیده است که چاپ و پراسس آن در لابراتوار ماسکو ُ تاشکندُ ایران و هند بین سالهای 1980 -1995 میلادی صورت گرفته است. هدف از ایجاد افغانفیلم همانا به تصویر کشیدن فعالیت های دولت در زمینه های مختلف بود تا واقعات و انکشافات از طریق نمایش بصورت سرفیلمی در سینماهای شهر کابل و توسط موبایل سینما به دور ترین نقاط افغانستان بصورت سمعی و بصری رسانیده شد. و زیر نام واحد های سیار سینمایی توسط کامپلکس های مجهز به صورت دوامدار چه در شرایط آرام و چه در شرایط ناگوار جنگ به نمایشات شان از طرف شب در قراء و قصبات طی گرد هم آیی ها هزاران تن مصروف تماشافیلم بودند. با ایجاد و فعالیت افغانفیلم در بیشتر از چهل سال مواد فلبرداری شده بلا وقفه به صورت دوامدار بعداز طی مراحل تخنیکی « نگتیف اصلی با سوند اصلی» آن حفظ آرشیف و کاپی ها به صورت فیلم اخباری به زبانهای دری و پشتو بعد از نمایش به سینمای مرکز و ولایات حفظ آرشیف « پوزتیف » میگردید که مقداری از مواد آرشیف پوزتیف که تقریباً 40 -50 چهل تا پنجاه فیصد مواد پوزتیف توسط طالبان درسال های 1995 -1996 میلادی به آتش کشیده شد. الحمد الله آرشیف نگتیف و صدااز گزند آن روزگار نجات یافته و حفظ

میباشد اما در معرض خطر قرار دارد. بخاطر ارزش فیلمها بمثابه گنجینه فرهنگی و تاریخی یک کشور درتمام آرشیفهای فیلم دنیا معمول است که از روی نگتیف یک کاپی « دوپ پوزیتیف» چاپ میگردد ُ این کار برای دو هدف صورت میگیرد.

اول – اگر از روی نگتیف اصلی بار بار چاپ صورت گیرد نگتیف اصلی خاصیت اش را در برابر نور از دست میدهد که این کار تلفات جبران نا پذیر برای تولید در عرصه فیلمسازی محسوب میگردد.

دوم – برای اینکه از تلفات جلوگیری گردد از روی نوار « فیته» نگتیف یعنی نسخه اصلی ُ یک نسخه «کاپی پوزیتیف» که مقاومت بیشتر و بلند دارد و برای سالهای طولانی قابل نگهداری میباشدُ باید کاپی گرفته شود و بعنوان « دوپ پوزتیف » در آرشیف نگهداری گردد که متاسفانه بنابر پرداخت قیمت گزاف افغانفیلم در وقت و زمانش نتواست این کاپی رااز روی نسخه اصلی بر دارد که ضرورت آن امروز برای رفع خطر و نجات آرشیف فیلمها احساس میشود.

دلیل نجات آرشیف از معرض نابودی چیست؟

چون آرشیف افغانفیلم یکی از گنجینه های ملی میباشد و داشته های آن ا ارزش زیاد برخوردار است برای نسل های آینده نمادی از فرهنگ پربار نظامهای متفاوت که زندگیُ فرهنگ و تمدنهای آن زمانه در آن تجلی یافته و تاریخ مصور در برابر چشمان مردم قرار خواهد گرفت و هویت ملی و فرهنگی شان را در آن پیدا خواهند کرد و صاحب شخصیت اجتماعی خواهند شد از سوی دیگر این گنجیه بزرگ در خدمت جامعه بین المللی قرار خواهد گرفت تا از تصاویر مرتبط به موضوع استفاده قانونی نمایند این تاریخ مصور عظمت تاریخی افغانستان کهن را به جهان معرفی میدارد نباید داشته های تاریخی ُ ملی و فرهنگی کشور در پیش چشمان ما فرو ریزد و ما شاهد نابودی آن باشیم.

برای ساختار فیلمهای مستند نیاز یک آرشیف اشد ضرورت احساس میگردد. مواد آرشیف در غنامندی و ارزش فیلم های مستند نقش ارزشمند دارد زیرا تصاویر مستند باز آفرینی واقعیت های فیلم مستند را با ارزش میسازد و جایگاه خود را در عرصه ساختار فیلم میداشته باشد زنده ساختن تاریخُ عنعنات و فرهنگ شرایط خاص و زمان خاص دوران خوب و یا خراب گذشته همه حفظ آرشیف بوده و از ارزش خاص بر خوردار میباشد.

چرا میخواهیم دوپ پوزتیف استفاده کنیم؟ : بااستفاده از دوپ پوزیتیف یاماستر پوزتیف میتوانیم آرشیف افغانفیلم رااز حالت کنونی که در معرض خطر قرار دادُ نجات بخشیم و یگانه راه نجات این گنیجه مهم بصورت اکادمیک و حرفه یی و مطمین آرشیف افغانفیلمُ همان استفاده از دوپ پوزیتیف میباشد بدین معنی ما یک آرشیف مطمین دیگر را در کنار آرشیف که در خطر قرار داردُ میداشته باشیم. دوپ پوزیتیف یک پایه و یا ستون مستحکم ومطمین برای حفظ آرشیف فعلی ُ با کاپی کردن از نوار های دوپ پوزیتف و از روی نوار اصلی ُ عمر آرشیف را برای صد سال دیگر ارتقا می بخشیم و با اطمنان کامل از نسل به نسل تحویل میدهیم.

مثلا درسال 1343 هش– فیلم بنام « مانند عقاب» توسط سناریست و کار گردان جناب فیض محمد خیرً زاده در افغانستان تهیه گردید و یا درسال 1347 هش– فیلم بنام روزگاران در سه بخش ُ

طلبگاران ُ شب جمعه و قاچاقبران بود در افغانفیلم تولید گردید ُ میتوان آنرا منحیث اولین محصول ابتدایی افغانفیلم نامیدُ در فیلم روز گاران بخش « طلبگاران » به دایرکتر جناب عبدالخالق علیل و فلمبردار سونه رام تلوار و بخش دوم فیلم بنام شب جمعه : کارگردان دیکوریشن ولایت انجینر محمد علی رونق ُ فلمبردار سونه رام تلوار و در بخش سوم فیلم بنام قاچاقبران : کارگردان سلطان حمید هاشمُ فلمبردار ستارزاده و سونه رام تلوار توسط بازیگران همان زمان صورت گرفت از انجایکه وزارت اطلاعات وکلتور در آن فرصت برای تاریخ نویسی سینما و تولید افغانفیلم اقدام نکرده است چه بهتر خواهد بود که یک تاریخ مصور را در آیند پیش چشم نسل خویش قرار دهیم زیرا اکتریت همان هنرمندان و افرادیکه در تولید و فیلمبرداری خدمت نموده اند دیگر دربین مانیستند.

درسال 1351 هش- فیلم اندرز مادر : کارگردان و سناریست عبدالخالق علیل ُ فلمبردارمحمود نوریُ دستیار فلمبردار مرحوم وحید الله رمق ُ هنرپیشگان محمد نذیر مردمی ُ محبوبه جباری ُ اسدالله آرامُ مزیده سرورُ فضل الحق عبادیُ استاد رفیق صادق و هارون عبرت بودند که از فرهنگ همان زمان تاریخ را بیان میکند و یا در سال 1352 هش- فیلم روزهای دشوار نویسنده داستان مرحوم محمد شفیع رهگذرُ سناریست و کار گردان مرحوم دکتور رفیق یحیایی ومحترم ولی لطیفیُ فلمبردار سونه رام تلوار و محمود نوریُ هنرپیشگان ولی لطیفیُ رفیق یحیاییُ محمد آصف وردگُ حاجی محمد کامرانُ فتح الله پرندُ مینا شفقُ انور رضازادهُ عبدالقادر فرخ ُ حنان زمریال و باری جواد بودند.

درسال 1354 هش- فیلم مجسمه ها میخندند: این فیلم را محمد یوسف کهزاد نوشت و به سرمایه گذاری آریانا فیلم تهیه گردیدُ دایرکتر آن توریالی شفق ُ فلمبردار انجینر عبداللطیف احمدی ُ هنرپیشگان ُ ذکیه کهزادُ عبدالله خموشُ محمد جان گورنُ فتح الله پرندُ و دیگران.

درسال 1356 هش- فیلم غلام عشق ُسناریست شاد روان داوود فارانی ُ دایرکتر شادروان توریالی شفقُ فلمبردار عبداللطیف احمدی و عبدالقادر طاهریُ هنرپیشگان شاه جهانُ مینا شفقُ محمد جان گورنُ سلام سنگیُ مجید غیاثیُ وطندوستُ خورشید نورُ بصیره خاطرهُ موسی رادمنشُ فتح الله پرند و عارف الدین بودند. درسال 1357 هش- فیلم سیاه موی وجلالی به کارگردانی عباس شبان ُ فیلمبرداران عبداللطیف احمدی و عبدالقادر طاهری ُ بازیگران فقیر بنیُ ستوری منگلُ عبدالشکور حکیمُ فتح الله پرند ُ آواز خوان عبدالوهاب مددی به سرمایه گذاری آریانا فیلم تولید گردید. درسال 1357 هش- فیلم گناه : فیلمنامه نویس و کارگردان عبداللطیف احمدیُ فلمبردار عبدالقادر طاهری- نقش آفرینان ُفقیرنبی ُ سلام سنگیُ فرید فیضُ حشمت فنایی ُبصیره خاطرهُ انور رضا زادهُ معرفت شاهُ عظیم جسورُ خورشید نورُ تورپیکیُ شاد روان رحمت الله قدیری ُ مرحوم کریم نایل ُ مرحوم الفت هروی و انور بودند.

در آغاز 1358هش ـ فیلم دهکده ها بیدار میشوندُ و بعدااز آن فیلمُ زمین ُ عروس ُ مردها را قول استُ دختری با پیراهن سپیدُ فرارُ دکندی زوی و ده ها فیلم هنری و مستند در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان تهیه و نمایش داده شد. برای حفظ ونگهداری اینگونه گنجینه تاریخی که در ذات خود بیانگر ایام دشتوار مردم افغانستان بوده و جنگ خانمانسوز را بتصویر میکشند باید اقدام جدی از طرف حکومت صورت گیرید تا نسل های آینده از زندگی سیاسی و فرهنگی وهنری مردم خود را آگاهی داشته باشند

تاسیس دستگاه تلویزیون :

موسس تلویزیون در افغانستان سردار محمد داوود خان میباشد. دستگاه تلویون ملی درساحه تعمیر رادیو افغانستان در سال 1354 هش- تهداب گذاری گردید و کار مونتاژ ستدیوهای تلویزیون توسط انجینران کشور دوست جاپان و انجینران داخلی افغانستان صورت گرفت و درسال 1356 هش- به اتمام رسید ُ نشرات امتحانی تلویزیون برای یکساعت در عصر آغاز گردید.

موسس این دستگاه مدرن نشراتی اولین ریئس جهمور افغانستان سردار محمد داوود خان بودند. این دستگاه تحت پلان و پروژه انکشافی ریاست جمهوری افغانستان ساخته شد و یک تعداد کارمندان سابقه رادیو طی سه گروپ بکشور های جاپان ُ عراق و ایران آموزش دیدند و بعد از برگشت دربخش های نشرات و تخنیک تلویزیون تقرر حاصل کردند. نگارنده این سطور مامور استخدام پروژه انکشافی تلویزیون بودم و بیاد دارم به تعداد هفتاد وپنج نفر مامور نشرات و تخنیک در همان سال اول نشرات امتحانی تلویزیون مقرر گردیدند و نشرات آن برای یک ساعت منحصر به شهرکابل بود ُ در هردو بخش نشراتی و تخنیکی تلویزیون صرفاُ مدیران عمومی با چند تن کارمندان مسلکی تلویزیون که مسئولیتهای تخنیکی و نشراتی تلویزیون امتحانی را به عهده داشتند ُ مصروف کار شدند اما تقرر کارمندان در هردو بخش از صلاحیت روسای نشراتی و تخنیکی رادیو افغانستان بود. در 1360 هش ـ تشکیل نشراتی تلویزیون از مدیریت عمومی به ریاست رتبه دوم ارتقاه نمود و بودجه تشکیلاتی و سایر مصارف نشراتی آن از ریاست نشرات رادیو مجزا و مستقل گردید ُ اولین ریئس نشرات تلویزیون جناب عبدالله شادان بودند و بخش تخنیکی آن تحت نظر یک ریاست بنام ریاست عمومی تخنیکی رادیو و تلویزیون فعالیت میکرد که اولین ریئس عمومی تخنیکی رادیو و تلویزیون شادروان محمد یوسف دارو بودند ُ بدین معنی که بست مسئول تخنیک تلویزیون بریاست ارتقاه نکرده بود.

درسال 1361 هش- مدیریت عمومی تخنیک تلویزیون نیز به ریاست ربته دوم ارتقاه نمود ُ محترم فیض الدین فروغ بحیث ریئس تخنیک تلویزیون تقرر حاصل کرد ُ اما بودجه سالانه این بخش جداگانه منظور نگردید مربوط به ریاست عمومی تخنیکی بود.

قابل تذکر میدانم که جناب فیض الدین خان فروغ در بخش تخنیک تلویزیون با گروپ کارمندان رادیو برای مدت ششماه ماه در جاپان آموزش دیده بودند.

تاســـیـس تـــــاتر

تیاتر مانند سایر کشو ها در وطن ما سابقه طولانی دارد اما بدبختانه در طول تاریخ ُ کشور ما همیشه مورد تجاوز اشغالگران قرار گرفته در اثر جنگها آثار تاریخی و آبدات فرهنگی ما از بین رفته است و سند موثق از زمانهای پیشین بدسترس نیست زیرا کاوشهای باستان شناسی چند دهه اخیر نشان داده است که در زمان کوشانیان (کنیشکا) پادشاه بین

سالهای 1220 تا 1260 میلادی سلطنت کرده استُ در کاپیسا که پایتخت و مرکز قومانده تابستانی او بودُ سالون تیاتر بدست آمده است این دست آورد نشان دهنده فرهنگ آنزمان میباشد اما افسوس نام هنرمندان و نمایشات آنزمان درهیچ سند تحریری وجود ندارد.
ناگزیریم ایجاد تیاتر را باانساد تاریخی که در دسترس میباشد از زمان شاه امان الله تشریح نمایم. ایجاد تیاتر رسمی در پلان و بودجه دولت شاه مان الله خانُ موقعیکه مهندیسن آلمانی جهت اعمار قصر دارامان طی یک قرارداد بکشور ما آمده بودندُ آغاز شده است. نظر به هدایت امان الله خان در تپه پغمان یک تیاتر مجهزُ برای نمایشات و یک بنای تاریخی بنام تاق ظفر اعمار گردید.
در سال 1302 هش ـ تیاتر رسماُ افتتاح گردید و درامهای مسابقه بیداری در سه پرده و نمایش دیگری بنام فتح و سقوط اندلس و نمایشنامه بزرگ بنام مادروطن بین 1302 الی 1303 هش ـ نمایش داده شد. حضور و سهم گیری شاه امان الله در انکشاف هنر تیاتر خیلی چشمگیر و قابل قدر میباشد زیرا امان الله خود با لباس شاهی در تمثیل سهم میگرفت که بزرگترین تشویق برای هنرمندان وقت بوده است.
از یاد داشتهای مرحوم فیض محمد خان زکریا بر میآید که نویسنده درام فتح اندلس معلوم نیست اما غلام حضرت کوشان در کتاب بنام هنر تمثیل نوشته است که فتح و سقوط اندلس کتابی بود بزبان ترکی که توسط آقای عبدالحق حامد نویسنده و شاعر بزرگ ترکی نوشته شده بود زمانیکه سردار سلطان احمد خان سفر افغانستان در ترکیه بود آنرا از زبان ترکی به دری ترجمه نموده است. میر محمد کاظم هاشمی هنرمند تیایر زمان امانی را بر این عقیده است که کتاب فتح و سقوط اندلس به روحیه اسلامی نوشته شده بود و متن آن نمایشنامه بر روحیه کشور ما مطابقت داشت و نمایش آن خوب در خشید.
نمایش دیگر بنام محاربه تل نیز در تیاتر پغمان به صحنه گذاشته شد این نمایشنامه از شهامت و جنگویی افغانها در برابر قوای استعماری انگلیسُ تمثیل میگردید زیرا متن آن از روی کارنامه های تاریخی مردم افغانستان تنظیم گردیده بود.
احمدعلی خان وزیر دربار امان الله خان در یاد داشتهای خود نوشته است : نمایشات سالهای 1302 و 1303 هش ـ را جوانان معارف وقت بدوش داشتند و نقش زن را خانم یکی از رجال برجسته سیاسی که خود انگلیس بود و به فارسی تکلم کرده میتوانست بازی میکردُ قابل یاد آوریست که میر محمد کاظم هاشمی و استاد فرخ افندی « تورکی» افغان و عبدالغیاث افسرجوان اردو ملی اولین مردان فداکار بودند که با تغیر لباس و مکیاژ کرکتر زنان رادر انزمان بازی میکردند.
هرگاه اوراق تاریخ فرهنگ افغانستان را ورق بزنیم در مییابیم که تا زمان آزادی نسوان در افغانستان تیایر از مکتب ریالیزم پیروی نمیکرد زیرا نسبت مستور بودنُ زنان در عرصه های فرهنگی حضور نداشتند.
تمثیل و یا هنر تیاتر نزد پادشاهان قدیم قبل از شاه « امان الله خان» صرفاُ برای تفریح و خوش گزرانی خود شان مجالس هنری را برپا میکردند و یکنفر قصه گو و سخن پرداز را برای سرودن

اشعار رزمیُ گفتن فکاهیات و یا داستانهای کوتاه جهت خنداندن مجلسُ اجازه میداند. مانند نقل و قول آفاقی از دوره شیرعلی خان که از موجودیت تیاترسند تحریر وجود ندارد اما شخصی بنام فقیر احمد همیشه درمجالس امیر داستانها و واقعیتهای تاریخی را با اشعار حماسی درحضور امیر تمثیل مینمود که لقب مجلس آرا برایش داده شده بود.
نسبت حوادث سیاسی همیشه جنگهای خونین در کشور ما جریان داشته فرهنگ دوستان مجال نوشتن همچو رویداد های تاریخی را نداشتند و یا توجه در این بخش صورت نگرفته است هیچ سند مبنی بر ترقی فرهنگی و هنری بخصوص تیاترُ نمایشنامه هاُ نویسندگان و هنرپیشگان زمان امیر شیرعلی خان و یا قبل ازآن وجود ندارد.
دردوره که انجمن ادبی هرات پا برعرصه وجود گذاشت از همین انجمن ادبی هرات قصه خوانی های ادبی ُرزمی شروع گردید و اندیشه تیاتر نیز بمیان آمد. علامه صلاح الدین سلجوقی دانشمند بزرگ کشور درسال 1301هش_ بصفت مدیر عمومی معارف هرات ایفای وظیفه مینمودُ تیاتر هرات را بیناد گذاشت. تیاتر هرات قبل از کابل بفعالیت آغاز نموده است و پیشینه تاریخی دارد چنانچه در سوانح مرحوم عبدالواحدخان بهره که در آن زمان بصفت معاون معارف ایفای وظیفه مینمودندُ آمده است که بحیث اولین آمر تیاتر تعین و نمایش تیاتری را درباغ میرزا خان باغدشتی در یک فضای باز در سال 1301 ش ـ تحت عنوان تعلیم جدید و سابقه به نمایش گذاشتُ مطالعه میفرمائید.
نمایشات تیاتر در پایتخت کشور یکسال بعد از تیاتر هرات آغاز شد.
شما عزیزان میتوانید در زندگینامه علامه صلاح الدین سلجوقی در همین کتاب فعالیتهای این بزرگمرد را مطالعه بدارید.
نظر به تعصب و عقبمانی فرهنگی زنان هنرپیشه در تیاتر افغانستان تا آزادی نسوان وجود نداشت کرکتر زنان را مردان فدارکار و هنرمندان گرامی ذکور تمثیل میکردند. اولین مرد که نامش را ثبت تاریخ تیاتر کشور کرد مرحوم میرمحمد کاظم هاشمیُ دومین استاد بزرگوار فرخ افندی و سومین افسر غیور آنوقت عبدالغیاث خان یک جنرال اردو در دوره امانی بودندُ که نقش زنان را اجرا میکردند مخصوصاُ در نمایشنامه مادر وطن که موجودیت زن حتمی بود اما میر محمد کاظم هاشمی خیلی با موفقیت چشمگیری کرکتر مادر وطن را بازی کرد و با همین نقش آفرینی نامش را جاویدانه ساخت .
با تاسف که نویسنده نمایشنامه مادر وطن معرفی نشده استُاما به یقین نویسنده آن مرحوم محمود طرزی و یا علامه صلاح الدین سلجوقی میباشند.
در کتاب تیاتر افغانستان جناب خان آقا سرور در صفحه چهل سوم ُ نویسنده نمایشنامه مادر وطن « غلام حضرت کوشان » معرفی شده است که شاید نادرست باشد زیرا درام مادر وطن در بین سالهای 1302 –1303 هش– در تیاتر پغمان نمایش داده شدُ شادروان کوشان هنوز تولد نشده بودُ مرحوم کوشان متولد سال 1305 هش– میباشند میگویند که نمایشنامه ها در آ نزمان توسط علامه سلجوقیُ علامه طرزی و استاد افندی و میرمحمد کاظم خان تحریر میشد..
به ادامه همین فدا کاری هنرمندان ذکور با نقش آفرینی در کرکتر زنانُ تیاتر را زنده نهگداشتندُ که هر کدام ایشان قابل یادآوری و قرد دانی میباشند که باید مکرراُ اسمای شان در کتب فرهنگی درج گردد. موسس اولین تیاتر در پغمان مربوط ولایت کابل « شاه امان الله خان » میباشدُ در اجرای

نمایشات این تیاتر برعلاوه هنرمندانیکه فوقاً تذکر داده شد شاگردان معارف نیز سهم بزرگ داشتند. هنرمندان عالیقدرُ که نقش زن را در نمایشات تیاتر الی آزادی نسوان ایفا کرده اندُ اینها بودند .

1 – میر محمد کاظم هاشمی .
2 – استاد فرخ افندی.
3 –جنرال عبدالغیاث
4 –نجیب الله مسا
5 – استاد عبدالقیوم بیسد
6 – محترم محمد نعیم رفاه
7 – محترم محمد زمان انوری
8 – محترم اسد الله آرام
9 – محترم عبدالروف پردیس
10 – مرحوم عبدالله عادل
11 – مرحوم محمد امین آشفته
12 – مرحوم سید احمد هلال
13 – مرحوم محمد ابراهیم نسیم
14 – محترم حاجی محمد کامران
15 – مرحوم غلام حضرت کوشان
16 – مرحوم حمید جلیا
17 – مرحوم عظیم فایز
18 – مرحوم یار محمد فراز
19 – مرحوم عیسیُ خمار
20 – مرحوم عفار دلسوز
21 – مرحوم نیک محمد قایل
22 – مرحوم ستار وارسته
23 – محمد اکبر نادم
24 – محترم اربت سنگهـ بیوس
25 –محمد عارف محسنی « عرفانی«
26 – محمد معصوم اخلاص

دوستا گرامی هرگاه نام کسی از نگارش باز مانده باشد عفو تقصیر نمایند زیرا در اثر تحقیقات زیاد همین تعداد را از هنرمندانیکه الحمد الله در قید حیات اند از قول ایشان یادداشت نموده ام و همچنان هنرمندانیکه این فداکاری را انجام داده بودندُ بقلم خویش نیز برایم تحریر کرده اند.

در نمایشات تیاتر حضور زنان شرط حتمی میباشد زیرااین پرنده صلح و آزادی بایک بال پرواز کرده نمیتواند بناً زنان فدارکار یکه به هنر تثمیل رو آوردند هرکدام شان قابل ارج گذاری میباشند. حضور زنان در تیاتر افغانستان با آزادی نسوان از لشکر ننداری آغاز گردید.
اماناگفته نباید گذاشت که فعالیت تیاتر در زینب ننداری سابقه بیشتر دارد مگر نمایشات شان صرفاً برای طبقه اناث اجرا میگردید این موسسه بخاطر روشن نمودن اذهان طبقه اناث خدمات فراموش ناشدنی انجام داده استُ شاگردان زیاد در هنر تمثیل تربیه نموده است که یکتن از شاگردان تربیت شده ی زینب ننداری خانم حبیبه عسکر بود که در حضور تماشاچیان ذکور و اناث در صحنه تمثیل برآمد اما بازهم سند موثق وجود ندارد که خانم عسکر در کدام تاریخ و کدام نماشنامه در صحنه عمومی هنر نمایی کرده است و خودش نیز همین تاریخ را بحافظه ندارد ُزیرا در کتاب آوای ماندگا زنان نوشته « ماریا دارو » همین رویداد مهم را خانم عسکر واضع نساختند. در سال 1337 هش- اولین بار تیاتر ریالیزم در لشکر ننداری عملی گردیدُ زمانیکه تازه ازادی نسوان اعلان شد دو خانم ارجمند بنام های رابعه پورنا « مستمندی» و خانم شریفه دانش در کنار هنرپیشگان ذکور در نمایشات تیاتر لشکر ننداری که هنوز آزادی نسوان کاملا در جامعه پیاده نشده بود ُ به ستیژ « ستیج» برآمدند.
هرگاه درصفحات مختلف این کتاب دقت گردد موسس تیاتر پوهنی نندارئُ شهری نندارئُ لشکر نندارئ ُ زینب ننداری و کابل نندارئ ُ تیاتر مرستونُ و تیاترهای ولایات معرفی شده استُ بعضی تاریخها رااز شرح زندگی هنری هنرمندان نیز استنباط کرده میتوانیم.
در لشکرننداری خانم رابعه پورنا بعداً مستمندی و خانم شریفه دانش که بعداً ادبیار شدُ تازه در اوایل آزادی نسوان دریک ستیژ مشترک با هنرمندان ذکور در نمایشات خیلی معروف تمثیل نمودند و با گروپ هنری َ حتا جهت تفهیم ُ آزادی طبقه اناث و سهم گیری فعال شان در اجتماع ُ بولایات کشور سفر کردند. بعد از این دو خانم در وقفه های کوتاه زمانی خانمهای ارجمند دیگری به تیاتر تشریف آوردند که خدمات و خود گذری هر کدام ایشان باید ثبت تاریخ فرهنگی کشور گردد زیرابا فدارکاری ایشان مکتب ریالیزم در تیاتر افغانستان پیاده شد و فصل تازه هنر تیاتر آغاز گردید.
نمایشنامه نویسان خیلی معروف عرض اندام کردند و یک فصل پرُ بار و جدید در تاریخ هنر تیاتر باتوجه خاص سردار محمد داوود خان در گشوده شد با آنهم تعداد از خانم هایکه در افغانستان پیشه شریفانه هنری داشتندُ بعضی شان بنابر دلایلُ هنرپیشه گی را ادامه داده نتوانستند نامهای شان از خاطره رخت بربسته است .
اما تا جایکه هنرمندان گرامی درقید حیات اند و برایم یادداشت داده اندُ نبست عدم سند موثق بدون در نظر داشت قدامت تاریخی صرفاً با ذکر نام شان اکتفا مینمایم در تیاتر زینب ننداری خانم لطیفه کبیر سراج ُ نظیفه جان ُ صوفیه جان ُ حمیده رخشانهُ کبرا ژیلا ُ نسرین نعیم ُ شهلا جیلانئُ نجیبه دینا ُ ساجده نگاه ُ حبیبه عسکر ُ گلالی نگاه ُ زلیخا نگاه ُمستوره اصیل وزیرئُ نورتن نورانئ ُ زلیخا نورانی اکرم ُ غزرا خواهر خانم ژیلا بنام پتونئ ُ رعنا و غیره بودند این خانمهای ارجمند از زینب ننداری هنرنمایی راتحت نظر ُ رهنمایی و حمایت خانم زینب عنایت سراج آغاز کردند بعضی آنها بعداً هنر آواز خوانی را پیشه کردند و بعضی آنها به دلیل ازدواج هنر را ترک گفتند

و تعدادمحدودی در تیاتر های پوهنی ننداریُ شهری ننداری و کابل ننداری هنرشان را ادامه داند و نام خویش را در تاریخ تیاتر افغانستان ماندگار ساختند.
در تیاتر شهر ننداری که تقریباً همزمان با لشکر ننداری بفعالیت هنری آغاز کرد گرچه عمر خیلی کوتاه داشت امانسبت تعصب گوناگون که اکثراً ریشه سنتی داشتُ نتوانست بانوان هنرمند را تربیت نماید یا چهره های جدید را به جامعه هنری معرفی نماید اما بعد ها خانم شریفه دانش با سابقه لشکر ننداریُ خانم نجیبه دینا با سابقه زینب ننداری و چهره جدید خانم پیکر دختر میرعدالت خان بود که بنام مستعار جلوه و بعداً افسانه شد در آن ستیژ حضور پیدا کرد و باآنهم کمبود خانمهای در تیاتر خیلی محسوس بود و مردان هنوز هم نسبت ضرورت کرکتر زنان را بازی میکردند.
خانم پیکر افسانه بر علاوه هنرتمثیل در وقفه های تبدلی صحنه با مرحوم عبدالرحیم محمودی که بعداً ساربان شدُ تحت نظر استاد بزرگوار فرخ افندی و گروپ هنری موسیقیُ آواز خوانی مینمود و از همین جا رو به هنر آواز خوانی آورد و تمثیل را وداع کرد.
در گروپ موسیقی شهری ننداری استاد ارمانُ مرحوم ظاهر هویداُ عزیز اشناُُ مرحوم پران ناتهـ غنیمتُ استاد خیالُ مرحوم جلیل زلاند و دیگران در تبدلی صحنه های تمثیل آواز میخواندند و نوازندگان محترم که آنها را همکاری میکردند شادروانُ فرخ افندیُ جنت نشین سلیم سرمستُ شادروان فقیر ننگیالیُ اسماعیل اعظمیُ انور نوشادُ شادروان ملنگ نحرابیُ و دیگران بودند.
در پوهنی ننداری هنرنمایی زنان در سال 1337 هش- با خواندن آهنگ گلفروش جنت نشین میرمن پروین و تمثیل دختران خورد سال مانند محبوبه جباریُ مستوره اصیل وزیریُ میمونه غزال و طاهر ه مسکینار آغاز شد و بعداز اینها محبوبه رسولُ فریده انوریُ سایره اعظمُ نورتن نورانیُ زلیخا نورانی اکرمُ زلیخا نگاهُ زرغونه آرامُ رعنا جانُ فتانه جانُ و دیگران در پوهنی ننداری هنر نمایی کردند. با آنکه هنر تمثیل در پوهنی ننداری از سالیان قبل یعنی از تاسیس لیسه استقلال توسط شاگردان آن لیسه آغاز گردیده است و هنرمندان معروف را به جامعه هنری تقدیم کرده است اما فعالیت هنری زنان نسبت فرهنگ سنتی راه پیدا کرده نتوانست.
کابل ننداری « افغان ننداری ـ موسس این تیاتر بازهم سردار محمد داوود خان میباشد. بنابر تجلیل جشن استقلال در زمان صدارت موصوف این تیاتر به امر فوق العاده و توجه جدی او و کمک اقتصادی روسیه اعمار و بفعالیت آغاز کرد و هنرمندان اناث از تیاتر های فوق الذکر در کابل ننداری مراجعه نمودند. خانم مخفی کابلیُ مزیده سرورُ مقدسه مخفیُ پروین صنعتگرُ میمونه غزالُ رزغونه رفاهُ خورشید پایاُ ضیا بیسد ُ اقلیما مخفیُ رحیمه هما ابراهیمی و دیگران در تیاتر کابل ننداری بمنظور هنرنمایی رو آوردند و تا حدودی کمبود زن در تیاتر رفع شد.
با آنهم تعصب در برابر هنرمندان ذکور و اناث در جامعه خیلی زیاد بود بخصوص هنرپیشگان زن تشویق نمیشدند با ممانعت های فامیلی مقابله میکردند و به ازدواج های اجباری مجبور میشدند و تعداد زیاد هنرمندان اناث نظر به فشار فامیل وجامعه ساحه هنر را ترک گفتند. تعصب برعلیه هنرنمایی زنان آنقدر زیاد بود که حتیُ در اعلانات و پوستر ها از ذکر نام هنرپیشه های زن خود داری میگردید. هریک از خانم های شایسته که در آن شرایط عقب مانده سنتی که نود و نه فیصد مردم

از نور علم محروم بودندُ با ایثار و خودگذری در دنیای هنر رو آوردندُ قابل ارج گذاری هستند و باید نامهای شان ثبت تاریخ فرهنگ افغانستان گردد زیرا آنها را میتوان راه گشای هنر تیاتر طبقه اناث دانستُ آنها بودند که نقش زن را در تیاتر وسایر رسانه های جمعی کشور زنده ساختند. زیرا تیاتر نمونه ای از روند زندگی اجتماعی و خانوادگی بوده وغیر ممکن است که یک خانواده ویا اجتماع بدون زن وجود داشته باشد. درامها و نمایشات برداشت ذهنت خلاق نویسنده از جامعه و از محیط زندگانی بااخلاق و کرکترهای متفاوت انسانها تراوش مینمایدُ نقش زن حتمی میباشد.
زن افتخار تسلسل و بقای بشریت در دنیاستُ چطور میتواند یک درام و نمایشنامه بدون حضور زن دلچسپ و جالب باشد و تماشاچی را به ادامه نمایش به صحنه های دیگر ببرد اما بدبختانه که در افغانستان حضور زنان نادیده گرفته میشد و میشود.
در این رابطه رژیم های متعدد افغانستان غفلت نموده اند حقوق حقه نیم نفوس کشور را نادیده گرفته و حتا از روشنایی سوادآنها را محروم و درتاریکی فرهنگ سنتی و بیسوادی نگهداشتند.
روی همین دلایل بسیاری از مردان جامعه ما حتا حقوق خویش را نیز نمیدانند چطور حقوق جانب مقابل ویا همسر و خواهر خویش را رعایت نمایند این پروسه حتا در دنیای متمدن غرب نیز توسط نمایشات تیاتر برای روشن کردن اذهان عامه موثریت خاص داشته استُ که میتوان با مطالعه تاریخ تیاتر موثریت تمثیل هنرمندان اناث را در تیاتر مصرُ یونان باستان و سایر کشور های اروپایی ملاحظه نمایمُ میدانیم که هنرمندان دینای غرب نیز مشکلات عقب ماندگی فرهنگ را با ایثار پشت سر گذاشته اند. در کشور ما نیز روی همین علت ده ها تن از خانمهای ارجمندی که راه هنر را در پیش گرفتند شیرازه های زندگی شان به باد فنا رفتُ توهین و تحقیر از خانواده تا اجتماع نثار راه شان بود از طرف دیگر آزادی نسوان که هنوز در آستانه تحقق بود و هنرمندان در اجتماع منحیث یک انسان آزاد اشتراک کرده نمیتوانستند چون مردم تازه دموکرسی را تجربه میکردند هرگاه هنرمندان را میدیدندُ جای احترام با کنایه گفتنُ کج دیدن هاُ بد گمانی ها و الفاظ رکیک آنها را استقبال میکردند. هکذا زنان هنرپیشه در محیط کارهنری نیز مشکلاتی زیاد داشتند زیرا هنرمندان ذکور نیز از همان جامعه عقب مانده سربلند کرده بودند و دموکراسی برای شان یک پدیده تازه و جدید بود چه رسد اینکه با زنان در یک ستیژ مطابق روحیه نمایش نامه نقش همسرُ برادرُ پدر و کاکا و قریه دار و کارمند و امر اداره را بازی نمایند.
صد ها آفرین برخانمهای گرامی که با مصبیت های سنتی مبارزه خسته گی نا پذیر را ادامه دادند و دروازه های هنر و فرهنگ را بروی نسل آینده و نیم نفوس و حتاُ تمام نفوس کشور باز نگهداشتند.
درود های گرم نثار تمام هنرمندان ذکور و اناث تقدیم باد.
تایج نشان میدهد که نقش آفرینی خانمها در تیاتر افغانستان از آزادی نسوان آغاز شد و اولین خانم ها که در پایتخت کشور در تیاتر نقش آفرینی کردند. بانو رابعه مستمندی پورنا و بانو شریفه دانش ادیبیار اولین هنرپیشگان زن در تیاتر افغانستان بودند .

ولایت هـــرات منحـیث اولـین تیـاتر معاصر افــغــانســتان

موسس تیاتر ولایت هرات علامه صلاح الدین سلجوقی درسال 1301 هش ـ میباشد اما هیچ خانم الی سال 1339 هش ـ در تیاتر هرات بنام هنرپیشه حاضر نگردید زمانیکه هنرمندان لشکر ننداری برای اجرای نمایشات هنری در سال فوقالذکر به هرات رفتندُ در نمایش ماجرای روشن درکنار دوخانم « رابعه پورنا و شریفت دانش یک دختر خورد سال بنام لیلما امین دختر دگروال عظیم امین در نقش یک فرشته با هنرمندان لشکرننداری روی ستیژ رفت و نام خودرا در ردیف هنرمندان ثبت نمود و اولین هنر پیشه زن در تیاتر هرات نامیده میشود

ولایت بلخ :

بیدار ننداری در 1341 هش ـ توسط مرحوم عزیز الکوزی والی بلخ و عبدالرحمن جدیر مدیر مطبوعات بلخ ایجاد و افتتاح گردید و اولین خانم بانو مرینا باختری بود که بصفت ممثل به تیاتر رو آوردُ در سوانح عبدالروف پردیس تمام فعالیت های بیدار ننداری درج گردیده استُ در همین کتاب مطالعه فرمائید.

ولایت کندز :

این تیاتر با تلاش وزیر محمد نگهت و توجه ریئس سپین زر شادروان غلام سرور ناشر درسال 1341 هش ـ افتتاح گردید موسس این تیاتر مرحوم غلام سرور ناشر است و اولین خانم های هنرپیشه باز هم خانم رابعه مستمندی و خانم شریفه دانش میباشد که بعداز بسته شدن تیاتیر لشکر ننداری با همرایی مرحوم وزیر محمد نگهت باآن دو هنر برای اولین بار در تیاتر انولایت درچند نمایشنامه نقش بازی کردند و این دوخانم ارجمند نقش زنان را در اجتماع فرهنگی بااجرای نمایشات زنده ساختند و بعداُ یکتعداد از بانوان جوان از لیسه مریم کندز به تیاتر مراجعه کردند.

زنـــــیـــب نـنـــداری :

موسس تیاتر زینب ننداری مرحوم خانم زینب عنایت سراج است.
موسسه و یا مکتب نسوان که از نامش پیداستُ یک مکتب حرفوی برای خانماست. کسانیکه قبل از ختم بکلوریا عروسی مینمودند نظر به قانون معارف دیگر اجازه ادامه تحصیل را در مکاتب عمومی نداشتندُ برای تکمیل تعلیم شان شامل موسسه نسوان میشدند. در این موسسه برعلاوه تعقیب پروگرام تعلیمی معارف بعضی حرفه هایکه خانمها بدان نیاز داشتندُ مانند تدبیر منزل ُ تربیه طفل ُ خیاطی ُ آشپزی و غیره تدریس و کنفرانسها برای حل موضوعات خانوادگی نیز دایر میشد.
تاریخ تاسس این مکتب دقیق معلوم نیست اما قرار معلوم در عهد شاه امان الله برای نسوان تاسیس گردیده بود و اولین مدیریت آنرا خانم شفیقه طرزی به عهده داشتُ مکتب بمنظور تعلمات نسوان مورد بهره برداری قرار گرفتُ بمرور زمان با ایجاد سایر مکاتب ابتداییهُ متوسطه و لیسه و برای طبقه اناث ُ این مکتب نسوان بنام موسسه نسوان مسما گردید . خانم زینب عنایت سراج که فوتو اورا مشاهده کردیدُ فرزند عنایت الله خان سراج میباشد که بعد از سقوط پادشاهی

کاکایش امان الله خان از سالهای 1308 هش – 1325 هش – همراه با خانواده اش در ایران در حال تعبید زندگی نمود.
بقول خواهرش خانم لطیفه سراج درسال 1325 هش- زمانیکه پدرشان سردار عنایت الله خان در شهر تهران وفات کردند.
شاه محمود خان صدراعظم افغانستان بعد از وفات وی برای فامیلش اجازه برگشت بوطن را داد.
خانم زینب عنایت سراج از سال 1326 – 1338 هش ـ بحیث آمر موسسه نسوان ایفای خدمت نمودُ در طی دوازده سال تحت رهنمایی و آمریت وی موسسه نسوان در بخشهای مختلف انکشاف چشمگیر نمودُ خانم سراج برعلاوه پروگرام تدریسی تعلیم و تربیت مسلکیُ برای رونق تیاتر و تبارز استعداد های هنری خانمهای جوان خدمات زیاد انجام داد و برای روشن کردن ذهنیت زنان در امور مختلفه به نمایشات تیاتر اقدام کرد .
خانم عنایت سراج و خانواده شان از جمله علم برداران نهصت آزادی و دموکراسی در افغانستان بودندُ در فعال ساختن نیم پیکر جامعه تلاش های زیاد کردند و یکتعداد خانمهای بااستعداد را تحت پرورش هنری قرار داد. در این موسسه سالون بزرگ برای برگزاری بعضی کنفرانسهاو نمایش فیلم های آموزشی وجود داشتُ با استفاده از همین سالون نمایشات هنری را که در ابتدا صرفاُ برای نتویر زنان در امور تربیه اطفال و تدابیر منزل و پرابلم های خانوادگی وغیره ضروریات موجودُ نمایشات تیاتر را فعال ساخت.
در این راستا فعالیت و پشت کار شباروزی خانم سراج قابل قدر است زیرا پذیرفتن پیشه شریفانه هنری در سطح کشور خیلی مشکل بود. خانم سراج از جمع شاگردان استعداد ها را کشف و شخصاْ با خانواده شان تماس بر قرار نمود و آنها را تحت پرورش هنری قرار داد که در این فعالیت ها خواهر شان خانم لطیفه کبیر سراج که بعداُ نطاق بسیار ورزیده رادیو افغانستان گردیدُ نیز سهم بارزی داشتند.
این دو خو هر با شاگردان آن موسسه از کار دیکور گرفته تا نوشتن نمایشنامه و مکیاژ و تهیه لباس برای نمایش همه امور را عاشقانه انجام میدادند.
چون در نمایشات تیاتر تنها تمثیل مطرح بحث نیستُ دایرکترُ درامه نویسُ مکیاژُ لایت و دیکور نیز ضرورت حتمی شمرده میشود همه این ضرورتها را خانم سراج به کمک خواهرش و سایر شاگردان لیسه نسوان انجام میدادند. تیاتر نسوان به زود ترین فرصت رونق گرفت و شهرت هنری پیدا کرد و خانهای گرامی چون صوفیه ُ نظیفه عازیُ نسرین ُ نوریه ُ شهلا جیلانی وغیره تیاتر نسوان را به پا ایستاده کردند. متاسفانه اسماء و شهرت شان درج هیچ اسناد نمیباشد.
تماشاچیان این نمایشات را خانمها تشکیل میدادُ این موسسه در حالیکه اکثریت جامعه در فقر سواد قرار داشتندُ در روشنگری جامعه نقش فعال را بازی نمود و در فرصت کوتاه شهرت و فعالیت هنری نسوان سر زبانها افتاد. زمانیکه ذهنیت های تاریک اندک روشن گردید خانم سراج بخاطر تقویه بیشتر و پایه دار ماندن فعالیت هنری این موسسه از موسسات هنر ی دیگر تقاضای کمک نمود و شادروان سید مقدس نگاه بحیت درامه نویس و دایرکتر فعالیت خود را با موسسه نسوان آغاز کرد . در این دوره خانم های جوان دیگر چون زلیخا بعد به نگاه معروف شدُ حبیبه عسکر ُ

ساجده و گلالی خواهران سید مقدس نگاه وُ حمیده « رخشانه » ُ کبرا ژیلا و دخترک کوچک بنام مستوره اصیل عذرا «پتونی» و غیره به تیاتر موسسه نسوان پیوستند.
مرحوم نگاه از هیچ گونه خدمت در امر این وظیفه انسانی دریغ نکرد و اولین درام خود را بنا م « کامدی مدن» به نمایش گذاشت و جالب آن بود که در شهری ننداری و پوهنی ننداری مردان نقش زنان را در نمایشات اجرا میکردند و تیاتر نسوان زنان نقش مردان را در نمایشات خویش ایفای مینمودند.
با آمدن مرحوم نگاه فعالیت های هنری تیاتر نسوان بیشتر کسب شهرت نمود با اعلان آزادی نسوانُ خانمها از قید چادری رهایی پیدا کرده بودند تیاتر نسوان آماده آن گردید تا نمایشات را بروی عموم علاقمندان و هنر دوستان باز نماید.
آهسته آهسته هنرپیشگان تیاتر نسوان با پیروی از دو خانم هنرپیشه لشکر ننداری رابعه مستمندی و شریفه دانش میخواستند در کنار هنرمندان ذکور بروی ستیج برآیند. اما مشکل عمده و هراس مسئولین از هنرنمایی هنرپیشگان تیاتر نسوان در کنار هنرمندان ذکور و انعکاس جامعه و خشونت والدین بود. خانم حبیبه عسکر که هنوز خیلی جوان بود و بقول خودش حدود 15 سال داشت برای اولین بار حاضر گردید که در مظهر عموم مردم در کنار هنرمندان ذکور نقش اجرا نماید ُبعداُ خانم های دیگر نیز آهسته آهسته نیز روی ستیج درکنار هنرمندان ذکور قرار گرفتند.
قابل یاد آوریست که خانم حبیبه عسکر با آنکه اولین هنر پیشه زن نیست اما بخاطر همین فداکاریکه از تیاتر نسوان سربلند کرده بودُ از وی بنام اولین هنرپیشه تیاتر نسوان نام میبرند.
نام گذاری این تیاتر در کتاب آوای ماندگار زنان اثر ماریا دارو طبع سال 2008 م ـ از قول هنرمندان نوشته شده استُ میخوانیم. : « زمانیکه صالحه فاروق اعتمادی رهبری و مدیریت موسسه نسوان رابه عهده داشتندُ خانم زینب فرزند سردار عنایت الله سراج داعیه اجل را لبیک گفتُ و خانم فاروق اعتمادی با مشوره مرحوم سید مقدس نگاه پیشنهاد رسمی مبنی بر تغییر نام تیاتر نسوان به مقامات دولت ارایه داشتند و با منظوری مرحوم سید قاسم رشتیا که در آن زمان رئیس مستقل مطبوعات بودندُ اسم تیاتر نسوان بنام زینب ننداری مسماُ گردید و تا اکنون به این اسم شهرت داردُ این تیاتر در شهرنو کابل مقابل پارک شهرنو موقعیت دارد.
بعد از صالحه فاروق اعتمادیُ کبرا نورزایی و عده دیگر خانمهای با صلاحیت بصفت مدیر موسسه نسوان ایفای خدمت نمودند درسالهای هشتاد زینت ننداری تحت کنترول ریاست افغانفیلم در آمد و جز سینما های شهرکابل محسوب گردید و موسسه نسوان بحال خودش منحیث یک مکتب حرفوی زنان باقی ماند»
مرحوم سید مقدس نگاه تا اخیر 1336 هش ـ با زینب ننداری همکاری خویش را دوام دادُ در سال 1337 هش جناب استاد عبدالقیوم بیسد بعوض مرحوم نگاه در زنیب ننداری تقرر حاصل کرد و دو خواهر بنام های نورتن نورانی و زلیخا نورانی را با خود به تیاتر زینب ننداری آورد که بعداُ هنرمندان معروف تیاتر شدند. سالها بعد از آزادی نسوان را میتوان نقطه اوج تیاتر در کشور خواند زیرا تشویش از عکس العمل های منفی جامعه علیه هنرنمایی خانم ها تا حدودی رفع شد با آنکه بسیار خانواده ها دختران و همسران شان را به هنرنمایی اجازه نمیدادند اما با استقرار آزادی نسوان یکعده فامیل های فرهنگ دوست و خانمهای ارجمند بدین باور بودند که تیاتر بدون نقش زن

تکمیل بوده نمیتواند ُخانمها فعالیت های هنری را دنبال کردند همچنان در پوهنی ننداری کابل ننداری و زنیب ننداری هنرنمایی خانمها با چهره های جدید افزون گردید.

پـــــوهنـــــی ننـــداری :

موسس این تیاتر مرحوم علامه صلاح الدین سلجوقی میباشد.

پوهنی ننداری از نامش معلوم است که متعلق به معارف کشور میباشدُ این سالون اصلاً با همکاری و دوستی دولت فرانسه که لیسه استقلال را مساعدت می نمودند برای سپورت شاکردان آن لیسه اعمار شده بودُ در آن سالون برعلاوه اجراات جمناستیکی بعضی کنفرانسها و نمایشات از طرف شاگردان لیسه استقلال برگذار میگردید و فیلمهای تربیوی نمایش داده میشد چون تیاتر پغمان به آتش خشم بی هنران بعد از سقوط شاه امان الله خان سوخت و بعداز آن تیاتر در کشور وجود نداشت بناً شهرت نمایشات شاگردان این لیسه مانند زنیب ننداری زمینه را برای پذیریش نمایشات دیگر باز کرد.

درسال 1322 هش- در اثر مساعی شخصیت ادبی و دانشمند کشور مرحوم علامه سلجوقی ریئس مستقل مطبوعات آنوقتُ سالون لیسه استقلال رسماً بنام تیاتر مسما گردید و از اینکه تیاتر در کول لیسه استقلال قرار داشت آنرا پوهنی ننداری نامید ُ همانطوریکه استاد سلجوقی در هرات تیاتر رااز معارف آغاز کرده بود و استاد عبدالواحد خان بهره آنرا روح وجان بخشید و پایه دار ساخت در کابل نیز در اکثر زحمات و تلاشهای استاد عبدلغفور برشنا و استاد عبدالرشید لطیفی تحت حمایت علامه سلجوقی رئیس ُ ریاست مستقل مطبوعات برای ایجای دوباره تیاتر در کشور بعد از دوره درخشان پادشاهی امان الله خان قابل قدر دانی میباشد دوستان و عاشقان هنر این سالون عادی را با نصب چوکی و ساختن ستیژ و چراغ های نور افگن بمنظور استفاده تیاتر آماده نمودند که دراین مورد از استاد عبدالرشید لطیفی ُ استاد عبدالرشید جلیا و استادمحمد علی رونق باید تمجید و قدر دانی گردد ُ شادروان رونق چون مسلک تحنیک برق را علمی تحصیل نموده بود در بخش اماده ساختن نور زحمات فراموش نشدنی را انجام دادند. این تیاتر هنرمندان معروف را تربیه کرد و نمایشات خیلی عالی را تقدیم جامعه کردند..اما نبست انکشاف لیسه استقلال تیاتر پوهنی ننداری از میان برداشته شد و استاد لطیفی بحسث ریئس مرستون مقرر گردید. استاد لطیفی در مرستون جهت تقویت روح پژمرده مسکینان در سالون طعام نمایشات را بر راه انداخت و نمایشنامه گلفروش را در روی ستیژ مرستون به نمایش گذاشت.

« نظر بقول شادروان استاد برشنا در آغاز قرن بیستم یک تیاتر در دروازه لاهوری شهر کابل وجود داشتُ موسس و مالک آن جبار رنگمال بود. مرحوم عبدالجبار یک هنرمند بااستعداد و معلم توانای مکتب صنایع نفیسه کابل بود او بعد از وقت مکتب و در روزهای تعطیل منازل شخصی مردم را نقاشی مینمود از این رو بنام جبار زنگمال شهرت گرفت. او یکتعداد جوانان و استعداد های هنری را جمع نمود و در چوکات یک نمایشنامه کمیدی بنام طالع بجنگان در معرض نمایش قرار دادُ مورد توجه مردم کابل قرار گرفت زمانیکه علاقه مندی مردم را در یافت به ابتکار تازه ء دست زد یک سرای را در پهلوی خانه کاکا سمندر در دروازه لاهوری به اجاره گرفت و نمایشات تیاتر را در آنجا آغاز کرد. قسمت از محل نمایش رابانصب پرده های رنگین و نقاشی شده که بشکل اتوماتیک باز وبسته میشد و شباهت بیک تیاتر واقعی داشتُ نمایشات خود را درآنجاه آغازکرد .

نمایشات مذکور قصه های از جن و پری ُ قصه های معروف شاهان قدیم بود که بشکل کمیدی برای خنداندن مردم نمایش میداد و بعداُ یکی دو نمایش نامه معروف او در باره سلطان محمود غزنوی و چهار دزد وغیره بود که از طرف استاد برشنا نیز مورد تائید قرار گرفته است همچنان محمدناصر غرغشت در زمانیکه مدیر مسئول تیاتر پوهنی ننداری بود از فعالیتهای تیاتر شخصی جبار نقاش و یا رنگمال تائید کرده است. کیفیت نمایشنامه های مرحوم جبار نقاش در آن زمان لباسهای رنگا رنگ ممثلین او بود»

پوهنی ننداری بعد از یک سکوت طولانی بعالیت آغاز نمود مردم و تشنه گان هنر ذوق زده به تمایشای تیاتر میرفتند. بعداز آنکه پوهنی ننداری در ریاست ثقافت و هنر ثبت و راجستر گردید ُ هنرمندان و نویسندگان معروف چون استاد عبدالرشید لطیفی ُ استاد عبدالغفور برشنا ُ مرحوم محمد ناصر غرغشتُ استاد عبدالروف بینواُ داکتر روان فرهادی ُ جان محمد پلار ُ محمد اکبر نادمُ محمد علی رونقُ سرخوش هروی ُ سایر هراتیُ استاد علی اصغر بیشر هروی ُ محمد عثمان صدقیُ ضیا قاریزاده و دیگران که متاسفانه لست مکمل شان در دست نیست ُ با پشتکار و فعالیت های شباروزی و با نگارش آثار گران بهای شان تیاتر از دست رفته « پغمان» را دوباره در پوهنی ننداری احیا نمودند در این راستاُ تلاشهای شادروان علامه سلجوقی خیلی چشمگیر و قابل تذکر میباشد.

بعد از آن بزرگمردان اندیشمند فعالیتهای پوهنی ننداری بمثابه یک تیاتر رسمی در اثر زحمات استاد لطیفی که بیشترین اثارش را آفرید و بمردمش تقدیم کردُ عشق وی به تیاتر مانند شکسپیر به جنون تبدیل گردید و هنرمندان که افتخار هنرنمایی را در آن تیاتر داشتند او را پدر تیاتر خطاب کردند و در زمان مرگش مرحوم صلاح الدین سلجوقی که در راس مطبوعات قرار داشت ُ طی بیانیه ی وی را بنام پدر تیاتر افغانستان یاد آور شد.

هنرمندان که تشنه یک مساعدت از طرف ریاست مستقبل مطبوعات بودندُ با فعالیت چشمگیر شان نمایشات جالب را تحت رهبری استاد لطیفی روی ستیژ تیاتر پوهنی ننداری گذاشتند آهسته اهسته هنر دوستان و علاقمندان تیاتر افزون گشت و مفکوره ایجاد تیاتر دیگری بوجود آمد.

ناگفته نباید گذاشت همین سالون سپورت لیسه استقلال هنرمندان بزرگ از جمع شاگردان آن لیسه را نیز در آغوشش پرورش داده است که هنرنمایی شهید نینواز دربخش موسیقی و شهید مهدی ظفر در بخش تمثیل ُ مرحوم ظاهر هویدا در بخش موسیقی و تمثیل که بنام پروفیسورُ معروف شد و صدها جوان دیگر این لیسه به دنیای هنر معرفی شدند و سرانجام پوهنی ننداری بخاطر انکشاف لیسه استقلال تخریب گردید .

لـشکــرننـــداری :

موسس این تیاتر مرحوم محمد نذیر سراج میباشد او یک افسر نظامی بود و برادران هنرپیشه داشتُ بنابر ضرورت زمان به تاسیس این تیاتر اقدام نمود.

این تیاتر در مقابل تعمیر ریاست رادیوُ تلویزیون ملی در سرک میدان هوایی الی چهارراهی پشتونستان یعنی در انصاری وات موقعیت داردُ بنام کلوپ عسکر یاد میشد و حالا هم بدین اسم مسماً میباشد . در گذشته بنام آمالات خانه عسکری یاد میشد و دارای یک سالون بزرگ بود که

سالون مذکور صرفاً برای برگذاری مراسم عروسی صاحب منصبان و بعضی کنفرانسهای نظامی و توزیع کارتهای ترفیع افسران مورد استفاده قرار میگرفت.
درنیمه سالهای 1337 -1338 هش ـ دراثر تقاضای وزیر محمد نگهت و امر جنرال محمد نذیر سراج ریئس لوازمات وزارت دفاع ملی که این کلوپ نیز تحت صلاحیت وی قرار داشتُ از همان سالون بمرام پخش تبلیغاتی و تشویق جوانان بر امور نظامی منحیث تیاتر استفاده بعمل آمد و اکثریت تماشاچیان منسوبین نظامی بودندُ هنرمندان چون وزیر محمد نگهتُ بحیث دایکترُ محمد بشیر سراج نویسنده و اداره امور تیاتر را نیز بدوش داشتند. برعلاوه نگهت برادر کوچکش سردار محمد ایمن و هنرمندان چون خانم شریفه دانشُ خانم رابعه پورناُ استاد رفیق صادق ُ عزیزالله هدف مامور شرکت برق کابلُ حیات الله دیوه والُ رحمت الله و غیره با بعضی جوانان که ایام خدمت عسکری شان را در همین کلوپ سپری میکردند مانند محمد اکبر روشنُ و محمد ابرهیم دل زاده و دیگران به اجرای نمایش آغاز کردند.
نمایشات این تیاتر مورد توجه جنرالان و ارکاین دولت قرار گرفت و چند نمایش نامه را بخوبی استقبال کردند ُ نویسنده درامها دراین تیاتر محمد بشیر سراج بود نمایشات ایکه روحیه تقویت کننده نظامی داشت مانند تفنگچه چوبی و غیره را نوشت به استثنای نمایشنامه ماجرای روشن که توسط خان آقا سرور با کمک و تصرف وزیر محمد نگهت نوشته شده بود در معرض نمایش قرار گرفت.
ابتکار لشکر ننداری سفر هنرمندان بمنظور اجرای نمایشات در ولایات کشور برای اولین بار در تاریخ تیاتر کشور میباشد. چون آزادی نسوان تازه در جامعه پیاده شده بود در اینجاست که همت والای دو خانم ارجمند و هنرمندان پیشتاز طبقه نسوان رابعه پورنا « مستمندی» و شریفه دانش قابل ارجگزاری میباشدُ در تاریخ تیاتر کشور اولین هنرپیشه زن بودند و در سفر ولایات نیز هنرمندان ذکور را همرایی کردند با آنکه ازادی نسوان در جامعه هنوز آنقدر عادی نشده بودند این دو خانم ارجمند با ایثار و خود گذری بخاطر پیام آزادی نسوان در سفر طولانی ولایات اقدام کردندُ قابل قدر دانی میباشند.
این تیاتر نیز مانند تیاتر شهری ننداری باعمر کوتاه از بین رفت و دلیل عمده از بین رفتن این تیاتر انتقادات روشنگرانه علیه نا رسایی های دولت در ساحه نظامی بوده است زیرا نمایشات کمیدی جنبه های انتقادی شدید را نیز همراه داشت.
بطور مثال یک نمایش در باره عسکر گیری یا اعزام جوانان به دوره مکلفیت در صحنه لشکر ننداری گذاشته شدُ مختصر تذکر میدهم
« ترازوی بزرگ چوب فروشی را روی ستیژ گذاشتند و یک نفر خیلی لاغر را که برای خدمت عسکر باید اعزام میشد با آن ترازو وزن کردند که خیلی کمیدی و شدیداُ انتقادی بود زیرا دایرکتر در انتخاب جوانانیکه نقش تحت جلب عسکری را بازی میکردند خیلی دقیق و ماهرانه افراد ضعیف و ناتوان را برگزیده بود که پله تراوزی از جایش قطعاُ تکان نمی خورد و نشان دهنده غربت و فقر مردم در آنزمان بودُ این کمیدی بنام « معینات صحی » دولت شاهی را در باره غربت و ناتوانایی مردم بیچارهُ مورد نیش خند و استهزا قرار داده بود. در آنزمان معمولاُ سربازانیکه جهت ثبت نام خدمت مکلیفت جلب میشدندُ وزن میگردیدند تا مقداری معین وزن را که یک سرباز ضرورت

داشتُ داشته باشند. دولت متوجه این راز گردید و برای جلوگیری از همچون انتقادات لشکر ننداری را بسته نمود. هنرمندان لشکر ننداری هنوز در سفر ولایات قرار داشتند که امر بازگشت شان بمرکز صادر شد و تیاتر بسته گردید همه هنرمندان پراگنده شدند بعضی به پوهننی ننداری باز گشتند و بعضی مانند وزیر محمد نگهت ُ رابعه پورنا و شریفه دانش جهت اجرای نمایشات بولایت کندز رفتند.

در صفحه 73 کتاب تیاتر در افغانستان اثر خان آقا سرور دلیل مسدود شدن لشکر ننداری را کشیدگی و بی اتفاقی بالای تقسیم عواید تیاتر تحریر گردیده است ُ اما دلیل اصلی عدم توافق جنرالان وارگان دولت با روحیه انتقادی و هوشیار ساختن مردم از راز های درونی دولت توسط نمایشات و آنهم دریک ساحه نظامی بوده است.

از طرف دیگر این تیاتر با اندیشه مترقی خانواده سراج که دراس مرحوم جنرال نذیر سراج بصفت آمر لوازمات وزارت دفاع ملی قرار داشت و محمد بیشر سراج برادرش بحیث نویسند نمایشات و هکذا وزیر محمد نگهت و سردار محمد ایمن برادران نا سکه جنرال سراج بودند که تیاتر را در ساحه نظامی رهبری مینمودندُ برای محمد ظاهر شاه فعالیت فامیل سراج که پیام های زیاد برای ملت داشت ُ قابل تشویش بوده تشویش بود و لشکر ننداری از طرف مقامات مسدود گردید.

شهـــری و یا شاری نننـــداری :

موسس این تیاتر در واقعیت استاد برشنا ُ میباشد زیرا در زمانیکه مفکوره تیاتر در بین خانواده های روشنفکر و قشر جوان کشور پذیرفته شد و جوانان به مسلک شریفانه هنر تیاتر رو آوردند اما نسبت کمبود تیاتر برای از دیاد نمایشات محل و یا جای مناست وجود نداشت ُ از طرف هنرمندان جوان و دایرکتران و نویسندگان تقاضای ایجاد تیاتر جدید بمقامات ارایه گردیده بود اما توجه یی از طرف مقامات صورت نگرفت. هنگامیکه جنگ جهانی دوم شدت پیدا کرد و اساتید آلمانها که در لیسه نجات « امانی» تدریس میکردندُ بوطن شان برگشتند ُ به اثر تلاشها و زحمات استاد عبدالفغور برشنا ُ دانشمندان که به زبان آلمانی تسلط داشتنند تقاضا بعمل آمد تا در کنار وظایف رسمیکه داشتند در لیسه امانی « نجات » جهت فعال نگهداشتن آن لیسه و رفع خطر سقوط لیسه امانی به تدریس شاگردان اقدام نمایند و دروازه لیسه نجات بروی شاگردان باز نگهدارند.

این موقعی بود که علاقمندان هنر در قشر جوان جامعه نیز افزون گردیده بود اما متاسفانه تا آن زمان کشور ما از داشتن یک تیاتر رسمی بجز تیاتر پیغمان ُ که به خشم متعصبین سو خته بود ُ محروم بود بناُ تقاضای هنرمندان و خواست جامعه برای نمایشات بیشتر گردید و هم چنان استاد عبدالرشید جلیا که در رشته صحیحه خلاف میل وعلاقه خود نظر به خواست و فشار فامیل تحصیل کرده بود و به هنر وادبیات خیلی علاقه داشت در همین فرصت منحیث استاد همراه با استاد برشنا و انجنیر غلام محمد فرهاد « پاپا » شاروال کابل در لیسه نجات تدریس مینمود و بالاخره فرصت میسر گردید و خواسته های جامعه و تقاضای هنرمندان مورد جر و بحث قرار گرفت و موضوع توسط استاد برشنا بمقامات پیشنهاد گردید.

غلام محمد فرهاد « پاپا» شاروال کابل ُ نظر به امر مقامات ُ یک نمره زمین را در جاده مندوی

کابل برای اعمار تیاتر شهری تخصیص داد. ساختن این تیاتر رسماً از طرف دولت بنام شهری و یا شاری ننداری آغاز شد و تقاضای هنرمندان و خواسته های جامعه عملی گردید.
نمایشات در تیاتر شاری « شهر ی ننداری» آغاز گردید با آنکه ساختمان تیاتر شاری ننداری از طرف دولت اعمار شد ولی از تجهیزات بهتر نبست به تیاتر پوهنی ننداری بر خوردار نبود در هر حال موقعیت مناسب در قلب شهر کابل داشت و استاد محمد علی رونق این تیاتر را نیز در بخش نورافگنی آماده استفاده ساخت.
اولین بار مرحوم عبدالرشید جلیا ُجوان باذوق بحیث مدیر و رژیسور ُ استادُ درمحمد سایر هراتی موسیقی دان و شاعر معروف و آواز خوان بحیث معاون ُ آن تقرر حاصل کردند.
استاد محمد علی رونق ُ سید مقدس نگاهُ وزیر محمد نگهتُ استاد محمد یوسف کهزادُ محمد اکرم نقاش ُ غلام حسین فعال ُ محمد مهدی شفاُ محمد یوسف بهروزُ نجیب الله مساُ ُ مکیاژ و دیکوریشن محمد عیسی نواُ ُ بعداُ خمار تخلص کرد ُمحمد اکبر نادمُ محمد یاسین نهانُ محمد حسین ارمانُ ُ استاد رفیق صادقُ استاد حمید جلیاُ بانو پیکر افسانه ُو یا جلوه آواز خوان ُ عبدالغفار حکیمیُ ولی لطیفیُ یارمحمد فرازُ محمد عظیم فایزُ محمد امین هاشمی ُ محمد سایر هراتی ُ رحمت الله فانیی ُ امین الله نداُ سلامت آشفتهُ محمد نسیم اسیر ُشاعر و ممثل ُموسی آرزوُ غلام علی امید نقاش و ممثلُ استاد عبدالقیوم بیسدُ محمد نعیم رفاهُ سید محمد مشعل هنریارُ عبدالطیف نشاط ملک خیلُ محمد اختر پیکرُ نیک محمد قایلُ محمد زمان انوریُ محمد ابراهیم نسیم ُ خلیل قاریزادهُ شهید مهدی ظفرُ غلام عمر شاکرُ اسدالله آرامُ میر محمد نبی حریف ُ محمد اصغر بیغم زادهُ ستار جفاییُ وهاب صنتعگرُ محمد عظیم رعدُ فیض محمد احراریُ عبدالرحیم یسیر ُ نجیب الله آرامُ خلیل رباطی ُ یحیی شورانگیزُ سید احمد هلالُ خان آقا سرور ُ حفیظ الله نداُ تــوابشاه لطیفیُ علی جوادی ُ مرحوم استاد فقیر محمد ننگیالیُ استاد محمد سلیم سرمت ُ محمد انور نوشاد ُ اسعمیل عظمی ُ غلام سخی اکوردن نواز ُ استاد جمعه خان فلوت نواز ُ استاد محمد حکیم طبله نواز ُ فضل احمد نینواز کمپوزیتورُ مرحوم محمد ظاهر هویداُ مرحوم عبدالرحیم محمودی ساربانُ رحیم جهانیُ امیرجان صبوریُ اسد الله کوچک ُ حفیظ الله خیال ُ مرحوم پران ناتهـ غنمیتُ عزیز آشناُ و کبیر هویدا و عبدالوهاب مددی تحت نظر و رهنمایی استاد بزرگ مرحوم فرخ افندی در بخش های تمثل ُ موسیقی و نقاشی و غیره بفعالیت آغاز کردند. ترتیب دیکور و مکیاژ بدوش نجیب الله مساُ امور لایت وتخنیک بدوش غلام حیسن فعال ُ سفلور درام هارا محمد امین ندا و محمد یوسف بهروز در پهلوی تمثیل به عهده داشتند.
نویسندگان استاد عبدالرشید جلیاُ آقای نسیمیُ سایر هراتی ُ استاد سید مقدس نگاهُ استاد یوسف کهزادُ انجنیر محمد علی رونق و امین الله ندا بودند.
اعمار این تیاتر بقول هنرمندان و فرهنگیان بااندک تفاوت نظر سالهای 1325 ویا 1327 هش ـ میباشد و هنرمندان سابقه دار از پوهنی ننداری و لشکر ننداری نیز در نمایشات این تیاتر سهم میگرفتند. تیاتر مذکور در جاده مزدحم مندوی قرار داشت زمانیکه هنرمندان بعد از ختم نمایش از تیاتر می برآمدند بجای تشویق طرف تمسخر و کج دیدنهای مردم عقب مانده قرار میگرفتند و بخصوص مردان گرانقدر ایکه نقش زنان را ایفا میکردند شدیداُ طرف انتقاد جامعه و خانواده

های شان قرار داشتند اما هنرمندان گرامی از تحقیر و استهزای مردم باک نداشتند و دروازه هنر تیاتر را روی نسل آینده باز نگهداشتند که از فداکاری و شهامت ایشان باید کتابهای زیاد نوشته شود. بعد از آن هنرمندان فوق الذکر جوانان دیگر چون نعمت الله گردشُ محمد احسان اتیلُ عبدالقادر فرخُ عبدالله عادلُ ظاهر قیامیُ احمد شاکرُ محمد اکبر روشنُ سید نظیف مروتُ حفیظ الله نداُ عزیز عزنویُ زلمی رحمانی و سایر جوانان یکی پی دیگر به تیاتر شهری ننداری در نمایشات سهم گرفتند . در سال 1341 هش ـ نسبت کنار رفتن سردار محمد داوود خان از پست صدارتُ تحولاتی در سطح تمام وزارت خانه ها شاروالی کابل رخ دادُ داکتر انس بحیث وزیر اطلاعات وکلتور عبدالله واحدی بعوض غلام محمد فرهاد « پاپا » بحیث شاروال کابل مقرر گردید و داکتر سهیل در ریاست ثقافت و هنر تعین گردیدند. روی همین تغیراتُ مرحوم عبدالرشید جلیا از رهبری تیاتر بدون دلیل موجه برطرف و خانه نشین گردید و هنرمندان هر طرف پراگنده و دل سرد شدند تیاتر از جوش و خروش به خموشی گرائید و سیر قهقرایی را پیمود. چون تعمیر تیاتر ملکیت دولتی بودُ از طرف وزارت اطلاعات وکلتور برای افراد شخصی به اجاره داده شد.

بقول حاجی محمد کامران هنرمند تیاتر: اجاره داران ماهانه باید مبلغ بیست و پنج هزار افغانی از عایدات تیاتر را به دولت تحویل میکردند روی این دلیل نمایشات مسلسل را در طول روز چهار وپنج مرتبه جریان داشت و برای هنرمندان حرفوی مسلکی و با شهرت پول مناسب پرداخته نمتوانستند بنا هنرمندان غیر حرفوی از تیاتر های شخصی به شاری « شهری ننداری» مراجعه کردندُ همچنانً همکاری نمایشنامه نویسان نیز با تیاتر شهری ننداری قطع گردید و سطح نمایشات خیلی پایین آمد.

چون اجاره داران تیاتر شهری ننداری به مبلغ متذکره را برای موسسه مرستونُ تحویل مینمودند ُو شادروان استاد عبدالرشید لطیفی بصفت ریئس مرستون کابل قرار داشتند بخاطر جلوگیری از ابتذال نمایشات چند نفر هنرمند و نویسند مسلکی را در آن تیاتر مقرر و شاری ننداری را بنام مرستون ننداری مسما کرد.

درهمین سال 1341 هش عبدالرحیم سرخوش نسبت مسدود شدن تیاتر هرات بکابل آمده بود تا در بخش های هنری کابل فعالیت نمایدُ وی بحیث مدیر و دایرکتر مرستون ننداری مقرر گردید.

اما چون نمایشات از غنای فرهنگی هنری و ادبی خیلی پایین افتاده بود و شهرت سابق را نداشت تماشاچیان روز تا روز کمتر و کمتر گردید و در سرانجام اجاره داران قرارداد شانرا فسخ نمودند و از عمارت تیاتر بحیث تحویلخانه استفاده میگردید که جای تاسف است.

در سال 1352 هش- با روی کار آمدن سردار محمد داوود خان بحیث اولین ریئس جمهوری افغانستانُ شاری ننداری و یا مرستون ننداری بصورت قطعی بسته گردید.

در مورد چگونگی تیاتر شهری و مرستون ننداری مطالب فوق از قول و چشم دید اکثریت هنرمندان و مقالات تحریری جناب محمد نعیم رفاه هنرمند سابقه دار تیاتر شهری ننداری که در جرید درد دل افغان در امریکا منتشر گردیدُ اقتباس شده است .

کابل ننداری :

موسس این تیاتر سردار محمد داوود خان میباشد .

.

زمان صدارت سردار محمد داوود مناسبات دوستی افغان و شوروی خیلی تحکیم یافته بودُ قرار بود در تجلیل سالگرد استقلال افغانستان هنرمندان تاجیلکستان ُ اوزبیکستان ُ تورکمنستان و هنرمندان سایر کشور های دوست و همسایه جهت اجرای نمایشات بکابل بیایندُ تیاتر شهری ننداری که یک عمارت خیلی معمولی وفاقد تجیهزات فنی ومسلکی و خیلی کوچک بود و پوهنی ننداری نیز نسبت اینکه گنجایش مهمانان را نداشت و لشکر ننداری نیز در ساحه نظامی« کلوپ عسکری» فعالیت داشت. بنابر امر جدی صداراعظم کشور در چمن حضوری در ظرف چهل روز تیاتر بزرگ و مدرن بنام افغان ننداری و بعداً به کابل ننداری مسما شدُ درسال 1340 هش ـ تاسیس گردید این تیاتر گنجایش بیشتر تماشاه چیان را داشت و یکی از مدرن ترین تیاتر در آنزمان بود و تا اکنون نظیر آن در افغانستان اعمار نگردیده است.

تیاتر دارای ستیژ چرخی اتومات بود که صحنه ها بدون ضیاع وقت قبلاً آماده شدهُ در جریان نمایش با چرخیدن ستیج صحنه تبدیل میشد. تیاتر افغان ننداری در ایام جشن در برابر هنرمندان خارجی آبروی بزرگ از نظر هنرو فرهنگ برای وطن ما کمایی کرد . بعد از تاسس تیاتر افغان ننداری در اثر مساعی صداراعظم هنر دوست بالاخره روح تازه در بدن تیاتر افغانستان دمید و یک تیاتر خوب و آبرومند و در یک موقعیت مناسب بوجود آمد و هنرمندان خارجی در همان جشن نمایشات شان را در افغان ننداری و یا کابل ننداری ُ برگذار کردند. سردار محمد داوود خان بخاطر انکشاف بیشتر هنر و فرهنگ با اتحادیه های هنری کشور شوراها « تاجیکستان» قرار دادهای هنری را بسته کرد.

در سال1343 قرار دادهای فرهنگی میان دولت افغانستان واتحادشوروی عملی گردید واستادان ورزیده تاجیکی مانند شمس قیام اوفُ مهربان نظراوف و رحمت الله اوف ـ یکی پی دیگر بکابل آمدند. شمس قیام اوف درام شام زندگی اثر استاد عبدالرشید لطیفی را دایرکت نمود و بنمایش گذاشتُ شمس قیام اوف بعد از سه ماه فعالیت هنری ُ دوباره بوطنش برگشت و در عوض مهربان نظر اوف به افغانستان آمد و برای دوسال در کنار دایرکتری اساسات تیاتر را نیز برای هنرمندان تشریح مینمود.

مشهور ترین درامهایکه استاد مهربان نظر اوف بنمایش گذاشتُ عبارت بودند از درام در راه عقیدهُ با تغیر نام یعنی او پدرم نیست ُ شام زندگی این دو اثر استاد لطیفیُ گنهکاران بیگناه و گرسنه ها اثر توافیق الحکیم ترجمه و اداپت استاد لطیفی و پرنده مجروح بودند. بار سوم استاد رحمت الله اوف بنابر برهمین قرارداد دوستی و همجواری به افغانستان آمدُ او خود یک ریژیسور و هنرمند موفق تاجیکی بود که نقش خانم را در وطنش اجرا کرده بود.

وی اثر بزرگ گوگول بنام شنل گوگول را در کابل ننداری بنمایش گذاشت. این اثر بزرگ با تلاشهای خسته گی ناپذیر و عشق هنرمندان به تیاتر چنان عالی نمایش داده شده که ژورنالستان روسی در اخبار و جراید شان از عظمت آن نمایش گذارش تهیه و متذکر شده بودند که ما نشل گوگل یعنی بالاپوش گوگول را زنده در تیاتر افغانستان مشاهده کردیم. این بزرگترین افتخار هنرمندان افغانستان در تاریخ تیاتر بوده و میباشد. رحمت الله اوف زمانیکه هنرمندان ارجمند و

بزرگ افغان را چون استاد لطیفیُ استاد جلیاُ استاد بیسدُ سید مقدس نگاهُ ستار جفاییُ استاد صادقُ مشعل هنریارُ امین الله نداُ اکبر نادمُ یوسف بهروزُ یوسف کهزادُ امین آشفتهُ سایر هراتیُ ناصر غرغشت و دیگران را با استعداد های خارق العاده شان معرفی شدُ انگشت تحیر بردهان نهاد و پرسید: « درحالیه استاد لطیفی و استاد جلیای واستاد بیسدُ استاد نادم را دارید ضرورت استادان کشور ما در این اقلیم وجود نداردُ بخصوص از آثار استاد لطیفی بمثابه نویسندگان و بزرگان تیاتر اروپایی یاد آور گردید. درام گرسنه هاُ شام زندگی ُ او پدرم نیست و سایر درام های شما به سطح نمایشات تیاتر ماسکو و تیاتر بزرگ شکسپیر شهرت جهانی داردُ هر هنرمند شما بمثابه هنرمندان بزرگ جهان از لیاقت و شایستگی برخوردار اند. نشل گوگول یکی از نمونه های لیاقت و استعداد هنرمندان افغان میباشد که من گمان میکنم که هر یک این هنرمندان از انستیتوت بزرگ هنرهای زیبا فارغ التحصیل گردیده اند.»

پوهنی ننداری و کابل ننداری دو تیاتر هنرمندان نام آور زیاد را در آغوشش پرورید و نمایشات زیادی را در صحنه گذاشت.

در سال 1371 هش1992 میلادی – زمانیکه گروپ های تنظیمی مجاهدین شهر کابل را بمباردمان کردند تیاتر کابل ننداری با آن خاطرات فراموش ناشدنی و نمایشات خوب و جالبی که قسمت از تاریخ فرهنگی کشور ما را تشکیل میدهدُ در اثر اصابت راکت تخریب گردید و تا اکنون که این کتاب را تحریر میدارم در اعمار مجدد آن اقدام نگردیده است.

نگهداشت از عمارت تاریخی فرهنگی وظیفه مسوولین وزارت فرهنگ افغانستان میباشدُ اگر ممالک اروپایی را باز نگری نمایمُ میدانیم که با همه پیشرفتهای مدرن و سریع الصوت رسانه نوی بخصوص تلویزیونُ سینما و کمپویتر هنوز هم تیاتر های سابقه و قدیم شان را بمثابه اصالت تاریخ فرهنگ کشور شان نگهداشته اند و از آن استفاده میگردد با تاسف که در کشور ما چنین نیست.

کوتی لندنی اولین رادیوی افغانستان ُ به امر یک شهزاده ویران شد و تیاتر مرستون به تحویل خانه مبدل کردید و کابل ننداری هم در خشم جنگسالاران راکت باران گردید.

تیـــــاتر مـــــرستـــون کابل :

نام و بنیاد این تیاتر را استاد عبدالرشید لطیفی گذاشته است .

طوریکه در صحفات گزشته متذکر شدیمُ تیاتر پوهنی ننداری بخاطر انکشاف لیسه استقلال از بین رفت و شادروان عبدالرشید لطیفی بحیث امر مرستون کابل تبدیلاُ تقرر حاصل کردُ او کوشید برای تنویر مسکینان مرستون بعضی نمایشات را در یک سالون طعام خوری کوچک عمارت مرستون بنام تیاتر ایجاد نماید ُ البته سالون برای انکشاف تیاتر خیلی محدود بودُ با آنهم نمایشات اجرا گردید و در همینتیاتر نمایشنامه مشهور خودرا بنام گلفروش روی صحنه کشید و اولین بار استاد رفیق صادق در اثر تشویق مرحوم لطیفی به هنر تمثیل آغاز کرد و همچنان خانم خدیجه ضیایی که بعد ها به اسم مستعار میرمن پروین در رادیو آواز خواند در ریاست مرستون بحیث نرس ایفای وظیفه میکرد وبا استاد لطیفی معرفت حاصل کرد و در اثر تشویق استاد لطیفی در نمایشنامه گلفروش در سال 1337 هش – در ستیز پوهنی ننداری که هنوز از بین نرفته بود و

نمایشات ُ در آنجا جریان داشت آهنگ «گلفروش » را سرود. استاد لطیفی در زمان ریاست مرستون کابل تیاتر مرستون را ایجاد کرد و نمایشات خودرا در صحنه مرستو« ریاست مرستون که یک اتاق را بنام صحنه مسما کرده بود» برای مسکنان نیز به ستیژ کشید بعد اُ با تغیراتیکه در ادارات دولتی وارد گردید ُ استاد جلیا بدون سرنوشت از وظیفه رهبری شهری ننداری سبکدوش و خانه نشین گردید و شهری ننداری سیر قهقهرایی خود را پیمود و بالاخره برای افراد شخصی به اجاره داده شد.
استاد لطیفی منحیث امر مرستون تصمیم گرفت که تعمیر شهری ننداری باآن موقعیت خیلی خوب و پر ازدهام مندوی شهر کابل باید استفاده معقول ازآن نمود. بعد تحت نام مرستون ننداری دوباره فعال کرد. از آنجایکه شهری ننداری برای افراد غیر مسلکی بنامهای « موسی خان و اشرف خان » اجاره داده شد آنها هنرمندانی چون مرینا باختری ُ حاجی محمد کامران ُ پلوشه ُ قمر گل و نفیسه و یک تعداد هنرمندان سرکس کابل و تیاتر های شخصی که کم وبیش از تجربه هنری تیاتر برخوردار بودند با معاش ناچیز استخدام نمودند. تیاتر از شهرت قبلی پایین افتاد و سیر نزولی خود را میپیمودُ استاد لطیفی ابتکار دیگر بخرچ داد و مرحوم سرخوش راکه در اثر بسته شدن تیاتر هرات به کابل امده بودُ بحیث امر تیاتر مرستون مقرر نمود و مرحوم سرخوش چند تن از هنرمندان چون استاد رفیق صادق ُ سایر هراتیُ علی جوادی و یکتعداد دیگر را دعوت نمودند تا شهرت قبلی شهری ننداری را اعاده سازدُ اما اجاره داران از پرداخت حق الزحمه مناسب برای هنرمندان مسلکی عاجز بودند و اجاره داران میخواستند که نمایشات در طول روز بدون وقفه جریان داشته باشدُ جریان بدون وقفه و پرداخت حق الزحمه هنرمندان مسلکی از توان اجاره داران بلند بود.
مرحوم سرخوش هروی با قلم توانایش چندین نمایش را نوشت و دایرکت نمود اما هنرمندان تیاتر های شخصی نسبت ناتوانی هنری از عهده اجرای نماشنامه های قوی عاجز بودند و تیاتر مرستون سیر نزولی خود را پیمودُ مرحوم سرخوش همکاری خود را با مرستون ننداری قطع و دوباره به هرات برگشت.
مرستون ننداری با هنرمندان تیاتر های شخصی به قهقرا کشانده شد و نتوانست شهرت خوب کمایی نماید و تماشاچیان رااز دست دادندُ اجاره داران ًبا قرار دادیکه همرای دولت بسته بودند به پرداخت مبلغ بیست و پنجهزار افغانی وفا دار مانده نتواستند بناُ مرستون ننداری بخودی خود از بین رفت. این تیاتر با ابتکار استاد لطیفی بنام مرستون ننداری تحت مسئولیت مرحوم سرخوش هروی فعالیت داشت و بعد نمایشات قطع گردید و به گدام تبدیل شد. در سال 1352 هش در زمان ریاست جمهوری سردار محمد داوود خان کاملاُ بسته گردید.

تیـــاتـــــر ولایـــات کـــــشور

ولایت هرات :
موسس این تیاتر علامه صلاح الدین سلجوقی است.
تا جایکه اسناد در دست است تیاتر ولایت هرات نسبت به تیاتر کابل در تپه پغمان در عهد امان الله خان اعمار گردیدُ سابقه بیشتر دارد هرگاه به زندگینامه علامه سلجوقی توجه گردد ُ دانشمند بزرگ وطن علامه سلجوقی در سال 1300 هش مدیر عمومی معارف هرات بودندُ این دانشمند

گرانمایه بعد از ایجاد انجمن ادبی هراتُ تیاتر هرات را نیز بنیاد گذاشت. این تیاتر بمنظور آگاهی مردم ایجاد شد تا اطفال شان را بمکتب روان نمایند..استاد سلجوقی و استاد بهره تصمیم گرفتند که مزیای تعلیم جدید را برای مردم از طریق تیاتر تفهیم نمایند چون استاد بهر نیز بصفت معاون معارف هرات ایفای وظیفه مینمود در ساحه معارف با همکاری شاگردان معارف به نمایشات آغاز کرد. نظر به روایت مسعود رجایی که خود یکی از علاقمندان هنر تیاتر بودُ او نیز تاریخ تاسیس هرات 1301 هش – میداندُ تیاتر هرات نسبت بکابل پیشتاز بوده است.

مسعود رجایی مینوسید که درسال 1301 هش – درامه بنام تعلیم سابقه و حالیه درباغ میرزا جان باغدشتی بنمایش گذاشته شده است. یکسال بعد در 1302 هش ـ همان نمایش نامه بنام تعلیم قدیم و جدید توسط مرحوم عبدالوحد بهره در تیاتر پوهنی ننداری هرات نیز بنمایش گذاشته شد که در متن و محتوا ی نمایش کدام تفاوت وجود نداشت مگر توسط افراد مختلف تحت دو عنوان مختلف به تحریر در آمده است.

در سال 1303 هش ـ درام سقوط وفتح اندلس توسط حسن سلیمی به تیاتر هرات کشانده شد و توسط یک تعداد روشنفکران وهنرمندان مستعد هرات به همان پخته گی واصالت نمایش داده شد و مورد استقبال مردم قرار گرفت. به همین ترتیب تیاتر هرات نیز تا سقوط دوره درخشان هنر و فرهنگ عهد امانی بنمایشات دوام دادند و در زمان حبیب الله کلکانی سقوط کرد.

در سال 1322 هش درزمان محمد ظاهر شاه هم زمان با تیاتر پوهنی ننداری کابل در هرات با همکاری هنردوستان در راس عبدالواحد خان بهره تیاتر دوباره بفعالیت آغاز کرد و بعد از دو ساله فعالیت دوباره بسته گردید. عبدالرحیم سرخوش که بحیث معاون پوهنی ننداری هرات خدمت مینمود مسولییت تیاتر بدون او گذاشته شد. محل نمایشات در« تیمچه نمره »سمت غرب بازار ملک بود که محل مذکور یکی ازپاساژهای قدیمی هرات بود و تا حال موجوداست نمایشات اجرا شد.

بعداُ تعمیر مذکور به ریاست شهر داری هرات منصوب گردید و نمایشات دوباره در فضای آزاد اجرا میشد و نسبت سردی هوا نمایشات به سالون سینمای هرات منقل گردید و بعداُ با استفاده از خشت های غلطیده مینار مصلی هرات یک تعمیر از طرف شهرداری هرات در شمال پارک فرهنگ و یا پارک « نادر پشتون» دربالای جوی مدخل و یا محل شروع پل آبچکان اعمار شد و بنام هرات ننداری مسما گردید که اکنون عمارت فوق الذکر مورد استفاده ریاست کلتور و فرهنگ و تیاتر قرار دارد. در این تیاتر هرات نمایش بنام پولیس (102) اثر سرخوش هروی و با دایرکت خودش روی صحنه رفت. اما نسبت کم لطفی در امور هنر تیاتر از طرف حاکمین و ادامه فرهنگ سنتی عدم حضور طبقه اناث در نقش آفرینیُ دیر دوام نکرد با تغیرات که در سطح وزارت اطلاعات وکلتور و ریاست ثقافت در کابل رخ داد تیاتر هرات دوباره به سقوط مواجه شد.

در دروره شگوفانی هنر در زمان صدارت سردار محمد داوود خان تیاتر هرات دوباره جان گرفت و نمایشات روی صحنه رفت و هنرمندان چون الفت هرویُ ناصر امیریُ عبدالرحیم صمیمُ عبدالرحیم سرخوشُ فیض محمد کاظمیُ اسد الله تاجزی و غیره هنرمندان نمایشات « آهنگ جاویدان و عشق زینب» را تمثیل کردند.

بعد اُ مرحوم بهره از معارف و تیاتر کنار رفت و به حیث نماینده مردم هرات در پارلمان افغانستان راه

پیدا کرد و تیاتر تحت رهبری مرحوم سرخوش شاعرُ نویسنده و ممثل توانای تیاتر هرات به شگوفایی رسید نمایشات زیاد روی صحنه گذاشته شد اما نسبت عقب ماندگیُ بیسواد و نفهمیدن و درک پیامهای روشنگرانه هنری ُچنانچه دربالا تاریخ آن تذکر داده شدهُ بعد از چهار سال فعالیت سقوط نمود. عدم درک مردم از مزایای دیموکراسی و مستور بودن طبقه اناث و عوامل دیگر که قبلا یاد شده از طرف حکومت باعث عدم دوام تیاتر در آن ولایت گردیده بود.
برعلاوه نمایشات که از طرف هنرمندان هرات به صحنه گذاشته میشد هنرمندان کابل نیز در سفر های هنری به هرات میآمدند و نمایشات جالب را در هرات بروی صحنه میگذاشتند. چنانچه 1339 و اغاز 1340 هش ـ هنرمندان لشکر ننداری نمایش ماجرای روشن را به تیاتر هرات اجرا کردند با وجودیکه دو خانم ارجمند رابعه مستمندی و شریفه دانش در این سفر همراه بودند مگر یک دختر خورد سال برای نمایش ضرورت بودُ اولین بار دختر کوچک بنام لیلما امین دختر دگروال عظیم امین نقش یک فرشته را بازی نمود. لیلما امین نامش منحیث اولین هنرپیشه زن در تیاتر هرات درج گردید. با همه عوامل و دلایل که گفته امدیم ناچار عاشقان هنر و فرهنگ چون عبدالرحیم سرخوشُ سایر هراتیُ خالو شوقیُ الفت هروی و دیگران بکابل مراجعه میکردند و با هنرمندان کابل در تیاتر های مختلف هنرنمایی شان را دوام میدادند. از همیجایست که مرحوم سرخوش هروی با مرستون ننداری همکاری خود را درکابل آغاز نمود اما بدبختانه مرستون ننداری هم عمر کوتاه داشت. ناگفته نباید گذاشت که در ولایت هرات هیچگاه دو تیاتر دریک زمان وجود نداشتهُ بلکه یک تیاتر بنام پوهنی ننداری که توسط علامه سلجوقی ایجاد گردید درایام مختلف بنام هرات ننداری و بعد دوباره بنام پوهنی ننداری یاد شده است بجز ریاست کلتور وفرهنگ که فعلا موجود استُ تعمیر میباشد که بنام تیاتر و انهم از خشت های غلطیده مصلی هرات اعمار گردیده است وبس .

تیـــاتـــر ولایـــت کنـــــدهار

موسس آن خردمند بزرگ مرحوم جان محمد پلار میباشد .
متاسفانه تاریخ تاسیس تیاتر کندهار معلوم نیست مگر شواهد نشان میدهد که سابقه بیشتر نبست به تیاتر های کابل و هرات ندارد.
جان محمد پلار از جمله روشنفکران آگاه ولایت قندهار بود که بعد از ختم تحصیلات عالی از کشور ترکیه بوطن برگشت و بصفت معلم در لیسه احمد شاهی کندهار مقرر گردید.
استاد پلار یک شحصیت فهیمُ نویسنده بی همتا واکتور و دایرکتر لایق در ولایت قندهار با صفات نیک مردم داری مسماُ بوده است . خدمات شاسیته مرحوم پلار نه تنها در ساحه معارف قندهار چشمگیر بوده بلکه در راه رشد فرهنگ نیز قابل قدر و یاد آوری میباشد.
مرحوم پلار عاشق هنر وفرهنگ بود ابتدا کار هنری تیاتر را از شاگردانش در لیسه احمد شاهی آغاز نمود. او از جمله ء شاگردان مکتب استعداد ها و ذوق هنری پسران را کشف و در ایجاد تیاتر قندهار همت گماشت. در شرایط که هنوز در مرکز کابل پرابلم های اجتماعی و هنری وجودداشت و دانشمندان بخاطر رشد و انکشاف هنر تیاتر با مخالفت های حکومتی دست و گریبان بودند مگر استاد پلار جرائت تاسیس تیاتر در ولایت قندهار را نمود و قدم های استوار در جهت بیداری

از راه هنر آفرینیُ گذاشت. مرحوم پلار برعلاوه اینکه در تربیه شاگردان معارف کندهار خدمات صادقانه و قابل قدر انجام داده و شاگران زیادی تربیه کرده است در رشد و انکشاف فرهنگ نیز پیشتاز بوده است . پلار خودش درامه مینوشتُ دایرکت مینمود در دیکورشن ستیژ و پیدا کردن لباس و مکیاژ و سایر امور را به تنهایی و صرفاُ به کمک شاگردانش برای نمایش آماده میساخت . تاریخ تاسیس تیاتر قندهار با زندگی هنری مرحوم پلار پیوند خورده است که متاسفانه تلاشهای من در پیدار کردن زندگینامه جان محمد پلار نتیجه نداد و دلیل بسته شدن تیاتر در زمان والی کندهار « داکتر انس » از قول حاجی کامران قبلا تذکر داده شده استُ بوقوع پیوست..

اما تا جایکه استاد پلار را در زمان که در مدیریت درام پشتو با مرحوم استاد فضل محمد فضلی همکاری داشتُ میشناختم بناُ برایم واجب بود که بخاطر نسل آینده موسس تیاتر قندهار معرفی گردد که تیاتر قندهار با مساعی و اقدام نیک بزرگ مرد فرهنگ مرحوم جان محمد پلار بوجود آمده است. استاد پلار بعداز ختم تحصیل از ترکیه بوطن برگشت و در معارف کندهار بصفت استاد به تدریس شاگردان پرداختُ در فکر ایجاد یک تیاتر بود یک تعداد شاگردان معارف را به صفت هنرمندان در فرصت بسیار اندک تربیت نمود که شما در زندگی نامه مرحوم فضل محمد فضلی و جناب حاجی کامران نیز خدمات مرحوم پلار را در می یابید و باید متذکر شوم که استاد فضلی از همان جمله هنرمندانیست که تحت تربیه استاد پلار در مکتب و تیاتر قرار داشته است.

استاد جان محمد پلار مانند استاد فضلی هنرمندان زیاد در بخش تیاتر پشتو تربیت نمود اما رشد تیاتر عمداُ از طرف رژیم سر اقتدار جلوگیری میشدُ کمک مالی برای زنده نگهداشتن تیاتر از طرف دولت صورت نمیگیرفت. سرانجام در اثر تحریکات مردم سنتی و ملاها به بهانه عدم باران در ولایت گندهار در زمانیکه داکتر انس بحیث والی کندهار ایفای وظیفه میکردً تیاتر را بسته نمود . بنانه بسته شدن تیاتر و نه باردن باران رحمت خداوندی و طبیعی خود نمایانگر عدم توافق حکومت در رشد و انکشاف هنر وفرهنگ زیرا مردم عقب مانده و تاریک اندیش تیاتر را یک مرجع غیر صواب پنداشتند چنانچه مشکلات تیاتر های کابل و سایر ولایات را در هر برگه این کتاب مطالعه میداریدُ بخصوص بیسته شدن تیاتر کندهار را در زندگینامه جناب حاجی محمد کامران و فضل محمد فضلی مطالعه نمائید و عامل عدم رشد فرهنگ و هنرتیاتر را بدانید.

داکتر انس بحیث والی قندهار مقرر گردید ولایت قندهار نسبت اقلیم گرم وخشک و عدم باران این رحمت الهی را به تیاتر نسبت داد. دهاقین و ملا ها عمداُ علیه هنرمندان تیاتر تحریک گردیدند و به تیاتر یورش بردند و هنرمندان را توهین و استهزا ء نمودند مسئولین تیاتر کندهار بعوض استقبال و دفاع از هنرشان به استهزاز مواجه گردیدند و تیاتر قندهار بسته گردید و هنرمندان پراگنده شدند و استاد پلار بوظیفه اصلی به تدریسی اش در لیسه احمد شاهی قندهار ادامه داد هکذا استاد فضلی روی همین دلایل زندگی برایش دشتوار شد و بکابل کوچید .

زمانیکه «نویسنده این سطور» در رادیو ایفای وظیفه میکردم مرحوم پلار از وظیفه معلمی به تقاعد سوق گردید و بعد از تقاعد در مدیریت درام پشتو در رادیو افغانستان همکار ما شدندُ او چنان انسان شکسته نفسُ با دانش و خردمند بود که از دیدن صحبتش انسان لذت میبرد و درهنر تمثیل

واقعاً استاد بی همتا بود ُ مرحوم فضلی که از جمله شاگردان استاد پلار در مکتب احمد شاهی و در تیاتر کندهار بود ُ به احترام او در حضورش در چوکی خود عقب میز مدیریت درام پشتو نمی نشست ُ و روزها شاهد بودم که استاد فضلی دست استاد پلار را میگرفت و در چوکی خود او را دعوت به نشستن میکرد.

خدمات استاد پلار در راه رشد هنر تیاتر در ولایت کندهار خیلی زیاد میباشدُ او نمایشات زیاد رااز قلم خودش مطابق روحیه مردم کندهار به صحنه گذاشت و از مکتب هنری تیاتر ترکیه که در زمان تحصیلش آموخته بودُ پیروی مینمود. با چند جمله محدود از یک عمر خدمت وی در تیاتر نمیتوانیم قناعت داشته باشیمُ اما با تاسف که در این گوشه غربت تلاش زیاد برای پیدا کردن اعضای فاملیش و سایر هنرمندانیکه بتواند تاریخ تولد و آغاز خدمات هنری و علمی مکمل او را بیاد داشته باشدُ نیافتم. روحش شاد و خاطراتش گرامی باد.

تیـــاتـــر سپـــین زر ولایـــت کنـــدز

موسس این تیاتر مرحوم غلام سرور ناشر میباشد.

طوریکه قبلا تذکر داده شدُ مرحوم وزیر محمد نگهت و دو خانم ارجمند ُ رابعه مستنمدی و شریفه دانش بعد از بسته شدن تیاتر لشکر ننداری بولایت کندز رفتندُ و یکتعداد نمایشات را درسالون سینمای کندز اجرا نمودند بعد در اثر شپینهاد مرحوم وزیر محمد نگهت ُشادروان مرحوم غلام سرور ناشر ریئس شرکت سپین زر کندز برای ایجاد یک تیاتر در ولایت کندز اقدام نمود تیاتر سپین زربا حمایت و کمک مالی شادروان سرور ناشر رئیس سپین زر کندز در سال 1344 هش- ایجاد وتا 1369 هش ـ فعالیت هنریدر آن تیاتر ادامه داشت . این تیاتر در آنزمان بخاطر رشد و تقویه آزادی نسوان ایجاد گردید که ضرورت همچو تیاتر در هر ولایت افغانستان لازم بود تا مردم به اصل مسوولیتهای اجتماعی و فعالیتهای هنری زنان بارومند گردندُ چونکه اکثر مردم از سواد عادی بهرمند نبودند بناُ تیاتر یگانه مرجعی بود که بزبان عامیانه مسایل عمده و پرایلمهای اجتماعی و خانوادگی را بیان مینمود و از طرف دیگر یک مصروفیت تفریحی نیز شمرده میشد. تیاتر سپین زر طرف استقبال مردم ولایت کندز قرار گرفت با ابتکارات هنرمندانه مرحوم نگهت ُ رابعه مستمندی و شریفه دانش برای چند سال فعال نگهداشته شد در زمان کوتاه تاثیر مثبت خود را بالای مردم وارد نمود ُ بخصوص فعالیت هنری دو خانم هنرمند یکی از اساسی ترین پلان و شیوه تشویق برای خانمهای ولایت کندز بود. خوشبختانه بعد از یک مدت هنرآفرینی هنرمندان و نمایشنامه های زیبا در بیداری و آگاهی مردم شریف کندز اثر گذاشت و هنرمندان دیگر از اهالی شریف کندز با آنها پیوستند و زمینه سهم گیری جوانان در این مسلک شریفانه مساعد گردید.

درباره تاریخ تاسیس این تیاتر به قول هنرمندان که هر کدام سالهای تاسیس را حدود شش ماه و یا یکسال متفاوت تذکر داده بودند به تائید و تذکر یکتن از اعضای فامیل مرحوم ناشر و چهار تن هنرمندان سابقه دار سال تاسیس 1344 هش ـ مطابق 1965 هش ـ دقیق میباشد.

از ازآنکه تیاتر در بین جامعه راه پیدا کرد و جوانان ولایت کندز به هنرنمایی پرداختند ُ خانم شریفه دانش بعد از یک مدت کوتاه همکاری اش را با این تیاتر نوپا قطع کرد و بکابل برگشت و بااستفاده از یک بورس تحصیلی از طرف دولت وقت روانه کشور هندوستان گردید و بعداز بازگشت در بخش

معارف کشور خدمات زیاد انجام دادُ نقطه پایان فعالیتهای هنری او همانا تیاتر سپین زر کندز بود.
خانم رابعه پورنا مستمندی بعد ازچند سال هنرنمایی در تیاتر سپین زر با محترم عبدالهاشم مستمندی ازدواج نمود و به تربیت فرزندانش پرداخت مگر بعداز غیابت طولانی در سال اخیر ریاست جمهوری سردار محمد داوود خان دوباره به مدیریت هنر و ادبیات رادیو تلویزیون مراجعه نمود و با دخترش هما مستمندی و سایر هنرمندان در نمایشنامه های زیاد تلویزیونی و سینمایی فعالیت خودرااز سرگرفت و آخرین فعالیت هنر ی او سریال شیرآغا و شیرین گل در ماسکو بود. این هنرمند گرامی فعلاً در کشور دنمارک زندگی مینماید.
مرحوم وزیر محمد نگهت نیز بعد از یک مدت دوباره بکابل آمد. اماجوانان روشنگر در تیاتر سپین زر نمایشات خویش را دنبال کردند و هنرمندان و درامه نویسان محلی آن ولایت تیاتر را پیش بردند و الی سالهای آغاز جنگهای مجاهدین فعالیت هنری درسپین زر گاه گاهی ادامه داشت .
باید متزکر شد که خانواده مرحوم ناشر یکی از علم برداران مبارزه علیه بیعدالتیهای اجمتاعی و طرفداران رشد فرهنگ و ادبیات و بخصوص هنرهای زیبا میباشند.

تیـــاتـــر بیـــدار نننـــداری ولایـــت بـــلخ:

موسس این تیاتر عزیز الکوزی و عبدالرحمان جدیر میباشند.
این تیاتر هم سرنوشت بهتر از دیگر تیاتر ها نداشتُ فعالیت های هنری از سالون سینمای آن ولایت همچنان فضای آزاد در شهر مزار شریف به شکل پراگنده آغاز گردید اما نمیتوان نام تیاتر را برآن گذاشتُ تا زمانیکه جناب عبدالروف پردیس از وزارت مالیه در مستوفیت ولایت بلخ تبدیل گردید و هم چنان جناب اکبر روشن بعد از سقوط لشکر ننداری منحیث مامور تانک تیل در شهرک حیرتان تقرر حاصل نمود.
در سال 1340 هش ـ زمان سید عثمان صدوی آمر سره میاشت ولایت بلخ برای جمع آوری اعانه جهت تقویه سره میاشت بلخ در تلاش بود تا زمینه جمع آوری اعانه را برای سره میاشت جستجو نماید. برادر مرحوم نورمحمد پوهنده از کار های هنری جناب عبدالروف پردیس در زمان که برادرش « پوهینده در ولایت پکتیا بودُ آگاهی داشت ادرس مامور جدید التقرر مستوفیت بلخ جناب پردیس را برای آقای عثمان صدوی آمر سره میاشت سپردُ و گفت یگانه راه معقول بدست آوردن پول برای سره میاشت نمایشات تیاتر میباشد.
موجودیت جناب پردیس هنرمند سرشناس در ایجاد تیاتر بیدار ننداری مزار شریف نقش ارزنده دارد.
جناب پردیس یکعده جوانان با استعداد را جمع نمود و به نماتیش هنری در فضای آزاد اقدام کرد و حتا به ولسوالیهای دور و نزدیک نیز جهت جمع آوری پول برای سره میاشتُ هنرنمایی نمودند.
از طرف مردم استقبال خوب گردید و هنگامه فعالیت هنری در ولایت بلخ و سایر ولسوالیها پخش گردیدُ جناب محمد اکبر روشن بحث مامور تانک تیل در حیرتان ایفای وظیفه میکردُ به دیدن جناب پردیس به شهر مزار شریف رفت و در نمایشات با پردیس سهم گرفت.
نمایشات بمقصد تقویه بنیه اقتصادی سره میاشت آغاز گردیدُ وقتیکه هوا سرد شد و ایام زمستان فرا می رسیدُ در یکی از نمایشات والی بلخ جهت تماشاه نمایش حضور داشتُ موضوع سردی هوا

طور کنایه بگوش والی توسط هنرمندان رسانیده شد. جناب عزیز الکوزی والی بلخ و جناب عبدالرحمن جدیر مدیر مطبوعات ومدیر بلدیه ولایت بلخ ُ هردو تصمیم گرفرفتند تا برای ادامه هنر یک تیاتر در شهر مزار شریف ایجاد گردد.
موسس تیاتر در شهر مزار شریف مربوط ولایت بلخ دو نفر عزیز الکوزی والی بلخ و عبدالرحمن جدیر مدیر مطبوعات و مدیر بلدیه ولایت بلخ میباشند.
این تیاتر در بهار 1341 هش ـ رسما از طرف والی بلخ بنام بیدار ننداری افتتاح گردید و اولین نمایش در بیدار ننداری « پیاله زهر» اثر مرحوم سید مقدس نگاه اجرا شد. هنرمندان معروف چون پردیس و روشن با سایر هنرمندان محلی و شاگردان مکتب آنرا نمایش معروف بازی کردند و طرف استقبال مردم قرار گرفت.
نمایشات بیدار ننداری تا سال 1345 هش ـ تحت نظر جناب پردیس فعالیت نمود ُ استعداد های تازه نیز رشد کرد و درسنبله 1345 هش ـ محترم پردیس به مرکز وزارت مالیه درکابل تبدیل شدُ خوشبختانه اندیشه هنری تقویه و رشد کرده بود و هنرمندان بعدی بیدار ننداری را فعال نگهداشتند. بیدار ننداری در جمع تیاتر های کشور عمر طولانی داشت واز سال « 1341 – 1370 هش ـ فعال بود. هر سال در مراسم بر آفرشتن علم مبارک که شهر مزارشریف میزبان مهمانان داخل و خارجی میباشدُ هنرمندان نمایشات خوب و جالب رادر بیدار ننداری پیشکش کرده اند. دوستان گرامی در زندگینامه محترم عبدالروف پردیس شرح حال بیدا ننداری را مفصل مطالعه فرمایندُ از تکرار گزارش خود داری کردم زیرا هدف اصلی دراین بخش موسس و سال تاسیس بیداری ننداری میباشد.

تیاتر ولایت فاریاب :

بار اولی در شهر میمنه مرحوم غلام علی خان امید با استفاده از یک سالون بزرگ ولایت که جناب والی فاریاب در اختیارش گذاشته بودُ نمایش تیاتر را درآنجا آغاز کرد .
مرحوم امید که خود یک نقاش و درامه نویس بود در ایجاد تیاتر اقدام نمود اماباآنکه از طرف بلدیه میمنه بعداُ یک سالون مستقل بنام تیاتر فاریاب اعمار شد مگر از این تیاتر هنرمندان برجسته ظهور نکردند و نام تیاتر میمنه در قطار دیگر تیاتر ها چندان شهرت کمائی نکرد.. باتاسف که آغاز نمایش و نام اولین نمایشنامه درج هیچ سندی نگردیده است.

تیاتر نساجی بغلان:

زمانیکه محمد محسن صابر هروی در آن ولایت ایفای وظیفه میکرد سالون طعام خوری کارگران نساجی را بمنظور اجرای نمایشات مورد استفاده قرار داد و چند نمایش را دران اجرا نمود اما چون تیاتر محل مشخص نداشت ُ بعداز تبدیلی مرحوم صابر هروی دوباره از رونق افتاد.

تاسیس فاکولته هنر های زیبا پوهنتون کابل

موسس این فاکولته جناب داکتر عنایت الله شهرانی میباشد.
طوریکه خوانندگان محترم در این مجموعه معلومات حاصل کردندُ در افغانستان تاسال 1979 میلادی باوجود آنکه فعالیتهای هنری تیاتر از عهد شاه امان الله خان توسط علامه صلاح الدین

سلجوقی در هرات وتوسط شاه امان الله خان کابل هسته گذاری گردید ُ هنرمندان مسلکی که دانش و اموزش علمی از کدام دانشکده هنری داشته باشند ُ وجود نداشت ولی استعداد های خدا داد در وجود هنر مندان گرامایه بمشاهده میرسید . بعد ها یک تعداد اشخاص به اشکال قصیرالمدت و طویل المدت کورسهای مستعجل را فرا گرفتند و هم چنان بعض اشخاص بگونه فیلوشپ و مشاهدات در خارج سفر کردند و اندوخته های خویش را در قسمت این هنر شریفانه بازیگری با خود آوردند اما در افغانستان هیچگاه به شکل علمی در دانشگاه جای تدریسی برای این هنر والای انسانی وجود نداشت.

از جانب دیگر از بعضی ممالک دوست متخصصین رشته تیاتر در وطن ما تشریف آوردند که تاثیرات آنها به هنرمندان ما به شکل مثبت بمشاهده میرسید ُ مکرراً ُ قابل یاد اوری میدانیم که در تاریخ پر افتخار هنربازیگری مرحوم علامه صالح الدین سلجوقی ُ مرحوم استاد عبدالرشید لطیفی (پدر تیاتر) مرحوم عبدالواحد بهره نخستین نویسنده و آمر تیاتر در هرات و یک تعداد بزرگان دیگر قابل یادآوری میباشند که در صفحات دیگر این مجموعه از آنها یادآوری گردیده است که در انکشاف هنرتمثیل از آغاز گران و قهرمانان تمثیل بشمار میآیند.

هنرمندان تیاتر و تمثیل تا سال 1979 م بصورت اکادمیک بمانند دیگر ممالک در کدام فاکولته تیاتر تحصیل نکرده بودند و همچو فاکولته در افغانستان وجود نداشت.

طوریکه قلاً ُ ذکر گردید یکتعداد شخصیتها بشکل مسلکی و تعداد دیگری متکی به استعداد خداداد ُ کار های تمثیل را انجام میدادند.

خوشبختانه در سال 1978 م ـ که آقای عنایت الله شهرانی که از تحصیل ماستری در رشته هنر از امریکا برگشته بود ُ با سعی و جدیت تمام توانست به تاسیس فاکولته هنرهای زیبا اقدام نماید ُ بعداز تاسیس شعبات مختلف هنر ُ هنرهای زیبا بشکل آمریت مستقل ارتقا ء داده شد که بعداً ُ بصورت یک فاکولته در کنار سایر فاکولته های پوهنتون کابل موقف و موقعیت پیدا کرد و فارغان شعبات هنرهای زیبا هر یک منحیث لیسانسه هنرها با تحصیلات اکادمیک درقطار سایر فاکولته ها ُ بصورت مسلکی در جامعه شناخته شدند.

بخاطر معلومات دقیق در قسمت تاسیس پوهنحّی هنرهای زیبا طوریکه با محترم داکتر عنایت الله شهرانی تماس برقرار شد ُ جناب شان چنین تحریر نمودند. :

« در سال 1975 م – من عنایت الله شهرانی درکدر فاکولته تعلیم وتربیه منحیث استاد کار میکردم ُ در آن وقت پروفیسور استاد میرحسین شاه خان رئیس دو فاکولته « ادبیات و تعلیم وتربیه» بود. در یکی از روزها برایم تیلفون نمود که باید فردا بدفترش بساعت ده صبح برومُ زیرا که میخواهد دوکورس نقاشی و مجمسه سازی را که مضامین اصلی پوهنتون بشمار نمیرفتند و خارج از انصاب تعلیمی بدون کریدت تدریس میشد ُ آنرا در زیر اداره فاکولته ادبیات بصورت رسمی شامل سازند. کورسهای بدون کریدت را آقایون امان الله حیدرزاد بصورت منظم و امان الله پارسا بصورت موقعتی و گاهی هم عبدالوهاب سعید طور غیر رسمی تدریس مینمودند. قرار معلوم پروفیسور عبدالاحمد جاید ُ پروفیسور سید بهاوالدین مجروح ُ حبیب الرحمن هاله از چند سال پیش

در فکر ایجاد یک شعبه هنر های زیبا بودند که بدان سبب آقای امان الله حیدرزاد را وظیفه تدریس بکورسهای مذکور داده بودند.
زمانیکه پروفیسور میرحسین شاه خان ریاست فاکولته ادبیات را بدست گرفتُ خواست مه خواسته های استادان فوق الکذکر جامه عمل بپوشد و هردو کورس را منحیث کورسهای رسمی در اداره فاکولته ادبیات بسازد. داکتر شهرانی علاوه نمود که در آن روز موعود در مجلسُ با حضور داشت آمرین دیپارتمنت هایُ بعد از جر وبحث هردو مضمون در فاکولته ادبیات رسماً بشکل کورسهای صاحب کریدت پذیرفته شد و محترم امان الله حیدرزاد منحیث استاد سابقه دار کورسهای مذکور در این مجلس نیز شرکت داشت . در همین وقت یعنی سال 1975 میلادی تحت سرپرستی پروفیسور استاد میرحسین شاه خانُ آقای امان الله حیدرزاد بحیث استاد مجسمه سازی و عنایت الله شهرانی بحیث استاد نقاشی تعین گردیدند.»
داکتر عنایت الله شهرانی در سال 1976 م – طی یک رقابت بین استادان پوهنتون کابل موفق به اخذ یک سکالرشپ فولبرایت امریکا گردیدُوی ضمن آموختن رشته هنرُ پروگرامهای تحصیلی فاکولته هنرهای زیبای یونیورستی « اریزونا » را از شعبات مختلف جمع آوری با خود در سال 1978 م – بعداز اخذ سند ماستری در رشته هنر به پوهنتون کابل آوردم.
بدبختانه در آن سال رژیم جمهوری سردار محمد داوود توسط کمونستها « خلقیها» از میان برداشته شده بود. در باز گشت بوطن بعد از تحصیلات عالی در رشته هنر بوظیفه سابقه خود به تدریس آغاز نمودم. با تاسف بنابر خطرات جانی أقای امان حیدرزاد از وطن خارج و راه هجرت را به پیش گرفت اما من که هنوز راه هجرت به پیش نگرفته بودمُ در فکر آن بودم که به هر صورتیکه باشد شعبه ُ دوصنفه نقاشی و هیکل تراشی را بیک فاکولته هنرهای زیبا ارتقا دهدم. اتفاقاُ خلقیها در مقابل هنرهای زیبا مانند رژیم گذشتهُ حساسیت نداشتندُبناُ دروازه انکشاف دادن و مستقل ساختن شعبات هنری باز بود و باید بصورت جدی برآن عمل میشد.
اگرچه یکبار با مفکوره تاسیس دوشعبه تیاتر و موسیقی در مجلس آمرین فاکولته ادبیات بحث شد که در آنوقت استاد میرحسین شاه خان تبدیل شده بود و شخصی دیگری بنام محمد طاهر علمی که عضویت خلقی را داشتُ در فاکولته ادبیات ریئس بودُ خلقی ها و پرچمی ها میگفتند که آنها روشنفکر و طرفدار انکشاف فرهنگ میباشندُ مگر اشخاص نادان و بی فرهنگ با افکار سنتی در جامعه زیاد وجود داشتُ چنانچه درهمین مجلس ممثلین را بنام « رقاصه » و موسیقی نوازان را بنام « دلاک » ذکر میکردند. که خیلی شرم آور و دور از دائیره تعلیم بودُ با آنکه نزد مردم هوشمند هنر رقص و سلمانی در ذات خود مسلک قابل احترام است.
بخاطر اینکه ریئس پوهنتون کابل انجنیر عزیزالرحمن سعیدی و داکتر رسول عملی علاقمند انکشاف هنر های زیبا بودند همه موضوعات ارتقای هنر ها را باأنها در جریان میگذاشتم . در همین وقت بود که تاسیس دیپارتمنت تیاترُ موسیقیُ تعلیم و تربیه هنرُ عکاسیُ وتاریخ هنر را به پوهنتون کابل پیشنهاد کردم و خوشبختانه جواب مثبت بدست آوردم.
متذکر باید شد که مواد پروگرامهای درسی شعبات بالا را که از یونیورستی «ایرزونا » آورده بودم ُ درآن پروگرامها مطابق روحیه و کلچر مردم مان تغیراتی درآوردم و ریاست پوهنتون همه

موضوعات را پذیرفت و ریئس پوهنتون « انجنیر سعدی » فرمود: حالا که دیپارتمنت جداگانه هنر های زیبا را اساس گذاشتی باید پرسونل پیدا شود که کورسها را تدریس نمایند. « بعد از آن داکتر محمد نعیم فرحانُ زلیخا جان نورانی و استاد عبدالقیوم بیسد را که ره سه شان در مطبوعات کار میکردندُ دو شخصیت اول الذکر « فرحان و نورانی» بصورت رسمی نامزاد در کدر علمی و جناب استاد بیسد بشکل حق الزحمه ء دعوت شدند که به کار های هنری آغاز نمایند.» ناگفته نباید گذاشت که آقای داکتر نعیم فرحان را بحیث اولین آمر شعبه موسیقی مقرر نمودم ُ چونکه سابقه طولانی در مسلک موسیقی داشت و خانم زلیخا جان نورانی در رشته تیاتر تحصیلات عالی از ماسکو رویسه بدست آورده بودُ بحیث آمر شعبه تیاتر مقرر نمودم.

بدین صورت بعداز زحمات و تکالیف زیاد طی نمودن دفترهای مختلفه پوهنتون کابل و تخصیص بودجه سالانه « چهارنیم لک افغانی» هنرهای زیبا بصورت یک آمریت مستقل در قطار سایر فاکولته ها قرار گرفتُ چون من « شهرانی» عضویت حزبی نداشتم « خلقی » نبودم ریاست پوهنتون بفکر آن بود تا کسی را که خلقی باشدُ آورده و ریئس آمریت مستقل هنرهای زیبا بسازد و نامش را نیز ریاست هنرهای زیبا بنویسند.

در نتیجه فاکولته هنرهای زیبا در سال 1979 م- با زحمات و تلاشهای زیاد داکتر شهرانی ایجاد گردید و یک گام بسیار مهم و تاریخی در فرهنگی کشور بشمار میآید .»

خوانند گان گرانقدر با تعریف تاسیس تیاتر و معرفی موسین دانشمندان که در این جاده پر پیچ وخم گام گذاشتند و یک تعداد دانشمندان در ابعاد مختلف هنری و فرهنگی سهم گسترده ی داشته اندُ بطورمثال علامه سلجوقی در عرصه ادبیات و رشد هنر و فرهنگ خدمات چشمگیرانجام داده است و همچنان استاد بزرگ عبدالغفور برشناُ نظر به تخصص علمی و تحصیلی اش در بخش نقاشانُ انکشاف رادیوُ مکتب صنایعُ لیسه نجات « امانی» و رشد موسیقی جازُ استاد عبدالرشید لطیفی در تیاتر و نمایشنامه نویسیُ استاد شهرانی در بخش نقاشیُ تاسیس فاکولته هنر های زیباُ استاد عبدالواحد خان بهره و استاد سرخوش در تیاتر هراتُ سردار محمد داوو خان در انکشاف تیاتر و رادیو و تلویزیون ُ دکتور محمود حبیبی دررشد و انکشاف تمام رسانه های ژورنالستیک جمعیُ فضل احمد زکریا « نینواز» در رشد و انکشاف موسیقی و سایر هنرمندان و بزرگمردان کشور نظر به استعداد های که در بخش متخلف هنر ها داشتند برای غنی سازی تاریخ فرهنگ افغانستان خدمات فراموش ناشدنی انجام داده اندُ نظر به تحویلاتو تغیر رژیم ها و صدمات ناشی از جنگ خانمان سوز دانشمندان گرامی ما وطن آبایی شان را ترک گفته به دیار بیگانه پناه بردند و یا بعضی آنها به رحمت حق پیوستندُ بخاطر جاودان ماند کارهای هنری شان باید کتابهای زیاد نوشته میشد بناُ بنده « ماریا دارو» این مسولیت بزرگ را به تنهایی در دیار غربت با تلاش فراوان انجام داده ام که یقین دارم خالی از نواقص و کمبود ها نمیباشدُ اما در هر حال خالی از سود هم نخواهد بودُبخصوص هنرمندان گرامی که در قید حیات میباشند خاطرات زندگی هنری و بعضها فامیلی و شخصی خویش را برای درج این کتاب ارسال کردند که از هرکدام ایشان صمیمانه سپاس مینمایمُ کسانیکه در کتاب حضور نیافته اندُ از کم توجه ئی بنده نبوده عقیده شان را احترام گذاشته میپردازم به معرفی هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان .

اســــــــدالله آرام

اسدا لله آرام فرزند الحاج سردار محمد ایوبخان در سال 1315 هش ـ در باغ علیمردان شهر کابل دریک فامیل هنر دوست تولد گردید او مکتب ابتداییه و ثانوی را در لیسه حبیبه به پایان رسانید.

پدرش الحاج سردار محمد ایوب خان تجارت تفنگ شکاری را مینمود و رفت آمد بخارج داشتُ از انکشاف و رشد هنر موسیقی کشور هند خیلی اگاهی داشت. وی تصمیم گرفت تا استادان موسیقی وقت چون استاد قاسم افغانُ استاد شیداُ استاد نتوُ و استاد نبی گل را جهت ضبط آواز شان با خود به هند ببرد و آهنگ های ایشان را ریکارد نماید. ریکارد در آنوقت تازه ترین و مدرن ترین وسیله ضبط موسیقی بود که در افغانستان مردم از آن آگاهی نداشتند و همچو کمپنی در کشورما وجود نداشت. وی بعد از برگشت آن سفر پر ثمر از هند روابط خیلی نزدیک و صمیمانه با استادان موسیقی برقرار کرد و فرزندانش اسدالله آرام و نجیب الله آرام ـ را نزد استاد غلام حسین پدر آستاد سرآهنگ به شاگردی گماشت تا از چشمه سارهنر والای موسیقی قطره ای نوش بدارند.

زمانیکه جناب آرام هشت سال داشتند در جمع گروپ ترانه خوانان در زمانیکه استاد علامه سلجوقی و بعداُ استاد خلیل الله خلیلی که آمریت پوهنی ننداری را به عهده داشتندُ با هنرمندان ترانه خوان دیگر چون سید احمد هلالُ ابراهیم نسیمُ صبورُ جلیل زلاند ُعبدالرحمن بیکرانُ حمید جلیا و دیگران شامل گروپ ترانه خوانان پوهنی ننداری گردید.

آرام بدین طریق و در اثر تشویق پدر بزرگوارش راهی دیار هنر شد. نا گفته نباید گذاشت که مرحوم علامه سلجوقی به هنر و فرهنگ خیلی ارج میگذاشت برای تشویق جوانان و نو جوانان که هنوز هنرمند هم نبودندُ معاش مقرر کرد و آرام ماهانه با مبلغ سی افغانی معاش در پوهنی ننداری از گروپ ترانه خوانی بدست آورد و تا زمانکه افغانستان را در اثر جنگهای بی حاصل و ویرانگر در سال 1371 هش ـ ترک نمودُ عاشقانه در خدمت هنر و فرهنگ قرار داشت.

در پوهنی ننداری آنوقت قبل از آغاز نمایش گروپ ترانه خوان از دو طرف ستیژ روی صحنه به داخل میشدند اول ترانه استقلال و دوم ترانه بنام محمد ظاهر شاه خوانده میشد و بعد هنرمندان تمثیل به اجرای نمایش خود میپرداختند.

جناب اسد الله آرام اولین بار در یک نمایشنامه تحت عنوان « کار بر اصل » اثر مرحوم عبدالروف بینوا در نقش پسر یک رئیس رشوه ستان روی صحنه ظاهر گردید گرچه آن نقش کوچک بود اما در نمایشنامه اهمیت بسزا داشت زیرا نمایش نامه بخاطر عدم صداقت یک رئیس رشوه خور نگاشته شده بودُ کرکتر پسر نازدانه یک رئیس را خیلی عالی به نمایش گذاشت و از طرف دیگر برای آرام

تمثیل در آن سن هشت یا نه سالگی در کنار استاد موفق وقت چون عبدالرحمن بیناُ عبدالحق واله ُ قاسم یوسفزاده ُ سردار پاینده محمد ُ استاد عبدالقیوم بیسدُ امین آشفته ُ فیض محمد گلگون ُ محمد اکبر نادمُ غلام علی امیدُ عبدالطیف نشاط میل خیلُ و هم چنان هنرمندان جوان تر مانند ُ مهدی ظفرُ محمد عظیم رعدُ سید احمد هلال و ابراهیم نسیم که ترانه خوان بودند و در بخش های نمنایشنامه ها نیز همکاری مینمودندُ کاری بس مشکل وبزرگ بود.

آرام از همین سن کودکی آرام آرام در عمق نمایشات و اهمیت تیاتر برای رشد و انکشاف جامعهُ فرو رفت. بعداُ در اثر رشد استعدادش در نقش های بزرگ و بزرگتر و نقشهای مرکزی بعضی نمایشات را نیز بازی کردُ بخصوص در آنزمان که هنر پیشه زن در تیاتر نو پا افغانستان حضور نداشت او کرکتر زنان را نیز نقش آفرینی نموده است. برعلاوه کمبود هنرپیشه زنُ کمبود و سایل در تیاتر مانند لباسهای قدیم و مواد مکیاژ مثل کریم و میکپ برای میکاژ نیز وجود نداشت همچنان رنگ روغنی برای رکلامها و اشتهارات خیلی محدود و یا بصورت قطع در دستر نبود. از اینرو مکیاژ معمولاُ بااستفاده از سیاهی زغال و سیایی دیگ کار گرفته میشد.

برای رکلام و اشتهارات ها نیز مواد قابل استفاده موجود نبود مگر هنرمندان از ابتکارخویش کار میگرفتند و بخصوص نقاشان به اختراع مواد طبیعی « گیایی» پرداختند و از گیاه های مختلف و گلهای رنگارنگُ رنگهای مرغوبی را ساختند در این راستا باید از مرحوم غلام علی امید در باب ساختن تباشیر و مرحوم استاد اکرم نقاش در باب ساختن رنگهای مرغوب باید با قدردانی یاد کرد ... استاد اکرم نقاش نه تنها یک معلم خوب و نقاش خیلی ماهر و با استعداد بود بلکه یک میکاژر فوق العاده نیز بود که قدرت مکیاژ او چهره هنرمندان را کاملاُ در قالب کرکتر هنری شان مطابق روحیه نمایش در میآورد و تغیر میداد.

جناب اسد الله آرام اززمانیکه به هنر روآورد شاهد سیر نزولی تیاتر درافغانستان بوده است. شاد روان آرام افزود : کارهای روبنایی در اثر زحمات هنرمندان شهیر کشور در تحت سانسور و اختناق صورت گرفت ُ اما مانند سایرکشورها هنرمند مسلکی در مراجع علمی دانشگاه تربیه نشد و تعمیر برای دایر کردن کورسهای تیاتر و بودجه لازم برای ضرورتهای تیاتر که اصل زیر بنای هنرهای زیبا را تشکیل میدهد از طرف مقامات حکومتی مساعدت نمیشد.

از این رو از شخصیت های بزرگ وطن دوست و عاشقان هنر مانند استاد لطیفی که بعد از وفاتش پدر تیاتر افغانستان خوانده شد ُ باید یاد آوری نمود.

زمانیکه فیض محمد خیر زاده در سال 1342 هش ـ از آمرکا بوطن برگشتُ با وجود یکه در رشته تاریخ و فلسفه تحصیل کرده بود اما با فراگیری کورسهای آرت دراماتیک در امریکا ُ اندوخته هنری با خود آورده بود و کورسهای آرت دراماتیک هنرهای زیبا را از اداره یک مدیریت به ریاست ارتقاء داد واستاد لطیفی به حیث آمر مرستون تبدیل گردید.

جناب خیر زاده پروگرامهای وسیع را براه انداخت مگر مقامات همان کورسهای آرت دراماتیک را با ریاست پوهنی ننداری مدغم نمودند و ریاست آنرا به جناب فیض محمد خیر زاده تعلق گرفت و مدیریت کابل ننداری نیز تحت اداره او در آمد. خیرزاده با مفکوره ودیگر و با روحیه جدید به تیاتر نگاه میکرد ویک تعداد هنرمندان سابقه را چون « استاد رفیق صادق ً رحمت الله قدیری

عزیز الله هدفُ اکبر روشن و سردار محمد ایمن را که تحت نظر استادان تاجیکی نمایشات زیاد را اجرای کرده بودندُ از کابل ننداری از وظایف هنر پیشته گی برکنار ساخت.
این هنرمندان به مراجع دیگر فرهنگی رجوع کردند و خوشبختی آن بود که مرحوم داکتر محمود حبیبی وزیر مطبوعات وقت بود او نیز از جمله بزرگمردان فرهنگ دوست و هنر پرور بودُ هنرمندان را در بخشهای مختلف فرهنگی جذب نمود.
نا گفته نباید گذاشت که همین کورسهای هنرهای زیبا نیز سرنوشت بالا و پایانی را سپرینموده است اولین بار در ستدیوهای رادیو کابل وقت در پل باغ عمومی تحت همین نام فعالیت داشت و شاگردانی را در رشته های مختلف بخصوص بخش موسقی تربیت کرد و گاهی هم هنرهای زیبا در تشکیل امریت مطبوعات درآمد و زمانی هم تحت ریاست مرحوم ابراهیم خواخوژی که ریئس مستقل مطبوعات بودندُ فعالیت داشت خلاصه هنر های زیبا آن طور که لازم بوددر تشکیل دانشگاه کابل گنجانیده نشد و با چند دلیل رشد کرده نتوانست عدم توجه ُ تشویق و کم لطفی از طرف مقاماتُ عدم همکاری و توجه عمیق از طرف جامعه و افهام و تهفیم مردم در باره خلاقیت هنرهای زیباُ ستیز مردم سنتی که با فرهنگ وهنر دست و گریان بودُ عدم توافق مسئولین معارف که دربخش تحصیلات عالی هنر های زیبارا اجازه نمیداند.
هنرهای زیبا درکشور های مترقی در چوکات تحصیلی عالی در بخش های مختلف چونُ نقاشی ورسامیُ مکیاژُ دیکورُ هنر موسیقیُ هنر تمثیل و هنر نمایشنامه نویسی فعال بوده است اما درکشور ما مردم جامعه بدان با سوظن نگاه میکردند و هنر موسیقی بنام سازندهُ و حتا دلاک و هنر تمثیل بنام مداریها و صحنه ئی و غیره نامهای تحقیر آمیز یاد میکردند و جوانان خویش را نمیگذاشتند که شهرت هنری حاصل نمایندُ هرگاه جوانی در هنر تمثیل قدم میگذاشت جای تشویق آنها را با دیده تحقیر و تمسخر میدیدند. روی همین دلایل هنرهای زیبا مانند سایر ممالک رشد نکرد و مقامات حکومتب مایل به بیداری مردم نبودند سرانجام در زمان داکتر انس وزیر اطلاعات وکلتور کورسهای هنرهای زیبا که تحت ریاست ثقافت و هنر بریاست جناب محمد یوسف کهزاد که خود هنرمند نویسنده نمایشنامه و درامه بود و همچنان در راس برگذاری محافل هنری جناب اعظم رهنورد زریاب قرار داشتندُ تمام نظریات و پیشنهادات خیر زاده در تقویه کورسهای هنر های زیبا نادیده گرفته و از انکشاف هنری دفاع نکردند و هنرهای زیبا کاملاُ از بین رفت و شاملین کورس را به ولایات نسبت کمبود معلم بدون در نظر داشت تجربه و تعلیم مسلکی بوظایف معلمی از طرف شخص وزیر مطبوعات گماشته شدند.
اما در ارتباط رشد و انکشاف هنر و فرهنگ باید از سردار محمد داود خان به نیکویی یاد آور شدُ زمانیکه فیض محمد خیر زاده در تیاتر افغانستان تشریف آورد در آن زمان تیاتر در اثر قرار دادهای فرهنگی میان تاجیکستان شوروی و افغانستان که در موقع صدارت سردار محمد داوود خان مرحوم رشد و انکشاف کرده بود و قابل یاد آوریست که سه نفر استادان بزرگ تاجیک چون شمس قیام اوفُ رحمت الله اوف و مهربان نظر اوف بنا برهمان قرار داد به افغانستان آمدند و نمایشات بزرگ را در تیاتر افغانستان با هنرنمایی هنرمندان افغان به نمایش بگذارند اما وقتیکه استعداد های ذاتی هنرمندان را که اکثراُ تدریس اکادمی رسمی آرت دراماتیک را ندیده بودندُ مشاهده کردندُ انگشت حیرت گزیدند و برای مهربان نظر اوف قابل تعجب بود او دریافت که

انجنیر محمد علی رونق ُ استاد لطیفی ُ استاد ُاستاد برشنا و استاد جلیا هرکدام ایشان با تحصیلات عالی به سویه ماستری در رشته های مختلف هنر داشتند ُ خدمات زیاد انجام داده بودند. چون مرحوم مهربان نظر اوف خود وزیر فرهنگ در تاجیکستان شوروی بود از استعداد هنرپیشگان افغان هیجانی گردید وگفت : افغانستان چنین استعداها و شمع های فروزان چون استاد برنشاُ محمد علی رونق ُ استاد عبدالرشید لطیفیُ عبدالرحمن بینا ُ استاد نشاط ملک خیل ُ استاد بیسد را در هنر های زیبای خویش داردُ چرااز من دعوت شده است .

در هر حال براساس همان قرارداد فرهنگی هنرمندان تاجیکستان در کابل آمدند و مهربان نظر اوف درام گناه کاران بیگناه را به نمایش گذاشت تابا هنر نمایی هنرمندان افغان و تاجیکی در یک ستیژ به مقایسه و مسابقه بگذارد ُ در بازی این اثر بزرگ هنرمندان تاجیکی در مقابل هنرمندان افغان خیلی نا توان بودند و اکثر آنها در شب نمایش خویش را مریض معرفی میکردند که با هنرمندان افغانی هم بازی نشوند اما در هر حالت نمایش به پایان خود رسید نقش مرکزی آن نمایش را مرحوم مشعل هنریار و خانم حبیبه عسکر و نقشهای دیگر را هنرمندان چون مرحوم استاد صادقُ استاد بیسدُ هدفُ اسد الله آرام و دیگر هنرمندان در مقابل تاجیکی هایکه ادکامی هنر های زیبا را خوانده بودندُ تمثیل کردند. هر شب هنرمندان افغان در مقابل تاجیکها همبازی میبودند. حتا هنرمند تاجیکی مقابل اسد الله آرام که نقش متوسط را داشت با بهانه مریضی حاضر به هنر نمایی نمیشد.

از موفقیت و زحمات هنرمندان افغان ُ مهربان نظر اوف با احساسات عمیق هنر دوستی در برابر هنرمندان تاجیکی ُ قدردانی نمود این افتخار بس بزرگ برای افغانستان بود که هنرمندان بی بضاعت در مقابل تحصیل کرده های تاجیکی چنان موفقیت را بدست آوردند. هنرمندان تاجیکی با آنکه در ادکامی های معروف تحصیل کرده بودند از هنرمندان افغان جویای میشدند که شما در کدام اکادمی تحصیل کرده اید؟.... انستیتوت هنر های زیبا تان درکجاست؟...کدام استادان هنر های زیبا را تدریس مینمایند. اما هنرمندان ما در اکامی زحمت خود را به پایه تحصیل کردگان مسلکی رسانده بودند زیرا تا آن زمان هنرهای زیبا در وطن ما از سطح کورس های کوته مدت بیشتر ارتقا ع نکرده بود.

لذا تا آمدن خیرزاده در تیاتر چنین اوج و انکشاف هنری وجود داشت اما برای خیر زاده هنوز هم قناعت بخش نبودُ خیر زاده میخواست هنرهای زیبا را با تشکیل بزرگ و بودجه غنی به پایه اکامیهای هنر های زیبای جهانی برساند بدبختانه مساعدت های ممکن از طرف مقامات صورت نگرفتُ وعده ها زیاد داده میشد مگر جنبه عملی نداشت با آنکه در اثر زحمات استادان بزرگ و هنرمندان گرامیُ جامعه و مردم هنرنمایی شانرا را تا حدودی پذیرفته بودندُ حساسیت های تعبیض و تعصب گذشته تا حدودی از بین رفته بود و جوانان مفتخرانه به تیاتر رو میاوردندُ در چنین شرایط که برای هنرمندان سابقه دار اوج هنری محسوب میگردیدُ جناب خیر زاده خواست با برکناری هنرمندان سابق که فوقاُ نام برده شد ُ روحیه جدید به تیاتر بدهد و جوانان دیگری را با شیوه کار هنری غربی تربیت نماید به تیاتر چانس انکشاف بیشتر داده باشد. اما با امکانات نامحدود چیزی ممکن نشد ُ وقتیکه پیشنهادات خیرزاده به مقامات رسید از ایجاد هنرهای زیبا را با ریاست ارتقا ع داده و خیر زاده را در راس آن منحیث ریس تعین کردند با برکناری مرحوم استاد عبدالرشید جلیا

از شهری ننداری تبدیل و تعین استاد لطیفی یک هنرمند بزرگ در موسسه مرستون کابلُ بسته شدن لشکر ننداری این اجرات که اتفاق افتادُ روحیه هنرمندان سابق خیلی خدشه دار گردید و میان هنرمندان وحدت نظر و همکاری صمیمانه از بین رفتُ امکانات رشد و انکشاف هنر در همان محدودیت باقی ماندُ آنچه را که خیرزاده میخواست عملی نگردید با آنهم در اثر تلاش خیرزاده یک تعداد از شاگردان کورس چون ُ یحیی شورانگیز ُ خان آقا سرور و ستار جفایی به کشور هندوستان جهت آموزش سینوگرافی فرستاده شدند و برای هر دوره کورس یک تعداد بورسهای خارج در نظر گرفته شده بود.

وقتیکه داکتر انس بحیث وزیر اطلاعات و کلتور مقرر گردیدُ هنرهای زیبا رااز بین برد و شاگردان کورس پراگنده شدند و یکتعداد را به معلمی اجبار توظیف کردندُ خیر زاده در فکر ایجاد اکادمی شاهی افتادُ او به یک سفر طولانی جهت باز دید از اکادمیهای شاهی کشور های اورپایی بخارج رفتُ موقع باز گشت از سفر ُ از اینکه دوره مکلفیت را سپری نکرده بودُ وی را به خدمت مکلفیت عسکری سوق کردند.

جناب آرام با آنکه هنر نقش آفرینی رااز کودکی عملاُ آموخته بود در چنین وضع که هنرمندان از کابل ننداری برکنار شدندُ در هراس بود شاید او نیز مانند دیگران از کابل ننداری رانده خواهد شد ُ گرچه او در پهلوی کار هنری در شرکت هوایی آریانا نیز اجرای وظیفه میکرد مگر سرو صدای برطرفی هنرمندان او را نیز مشوش ساخت و طی در خواستی از جناب خیرزاده تقاضای رخصت بدون معاش نمودُ خیرزاده در مقابل مدت یکماه رخصتی با معاش برایش اعطا و بعد از برگشت رخصتی او را بصفت معاون فنی و تخنیکی ستیژ مینیجیر مقرر نمود. جناب اسدالله آرام یک محمد زایی متعمد و یکتن از اولین پنج نفر کارمندان شرکت هوایی آریانا محسوب میشود و در سفر های شاه حضور حتمی داشت. و خاطرات خودرا از سفر هایش چنین توضیع داد.

دولت افغانستان برای نخستین بار یک بال طیاره کهنه باربری رااز Handy mar خریداری نمود که متعلق یک افسر نظامی امریکایی بنام «پیته برن»

(peter bu rn)

بود طیاره مذکور فاقد چوکی بود اما در یک کشور غریب آوازه خریداری طیاره برای حجاج محترم که در همان سال عزم رفتن به زیارت خانه کعبه را داشتندُ پخش گردید.

بنابر سهولت طیاره بیشتر از سالیان قبل سفر زیارت خانه خدا مورد توجه قرار گرفت و شرکت آریانا بناچار بافرش کردن قالین بروی طیاره برای حجاج آمادگی گرفت و بجای کمربند حجاج از ریسمان که قبلاُ در طیاره برای بسته بندی اموال نصب گردیده بودُ محکم گرفتند مگر طیاره مذکورنسبت وزن بیش از حد معمول پرواز کرده نتوانستُ چون دفاتر اجراات هوایی مانند گمرک ُ رهنمای ترافیک هوایی و وسیبله وزن کردن امول مانند سایر کشورها در وطن ما وجود نداشت که مال حجاج در گمرک کنترول میگردید ُ بناُ اموال حجاج دوباره از طیاره پاهین و ملاحظه گردید حجاج « کلوخ استنجا ُ روغن زردُ چلم تنباکو و دیگر دخانیات باخود داشتند» که نسبت سنگنی وزنُ طیاره از پرواز باز ماند. حجاج افغانی زیادتر از سالهای قبل نبست سهولت طیاره برای حج

آماده شده بودند و در همین سال طیاره بدون سیت و کمربند سه پرواز به طرف خانه کعبه داشتند. اولین بال طیاره افغانستان و خاطره تاریخی شرکت هوایی اریانا محسوب میگردد.
در زمانیکه سردار محمد فاروق خان ریس اولمپیک بودُ تیم هاکی افغانستان در اولمپیک باید اشتراک مینمود و زمانیکه طیاره بابری هندی مار (Handy mar)
در میدان هوایی شهر ملبرن کشور آسترالیا پایان گردیدُ موظفین میدان هوایی با تعجب به طیاره افغانی نگاه میکردند و میخندیدند که تیم هاکی افغانی در یک طیاره بار بری تشرف آوردند با مقایسه به طیارات مدرن وقت خیلی تعجب آور بودُ ژورنالیستان دور تیم افغانی حلقه زدند از جوانان هاکی و طیار ه (Handy mar) عکاسی کردندُ تمام جراید و روزنامه های استرالیا سفرسه شبانه روز تیم هاکی افغانی را سرخط جراید و مجلات خویش قرار دادند. سرانجام همان طیاره بعد از استهزا ء بین المللیُ درکشور لیبنان شهر بیروت جهت نصب سیت و کمر بند و رنگ آمیزی فرستاده شد بعد از رنگ آمیزی در بغل طیاره نوشته شد که بمعنی آریانا (YA,AA) (Ariana Air Liane. ایرلین میباشد . جناب آرام مدت هشت سال در شرکت هوایی آریانا بصفت مهمان دار اجرای وظیفه نمود و زمان که طیاره مذکور قابل استفاده برای سفر های محمد ظاهر شاه گردیدُ وی بصفت مهمان دار دایمی محمد ظاهر شاه توظیف شد.

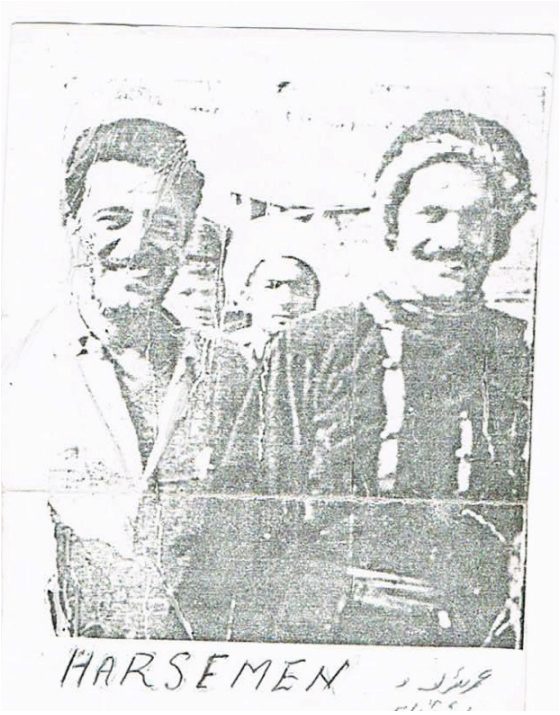

با تشکر از جناب آرام که خاطره تاریخی خویش را جهت درج این کتاب پرُ خاطره تحریر داشتند ُ بر میگردیم به هنر تیاتریِ جناب آرام از خطر برکنار از کابل ننداری محفوظ ماند و در کابل ننداری بکار هنری خود ادامه داد. چون افغانستان در طی حکومت سردار محمد داوود خان بسوی ترقی اجتماعیُ اقتصادی و فرهنگی سوق شده بودُ آزادی نسوان و زمینه کار و ُسواد آموزی بزرگ سالانُ ترقی مکاتب پسران و دخترانُ رشد و انکشاف فرهنگی در کنار دیگر پیشرفتها محسوس بود. پایه و مایه هنری را که استاد علامه صلاح الدین سلجوقی در پوهنی ننداری در پایتخت کشور گذاشته بود و استادان بزرگ چون برشنا و لطیفی آنرا را پخته و پخته تر ساختند و ابعاد مختلف هنر در جامعه ریشه دواند حساسیت ها و بد بینی ها نسبتاُ از بین رفت و هنر تیاتر خیلی قوت گرفت. با از بین رفتن کورسهای هنرهای زیبا توسط داکتر انس مایه اصلی هنر تیاتر بجای خود باقی ماند و کابل ننداری شاهد نمایشات دیگر بودُ درامه نویسان و هنرپیشگان

دیگری چون سید مقدس نگاهُ حمید جلیاُ حسین رشیدی نقاش ماهرُ واسع لطیفیُ ولی لطیفیُ توابشاه لطیفیُ نجیب أرام ُسید نظیف مروتُ سردار محمد ایمنُ وزیر محمد نگهتُ انجینیر اسلم تسلیمُ منان ملگریُ عظیم فایزُ شاه محمد آهنگرُ فضل محمد فضلیُ آصف وردکُ احمد شاه علمُ محمد احسان اتیلُ ولی سائلُ نعمت الله گردشُ وهاب صنعتگرُ عبدالرشید پایاُ فیض محمد احراریُ و دیگران در صحنه تیاتر کابل ننداری ظاهر گردیدندُ یک تعداد هنرمندان از همان تاسیس پوهنی ننداریُ شهری ننداری و لشکر ننداری از باران حوادث با همان عشق هنری با باز شدن و بسته شدن تیاتر های فوق الزکر محفوظ ماندند و عاشقانه به هنرشان ادامه دادند و همچنان از طبقه اناث هنرمندان چون شریفه دانشُ رابعه پورنا مستمندیُ اولین هنرپیشگان زن بودند و بعد از آنها زلیخاه نورانیُ نورتن نورانیُ مرحوم مخفی کابلی شاعر ورزیده مادر مقدسه مخفی ُ اقلیما مخفیُ مقدسه مخفیُ سایره اعظم زرغونه آرامُ زلیخا نورانی ُ مزیده سرورُ حبیبه عسکرُ پروین صعنتگرُ خورشید پایاُ صایمه مقصودیُ زرعونه رفاهُ میمونه غزالُ ملیحه احراریُ رحیمه ابراهمی و یک عده دیگر از جمله پیش کسوان هنر تیاتر در تاریخ فرهنگی کشور ما محسوب میشوند همین خانمهای ارجمند بودند که درکنار هنرمندان ذکور قرار گرفتند و تیاتر افغانستان را به تیاتر ریالیزم مبدل ساختند. شهامت ُ فداکاری این بانوان ارجمند باید ثبت تاریخ فرهنگ افغانستان گردد. زیرا دروازه هنر و فرهنگ را با تمام مشقات اجتماعی و خانوادگی بروی نسل جدید باز نگهداشتندُ هرکدام آنها قابل تقدیر میباشند.

در باره میکیاژ باید از خانم ضیا بیسد همسر استاد بیسد قدردانی نمود که برای هنرپیشگان زن سهولت زیاد را فراهم کرد.

تغیرات و تحولات سیاسی در رشد و انکشاف و یا عقب رانی هنر وفرهنگ در طول تاریخ تاثیر گذار بوده است زیرا بعد از مستفعی شدن سردار محمد داوود از مقام صدارت و تغیرات درسطح وزارت اطلاعات وکلتورُ عقربه ساعت تیاتر به کندی حرکت مینمود اما با همان امکانات نا چیزیکه در اختیار هنرمندان قرار داشت از آن بهترین استفاد برای انکشاف بیشتر در تیاتر کردید.

سرانجام با تحول رژیم شاهی به جمهوری تحت رهبری سردار محمد داوود انکشاف بیشتر را در ساحه فرهنگی مشاهده نمودیمُ با ایجاد تلویزیون برای نخستین بار در تاریخ کشورُ تعداد زیاد جوانان ذکور و اناث در ساحه هنر و فرهنگ اخبار و جراید و مجلات و بخصوص رسانه های جمعی چون رادیو ُ تلویزیونُ تیاتر و سینما رو آوردندُ جوانان این دوره عموماُ باسند تحصیلی بکلوریا و یا لسانس بودندُ انکشاف بیشتر در تیاتر رونما گردید و هنرهای زیبا در دانشگاه کابل وجود نداشت تنها کورسهای مجسمه سازی و نقاشی تحت اداره دانشکده ادبیات وعلوم بشری موجود بودُ به اساس پیشنهاد یک تن از استادان پوهنتون کابل بنام داکتر عنایت الله شهرانی ُ این پدیده زیبا هم مورد جر و بحث مسولین تعلمات عالی قرارگرفت درسال 1356 هش 1978 میلادی مراحل اداری خود را بخاطر مستقل شدن یک فاکولته آغاز نمودُ فارغان پوهنحّی زبان و ادبیات محصلین را که شعبات مجسمه سازی تحت نظر استاد حیدر زاد و همچنان هنر نقاشی را فرا گرفته بودند شامل کریدت ساخت و با سند تحصیلی تقدیم جامعه کردند و جوانان در 1358 هش – جهت کسب دانش در رشته های مختلف هنر در دانشکده مستقل هنرهای زیبا شامل

گردیدند و همچنان کسانیکه از طریق دانشکده ادبیات و علوم بشری قبلاً به اتحاد شوروی اعزام گردیده بودند با سند ماستری و داکتری در بخش هنرهای زیبا بوطن برگشتند.
برای انکشاف هنر های زیبا به سطح پوهنتون کار های بیشتر انجام گردید هنر های زیبا مستقلاً فعالیت خود در چوکات یک دانشکده هنری آغاز کرد که در این راستا تلاشهای صورتگر و نقاش مبتکر استاد عنایت الله شهرانی قابل یاد آوری و سپاس میباشدُ بعد از جدا شدن هنرهای زیبا از پوهنحُی ادبیات و علوم بشریُ دانشکده هنرهای زیبا توانست مانند سایر کشور ها به حیث دانشکده در تشکیل دانشگاه کابل به رسمیت شناخته شود.
در تحول هفت ثور تیاتر چهره دیگری را بخود گرفتُ هنردر زمان نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین به ابتذال کشانده شدُ هنرمندان حرفوی در حایشه قرار گرفتند و یکتعداد برای کسب چوکی و قدرت چند روزه چهره اصلی شان را نمایان کردند اما این دوره چون باد تند زود گزر و زوال پذیر بودُ در لشکر کشی روسها و نصب مرحوم ببرک کارمل در شش جدی سال 1358 هش ـ آهسته آهسته جلو انحراف و ابتذال هنری گرفته شد و اما حقیقتاُ در زمان داکتر نجیب الله هنر انکشاف بیشتر نمود از هنرمندان تقدیر به عمل آمدُ زمینه کار بهتر هنری در رشته های مختلف هنری فراهم شد با آنکه مانند سایر رژیم ها بخش تبلیغاتی خود را داشت اما تیاتر جوانانُ با روحیه و اندیشه نوین در چوکات سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان روی کار آمدُ جوانان در بخش های مختلف برای تحصیلات عالی به کشور های اروپای شرقی اعزام گردیدندُ هنرمندان از خانه بدوشی نجات یافتندُ اکثریت هنرمندان با وجود داشتن خانه شخصی از مکروریان های دولتی که خیلی راحت بودُ استفاده بردند. معاشات افزون و حق الزحمه در کنار معاشات برای هنرمندان پرداخته شدُ زمینه کار بهتر و بیشتر در عرصه فرهنگ مساعد گردید چنانچه یک هنرمند میتوانستُ در تلویزیون ُرادیو و تیاتر و سینما هنرنمایی نماید و حق الزحمه اخذ بدارد. پوهنحّی هنر های زیبا درسال 1379 هش – با بودجه مشخص مستقلاُ به استخدام استادان پرداخت و جوانان را تحت تربیت در شقوق مختلف قرار دادُ خانم زلیخا نورانی با سند ماستری رشته تیاتر از شوروی بازگشت بر علاوه تدریس در پوهنحّی هنرهای زیبا با همکاری خانم ایلزا افضلی که او نیز در رشته هنر رقص ماستری داشتُ در سال 1979 م در کابل ننداری شعبه یی را بنام تیاتر اطفال ایجاد و نمایشات برای اطفال را آغاز کردند و همچنان محمد نعیم فرحان با سند دکتورا در رشته تاریخ تیاتر از چکوسلواکیا بر گشته بود و در وزارت طلاعات وکلتور ایفای وظیفه میکردُ بصفت استاد و معاون پوهنحّی هنرهای زیبا پوهنتون کابل تقرر حاصل کردُ استادان و هنرمندان دیگر چون استاد حسین ارمان از لیسه موزیکُ استاد محمد سلیم سرمستُ استاد ننگیالیُ

Актриса из Великобритании Ванесса Редгрейв.

Кинематографисты из Афганистана — режиссер Абдул Латиф, артист Асад Арам, директор картины Джан Мухамед Хайдари — привезли на фестиваль фильм «Перелетные птицы».

استاد سرآهنگ بحیث استادان دانشکده هنرها استخدام گردیدندُ چرخش مثبت در ساحه هنر بچشم دیده شد اما ادامه جنگ ها نگذاشت که هنر شگوفان گردد.
اسد الله آرام با ادامه جنگها و باران راکتهای شباروزی به زندگی خویش در کابل ادامه داد و شاهد قتل مردم و جوانانُ کودکان و زنان بودند که بی گناه در سرک جان میدادندُ آرام با همسر عزیزش رزغونه آرام و اطفالش مانند سایر هموطنان در 1371 هش که کابل به کشتی خون مبدل گردیده بود در زیر زمینی های مکروریان مدت چهار ما را سپری نمودند و در همان زیر زمین ها شهیدان را کفن و دفن نمودند از جمله دفن یک پیلوت جوان که طیاره اش در پغمان راکت خورده بود و در مکروریان افتاد و پیلوت جوان کاملاً به زغال مبدل شده بود و مرحوم عبدالله عادل هنرمند سابقه دار تیاتر در مقابل اپارتمان خویش در مکرویان با راکت جهاد توته توته شد اسدالله آرام بدست خود هنرمند همبازی نمایشات گوناگون خودرا کفن کرد و سایر صحنه های و حشتناک و فراموش ناشدنی را دید و او را مجبور به ترک وطن ساخت.
جناب آرام با همسر هنرمندش اول خود را تا پاکستان رسانید و بعد به اوکرائین پناه برد درآنجاه بخاطر معیشت زندگی به کار شرافتمندان دکانداری و اموال دست دوم دست زد. در عالم بی زبانی در کشور بیگان چرخش ایام خیلی به کندی حرکت مینمودر سرانجام در سال 2000 میلادی پس از سقوط طالبان دوباره به آغوش وطن برگشت .
در وطن از دود راکتها و مرمیهای جنگ جز نفرت و انز جارُ جوانان معیوبُ زنان و کودکان فقیرُ کابل ویرانه چیزی باقی نمانده بودُ دیدن کابل ویران با تمام خاطرات که از دوران هنرنمایی اش با خود داشت اورا نیز روانی میساختُ برای بار دوم تصمیم گرفت که وطن را ترک و راه دیار بیگانه را در پیش گیرد.
در سال 1385 هش 2006 م بعد از پنج سال دوباره ترک وطن نمود و به ایالات متحده امریکا پناهنده گردید.
جناب آرام در طی سالهای هنرنمایی اش مفتخر به اخذ تقدیر نامه و مدال های زیاد گردیده است . درسال 1341 هش ـ نمایشات پوهنی ننداری به سفر ولایات رفت در ولایت هراتُ مرحوم انصاری والی هرات برای آرام مدال هنر پیشگی اعطا نمود. در زمان محمد ظاهر شاه مفتخر به مدال هنر گردید. در زمان جمهوریت داکتر نجیب الله یکبار نشان استقلال و بار دوم نشان صداقت و سومین بار نشان نجات را حاصل نمود. در درام مفتش اثر گوگول به کار گردانی احمد شاه علمُ در نقش مدیر مالیه خیلی درخشید و تقدیر نامه موفقیت بدست آورد.
جناب اسدالله آرام از کوکی از ستیژ لیسه استقلالُ پوهنی نندارىُ با معاش ماهانه سی افغانی به هنر نمایی پرداخت و در رادیو ُ تلویزیونُ سینما و بیشتر از صد ها درام در تیاتر های پوهنی ننداری و کابل ننداری نقش ایفا کرده است که نام بردن هر درام و دایرکتران آن درامها خیلی طولانی خواهد بود بنا جناب آرام از ذکر آن صرف نظر کرده است. فوتو ی ذیل اورا در فیلم سوار کاران که نقش نوجوانی عمر شریف بازی نموده است که از طرف امریکایی ها در افغانستان تهیه گردیدُ نشان میدهد. از جناب آرام اظهار سپاس میدارم که تمام خاطرات تلخ و شیرین زندگی خویش را در ایام جنگ و آرامش و خاطرات هنری وکاری خود را برای خوانندگان این کتاب

اظهار داشتند تا نسل آینده کشور از آنچه در باره هنرمندان و سرنوشت فرهنگ و هنر گزشته استُ آگاهی داشته باشند با تاسف قبل از طبع این کتاب مرحوم اســـدالله ارام روز سه شنبهبتاریخ هفدهم ماه دسمبر سال « 2013 »میلادی به عمر هفتاد وهفت سالگی در امریکا جهان فانی را وداع کرد . روحش شاد باد.

تصاویر فوق جناب آرام درفیلم سوار کاران در نقش عمر شریف میباشد که از اسناد معتبر کابل تایمز قیچی شده و برایم نشر کتاب ارسال نموده است..

عبداللـطیـــف احمدی

جناب انجنیر عبدالطیف احمدی یک چهره معروف سینمای افغانستان میباشد. جناب احمدی اولین کار سینمایی را در آریانا فیلم در سال 1975 - 1979 آغاز نمود واز همان سال در قسمت دایرکت فیلم در افغانفیلم نیز سهیم میگرفت و در کنار دایرکتری فیلمنامه نیز مینوشت.

اولین فیلم بلند سینمایی را بنام (سیاه موی و جلالی) در آریانا فیلم دایرکت نمود و فیلم مزکور مورد استقبال مردم قرار گرفت.

در سال 1979 م- در تلویزیون ملی افغانستان به تهیه و داکرکتر فیلمهای کوتاه تلویزیونی پرداخت. در سال 1980 م- بحیثت دایرکتر عمومی ریاست افغانفلیم تقرر حاصل نمود و الی مدت پنج سال در همین پست به تولید فیلمهای زیاد پرداختُ فیلم صبور سرباز یکی از فیلم های پرآوازه دیگری بود که نظر به شرایط آن روزگار مورد استقبال مردم قرار گرفتُ دایرکت و سیناریو آنرا احمدی نوشته و تهیه کرده بود.

درسال 1985 م - بحیث رئیس افغانفیلم مقرر گردیدُ امور اداریُ دایرکتُ سناریو نویسی را در تمام فیلمهای افغانی بدوش داشتُ و هنر پیشگان سینما در زندگینامه شان از دایرکت فیلمهای جناب احمدی حرف زده اند.

از سال 1992- 1994م - در تاجیکستان بحیث نماینده فرهنگی در شهر تاشکند و از سال 1994- 1997 م بحیث نماینده آریانا فیلم در شهر ماسکو روسیه به نوشتن فیلمنامه و دایرکتری مصروف گردید در اینزمان اکثریت هنرمندان در ماسکو مهاجر بودندُ ادامه سریال شیرآغا و شیرین گل به اساس پیشنهاد هنرمندان و به سرمایه گذاری جناب حاجی احمد شاه شباب سابق نطاق رادیوُ تلویزیون ملی افغانستان که پیشه تجارت داشتندُ آغاز گردیدُ و جناب احمدی آنرا کارگردانی نمود. سال 1997 م- آخرین روزهای مجاهدینُ بحیث نماینده دولت در سفارت افغانستان در روسیه در شهر ماسکو مقیم گردید و الی سال 2001 م- در همین سمت باقی ماند.

در سال 2002 با برگشت دوباره مجاهدین بنام « اتحاد شمال» وی نیز به افغانستان برگشت و برای دومین بار بحیث رئیس افغانفیلم تقرر حاصل نمود .

.

درسالهای 2003 - 2005 م- با گروپ یونسکو در کابل در تهیه فیلمهای کوتاه داستانی و یدیویی « داستانهای تخیلی» همکاری نمود و همچنان شش فیلم مستند بنام «شهر ما خانه ما» را دایرکت کرد که سناریو آنها را نیز جناب احمدی نوشته کرده است.

درسال 2006 م- با گروپ حقوق بشر درباره سنگسار زنان در افغانستانُ درسال 2007 م- با گروپ هنری جاپان در تهیه فیلم « ریشه هنر» همکاری نمود (Art production the roots

همچنان سناریو فیلم صفورا را درباره پرابلمهای زنان افغانستان نوشت و هم در دایرکتری فیلم بلند سینمایی مولانا جلال الدین بلخی اقدام نمود که یکی از فیلمهای خوبی ادبی و هنری بدر آمد.

درسال 2011 م در تهیه فیلم زندگی سلطان محمود غزنوی شهکا دیگر بود که تاریخ هنر و ادبیات افغانستان را بشکل زنده درمقابل دید مردم قرار داد. درکنار این همه کارهای هنر و دایرکتری عضویت هیت داوری 27 نفری فیلمهای داخلی و فیلمهای خارجی که درسینمای های افغانستان نمایش داده میشودُ کسب نمود.

از سال 1364 هش- تا حال عضویت اتحادیه هنرمندان و سینماگران افغانستان را داشته است.

درسال 2012 از وظیفه ریاست افغانفیلم برکنار گردید و اکنون در تلویزیون شخصی طلوع بحیث دایرکتر ایفای وظیفه میداردُ جناب احمدی از کارهای هنری دایرکتریُ سناریو نویسی و تولید فیلمهایش تقدیرنامه ها و جوایز نقدی فراوانی در سطح ملی و بین المللی بدست آورده استُ او به زبانهای انگلیسیُ روسی و فارسی و پشتو نوشته و خوانده و روان تکلم کرده میتواند.

جناب احمدی خلص سوانح شانرا به زبان انگلیسی تحریر و ارسال کردند اما از نام پدر و سال تولدُ و تعداد جوایز و افتخارات شانرا به جزئیات تذکر نداده بودند و نا گفته نباید گذاشتُ درباره فعالیت و نگهداشت فیلمهای ریاست افغانفیلم که فوقاُ مطالعه فرمودیدُ بنده را نیز ریاری رسانیده است از ایشان سپاسگذار هستم.

عبـــدالحکـــیم اطرافـــــی

عبدالحکیم فرزند دوست محمد خان عسکر زاده (سپاهی) زاده از سرزمین هرات باستان بوده و مردم او را بنام بابه چلم طبراقی میشناسند.

زمانیکه بنده نویسنده این سطور درمدیریت مامورین رادیو تلویزیون ملی بحیث مامور استخدام بخش پروژه انکشافی تلویزیون کار میکردم اورا در دفتر کارم چنین ملاقات کردم :

اطرافی با کرکتر جالب و کمیدی داخل دفترم آمدُ با نامش کم و بیش آشنایی داشتم و جهت طی مراحل تقررش او را به دفتر استخدام خواسته بودم. زمانیکه بدفتر داخل گردیدُ اطرافی اطرافش را نظر انداخت گویا کسی را میپالید. او را تعارف به نشستن کردم. اطرافی با چشمان بزرگش از زیر عنیکهایش طرفم دید و گفت همیشره شما در این دفتر کار میکنید؟.
یک گیلاس چای سبز روی میز برایش گذاشتم و گفتم بلی من مامور استخدام هستم و شما.
گیلاس چایش را سر کشید و برایم گفت نمیدانم شما چرا در این ادره کار میکنیدُ من انتظار داشتم که یک مرد مسنُ با عنیکهای کون بوتل با یک کلاه پوست شاریده و یک طبراق چرمی کهنه ورنگ رفته و با یک قطعی نصوار دهن و یا نصواربینی ... پروا نداردُ هر دو نصوار کیفیت خود را دارد ُ در عقب میز نشسته باشد... مگر حالا میبینم که یک دختر خانم جوان بشاش و مهربان برایم چای تعارف میکند و مقرری من بدست او افتاده است.
در هرحال جهت تکمیل دفتر سوانح اش از وی سوالات لازم و ضروری را پرسیده و درج فورمه کردم و از متاهل بودنش پرسیدمُ چنین گفت - اوف متاهل بودن مانندااین چای سبز در نظر ادم باغ های سبز را نشان میدهد مگر مثل این گیلاس چای داغ است .
ادم را میسوزاند و چله پُک میکند در میدهد هی هی ماموره صاحبُ عاشق شدمُ ازدواج کردم و در گرفتم... او را از کودکی میشناختمُ در یکجا بازی میکردیمُ در یک محیط زندگی میکردیم و زمانیکه ازدواج کردیم از حرارت ازدواج در گرفتم ... ایکاش میدانستم که ازدواج حرارت بیشتر از عشق و عاشقی دارد .. ده ای قوغ آتش دست نمیزدم و در همان تب شیرین گرم عاشقی قناعت میکردم... حالی نه خوردنیست که هضم شود و نه پوشیدنیست که کهنه شود . درهمین بلا گیرماندم... یعنی متاهل هستم.
زمانیکه صحبت میکردُ مرا را در یک صحنه درام میبرد ... و ضمن سوال از سابقه ماموریتش برایم گفتُ همیشره از سابقه مابقه نپرس که دود از استخوانم میبرآید... با شوخی برایش گفتم شاید همان آتش عشق با سابقه کار تان ارتباط دارد؟... با قیافه خیلی جدی مگر مهربان پاسخ داد. ایکاش در جوانی ما خانمها را لته پیچ نمیکردند چادری نمی پوشیدند و میگذاشتند که از دیدن مهتاب های چهارده روشن میشدیم و راه و رسم زندگی را میآموختیم... زن تکمیل کننده بشریت و انسانیت است. آهسته آهسته حرفهای کمیدیش کتابی شد و با احترام قلم را برداشت و اوراق را امضا کرد و گفت یک سوال دارم ... آیا حاضری را در همین دفتر امضا میکنم ... پاسخ مثبت بود .
دوباره گفت « هر صبح از چای نوشیدن خانه بیغم شدم مگر همشیره درهمی چای مانند گل بوبو اندک هیل علاوه کنید » ضمن صحبتهای که درباره مقرری خود میکردُ نقش خود را که در کدام برنامه رادیویی داشت نیز تمرین میکرد و در آن برنامه شکایت از دست مادر اولاد ها داشت. چنان وانمود میکرد که گویا قصه زندگی خود را برای من در پاسخ سوال هایم ارائه میکند.
زمانیکه من از رادیو بجای دیگری تبدیل و کار میکردم یکروز او را در پل باغ عمومی دیدمُ با هم مصافحه نمودیم و ملاقات همان روز اول را فراموش نکرده بود و با نهایت احترام یاد آور شد . گپ بین من و تو باشد« مدیریت مامورین مانند همان تمثیل روز اول که من در دفتر شماُ قیافه

یک زخ بلوط می پالیدم اکنون همان قیافه را بخود گرفته استُ خوب رویان همه رفتند و ما تنها ماندیم. »
استاد اطرافی نظر به گفته خودش با همان عشق کودکی با دختر کاکایش ازدواج نمود او همسر خوب و پدر خیلی مهربان برای چهار فرزندش « دو پسر و دو دخترش» بوده است.
استاداطرافی در کودکی با هوش و با استعداد بود گویا او هنرمند زاده شده بود. در زمانیکه در مکتب ابتداییه قرار داشت به سرودن اشعار یکه حقایق تلخ روزگار از آن نمایان بودُ آغاز کرد در برنامه های هنری و محافل و کنفرانس هایکه بمناسبت تجلیل از روزهای ملی بعمل می آمدُ سهم میگرفت....اما چونکه زبان و قلمش خیلی تند و دراز بود اورا از مکتب اخراج کردندُ پس از یک مدت دو باره بمکتب راه پیدا کرد و بالاخره تحصیل را تمام نمود و بحیث معلم به لیسه لشکر گاه مقرر گردید. در اجرای وظیفه خیلی صادق بود و صداقتش که جز بیداری جوانان و آگاهی از راه و رسم ستمگران بیش نبود و چهره های خائنین را که تکیه بر کرسیهای دولت زده بودند و از دولت ماشین تولید ظلم و ستم و شکنجه ساخته بودندُ افشا مینمود بدین جهت اورا از وظیفه سبکدوش و روانه زندانش کردند. برای اطرافی داخل شدن بمکتب و وظیفه رسمی هیچگاه استقرار نداشته آنقدر مقرر و برطرف شده که همیشه خود را بیکار حس مینمود.
زمانیکه در کابل کوچید و درادیو تلویزیون تقرر حاصل کردُ خود را مسعود میدانست که اقلاً گفتنی هایش را به نوع از انواع بگوش مردم میرساند. او نویسنده خیلی خوب و ممثل پذیرفته شده و کمیدین واقعی بودُ هر آنچه مینوشت از آیدیهای خودش با قلم توانایش در صفحه کاغذ میریخت. شخص مقلد نبود و توقوع داشت هنرمندان همیشه باید نو آوری داشته باشند از کاپی کاری خوشش نمیآمد و شخص خیلی حلیم و مهربان بود با جوانان تازه وارد در رادیو همیشه آنها را مثل یک پدر مهربان کمک و رهنمایی مینمود و آنهایکه نسبت زد و بند های شخصی با مدیریت داستانها و درام ها رابطه غیر قانونی بر قرار و با عدم استعداد و لیاقت هنری نقشهای خوب را تصاعب مینمودندُ رابطه خوبی نداشت و جوانان تازه وارد را تحت تربیت هنری قرار میداد و عقیده داشت که استعداد در وجود جوانان باید مشتعل گرددُ زمینه رشد برای نسل آینده و بالند مساعد شودُ صدای هرهنرمند یک تاثیر خاص خود را برای شنونده دارد و کرکتر های مختلف نیز برای تماشاه چی پرکیفیت است نباید کرکتر هر داستان یا درامُ نمایشنامه تلویزیونیُ تیاتر و سینما شکل چوب خطی برای یک عده محدود سپرده شود و دیگران چانس نداشته باشند.
جناب اطرافی دریک مصاحبه با محترم ذبیح الله امانیار همکار گرامی اسبق رادیو تلویزیون مطلب جالبی در باره انتخاب تخصلش خیلی قصه جالب را درج نموده است که نقلاً نوشته میشود.
« یکروز درم نزل یکی از دوستان و یاران دوره مکتب مهمان بودیم یک تعداد مهمانان دیگر نیز حضور داشتند در وقت نان خوردن متوجه شدم که هر کس غذ اهای متنوع را در یک بشقاب باهم مخلوط نموده نوش جان میکردندُ من هم جک دوغ سرد را گرفته در بین غوری پلو انداختمُ این عمل من سبب اعتراض مهمانان گردید یکتن از مهمانان برایم گفت او برادر اطرافی خو نیستی که این عمل راانجام دادی؟ ... از همان وقت تخلصم اطرافی شد . »

جناب اطرافی در کابل در منطقه شش درک نزدیک رادیو تلویزیون زندگی میکردُ درسال 1371 هش ـ در اثر فیر راکت که از جانب مجاهدین بالای مردم بیچاره شهر کابل پرتاب میگردید. یک راکت در خانه اطرافی اصابت کرد و دار و ندار زندگی اش را به آتش کشیدُ در زمان آتش سوزی اطرافی تلاش میکرد داخل خانه شودُ چند بار بخانه داخل و خارج شدُ چون آتش تمام زندگیش را بلعیده ُ از ضطراب بخانه داخل و خارج میگردید. چندی بعد همسایه ها از اطرافی پرسیدند « اطرافی صاحب در آن حالت که آتش زبانه کشیده بود چرا تلاش میکردید که داخل خانه شو ید. » اطرافی آن کمیدین موفق گفته بود. حالا مجبورم یک راز را برای تان افشا کنم که در زمان اصابت راکت و آتش سوزی خشوی محترمم در خانه بود من داخل خانه میرفتم تا اورا در آتش خوب پشت و رو کنم که بریان شود »

اطرافی درباره رشد فرهنک ُ تیاتر ُ سینماُ رادیو وتلویزیون و حمایت از هنرمندان دو نکته اساسی را انگشت گذاشت. «حاکمان ظالمُ بی احساس و ستمگر که ملت را در فقر و بدبختیُ بیسوایُ قید و قیود در تاریک نگهداشتند و از همه پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی محروم ساختندُ تا خود در روشنایی عیش ونوش نمایند هیچگاه در این کشور رهبرانُ حاکمان و آمرین علم دوست و هنر پرور استقرار واقعی پیدا نکرده است. هرگاه تاریخ را ورق بزنیم هویدا میگردد که روی همین دلایل نام هنر در ذهن مردم بد معرفی شده زمینه رشد فرهنگ را محدود ساخته بودند که راز های پشت پرده توسطُ قلم و زبان هنرمندان در جامعه افشاه نشود اما تاریخ تمام واقعیتها را در سینه دارد مردم شاهد رویدادهای سیاسیُ فرهنگی وهنری و سلحشوری قهرمانان تاریخ وطن هستندُ اگر زبان مردم را ببرند مگر تاریخ در بی زبانی خود گویاستُ هیچکس نمی تواند جنایات بشر را در هشت ثور 1371 هش ـ حدود شصت هزار باشنده بیگناه شهر کابل که نه در سیاست نقش داشتند و نه کدام قدرت و توان داشتند صرف گناه شان همین بود که باشنده شهر کابل بودندُ شهید شدندُ از یاد برده نمیتواند. تنظیمی ها نه تنها مردم را قتل کردندُ فرهنگ غنی کشور نیز از بین بردند و از عدم وحدت و خود خواهی شان دوره سیاه را از بی قانونی و عدم وحدت شان در کشور حاکم ساختند. در آن آشفته بازار تنظیمیها هنرمندان همه هرسو پرواز کردند. اطرافی نیز در این پروازها تا فراز آسمان نیوزیلند رسید و درسن کهولت دور از وطن با زبان بیگانه در بی زبانی بسر میبرد. برای هنرمندُ هنرش غذای روحش است هرگاه روح هنرمند کشته شودُیک جسم بیجان است. جناب اطرافی بقلم توانایش ده ها نمایشنامه و داستان نوشته استُ امید روزی اقبال طبع یابد و بدسترس هنرمندان قرار گیرید.

فوتو از سایت کابل ناتهـ اخذ شده است جناب اطرافیُ هما مستمندی و عبدالواحد و دو تن ممثلین

ادره درام دری میباشند.

اســـتاد فرخ افـــنـــدی

استاد نقاشی ُموسیقی و تیاتر معاصر

استاد فرخ افندی فرزند محمد کاظم خان که شغل افسری داشتُ او درسال 1279 هش ـ درشهر استانبول زاده شد. هرگاه سر گذشت بهترین هنرمندان دنیا را بخوانیم ُ درمی یابیم که آنها به سادگی به پایه های بلند هنری نرسیده اندُ استعدادهای شان با زحمات زیاد صیقل گردیده استُ و روز گار تاریک را بخاطر جلایش هنر شان پشت سرگذاشته اند. اگر شهادت پدر و مرگ مادراستاد اتفاق نمی افتاد شاید تحصیلش را در رشته طب ادامه میداد و منحیث یک طبیب درخدمت جامعه قرار میداشت اما زندگی چهره اصلی خود را به او نشان داد تا از استعدادیکه در رشته های مختلف هنری داشت و همه آن هنر ها را علمی بیآموزد و مصدر خدمات بزرگتر گردُ و ذهن اکثریت مردم تاریک سنتی و را روشن سازد. استاد افندی روزگار سختی را تجربه کردُ و یکتن از رفقایش رفیق و مشاور خوبی که همیشه درد های اورا لمس میکرد هم سفر راه هنری او گردیدُ استادافندی از شگوفایی هنر اروپا و بخصوص هنرهای زیبای کشور فرانسه آگاهی داشتُ خواست که هنرش را درکشوری عرضه بدارد تا هنر دوستان را خشنود و یک شکم نان نیز بدست آورد اما نمیدانست که مهاجرت چه سختیهای دیگری را در بر دارد. روزها گرسنگی کشید ُ سرکهای پاریس را پای پیاده گشت و در رستورانتهای شهر مزدوری کرد . روزی دریکی از قهوه خانه های شهر پاریش تجمع مردم توجه اورا جلب کرد که نقاشان شهر پاریش در آنجا جمع میشدند و نقاشی میکردند و آثار شان را به نمایش میگذاشتندُ افراد غنی در آنجا میرفتند تا تصویر شان نقاشی گردد.

استاد افندی بالباس معمول ترکی و شکم گرسنه سری به آن قهوه خانه مدرن میزند و در جمع نقاشان قرار میگیرید و میگوید من هم نقاش هستم. یکی از صوتگران با بی باوری فریاد میزند بیا تصویر مرا نقاشی کن. افندی ماهر در چند دقیقه محدود تصویر اورا روی کاغذ میکشد و ده فرانک بدست میآورد بعد از آن افندی جای خود را در قطار نقاشان پاریس پیدا مینماید و روز های دشوار را پشت سر میگذراندُ با پول دست مزدش زندگی خود را مهیا میسازدُ آهسته آهسته نام او در بین نقاشان پاریس سرزبانها میافتد ُ روزی شخص غنی به سراغ افندی میآید و اورا به منزلش میبرد تا تصویر خانواده او را نقاشی نماید. زمانیکه افندی داخل منزل آن مرد ثروتمند میگردد ُ دختری را در حال نواختن پیانو میبیندُ افندی به اجازه ایشان همان آهنگ را بهتر و دلنشین تر مینوازدُ تمام اعضای خانواده و رئیس آن فامیل هیجان زده میگویند شما چقدر زیبا مینوازید ُ افندی جوان به نقاشی خود ادامه میدهد و دراخیر از آن خانواده متمول هزار فرانک بدست میآورد با بدست آوردن هزار فرانک اولین لبخند در لبان خشک او نقش میبندُ همین هزار فرانک او را از مشقت روزگار نجات

می بخشد و نامش در زبان عام و خاص جاری میشود و هنگامه بدست آوردن هزار فرانک نقاشان دیگر را نیز خشمگین میسازد.
روز دیگری آفتاب خوشبختی برویش لبخند میزند و برتنش میتابدُ یکی از هموطنان ترکی اش اورا به سفارت افغانستان در پاریس به منزل سفیر افغانی میبردُ تا تصویر سفیر وخانواده اورا نقاشی نماید. او بخانه محمود بیک طرزی راه پیدا میکند و یک پیانو یکه در سالون قرار داشت به اجازه سفر بیاد وطنش یک آهنگ ترکی را منوازدُ چون محمود بیک طرزی ترکی میدانستُ از همان روز الی ختم وظیفه اش در سفارت افغانستان در فرانسه یعنی مدت دوسال همرای خویش نگهداری و افندی لایق درسفارت افغانستان در کشور فرانسه باقی می ماند.
زمانیکه مرحوم طرزی دوباره به وطن برمیگردد ُ استاد افندی را باخود به افغانستان میآورد بدین ترتیب آشنایی و معرفت مرحوم طرزی با مرحوم افندی آغاز و سرانحام تا به افغانستان ادامه پیدا میکند.
استاد افندی نواختن وایلن ُ ارکاردیون ُ ترمپت ُ سکسفونُ هارمونیه ُ پیانوُ و چندی آله دیگر را مطابق اصول تدریسی مکتب مسلکی موسیقی بطور علمی آموخته بود و از روی نوتشن نواخته میتوانست.
روی همین استعداد هنری اش بوسیله طرزی به دربار پادشاهی امان الله خان راه پیدا کرد شاه امان الله خان نیز عاشق هنر و فرهنگ بود از استاد افندی شدید اً استقبال و حمایت میکرد تا در رشته هنرهای زیبا یک استاد تحصیل کرده و مسلکی به تدریس علمی موسیقی و دیگر بخش های هنر وفرهنگ از وی استفاده اعظمی صورت گیرید.
استاد افندی در زمانیکه تیاتر در افغانستان تازه آغاز گردیده بود با دیگر هنرمندان در نمایشنامه ها تمثیل میکردُ نسبت کمبود هنرپیشه زن اولین مرد فداکار مرحوم میرمحمد کاظم هاشمی و دومین شخص استاد افندی بودند که نقش زن را بازی میکردند و نفر سوم مرحوم عبدالغیاث افسر نظامی بود که به تشویق میرکاظم خان در آغازین فعالیت تیاتر این فداکاری را نمودند و استاد افندی نیز در جمع اولین هنرمندان تیاتر پیوست.
قصه جالب این است که یکروز استاد با میکیاژ و لباس زنانه از مقابل ملکه ثریا و شاه امان الله در صحن ارگ عبور نمود و استاد هنرمندانه طرف امان الله خان چشمک کرد... استاد افندی چنان هنرمندانه حرکتش را انجام داد که اصلاً شاه امان الله خان تشخیص کرده نتوانست ُ که او یک مرد باشد و حتا حس حسادت ملکه ثریا نیز در اثر حرکت استاد تحریک گردید زیرا شاه و ملکه هردوُ استاد را نشناخته بودند. در روی ستیژ شاه و ملکه در صحنه تمثیل استاد را شناختند..
متاسفانه این دوره طلایی عمر کوتاه داشت پس شاه امان الله خان ُ استاد افندی نیز ارگ پادشاهی را ترک نمود. حبیب الله کلکانی روزی متوجه آلات موسیقی که در ارگ موجود بودُ گردید مگر کسی آلات موسیقی را نمینواختُ از مسئولین پرسید این الات را کی مینوازد ُ مسئولین در جواب گفتند که یکنفر بنام استاد افندی که اصلا از ترکیه میباشد این همه آلات را مینواخت... پادشاه امر کرد اورا پیدا کنید.
چون استاد افندی بعداز رفتن امان الله به ارگ بر نگشته بود زیرا تعصب بدبینی ها در زمان کلکانی در مورد هنر و هنرمند دوباره به اوج رسیده بود... استاد از ترس مخفی شد اما نظر به امر کلکانی ُ استاد افندی را دستگیر کردند و نزد امیر کلکانی آوردند.

امیر از وی پرسید« وا چرا تو برای ما نمینوازی مگر ما پادشاه نیستیم ؟» ...
استاد افندی جهان دیده نبض امیر را پیدا کرده و یک نغمه خیلی زیبا را بنام شمالی نواخت و مورد پسند و توجه حبیب الله خان کلکانی قرار گرفت و او را دوباره در ارگ موظف ساخت .
استاد افندی آن شخصیت فرهیختیه موسیقی مینواختُ نقاشی میکرد و در هر رشته هنر دسترسی کامل داشت. همینکه محمد نادر شاه به قدرت پادشاهی رسیدُ شاه مخلو حبیب الله کلکانی با کابینه اش از طرف محمد نادر شاه اعدام گردیدند ُ استاد افندی نیز ارگ را برای بار دو ترک نمود و تلاش برای ازدواج کرد و از راه استعداد های هنری خود تکافو ی زندگی اش را مهیا مینمود.
متاسفانه ازدواج اول وی خیلی کوتاه بود ُ استاد مجبور به ازدواج دوم میشود و ازدواج دوم را نیز از همان فامیل برگزید و خواهر همسرش را به عقد خود درمی آورد.
بعداز یک سکوت و رکود فرهنگی و هنری در زمان محمد ظاهر شاه تیاتر پوهنی ننداری که در جوار لیسه استقلال بنام سالون سپورت شاگردان لیسه استقلال به کمک فرانسویان اعمار گردیده بود و شاگردان لیسه استقلال از همان سالون بر علاوه سپورت برای بعضی نمایشات تمثیلی ُ کنفرانس ها نیز استفاده میکردند و بعد ها در اثر مساعادت علامه سلجوقی بنام پوهنی ننداری مسماء گردید و بدین نام شهرت یافت ُ استاد افندی هنرنمایی را در پوهنی ننداری دو باره آغاز کرد.
در پوهنی ننداری خدمات زیاد انجام داد و یک اتاق را مخصوص آلات موسیقی تخصیص داده بود و اتاق مذکور در بین هنرمندان بنام افندی دانی شهرت یافته بود.
این جوان تورکی افغان جانب وطن و مردمش نرفت و در افغانستان مقیم شد و خدمات شایانی انجام داد. با تاسف با سقوط شاه امان الله هنر های زیبا در نطفه خنثا شد اما استاد جسته و گریخته بشکل رسمی و شخصی مصدر خدمات زیاد گردید. که هنرمندان گرامی همه از وی در زندگینامه شان یاد آور شده اند و هم چنان جناب قادر فرخ و طاهر فرخ قدمهای پدر بزرگوارشان را در هنر تیاتر تعقیب کرده اند و نام پدرشان را در جامعه هنری زنده نگهداشته اند.
استاد افندی در بخش هنرتیاتر در پوهنی ننداری ُ شهری ننداری وکابل ننداری ُ هنرهای زیبا در ستدیوهای پل باغ عمومی تحت اداره ریاست ثقافت و هنر ُ در پرورش جوانان در بخش موسیقی ُ تمثیل و نقاشی خدمات شایانی انجام داده استُ در سال 1308 هش ـ در مکتب صنایع نفیسه کابل بحیث استاد ُ شاگردان فروانی تحت تربیت قرار داد. تا سال 1312 هش ـ این وظیفه شریفانه را پیش برد. یکسال بعد 1313 هش ـ در مکتب موزیک ترکها بحیث ترجمان و معاون مکتب موسیقی تقرر حاصل کردُ مدتی هم در مدیریت نشرات وزارت تعلیم و تربیه و وزارت دفاع ملی بحیث رسام در مجلات اردو و معارف خدمت نمود.
بعداُ بحیث استاد موسیقی در کورس موسیقی رادیو کابل در پل باغ عمومی وظایف نوازندگیُ چندین نوع آلات موسیقی ُ کمپوز آهنگ برای هنرمندان و رهبری آرکستر بزرگ رادیو را بدوش گرفت. در تیاتر های شهر کابل خدمات استاد افندی آنقدر چشمگیر است که هرگاه خدمات وی را از تیاتر پغمان و سایر تیاتر های شهر کابل ب رشماریم یک تاریخ ممکمل تیاتر را باید بنام وی بنویسیم. این هنرمند مبتکر در کنار همه مصروفیت هایش وقت برای دایر کردن کورسهای

شخصی نیز داشت و شاگردان زیاد در رشته های مختلف هنرهای زیبا تربیت و به جامعه تقدیم کرده است. استاد افندی با خدمات صادقانه و عاشقانه در گسترش هنرُ شمعهای فروزان را افروخت و هنر موسیقی تیاترُ نقاشی رااز انگشتان طلایی خود به انگشتان شاگردانش انتقال داد تا چراغ هنر همیشه مشتعل باشد.
ما چراغ های روشن و استعدادهای قابل ستایش هنر موسیقی را در وجود شاگردانش چون استاد سرمستُ استاد ننگیالیُ استاد انور شاهین ُ استاد نوشادُ مرحوم نینوازُ اسعمیل اعظمی وغیرهُ فروزان تر از حد معمول در وطن مشاهده کردیم و از هنر نمایی شان لذت بردیم چنانچه استاد سلیم سرمست با انکه در مکتب موزیک نظامی موسیقی را علمی آموخته بود اما همیشه استاد افندی را استاد خویس میدانست و میگفت همه شگوفانی هنرم از سخاوت استاد گرامی من « افندی» میباشد.
استاد بیشتر از نیم قرن خدمات خارق العاده هنری در افغانستان انجام دادُ دریغا در سال 1356 هش ـ در اثر مریضیکه عاید حالش بود چشم از دنیا بست .
روانش شاد و بهشت برین جایش باد.
از استا افندی شش فرزند هنرمند باقی مانده است که هر کدام ایشان در هنر موسیقی و تیاتر و سینما مهارت دارند و یکی از فرزندانش در همین کتاب معرفی گردیده است .
نا گفته نباید گذاشت که سال تولد استاد افندی از کتاب سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان اثر محترم مددی یاداشت گردیده است .

محـــمد علـــی شـــاه الفت ـ هروی

محمدعلی شاه الفت فرزند عبدالرحمن در سال 1313هش در شهر هرات بدنیا آمد . وی در مکتب رشدیه هرات شامل گردید و هنوز متعلم صنف چهارم مکتب بود که شوق هنر موسیقی او را در ساحه هنر کشانید. او در سال 1323 هش سردسته ترانه خوانان متعلمین هرات گردیدُ در باره آهنگهای محلی هرات از همان سن وسال تتبع و تحقیق را آغاز کرد. بادر یافت قصه های فلکوریک به تصانیف و آهنگهای فلکور علاقه خاص پیدا کرد و با همان لهجه خاص هراتی زمزمه مینمود این هنرمند کوچک و با استعداد صرفاُ در هنرموسیقی مقید نماند بلکه نظر وسیع برای آفرنیشهای هنری در بخش های مختلف پیدا کرد. اما در آنزمان ساحات هنر خیلی محدود بودُ برای رشد و شگوفایی هنر مقامات توجه خاص نداشتند. حتا در هرات باستان در آنزمان مدارس و مکاتب بالاتر از صنف هفتم تدریس نمیگردید.
اولین آهنگ الفت هروی توسط عطا والله خان کارمند فنی رادیو ی ولایت هرات ضبط گردید و درسال 1325 هش- ازطریق رادیوی کابل وقت نشر شد. بانشر اولین آهنگش از رادیو کابل توجه هنر دوستان را کسب نمودُ بعد از فراغت صنف هفتم در بخشهای مختلف هنری مصروف گردید و در تیاتر هرات در ردیف اول نمایشنامه نویسان و اکتوران تیاتر قرار گرفت و برای رشد و انکشاف تیاتر هرات خدمات فوق العاده انجام داد. زمانیکه بکابل آمد و با آنکه بصورت دایم آهنگهای فکلوریک هرات را اجرا مینمود مگربا هنرمندان بخش تیاتر تماسهایش برقرار گردید و در اولین فلیم بنام رابعه

بلخی نقش آفرینی کرد و استعداد و مهارت وی برای دایرکتران هویدا گردید و او را در فیلمهای بعدی نیز نقشهای زیاد دادند زیرااو در خصوص نقشهای موزیکال استعداد بی همتا داشتُ بعد در فلیم دهکده ها بیدار میشوندُ فیلم گناهُ و فیلم زمین فردا نقش آفرینی نمود.
الفت هروی در اثر هنرنمایی هایش جوایز هنری نیز بدست آورد یک مدال طلا درسال 1347 هش به عنوان رقص آفرین خراسان را حاصل نمود .
درسال 1361 هش ـ در فیلم دهکده هابیدار میشونُد دپلوم افتخار با جایزه نقدی از طرف اتحادیه هنرمندان افغانستان نصیب گردید. در سال 1364 هش ـ در فیلم گناه از کمیته دولتی رادیو تلویزیونُ جوایز نقدی و تقدیرنامه بدست آورد. الفت هروی درسال 1362 هش- باگروپ هنرمندان به اتحادشوروی سفر نمود. الفت هروی باآنکه از صنف چهارم مکتب بنام آواز خوان هنرنمایی را آغاز نمود مگر در تیاتر هرات با کار شبا وروزی خدمات بیشتر انجام داد هنرمندان جوان را بدور تیاتر جمع نمود تا تیاتر ادامه پیدا نماید و این هنر والا در بیداری مردم نقش عمده داشته باشد و خود نیز منحیث هنرمند سابقه دار که در ابعاد مختلف هنر تجربه داشت بصف یک شخصیت بزرگ هنری و رهنما در راس رهبری جوانان هنر دوست هرات قرار گرفت. از این رو استعدادش در هنر تمثیل بالاتر از هنر موسیقی بودُ زمانیکه بکابل آمد در رادیو درامهای و نمایشات تلویزیون در پروگرامهای مختلف تیاتر های شهرکابل هنرنمایی کرد. این ممثل آزاده در قید زنجیر دو زنه گرفتار شد و از دو ازدواج او ده فرزند چهار دختر و شش پسر به یاد گار مانده است.
الفت دارای کرکتر آرام و خموش بود در مجالس و در دفتر کمتر حرف میزد و زیاد تر صحبت دیگران را میشنوید و همه شنیدگی ها را روی کاغذ میریخت و درامه مینوشت.
استعداد قلم و تمثیل در وجود او مانند خون جریان داشت و از جمله نویسندگان خوش نویس محسوب میگردید و همیشه با قلم خود رنگ آبی و یا سبز حاضری امضا میکرد... او انقدر پابند حاضری بود که اصلاً از رخصت قانونی خویش نیز استفاده نمی برد. یک استعداد خارق العاده دیگر الفت در هنر تشریح کرکترها درام هایش بود هرگاه درامه مینوشتُ کرکتر های داستانش را از مامورین و دوستان هنری اش در داستان و یا نمایشنامه خویش انتخاب و کرکتر را خیلی دقیق و مشخص در جملات مجسم میساخت و آنقدر کترکر را زیبا تشریح مینمود که هر نفر یکه دارای همان خصوصیت میبود با تماشای نمایش و یا شیندن رادیو درام میپنداشت که این کرکتر چقدر شباهت بمن دارد. الفت هروی همان طوریکه الفت تخلص میکرد کارهای هنری اش چه در تیاترُ سینما و درسرودن آهنگ در دل مردم الفت تولید مینمود و همین کار های شایسته هنری اش اورا در قلوب مردم جاگزین ساختُ و از عزت و احترام تمام مردم هنر پرور برخوردار بود. بقول محترم مددیُ الفت بتعداد بیست اهنگ رادیویی و چهار آهنگ تلویزیونی در آرشیف رادیو تلویزیون ملی از خود بجا گذاشته است .
روانش شاد باد.

مـــحـــمد نـــــصیر الـقـــاس

محمد نصیر فرزند خواجه کرام الدین خان در تابستان سال 1335 هش 1956 م در شهر کابل در خانواده روشنفکر و متوسط الحال اقتصادی دیده بدنیا کشودُ پدرش وظیفه نظامی داشت که در طول عمرش بنام یک افسر در حراست وطن خدمت نمود. جناب القاس مکتب ابتداییه را در لیسه سید جمال الدین افغان و متوسطه را در لیسه غازی وقت به پایان رسانید و بعد از فراغت شامل خدمت مکلفیت گردیدُ در سال 1981 – 1990 م در اداره هنر وادبیات تلویزیون به صفت پرودیوسر برنامه مشعلداران هنر و دانش در کنار فعالیتهای هنریی که در بخش فیلم وسینما داشتُ ایفای وظیفه نمود. بعداً عضویت بورد کارگردانان ریاست افغانفیلم را حاصل کرد و الی سال (1993م)عضو رسمی آن اداره بود. بعد ازسال نود وسه که هنر وفرهنگ در کشور اعدام گردید و تیپ های آهنگ هاُ پروگرام های فرهنگی رادیوییُ تلویزیونی و سینمایی بدار آویخته شدُ جناب القاس که یک چهره هنری و معروف بود موجودیتش خطر بزرگ را ایجاد میکرد سرانجام با وطنش وداع نمود.

او ازسال 1997 م ـ بدین سو در شهر(Castle) کسل آلمان با خانواده اش زندگی دارد.

فعالیت های هنری جناب القاس اینطور آغازگردیدُ زمستان 1969میلادی برای اولین بار باپدرش در یگانه سینمای شهر جلال آباد به تماشای فیلم رفتُ با تماشای فیلم رنگه هندی ُدیدن حوادث صحنه هاُ پیوند سازو آواز در سناریونویسی داستانُ قصه های رومانتیک فیلم تمثیل هنرمندان پروفشنل هندی اورا مجذوب ساختُ بعداز تماشای فیلم از پدرش در باب فیلمهای سینمایی سوالات زیاد نمود از اینجا عشق هنرسینما در وجودش جوانه زد وبا رویا های سینمایی همیشه ایام میگذارنید. سرانجام در 1979 م – با جناب انجنیر عبدالطیف که در آنزمان مسوول آریانا فیلم بود آشنا گردید و عضویت آریانا فیلم را بدست آورد و شامل کورسهای اکتوری مکتب «استانیسلاوسکی » شد. خوشبختانه در همان موقع جناب انجنیر لطیف فیلم گناه را زیر دست داشت والقاس را در نقش جان در فیلم گناه انتخاب کرد. این اولین تجربه هنری او بود اما متاسفانه که نسبت کسر بودجه و شوتنگ فیلم گناه به وقفه ها صورت میگرفت در این فیلمُ سناریستُ کارگردان و فیلم بردار جناب انجنیر عبدالطیف و تهیه کننده عارف کیهانُ هنرپیشه ها : سلام سنگیُ خاطرهُ نصیر القاسُ معرفت شاهُ خورشید نورُ فقیر نبیُ حشمت فنایيُ کریم نایل بودند.

جناب القاس با استفاده از همین وقفه ها بکورس اکتوری شامل گردید و شانس دیگر برایش باز گردید و در فیلم سینمایی « اختر مسخره » اثر محترم اعظم رهنورد زریابُ سناریست وکارگردان انجنیر لطیف احمدی بودُ نقش مهمان خانواده اشرافی را بازی نمود.

فیلم بردار شادروان وحیدالله رمقُ به هنرنمایی هنرمندان چون فقیرنبیُ مرحوم ابراهیم طغیانُ نصیر القاسُ خاطرهُ ناصر عزیرُ سلام سنگی و دیگران تهیه گردید. بعداً در فیلم سینمایی «مزرعه سبز» نقش دهقان را داشتُ سناریست و کارگردان و فیلم بردار باز هم جناب انجنیر لطیف و هنرپیشه گانُ خاطرهُ حنان زمریالُ سرور سرمدُ نصیر القاس و کریم نایل بودند.

در فیلم تلویزیونی « زن » محترم مختار ژوبین سناریستُ انجنیر لطیف احمدی کارگردانُ فیلم بردار نصیر همایون و هنرمندانُ فقیر نبیُ عزیز نایلُ نصیر القاسُ امین رحیمیُ یوسف رویانُ خاطرهُ حمیده عبدالهُ وزنده یاد ذلیخا فخری بودند.

القاس در این فیلم نقش یکتن از لپن های شهر کهنه کابل را بنام «خیرو» بازی کرد. در فیلم «زمین فردا» سناریو و کار گردان مرحوم رفیق یحیایی بود نقش یک چپاولگر راالقاس بازی نمود این فیلم توسط انجنیر لطیف فیلم برداری شد و هنرمندان چون اسدالله آرامُ جوان شیرحیدریُ سلام سنگیُ نصیر القاسُ ناصرعزیزُ رزغونه آرامُ حمیده عبدالهُ شادروان کریم نایل در آن نقش داشتند. همچنان در فیلم دیگری که محترم عباس شبان کارگردان آن بود القاس نقش یک رهزن راایفا نمود.

در بخش نمایشی برنامه های مشعلداران هنرودانش که درباره حضرت حافظ تهیه شده بود القاس نقش سر افسرامیر تیمور لنگ را تمثیل کرد این نمایشنامه توسط خانم فریده انوری کار گردانی شد و نویسنده متن جناب زلمی بابا کوهی بود و هنرمندان چون طارق مرزبانُ جوان شیر حیدریُ نصیر القاسُ استاد رفیق صادقُ واستاد فضل محمد فضلی تمثیل نمودند.

سرانجام در سال 1982 م – فیلم «گناه» که اولین تجربه هنری او در بخش هنرسینما بودُ روی پرده رفت که برای معرفیش بنام هنرپیشه بحال جناب القاس خیلی موثر هیجان انگیز و همراه با سعادت بودُ آنچه را در رویا هایش میپرورانید در واقعیت تماشاه نمود و دراثر تلاش بدان عشقیکه آرزو داشتُ رسید. در همین سال موقعیکه اولین فیلمش «گناه» درمعرض نمایش قرار گرفت در فیلم تلویزیونی بنام« دختری با پیراهن سفید» به کارگردانی محترم فقیر نبی که در شهر جلال آباد فلمبرداری میشد در ضمن همکاری در بخش تهیه فیلم نقش بنام کریم یک تنفگدار ضد دولت را نیز بازی نمود.

سناریو این فیلم از جناب مختار ژوبین بود که برمبنای داستان داکتر اسد الله حبیب نوشته شده بودُ توسط حیات الله حیاتی فیلم برداری گردید. سال بعد در فیلم سینمایی فرارُ داستان از داکتر اسدالله حبیب بود سناریو نویس و کار گردان انجنیر لطیف و فیلم بردار قادر طاهری بودُ القاس نقش « قاچاق چی انسان » را بازی کرد.

در تابستان 1984 م – در فیلم «سربند» سناریو از محترم نجیب ساکبُ بکار گردانی جنابُ فقیر نبی و فیلم برداری عبید ورکزیُ نصیر القاس نقش قاسم دهقان دهکده را داشت .

درسال 1985 در فیلم دهکده بازهم به کارگردانی محترم فقیر نبی که در جوزجان فیلم برداری شد « پهلوان یار محمد گادیوان و نعل بند » را نصیر القاس کار کرد درهمین سال در فیلم تلویزیونی بنام شمع به کار گردانی محترم عزیز نایل و فیلم برداری نصیر همایونُ جناب نصیر القاس نقش منشی سازمان اولیه را تمثیل کرد و سال بعد آن در فیلم سینمایی «مسافر» سناریو از بشیر احمد رویگر

برمبنای داستان زنده یاد رفیق یحیایی و کارگردانی سعید ورکزیُ فیلم برداری قادر طاهری و سید موجود حسینیُ جناب القاس نقش « معلم عبدالله» را داشت .
متاسفانه در تابستان سال 1986 م – در اثر حادثه ترافیکی محترم نصیر القاس شدید مجروح شد تا اخیر سال در بستر بسر برد.
در فیلم تلویزیونی «زندان» سناریو وکار گردانی از جاوید تایمن بود صرفاُ نصیر القاس و عزیز آزاده افغان بودن ومتباقی هنرپیشه گان فرانسوی ها بودند و نام ویدیو کلپ آن «همه چیز خوب میشود» «ALLES WIRD GUT » القاس نقش پدر را داشته است.
جناب القاس آنقدر تجربه هنری اندوخت که بعداز صحت یابی خودش به کار گردانی فیلمها پرداخت و اولین فیلم تلویزیونی را بنام «قاب» دایرکت نمودُ سناریو از محترم وحید صمدزی و فیلم بردار نصیر همایون بود و هنرمندان غیر حرفوی که اولین و اخرین کار هنری شان بود بازی کردند . بعد فیلم «صدا» را دایرکت کرد که محترم عزیزالله هدف ُ که القاس نقش مرکزی و حمیده عبدالهُ حنان زمریال ُ و رشکین از جمله نقش آفرینان بودند در همین فیلم عزیزالله هدف جایزه اول اکتور فیلم های تلویزیونی رااز آن خود کرد.
سال بعد فیلم « اندوه » وفیلم تلویزیونی دیگری را بنام «آیینه شکسته» کارگردانی نمود که سوژه هردو فیلم اخیر روی راکتهای کور که شهر کابل زیرآتش گرفته بود ُ بحث میکرد از چکیده قلم محترم القاس میباشد. سال 1990 م– فیلم سینمایی «سایه » که سنایور آن را محترم صدیق برمک بر اساس داستان «بچه مرد مردم » از داستانهای جلال آل احمد نویسنده ایرانی بودُ جناب القاس کار گردانی نموده است. قبل از سقوط داکتر نجیب الله فیلم «گرداب» را براساس داستان از صادق هدایت نویسنده ایرانی و «کلبه میان دره » از محترم رهنورد زریاب را تهیه و کار گردانی میکرد که مجاهدین شهر کابل را به تابه دوزخ مبدل کردندُ کابل و کابلیها را در تابه سوزان نشاندند ُ چندین شب را با فیلمبردار افغان فیلم «نورهاشم» در ادارات گذراند و بخاطر تکمیل وادامه کار آن فیلم با وجود خطر جدی طرف پاکستان سفر کردند در گرمای شدید که اضافه از چهل درجه بود با یکصد وپنجاه وهفت هزار متر فیلم های رنگه از اردو گاه پشاور و زندگی مردم افغان در هجرت و اشتیاق برگشت شان به میهن تصویر برداری نمودند.
درسال 1992 م –که گلوله باران مجاهدین و آمدن راکتهای کور هزاران خانه را ویران و انسانهای بیگناه را پارچه پارچه مینمودُ جناب القاس با فامیلش کابل را بقصد شمال افغانستان ترک نمود و سال بعد در مزار شریف فیلم ویدیویی بنام «شبگرد» را برمبنای داستان جناب رهنورد زریاب رابا فیلم برداری محترم کریم بیسد آغاز نمود.
متاسفانه که شرایط زندگی خیلی مشکل گردید و فیلم مذکور ناتمام ماند و سر انجام القاس راه هجرت در پیش گرفت. در سال 2003 م–در فیلم هجرت به کار گردانی محترم داکتر واحد نظری که در آلمان و هالند تهیه گردیدُ القاس نیز در فرصت خیلی محدود نقش خود را هنرمندانه بازی کرد. سال 2006 م–در فیلم «زندان» که از ساخته محترم « جاوید تایمن» بود القاس در نقش قوماندان طالبان بنام عبیدالله بازی نمودُ این فیلم از طرف سینما توگرافی فرانسه ساخته شد و

نتیجه خوبی بدست آوردُ برعلاوه آنکه در همان سال در بین بیست و یک فیلم انستیتوت بهترین فیلم شناخته شد در سال 2007 م- در فیستیتوال جهانی کلن هم نمایش داده شد..
جناب القاس این هنرپیشه و کار گردان موفق در سال 2008 م - دوباره به افغانستان رفت و در فیلم تلویزیونی «صبح روشن و شام تاریک» از ساخته های جوان شیر حیدری نقش بازی کرد و همچنان فیلم صدا را با تغیرات کلی باز سازی نمود .
در سال 2011 م- مصروف ساختن سه فیلم مستند در مورد جوانان یکی از مکاتب لیسه های شهر کسل آلمان میباشد که تقریباُ به اکمال رسیده است و سه سناریو دیگر برای فیلم های کوتاه داستانی دارد که درحد امکان بکارش آغاز خواهند نمود.
سال 2013 در فیلم پرواز بی بال که سنایو نویس و دایرکتر آن جناب همایون مروت میباشد با هنرمندان چون خورشید نورُ داکتر شمس عبادی و هنرمندان جوان تاجیکی در ماسکو تهیه گردید نقش داشت. این هنرپیشه موفق بدریافت جوایز اتی نایل گردیده است .
در فیلم گناهُ دختری با پیراهن سفیدُ جایزه سوم را گرفت و درفیلم دهکده جایزه دوم و در فیلم سربند جایزه اول مطبوعاتی وزارت اطلاعات وکلتور را نصیب گریده است.
جناب نصیر القاس در خزان سال 1989 م- ازدواج نموده ودارای سه دختر میباشد . هیچ یک از دختران اش علاقه مند کار و فعالیت های هنری نیستند.

فشرده فیلم «آیینه شکسته»

روزی در حوزه امنیتی پولیس خیر خانه با تیم هنرمندان و فیلم بردارن فیلم «تردید» که از کار های یاسین خموش بودُ انتظار یکنفر همکار خویش را داشتیم که راکتها به هدف حوزه امنیتی از جانب شمال کابل شلیک شد و یکی آن در لبه دیوار احاطه حوزه اصابت کرد و «چره» های راکت سرویس ملی بس را چلوصاف نمود و در اثر آن تعداد زیاد اطفالُ زنُ مرد بشمول دریور آن کشته و تعدادی زخمی گردیدند. دیدن اجساد و بدن پاره پاره مجروحین حالم را خیلی بد کرد بدون اینکه کمکی از دستم ساخته باشد طرف تیم هنرمندان و همکارانم برگشتم. توصیف آن حالت از بیان و تحریر فارغ است فقط حس میکردم که بدنم پاره پاره شده و فضای تنفس برایم تنگ است. درد هنرمندُ درد چگونگی انسان است که درمانش را نمیتوان از طبیبان طلبید. با دیدن آن حالت نفرین بر عاملینش کرده صرفاُ همین قدر فکر کردم هرگاه چنین حالت بالای فامیل های عاملین بیآید چه احساس خواهند

القاس در فیلم دهکده ها بیدار میشوند

داشت؟؟؟؟؟؟

نمودُ فکر در ذهنم جوانه زد و سناریو آن را نوشتم. فیلم از صنف درسی یکی از مکاتب شهر کابل شروع شد که معلم زبان دری قبل از شروع درس یک پارچه از سهراب سپهری را به شاگردان قرائت میکند. ((آب را گل نکنیم- در فرو دست کفتری میخورد ..آب را ... .هنوز خواندن شعر تمام نشده که راکت میرسد و صدای مهیبش شاگردان را وحشت زده و سراسیمه میسازد.
بعدا نشان داده شد که غلامُ جوانی با جلد تیره و ریش انبوه با مادر پیر و خانم جوانش و سه طفلش خدا حافظی میکندُ به خانمش میگوید «مه تدارک برآمدن شما را گرفتیم به زودی نفر برای انتقال شما میفرستم. از دروازه حویلی خارج میشود مادرش شتاب زده طرف کوزه آب میرود تا بدنبال مسافرش به شگون نیک آب بریزد مگر کوزه آب ندارد.
رویای متفاوت از زندگی شهر نشنین کابل در این فیلم نشان داده میشود. حالا غلام عضو گروه راکت پرانی برشهر کابل شده...شلیک راکت های کور زیر نظر مشاور عربی و سرگروپ شان شهر کابل را زیر آتش میگیردُ غلام در شلیک راکتها سهم چشم گیری دارد و خبر رسان گروپ شان خبر تلفات ناشی از شلیک راکتهای کور را به سمع شان میرساندُ همه گروپ شادیانه میخندند و نگاه های رضایت بخش شان رد و بدل میشود. معلم که در شروع فیلم نشان داده شده بود برادر خانم غلام «خسربره» اش است. معلم جلو سفر فامیل غلام را به پاکستان میگیرد و میگوید که «رفتن غلام به پاکستان اشتباه است» مگر مه اجازه نمیدهم که خواهر و خواهرزاده هایم بروندُ من خودم کمک شان میکنم.
فامیل غلام و بخصوص اطفالش از پدر شان همیشه یاد میکنند. پسر یازده ساله اش همیشه در بازی با اطفال هم سن و سالش دوری میکند. بازهم غلام و گروپ خراب کارش راکت های زیاد را فیر میکنند و خانه ها ویران و مردم کشته میشود و خبر رسان خبر خرابی راکت و نتجیه کار عاملین به گروپ که در سر کوه برای فیر راکت ها میباشندُ میرساند ... بار اخیر یکی از راکتهای شلک شده در خانه غلام اصابت میکند ...با ریسدن این خبر همه گروپ دور هم جمع میشوند خبر رسان به گزارش دهی شروع میکند....غلام خبر اصابت راکت را به ادرس خانه و خانواده ا ش و مرگ فرد فرد اعضای فامیلش را میشنود.
حالش به هم میخورد و جنون زده به سلاح دست داشته اش بجان هم دستانش میافتد چون گرگ وحشی همدستان و سر گروپ عمومی را سوراخ سوراخ میکند مگر مشاور عربی در حالی فرار در پشت قلعه مرمی در پایش اصابت میکند...غلام خود را از جهت مقابل به مشاور عربی میرساندُ عربی در حالیکه از جوی کم آبی در حالت حزین میخواهد رد شود ُ غلام خشمکین با مشت و پا بدهن مشار عربی میکوبد...مشاور عربی بیهوش میشود و غلام با دندان شاه رگ گردن عربی را میبرد... وخود دیوانه وار در صحرا میرود و در یک گورستان وسیعی دامنه کوه ....و در بین نشان سنگ های گورستان از نظر ها نا پدید میشود.... پایان}

غلام علی امید «سرخابی »

غلام علی فرزند محمد عثمان خان سرخابی در سال 1293 هش- متولد گردیدُ وی خواهرزاده و نواسه عم « پروفیسور غلام محمد میمنگی » اصلاً از اهل میمنه و از قوم تورکان سرخاب بوده است ُ ُمیباشد. شادروان امید یکی از شاگردان خاص پروفیسور میمنگی بود و در هنر و فرهنگ مطبوعات افغانستان خدمات بزرگی انجام داده است. استعداد مرحوم امید سرخابی در شقوق مختلف هنر از کار های هنریش پیداست که مرحوم در هنر مجسمه سازیُ نقاشی کار های بزرگی انجام داده است همچنان یک ممثل خوب و نمایشنامه نویس تیاتر نیز بوده و در هنر موسیقی نیز مهارت های داشت .

مرحوم امید گاه گاهی اشعاری نیز سروده است اما هیچ کس اورا بنام شاعر نمیشناختُ این دلیلی بود که مرحوم امید نقاسی و مجسمه سازی را مسلک اصلی خویش انتخاب کرده بود .
او اساسات مسلک نقاشی رااز مامای بزرگوارش مرحوم غلام محمد میمنگی فرا گرفت و با پخته گی سن نقاش و مجسمه ساز پخته بدر آمد.
مرحوم امید را میتوان از جمله قلم پردازان خوب عصرش شمردُ وی در رشته ادبیات از ذکاوت خاص برخوردار بود بقول شهید محمد حسین نهضت استاد زبان و ادبیات فارسی فاکولته تعلیم و تربیه و تصدیق شخص «امید» یکتعداد دوستان از وی خواهش نمودند که بعضی اشخاص خود را جامع الکمالات میگیرند مگر در اشعار شان اسم شان را ذکر نمیداردند و در تشریح و تفسیر آثار شان از انشای اسم شان خودداری مینمایند. از مرحوم امید در این رابطه خواهش کردند پارچه شعری بسازد که آن اشخاص و خاصتاُ شخص مورد نظر شانُ فکر کند که شعر مذکور از قدیم است .
مرحوم امید که مرد بدیهه گو و سخن پرداز نیز بود فوراُ این بیت را سرود و گفت این بیت و اینهم شما تعریف آن به زبان فارسی چنین میباشد
:

بازوکتیدی ته پلوشی ته زراتین ته سبزه این
اردلیان تلینُ تلینُ پراتین ته روبرو

روزی فرا رسید آن شعر فاقد قافیه و معنیُ وَ سراپا طنز سروده ای مرحوم امید را که درچند دقیقه به پاسخ دوستانش تهیه نموده بود ُدر محفلی از شخص جاطلب و خود خواه پرسیدند که ما همه در این بیت حیرانیم... امکان دارد این شعر را برای ما نو آموزان تفسیر نماید » آن شخص خود را کم نیاَورد تا اخر محفل در باره آن دو بیت سخن گفت... بسیاری از خنده زیاد محفل را ترک نمودند و از ترس دوباره برنگشتند... سخن تا جایی رسید که صرفا استاد حسین نهضت و مرحوم امید با شخص مذکور تا آخر محفل باقی ماند و بس.

نوت: این داستان را داکتر شهرانی از استاد حسین نهضت که در فاکولته تعلیم و تربیه هردو استاد بودندُ از زبان استاد نهضت درسال 1969 شنیده است .
مرحوم امید با استعداد خدا داد و ذکاوت رسایش در بیدل شناسی قابل تمجید بودُ اشعار حضرت ابوالمعانی بیدل را بسیار فصیح و زیبا میخواند و با دوستانش تعمق ها بخرچ میداد از همین جاست که خواهر زاده مرحوم امید بنام « حامد نوید» در سرودن اشعار و نقاشی و مجمسه سازی از مامای عزیزش مایه گرفت و رشته نقاشی را به سه نسل این خانواده ارقاُ دادند.
اول – هنر رسامی و نقاشی در انگشتان هنر آفرین پروفیسور غلام محمد میمنگی در عهد امیر بیرحم «عبدالرحمن خان» تبلور نمود.
دوم – خواهر زاده آن بزرگمرد مرحوم غلام علی امید روش او را پیروی کرد.
سوم – جناب حامد نوید نیز از روش مامایش « غلام علی امید» پیروی نمود و تا سه نسل این هنر زیبا راادامه دادند. این خانواده هنرمند سلسله هنر نقاشیُ درامه نویسی ُشعر و شاعری را به نسل های بعدی خانواده شان انتقال داده اندُ چنانچه حمشت امید فرزند مرحوم غلام علی امید اشعاری زیاد سروده اند و جناب ولی سرخاَبی داماد غلام علی امید یکی از شعراء خیلی توانای کشور میباشند.
حمشت الله امید از سالهای 1348 هش – تا آخرین روزهای که بنده (نویسنده) در افغانستان بودم همکار بسیار خوب من در رادیو و تلویزیون ملی بودند در برنامه های مختلف هنری رادیو و تلویزیون تمثیل مینمو یم و اکنون در کشور جرمنی تشریف دارند و در سرودن شعر قدمهای پدرمرحوم شان را تعقیب میدارند.
شادروان غلام علی امید شخصیت برازنده هنری و فرهنگی کشور دارای قد میانه چهره گندمی و خوش صحبت به لهجه میمنگیُ سخن فهم و سخن دان و طنز گو بودندُ در سبک نقاشی روش ریالیزم را کار میکردُ کار های رنگ آبی او خیلی زیبا بود و انواع اصول تات جور کردن را میدانست بعضی کار های او بشکل کارتون و داستانها و مقالاتش در مجلات ژوندونُ لمر و دیگر نشرات کشور به طبع رسیده است. مرحوم امید به پدیده های هنری ارج میگذاشتُ او زمانی هم در تیاتر شهری ننداری به هنرنمایی پرداختُ در آن زمان که هنر تیاتر را مردم سنتی بدیده قدرت نمی نگریستند اما این مرد آزاده با آزاده گان دیگر چونُ عبدالرشید جلیاُ امین الله نداُ یوسف بهروزُ نجیب الله مساُُ یوسف کهزادُ درمحمد سایر هراتیُ و دیگران همبازی بوده است. درامه های راکه خود به رشته تحریر در آوردُ نیز تمثیل کرده است.
شادروان علام علی امید برعلاوه از تمام کار های هنریُ مانند نقاشیُ هنر تمثیلُ نمایشنامه نویسی در اختراع تباشیر برای نوشتن روی تخته سیاه نیز اقدام نموده است.
در مورد معرفی این شخصیت هنری کشور از یاد داشتهای داکتر شهرانی و معلوماتیکه هنرمندان تیاتر که هرکدام برایم آریه کرده اندُ تحریر گردیده است با تشکر از هنرمندان و داکتر شهرانیُ متذکره میگردم که خانواده های اکثریت هنرمندان معلومات کافی برای نوشتن ندادند. باید در باره هرکدام این شخصیت ها که دروازه های هنر را بروی نسل بعدی باز نگهداشتند و ادامه هنر را به نسل بعد تر از تجارب و اندوخته های شان تحویل دادندُ کتابهای زیاد نوشته میشد که متاسفانه بجذ

چند دانشمند محدود در این راستا کار کرده اند و بس .
از این رو درباره تحصیل و نام مکتبُ محل تولد و یا مشخصات بیشتر در مورد ازدواج و تعداد فرزندان این نمایشنامه نویس و ممثل فداکار کشور شرح مفصلی وجود ندارد... با انکه چندین بار باجناب ولی سرخابی «داماد مرحوم امید» تماسهای برقرار گردید اما هیچ نتیجه مثبت از تماس ها حاصلم نگردید.

محـــمـد زمـــان انـــوری

محمد زمان انوری فرزند محمد انور خان در سال 1310 هشـ در یک خانواده روشنفکر در باغ علیمردان شهر کابل پا برعرصه وجود گذاشت.
او مکتب ابتدایه و ثانوی را درلیسه استقلال به پایان رسانید و در دانشگاه کابل از فاکولته ادبیات و حقوق بشری سند لسانس را حاصل نمود. از آنجایکه تحصیلات ثانوی را در لیسه استقلال به پایان رسانید از مرکز هنری لیسه مذکور مانند سایر عزیزانیکه شما دراین کتاب مطالعه فرمودید مرحوم انوری نیز از هنر تمثیل مستفید گردید و اولین قدمهای هنری رادر لیسه استقلال گذاشت و درسال 1330 هش ـ در پوهنی ننداری تحت مدیریت مرحوم محمد اکبر نادم در نمایشات درام های معروف روی صحنه رفتُ مرحوم میر محمد نبی حریف نجمی که خود یک نقاش و هنرمند معروف بود با همکاری یکتن از دانشمندان بنام سید محمد ابراهیم هالم شاهی در روزنامه اصلاح داستان بنام صبح روشن وشام تاریک را نوشتند بعد از تکمیل آن داستان در پاورقی های اصلاح آنرا بشکل یک رساله طبع و بدست روشنفکران و مسئولین تیاتر قرارگرفت. مسئول پوهنی ننداری « مرحوم محمد اکبر نادم» تصمیم گرفت تا داستان صبح روشن و شام تاریک درقالب یک نمایشنامه در صحنه پوهنی ننداری اجرا گردد دایرکتر این نمایشنامه شاه جان آهنگر و محمد اکبر نادمُ دیکور بدوش حریف نجمی و میراسلم نجمی قرا گرفت.
سرور هیرو داستان و نقش مقابل آن بنام « ثریا» مرحوم محمد زمان انوری بدوش داشت.
اینمایشنامه به نقش آفرینی هنرمندان مشهور چون نیک محمد قایلُ حفیظ الله خیالُ اختر پیکرُ خلیل قاری زادهُ عباس شبانُ محمد زمان انوریُ مشعل هنریارُمحمود عثمانیُ غلام علی امیدُ احمد علی کهزادُ سرور گویا و دیگران در شهر کابل هنگامه برپا نمود.
این داستان از چند نقطه نظر مورد توجه مردم و مقامات قرار گرفت ُ سربازی یک عسکر وطنپرستُ انتظار و شهامت همسرش که بخشهای عشقی و عاطفی را احتوا میکردُ بر خورد افسران و سربازان و سایر افراد جامعه که در کرکتر های این داستان حضور داشتن توجه همگان را جلب کردد. مرحوم

انوری در این نمایشنامه طوفان کرده بود و از شهامت و صبر و شکیبایی کرکتر این نمایشنامه صفحات روزنامه انیس ُ اصلاح و سایر جراید و مجلات تبصره ها نوشته شد. بعداُ مرحوم انوری هنر تمثیل را تا تیاتر شاری ننداری ادامه داد و در ده ها نمایشنامه در نقشهای مختلف سهم گرفت.
مرحوم انوری در سی وهشت سال خدمت دربخش های مختلف مطبوعات کشور خدمات شایانی انجام دادُ بعد از فراغت دانشگاه از سکرتریت ریاست رادیو کابل وقت بکار آغاز کرد و چندین دوره بحیث مدیر تحرارت وزیر اطلاعات وکلتور ایفای وظیفه نمود. یک مدت بحیث مدیر اطلاعات وکلتور در ولایت کندز مقرر گردید و در انتشار جریده و مجلات نشراتی تغیرات مفید وارد آوردُ بعد مدتی بحیث مدیر عموی اداری رادیو افغانستان تقرر حاصل کرد و چند سال اخیر عمر بحیث مدیر مسئول مجله پرُ تیراژ افغانستان امروزادای خدمت نمود.
همان طوریکه در فوق اشاره گردید مرحوم انوری در تیاتر شهری نندای نیز بفعالیت هنری تیاتر پرداختُ با هنر مندان چون محمد نعیم رفاهُ امین الله نداُ نجیب الله سماُ محمد نسیم اسیر ُسید مقدس نگاهُ مرحوم اکبر نادمُ توابشاه لطیفیُ ولی لطیفیُ حمید جلیاُ صابر هروی و سایر هنرمندان آنزمان در تمثیل نمایشات اشتراک کردُ زمانیکه کورسهای آرت دراماتیک دایر گردید مانند سایر هنرمندان به کسب آموزش علمی و مسلکی هنر تیاتر پرداخت در این کورس نطاقان و هنرمندان بزرگ آن زمان چون ّ عظیم رعدُ مهدی ظفرُ یوسف زادهُ کاکرُ نیک محمد قایل و هنرمندان تیاتر توسط استاد امریکایی چون استاد فریمن تدریس میشدندُ مرحوم انوری با خانمش جملیه زمان انوری از این کورسها نیز سود جستند و شیوه گویندگی را بشکل علمی و اکادمیک آموختند.
این هنرمند شایسته کشور مانند دیگر هنرمندان انزمان به تمثیل کرکترهای طبقه اناث پرداخته است که قابل ارج گذاری میباشد.
مرحوم محمد زمان انوری الی سال 1371 هش ـ در مطبوعات کشور مصدر خدمت بود و با آمدن مجاهدین و تغیر رژیم در نظام عامه و بخصوص عدم توافق آیدلوژی و قیود بی حد و بی موجب مطبوعاتی از وظیفه سبک دوش گردید و درسال 1372 هش ـ بعد از یکسال برکناری از وظیفهُ چشم از جهان پوشید.
مرحوم انوری در سال 1336 هش – با بانو جملیه انوری ازدواج نمودُ خو شبختانه همسر گرامی شان جملیه جان زمان انوری نیز یک کارمند فعال فرهنگی و نطاق خوب و خوش صدای اخبار در رادیو تلویزیون ملی و هم چنان کارمند فعال معارف کشور بودند و خدمات زیاد در تربیه اولاد وطن انجام داده اند..
این زوج هنری فرزندان خوب تربیت کردند و همه فرزندان شان از تحصیلات عالی بر خوردار میباشند. با تشکر از خانم جملیه زمان انوری که با ارسال مطالب فوق در تکمیل کتاب سهم گرفتند و همچنان باید متذکر شوم که دربخشهای تیاتر هنرمندان هم دوره مرحوم انوری معلومات زیاد در اختیارم قرار دادندُ امید وارم درباره همچو هنرمندان فداکار که در شرایط خیلی سنتی بخاطر روشنگر ذهنیت های تاریک در جهان هنر قدم گذاشتند ُکتابهای بیشتر نوشته شود و یاد شان گرامی و خاطرات شان جاویدانه گردد.

روان مرحوم انوری را شاد میخواهم.

ســـردار محـــمد ایـــمن

سردار محمد ایمن فرزند فقیر محمد سراج در یک خانواده هنرمند بدنیا آمد او برادر کوچک مرحوم وزیر محمد نگهت ُ فقیر محمد فقیرزاده و برادر نا سکه محمد نذیر سراج موسس لشکر ننداری و بشیر سراج نویسنده لشکر ننداری بوده است.
سردار محمد ایمن نظر به تشویق برادران هنرمندش به تیاتر رو آورد و در سال 1341 هش- دریک نمایش افتتاحیه پوهنحَی فارمسی در پوهنتون کابل برای اولین بار در روی ستیژ ظاهر شد. در سالهای اخیر فعالیت هنری لشکر ننداری نیز نقش های کوچکی را در آن تیاتر بازی کرد. بعضی هنرمندان تیاتر کودک و یا اطفال را بنام سردار محمد ایمن پیوند میدهند بنابر ملاحظه صفحه 74 کتاب آوارای ماندگار زنان اثر خانم ماریا دارو ـ در زندگینامه ایلزا افضلی درباره ایجاد تیاتر اطفال چنین آمده است.
در سال 1361 هش در چوکات تیاتر کابل ننداری برای اولین بار شعبه بنام تیاتر اطفال ایجاد گردید و عموماُ فاراغان دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه کابل در نمایشات تیاتر اطفال سهم میگرفتند و نمایشات ذیل روی ستیژ آمد.
1- توپک خمیری نمبر2- کلاه سرخک نمبر 3 - بوت شیشه یی که توسط داکتر بشیر افضلی نگارش یافته بود به رژیسوری خانم ایلزاافضلی بنمایش گذاشته شد.
نمبر 4 - نمایش برفیگک. نمبر 5 - هفت جن ترجمه و نگارش و دایرکتری استاد حمید جلیا.
نمبر 6 - نمایش روباه مکار نگارش داکتر بشیر افضلی.
نمبر7 - نمایش رسوایی نوشته محمد اعظم سیستانی به رژیسور خانم ایلزا افضلی .
نمبر 8 - نمایش لگ لگها به رژیسور محترم منوچهر استاد ایرانی در تیاتر کابل ننداری به معرض نمایش قرار گرفت. این تیاتر به همکاری بی شایبه خانم ایلزا افضلی و خانم زلیخا نورانی پا بر عرصه وجود گذاشت ُ از اینکه خانم زلیخا نورانی و خانم ایلزا افضلی منحیث استاد مصروفیت تدریسی در فاکولته هنرهای زیبا داشتندُ مرحوم سردار محمد ایمن تیاتر اطفال را دنبال کرد.
مرحوم ایمن نمایش نامه بزک چینی را با ماسک حیوانات که ماسک ها را خودش ساخته بود و به اشتراک فرزند بزرگش بلال ایمن و تعداد بیشتر از بیست نفر جوانان بروی صحنه کشید.
نمایش بزک چینی برای مدت طولانی در تیاتر کابل ننداری روی صحنه دوام کرد بعداُ نمایشنامه خاله قانغوزک و هفت باغ در جنگل را وزیر محمد نگهت به زبان کودکانه نوشت و در زینب ننداری به نمایش گذاشته شد. چون مصارف اینگونه نمایشنامه خیلی گران بود و از بودجه ماسکهای نمایشات قبلی مورد برد و اختلاص صورت گرفته بودُ با کشف آن اختلاص مقامات نمایش را متوقف ساخت و نمایشات اطفال سقوط کرد .

در کتاب تیاتر افغانستان اثر خان آقا سرور در صفحه128 –129 چنین آمده است که قبل از سردار محمد ایمن یکی دو نمایشنامه از طرف ایلزا افضلی و زلیخا نورانی نیز به نماش گذاشته شد اما سردار محمد ایمن نمایش بزک چینی را قبلا نوشته بود و در سال 1358 برای اولین بار از طریق رادیو به نشر سپرده شده بوُد آنرا روی ستیژ آورد.
در فوق ملاحظه کردیم که هشت نمایشنامه برای تیاتر اطفال از طرف هنرمندان مختلف و بخصوص دو خانم ارجمند تهیه و برای بار اول در حمایت حکومت پرچمی ها بخاطر رشد هنر در بین اطفال وجوانان در معرض نمایش قرار گرفت در همین کتاب در صحفات مختلف خواندیم که قبلا برای جلوگیری از انکشاف تیاتر چه ممانعت ها صورت گرفته است..
بدون شک سردار محمد ایمن یک هنرمند خوب و سابقه دار تیاتر بود در نمایشات زیاد در تیاتر کابل ننداری ُ لشکر ننداری ُ شهری ننداری ُ در رادیو درامها و داستهای دنباله دار دری و پشتو ُ در نمایشات تلویزیون نقش آفرینی نموده است.
بنا بر انساد و شواهد در تاریخ تیاتر افغانستان کدام تیاتر مستقل بنام تیاتر اطفال وجود نداشته است که موسس آن مرحوم ایمن بوده باشد.
صرفاُ یک شعبه بخاطر تمرین نمایشات اطفال بنام تیاتر اطفال در کابل ننداری به ابتکار خانم های فوق الکزکر مسما گردید و بس .
سردار محمد ایمن برعلاوه هنرنمایی در تیاتر های شهر کابل و نمایشنامه های نشراتی در رادیو و تلوزیونُ از ایجاد تیاتر سپین زر در ولایت کندز که به اثر پیشنهاد مرحوم وزیر محمد نگهت و خدمت بزرگ مرحوم غلام سرور ناشر عملی گردیدُ نیز نقش آفرینی کرده است.
زمانیکه مرحوم نگهت دوباره به کابل آمد برادرش را برای غلام سرور ناشر معرفی نمود و مرحوم ایمن مدتی بحیث مدیر تیاتر سپین زر در ولایت کندز نیز ایفای خدمت نموده است.
مرحوم ایمن با خانمش جمیله ایمن در رادیو ُ تلویزیون و کابل ننداری بیشترین نمایشات خویش را اجرا نموده اند و تا اکنون همان نمایشات خوب هنری شان در تلویزیون ملی به نشر میرسد .
این زوج هنری دو پسر و یک دختر از خویش بجا گذاشتند.
درسال1366 هش ـ مرحوم ایمن و فاملیش از افغانستان به پاکستان و بعد به امریکا آمدند.
اما در زرق وبرق امریکا مرحوم سردار محمد ایمن آسایش نداشت و در اخیر عمر زندگی خوشی فامیلی را ازدست داد و با مرحومیت جان بجان آفرین سپرد.

روانش شاد باد.

مـــــرتـــــضی بایـــــقرا

مرتضیّ بایقرا فرزند بایمراد در سال 1325 هـ ش در ولسوالی آقچه مربوط ولایت جوزجان تولد گردیده است ُ پدر و مادرش باشندگان شهر خوارزم کشور اوزبیکستان بودند در اثر مشکلات زمان به افغانستان مهاجر شدند. جناب بایقراُ از جمله هنرمندان چند بعدی کشور مابودندُ او را در وریجنیا امریکا پیدا نمودمُ با تشکر از آقای بایقراُ که زندگی وکار نامه های هنری خویش را جهت درج این کتاب از تولد تا ماه مارچ 2012 میلادی دریک سی دی برایم ضبط و ارسال نمودند. این هنرمند موفق از جمله هموطنان اوزبیک ما بوده و زبان مادریش ازبیکی میباشد. همان طوریکه تاریخ نشان دهنده مهاجرتهای انسانی برای زندگی بهتر و فارغ از دغدغه جنگ در سراسر جهان استُ ما بهتر میدانم که هجرت طی سی سال با سرنوشت مردم ما خیلی گره و کور گریها خورده است.

جناب بایقراُ در هجرت بدنیا آمده و تا حال درهجرت بسر میبرند. زمانیکه پدر از مکان اصلی و زادگاهش در افغانستان مهاجر گردید برای معشیت زندگی فاملیش پیشه دکانداری اختیار نمود اما متاسفانه با عمر خیلی کوتاه در افغانستان داعیه اجل را لبیک گفت و دو فرزند و همسر عزیزش را تنها گذاشت. یعنی بایقراُ پنج ساله یتیم شد و تحت سرپرستی مامایش بنام استاد عمر رزاق پرویش یافت. استاد عمررزاق که خود صاحب فرزند نبودُ دو خواهر زاده اش را بنامهای مصطفیَ و مرتضیّ تحت حمایت مادی و منعوی قرار داد.

استاد عمررزاق در اوزبیکستان هنر سرکس را رهبری مینمود در آنزمان هنر سرکس در افغانستان وجود نداشت او خواست که این هنری باستانی ازوبیکستان را در افغانستان پایه گذاری نمایدُ چون یک تعداد از هنرمندتان سرکس اوزبیکستان در کشور ما مهاجر شده بودند. سه نفر از هنرمندان و همکاران سابق وی بنامهای « آته جانُ جهانگیر و خال مراد » که از اوزبیکستان بودند بعد از مدتی بیکاری تصمیم گرفتند که باید این هنر را مانند هندوستانُ چین ُ جاپان ُامریکا ُ روسیه و سایر کشورهای اروپایی در مرکز افغانستان فعال بسازند بناْ برای گرفتن کمک و اجازه و جواز هنری روانه کابل گردیدند.

در آنزمان حکومت سردار محمد هاشم خان که در تاریخ خیلی شهرت داردُ در قدرت اداره کشور قرار داشت برای ایجاد سرکس هیچ نوع همکاری نکرد و آنها مایوسانه به آقچه برگشتند.

سه نفر هنرمند و همکاران استاد عمر رزاق به ترکیه هجرت نمودند و استاد عمر تنها ماند. از اینکه پدر جناب مرتضیُ بایقراُ نیز وفات نموده بود و مامایش استاد عمر رزاق با خواهر و خواهرزادهایش از آقجه به شهر بزرگ مزار شریف کوچیدندُ استاد عمر بعد از تلاش فراوان با پول شخصی خود به تربیه شاگردان و حیوانات که برای سرکس ضرورت بودُ پرداخت و هنر سرکس را در افغانستان پایه گذاری نمودند.

در آنزمان نمایشات سرکس مانند سایر هنرها در کشور های که قبلاً تذکر رفت ُ هند و سایر ممالک جهان در اوج ترقی رسیده بود ُ استاد عمررزاق میخواست که در افغانستان نیز به سویه دیگر ممالک این هنر را فعال سازد اما چونکه از طرف حکومت با گرفتن جواب منفی مایوس شد بناً ناچار از ابتدایی ترین شکل به هنرنمایی آغاز نمود او در چهار باغ شهر مزار شریف سرکس را ایجاد کرد و مرتضیً بایقراً از همین سن خوردی پایش در دایره هنر باز شد.

فعالیتها و نمایشات سرکس در چهار باغ قدیم شهر مزار شریف در ایام چهل روزه گل سرخ آغاز و بشکل عالی اجرا میگردید و در ختم میله گل سرخ برای مدت هشت ماه در ایام عید و سایر روزهای ملی به شهرها و ولایات همجوار مانند کندز ـ قطغن ُ میمنه اندخوی ُ شبرغان و غیره ولایات میرفتند و نمایشات سرکس را اجرا مینمودند.

در روز اول حمل که علم مبارک سخی بلند میگردید برعلاوه دیگر نمایشات سرکس ُ کنسرت هنرمندان که از کابل تشریف میاَوردند ُ نمایش پهلوانی و آتش بازی نیز از طرف ولایت بلخ در شهر مراز شریف اجرا میشد ُ مسوولین این هنرها در چهار باغ کپه یا کمپ میزدند و مردم برای تماشا جمع میشدند البته سرکس در آن وقت با پول ناچیز شخصی امکانات زیاد نداشت بدون محل پوشیده و گذاشتن چوکی برای تماشاه چیان ُ یک کپه یا کمپ زده میشد و برای نشستن مردم صرفاً بوریا هموار میکردند هرگاه تعداد تماشاه چی زیاد میبود و بوریا کفایت نمیکرد خود تماشاه چییان چپن یا دستمال سر شانه شان را زیر پای خویش هموار کرده به تماشاه هنرنمایی سرکس می شنستند. هنرسرکس با آمدن استاد عمر رزاق در افغانستان چنین آغاز گردید و با وفات استادعمر رزاق سرکس نیز دفن شد.

محترم مرتضیً از همین سن پایش در هنر نمایی کشانده شد استادعمر رزاق برعلاوهء که هردو خواهرزاده خود را در بخش های هنری تحت تربیه گرفت آنها را جهت آموزش علم شامل مکتب نمود و بایقراً مکتب ابتدایه را در شهر مزار شریف به پایان رسانید.

درسال 1340 هـش استاد عمر رزا ق دو باره تصمیم گرفت که سرکس را بکابل انتقال دهد ُ در برج سرطان همین سال با تمام وسایل و اکترباتهایش بکابل آمدند و برای برج سنبله که جشن استقلال تجلیل میگردید برای اولین بار در پایتخت کشور سرکس بفعالت آغاز کرد.

البته بعد از اخذ جواز و اجازه نامه ریاست مستقل مطبوعات در قسمت صدر بازار نزدیک مسجد عید گاه که فعلاً مغازه های قالین فروشی میباشد ُ خیمه وخرگاه سرکس بسته شد با تفاوت اینکه در کابل برای تماشا چیان چوکی های باغی از چوب بشکل پله های زینه با ارتفاع متفاوت ساخته شد تا تماشا چیان به راحتی در چوکی برای تماشا اخذ موقع نمایند و با این تفاوت که در شهر مزار شریف از بوریا استفاده میکردند یک درجه مدرن تر بفعالیت آغاز کردند.

در کابل تفاوت دیگر نیز وجود داشت که خانم ها نیز برای تماشا سرکس میاَمدند زیرا نهضت نسوان دو سال قبل آغاز گردیده بود. در کمپ که برای تماشاچیان آماده میشد به سه قسمت تقسیم میگردید که دوقسمت برای ذکور و یک قسمت ذریعه پرده از هم جدا شده برای طبقه اناث تخصیص داده میشد. در شهر کابل نظر به مقایسه شهر مزار شریف تفاوتهای هنری نیز وجود داشت ُ یعنی موسیقی و پارچه های خورد و بزرگ تمثیلی نیز در سرکس گنجانیده شد.

آقای بایقراّ چنین میگوید : یک نمایش تمثیلی که صحنه یک گروپ قماربازان را تمثیل مینمود من نقش یک اسپندی را داشتمُ زمانیکه پولیس قماربازان را دستگیر میدارد من را نیز استنتاق نموده و پولیس از من میپرسیِ تو پدر و مادر نداری که در مجلس قمار اسپندی گری مینمایی ؟
من در جواب گفتم اگر پدر و مادر میداشتم اسپندی نمیشدم.
پولیس میپرسد که با من میروی که ترا شامل مکتب ساخته و مانند فرزندم از تو حمایت نمایم؟
اسپندی میگوید که شما بقول تان وفا دار میمانید که از من سرپرستی میکنید؟
پولیس میگوید من از خدا چه میخواهم یک پسر که اورا تربیت کنم و مکتب برود و از افزون قماربازان در جامعه جلوگیر شود و مشکل ما پولیس ها هم حل میگردد. بعد از موافقه هردو از ستیژ خارج میشوند.
چنین نمایشات خیلی کوتا مگر با پیام های خوب تمثیل میشد تا بخش دیگر سرکس آماده نمایش گردد. از همین جاه جناب بایقرا از هنر سرکس به هنر تمثیل آشنا گردیدُ او بخاطر دارد که در ایام زمستان نمایشات سرکس به جلال آباد نیز میرفت و فعالیت مینمود و بایقرا در هردو نمایش جمناستیک و اکرباتی و هنر تمثیل فعالیت داشت. هنر سرکس بودجه بیشتر بکار داشت زیرا حیوانات مانند خرسُ اسپُ بز وغیره در نمایش نقش داشتندُ تربیت حیوانات و انتقال آنها از یک شهر به شهر دیگر نیز پول و زحمت زیاد میطلبید.

درسال 1344 هـش- یک کمیدین خوب سرکس بنام محمد نذیر میوال برای استاد عمر رزاق پیشنهاد کرد. باید چند خانم را نیز پیدا نمودهُ مانند کشورهای دیگر در هنرنمایی سرکس آنها را تحت تربیه قرار بدهدُ شاید این هنر بیشتر مورد علاقه قرار گرفته و کار ما رونق بهتر پیدا نماید. یکتعداد خانمها برای تربیت هنر سرکس حاضر شدند اما از کار ثقیل سرکس بدر شده نتوانستندُ در وقفه هاَُ به تمثیل و آواز خوانی پرداختندُ جای هنرنمایی سرکس را تمثل و موسیقی گرفت و آهسته آهسته سرکس از بین رفتُ استاد عمر رزاق بولایت کندز نقل مکان نمود و بعد از چندی وفات کرد. با وفات وی هنر سرکس نیز مرد.
با آمدن استاد عمر رزاق و با رفتن وی هنر نمایی سرکس آغاز و پایان یافت. تاسیس سرکس در سن شش سالگی محترم مرتضی باایقرا یعنی سال یکهزار وسه صد و سی و یک هجری شمسی توسط استاد عمر رزاق تاسس و تاسال یکهزار وسه صد چهل وشش هجری شمسی مدت پانزده سال دوام کرد.
درسال 1346 هش - در قسمت مسجد عیدگاه یک تیاتر شخصی بنام فرخی نندارى بوجود آمدُ شرایط چنان بود که با تادیه مبلغ ده هزار افغانی بدولت جواز تیاتر خریده میشد. کاکا جانمحمد خان و احمد ضیا خان موسسین تیاتر فرخی نندارى بودند که تیاتر را با ستیژُ لایت و سالون رابا نصب چوکیهای منظم آماده نمایش ساختند و هنرمندان خوب مانند اکرم نقاشُ محمد خوشدل

صافیُ یار محمد فرازُ درمحمد سایر هرویُ اسد الله تاجزیُ سیلمان علمُ قابل بایی ُ محمد اکبر روشنُ حاجی محمد کامرانُ دستگیر فوشنجیُ شکور حکمُ مرتضیّ بایقرا و دیگران در فرخی ننداری به هنرنمایی پرداختند.
سایر هروی برعلاوه تمثیل در نویسندگی قدرت و توانایی زیاد داشت و درامهای زیاد برای نمایشات فرخی ننداری می نوشت که میتوان از کاروان دلدار ّ کارد قاتلُ عشق عسکر وغیره نام برد. هم چنان نمایشات دیگر بنام بوت کهنه و زنان دلربا ازسید مقدس نگاه و سایر نویسندگان درفرخی ننداری به نمایش درآمد. در بخش موسیقی هنرمندان مانند ُ محترم مومن بیلتون ُ حاجی سیف الدین نیازی ُ زمان شوقی ُ مرینا باختری ُ قمرگل زاخیل و پلوشه جان از جمله آواز خوانان فرخی ننداری بودند. بعضی درامها برای یک ساعت و بعضی درام های موزیکال برای دو ساعت تماشاچیان را مصروف نگهمیداشت.
درسال 1347 هش- یک تیاتر دیگر در مرکز شهر در استدیوهای کهنه رادیو کابل بفعالیت آغاز نمود و بنام سیمنا تیاتر کلتور یاد میشد و مرحوم پوهنده که دایرکت بخش تیاتر پشتو بود مدیریت آنرا به عهده داشت و مرتضی بایقرا نیز از فرخی ننداری به تیاتر کلتور که آنهم یک تیاتر شخصی حاجی اسدالله بودُ اشغال وظیفه نمود. اما بدبختانه بعداز یکسال اجاره این تیاتر نیز بسته شد.
درجاده مندوی یک تیاتر دیگری بنام تیاتر بلدیه یاد میشدُ بشکل منظم واساسی تحت مدیریت آقای محسن قریشی مدیر اداری و آقای سید حیدر بحیث معاون اداری ایفای وظیفه میکردند.
دراین تیاتر موسیقی تحت رهبری استاد مرحوم فرخ افندی وجود داشت با آواز خوانی هنرمندان چون ُ عبدالحمید کندهاریُ خانم مریناُ عزیز غزنویُ خانم قمرگل زاخیلُ ناوک هرویُ خانم پلوشهُ امیر جان صبوری وغیره با گروپ منظم نوازندگان فعالیت داشتند.
در بخش تمثیل تحت رهبری عبدالرحیم سرخوش محترمان علی جوادی ُ متبلا هرویُ ظاهر نذیرُ ناوک هرویُ مرتضی بایقرا ُ عبدالرحیم سرخوش هرویُ عبدالباقی اخوت بودند و عواید این تیاتر برای مرستون کابل پرداخته میشد و استاد عبدالرشید لطیفی آن را بنام تیاتر مرستون مسما گردانید و بنام تیاتر مرستون یاد میگردید.
درسال 1351 هش- جناب مرتضی به خدمت سربازی سوق گردید و بعداز انجام دوسال خدمت در ولایت کندهار و اخذ ترخیص دو باره بکابل بگشت بعد از مدت کوتاه کودتای سردار محمد داوود خان به تاریخ 26 سرطان سال 1352 هش - صورت گرفته بود و تیاتر مرستون بسته و هنرمندان به تیاتر های کابل ننداری یک تعداد هم به رادیو تلویزیون جهت نمایشات تلویزیونی رفتند زیرا در افغانستان برای اولین بار تلویزیون به فعالیت آغاز کرد و هنرمندان برای هنرنمایی در أن دستگاه مدرن با حقوق و امتیازات بیشتر و زمینه وسیعی بکار خویش ادامه دادند.
مرتضی با برادرش مصطفی درکارته پروان به ایجاد یک رستورانت شخصی اقدام کردندُ در همین سال اولین فیلم رنکه سینمایی بنام غارتگران به پرودیسری سید حیدر قریشی که قبلا مدیر اداری تیاتر شهری ننداری بود و به دایرکتری جناب عباس شبان هنرمند خوب کشور تحت نام اباسین فیلم به فعالیت آغاز کرد و در سال 1355 هش پایان پذیرفت ُ در پایان همین فیلم عبدالباقی که همکار سابق بایقرا بودُ بصفت مدیر مسوول تیاتر ناشر در ولایت کندز تقرر حاصل کرد و همرای ـ

بایقرا بولایت کندز رفت.
آقای مرتضیّ بایقر در اخیر سال 1356 هش ـ دوباره بکابل آمد و ازدوج نمود و درکابل باقی ماند. در سال 1357 هش – بازهم تغیرات در اداره کشور رونما گردید و دولت جمهوری سردار محمد دادوود خان بتاریخ هفت ثور سقوط کرد.
روزی جناب اسد تاجزی آقای بایقرا را از فعالیت هنرمندان در نمایشات رادیویی و تلویزیونی اطلاع میدهد و بایقر نیز به رادیو تلویزیون مراجعه و در اداره هنر وادبیات تقرر حاصل مینماید.
در اینوقت هنرمندان سابقه و جوانان با چهره های جدید در دو بخش درام دری بمدیریت مرحوم صادق و پشتو بمدیریت مرحوم فضلی در برنامه های مختلف هنری رادیو درامهاُ داستانهای دنباله دار و نمایشات تلویزیونی فعالیت مینمودند.
در سال 1361 ـ بنابر ضرورت دولت وقت سربازان را برای دوره احتیاط جمع کردند و مرتضی بایقرا نیز در وزارت امور داخله جهت انجام خدمت دروه احتیاط سوق گردید و بعداز ترخیص دو باره در ریاست هنر وادبیات به مسوولیت هارون یوسفی که در ستدیوی کهنه رادیو کابل وقت در پل باغ عمومی موقعیت داشتُ بصفت پرودیوسر برنامه آیینه مقرر گردید که شکیلا جان و اقای زلمی حسینی بحیث راپورتر با وی همکاری مینمودند این برنامه انتقادیُ نواقص جامعه و ادارات دولتی را برملا میساخت. همچنان دربرنامه های تفریحی و انتقادی بنام زنگ خطر به دایرکتری عبادالله پتنگ ُ رهنمای معاملاتُ فال بینم فال می بنیم حال و احوال می بنیم که نقش فال بین را همیشه جناب بایقرا بازی مینمودُ فعالیت داشت و نیز مسابقه سرگردانیُ و ده ها نمایش رادیوی و تلویزیونی حصه گرفت و خوب درخشید .
در فیلمهای که بایقرا نقش داشته اولین آن دغیرت چرگی که نوشته از مرحوم امین افغانپور به دایرکتری نجیب الله سلطانی بود و همین فیلم جایزه سال را نیز نصیب گردید.
در فیلم دکندی زوی نوشته عبدالمنان ملگری و کاتب پاسون به ودایرکت داکتر عبدالواحد نظریُ در فیلم گامهای استوار ساخته های مرحوم توریالی شفقُ فیلم آرمانُ لحظه هاُ ساخته های محمد ابراهیم طغیان و موسی رادمنشُ فیلم دهقانُ گماشته هاُ و فیلمهای دیگر از ساخته انجنیر عبدالطیف احمدیُ جان محمد گورنُ فقیر بنیُ جانمحمد حیدری و سعید ورکزی و غیره با هنرمندان دیگر حصه داشته و از هرکدام شان خاطرات شیرین باخود دارد.
حکومت هنر پرور داکتر نجیب الله هنرمندان را مورد تشویق و شفقت قرار داد و برای تمام هنرمندانُ اپارتمان رهایشی در مکروریان توزیع گردید که درسال 1366 هش– جناب بایقرا از رکاخانه به مکروریان سوم نقل ومکان نموده و از سرگردانی خانه های کرایی نجات و سکونت دایمی پیدا نمود و از هر ناحیه مشکلاتش رفع گردید. داشتن یک سرپناه باسهولت و امکانات آب گرم در مکرویان درآن شرایط دشوار جنگ به روحیه فامیل و فرزندانش خیلی تاثیر گذار بوده است.
نمایش نامه رادیویی که در 24 قسمت از طریق رادیو قبلا نشر گردیده بودُ بعداُ تصمیم بر آن شد تا همین نمایشنامه بنام شیرآغا و شیرینگل از طریق تلویزیون نشر گردد.
جناب باایقرا نقش قند آغارا در سریال شیر آغا و شیرین گل داشته است. در یک نمایش کمیدی با حاجی کامران و فرزندش بنام رضا جان بایقرا نقش داشتند که جمله حاجی کامران را در مکتب

صنفان رضا جان تقلید مینمودند- دکیله خور زوی پلار دی کیله وخوررله/ بچه کیله خور پدرت کیله خوردُ رضا که در آنزمان صنف دوم مکتب بود تا حال آن خاطره های نیک همصنفانش را بیاد دارد.
درسال 1369 هش- جناب بایقرا یک سفر هنری با دیگر هنرمندان به تاجیکستان داشت.
درچند سال دولت داکتر نجیب الله واقعاً هنرمندان مورد تشویق قرار گرفتند و روی همین تشویق و حمایت همه جانبه دولتُ هنرمندان در جامعه از طرف مردم نیز استقبال میشدند و بنام اشخاص صاحب شخصیت بدرقه میگردیدند. تجارب تلخ و بی مهری حکومات گذشته نشان دهنده معرفی شخصیت هنرمندان در جامعه بنام های صحنه یِ مسخره و مداری یاد میگردیدند از بین رفتُ در اثر توجه مقامات هنرهای هفتگانه در جامعه مهفوم واقعی پیدا کرد که میتوان دوره داکتر نجیب الله را با دوره امان الله خان در رشد و انکشاف هنرو فرهنگ پهلوی هم قرار داد.
تشویق و اعاده حیثیت هنری آنقدر برای هنرمندان انرجی میداد که درهمان راکت بازی های مجاهدین با یک نیروی عشق به هنر در مزکر وولایات برای فیلم برداری حاضر میشدند اما متاسفانه در سال 1371 هش دولت سقوط کرد و مجاهدین بکابل آمدند هنرمندان برای مدتی در وظایف خویش ادامه دادند مگر تعصب در باره هنر و هنرمندان خیلی وصف ناپذیر دوباره ایجاد گردید و هنرمندان یکی بعد دیگر روانه کشورهای بیگانه و بخصوص پاکستان گردیدند.
هنر و فرهنگ خفه شد و جای قلم دانشمندان و نویسندگان را تفنگ و جنگ تن بتن مجاهدین در کابل گرفتُ بناچار بایقرا نیز روانه پاکستان گردید. بعد از بیکاریهای دوام دار در سال 1372 هش 1993 میلادی قادر به بازکردن دکان لیلامی فروش گردیدُ دکان لیلا می او مرجع خوب ملاقات برای هنرمندان مهاجر در پاکستان بود. روزی مرحوم فضل محمد فضلی بایقرا را اطلاع دادُ که هنرمندان رادیو و تلویزیون برای بی بی سی کار میکنند برای شما نیز ضرورت دارندُ باید در پروژه خانه نو زندگی نو بکار هنری ادامه بدهید. برنامه های بی بی سی تحت مسوولیت « جان بیرگ » به همکاری خواجه شیراز الدین صدیقی که از جمله همکاران رادیو تلویزیون افغانستان بود و با تمام هنرمندان شناخت کافی داشت همه را در برنامه خانه نو و زندگی نو در بخش پشتو و دری جذب نموده بود در آنجا بایقرا با دوستان و همکارانش چونُ رحمت الله قدیریُ احسان اتیلُ فضل محمد فضلیُ ستوری منگلُ عنایت الله شفقُ جمیله شفقُ محبوبه جباریُ نبی نوجوُ حنان زمریالُ انیسه وهابُ میمونه غزالُ نجیبه بیابانیُ جمیله شفقُ نام حق زیرک و امنه زیرک و نجیبه حیدرُ سرور انوری و دیگران را باز یافت برعلاوه برنامه های خانه نو وزندگی نو یک نمایشنامه

تمثیلی را بنام زندگی دوباره اثر مرحوم منان ملگری به دایرکتری حنان زمریال و هنرنمایی یک تعداد همین هنرمندان برای پشتون های قبایل سرحدی درسینمای شهر پشاور در معرض اجرا گذاشتند با جنبه های کمیدی انتقادی که داشتُ مورد استقبال زیاد قرار گرفت.
درسال 1996 میلادی مرتصی بایقرا با رادیو بی بی سی همکاری داشت سرور انوری وی را مطلع میسازد که دفتر بی بی سی برود و نامه برایش رسیده آنرا تسلیم شود ُ سکرتریت بی بی سی یک نامه و یک نمبر تلفون را برایش میدهدُ که نمبر تلفون متعلق به شادروان حشمت خان هنرمند سینمایی بود که میخواست یک فیلم در هند تهیه نماید واز آقای باایقر تقاضای همکاری کرده بود.
چون مهاجرین افغان در پاکستان تحت شرایط خیلی سخت زندگی داشتند و پاسپورت و ویزه نداشتندُ سفر کردن دشواریهای خود را داشت اما مرحوم حشمت خان تقاضای نمود تا باایقر خودرا به نیپال برساند و مشکل بعدی بدوش او خو اهد بود. تصمیم سفر به هند هنوز نهایی نگردیده بود که جناب سلام سنگی برای مرتضی ّ باایقرا اصلاعیه یک سفر کوتاه را نظر بدعوت هنردوستان افغان ُ ناصر عزیز و میرزا محمد الکوزی ُ در امیرکا میدهدُ هنرمندانکه در کشور اروپایی تشریف داشتند نیز دعوت شده بودند مگر از پاکستان تنها جناب سنگی وباایقر بودند که درسال 1997 میلادی به امریکا آمدند در امریکا هنرمندان دیگر چون عزیز الله هدفُ حاجی کامرانُ غوث زلمیُ حمیده عبدالله ُ ناتاشه ُ انجنیر لطیف احمدی و دیگران از ماسکو آمدند و همچنان خانم فریده انوری ُ جمیله ایمن ُ سردار محمد ایمن ُ نجیب الله سلطانی ُ و دیگران که سکونت و سند امریکایی داشتندُ نیز حضور داشتند. هنرمندان از طرف جناب ناصر عزیز و الکوزی برای یک سفر کوتاه جهت نمایشات تیاتر اسپانسر شده بودند.
نمایشنامه نوشته از حمیده عبدالله بود که در شهر فرانسسکو نیویارک و غیره نمایش داده شد اما بدبختانه نمایشنامه از نظر متن و محتوا خیلی ضعیف و بی مفهوم بود و مورد قبول و توجه واقع نگردیدُ افراد اسپانسر کننده هنرمندان را به المان برای فرید یک هموطن دیگر معرفی کردند و در جرمنی خانم مکی که خود در گزشته کارمند رادیو تلوزیون بودُ هنرمندان را اسپانسر نمود در آنجا یک نمایش را بنام « امانت نگهدار – حاجی کامران ُ بایقرا و چند هنرمندان» دیگر در ده شهر های مختلف جرمنی و هم چنان در کشور هالند به ستیژ کشیدندُ بعداُ هنرمندانیکه از اروپا آمده بودند دوباره به کشور های میزبان شان برگشتند. متضی بایقرا و سلام سنگی و حاجی کامران دوباره امریکا آمدند ُ از همان روز برگشت جناب بایقرا با ویزه دست داشته اش در دکان یک هموطنان افغان بکار آغاز نمود و با گرفتن یک وکیل و با در نظر داشت پرابلمهایکه در کشور و بخصوص در مورد هنرمندان وجود داشت برای سکونت دایمی در امریکا پیشنهاد نمود.
خوشبختانه دلیل موجه مورد قناعت ادارات واقع گردید و در سال 2000 میلادی فامیلش نیز به وی پیوستند. جناب بایقرا همان طوریکه در بالا اشاره گردیدُ ازدواج نموده است و دارای پنج فرزند دختر و پسر و چهار نواسه میباشد ُ با فامیلش در شهر وریجینا امرکا زندگی دارد.

استاد عبدالغفور برشـــــــنا

استاد عبدالغفور متخلـص به برشـنا در سال 1285 هش- در شهر کابل تولد گردید. او تعلیم ابتداییه را در مکتب ترقی و متوسطه را در لیسه حبیبه تمام کرد. در ایام کودکی از چشمه هنر سیرآب گردیده بود اصول رسم و خط را از عمه اش بنام بی بی جان «تاجورو» که خود خطاط و خوش نویس بودُ آموخت در مورد آموزش علم مورد توجه خاص مادربزرگش « بی بی فاطمه » سلطان دختر میراحمد خان ختکُ خانم سردار محمد علی خان قرار داشت. چون مادر کلانش یک خانم با سواد بود در پرورش و آموزش برشنا مساعی بیدریغ داشت و اصول دانش وادب را براو آموخت.

برشنا از آوان کودکی با ادب سخن میگفت و در یک خانواده مترقی و با فضیلت بزرگ میشد اما در برون از منزل با رسم و رواج وعنعنه مردمش با همان فرهنگ مردمی دوستان و هم بازی های زیاد داشتُ همان رسم و رواج مردم و کشورش خمیرمایه هنر نقاشی او گردید.

استاد برشنا زمانیکه از لیسه حبیبه فارغ گردید با جمع ی از جوانان دیگر برای تحصیلات عالی دررشته طب به آلمان فرستاده شد. آنها با سواری اسپ بمدت 30 روز از کابل تا ولایت هرات خود را رسانیدند و از آنجا روانه اروپا شدند قلب برشنا از کودکی تسخیر هفت آسمان پر ستاره هنر گردیده بودُ زمانیکه به آلمان رسید رنگ و برسک برایش اهمیت زیاد پیدا نمود وی برای هیأت که بریاست سید هاشم خان با محصلین همراه بودندُ گفت ممکن است من در آینده یک داکتر شوم مگر یک داکتر خوب نخواهم شد اما ممکن است یک نقاش خوب شوم و بیشتر مصدر خدمت برای هموطنانم گردم. به یقین شادروان برشنا مصدر خدمات بزرگ در راه هنر و فرهنگ درکشور گردید. این مرد خردمندُ هنرمند چیره دستُ دایرکتر بی همتاُ ومولف تواناُ شاعر نازک خیالُ موسیقی دان فهیمُ سَناریو نویس فیلمُ مترجم و آموزگار مستعد وطن گردید.

استادبزرگ افغانستان در رشته های مختلف هنر و فرهنک کسب علم کرد و بیشتر از آنجه اندوخته بودُ بردیگران آموخت.

استاد معزز در کنار دو زبان دری و پشتو زبان های انگلیسی و آلمانی را نیز میدانست و روان تکلم میکرد و به صد ها مقاله از زبان های انگلیسی و آلمانی به دری و از دری به آلمانی و انگلیسی ترجه کرده است. در زمان جنگ دوم جهانی معلمین المانی که در لیسه نجات « امانی» تدریس مینمودندُ دو باره بوطن شان برگشتند. خطر سقوط لیسه نجات متعلمین را تهدید میکرد اما این برشنا بود که نگذاشت چراغ علم در آن لیسه خاموش گردد. او شب و روز برای فعال نگهداشتن و تعقیب پروگرامهای تدریسی و جلوگیری از سقوط لیسه امانی (نجات) را نمودُ کتب درسی نوشتُ به مطبعه رفت و بالای ماشین طباعتی ایستاد و برای شاگردانش مواد تدریسی را

تهیه نمود و در صنف تدریس کرد . برعلاوه که مدیر مکتب بود پروگرام های تدریسی را بعوض استادان آلمانی به عهده گرفت.
برشنا در نویسندگی دست بلند داشت در روزنامه و جراید مینوشت و نقاشی میکرد در روز نامه انیس برعلاوه نوشتن مقاله اثر با ارزش تحت نام عجب خان و رجب خان کارتون ترسیم کرد تصویر عجب و رحب را خیلی ساده ولی با مفهوم خیلی عالی کشید و گفتنی های مردم را از زبان کرکتر های عجب خان و رجب خان منتشر میساختُ اوبعد از غلام محمد میمینگی یکی بنیاد گذار ترسیم کارتونی در مطبوعات کشور میباشد.
استادبرشنا دربخش موسیقی ُهم بی اطلاع نبود و در این رشته شاگر استاد سراج الدین خان بود .استاد برشنا یک کمپوزیتور خیلی عالی و با ذوق بود و در قسمت کمپوز موسیقی کلاسیک اروپایی و هندی خیلی فهیم بود. زمانیکه رادیو کابل وقت هنرمندان را در آغوش پذیرفت او با هنرمندان معروف آن زمان چون استاد نوروز استاد غلام حسین « پدر استاد سرآهنگ» استاد قاسم افغان ُبه همکاری پرداخت زیرا استاد برشنا از سرَ و لیٔ و تال تبله و راز های پرده های هارمونیه آگاهی کامل داشت و هم چنان در آشتی دادن موسیقی جاز با الات موسیقی شرقی در کشور خدمت بزرگ راانجام داد و مکتب موسیقی جاز از خدمات شایسته او بود که موسیقی افغنستان از شکل هندی گرایی و موسیقی مدرن تبدیل کردید و مکتب او پیروان زیاد پیدا کرد و جوانان چون مرحوم نینواز و محترم مسحور جمال از همین مکتب سود جستند و راه برشنا را ادامه دادند. درسال 1322 زمانیکه سردار محمدداوود سرقوماندان اعلی اردو بودند مکتب موزیک جاز را در که درساحه نظامی فعالیت داشت از بین برد و استادان آن چون استادسلیم سرمست ُ استاد ننگ یالی و دیگران وظایف شان راازدست دادند و در تیاتر پوهنی ننداری و شهری ننداری فعالیت میکردند آنها را برای آشتی دادن موسیقی شرقی وغربی در رادیو کابل مقرر کرد تا شیوه موسیقی افغانستان از حالت ابتدایی أن تغیر نماید و با مخلوط کردن موزیک شرقی وغرب توجه هنر دوستان را جلب نمود و همچنان برای زنده ساختن فرهنگ فلکلور به مدیریت موسیقی هدایت داد تا آهنگهای فلکوریک را با موسیقی جدید شرقی وغربی ضبط بدارند و گنجینه فلکور ه ملیت را نگهداری نمایند. از مرحوم استاد سلیم سرمست باید به نیکوی یادکرد که همیشه از خدمت بزرگ استاد برشنا در بخش مدرن سازی موسیقی افغانستان به نیکویی یاد آوری میکردند.
استاد برشنا بمقام والای بانوان خیلی ارادت و احترام داشتُ او یگانه مشوق خانمها در رشته های مختلف هنر وفرهنگ بشمارمیرود این بزرگمرد فرهنگ دوست با ابتکار خلاقش از مرحوم سید جلال آغا خواهش کرد تا دخترش را اجازه بدهید که آغاز گر هنر موسقی طبقه اناث باشند و سید جلال مرحوم که خود مسئول تنظیم موسیقی در رادیو کابل وقت بود تقاضای مرحوم برشنا را پذیرفت و برای دخترش مسعوده جلال که در حدود یازده سال داشت اجازه داد اما با آنهم نسبت تعصب جامعه سنتی بنام هنری « فرشته » دو آهنگ را به صدایش پخش نمود. در سال 1337 هش- زمانیکه آزادی نسوان اعلان گردیدُ خانم های دیگر به هنر آواز خوانی رو آوردند.
استاد دربخش تیاتر و نمایشنامه نویسی نیز در آنزمان شهرت عالی کسب نمود و بعد از علامه سلجوقی راه کشای هنر تیاتر شد و درام لا لا ملنگ یکی از شهکار های او بشمار میرفت که برای

ماه ها در ستیج پوهنی ننداری در معرض نمایش قرار داشت و پرعاید ترین درام در زمانش بود. او نمایشنامه های زیاد نوشت از جمله؛ اشتباهُ بوعلی سیناُ تحصیلدارُ دو صنعتگرُ شربت غیرتُ میمون و لا لا ملنگ بود. لالا ملنگ درام سه پرده یی را بالای عبدالرحمن بیناُ استاد عبدارشید لطیفیُ محمد عثمان صدقیُ نشاط ملک خیل و نوآموزان چون مهدی ظفر نیک محمد قایل کار کردُ برشنا خود نویسنده درام و دایرکتر آن بود و هنرمندان فوق الذکر نیز برحسته ترین هنرمندان زمان خویش بودند اما با آنهم استاد برشنا خیلی سختگیر بودُ در نتیجه همان طوریکه میخواست درام لالا ملنگ سر زبان ها افتاد و حتا مردم برای دیدن نمایش از ولایات کشور میآمدند. استاد برشنا زمانیکه تازه روح در قالب سینمای افغانستان میدمید او سناریو فیلم نیز نوشت .

استاد همیشه میگفت که شاعر نیستم مگر اشعار او رنگین ترین و با کیف ترین اشعار دری معاصر بود. در بخش ادبیات داستان نویسی نیز برشنا خوب درخشیده استُ با وجودکه او خود متعلق بیک خانواد بالایی جامعه «محمد زایی و خیلی با غرور» بود اما داستانهایش رنگ و بوی فلکلور را داشت که میتوان اورا در جمع پیش کسوان داستان نویسی شمار نمود. آثار گران بهای از شاد روان برشنا بجاه مانده است که میتوان از کتاب او که در باره سالهای قدرت امیر شیرعلی خان و هفت حکایت بنام قصه ها و افسانه ها بچاپ رسیده است و صده ها مقاله در انیسُ ژوندون و آریانا بدسترس افراد صاحب مطالعه قرارداده استُ نام برد.

مرحوم برشنا در سال 1315 هش- منحیث استاد در مکتب صنایع کابل که استاد پروفیسور غلام محمد میمنگی در زمان شاد روان شاه امان الله خان تاسیس کرده بودُ تدریس مینمود بصد ها شاگرد در رشته های مختلف هنر« موسیقی - خطاطی -نقاشی» وغیره تربیت و به جامعه تقدیم نمود است زمانیکه مدیر مکتب صنایع نفیسه کابل بودُ در انکشاف شعبات مختلف نجاریِ حکاکیُ قالین بافی و غیره صنایع ظریفه توجه زیاد مبذول داشتند.

درسال 1321 هش -زمانیکه استادان لیسه نجات را رهبری مینمودُ دهها کتب و مدارک تدریسی از تراوش قلمش باقی مانده است . استاد برشنا عالم و فهیم عامل موثر برای تحکیم دوستی و فرهنگی بین دولت افغانستان و آلمان گردید مو قعیکه جنگ دوم جهانی ختم گردید و استادان المانی دو باره بوظایف شان برگشتند از مدارک تدریسی و کتب تالیف شده و سیستم اداری او را در لیسه نجات بررسی کردند انگشت حیرت گزیدندُ حکومت آلمان به پاس خدمات شایسته که استاد برشنا در غیاب معلمین المانی در لیسه نجات انجام داده بود یک مدال طلا برایش تفویض کردند.

شاد روان برشنا درسال 1329 هش بحیث آمر عمومی رادیو کابل وقت واقع پل باغ عمومی مقرر گردیدُ در این بخش نیز تغیرات زیاد آورد و نیم بدنه فلج را دیو را که ناشی از عدم حضور خانمها بود فعال ساخت. او برای ورود خانمها در اجتماع فرهنگی چاره جویی کرده و دروازه های بسته رسانه های جمعی را بروی خانم های هموطنش باز کرد مقامات مطبوعات بااحتیاط تمام از خانم کوثر نورانی که خود زاده ترکیه بود و همسر سالم خان نورانی یک افسر نظامی که تحصیلات عالی در ترکیه داشتُ بود {رو ی همین دلیل از رتبه جگرن اضافه ترفیع برایش در سلطه ظاهر شاهی داده نشد} خواهش و تقاضا نمودند تا برای یک هفته در نشرات رادیو کابل

سهم بگیرد خانم کوثر نورانی تمام اعلانات تجارتی را با الفبای ترکی نوشت و با لهجه شیرین دری قرائت کرد. این خانم فدا کار خود را سپر تیر بلا ساخت تا دروازه های فرهنگی بروی دیگران باز گردید.
بقول استاد عبدالاحمد جاوید: دلیل آن بود که هرگاه ملا ها بخاطر نشر صدای یک زن دست به اغتشاش بزنندُ خارجی بودن خانم کوثر نورانی را راه حل مشکلات میدانستند زیرا تا آنوقت زنان جرئت نمیکردند راه استیشن رادیو پیش گیرند و بعد مرحوم برشنا در بخش قرائت اخبار ابتکار دیگری بخرج داد و اولین خانم که بحیث نطاق اخبار را قرائت کرد خانم آمنه ملک زاده بودُ دومین خانم رقیه ابوبکر و سومین خانم لطیفه کبیر سراج بودند که همزمان در فاصله های خیلی کوتاه یکماه و دوماه به نطاقی آغاز کردند و چهارمین خانم مستوره شال ُ خانم جمیله زمان انوری بود و پنجمین خانم شفیقه حبیبی که در سال 1340 هش-به رادیو آمدُ و بعد دو خانم بنام های قمر سعید و قمر میوندی میباشد. بعداز این خانم عالیقدر آهسته اهسته تشریف آوری خانم ها بحیث نطاقً پرودیسرُ ممثل و آواز خوان شروع گردید .
استاد برشنا که روابط فامیلی با سید جلال آغا داشت آواز مسعوده را برای هنر اواز خوانی تشخیص نمودُ او در تشخیص صدا و کشف استعد ادها مهارت کامل داشت.
دو مین خانم میرمن سامعه میرزاد و سومین بار دو خواهر بنام های ناهید و آزاده آواز خواندند و آزاده که صدای گیرا داشت مدت زیاد هنرنمایی کرد و پس از ازدواج از هنر دست کشید.
بعد خانم نابینا بنام عالمتاب به رادیو آواز خواند. در ابتدا همکاران تخنیکی را استاد برشنا برای ضبط اخبار و ضبط صدای آواز خوانان در منازل شان میفرستاد زمانیکه مطمین شدندُ جامعه عکس العمل نشان نمیدهدُ نطاقان به داخل ستدیو میآمدند و به قرائت اخبار میپرداختند و هنرمندان هم چنان جهت آواز خوانی راهی رادیو گردیدند.
استاد عبدالغفور برشنا در رابطه با شعر وموسیقی علاقه و استعداد خاص داشتندُ کمپوز های زیاد ی برای خوانندگان همان زمان تریب کردند و یکی از کمپوز های مشهور وی بنام { مدتی شد که ترا من ندیدم سر راه - آخر از خانه برآه ماه ی کم نما/ تا دل ودیده کنم فرش سر راه}
این آهنگ هشتاد سال قبل از امروز توسط مرحوم استاد برشنا کمپو ز گردید و تا امروز در تمام دنیا هنرمندان آنرا میخوانند. زمانیکه متقاعد هم بودُ بیکار نبود او در واپسین روزهای حیاتش سرود ملی اولین جمهوری افغانستان را کمپوز نمود.
تاریخ هنر وفرهنگ کشور ما با وجود سنتی بودن مردم و پالیسیهای سختگیرانه حکومت وقتُ مردان بزرگ چون برشنا را داشت که بااستعداد های ذاتی ازچشمه سار هنر سیراب بودندُ با مشکلاتُ و سیاست سخت گیرانه دولت وقت راه های مختلف را برای حل پرابلم ها جستجو مینمودند.
استاد برشنا در تاسیس تیاتر شهری و یا شاری ننداری اقدام نمود و آمر اعمار تیاتر شهری رااز مقامات بدست آوردُ در زمانیکه ریاست ثقافت و هنر را ایفا مینمود خدمات زیاد در زمینه رشد و انکشاف هنر تیاتر در پوهنی ننداری ُ ایجاد کورسهای آرت دراماتیک انجام داد و درکنار محمدعلی

رونق و دیگر استادان به تدریس کورسها پرداخت زمانیکه در مکتب صنایع نفیسه خدمت مینمود این مکتب هنری رااز تمام جهات ارتقا بخشید.
زمانیکه لیسه نجات را مدیریت مینمود این شخصیت ادیب هم تدریس کرد و هم کتب درسی لیسه نجات « امانی » را تالیف نمود و در اثر ابتکارُ تلاش و تقاضای او اشخاصیکه به زبان آلمانی آموزش عالی دیده بودند در لیسه نجات در کنار وظایف رسمی که داشتند جهت تدریس شاگردان لیسه به تقاضای آن بزرگمرد ادیب لبیک گفتند و لیسه نجات « امانی » رااز خطر سقوط نجات بخشیدند.
استاد برشنا بحیث مدیر مکتب و دانشمندان چونُ دکتور محمد یوسفُ دکتور علی احمد پوپلُ انجنیر غلام محمد فرهادُ استاد عبدالرشید جلیا ُ پروفیسور امیر محمدُ انجنیر محمد عمر و محمد صدیق بحیث استاد به کمک استاد برشنا شتافتند و امور تدریسی را پیش بردند.
زمانیکه آمر نشرات رادیو بود برای فعال ساختن نیم بدنه فلج جامعه با تمام افکار سنتی مبارزه کرد و برای خانمهای زمینه فعالیت را درارگان نشراتی مساعد ساخت.
خانم های نطاقان ُ آواز خوانانُ و ممثلین و سایر امور دفتری در زمان استاد گرامی برشنا بفعالیت آغاز کردند. استاد برشنا واقعاُ یک استاد مکمل در تمام امور هنری و فرهنگی بود و یک واقعیت روشن در مورد شکسته نفسی او صدیق مینماید که هیچگاه از ابتکاراتش فخر نمیکرد بلکه همه در تلاش بود که هنوز بسنده نیستُ و باید جامعه از هر جهت در رشته هنر و فرهنگ ارتقا داده شود او هیچگاه از خدمات فوق العاده ایکه انجام داده است ُ نخواسته است که بنام خودش پیوند بخورد بلکه افتخارات معنوی آنرا بخاطر تشویق و انکشاف هنر به دیگران منسوب ساخته است با آنکه او خود یک محمد زایی خیلی صاحب قدرت بودُ میتوانست از خدمات خود امتیاز بیشتر بدست آورد اما اینکار را هیچگاه انجام نداده است .
افتخارات این بزرگمرد خیلی زیاد است در این مختصر نمی گنجد باید کتابهای زیاد در باره چنین شخصیت بزرگ تحریر گردد و مکاتب هنری به اسم او مسما شود.
برشنا این بزرگ مرد تاریخ هنر و فرهنگ افغانستان به عمر شصت وهفت سالگی بتاریخ 25 جدی سال 1352 داعیه اجل را لبیک گفت و بتاریخ 26 جدی در شهدای صالحین محترمانه بخاک سپرده شد.
روحش شاد و فردوس برین جایش باد .

مدتی شد که ترا – من ندیدم سر راه
آخر از خانه برآُ ماه کم نما
که دل و دیده کنم فرش سر راه

آهنگ دلشین که هشتاد سال قبل سروده شده است و هنوز هم شنونده دارد و هنرمندان خارجی نیز آنرا میخوانند.

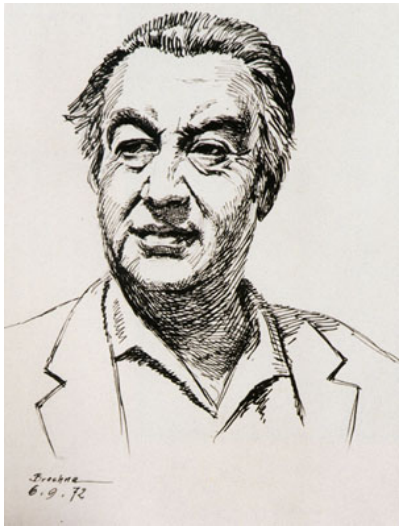

فوتو استاد از سایت رنگارنگ کاپی شده است.

اســــــد بـــــدیـــــع

اسد فرزند محمد مهدی حیدرزاده درسال 1340 هش - در شهر مزار شریف دیده بدجهان گشود مادرش از جمله ی بانوان روشن و آگاه شهر کابل و شاعر معروف زبان دری میباشد که اشعار را بنام بهانه بدست نشر می سپارد. پدرش از سر زمین هرات باستان بودُ پیشه رنگمالی داشت و در حلقه نویسندگانُ شاعران هنرپیشگان تیاتر هرات عمر گذرانیدُ او یک ورزشکار خوب و شخص کتاب خوان بودهُ از مسایل سیاسیُ فرهنگی و ادبی روزگار خیلی آگاهی داشت. وی زمانیکه از کابل به هرات کوچیدُ جهت کار به کشور ایران سفر کرد و پس مسافرت طولانی و باز گشت از ایران به آغوش گرم خانواده پس از سه ماه سکته نمود و جهان را وداع کرد. روحش شاد باد.

مرحوم حیدر زاده دو بار ازدواج کرده بود و چهار طفل به شمول اسد بدیع از وی باقی ماند.

بانو «بهانه » ناگزیر به ازدواج دوم متوصل گردید که از ازدواج دومُ سه فرزند بنامهای میروس نصیر بارق نصیر و تمیم نصیر دارند و فعلاُ در استرالیا زندگی مینمایند و هرکدام ایشان اهل هنر موسیقی میباشند. اسد بدیع وقتیکه از مزارشریف بکابل آمد الی صنف چهارم درمکتب نجات درس خواند و بعد در هرات از چهارم الی صنف نهم در مکتب خواجه علی موفقُ لیسه سلطان غیاث الدین غوری و لیسه جامی ادامه داد.

زمانیکه در هرات بسر میبردُ در غیابت پدر کاکای بزرگش اورا در مسجد نزد حاجی کاظم « پدرکلان محمد کاظم کاظمی شاعر معروف کشور» فرستاد تا در ایام رخصتی مکتب علوم دینی «قرآن کریمُ پنج کتابُ دیوان حافظ بوستان و گلستان سعدیُ نجمان شیرازی» را بخواند.

اسد در آوان نوجوانی نزد استاد مشعل صورتگر مشهور کشور که در آن ایام مدیر کتابخانه عامه ولایت هرات بودُ مقدمات میناتوری راآموخت و همچنان به آموزش زبان انگلسی را نیز در هرات آغاز کرد. در برگشت دوباره بکابل شامل صنف نهم لیسه انصاری گردید همین سال تعلیمی برایش خیلی سرنوشت ساز بود. روزی بدیع و یکتن از هم صنفانش بنام سید امین هاشمی تصمیم گرفتند که هر دو درآینده داکتر شوند و بعد از همان تصمیم رفقای شان آنهارا داکتر صدا میزدند. در همین صنف نهم تخلص بدیع را برایش انتخاب کرد و اسد- اسد بدیع شد.

در همین صنف نهم به پیشنهاد یکتن از هم صنفانش راهی رادیو تلویزیون ملی گردید و به اداره هنر و ادبیات مدیریت درامها و داستانهای دری بعد از آزمون تمثیل قرارداد بست و تحت نظر مرحوم استاد صادقُ محمد اکبر روشن و استاد بیسد هنر تمثیل راآموخت .

آشنایی جناب بدیع با هنر تمثیل برمیگردد به ایام کودکی او که با پدرش در تیاتر هرات به تماشای نمایشات میرفت. چون پدرش در حلقه هنرمندانُ ادیبان و اهل فرهنگ شخصیت معروف و انسان فهیم و مرد عیار بود همه هنرمندان و شعرای زمان باوی شبها بزم شعر و ترانه داشتند و

همچنان در نمایشات تیاتر هرات در جمع تماشا چیان تیاتر موجودیت حتمی داشتند و اسد بدیع از کودکی با تیاتر و هنرمندان آن زمان چون الفت هروی ُ عبدالرحیم سرخوش اسد الله تاج زی ُ خالو شوقی و محمد علی رونق و دیگر هنرمندان هراتی آشنایی داشت و با چشمان ژرف کودکانه اش تماشاگر نمایشات شان بود که چطور هنرمندان مردم را می خندانند و چطور نقش آفرینی میکنند که مردم درسالون میگریندُ چطور هنرمندان نبض جامعه و زندگی فقیر انه مردم را میشناسندُ زیرا اکثر تماشاچیان را طبقه فقیر جامعه تشکیل میداد.

قلم توانای نمایشنامه نویس و تمثیل فوق العاده هنرمندان تیاتر- آیینه شفافی بود گه زندگی اجتماعی مردم را در چند ساعت در مقابل دیدگان تماشگران قرار میدادند.

همچنان درایام جشن بدیع و آصف پسر کاکایش در کمپ کارگران هرات میرفتند و تمثیل هنرمندان رااز پشت سر ستیژ با چشمان جستجو گر شان تماشا میکردند.

هنر تمثیل از همین زمان در ذهن اسد بدیع مایه گرفته بود همینکه به رادیو تلویزیون راه پیدا کرد از راز های همه هنر ها آگاهی داشت و همین رابطه تیاتر اورا بسوی رادیو تلویزیون کشاند.

او بعد از کسب تجربه در این راه یکی از مستعد ترین ممثل ُ گوینده و مجری برنامه های ادبی رادیو و تلویزیون گردید.

طوریکه همه میدانیم اکنون هم داکتر بدیع گوینده و مجری خوبی در جامعه افغانی در خارج از کشور میباشد ُ جرئت گفتن نکته ها طنز ها که گاهی انتقاد تند اجتماعی درآن نهفته است ُ از زبان گویای بدیع به سمع افغانان در محافل ادبی و فرهنگی رسیده است.

برمیگردیم به ایام کودکی اوُ زمانیکه ظاهر هویدا برای اجرای برنامه هنری به هرات میرفت ُبرای اسد بدیع خیلی جالب بود چگونه هویدا یک برنامه را پیش میبرد. معمولاً برنامه های فرهنگی در تخت ظفر که اندک خارج از ساحه شهر بودُ دایر میگردید و مردم بخاطر دیدن برنامه جالب او بعد از صرف شام با اریکین ها راه درازی را طی مینمودند تا از هنرنمایی ظاهر هویدا لذت ببرند.

جالب آن بود که هرگاه در جریان برنامه برق « تخت ظفر » قطع میگردید ُمرحوم ظاهر هویدا اکوردن را میگرفت و با همان آواز مخصوص و بلند خود تا وصل جریان برق مردم را بدون میکروفون مصروف نگاه میداشت.

قدرت گردانندگی او برای اسد بدیع یک راز بود که چگونه باید این راز را پیدا کند و اکنون اسد بدیع با آواز گرم و گیرای مخصوص خودش یک گرداننده خوب است.

داکتر بدیع برعلاوه تمثیل درام وداستان در تلویزیون به تهیه برنامه (تلخ و شیرین) پرداخت و با هنرنمایی جناب عبدالحکیم اطرافی و چند هنر پیشه دیگر نشر میگردید و همچنان برنامه (تماشا) که بمناسبت های خاص نوروزُ هردو عید بخش میگردید با گر دانندگی بدیع روی صفحه تلویزیون میرفت هکذا برای مدتی مسوول تهیه (نمایش رادیویی) را که بنیاد گذار آن مرحوم ظاهر هویدا بودُ با نویسندگی عظیم جسور ساخته میشدُ پیش میبرد و برنامه دیگر رادیویی بنام (فانوس های شب) بر امواج (اف ام) نشر میگردید از ساخته های بدیع بود.

بخاطر تهیه برنامه فانوسهای شب ُجناب اسد بدیع به کتابخانه عامه شهر کابل نزد حیدری وجودی شاعر معروف کشور که مسوول بخش مجلات در کتابخانه عامه بودندُ میرفت و با مشوره

محترم وجودی اشعار نو ترجمه شده ممالک مختلف را گلچین جمع آوری میکرد و در برنامه فانوس های شب با خانم ثریا صدیق دیکلمه میکردند و یک پارچه آهنک نیز از همان کشور را بدست نشر میسپردند. داکتر بدیع با آغاز همکاری با رادیو - تلویزیون دروازه آرزو هایش یکی پی دیگر برویش باز میشد و به تخیلات ایام کودکی خود نایل میگردید ُ با وجودیکه متعلم بود با رادیو و تلویزیون همکاری خیلی صمیمانه داشت همچنان با نوشتن در اخبار و جراید نیز بی علاقه نبود اولین بار در مجله جوانان همکاری را آغاز کرد مطالبی در مورد خانواده و روابط خانوادگی نوشت و در ضمن جدول متقاطع و فال هفته نیز تهیه مینمود. بعد ها باسباون و اخبار هفته نامه هیواد ُ انیس ُ مجله زن و سرباز نیز مطالب از قلم وی به نشر رسیده است. ارمغان خوابهای و خیالات او را با همان رنگین برایش واقعیت گشت . او با پدر ادب و شاعر مشربش روزگار خیلی کوتاه و گذرا با خاطرات خیلی شیرین و آموزند گذارانید ُ زیرا زمانیکه در هرات بودند پدرش جهت کار و بدست آوردن پول برای زندگی فامیلش به ایران رفت و از آنجا کتب خوب و خواندنی برای فرزندش میفرستاد و زمانیکه بر میگشت ُ با یاران همدل ُ شعرا و ادبای هرات شبها در منزلش بزم شعر و قصه دایر میکرد و اسد از همان کودکی در مجلس دانشمندان بخاطر خدمت دوستان پدرش مینشست ُ شعر وادب را در ذهنش جمع آوری و ذخیره میکرد. پدرش خود یک شخصیت ادیب و شعر فهم هنر پرور بود اما روزگار و غم نان او را مجال نداد تا از دانشش آثار برای فرزندان بجا میگذاشت. ایامیکه از ایران برگشت اسد نوجوان از تحایف ارسالی پدرش که همه کتب خوب و خواندنی بود ُ چیزی مینوشت و در جاده شعر سرودن قدم های اولش را برمیداشت ُ گفتنی های ذهنش را دریک کتابچه سیاه کرده بود ُ مشتاقانه آرزو داشت پدرش بخواند و از اقدام فرزندش در جاده شعر گویی آگاه و او را مورد تقدیر قرار بدهد روزی کتابچه آبی را روی تاق گذاشت و زمانیکه از مکتب برگشت بیصبرانه کتابچه را ورق زد که پدر بعد از خواندن نوشتار اشعار گونه او در اولین صفحه آن چنین نوشته بود:

عزیز من خراسان است اینجا ----- سخن گفتن نه آسان است اینجا

جای سوالی وجود نداشت و بدیع دانست که منزل دور تر از انست که میپنداشت. دیگر هرگز پی سرودن شعر نرفت و بعوض به خواندن و شناختن شعر توجه کرد و اکنون برخوان رنگین شعر نشسته و به مهمانی واژه ها رفته است. او از حرفهایش شعر میسازد و بیشتر غزل را دوست دارد و شعر نیمایی میسراید. این نعمت از همان نشستهای پدرش با یاران و سخن سرایان وقت هرات بود که در منزل شان بزم شعر و سخن را دایر میکردند و اسد ناگزیر بخاطر خدمت گزاری دوستان پدرش تا ختم مجلس بیدار میبود ُ برایش ارزانی گردیده است.

با غزل از خواند دیوان حافظ ُ بوستان و گلستان سعدی آشنا گردیده بود اما زمانیکه مجله دختران و پسران از ایران به هرات میرسید ُ درآن شعر نیمایی را میخواند و با اشعار نیمایی آشنا شد. فضای اشعار جناب بدیع همیشه رمانتیک است و با واژه عشق آغاز میشود که زیبایی آنرا میتوانیم در این بیت دریابیم:

هر سحر در دشت دیدار تو گندم میشوم - می شگوفم در بهار چشم تو گم میشوم

این هنرمند گرامی با خیالات بس بزرگ بسوی جهان رازها سًر و ساز نیز سفر کرد و در این سفر نیز مانند دیگر ابعاد فرهنگی اش برنده شد. کشف همین راز ها و ساز ها اورا به جهان موسیقی کشاند. رو آوردن به هنر موسیقی از زمان که حدود 13 سال داشت در هرات با پسر کاکایش «حیدر حیدرزاده» اکوردیون مینواختُ سرچشمه گرفته است و زمانیکه بحیث ممثل ُ گوینده در بخش های هنر و ادبیات رادیو - تلویزیون اجرای وظیفه مینمود معرفت با دوستان هنرمند و آشنایی او با صدای ساز و آواز بیشترگردید. روزی رفیق عزیزش جناب « وحید صابری» او را با گروه باران معرفی کرد و مدتی با گروه باران در قسمت نواختن کیبورد و اکوردیون همکاری نمود. یک روز دیگر در موقع تفریح ضبط کنسرت گروه باران ُ با نواختن هارمونیه آهسته آهسته با خود زمزمه کرد یکی از آواز خوانان گروه باران بنام « هارون لمحه» تصادفاُ متوجه زمزمه بدیع شد و وقتی که آواز اورا شنیدُ به فرهاددریا که رهبر گروه باران بودُ گفت اسد باید بخواند. دریا با تعجب گفت او هو ! اسد میخواند ؟

آنروز جوانان گروه باران صدای اورا شنیدند و به زودی اولین آهنگ او بنام (امشب دلم گرفته به کی درد دلم کنم) که از تصنیف های خودش بودُ از طریق رادیو افغانستان بخش گردید. بعد از آن در کنار نوازندگی با گروه باران آواز خوانی را نیز ادامه داد. شیوه آواز خوانی بدیع به شکل آرام است و آرامش بخش روح میباشد.

او در سال 1362 هش- به عنوان آواز خوان سال انتخاب گردید و در سال 1988 میلادی در اتحاد شوروی در فستیوال میخک سرخ اشتراک کرد و بایک دپیلوم افتخاری دوباره بوطن برگشت. بدیع در بخشهای مختلف هنری استعدادش را تجربه نموده و آهنگهای زیادی به هنر دوستان میهنش تقدیم کرده است. همه این موفقیتها از پشت کار ُ ریاضت ُ و تلاش خستگی ناپذیر او بدست آمده است زیرا عزم راسخ خیالات نوجوانی اورا به حقیقت پیوند داد.

همانطوریکه در صنف نهم مکتب دوستانش اورا داکتر صدا میزدندُ دراین رشته خدمت گذاری نیز موفق گردید . او بعد از صنف دوازدهم شامل خدمت مکلفیت عسکری گردید و بعد از اخذ ترخیص به دانشگاه کابل شامل شد و در رشته طب تحصیل نمود. در سال1990 م - دانشکده طب را به پایان رسانید و درسال 1992 م- نسبت تشدید جنگها ترک وطن کرد و سویس را منحیث مهین دومش پذیرفت. او مدت چهار سال در سازمان صلیب سرخ در پروژه « ایدز» به شکل افتخاری همکاری نمودُ بعد از اخذ

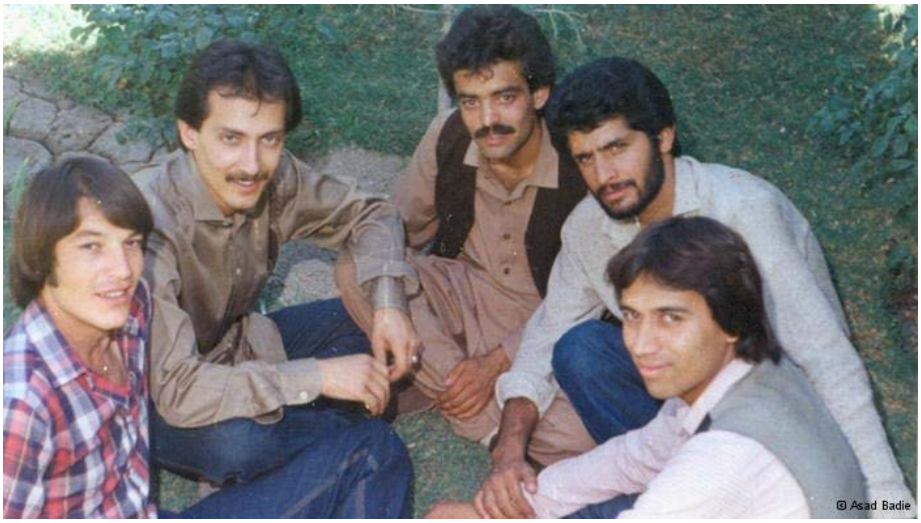

ستیزن « قبولی تابعیت» بحیث آمر آن پروژه تقررحاصل کرد و اکنون دریکی از شفاخانه های شهر ژنیو مصروف خدمت گذاری میباشد.
جناب داکتر بدیع با بانو فتانه که یکی از فارغ التحصیلان دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل بود ُ ازدواج نموده است و دارای یک فرزند بنام آمو میباشند. « داکتر بدیع این مطالب رااز یک نوشته جناب یما یکمنش برایم گسیل داشتند ُ واز آن برون نویس نموده ام»
در تصویر فوق جوانان گروه باران ُ از راست نفر اول راهی ُ دوم بدیع ُ سوم مختار مجید چهارم فرهاد دریا و پنجم وحید صابری دیده میشوند

صـــــدیـــق بـــــرمـــک

جناب صدیق بتاریخ 16 سنبله سال 1341 مطابق هفتم سپتمبر 1962 میلادی در پنجشیر بدنیا آمده است. او نخستین گام سینمایی اش را در آریانا فیلم که هنوز 16 سال داشتُ گذاشت. وی بعد از ختم مکاتب ابتداییه و ثانوی عازم اکادمی سینمایی ماسکو 'گرد و مسلک VGIK را در سال 1366 به پایان رسانید. صدیق برمک چندین فیلم کوتاه داستانی و چند فیلم بلند داستانی را در مراحل مختلف و دشوار زندگی سیاسی و اجتماعی کشور به اکمال رسانید اما جنگ تریاک را که درسال 2008 م- به پایان رسانید و همچنان اسامه نخستین فیلم بلند سینمایی او پس از سقوط طالبان روی پرده سینما رفت و بااستقبال زیاد مردم مواجه گردید .
وی در ایجاد اتحادیه سینما گران افغانستانُ نشر مجله سینمایی (سینما) کمک به رسانه های تصویری نوپا مانند طلوعُ و تلویزیون نمبر یک ُ و فعالیت در جهت فراهم آوری زمینه های آموزشی و ساخت فیلم برای سینما گران جوان و کودکان درکشور ُ شرکت و در کار چندین جنشواره ملی و بین المللی و همچنان داوری در جنشواره های متعددی بین المللی ُ کار های بزرگ دیگریست که در کنار فیلم سازی انجام داده است.
وظایف کارگردانی جناب برمک از این قرار میباشد:
1 - دیوار فیلم 35 ملی متر در هشت دقیقه در سال 1984 م
2 - دایره فیلم 35 ملی متر در بیست دقیقه در سال 1985 م
3 - اسامه فیلم 35 ملی متر در هشتاد وسه دقیقه درسال 2003 م
4 - جنگ تریاک فیلم 35 ملی متر در نود ودو دقیقه درسال 2008 م
فیلم های مستند جناب برمک اینها بودند:
1 - فاجعه پژمرده فیلم تلویزیونی 22 دقیقه درسال 1988 م

2 – حدیث فتح فیلم تلویزیونی 50 دقیقه در سال 1991 م
3 – پرونده تجاوز فیلم ویدیویی 30 دقیقه در سال 1997 م

فیلم نامه ها

1 – دیوار در سال 1983 م
2 – دایره درسال 1984 م
3 – بیگانه درسال 1985 م
4 – سایه در سال 1987 م
5 – من درسال 1988 م
6 – عروج در سال 1992 م
7 –گرگها وبره ها درسال 1998 م
8 – اسامه درسال سال 2002 م
9 – جنگ تریاک درسال 2005
10 – کسوف درسال 2010 م

هچنان در تهیه سه فیلم مانند « سیبی از بهشتُ به کار گردانی محترم همایون مروت » درسال 2009 و سریال تلویزیونی درویش بکار گردانی محترم زبیر فرغند درسال (۲۰۰۸الی۲۰۰۹)م و فیلم همسایه نیز به کار گردانی ذبیر فرغند درسال 2010 م – فعالیت نموده است. محترم صدیق برمک مانند اسمش یک انسان پاکدلُ صادق و مهربان بوده برای دستگیری افتادگان همیشه از فروتنی کار میگیرید و همچنان برای تربیه نسل جوان به خاطر آینده سینمای کشور شدیداُ تلاش میورزد چنانچه خانم مارینا گلبهاری یکی از بهترین مثال در جهان سیمای افغانستان از جمله تلاشهای صادقانه جناب برمک میباشد. برمک او را به قله های درخشان هنرسینمایی رسانید درخشش مارینا گلبهاری در پرده سینما نقش مثبت بالای افکار سنتی که دست و پای هنرپیشگان را بسته بودُ از خود بجا گذاشت. حاصل زحمات و خدمات جناب برمک که از یک دختر نوجوان که در شرایط طالبان از مکتب و سواد محروم مانده بودُ او را یک زندگی نوین بخشیدُ مثال بسیار خوب در جامعه افغانستان بجا مانده است. جناب برمک تا اکنون مانند یک برادر مهربان از حال و احوال فامیل گلبهاری مراقبت مینماید .از اثر توجه جناب برمک برای تمام خانواد ه گلبهاری زمینه خوب زندگی در کشور هم زبان تاجیکستان مساعد گردیده استُ بنده «نگارنده» بنوبه خود از توجهُ تشویق و خدمات صادقانه جناب برمک سینما گر رشید کشور اظهار سپاس مینمایم و عطف توجه او را بیشتر از پیش در حصه تربیت طبقه اناث مبذول میدارم.

جوایز هنری که بدست آورده است :

1 – در فیلم دایرهُ جایزه بهترین هنرجویان صوفیهُ بلغاریا سال 1985 م
2 –جایزه مقام دوم جشنواره هنرجویان ورشاُ پولند درسال 1985م
3 – در فیلم بیگانهُ جایزه بهترین فیلم کوتاه از جشنواره بین المللی پیونگ یانگ کوریای شمالی در سال 1988 م

4 – تحسین شده درجشنواره بین المللی آسیاُ افریقاُ امریکای لاتین و تاشکند اوزبیکستان 1989
جوایز فیلم سینمایی اسامه :
1 –جایزه کمره طلایی بخش کمره طلایی یا دو هفته کارگردانان جشنواره سینمایی کلن سال 2003 م–
2 –جایزه جوانان کلن سال 2003 م–
3 –جایزه نهاد فرهنگ و هنر فرانسه سال 2003 م–جایزه گلدن گلوب ُایالات متحده امریکا 2004 م کمره طلایی بهترین زبان خارجی .
4 – جایزه تریلر (گاری) طلایی سال 2004 م
برنده تریلر طلایی بهترین جایزه خارجیُ لاس انجلس امریکا.
1–جایره ساترلند جشنواره یلم لندن سال 2003 م – بهترین فیلم.
2 –جایزه بهترین فیلم بلند ازجشنواره سینمای جهان کیپ تاون افریقای جنوبی 2003 م
3 –جایزه بهترین کارگردانی از جشنواره سینمای جهان کیپ تاون افریقای جنوبی 2003 م
4 –جایزه فلیم نخست از جشنواره رسانه های جدید وفیلم جدید مونتریال کانادا 2003 م
5 –جایزه بهترین فیلم بلند داستانی ازجشنواره بین المللی فیلم مولدست 2003 م– اکراین .
6 –جایزه جریان نو با تذکره ویژه از جشنواره بین المللی فیلم پوسان 2003 م –کوربای جنوبی . 7 –جایزه بهترین بازیگر دختر جوان از جشنواره بین المللی فیلم موادست 2003 م – اکراین .
8 –جایزه بهترین برگزیده تماشاگران درجشنواره بین المللی فیلم پوسان 2003 م –کوریای جنوبی .
9 –جایزه بهترین بازیگر زن از جشنواره بین المللی مانیلاُ فلپین 2004 م.
10 –جایزه اصلی با تذکر ویژه سلواکیا از جشنواره بین المللی براتیسلاوا 2003 م–
11 – جایزه اسپایکیا تیر طلایی هسپانیه از جشنواره بین المللی فیلم وایادولید 2003 م
12 –جایزه تماشاگران از جشنواره فیلم بین المللی کرالا 2003 م – هندوستان.
13 –جایزه ویژه از جشنواره بین المللی قیلم میامی سال 2003 م– امریکا
14 –جایزه بهترین بازیگر نقش اول زن از جشنواره بین المللی سدنه مایا 2003 م– هندوستان و 15 –برگذیده 36 جشنواره بین المللی در بخش های مختلف
16 – مدال فیدریکو فلینی از سوی نهاد یونسکو سازمان ملل 2003 م
17 –مدال کمال الدین بهزاد از سوی وزارت فرهنگ افغانستان 2003 م.
18 –مدال شوالیه دی آرت از سوی وزارت فرهنگ فرانسه 2004 م.
جوایز فیلم جنگ تریاک :
1 –جایزه طلایی مارک آوریلو برای بهترین فیلم از جشنواره بین المللی روم 2008 م– ایتالیا .
2 –جایزه بزرگ اصلی جشنواره بین المللی با تومی 2009 م– کرجستان .

3 –جایزه الهه طلایی برای بهترین کار گردان از جشنواره بین المللی پریش تینا 2009 م – کاسوو.
4 –جایزه بهترین فیلم از نظر تماشاه در هفته فیلم افغانستان 2009 – خانه کلنُ جرمنی.
5 –جایزه بهترین بازیگر نقش اول مرد 2011 م – از جشنواره کیشُ ایران وشرکت در بخشهای
6 – جوایز مختلف بیش از 15 جشنواره بین المللی .
7 –لقب بهترین کار گردان آسیا از سوی بنیاد سینمای هند ممبای در سال 2011 م .
8 –شرکت در جشنواره های بین المللی در مقام داور:
9 –جشنواره بین المللی سینمای ترای بیکا درسال 2004 م –نیویارکُ امریکا.
10 –جشنواره بین المللی سینمای دیدا ر 2004 م– شهر دوشنبه تاجیکستان .
11 –جشنواره بین المللی سینمای لوکارنو 2005 م –لوکارنو سویس .
12 –جشنواره بین المللی سینمایی آلماتا 2005 م– آلماتای قزاقستان.
13 –جشنواره بین المللی سینمای باتومی 2010 م– باتومیُ گرجستان.
14–جشنواره بین المللی سینمایی ابوظبی 2010 م – ابوظبی امارت متحده عرب

عبـــید الله بـــکـــتاژ

عبیدالله بکتاژ در بهار 1339 هش – در یک خانواده متوسط الحال در شهر زیبا کابل دیده به جهان گشود. هنوز پنج سال دوره کودکی اش را سپری نکرده بود که پدرش را از دست داد و از همان آغاز زندگیُ محرومیت روزگار برایش آغوش باز کرد. محروم از محبت پدر یک حقیقت تلخ و یک دردُ درمان ناپذیری بود که در درازای عمر در گوشه خانه قلبش شعله حسرتبار را نگهداشت و هیچگاهی در ظاهر حیاتش این درد جانکاه را آشکار نمیکردُ و شاید همین باعث میشود که از همان کودکی نوعی از احساسات گیرنده و عاطفی در درونش ایجاد گردد و بعدُ دیگر شخصیتش آثاری از استقامت و جدیت پدید آید. او درکنار دیگر بزرگان فامیل در پرتو محبتهای مادر مهربان و کاکای گرامیش درآسایش نسبی بزرگ گردید. در نوجوانی با هنر آشنا شدُ نخست به نقاشی و رسامی رو آورد و اساسات ابتدایی این هنررا در کورسهای استاد غوث الدین خان نقاشُ آموخت و همزمان به آموختن هارمونیهُ اکوردیون و طبله نیز پرداخت و با استعداد یکه در هنر موسیقی داشتُ در برنامه های فرهنگی مکتب سهیم گردید تا برای گریز از حقایق تلخ روزگار و محرومیت از محبت پدرُ دنیای پرلطف هنری برایش ایجاد نماید.

بکتاژ دوره ابتدایی را در مکتب مسعود سعد و متوسطه را درلیسه استقلال بسر رسانید و بعد راهی مکتب مسلکی تخنیک ثانوی گردید.
زمانیکه پروژه تلویزیون یکی از آرزوها و کمبود های رسانوی در کشور اماده بهره برداری گردیدُ عبید بکتاژ نیز در جمع صد ها جوان دیگر همشهری کابل بدانجا مراجعه کرد تا در آغازین این پدیده نوپا سهم داشته باشدُ بدون شک با استعداد هنری که قبلا متذکر شدیم در اداره هنر و ادبیات رادیو و تلویزیون موفق گردید تا دربلند بردن سطح اگاهی خود و مردمش از طریق این رسانه جمعی ایفای خدمت بدارد. درسال 1359 هش تحصیلاتش را در پولیتخنیک کابل ادامه داد و درکنار آن در مدیریت درامها و داستانهای دری رادیو تلویزیون ملی عقد قرارداد نمود و اولین کار هنری اش در نمایش تلویزیونی بنام مادر وطن آغاز گردید. همزمان باآغاز کارهای هنریُ جریانات سیاسی در وطن نیز بوقوع پیوست که در تکامل شخصیت او تاثیر به سزایی گذاشت.
با همه کشمکش های سیاسی که در حقیقت دامنگیر تمام مردم در سراسر کشور گردیده بودُ اما او به کار و تحصیلش ادامه دادُ مگر مورد توجه سازمانهای حزبی در پولیتخنیک و رادیو تلویزیون قرار گرفت و بهانه های برای قطع همکاری او در دستگاه رسانوی کشور جستجو میکردند. چون او در دفتر کار با یک تعداد جوانان روشنفکر که همه شان از کانون علمی پوهنتون با سطح اگاهی بلند دورهم جمع شده بودندُ مانند شیر محمد هژیر محصل طبُ محمد معروف قیام محصل ادبیاتُ رنا محرابی محصل سانیس ُ مسعوده رشید و زینب فرشید محصلان طب همه شان آگاهانه بااعضای حزب خلق در ساحه تحصیلی و دفترکار به مشاجرات سیاسی میپرداختندُ بدین ترتیب مورد شک بیشتر قرار داشتند. سرانجام دفتر سازمان اولیه رادیو تلویزیون منبی به اطلاعات رسیدهُ فسخ قرارداد شان را بمدیریت درام و داستان ابلاغ نمود مگر در جمع آنها تنها عبید بکتاژ بود که با همه پا فشاری و جدید پا برزمین میکوبد و سند و ثبوت میخواست.
عبید بکتاژ با پشتکار و صراحت گفتار و جدیت رفتارش مورد احترام تمام همکارن رادیو تلویزیون قرار داشت. در جمع هنرمندان وهمکاران چون استاد رفیق صادق ُ عظیم جسور ُ غنی ظریفیار ُ کبیر عبادیُ ُ شمس عبادیُ ف عبادی ُ حکیم اطرافیُ عبدالروف پردیسُ عارف الدینُ حنان زمریال ُ مرتضی بایقرا ُ سعید ورکزی ُ ولی تلاش ُنبی نوجوُفقیر نبی ُ سلام سنگی ُ نصیر القاس ُ شمس عبادیُ حشمت امید ُنبی اکرمیُ مشعل هنریار ُ فهیم سدوزیُ واسع سریرُ شیر هژیر ُمعروف قیامُ رنا محرابیُ کریم بیسدُ زرغونه آرام ُ محبوبه جباری ُ انیسه وهابُ میمونه غزالُ حبیبه عسکر و دیگران بکار هنری خویش ادامه داد.
بکتاژ در بین سالهای 1358 – 1362 هش – در فیلم های هنری مانند : فرجام – بازهم برای آینده – نوای شلاق – اشک ولبخند –لحظه ها – نقش بازی کرده است.
همچنان در برنامه های مختلف رادیویی و تلویزیونی دربخشهای تمثیل سهم فعال داشت و هر هفته در رادیو درام وداستانهای دنباله دار صدایش نوازشگر گوشهای هموطنانش بود.
با اندوختن تجربه برای بلند بردن سطح نمایشات تلویزیونی کشورش از هیچ گونه مساعدت دریغ نکرد. با انکه از نظر رشد و انکشاف هنر و فرهنگ زمینه خوبی برای تبارز استعداد های جوانان همین سالها بشمار میرفت اما بدبختانه اشغال وطن توسط قوای سرخ روسیُ مخالفت علیه سیاست

جاری و برخورد های جدی علیه نشرات تبلیغاتی و دستوری عرصه سعادت برایش تنگ و تنگتر گردید و مجبور به ترک وطن شد.
درسال 1364 هش در ایالت ورجینیای امریکا رحل اقامت پهن کردُ تحصیل نیمه تمامش را دنبال کرد و بعد از ختم تحصیل بحیث انحنینر بکار آغاز نمود.
در اندیشه اینکه چرا نتوانست برای وطنش خدمت نمایدُ همیشه درد غربت و حسرت فراوان بدوش میکشید و خود را مقروض آب و خاکی میدانست که در آن بزرگ شده بود.
درسال 1995 م ـ با یکتن از دوستانش بنام نجیب عزیز طرح موسسه خیریه اطفال جنگ زده افغانستان را ریخت و برای کمک به هموطنانش قدم های استوار برداشت.
درسال 1997 م- سفری به افغانستان نمود و در دره پنجشیر با احمد شاه مسعود ملاقات انجام دادُ مسعود درنظر داشت تا مسئولیت طرح وپلان ساحوی یک شهرک را برایش بدهد. درباز گشت از کابل امید بزرگ کار در وطن برایش باز گشت اما با ورود طالبان در کشور تمام امید هایش باطل و در مایوسی بسر برد و به ترجمه کتابهای اساسات ساختمانی پرداخت و به ادامه کمک های موسسه خیریه اطفال جنگزده افغانستان توجه بیشتر مبذول داشت .
در سال 2001 میلادی بعد از حمله قوای امریکا و خاتمه حکومت طالبان آرزوی خدمتگذاری در وطن برایش قویتر گردیدُ روی همین امید واری دفتر ساختمانی را در کابل با یک تن از همکارانش بنا کردُ مصاحبه های در مورد طرح پلان ساختمانی اش از طریق رادیو صدای امریکا نشر نمود اما متاسفانه زیر فشار بی حد فساد اداری حکومت جناب حامد کرزی نتوانست آرزویش جامه عمل بپوشد زیرا عبید بکتاژ فرزند صدیق و زحمت کش بود که با همت بازو و مزد حلال خویش زمینه زیست شرافت مندانه برایش مهیا کرده بودُ نتوانست به خواسته نا مشروعُ غیر قانونی و حق تلفانه رهبران جهادی لبیگ گوید بناُ دفترش را بسته کرد و به کمکهای خویش به موسسه خیریه اطفال جنگزده افغانستان اکتفا نمود و بخاطر همین مساعدت ها سالانه یکی و دوبار به کشور سفر مینمود.
بکتاژ درسال 1994م-با رنا محرابی ازدواج نمود و سه فرزند بنام های تهمینه - بلال احمد و روبیل که دراین فوتو دیده میشود از وی باقی مانده است .
شاد روان بکتاژ در بهاران 2012 م- با مرگ نا بهنگامشُ جامعه هنری افغانستان را متاثر ساخت.
روانش شاد باد.

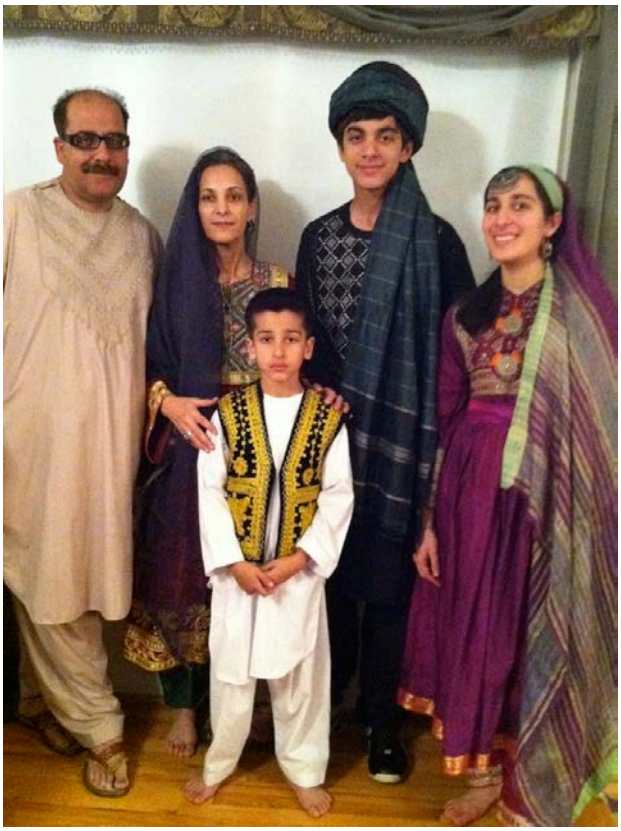

رنا محرابی با همسرش بکتاژ و فرزندانش

عبـــدالرحمـــن بـــیکـــران

عبدالرحمن بیکران برادر استاد عبدلقیم بسید و عزیز تسلیم بود این خانواده هنرمندان بزرگ را در آغوش پرورنید. بیکران 1310 مطابق 1931 م ـ در ده افغانان کابل تولد گردید. هنرنمایی مرحوم بیکران نیز از زمان که متعلم مکتب استقلال بود از طریق رادیو آغاز گردید.
بیکران درسال 1328 هش ـ به تیاتر پوهنی ننداری همکاری خودرا آغاز نمود زمانیکه بکلوریای خودرا ختم نمود وبه دانشگاه شامل گردید ُ رسته حقوق وعلوم سیاسی را انتخاب نمود ُبعد از فراغت دانشگاه بصفت حاکم همواره در ولایات کشور مصروفیت داشت ُ از هنر کنار رفت . مرحوم بیکران افتخارات زیاد هنری در پوهنی ننداری داشت وی در همین تیاتر به هنر آغاز نمود و در همین تیاتر با هنر وداع کرد. بعداز کودتای هفت ثور ترک وطن نمود و در امریکا زندگی اختیار کرد ُ در سال 1372 هش ـ در امریکا داعیه اجل را لبیک گفت. خداوندغریق رحمت بداریش .

.

عـــــبـدالرحـــــمن بـــینا

این هنرمند شایسته وطن از جمله اولین ممثلان تیاتر در کشور محسوب میگردد ُ وی در پوهنی ننداری با جمعی از هنرمندان با نام کشور چون استاد لطیفی ُ نشاد ملک خیل ُ ابراهیم خواخوژی ُرشید جلیا و دیگر هنرمندان ُ کار وفعالیت هنری را آغاز و روی صحنه های متعداد تیاتر ظاهر گردیده است. بخصوص درام لالا ملنگ اثر معروف استاد برشنا که با قوت خیلی بالا تمثیل نمود ُ البته در این درام مرحوم بینا تنها نبوده بلکه تمام ممثلانی که در این اثر نقش آفرینی کردند ُ هنرمندان عادی نبودند که اثر استاد برنشا را بازی نمایند. استاد برشنا در تعین نقش ها خیلی دقیق بود و نمایش قبل از رفتن روی صحنه از طرف شخص استاد برشنا کنترول میگردید و کوچکترین اشتباه را در نقش آفرینی نمی پذیرفت.
مرحوم عبدالرحمن بینا برعلاوه استعداد که در تمثیل داشت ُ خود صاحب قلم خیلی رسا بود و چندین درام نوشت و در تیاتر پوهنی ننداری بنمایش گذاشت .
زمانیکه عبدالرشید لطیفی اندیشه ساختن فیلم را در افغانستان طرح کرد ُ وی در فیلم عشق ودوستی که با همکاری مشترک هنرپیشه های هندی وبا تولید کمپنی شور و با هنرنمایی هنرمندان چیره دست افغانی تهیه گردید ُ مرحوم بینا نقش هیرو فیلم را بازی نمود.
این فیلم در سال 1323 هش ـ در لاهور تهیه گردید که درتاریخ فرهنگی افغانستان بنام اولین فیلم هنری یاد گردیده است.
عبدالرحمن بینا در رشد و انکشاف هنر تیاتر خدمات بس ارزنده انجام داده است که مقام والای او در تاریخ فرهنگ افغانستان در ردیف خوبترین شخصیت های هنری و فرهنگی ُ چون استاد لطیفی ُ استاد جلیا ُ خواخوژی ُ استاد جانمحمد پلار ُ ملگری وغیره حفظ میباشد.

این نویسنده توانا هنرمند موفق در درام لالا منلگ خوب درخشید و از همان درام شهرت عالی هنرتمثیل را حاصل کرد. زمانیکه خودش نمایشنامه مینوشت و یا دایرکت مینمود از جمله سخت گیر ترین دایرکتران زمان بودُ هنرمندان که در درامهای او نقش آفرینی میکردند مانند نیک محمد قایل ُ محمد زمان انوری ُ شهید مهدی ظفرُ عظیم رعدُ داوود فارانیُ محمد ابراهیم نسیمُ سید احمد هلال ُ یوسف زاده و دیگران بودند که هر کدام این هنرمندان بجای خود استادان زمانه بودندُ پس معلوم است که مرحوم بینا یکی از بهترین ها و پیش کسوان تیاتر کشور ما بوده است. این هنرمند گرانقدر ُ نویسنده توانا تنها با هنر پیشه گی تیاتر بسنده نبودُ نمایشنامه های زیاد نوشت که تمام نمایشات وی بروفق حال و روزگار مردم مطابقت داشت ُ بعضيُ نمایشات وی تحت سانسور دولتی زمان محمد ظاهرشاه قرار میگرفت و از طول و عرض آن قیچی زده میشد اما او برای باز گو کردن واقیتها از سانسور و قیچیکاری هیئت سانسور هراس نداشت گفتنی هایش را در وجود کرکتر های درام اش بروی صحنه میکشید. مرحوم بینا برای نشرات رادیو نیز درام و برنامه های ادبی مینوشتُ هر پروگرام رادیویی و درام های که از قلم توانایش تحریر میشد یکی از خوبترین برنامه ادبی و یا نمایشنامه رادیویی میبود که میلونها شنونده را بدور رادیو منازل شان جمع میکرد.اما باین همه کار و زحمت حقیقت تلخی دامنگیر هنرمندان عزیز ما بودُ کم لطفی حکومات خود کامه و محافظه کار که از بیداری توده ها در هراس بودند و هنرمندان قسم شاید و باید مورد حمایت ُ تقویت مادی و معنوی قرار نمیدادند.... مثال های تلخ درباره وضع زندگی هنرمندان فداکار خیلی زیاد وجود دارد بگونه مثال زمانیکه مرحوم بینا وفات نمود آنقدر وضع اقتصادی او خراب بود که برای دفن و تشیح جنازه اوُ هنرمندان گرانمایه ومردمش امداد رسانیدند.

و معیت شان دیرتر از حد معمول بخاک سپرده شد. درحالیکه هنرمندان در کشور های مترقی از زندگی مرفع برخورد دار میبانشد.

دلایل زیا در مورد عدم رشد و انکشاف تیاتر در کشور ما وجود داردُ حکومات بخاطر بقای خود و اجرای سیاست خود کامه ء شان در حق دانشمندانُ هنرمندان اعم از تیاترُ نقاش ُ شاعر و نویسنده از جفا کار گرفته اند و حتا بجرم حق گفتن مجازات زندان را متحمل گردیده اند. درداُ که چنین هنرمندان با استعداد با جفای تحمیلی روزگار زیستند و با همه فشار و سانور های حکومتی تلاش ممیکردند تا خدمتی در بیداری جامعه نموده و در وازه تیاتر بسته نگردد روح بینا هنرمند چند بعدُ کشور شاد و فاملش سعادتمند باد.

برای دریاف فوتو شادروان عبدالرحمن بیاموفق نشدمُ نا چار فوتوکه خانم نجیبه جان آرش ارسال کرده اند نشر

گردید زیرا مرحوم بینا در این فوتوی تاریخی با هنرمندان همان زمان دیده میشود.
از خانم آرش مکرراً سپاسگذاری مینمایم.

استـــاد عبـــدالواحـــد بـــهـــره

شاد روان استاد عبدالواحد بهره فرزند مولوی رحیمداد تیموریُ نواده ی مولانا میر محمد یوسف پهره گی از سلسله ی دودمان تمیوریان هرات میباشد و در یک در خانواده ء متدین پا به عرصه وجود گذاشت. استاد بهره علوم متداوله ی عصر را نزد علمای مشهور زمان فرا گرفتُ و در معارف کشور مصدر خدمات زیاد گردید.
درسال 1300 هش – در زمان اعلیحضرت امان الله خان که توجه به علم ودانش یکی از اقدامات اولیه حکومت را تشکیل میدادُ و در آن زمان شادروان علامه صلاح الدین سلجوقی مسوول معارف ولایت هرات بودُ برای تطبیق لایحه وظایف و انکشاف معارف در هرات توجه خاص مبذول داشت اما مردم که از نعمت علم کمتر بهرهمند بودند برای انکشاف معارف علاقه نداشتند و از شمولیت فرزندان شان در مکتب جلوگیری مینمودند.
در این وقت شادروان عبدالواحد خان بهر با مرحوم علامه سلجوقی برای جلب و توجه مردم در فکر تیاتر میشوند که مطالب به زبان ساده و مردمی برای اهالی شریف هرات افاده گردد تا از انکشاف معارف جلوگیری نه نمایند.
مرحوم علامه سلجوقی نظربه لیاقت وکاردانی و ظرافتهای فکری مرحوم استاد بهره را بحیث معاون معارف جدید التاسیس هرات مقرر نمود.
درسال 1300 هش –جهت توسعه معارف در سرتاسر کشور اقدام جدی از طرف حکومت صورت گرفت اما دشمنان کشور از توسعه معارف این چراغ معرفت در هراس بودند و میخواستند در اثر توطئه و دسایس شوم شان مشعل علم را خاموش و مردم را به تاریکی سوق بدهندُ علامه سلجوقی این مرد مبتکر و استاد بهره در فکر ایجاد تیاتر گردیدند تا از طریق تمثیل بزبان عامیانه مزایای علم را تشریح و توجه مردم را به معارف و علم و معرفت معطوف سازند.
علامه سلجوقی در انزمان بحیث رئیس و استاد بهره بصفت معاون معارف ولایت هرات ایفای وظیفه مینمودند و برای اولین بار تیاتر را در 1301 هش ـ ولایت هرات افتتاح کردند و استاد بهره را بااستفاده از ظرفیت های فکریش به صف مسئول تیاتر بنام پوهنی ننداری گماشت .
استاد بهره اولین نمایش را تحت نام تعلیم جدید و قدیم توسط شاگردان معارف در فضای آزاد در باغ میرزا خان باغدشتی در حضور صد ها تن از متنقذین هرات بنمایش گذاشت و مزایای تعلیمُ علوم و معرفت را برای مردم با نمایش تمثیلی در پوهنی ننداری آگاهی داده شد. درموقع نمایش علامه سلجوقی از جور و جفای بعضی مردم تاریک نگر بکابل سفر کرده بود با شنیدن این ابتکار و

شرکت مردم منحیث تماشاچی« لوح وح تقدیر و مدال معارف» کشور را که از غازی امان الله کمایی نموده بود رسماُ به استاد بهره تفویض کرد و استاد بهره را اولین آمر پوهننی ننداری و اولین نویسنده تیاتر در هرات معرفی نمود.
استاد بهره با نمایش درام تعلیم جدید و قدیم هزاران تن فرزندان متنفذین هرات را بمکتب جذب و در بقا و انکشاف معارف خدمت بزرگ انجام داد و همچنان در کنار این ابتکار در تاسیس مکتب شرافت و ایجاد مکاتب شجاعت و شهامت نیز توفیق یافت.
استاد بهره از جمله موسسین اولین انجمن ادبی هرات که توسط علامه صلاح الدین سلجوقی افتتاح گردیدُ نیز میباشد. استاد در هرات باستان خدمات بزرگی در ادبیاتُ فرهنگ و معارف انجام داد و چراغ علم را در خانه هر هراتی روشن نگهداشت و جوانان معارف را چون فرزندانش در راه اندوختن علم تشویق مینمود در اثر همین خدمات شایسته و بخصوص بقا و انکشاف معارف در سال 1325 هش ـ زمانیکه عبدالله ملکیار والی هرات بودندُ مرحوم بهره به اخذ مدال معارف افغانستان نایل آمد و از طرف والی هرات برایش اعطا گردید.
استاد عبدالواحد خان بهره درسال 1328 هش – از طرف مردم هرات به عنوان وکیل در پارلمان افغانستان معرفی شد و از طرف پادشاه وقت « محمد ظاهرخان» به اخذ مدال صداقت نایل آمد.
استاد بهره برعلاوه خدمات فایقه در امور معارف و هنر تیاتر و فرهنگ به مشاغل دیگر نیز اشتغال داشته است مانند رییس مواد نفتی انحصاراتُ نماینده امور خارجه در تورغندیُ اولین سارنوال مدعی العموم هراتُ آمر کتابخانه عامهُ مدیر پوهنی ننداری و مدیر مرستون هرات و برعلاوه ماموریت های مختلف در نویسندگی نیز قلم توانایی داشت و چهارده اثر نوشتاری شعر و نثر از این شخصیت بزرگ فرهنگ ُ شاعر توانا و معارف پرور کشور بجاه مانده است که صد سلام مذکور بعد از صد سلام مولانا و جامی در جهان شعر و ادب به عنوان دومین صد سلام زبان دری شهرت یافته است و همچنان یک نمایشنامه او بنام شاعر و ماهر از طریق رادیو افغانستان نیز نشر گردیده است.
رهنمای سعادت گذینه ای از چهارده اثر استاد بهره میباشد که خو ش بختانه اقبال طبع یافته است. از جمله نمایشات تیاتری که به قلم استاد بهره نگارش یافته استُ معروف ترین آن شاعر و ماهرـ دختر فروش ـ برق ضعیف و رشوه خور میباشند.
استاد در طول چهل سال خدمت در امور معارف هرات هزاران انسان هدفمند را تربیه و به جامعه تقدیم داشته است که روی همین خدمات شایسته از احترام شایان در بین مردم هرات بر خوردار بوده است و شاگردانش همیشه او را به دیده قدر نگریسته اند و حتا استاد بهره از احترام و قدردانی شاگردانش در آثارش یادآوری نموده است.
این شخصیت علمی و فرهنگ از طرف علامه صلاح الدین سلجوقی بنام اولین مدیر مکتب و اولین آمر و دایرکتر و نویسنده تیاتر در هرات یاد آوری و معرفی شده است. زیرا او در ایجاد و بنیان گذاری تیاتر دوشادوش علامه سلجوقی خدمت نموده و ابتکار نوشتن نمایش « تعلیم جدید وقدیم» را که اولین نمایش در پوهنی ننداری ولایت هرات میباشدُ اقدام کرده است. ُ بعداز تمام زحمات و رنج که مردم در مورد تیاتر و معارف بروی روا داشتند ُتیاتر را در هرات بمردم معرفی و استحکام

بخشیدُ بعداز استاد بهره تیاتر در هرات شناخته شد و دانشمندان و هنرمندان دیگر مانند عبدالرحیم خان سرخوش هرویُ درمحمد سایر هروی ُ الفت هروی و دیگران این هنر والا را پیش بردند. آنچه درباره استاد بهره مطالعه نمودید ُ ارسالی پسر شان ُ محترم شاه ولی بهره میباشد که از همکاری شان صمیمانه اظهار شکران مینمایم.

ادروان علامه صلاح الدین سلجوقی

بنیانگذاران اولین تیاتر نوین کشور در هرات ۱۳۰۱ خورشیدی

شادروان استاد عبدالواحد بهره

استـــاد عبـــدالقـــیوم بـــیسد

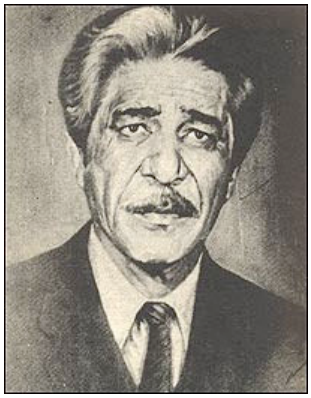

استاد عبدالقیوم بیسد در سال 1307 هش – در ده افغانان شهر کابل دیده بدنیا گشودُ بعد از ختم مکتب ابتداییه شامل لیسه استقلال گردید. در سال 1324 هش- از لیسه استقلال فارغ التحصیل گردید ُ استاد قبل از ختم مکتب استقلال یعنی در سالهای 1322 هش – که هنوز متعلم بود همکار افتخاری در آغازین پوهنی ننداری داشته است. اولین نقش وی در تیاتر کشور چنین آغاز شد. شاد روان استاد عبدالرشید لطیفی در ثور سال 1322 هش- نمایشنامه یی را بنام میراث نوشت و یک میرزا ی کمسواد ُ پرُ مدعا و آفسقال را برای شخص خیلی جوان سپردند که تازه به تیاتر راه پیدا کرده بود ُ هنوز در این اقلیم نام و نشانی نداشتُ او عبدالقیوم بیسد بود. از همان روز تا امروز که 25 اپریل سال 2012 میلادی مطابق سال 1391 هش ـ میباشد و این کتاب تحریر میشودُ جناب بیسد وفادار به مسلک مقدس تیاتر باقی مانده است ُ مشعل تیاتر افغانستان را به شهر هاُ دهات و قریجات وطن برده تا هیچ گاهی تاریکی بر روشنی پیروز نگردد و بواسطه مشعل فروزان هنر تاریکی جامعه را نور افشانی کرد عاشقانه و پیگیرانه در راه هنر روان گردید و رد پای استادان بزرگ چون شادروان استاد لطیفی ُ شادروان استاد برشناُ شادروان عبدالرحمن پژ واک ُ شادروان عبدالرحمن بیناُ شادروان نشاط ملک خیل و دیگران را تعقیب نموده است .

این بار سنگین را در جامعه ی که ذهنیت ها در تاریکی تعصب و عقب مانی سنتی با نا باوری به جهان هنر را مینگرستُ روی شانه هایش گذاشت و نقش آفرینی کردُ نمایشنامه نوشت و دایرکت نمود. در بهار 1322 هش ـ زمانیکه جناب بیسد در تیاتر اولین قدم هایش را گذاشت کسی چی میدانست که این جوان فرو رفته در دنیای ذهنی یک میرزا آفسقال و پرُ مدعا روزی به جایگاهی خواهد رسید که به شکوهی امروز استاد تیاترُ و بالاتر از آن القابی که دربسیار کشور ها در تاریخ تکرار نمیشود برای دومین بار لقب پدر تیاتر تکرار گردید و آن را استاد بیسد کمایی کرد.
در تاریخ تیاتر افغانستان تنها شادروان لطیفی را همه هنرمندان تیاتر و مردم کشور بنام پدر تیاتر میشناختند و این لقب را استاد علامه صلاح الدین سلجوقی بعد از مرگش رسمی ساختُ خوشبختی آنست که استاد بیسد این لقب را در زندگی اش از طرف از حکومت حامد کرزی بدست آورد. هرگاه حکومات القاب افتخاری برای هنرمندان بدهند یا نهُ هدف اصلی یک هنرمند جایگاه او در میان مردم و عرضه خدمات هنری و فرهنگی او برای جامعه ایکه به آن چهل چراغ هنر ضرورت دارندُ خیلی مقام بلند میباشد که به یقین استاد گرامی دارای این منزلت میباشند و مردمش و هنرمندان تیاتر بوی احترام خاص دارند.
استاد راه رسیدن به چنین مقام و موقف را به سادگی نه پیموده است بلکه در این سفر هنری حالات دشوارُ فراز و نشیب هنری را با جبین گشاده و قلب مملو از عشق هنری طی نمود و هیچگاه توقف نکرده است با خشونت های مردم دست و پنچه نرم کرده و از استقبال آنها لذت برده و آینده را درخشان مشاهده کرده است . شب و روز را در پشت میز دفتر تیاتر سپری و شاگران فراوان تربیه کرده است بخصوص کار وی در تربیت هنری خانم ها شدیداُ قابل ارج گذاری میباشد روی این همه فداکاری و صداقتُ مشوق اصلی همه جوانان ذکور و اناث و در مشتعل نگهداشتن چراغ هنر تیاتر استاد واقعی بوده است.
استاد بیسد به این معقوله بزرگ عقیده داشت که « در آنجایکه تاریکی سایه افگنده است چراغی باید افروختُ شعر خانم مخفی بدخشی شاعر بلند مرتبه کشور ما عقیده استاد را واقعیت می بخشد» که سروده است:
قوت دل دانایان از خون جگر باشد --- حاصل زهنر نبود بر اهل هنر چیزی
واقعاُ استاد بیسد از زمانیکه در سفر عمر عزیزش با کاروان هنری قدم زده است و آنچه که او از میراث هنر تیاتر دریافته است فقر و تنگدستی شکوهمندی اوست ـ شکوهمندی او میتواند بسیار استخوان سوز باشد . چنانچه رودکی سمرقندی در این باره گفته است
با داده قناعت کن و باداده بزی -- در بند تکلف مشو آزاده بزی
در بی زخودی نظر مکنُ غصه مخور -- در کم زخودی نظر کن وشاد بزی
واقعیت در مورد هنرمندان ما چنین است که در سرزمین ما از همان روزگاران پیشین تا به امروز کسی که چراغ هنر و فرهنگ را میافروزدُ خود در زیر بار تراکم کاری های هنری با تمام حواس و خواص پرتلاطم می ایستد و غصه دار و مدار را نمیکشد و یا کیش پرشتان اورا در گوشه ی می نشانند. آن هنرمند است که دست هایش را می کشاید و سکه های از هستی معنوی را به دیگران می بخشد و خود در تنگ دستی روزگار قید میماند. هزاران سال قبل از امروز شهید بلخی خردمندی

را شادمان نمییافته است گویی این جهان هیچگاه جای برای شادمانی وجود نداشته است. آنکه خردمند بوده با هنر شادی آفرین رابطه داشته باید خون دل میخورده تا برای دیگران نشاط میآورید.

ای گر غم را چو آتش دود بودی -- جهان تاریک بوده جاودانه
دراین گیتی سراسر گر بگردی -- خردمندی نیابی شاد مانه

حقاً هنرمندان تیاتر برای همه شاد آور بوده است نه برای هنرمندان که عاشقانه سعادت و شادمانی را به دیگران تحویل میدادند.

هرگاه نظری به پیدایش تیاتر در جهان بیآندازیم آن همه هنر پیشه گان تیاتر بودند که زجر اجتماع را با خود داشتند و برای دیگران چراغ هنر آفروختند و رمز باسعادت زیستن راآموختند. در افغانستان نیز هنرمندان تیاتر بیشتر از هنرمندان جهان رنج کشیدند تا جامعه را متوجه تظالم اجتماع و جابران سازند . تیاتر معلم اجتماعی روز گار سیاه جامعه بوده است . این گفته را در درام های معروف او پدرم نیست آداپت و نگارش شاد روان استاد لطیفی که چندین بار در تیاتر های مختلف افغانستان به استقبال گرم مردم مواجه شدُ تصدیق میدارد.

استاد بیسد در آن روزگاران نقش های مثبتُ منفیُ کوتاه و طویل را در بیشتر از سه صد الی چهارصد نمایشنامه بازی نمودُ خودش نیز دست بقلم برد و نوشت و دایرکت نمود و شاگردان بیشمار پرورش داد.

استاد بیسد نقش های را در آثار درامه نویسان بزرگ شرق و غرب چون آشیلُ سوفوکل و اوروپید دوره های یونان باستان تاقرن پانزده و شانزده شکسپیرُ مولیر و وکتور هوگو تا قرن اخیر اوژن یونیسکوُ اونیلُ چخوفُ استاد توفیق الحکیمُ استاد عبدالرشید لطیفیُ استاد عبدالغور برشناُ استاد عبدالرحمن پژواک و دیگران نفش های فراموش ناشدنی را بازی کردند . در درام او پدرم نیست که چندین بار در دوره های مختلف روی ستیژ گذاشته شده استُ نقش آفرینی استاد بیسد با چنان عظمت و بزرگی انجام یافته است که نمایشُ زندگی یکمرد فقیر را به شکل واقعیت در دیدگان مردم ظاهر گردانیده و قیامتی برپا نموده است.

این هنرمندان درکشور غریب که هیچ گونه کمک و مساعدت های دولتی برای امکانات و پیشترفت تیاتر میسر نبودُ چنان هنرنمایی کرده اند که تاریخ افغانستان آنرا تکرار نخواهد کرده است.

افسانه های کاکا منجانی که در یک زمان شهرت زیاد داشتُ زنُ مرد پیر و جوان هفته یکبار در گرد رادیوهای منازل شان جمع میشدندُ با علاقه مندی بدان گوش میدادندُ یکی از ابتکارات خارق العاده استاد بیسد بود.

در نوروز سال 1365 هش که از طرف دولت وقت سال آشتی ملی با مسافران دور از میهن اعلان گردیدُ استاد بیسد به همکاری هنرمندان و حدود سه صد نفر جوانان را که اکثراً شان تازه کار بودند در ستیدیوم ورزشی کابل جمع کرد و با آلهام از آهنگ استاد قاسم بخش

« مسافرُمسافر به میهن بیائید » استاد بسید نامیشنامه مسافر را ساخت و در ستدیوم کابل بنمایش گذاشتُ مردم گریستند و خندیدند و با احساست کف زدندُ راستی در آن شرایط که پیشنهاد آشتی ملی دولت از طرف مجاهدین پذیرفته نمیشد و هر روز کسانیکه در دولت وقت

همکاری داشت ترور میشدند ُ واقعاْ یک شهکار از دلیری و صداقت و وطن پرستی استاد و دیگر هنرمندان بود که این نمایشنامه از غلامی تا آزادی شهامت مردم افغانستان را بتصویر میکشیدُ بازی کردند. البته همت و تشویق و کمک مادی از طریق کمیته حزبی شهر کابل و بخصوص شخص ظهور رزمجو در برگذاری آن نمایش نیز قابل قدر است. در سالهایکه مردم از هوای پاک و دور از آلودگی جنگ تنفس میکردند ُ فیلمی بنام روزگاران تهیه میشدُ استاد در آن فیلم نیز نقش خود را جاودانه ساخته است.

در تیاتر تلویزیونی استاد بیسد نیز خدمات زیادی انجام داده است مردم فرهنگ دوست و هنر پرور بسیار از نمایش نامه های را که استاد بقلم خود نوشته ُ و یا درام های را که دایرکت نموده است و یا درآن نقش داشته ُ از جمله شهکارهای هنری افغانستان شمرده اند مانند ـاو پدرم نیستُ سمبول قانونیتُ مفتشُ ادمک هاُ شب شلاق ُ زمینُ پلنگ در لباس ملنگُ خسیس ُ شب طوفانیُ هیولاُ قربانی و صد ها نمایش دیگر را در جراید و زوزنامه های کشور مانند ژوندونُ پشتون ژغ ُ روزنامه ملی انیس و اصلاح در وقت و زمانش در باره چگو نگی و نقش افرینی هنرمندان مطالب زیاد بنشر سپرده اند.

و هم چنان سروده های دوران آواره گی وی را بنام اسکلیت درسال 1381 هش ـ که شامل چهل وپنج قطعه شعر بود در مرکز نشراتی صور دو مراتبه بچاپ رساندیدند.

هرگاه آثار استاد گرامی را جمع بندی بداریم میتوان گفت که بیست نمایشنامه تیاتری و تلویزیونی ُ دو صد افسانه اطفال ُ بیست وپنج نمایشنامه رادیویی و سریال تلویزیونی بنام قربانی که بیشتر از بیست و یک بخش میباشد به مردمش تقدیم داشته است.

آثاریکه تا اقبال چاپ نیافته است.

اول ـ تاریخ تیاتر افغانستان تحت عنوان « من و تیاتر ُ تلویزیون و سیاست »

دوم ـ نمایشنامه انتقادی و انتباهی بنام نماینده مرد م .

سوم ـ نمایشنامه اجتماعی و حماسی بنام مریض که مدت سی سال میشود بالای آن کار مینماید.

چهار ـ سریال کمیدی ُ انتقادی بنام عشق پیری و یا قند آغا زن میگیرد ُ که در بیست قسمت نگارش یافته است.

وظایف استاد بیسد :

وظایف رسمی و افتخاری استاد همیشه دربخشهای هنر و فرهنگ مانند رادیوُ تیاترُ تلویزیونُ منحیث نویسندهُ دایرکتر و یا ممثل ُ مدیر مسئول پوهنی ننداریُ دایرکتر نمایشنامه های تیاتر زینب ننداریُ مدیر مسئول شهری ننداریُ نماینده منتخب مردم مکروریان سوم در شاروالی کابلُ نماینده منتخب مردم در مجلس سنا ء افغانستانُ رئیس کمیسون هنر و فرهنگ و علوم آن مجلس ُ نماینده متخب مردم دوبار در لویه جرگه افغانستانُ و هم چنان استاد در دانشکده هنرهای زیبا ی دانشگاه کابلُ در رشته کارگردانیُ هنرپیشه گیُ و فن سخن رانی تدریس نموده وُ معین سرپرست کمیته دولتی کلتور ُمشاور فرهنگی وزارت اطلاعات وکلتور در وقت وزارت بشیر رویگر درسال 1370 – 1371 هش ُ از خزان 1371 هش تا آمدن طالبان بحیث رئیس هنرهای

زیبا درشمال کشور و همچنان استاد ادبیات نمایشی در فیلم سازیُ سناریوی نویسی فیلم و فن سخنرانی در دانشکده ادبیات دانشگاه ولایت بلخ تدریس نمود و افتخار عضویت کانون فرهنگی حکیم ناصرو خسرو بلخی را نیز داشته اند.
استاد بیسد در شبرغان به حمایت جنرال عبدالرشید دوستم در زمانیکه هنر و هنرمندان در خطر مرگ قرار داشتندُ در مهمانخانه جنرال دوستم با معاش و مصارف اباته و اعاشه حیات به سر میبرد و دیگر هنرمندان از هر گوشه وکنار جمع شد و با استاد بیسد دیدار ها و صحبتها بخاطر هنر داشتند و استاد آنها و مردم را در شبرغان و مزار شریف بخاطر فروازان نگهداتشند چراغ هنر تشویق مینمود و خود عملاُ با مردم و هنرمندان همکاری نموده ُ کار های هنری استاد در آن لحظات که مردم هیچ نوع امیدواری برای زنده ماندن هنر نداشتند خیلی قابل ارج گذاری میباشد..
نقش استاد بیسد در کار های افتخاری آنقدر زیاد است که همه مردم شاهد کاریهای شان ازطریق رسانه های جمعی بوده اند و میباشند.
استاد در طول خدمات فرهنگی اش سفرهای زیادی با گروپ هنرمندان در ولایات کشور و کشور های همسایه و هم زبان خیلی زیاد داشته استُ این سفرها و یا بهتر بگویم تبادله هنری با امضای سردار محمد داوود قرارداد فرهنگی و دوستی با کشور اتحاد شوروی وقت آغاز گردید.
روی همین علاقه مندی تبادل هنرنمایی بین دوکشور زیاد صورت گرفتُ گروپ هنری تاجیکستان بکابل آمدند و هنرمندان تیاتر افغانستان به آن کشور ها سفر کردند و همچنان استادان تاجیکی برای دایرکتوری بکابل آمدند و در نقش آفرینی نمایشات مختلف اسعتداد هنرمندان افغانی را ملاحظه و تقدیر نمودند.

عیدالقیوم بیسد در طول هنرنمایی خویش به گرفتن جوایر و القاب هنری زیادی نایل گردیدندُ لقب استاد را در دوره محمد ظاهر شاه کمایی کرد و زمانیکه هئیت هنری پوهنی ننداری نمایشات شان را بولایات کشور میبردندُ گروپ پانزده نفری هنرمندان پوهنی ننداری در سفر ولایات پنج نمایشنامه را روی صحنه گذاشتند که از طرف مردم شریف تمام ولایات تقدیر و استقبال گردیدند و در ولایت هنر دوست هرات برای هنرمندان پوهنی ننداری از طرف انجمن هنری ولایت هرات کلید نقری توسط شاروالی هرات به رئیس هیت هنرمندان پوهنی

نندارى « استاد بیسد » تسلیم داده شد. استاد بسید لقب افتخاری سلطان تسیژ از طرف دولت جمهوری افغانستانُ به امضای داکتر نجیب الله بدست آورد .
همانطوریکه تمام مردم شاهد ویرانی شهر کابل در سال 1371 هش ـ بودند و کابل یکسره ویران گردید همه مردم داشته و نداشته و کاشیانه های خویش رااز دست دادند برای استاد بیسد چه طاقت فرسا بود که با چشمانش تماشاه کرد که سقف تیاتر کابل نندارى در اثر راکت بازیها غلطیدُ تیاتری که سالها برای روشنگری جامعه درامهای معروف را نمایش گذاشته بود. هزاران نفر در آن برای ساعاتها خندیند وگریستند.. برای استاد که تیاتر خانه اصلی اش بودُ به ویرانه و بعد به تحویلخانه مبدل گردید و تا حال آن تیاتر معروف دوباره احیا نشده است و هنر تیاتر را قصداُ به سقوط مواجع ساختند. تاریخ همه چیز را بیاد دارد همانطوریکه هنرنمایی و خدمات روشنگرانه استاد بیسد را مردم عزیزش در کشورهای مختلف بیاد دارند و از استاد به بهانه ی سالگرد تولدش جشن میگیرند که فوتو فوق شاهدت میدهدُ از بین بردن تیاتر کابل نندارىُ وعدم توجه برای احیای مجدد آن نیز فراموش مردم نمیشود زندگی چنین هنرمندان بزرگ با تیاتر های کشور گره خورده است.
برای استاد گرامی طول عمر و صحت وسلامتی آرزو میبریم.
در اخیر باید از جناب محترم ایمل مسعودی یکتن از محصلین هنرهای زیبا دانشگاه کابل سپاس گذاری نمایم که بنده را در عالم آشنایی انترنتی مدد رسانیده اند و با قبول زحمت نزد استاد بیسد رفته و گفتنی های استاد را برایم ایمیل نموده است.

عـــبـــدالـــــروف بـــیـــنـــوا

استاد عبدالـروف بینوا فرزند عبد الحـــق اخندزاده در ســـال 1292- هش- برابر 1913 میلادی در ولایت کندهار تولد گردیده است..
این دانشمند بزرگ علوم متدواله را تحت نظر پدر عالم وحکیمش آموخت و بعد از شمولیت بمکتب به آموزش علوم و فنون ادبی پشتو و عربی پرداخت. پس از فراغت بکلوریا جهت فراگیری تحصیلات بکابل آمد و شامل پوهنتون کابل گردید و در رشته زبان و ادبیات پشتو از پوهنحُی ادبیات و علوم بشری فارغ گردید.
استاد بینوا زبان دری را در کابل فرا گرفت و در اثر استعداد و ذکاوتی که داشت به زودترین فرصت در آسمان مطبوعات چون ستاره تابناک بحیث یک شخصیت فرهنگی و بخصوص بخش هنری و ادبی درخشید.
شاد روان بینوا خدمات چشمگیر در ادبیات پشتو انجام داده است و از غنای زبان دری هم بی بهره نبود او با قلم رسایش در بخشهای مختلف ادبی و هنری به دو زبان آثار زیاد نوشته کرد.
همان طوریکه یک شخصیت ادب بود در بخشهای هنری نیز یک انسان روشنگرُ نویسنده توانای شاعر نازک خیال پشتوُ محقق و مترجم بینظیر بوده است.

مرحوم بینوا دوبار ازدواج نمود ُ از ازدواج اول یک پسر بنام عبدالقدوس داشت که در زمان حیات مرحوم بینوا وفات کرده است و از ازدوج دوم اش شش فرزند داشت که پسرانش بنامهای (هیواد – خوشحال و پروت) میباشد از دخترانش اسم برده نشد صرفا ُمتذکر میشویم که دختر بزرگش همسر داکتر عبد الفتاح ایازی و دختر دومش همسر خلیل غبار بوده و از ازدواج دختر سومی شان اطلاع ی بدست نرسیده است و گفته میشود که تمام فرزندانش در ایالات متحده امریکا زندگی دارند.

شاد روان بینوا درمشاغل ذیل ایفای خدمت نموده است

عضو انجمن ادبی کابل در سال (1318 هش- 1339 م

معاون انجمن ادبی کابل درسال (1319هش- 1940

مدیر صحافت پشتو تولنه درسال (1319 –هش-1940 م

مدیر مجله کابل درسال (1320 هش 1941 م

معاون ریاست نشرات مطبوعات در سال (1320 –هش- 1941-م

معاون پشتو تولنه درسال (1323 هش- 1944-م

مدیر عمومی پشتو تولنه درسال(1325 –هش-1946 –م

عضو انجمن تاریخ درسال (1330 –هش – 1951-م

مدیر عمومی ریاست نشرات داخلی مطبوعات درسال (1331 –هش- 1952 –م

مستشار مطبوعاتی سفارت افغانستان در هندوستان در سال (1331 هش 1953 –م

ریئس رادیو کابل درسال 1335 –هش- 1956 –م

عضو انجمن دوستی افغانستان و هندوستان در سال(1336 –هش- 1958-م

عضو انجمن دوستی افغانستان و شوروی درسال (1339 –هش – 1960- م

مستشار مطبوعاتی سفارت افغانستان در قاهره درسال(1342 –هش- 1963 –م

ریئس رادیو افغانستان در سال 1344 هش 1966م

معاون ریاست مستقل قبایل در سال (1345 –هش 1966 –م

وزیر اطلاعات وکلتور درسال (1346 –هش 1967- م

وکیل در ولسی جرگه «شورای ملی» درسال (1348 هش- 1969 –م

عضو(اجیر) مرکز تحقیقاتی بین المللی پشتو در سال(1357- هش- 1979 –م

عضو (اجیر) دراکامی علوم افغانستان درسال (1357-هش- 1979 –م

سفیر افغانستان در کشور لیبیا درسال (1358 –هش 1980 –م

بعد از پایان خدمت درسفارت افغانستان در کشور لیبیا به عمر شصت وشش سالگی به تقاعد سوق گردید و در سال (1361-هش – 1984 م – کشور را ترک و به ایالات متحده امریکا هجرت نمود یکسال بعد از مهاجرت بتاریخ بیست ویکم جدی (1363 –هش-مصادف به یازدهم

جنوری 1985م – به عمر هفتاد و یک سالگی دنیای فانی را ترک گفت و جسد مرحوم در« نیو جرسی» امریکا بخاک سپرده شد. روانش شاد باد

آثـــار شـــاد روان بـــینوا :

1 – پشتو کیلی: این اثر درچهار جلد درسال 1320 هش– ازطرف پشتو تولنه افغانستان به شکل کتاب درسی بچاپ رسیده است.

2 – پردیس : این اثر منظوم از علامه اقبال «مسافر» بود که از قلم مرحوم بینوا در صفحات انیس بچاپ رسید.

3 – پشتو دشاهان به دربارکی : یک رساله زبان پشتو میباشد که در سال 1322 هش– در طلوع افغان در ولایت کندهار بچاپ رسده است.

4 – باغونه : این اثر نثری و شعری تاگور بوده که در 1941 میلادی در طلوع افغان در ولایت کندهار بچاپ رسیده است.

5 – دمینی مینه : اثر شعریست که درسال 1941 میلادی بطبع رسده است.

6 –پشتنی میرمنی : در این اثر به معرفی زنان افغانپرداخته شده است و درسال 1323 هش–از طرف ریاست مطبوعات به طبع رسید.

7 – پشتو د هوتکو په دوره کی: این رساله شامل معرفی شاعران پشتو درورہ هوتکیان بودهُ درسال 1324 هش– درمجله ادبی کابل به طبع رسده است.

8 – طوق لعنت : یک درام خیلی جالب بود که در 1324 هش– جایزه مطبوعاتی رااز آن خود نمود.

9 – میرویس نیکه : این اثر درباره زندگی میرویس بابا درسال 1325 هش– از طرف پشتو تولنه منتشر گردید.

10 – آریایی پارسیُ پشتو مرثیی او ویرنی : این رساله درسالها 1325 –1326 هش در «کابل کالنی » انتشار یافت.

11 – دغمونو وژی : یک رساله منظوم تاریخی میباشد و درسال 1325 هش– در «کابل کالنی» نشر گردید

.12 –دیوان پیر محمد کاکر: تدوین و تصحیح توسط مرحوم بینوار درسال1325 هش– از طرف پشتو تولنه به چاپ رسیده است.

13– چند آهنگ موسیقی دری و پشتو : در زمانیکه محصل سال اول پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل بودندُ به تحریر درامد و درسال 1325 هش–از رادیو نشر گردید.

14 ––ادبی فنون : فنون ادبی کتابیست تدریسی که ازطرف مرحوم بینوا برای سال اول پوهنځی ادبیات درس داده شده است و درسال 1326 هش–از طرف پشتو تولنه به طبع رسده است.

15 –– ویښ زلمیان : دراین کتاب اشعار حماسی جهت بیداری جوانان به همت مرحوم بینوا جمع آوری و تدوین شده و از طرف پشتو تولنه درسال 1326 به طبع رسیده است .

6 1– ددارمستتر پشتو څېرېي : این اثر بنام مستشرق فرانسوی توسط (جیمس دارمستتر) تالیف

گردیده بود. مرحوم سید قاسم ریشتا آنرا به زبان دری ترجمه کرد و بعد مرحوم علامه عبدالحی حبیبی و مرحوم بینوا مشترکاً آنرا بزبان پشتو برگردانیدند که از طرف مطبعه دولتی درسال 1326 هش- به طبع رسید.

17 - صدای وطن : به شکل یک نمایش نامه عالی از قلم توانای مرحوم بینوا در رشته تحریر درآمد وهنرمندان معروف آنزمان تمثیل کردند. درسال 1326 جایزه چهارم مطبوعاتی را دریاف نمود.

18 - د رحمان بابا د دیوان تدوین او تصحیح :دیوان اشعار رحمان بابا اول توسط غلام حسن خان ساپی دربمبهی طبع گردید اماپاکستان دیوان مذکور حبس نمود درسال 1329- هش- توسط مرحوم بینوا دوباره تدوین و تصحیح شد و توسط ریاست مستقل مطبوعات به چاپ رسید

19 - خوشحال خان ختک څه وایی : دیوان این شاعر توانا نیز توسط غلام حسن خان ساپی در بمبهی به چاپ رسید و در پاکستان ضبط گردید. یک جلد آن مخفیانه به افغانستان انتقال داده شد و به اثر تلاش و زحمات مرحوم بینوااز طرف ریاست مستقل مطبوعات دوباره به طبع رسید.

20 - نظری به پشتونستان: یک رساله دری میباشد که توسط مرحوم بینوا بزبان پشتو ترجمه و درسال 1329 -هش- طبع گردید.

21 - پشتونستان : این رساله در چهل وهشت صفحه از قلم بینوا تحریر گردید و درسال1330 هش- در زوزنامه انیس به چاپ رسیده است.

22- لیدران امروزی پشتونستان: این رساله درباب معرفی رهبران و بزرگان پشتونستان نگاریش یافته و درسال 1331 هش- از طرف انجمن کابل زیور طبع یافت.

23- دکاظم خان شیدا دیوان: دیوان این شاعر نامور توسط مرحوم بینوا تدوین و تصحیح گردیده و درسال 1333 هش- درانجمن تاریخ افغانستان به چاپ رسید.

24 - هوتکی ها: معرفی مفصل دوره هوتکی ها به زبان دری از قلم نوشته شده و انجمن تاریخ افغانستان آنرا در سال 1335 هش- طبع کرده است.

25 - دپریشانه افکار: یک بخش از اشعار بینوا تحت عنوان افکار پریشان جمع آوری گردیده که درسال 1335 هش- در پشتو تولنه به چاپ رسید.

26- دگیتانجلی ژباړه: این اثر از بندرنات ادیب معروف هند درباره گیتانجی بوده و بزبان پشتو نگاریش یافت و در روزنامه انیس منتشر گردید درسال 1336 هش- ازطرف شعبه نشراتی انجمن کابل بصورت مستقل زیور طبع یافت و درسال 1354 هش- دوباره توسط « اکادیمیسین پوهاند رشاد» طی یکصدو سه صفحه که دربخش اول آن معرفی شخصیت علمی استاد بینوا و مقدمه آن توسط محترم داکتر عبدالغفور روان فرهادی تحریر یافته است و جناب فرهادی أنرا بینوا نامه خوانده است.

27- برگ سبز: این اثر طنزی بزبان دری درسال 1337 هش- نگاریش یافت و جایزه درجه دوم را نیز کمایی نمود.

28 - لندی : لندیهای انتخابی زبان دری و انگلیسی یکجا در 176 صفحه از طرف رادیو کابل درسال 1337 هش- طبع گردید .

.

29 – خوشحال او پسرلی: دراین اثر اشعار ناب خوشحالخان جمع آوری گردیده است و در1337 هش- درسال اول مجله پشتون ژغ ارگان نشرانی رادیو کابل بطبع رسید.

30 – پاچاخان : این کتاب بزبان اردو توسط فارغ بخاری درباره فعالیت های عبدالغفار خان در رشته تحریر درآمد و بعد توسط استاد بینوا به زبان دری ترجمعه و درسال 1338 در روزنامه ملی انیس بچاپ رسده است.

31 – دزړه خواله: این اثر هنری که برای دوست خیالی ی نگاریش یافته و درسال1338 هش- در روز نامه اصلاح منتشر گردید و درسال 1341 هش- از طرف ریاست مستقل مطبوعات طبع گردید.

32 – دپشتو قرائت: کتاب درسی صنوف دهم مکاتب در اثر تقاضای وزارت معارف درسال 1339 هش – از قلم بینوا تحریر گردید و از طرف مطبعه معارف چاپ گردیده است .

33- زور گنهکار : درام پشتو در پوهنی ننداری کندهار به نمایش درآمد و بعد در مجله ړشتون ژغ نیز منتشر گردید.

34 – اشتباه : درام پشتو در پوهنی ننداری ولایت کندهار بنمایش گذاشته شد.

35 – کار براصل : نمایش نامه بزبان دری تحریر شد و درپوهنی ننداری شهر کابل روی صنحه رفت.

36 – آشیانه عقاب : نمایشنامه حماسی و تاریخی در پوهنی ننداری هزاران تماشاه چی را از شهر کابل بخود مجذوب کرد.

37 – رزنگ : نمایشنامه دری از طریق امواج رادیو کابل به سمع شنوندگان رسید.

38 – حکومت بیدار است : درام دری از رادیو کابل نشر گردید و بعدا در مجله پشتون ژغ نیز انتشار پیدا کرد.

39- دچین سفرنامه : خاطرات سفر شهید داوود خان درسال 1336 هش- به کشور چین توسط استاد بینوا دررشته تحریر درآمد و نزد سردار داوود خان موجود بود و سرانجام در سال 1355 هش- تحت نظر شهید داوود خان بچاپ رسید.

40- اوسنی لیکوال: این اثر دارای دو بخش میباشدُ بخش اول آن در 544 صفحه و بخش دوم در 424 صفحه درسال 1341 هش- از طرف ریاست مستقل مطبوعات به طبع رسید.

41 – افغانستان الیوم : استاد بینوا برعلاوه زبانهای ملی به زبان عربی نیز آثار دارد و در سال 1324 هش- افغانستان امروز« د افغانستان الیوم» را در قاهره طبع نمود.

42 – اربعین حقیقة عن افغانستان:

این اثر به زبان عربی درسال 1343 هش- زمانیکه استاد بینوا مستشار سفارت افغانستان در قاهر بودندُ درانجاه طبع کرد.

43 – آثار افغانستان : این اثر نیز به زبان عربی در 96 صفحه درسال 1343 هش- درقاهر چاپ گردید ....

44 – المراة افغانية :این اثر عربی درسال 1343 هش- درقاهره طبع گردید.
45 – هدیدالعام جدید: تقویم سال 1345 هش- در قاهره چاپ گردید.
46 – اوسنی لیکوال : دو بخش این اثر در سال 1341 هش- و بخش سوم اوسنی لیکوال در 541 صفحه درسال 1346 هش- ازطرف ریاست مستقل مطبوعات طبع گردید.
47 – د معمرالقذافی دمشهورشین کتاب ژباړه : په ریوتوکونو کی ولسی واکُ دخلکو دیموکراسی او تولنیز اقتصادی سیستم.
48 – ښه شپه : این اثر تمثیلی حکایتی از خانواده خوشبخت را دربر داشت که طرف استقبال مردم قرار گرفت.
49 – دافغانستان نومیالی: این اثر چهار مرتبه اقبال چاپ یافته استُ بار اول و دوم در سال 1353 هش- بار سوم و چهارم در سال 1359 هش- از طرف وزارت اطلاعات وکلتور به چاپ رسیده است.
50 – نیته لیک یا داپشتونه یا دافغانستان پیشی : این اثر در برگه های مختلف نوشته شده است بخش اول آن درسال 1354 هش- و بخش دوم آن در سال 1358 هش- از طرف پوهنتون کابل بچاپ رسید.
51 – خوشحال خان از زبان خوشحال خان:
مقالات تحلیلی درباره خوشحال خان درشماره های متعدد سالهای 1356-1357 هش- در مجله پلوشه بچاپ رسید.

52 – د پشتو متلونو غورچان : در سال 1358 هش- با اغلاط زیاد طبع گردید و استاد درباره معذرت خواهی نیز کرده است.
53 – دهسک پیغله : مجموعه اشعار بینوا توسط « افضل تکور» جمع آوری و در سال 1317هش – از طرف اتحادیه نویسندگان افغانستان در 75 صفحه بچاپ رسید.
54 – خوژه زبه: مصاحبه « افغان کندهاری وکابل» استاد بینوا درسال 1312 هش- ونسخه خطی آن در آرشف ملی موجود است.
55 – دعربی او پشتو قاموس : جمع آوری لغات عربی ترجمه پشتوُ تاحال چاپ نشده است.
56 – دپشتو قاموس : لغت نامه پشتو در سالهای 1317 –1318 هش – جمع آوری شده است اما تا حال چاپ نگردیده است.

57 - کځکول: مجموعه از اشعار استاد بینوا درسال های 1317 -1318 هش -نوشته شده و تا حال اقبال چاپ نیافته است. 58 - د افغانستان تاریخی ریښه: آخرین اثر شاد روان بینوا میباشدُ مگر عمر وفا نکرد تا مجموعه تاریخی را تمام نماید.
آنـــچـه در زنـــدگیـــنـــامه مرحـــوم بیـــنوا مطالعه نمودیدُ از نگارش (عبدالودود هجران) و معلومات درباره آثار وی از قلم خوشحال بینوا پسرشُ برداشت گردیده است.
نـــــوت:
تصاویر شاد روان بـــیـــنـــوا از ســـایت ویـــکـــیـــپدیا کاپی شده است

عبـــــدالروف پـــــردـــیس

محترم عبدالروف پردیس فرزند عبدالمجید خان متولد سا ل 1309 هش ـ کوچه کاه فروشی ُ شهر کابل میباشد. جناب پردیس مکتب ابتداییه را در مکتب نمبر پنج واقع پل باغ عمومی الی صنف چهارمُ و از صنف پنجم شامل مکتب صنایع کابل گردید در صنف نهم نسبت مریض که عاید حالش گردیده بودُ روانه هندوستان شد. در انجا شیفته هنر تیاتر گردید. بعداز صحت یابی دوباره بوطن برگشت و دامن تحصیل را رها نمود عشق کسی در آن نوجوانی اسیرش کرد و پیوسته او را بطرف صحنه تمثیل میکشاندُ زیرااز دیر زمانی کشور هند با افغانستان روابط نیک و دوستی داشته و تا اکنون ادامه دارد و یگانه بازار تجارت فیلمهای هندی سینما های افغانستان بود که جوانان را سرگرم میساخت. روی همین دلیل آقای پردیس تحصیلش را تعقیب نکرد و خواست هنرمند شودُ در آن زمان حاکمیت فرهنگ سنتی در کشور روحیه پزیرش هنری در فامیلها و قیودات والدین همه افکار پردیس رااحاطه کرده بود و از طرف دیگر جناب پردیس اندکی محجوب نیز بودً صددل را یک کرده روزی طرف پوهنی ننداری که یگانه تیاتر در آنزمان در شهر کابل بودُ رفت .
روز اول که بدروازه تیاتر رسید یکتن از همصنفانش را دیدُ از جرائتش کاسته شد و برگشت. شب دوباره باخودش تجدید پیمان کرد و تصمیم گرفت باید به تیاتر برود و هنرمند شود. روز دوم بازهم تکرار حادثه بودُ روز سوم همینکه بدروازه تیاتر پوهنی ننداری رسید همان هم صنفی اش راز را کشف کرده بود که پردیس جرائت داخل شدن به تیاتر را ندارد باید اورا کمک نماید. همینکه جناب پردیس نزدیک دروازه پوهنی ننداری رسید همان هم صنفی اش بنتم محمد عالم فوراُ او را بغل زده بداخل سالون تیاتر تیله کردُ دروازه را محکم زد و بسته نمود. سر و صدای

کشمکش و صدای دروازه بداخل سالون منعکس گردید هنرمندان درحال مشق و تمرین بودند همه متوجه شدند و راه فرار بسته شد.
استاد عبدالقیوم بیسد در روی ستیژ با چند تن دیگر از هنرمندان مشغول تمرین بودندُ پردیس محجوبانه درخواست خود را تقدیم کرد و استاد بیسد بدون اینکه به درخواست نگاهی بیآندازدُ فوراً یک نقل از نمایش را برایش سپرد و گفت که این نمایش را از یاد کنُ بعداً در روی ستیژ از وی امتحان گرفتند. جناب پردیس که برای سه روز جرائت داخل شدن بدروازه تیاتر را نداشت اما بر خلاف در امتحان کامیاب گردید .
روز اول برای گزراندن امتحال یک نقش کوچک را برای پردیس سپردند که برای چند لحظه خود را در قالب معلم نمایش بدهد که خوشبختانه موفق گردید و آغاز کارش با تیاتر چنین بود.
در آنزمان هنرمندان بزرگ و صاحب نام و نشان و تجربه کافی در تیاتر پوهنی ننداری وجود داشتند که عبارت بودند از استاد لطیفیُ عبدالرحمن بیناُ استاد عبدالقیوم بیسدُ ابراهیم خوا خوژیُ استاد محمد رفیق صادقُ محی الدین شیردلُ ضیا قاریزادهُ محمد زمان انوریُ نیک محمد قایلُ مهدی ظفرُ محمد عظیم رعدُ ابراهیم نسیمُ سید احمد هلال و دیگران بودندُ البته این زمانیست که هنرپیشه زن درتیاتر حضور نداشت و همان طوریکه مردان فداکار نقش و کرکتر زنان را در نمایشات بازی میکردند نو واردان مکلف بودند تا در نمایش نقش زنان را بازی نمایند.
جناب پردیس نیز از همان ردیف هنرمندان گرامی عالیقدر میباشند که در نقشهای مادر خوب درخشیده است. بعد از آن جناب پردیس به شهری ننداری نیز با جمع هنرمندان دیگر پیوست در شهری ننداری یک گروپ موسیقی نیز تحت رهبری استاد فرخ افندی فعالیت داشت که قبلاً هنرمندان بخش موسیقی به معرفی گرفته شد ه است از تکرار آن صرف نظر مینمایم. پردیس در شهری ننداری با مرحوم ابراهیم نسیم در تبدیلی صحنه ها بنام « زن وشوهر جنگره » آهنگ های کمیدی را اجرا میکردند . هنرمندان که در آن زماندر شاری « شهری » ننداری عبارت بودند : از استاد عبدالرشید جلیاُ محمد نعیم رفاهُ محمد نسیم اسیرُ ستار وارستهُ عظیم فایزُ محمد یوسف کهزادُ محمد یوسفُ سید مقدس نگاه بهروزُ نجیب الله مساُ غلام ربانی آرامُ غفار دلسوزُ در محمد سایر هراتیُ اکرم نقاشُ محمد اکبر نادمُ رباتیُ اسدالله آرامُ توابشاه لطیفیُ ولی لطیفیُ عیسی نواء خمار ُامین الله نداُ امین آشفتهُ مشعل هنریار و ازجمع اناث خانم نجیبه دینا و خانم پیکر افسانه ویا جلوه بود. چون پیکر افسانه از هنر تمثیل بی بهره بود از همین سبب به اواز خوانی رو آورد و تحت پرورش استاد افندی قرار گرفتُ حضور وی درجمع هنرمندان خیلی قابل مسرت بود و برای تشریف آوری دیگر خواهران ما دروازه هنر باز گردید.
خوشبختی دیگر که دراین تیاتر محسوس بود هنرمندان اعضای فامیل خود را از قبیل برادران کوچک و فرزندان شان را برای نقش های جونان و نو جوانان تحت تربیه قرار میدادند که بعداً نتیجه خیلی خوب داد و همان جوانان بجای استاد بزرگ رسیدند.
مثلاً سید نظیف مروتُ خلیل قاریزادهً حفیط الله نداُ اسلم تسلیم و دیگران به تشویق بزرگان تیاتر و اعضای خانواده شان هنرمند شدند. دریکی از روزها که مرحوم سایر هراتی از تخلص پردیس نمیدانست برای تماشاچیان اعلان نمود که حال پارچه کمیدی توسط محمد ابراهیم نسیم

و عبدالروف پریشان تقدیم تان میگردد...برای مدت مردم او را بنام پریشان میشناختند بعداً دو باره تخلص پردیس را ترجیح داد. محترم پردیس از همینجاه با مرحوم ابراهیم نسیم در رادیو کابل که در آنزمان نشرات مستقیم داشت یعنی وسایل ضبط قبلی وجود نداشت ُ به اجرای آهنگهای کمیدی انتقادی و انتباهی می پرداخت.. چون وسایل ضبط در آن زمان وجود نداشت هنرمندان ُ گویندگان و نطاقان مطابق تقسیم اوقات شان در استدیو حاضر میبودند ُ در یکی از روزها مرحوم نسیم و آقای پردیس مصروف اجرای یک آهنگ کمیدی بودند و استاد شیدای مرحوم به تعقیب آنها باید می سراید ُ در ستدیو حضور داشت. زمان اجرای پارچه موزیکال محترم پردیس و مرحوم نسیم ُ استاد شیدا را خنده گرفتُ با پارچه ایکه آلات موسیقی اش را بسته و به پشت شان حمل میکردندُ آنرا بدهن خود فرو برد تا صدای خنده اش انعکاس نه نماید این حادثه بیشتر به تشویق آن دو هنرمند کمیدین افزود و همیشه مرحوم نسیم با مرحوم استاد شیدا مزاح میکرد استاد جان با شما داخل ستدیو باشم و استاد شیدا میگفت نه نسیم جان همان روز نزدیک نفسم برآمده بود .....

در زمانیکه سردار محمد داوود خان صداراعظم کشور بودُ نمایشات کاملاً جنبه تبلیغاتی و روحیه ناسونالستی داشت و قضیه پستونستان خیلی داغ بود. در یکی از نمایشات که موضوع پشتونستان مورد جرو بحث افغان و پاکستان بود ُ جناب پردیس در نقش یک کرکتر پاکستانی روی سیژ رفتُ جناب نجیب الله مسا در نقش افغان مقابلش قرار داشت این هردو با غر و فش زیاد روی ستیژ با هم جنگ تن به تن کردند و جناب پردیس که با لباس عسکری پاکستانی با یک پطلون کوتاه ملبس بود ُ نجیب الله مسا اورا بلند کرد و در روی ستیژ خواباند ُ زد و خورد بین شان چند دقیقه دوام کرد.

زمانیکه باهم در جنگ بودند پطلون کوتاه پاکستانی از جان آقای پردیس تصادفاً پایان افتادُ کفت زدنهای مردم در سالون تیاتر پیچید و غرور نجیب الله مسا بنام افغان خیلی بلند رفت.

بعد از اجرای آن نمایش هر کس که آقای پردیس را در شهر و بازار میدیدُ میگفتند اونه همو پاکستانی که افغان پطلون اش را کشید....

پانزده سال بعد یکروز مرحوم مهدی شفا نویسنده همان نمایشنامه با خانمش در جاده میوند محترم پردیس را ملاقات کردند و مهدی شفا به خانمش پردیس را چنین معرفی نمود این همو پاکستانیست که افغان پطلونش را کشید .

برای مدت دوسال تیاتر شهری ننداری بنام تیاتر افغان پطون که پاکستانی را کشید نزد شهریان کابل شهرت داشت. بعد هنرمندان آهسته آهسته زیاد شدند اجرای آهنگ های کمیدی مرحوم نسیم و آقای پردیس خیلی زبان زد عام خاص گردید ُ در یکی از نمایشات یکتعداد جرمنی ها به تیاتر شهری ننداری تشریف آورده بودند و اهنگ کمیدی توسط مرحوم ابراهیم نسیم وآقای عبدالروف پردیس تحت مطلع ذیل اجرا گردید.

خون دلم از دیدن تو کرده فواره ـ داد از تو قواره
چشمان پشک دیده تو چشمک نداره ـ داد از تو قواره

گه کنی فیشن و زنیبخ بمالی دم روی زغالت
یکروز دیگر موی جر و وپیراهن پاره ـ داد از تو قواره
واز تو غرغریست یا بغبغه کرنا ـ خندیدن تو ُ خنده نماید به نغاره ـ داد از تو قواره
گر مادر هال یک شب بیآید سر راهت ـ افتد پیش پایت
گوید که تویی مادرهال ومن چکاره ـ داد از تو قواره
در جریا ن این نمایش آقای پردیس با موی جر میکیاژ در زیر چادری معلوم نمیشد زمانیکه مرحوم نسیم گفت که تویی مادر هال و من چکاره ُ آقار پردیس چادری خود را بالا کرد ُ تمام تماشاچیان کف زدند و جرمنها نیز با استقبال از مادر هال عکاسی کردند و در جراید معروف خویش در جرمنی از تیاتر افغانستان تبصره ها نوشتند و از هنر مندان معروف و آن دو کمیدین افغانستان مطالب و تصاویر شان را نشر نمودند.
نظر به تغیرات سیاسی در مقامات بالا و فعالیت های چشمگیر تیاتر جهت بیداری مردم ُ بجای تحسین و تقدیر مرحوم جلیا را از رهبری تیاتر شاری « شهری ننداری » برکنار کردند و شاری ننداری سیر قهقرایی خودرا پیمود و از رونق و شهرت افتاد .
جناب عبدالله واحدی بحیث شاروال کابل و داکتر سهیل در ریاست مستقل مبطوعات مقرر گردیدند و تیاتر شهری را بسته نمودند و هنرمندان هرطرف پراگنده شدند ُ جناب پردیس نیز به خدمت عسکری سوق گردیدُ اما او از هنر هیچگاه فاصله نگرفت و در قطعه عسکر نیز جهت تقویت مورال سر بازان به نمایشات خیلی جالب پرداخت .
بعداز ختم عسکری در همان ولایت پکتیا در شهر گردیز در دافغانستان بانک تقرر حاصل نمود در آن زمان نور محمد پوهینده مدیر مطبوعات ولایت پکتیا بود ُ از پردیس تقاضا نمود برای سرگرمی مردم در کنار وظیفه رسمی اش نمایشات را در سینمای شهر گردیز به صحنه بکشد.
البته نمایشات مورد تشویق هنردوستان قرار گرفت مگر نسبت کمبود هنرمند نمایشات مشکلات خودرا داشت زیرا ذهنیت مردم هنوز آماده نشده بود تا افراد خانواده شان را به هنرنمایی اجازه بدهند. یکی دو نمایش نامه را که نویسنده آن جناب نو محمد پوهنده بود در صحنه کشیدند از جمله نمایشنامه دزد مجبور خیلی تشویق گردید زیرا نمایش دزد مجبور به حالت فقر و بیچارگی مردم ما مطابقت داشتُ تا کسی مجبور نباشد دست به دزدی نمیزند.
همکاری آقای پردیس برای سه سال در گردیز دوام کرد و بعد بولایت کابل در وزارت مالیه تبدیل گردید و نسبت کمبود کارمند در مستوفیت مزارشریف مربوط ولایت بلخ تبدیلا مقرر شد .
دراین ایام جناب سید عثمان صدوری مسوولیت سره میاشت « هلال احمر » مزار شریف را داشت . از هنرمند بودن پردیس توسط برادر نورمحمد پوهنده آگاهی حاصل نمود نزدش مراجعه کرد تا برای جمع کردن یک مقدار پول برای سره میاشت مزار شریف یک نمایش را راه اندازی نماید... شاروال مزار شریف با سید عثمان صدوری مخالف نمود که هنرمند وجود نداردُ زمانیکه صدوری پردیس را پیدا کرد بازهم قناعت شاروال برآورده نشد و گفت این شهر مرده است و مردم به قمیت نمایش و نمایشنامه نمیدانند ُ خود را زحمت ندهید . زیرا شاروال میترسید که نمایشات مردم را هوشیار مسیازد و وظیفه خودش بخطر مواجه میشودُ مخالفتها و بهانه جویی

ها اندیشه سیاسی داشت که اصلاً برای بیداری مردم و هنرنمایی تیاتر کمیدیُ انتقادی و انتباهی مشکل ایجاد و حدود تعین میکرد. چون موضوع جمع آوری پول برای یک موسسه خیریه بود سرانجام والی را قناعت دادند تا سینما شهر مزارشریف را در اختیار شان قرار بدهد.
نمایشات شروع گردید و استقبال گرم مردم را با خود داشت که والی خود حیران شده بود و از همان پول عاید نمایشات برای شاروال مزارشریف آقای اورمل مبلغ چهل هزار افغانی را برای خریداری دیکور و ضروریات تیاتر تخصیص داد و سینمای مزارشریف در کنار نمایشات فیلم مورد بهره برداری نمایشات تیاتر نیز مهیا گردید و عاید سینما دو چند بلند رفت.
آقای پردیس به هنرمند ضرورت داشت و جناب محمد اکبر روشن نیز بعد از بسته شدن تیاتر لشکر ننداری در شهرک حیرتان بحیث مامور تانک تیل کار مینمود اورا نیز دعوت نمود تا برای به پا ایستادن تیاتر به مزار شریف بیاید این دو هنرمند کوره دیده که تشنه هنرنمایی بودند نمایشات خوبی را در مزار شریف در صحنه کشیدندُ بازهم کرکتر زنان را مردان فدا کار و جوانان محلی مزار شریف بازی میکردند دراین فرصت آزادی نسوان در جامعه پیاده شده بود مدیر مطبوعات خانم مرینا باختری را برای شان معرفی نمود اما متاسفانه از سواد بهره مند نبود و نمیتوانست تمام نمایشنامه را بخواند و از یاد نمایدُ با انهم حافظه خوب داشت و آهنگهای دوگانه مرحوم کبرا ژیلا و استاد حفیظ الله خیال که در کابل خیلی شهرت کسب کرده بود در تبدیلی صحنه های تیاتر با محترم پردیس اجرا میکرد تا صحنه بعدی اماده نمایش گردد.
نمایشات در ایام تابستان در صحن آزاد در مقابل سینما و داخل سنیما اجرا میشد و تماشاچیان بدون چوکی در روی زمین می نشستند و نمایش را تماشا میکردندُ ایام پائیز رسید و هوا سرد گردید و والی بلخ یک روز برای تماشاه نمایش آمده بود و هنرمندان مشکلات را در ضمن بازی نقش شان هنرمندانه بگوش والی رساندند. والی نظر به مشکلات هنرمندان و مردم به شاروال و مدیر مطبوعات امر صادر نمودُ تا تهداب یک تیاتر را در شهر مزارشریف بگذارند زمانیکه تیاتر اصلی بنام بیدار ننداری اماده بهره برداری گردید اولین نمایش اثر مرحوم سید مقدس نگاه بنام پیاله زهر در صحنه بیدار ننداری نمایش داده شد که سخت مورد استقبال قرار گرفت. برای افتتاح تیاتر و تماشای نمایش پیاله زهر تمام مامورین ملکیُ نظامیُ پولیس دعوت گردیدندُ شاروال آقای اورمل برای مدیر مطبوعات و هنرمندان اخطار داده بود اگر نمایشات تان استقبال نشد و عاید کرده نتوانست تیاتر را به گدام مبدل خواهم کرد. مگر از قدرت قلم نویسنده شادروان سید مقدس نگاه و قدرت هنرنمایی هنرمندان را نمیدانست. بعد از ختم نمایش شارول شخصاُ روی ستیژ آمد و هنرمندان را در آغوش کشید و موفقیت شان را تبریک گفت.
آقای پردیس برای مدت هفت سال در مزار شریف با مصروفیت های اداری و هنری حیات گذارانیدُ بعداُ نمایشات را بولایات کندزُ سمنگانُ اندخویُ بغلانُ شهر پلخمریُ سرپلُ شبرغان و والسوالیها و سایر شهر های مربوط ولایت بلخ میبردند و نام تیاتر بیدار ننداری سر زبانها افتاد.
نمایشات خیلی محتاطانه در صحنه کشیده میشدُ از جنبه های انتقادی خیلی درشت و روشن جلوگیری میگردید زیرا نتایج تیاتر های شهر کابل مسوولیت والیُ شاروال و مدیران مطبوعات را در ولایات دو چند و دشوار ساخته بود از این رو هر نوع نمایش مبرااز انتقادات بود .

ناگزیر به نمایشات جن وپری ودیوی رو آوردند در یک نمایش ترسناک برای مردم اعلان شده بود که از آوردن اطفال زیر سن خود داری نمایند مگر جناب والی پسر خورد سالش را با خود آورده بود . پردیس نقش ترسناک دیوی را بازی کرد و همینکه با مکیاژ ترسناک روی صحنه ظاهر شدُ پسر والی چیغ کشید خود را در بغل پدرش مخفی کرد. پردیس هراس داشت شاید والی نمایشات را قطع نماید اما برخلاف والی از تماشای نمایش خیلی خوشحال بود و هنرمندان را مورد تشویق قرار داد و برای پردیس گفت« ترسیدن پسرم منعی آن را دارد که هنرمندان چقدر در قالب هر نقش شان وارد بودند ُ ترساندن و گریان دادن و خنداندن تماشاچی موفقیت هنرمندان راثابت مینماید و حادثه به خیر گذشت»

هنرمندان با چنین دشواریها هنر تیاتر را در مزکر ولایات زنده نگهداشتند که زحمات شان قابل قدر است زیرا خوشی وغم خویش را فراموش و وظایف شریفانه هنری را پیش میبردند و حتا در غمهای خویش رسیدگی کرده نمیتوانستندُ در یکی از روزهای که نمایش جریان داشتُ خبر مرگ دخترش آصفه در روی ستیژ برای آقای پردیس رسید اما او خونسردانه نقش را بازی کرد. مدیر مطبوعات میخواست نمایش را قطع نماید اما جناب پردیس هر سه روز بعدا از فاتحه گیری خود را روی ستیژ می رساند و نمایش را دوام داد و مردم را در انتظار نگذاشت. چنین حوادث در زندگی هر هنرمند اتفاق افتاده است.

زمانیکه جناب پردیس بکابل تبدیل گردیدُ برای ادامه کار هنری به فرخی ننداری همکاری نمود و آقای محمد اکبر روشن نیز از حیرتان بکابل برگشته بود و در کابل ننداری به فعالیت آغاز کرده بود اما بدبختانه که جناب فیض محمد خیر زاده چند تن از هنرمندان سابقه دار را از خانه هنری شان نسبت عقاید کپتالستی خودش ُ هنرمندانیکه قبلا تحت دایرکتری استادان تاجیکی نمایشات را انجام داده بودند آنها از کابل ننداری برکنار ساخت و اکبر روشن با هنرمندان چون سردار محمد ایمنُ عزیر الله هدفُ مرحوم رحمت الله قدری و چند تن دیگر بی سرنوشت بودند ُ درهمین زمان جناب اکبر روشن نیز در فرخی ننداری همکاری خویش را آغاز کرد و دوباره با آقای پردیس همکار هنری شد .

جناب پردیس درسال 1357 هش به رادیو تلویزیون نیز همکاری خود راآغاز نمود و درنمایشنامه های رادیویی و تلویزیونی مانند سایر هنرمندان در هر پروگرام های مختلف حصه گرفت ُ بهترین نمایشنامه که از آن خاطره فراموش ناشدنی دارد همانا پروگرام مرچ مساله که توسط مرحوم ظاهر هویدا تهیه ترتیب و نوشته میشدّ میباشد. این نمایشنامه رادیویی بصدای اسد زکی رزغونه رفاهُ خورشید نورُ و دیگران تمثیل میگردید واز جمله پر شنونده ترین پروگرام های آنزمان بود و یک نمایش تیاتر هم از مرحوم هویدا بنام داکتر شاه دولا در زینب ننداری بنمایش گذاشته شد جناب پردیس نقش ملازم در آن بازی نمود و طرف توجه و خوشنودی مرحوم هویدا واقع گردید.

مرحوم هویدا با خاطرات نیک ُ مهربانی ُ و استعداد قلم و هنرنمایی کرکتر ها و زیبایی نمایشنامه هایش تا حال در حافظه پردیس مزین میباشد و روان هویدا را شاد میخواهد..

تا سال 1371 هش هنرنمایش رادیوُ تیاتر ُ تلویزیون و سینما به اوج خود رسیدُ هنرمندان مورد تفقد دولت قرار گرفتند ُ معاش و خانه برای تمام هنرمندان از طف حکومت در زمان داکتر نجیب الله داده شد باآنکه سانسور های مطبوعاتی مانند دولت های پیشین ادامه داشت اما زمینه کار فرهنگی در تلویزیون ُسینماُ و رادیو و تیاتر برای هنرمندان مساعد گردید چهره های جدید بکار هنری آغاز کردند و زمینه کشف و پرورش استعداد های جوانان مساعد شد و دراثر همین حمایت و تشویق دولت جوانان بیشتر از همه اوقات به هنر توجه نمودند اما بدبختانه مصیبت جنگ نافرجام در تمام عرصه های زندگی تاثیر منفی خود را گذاشت و سرانجام مجاهدین درهشت ثور 1371 هش ـ شهر کابل را ویران کردند هنر جرم شمرده شد زمینه های هنری و فرهنگی که با چنان مشکلات مساعد گردیده بود از بین رفت. هنرمندان و سایر مردم بخاطر حفظ حیات شان متواری شدند و جناب پردیس نیز متواری ماسکو گردید درانجا یک تعداد هنرمندان تیاتر را پیدا نمود.
محترم احمد شاه شباب نطاق معروف رادیو و تلویزیون همه هنرمندان را در ماسکو جمع کرد و با بودجه شخصی خود نمایش شیرآغا و شیرین گل را به دایرکتری انجنیر عبداللطیف احمدی شروع کرد و یک مدتی هنرمندان دور هم جمع بودند سریال شیرآغا و شیرین گل نشان دهنده تمام واقعیتهای تلخ زندگی هنرمندان ومردم آواره افغانستان بود. جناب پردیس بعد از اجرای یک نقش در آن سریال ُ مدتی طولانی انتظار سرنوشت بود بالاخره درسال 2001 م بعد از نه سال انتظار منحیث مهاجر در کشور کانادا قبول و درشهر ونکوور کانادا رحل اقامت پهن نمودند. در کانادا فعالیت های هنری نسبت پراگندگی هنرمندان وجود نداشته تنها یک نمایش کوتاه بنام پارچه امتحان که توسط وحید امید فلمبرداری گردید همراه با ماری امید و یک طفل خورد سال برای چهل دقیقه دریک سی دی تهیه شده ُ بازی نموده است و یکبار همان سی دی از طریق تلویزیون آریانا افغانستان ُ مسکین یار نیز نشر گردید.
محترم پردیس یکبار ازدواج نموده است و دارای پنج فرزند ُ دو دختر و سه پسر میباشد.
تلخ ترین خاطره ایکه روان محترم پردیس را میآزارد همان از دست دادن فرزند جوانش بنام غلام فاوق پردیس مشهور به ببرک که تازه از اکادمی پولیس فارغ و شامل خدمت در دستگاه پولیس افغانستان گردیده بود ُ درسن بیست سالگی در ولسوالی بالا بلوک ولایت هرات توسط گروپ جهادی تورن اسعمیل به جرم پولیس بودن ُ از سرویس پایان و تا اکنون لادرک میباشد .
آقای پردیس میگوید ـ ایکاش جنازه اش را بچشمم میدیدم ُ این آرزو داغیست که پردیس و همسرش را درسن کهولت می آزارد.
بدبختی همین است که مجاهدین بدون هیچ گونه سنجش اکثریت جوانان کشور را بخاطر دانش و کار در ارگانهای امنیتی و یا رسانه های نشراتی به قتل رسانیده اند.
همچو حوداث تلخ را اکثر مردم چیشده اند ُ فراموش ناشدنیست. برای محترم پردیس و همسرش نسبت حادثه دلخراش صبر جمیل آرزو میدارم.

عـــبدالـــــرحمن پـــــــــژو اک

مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک فرزند عبدالله خان درسال 1296 هش 1917 م – در دهکده «باغبانی» در یک خانواده روشنفکر و تحصیل کرده {پدرش در همان زمان قاضی بود} تولد یافت. او تا صنف چهارم ابتداییه را در دهکده زا دگاهش تعقیب نمود بعداْ در مکتب انداربی شهر کابل دروس اش را ادامه داد و سپس شامل لیسه حبیبه گردید و در سال 1315 هش 1936 م – از لیسه حبیبه سند بکلوریا را بدست آورد. عبدالرحمن پژواک در همان سن نوجوانی چون چهل چراغ روشن در آسمان فرهنگ وهنر افغانستان میدرخشیدُ استادان و هم صنفانش استعدادُ ذکاوت و سجایای اخلاقی اورا میستودند وآینده درخشان وی را پیش بنیی میکردند. در آن روزگار فاکولته طب تازه در شهر کابل تاسیس گردیده بود وی بنابر علاقه واستعدادش شامل دانشکده طب گردید درحالیکه طبع شعر آ فرینش اورا بسوی هنر فرهنگ میکشاند. رویداد های نضهت امانی و شهادت برادر بزرگش در پیروی از نهضت مترقی امانی و همچنان مرگ نا بهنگام پدرش حدود سالهای 1938–1939 م– مسوولیت خانواده و تهیه نفقه فامیل این همه مشکلات ی بود که مانع ادامه تحصیلش در رشته طب گردید اما بعضی دوستان بدین باور اند که علاقمندی وی درساحه فرهنگی و تشویق شعراء زمان و دوستان همقلمش سبب شد تا تحصیل طب را ناتمام رها نماید و بسوی فرهنگ بشتابد. روی همچو دلایل استاد پژواک ماموریتش را در انجمن تاریخ افغانستان بصفت ترجمان زبان انگلیسی آغازید و در ضمن بنوشتن آثار ادبی وهنری نیز پرداخت. چندی بعد در شعبات مختلف ریاست مستقل مطبوعات تقررحاصل نمودُ سپس مدیر مسوول روزنامه اصلاح مقررشد و بعداُ آژانس باختر را رهبری نمود و از آن به بعد به ریاست پشتوتولنه منسوب گردید.

شایان یادآوریست که مرحوم استاد پژواک در انجام وظایفش در ادارات مختلف مطبوعاتی و فرهنگی به اصل آزادی بیان عقیده داشت و بدان وفا دار باقی ماند و در گسترش آن تلاش میورزید و اندوخته ها زیاد فرهنگی داشت و فرهنگ را دوست میداشت اما برخلاف علاقه اش درسال 1946م– پایش درعرصه سیاست و دپیلوماسی کشانده شد.

استاد در زمانیکه اندک استعدادُ پشت کار و فراگیری علم سیاسی خود را متجلی ساختُ با نیروی سرشار نردبان راه دپیلوماتیکی را سریعتر وتندتر تازید.

وی سالیان زیادی بصفت سفیر ونماینده دایمی افغانستان در ملل متحد با مسوولیت وعلاقمندی ایفای وظیفه نمود. عمل کرد او در کارزار دپیلوماسی از هر نگاه خیلی چشمگیر است بنابر ژرف فهم میزان تجارب بوظایف خطیری دپیلماتیک گماشته شد که از جمله { ریاست تجدید نظر برمنشور سازمان ملل متحدُ ریاست کمیسون حقوق بشرُ ریاست مجموعی عمومی و ریاست اسامبله خاص سازمان ملل برای «نامیبیا» را میتوان نام برد. خلاقیت وتلاشهای جناب استاد پژواک به عضویت

رسانیدن افغانستان در سازمانهای تحت اثر سازمان ملل مانند «یونسکو» و«حقوق بشر» و «یونسیف» ُ پیوستن به اعلامیه حقوق بشر و تحرک نقش کشورهای شامل نهاد عدم انسلاک در عرصه بین المللی خیلی برازنده وستودنی است.
مسجل به اسناد آرشیف سازمان ملل « پژواک» مولف حق سرنوشت ملت ها ئیکه به آن خود ارادیت هم میگفتندُ میباشد. حق خود ارادیت قبل از تلاشهای و زحمات مرحوم پژواک صرفاُ بشکل یک اصل سیاسی شاخته شده بود مگر در اثر مساعی او منحیث حق مسلم ملتها در منشور سازمان ملل متحد « قید» گردید.}
قابل یاد آوریست که نمایندگی افغانستان در سازمان ملل متحد به پیمانه مرحوم استاد پژواک در مدت ماموریتش فعال وپرتلاش درخشیده بودُ در سالهای بعد وتا اکنون آن درخشندگی را ندارد.
حضور قوای اجنبی در کشور از یکسو و تجرید افغانستان در جامعه بین المللی ُ نبود شخصیت پرکار و مستعد در راس نمایندگی افغانستان در سازمان ملل موجب این همه عقب مانی ها گردیده است . درحالیکه با در نظرداشت فعالیتهای افغانستان در ایجاد کشورهای نهضت عدم انسلاک ُ بیطرفی فعال سالهای پیش از 1978م – فرهنگ کهن و موقعیت او در آسیای مرکزی میتواند دلیل مقنع برای فعال بودن و داشتن موقف برازنده تر درآن سازمان باشد.
سال 1978 م- که معنویت ستیزی در کشور ما رخنه پیدا کرد و در بخشهای گوناگون جامعه فاجعه برآنگیختُ مرحوم استاد پژواک هم از وظیفه رسمی کناره گیری نمودُ ولی عشق او به مهین و مردمش فزونی کرد. در آن سالها با ترتیب جمعیت همفکران و تهیه شبنامه های علیه اشغال شوروی ُ به مبارزه پرداختُ این مبارزه بشر دوستانه او موجب خشم رژیم حاکم گردید.
استاد پژواگ در دوستی با مردمش صرف نظر ازآنکه در کدام اقلیم سیاسی در وطن سایه افگنده و هم وطنانش پیروی کدام دین وآیین میباشندُ او با مردمش بود و از لحاظ ذهنی در کنار شان ایستاده بود. او روان زنده وسرمد داشت شعر بینظیر او بنام «مردان پار و پامیزاد» محبت وخلوص اورا نبست خانه مشترک و سرشت رادمردانه افغانها راتبارز میدهد. به گواهی برگهای زرین تاریخ از جمله حمله سکندر مقدونی به افغانستان بمنظور راه گشاهی به هند زمان صورت گرفت که افغانها هنوز پیرو آیین بودا و زردشت بودندُ به پنداشت این قلم سروده «مردان پاروپامیزاد» گهنه گی و فرسوده گی ندارد و هر برگش روزگار ومعرفت فرهنگ افغانستان میباشدُ از هرباب ستدونی است.
استاد پژواک این بزرگ مرد تاریخ سیاسی و فرهنگی وطن ما بنام های مختلف در ادبیات کشور قلم زده و اثار گران قمیت از خود بجا گذاشته است.
قبل از معرفی آثار ش میپردازم به یادآوری تخلص های مختلف او در عرصه ادبیات و فرهنگُ به نقل قول از گفته های برادرش جناب عتیق الله پژواک که در صحفا ت 169-170- کتاب تیاتر در افغانستان « اثر خان آقا سرور » اقبال طبع یافته است.{ زمانیکه برادرم هنوز متعلم لیسه حبیبه بود ُ اشعار و پارچه های ادبی خود را زیر نام « مراو» در جراید نشر میکرد وقتیکه از لیسه حبیبه فارغ گردیدُ برایش تخلص «پژمان» را برگزید و از این نام در نشرات وطن چکیده های از قلم وی منتشر گردیده است و سپس تخلصش را به «آرمان جن» تعویض نمود. در زمان صدارت سردار

محمد هاشم خان یکروز جهت کاری حضور صدر اعظم رفته بودُ هاشم خان برایش صمیمانه گفت «شما باید تخلص تان را تغیر بدهید زیرا این تخلص زیادتر لهجه هندویی داردُ از این صرف نظر کنید و در عوض تخلص که آهنگ خوب و مسلمانی داشته باشد انتخاب نمائید.» همان بود که برادرم تلخص پَژواک را برگزید و با همین نام شهرت جهانی حاصل کرد و ما نیز همین تلخص را پذیرفتیم.}

در بالا از محبت ومردم دوستی مرحوم پژوک سخنانی تحریر گردید که او هیچگونه تعصب با مردمش از لحاظُ قومی زبانی و مذهبی نداشت اما حکومت حاکم در جامعه تخم نقاق را در بین مردم میکاشتندُ در حالیکه ارمان جن کلمه پشتو بوده و معنی خیلی عالی دارد.

آثار شادروان پژواک:

اول – کلمه داره روپی نمایشنامه بزبان پشتوُ طبع پشتو تولنه .

دوم – آثار ادبی بزبان انگلیسی در آریانا چاپ لندن–انگلستان

سوم – افسانه های مردم – کابل از طرف رادیو افغنستان طبع شد.

چهارم – افغانستان کهن ُ به زبان انگلیسی طبع لندن –انگلستان.

پنجم – پشتونستان به زبان انگلیسی طبع لندن –انگلستان.

ششم – دومقاله مهم در مورد مساله پشتونستان وروز پشتونستانُ به زبان انگلسی طبع لندن – انگلستان.

هفتم – پیشواُ اثر خلیل جبران ترجمه پژواک به فارسی دری طبع کابل .

هشتم – باغبانُ اثر رابندرا ناتهـ تاگور ترجمه از پژواک به زبان دری طبع کابل .

نهم – گلهای اندیشه مجموعه شعر .

دهم – بانو مجموعهُ اشعار دری و پشتو ناشر موسسه پژواک 2001 م– پشاور .

یازدهم – الماس نا شکنُ پاسخ استاد پژواک به شاعر انگلیسی «ویلیام پت روت » در رابطه با مبارزه افغانستانُ موسسه نشراتی پیوندُ شهر ویرجینیا –امریکا چاپ دوم 2003 –میلادی .

دوازدهم – آوارهُ داستان منتشر شده در رادیو افغانستانُ بعداُ از سوی مطبعه شرقی در ولایت ننگرهار بطبع رسید.

سیزدهم – گلهای کوهی ُ طبع مجله کابل سال 1338 –هش .

چهاردهم – افسانه های مردم مجموعه داستان های کوتاهُنشر آن از طریق رادیو کابل صورت گرفت « شماره سوم نیز ذکر است» بعد در فرانسه بر زبان فرانسوی ترجمه و بنشر رسید.

پانزدهم – حدیث خون مجموعه شعری طبع پشاور.

نازدهم – میهن من ُ مجموعه شعر ی طبع پشاور

هفدهم – احساسات و عواطف مجموعه اشعار فلسفی .

هژدهم – یک زن ُ داستان بلند.

نزدهم – حوض خاصُ داستان فلکلوریک در مورد حوض خاص سپین غر و چشمه سلطانپور سفلی که نزد هندوان افغاستان ن دارای احترام زیاد است.
بیستم – فیل مرغهای پادشاه– نمایشنامه در دو پرده .
بیست ویکم – یک شب شاعرُ نمایشنامه در یک پرده.
استاد پژواک مرحوم برعلاه آثار فوق که بعضی آنها تا حال به زیور طبع آرسته نشده استُ خوشبختانه نهاد فرهنگی و نشراتی پژواک در شهر نیویارک– امریکا در طبع آثار متباقی مرحومی تلاش می ورزند.
خوانندگان گرامی : نظر به پژوهش یکه در باره این شخصیت نامدار کشور انجام دادمُ مسجل به اسناد سازمان ملل و کتاب کی کیست اثر پوهاند رسول رهین و کتابُ تیاتر درافغانستان اثر خان آقا سرور تاریخ و محل تولد شادروان پژواک متفاوت بوده استُ اما مسند به انساد سازمان ملل و کتاب کی کیست اثر پوهاند رهین دقیق میباشدُ زیرا مرحوم پژواک از سرزمین حاصلخیز سرخرود ولایت مشرقی سابق ویا ولایت ننگرهار امروز بوده است. با درد و دریغ که این بزرگ مرد دیپلومات ژرف نگر و ادیب ماهر و شاعر شیرین سخن در روز پنجشنبه 18 جوزا سال 1374 هجری شمسی مطابق 1995 میلادی ُ زمانیکه کشورما با حضور طالبان بی فرهنگ با هرگونه آثار فرهنگی در ستیز بودُ با هزاران آرمان چشم از جهان بست.
.

روحش شاد و خاطراتش گرامی باد.

استـــاد جـــان مـــحـــمـــد پـــــــلار

این شخصیت ادیب و دانشمند از جمله تحصیل یافته گانی بود که در زمان قرار داد های دوستی دولت افغانستان با ترکیه جهت تحصیل به کشور مترقی ترکیه رفته بود و در رشته تعلیم وتربیه با کسب دانش و تحصیلات عالی دوباره بکشور برگشت.
شادروان پلار با آنکه در یک خانواده روشنفکر و هنر پرور تولد نگردیده بود اما شخصاً مرحوم پلار نه تنها در خانواده خویش بلکه در اجتماع مانند یک چراغ روشن ذهن و افکار تاریک مردم سنتی را روشنایی بخشید.
او تغیرات و نو آوری رااز فاملش آغاز نمود و در جامعه نیز منحیث یک استاد خوبُ لایق و مردم دار و با معاشرت کسب شهرت کرد.
زمانیکه استاد پلار در ترکیه تحصیل مینمود از تیاتر ترکیه و نمایشات آموزنده آن دیدن کرده بود. اندیشه تحویلات مثبت را در پیاده کردن نمایشات تیاتر جستجو میکرد. با وجودیکه موسس تیاتر زبان پشتو در وطن ما شادرون نورمحمد پوهنده میباشد اما خدمات استاد پلار در ولایت کندهار یلی چشمگیر و قابل تحسین و افتخار است.
با انکه حکومت برای رایج ساختن و عمومیت دادن لسان پشتو تاکید زیاد داشت و این امر در پارلمان افغانستان در وقت داکتر عبدالظاهر رئیس شورای ملی پرابلمهای زیاد ایجاد گردید و لسان پشتو درج قانون اساسی شد اما در عمل جنبه تطیبقی آن بدین منوال بود خیلی تنها نوشت در قانون درد را دوا نمیکرد باید حکومت در روشن ساختن اذهان عامه از طریق علمی اقدامات مثمر را اجرا میکردند که چنان نبود و اما یک تعداد دانشمندان به ساختن غنی سازی زبان از طریق رسانه های جمعی و تیاتر و نوشتن کتب ومقلات و نمایشنامه های پشتو میپرداختند که زحمات رشان قابل قدر میباشد در این رستا میتوان از علامه عبدالحی حبیبیُ استاد عبدالغفور بینوا ُ استاد عبدالشکور رشاد و استاد پژواکُ استاد محمد دین ژواکُ استادپلار ُاستاد ابراهیم خواخوژی سایر دانشمندان یاد آوری کرد که در نوشتن رساله ها نشر مطالب در اخبار وجراید و نوشتن نمایش نامه های پشتو زحمات زیادکشیدند و وظایف شان را انجام دادند که اکثریت آن دانشمندان در کابل فعالیت مینمودند.
استاد پلار یگانه کسی بود که در ولایت کندهار با همه تعصب و افکار سنتی اهالی کندهار میارزه پیگیر را از طریق تیاتر براه انداخت.
استاد با پیروی از تیاتر ترکیه و تجارت دانشمندان چون علامه سلجوقی در ایجاد تیاتر در ساحه علمی مکاتب کوشید او منحیث استاد در لیسه احمد شاهی کندهار تدریس مینمود و با کشف استعداد جوانان نمایشات را در روز های ملی و تجلیل از جشنواره های معلم آغاز کرد و آهسته اهسته اهالی شهر کندهار به ماهیت علمی ومثمر بودن صنحه تیاتر که از ایام قدیم در بین پشتونهای کشور ما با قرائت اشعار حماسی آغاز گردیده بودُ متعقد ساخت و زمینه ایجاد تیاتر رسمی را مساعد نمود. نمایشات از صحن مکتب آغاز گردید زمانیکه تیاتر آماده گردید بنام تیاتر ولایت کندهار مسما گردید. استاد از جمع شاگردان جوانان با استعداد را برای تمثیل درامها

تربیت کرد. او خود نمایشنامه مینوشت که به رسوم و عنعنات مردم احترام گذاشته شود. استاد با خانواده های شاگردانش تماس حاصل میکرد تا آنها مانع فرزندان شان در اجرای نمایشات نگردند. دراین رابطه هیچ نوع کمک و حمایت از طرف ولایت کندهار و یا مرکز کابل دریافت نمیکرد ُ او خود برای صحنه های مختلف نمایش لباس میدوخت ُ مکیاژ مینمود و دیکور صحنه هارا با کمک و همکاری شاگردانش انجام میداد.

در اثر نمایشاتیکه از قلم توانای استاد پلار تراوش میکرد آهسته آهسته حساسیت ها از بین رفت و هنرمندان خوبی تربیت شد که از جمله میتوان استاد فضل محمد فضلی را نام برد.

برعلاوه آثار استاد پلار آثار نویسندگان چون بینواد ُ خواخوژی ُ نور محمد پوهنده و دیگران نیز روی صحنه تیاتر کندهار به نمایش درآمد. تیاتر کندهار نه تنها در ولایت کندهار بلکه در کابل و سایر ولایات به رسمیت شناخته شد و حتایک تعداد هنر مندان از کابل جهت سهم گیری در نمایشات آن تیاتر وراد کندهار گردیدند.

بدبختانه که داکتر انس بصفت والی کندهار مقرر گردید و در یکی دوسال درولایت کندهار خشک سالی رخ داد و مردم عوام از طرف مقامات ولایت را برعلیه تیاتر تحریک گردیدند و دهاقین با بیل و کدال به تیاتر یورش بردند و در نیمه شب تیاتر بسته و به هنرمندان اخطار دادند تا از کار های شیطانی و دور خود داری نمایند که به همین دلیل آب رحمت الی در کندهار نمی بارد و خشک سالی دوام دارد.

هنرمندانیکه از کابل و یا ولایات دیگر آمده بودند دوباره روانه مکان اصلی شان گردیدند و استاد فضلی که از جمله شاگردان استاد پلار بود و در اثر تمثیل فوق العاده خود در تیاتر به شهرت رسیده بود نیز ولایت کندهار را ترک نمود و به کابل نقل و مکان کرد. تمام زحمات و شب و روز کار و تلاش استاد در ظرف یک ساعت بغاوت دهاقین از بین رفت و دیگر در کندهار تیاتر ایجاد نشد هنرمندانیکه هنوز متعلیم بودند به دروس شان ادامه دادند و کسانیکه تحصیل شان ختم و در تیاتر کار میکردند مانند استاد فضلی روانه دیگر ولایات گردیدند.

استاد پلار تا زمانیکه از معارف تقاعد کرد ُ در ولایت کندهار چندین نسل جوان را تربیه وبه جامعه تقدیم نمود ُ پس از تقاعد روانه کابل گردید.

در کابل زمانیکه با رادیو افغانستان منحیث نویسند پشتو عقد قرارداد نمود در مدیریت درامهای پشتو و برنامه های ادبی پشتو و مدیرت برنامه های پشتونستان مطالب فراوان نوشت و بدست نشر سپرد.

استاد پلار شخصیت ادیب و فرهخیته دارای اخلاق نجیب و دانش فراوان بود او برای دخترش بنام زردیوه نیز اجازه داد تا منحیث ممثله درامهای پشتو با رادیو افغانستان و بعدها با تلویزیون همکاری نماید.

استاد جانمحمد خان را به چند دلیل پلار خطاب میکردند.

اول اینکه او یک استاد کاملا دلسو ز ومهربان بود که شاگردانش اورابا محبت پلار صدا میکردند .

دوم اینکه بعد از ایجاد تیاتر ُ جوانان را پدرانه تشویق وترغیب میکرد تا بدور تیاتر خانه هنر وفرهنگ جمع شوند و چراغ این خانه هنری را روشن سازند. روی همین شفقت و دلسوزی اورا پلار خطاب کردند و کلمه استاد بخاطر که در لیسه احمد شاهی تدریس مینمود برایش خیلی زیبنده

-
بود . که این دو کلمه مقدس و افتخاری برای چنین شخصیت ادیب خیلی زیبا بوده و افتخارات معنوی استاد بشمار میرود. با تمام زحماتیکه در ارتباط روشنگری اذهانه عامه از طریق قلم و سخن و نمایشات تیاتر انجام داد حکومت وقت هیچ گونه لقب برای وی اعطا نکرد اما مشک آنست که خود گوید نه عطار ...استاد پلار- پلار همه شاگردان معارف و تیاتر کندهار بوده و شایستگی آن را داشت . برای زندگینامه مفصل استاد پلار خیلی تلاش کردم اما متاسفانه هیچ یک از اعضای فاملش را پیدا کرده نتوانسم که تاریخ تولد و تاریخ تحصیلات اورا مینوشتم از انجایکه همکارم در رادیو تلویزیون بودُ حق استادی بالای من نیز داشت و خاطرات و یادداشتهای از زندگی هنری وعلمی او را درحافظه داشتم ُ برگ سبز تحفه دروش نوشتم تا درج کتاب گردد . خدا کند مورد قبول دوست داران هنرش واقع شود.
استاد پلار واقعاُ در تیاتر کندهار مانند پلار باخون دل خوردنها خدمات صادقانه انجام داد اما افسوس خدماتش بخاطر عقایدسنتی و نا فهمی از پیامهای تیاتر و عدم همکاری حکومت از بین رفت. روانش شاد باد.

استاد اســد الله تـــاجــزی

اسد الله تاجزی فرزند عبدالاحمد خان درسال 1323هش ـ در شهر کابل در یک فامیل روشنفکر متولد گردید. وی مکتب ابتداییه را در لیسه حبیبه الی صنف ششم ختم نمود و بعد شامل مکتب مسلکی میخانیکی کابل گردید والی صنف دوازدهم در رشته برق تحصیل مسلکی نمود. درسال 1342هش ـ بعد از فراغت لیسه میخانیکی بحیث میخانیک در پوهنی ننداری اشغال وظیفه کرد در آنزمان شخصیت بزرگ تیاتر مهربان نظر اوف بنابر قرارداد های فرهنگی میان کابل و ماسکو به افغانستان آمده بود و کورس های آرت درماتیک را دایر نمود همچنان متخصص تخنیکی تیاتر بلشویک ماسکو بنام انجینیر بیزی کورس تخنیکی را رهنمایی مینمودُ جناب تاجزی از انجینیر بیزی فن تخنیک تیاتر و نو افگنیهای فنی و مسلکی راآموخت.
استاد تاجزی برعلاوه که کارمند فنی و مسلکی بود به هنر تمثیل علاقمندی زیاد پیا کرد و بااستفاده از این مساعدت برای اولین بار در 1344 هش در نمایشنامه غلط فهمی روی صحنه ظاهر گردید. با اجرای موفقانه نقشش در این نمایش عشق تمثیل در وجود ریشه دواند و بجای مسلک فنی هنر آفرینی را پیش گرفت و هنرپیشه شد.
درسال 1350 هش- جهت سپری نمودن دوره مکلفیت عسکری سوق گردید و پس از فراغت سربازی میخواست دوباره به هنرش ادامه بدهد اما در اثر توجه خاص جناب داکتر انس تیاتر از چوکات وزارت اطلاعات و کلتور لغو گردیده بودُ هنرمندان هرطرف پراکنده و بکارهای دیگری اشتغال

پیدا کره بودند ُ استاد تاجزی نیز دکان زرگری باز کرد و از هنرکنار رفت و درسال 1349 هش ـ قبل از رفتن عسکری ُ شخصی بنام سید عثمان صدوی« سایق مدیربلدیه مزارشریف که نقش عمده در ایجاد تیاتر بیدار داشت» تحت عنوان نقاش ننداری درکافی عبدالرحیم واقع چهار راهی انصاری شهر نو کابل یک تیاتر شخصی را بکار انداخته بود و از سابقه کار هنری و مسلک فنی جناب تاجزی مطلع بودُ در بازگشت از عسکری از استاد تاجزی تقاضای همکاری کرد. تاجزی که تشنه هنرنمایی بود همکاری خود را با جناب صدوی آغاز و دوباره فعالیت هنری رااز سرگرفت. در برج حوت همان سال آقای صدوی تصمیم گرفت تا نمایشات را بولایات کشور نیز درمعرض تماشا هنر دوستان قرار بدهدُ پلان سفر هنری ولایات را طرح کرد و این سفر از ولایت غزنی آغاز و تا جنوب غرب کشور ادامه پیدا کرد. زمانیکه در ولایت هرات نمایش اجرا گردید ُ مرحوم محمد علم غواص رئیس اطلاعات وکلتور آنولایت از استاد تاجزی تقاضا کرد تا برای فعالیتهای تیاتر هرات ننداری در آنجا ماندگار شودُ چون وضع تیاتر در مرکز هم مایوس کننده بود تاجزی نیز پذیرفت و مدت هفت سال بحیث هنرپیشه ُ کارگردان و مدیر مسئول تیاتر هرات ننداری ایفای وظیفه نمود.

درسال 1356 هش ـ که تلویزیون ملی افغانستان برای اولین بار به نمایشات امتحانی خویش آغاز کردُ امید قوی برای رشد هنر در مرکز پیدا گردیدُ وی بعد از هفت سال خدمت در هرات ننداری ُ به کابل برگشت و در اداره هنر و ادبیات رادیو تلویزیون ملی تبدیلا مقررگردید. او برعلاوه تمثیل در پروگرامهای مختلف به نوشتن رادیو درامها و داستانها نیز پرداخت و در بیشتر از بیست فیلم تلویزیونی نقش ایفا نمود. همچنان سنایور فیلمهای تلویزیونی آشیانه و زمین آباد میشود را نوشت و فیلم مذکور تهیه و نشر گردید. این همکاری الی سال1361 هش ادامه پیدا کرد تا اینکه بازهم جهت سپری نموده دوره احیاط به خدمت سربازی سوق گردید.

بعد از ختم دوره احتیاط دو باره همکاری خویش را در رادیو ُ تلویزیون ادامه داد و در بسیار فیلم های تلویزیونی سهم فعال گرفت. در طول اینزمان در شش فیلم بلند سینمایی چون دهکده ها بیدار میشوندُ زمینُ مسافرُ شکست محاصرهُ عروج ُ نیلوفر در بارانُ چشمهای سرگردان و سر زمین دوباره کشف شده نقش ایفا نموده است.

در دوره حکومت برهان الدین ربانی کابل طمعه حریق شد و هنرمندان سابقه دار بخارج از کشور مهاجر شدند صرفا از جمع هنرمندان اسدالله تاجزی ُ عبدالرشید پایاُ عبدالمجید غیاثی ُ عبدالله عادل ُ اسدالله آرام و زرغونه آرام ُ خانم میمونه غزال و خانم ثریا مژگان درکابل باقی ماندند و بس.

بعداً جناب اسد الله آرام و خانمش زرغونه آرام نیز ترک وطن کردند و همین چند نفر هنرمندان محدود یک تعداد جوانان را جمع و کورسهای آرت دراماتیک را دایر نمودند و در زینب ننداری در حالیکه شهر زیر پرتاب راکتها میجنبید و منهدم میشد ُ آنها نمایشات شان را دایر میکردند و آخرین نمایش تیاتر ایشان در دوره مجاهدین زیر نام تاریخ گواه است اثر عزیز الیاس به کار گردانی استاد تاجزی بود و چند روز قبل از ورود طالبان در استدیوم ورزشی کابل دایر گردید که از جمله مجاهدین احمد شاه مسعود از نمایش دیدن کرد و هنرمندان را مورد تقدیر قرار داد.

سرانجام درسال 1376 هش در رژیم طالبان تیاتر بصورت قطعی لغو گردید و استاد تاجزیُ عبدالرشید پایا ُ عبدالمجید غیاثی ُمیمونه عزالُ و ثریا مژگان نیز با فامیلهای شان روانه پاکستان شدندُ

در پاکستان استاد تاجزی درجمع هنرمندان دیگر در پروژه خانه نو زندگی نو برنامه های رادیو بی بی سی بعفالیت هنری پرداخت و نقش رحیمداد سلمان را الی امروز اکتوبر سال 2012 که این کتاب تحریر میشود در رادیو بی بی سی درکابل بازی مینماید.
درسال 1381 هش ـ بعد از سقوط طالبان وزارت اطلاعات و کلتور یک تعداد هنرمندان را به شمول استاد تاجزی از طریق آی او ام I O M بکابل خواسته شدند اما با ورود بکابل و دیدن وضع رقت بار هنر و تیاتر جناب تاجزی از کارهای دولتی دست کشید و با بدست آوردن امتیازی یک پرودکشن شخصی به نمایشات تیاتریُ ساختن فیلمهای هنری و پخش اشتهارات تجارتی پرداخت. استاد تاجزی فعلاُ درسریال بهشت خاموش که خانم رویا سادات آنرا کار گردانی میداردُ نقش اول منفی را ایفا نموده است که در آینده نزدیک از طریق تلویزیون طلوع در شام جمعه بساعت هشت و سی دقیقه سریال بهشت خاموش به نشرات خود آغاز میدارد.
استاد تاجزی ازسال 1382 هش ـ تا اکنون تیاتر موبایل یا تیاتر سیار در ارتباط مواد مخدرُ بازسازیُ حفظ جان و مال مردم از اثر حوادثُ بد دادن و بدگرفتن دختران ُ در سی و چهار ولسوالی های نزدیک کابل جهت روشنگری اذهان عامه فعالیت مینماید نمایشات مذکور از قدرت قلم توانای تاجزی تراوش نموده است و توسط خودش کارگرادنی شده و این پروسه ادامه دارد.
جناب تاجزی بتاریخ 16 / 10 / 1383– از طرف وزیر اطلاعات و فرهنگ مفتخر به دریافت لقب استادی گردید است و همچنان درسال 1387 – 1389 هش ـ بحیث استاد در فاکولته هنرهای زیبای پوهنتون کابل بخش تیاتر را نیز تدریس کرده است.
استاد تاجزی هنر نقش آفرینی را به فرزندانش نیز آموخته است و فرزندانش هریک احسان الله تاجزی ُ ممثلُ نویسنده و فرزند دومی سهلا تاجزی طنز نویس و درامه نویس بوده که نوشته های وی بنام دیوار طلای به کارگردانی برادرش احسان الله تاجزی در فیستوال تیاتری سال 1388 هش ـ حایز مقام اول گردید. دفرزند سومی بنام حشمت الله تاجزی ککثا ومدل میباشد و فرزند چهارم بنام مسیح الله تاجزی کارگردان و ممثل است.
استاد تاجزی با فامیل هنرمندش به سلامت باشند.

تیاتر کابل ننداری

مـــحمد عزیـــز تـــــسلـــیم

عزیز متخلص به تسلیم برادر محترم استاد عبدالقیوم بسید و عبدالرحمن بیکران بودُ او در 1320 هش مطابق 1941 م- در ده افغانان کابل دیده به جهان کشود و مانند برادر ش در لیسه استقلال دوره ثانوی خویش را به پایان رسانید و بعد شامل پوهنحی نظامی گردید بعد از ختم چهار سال پوهنحی حربی درسال 1343 در همین رشته عازم اتحاد شوروی وقت گردید و تحصیلات خودرا به سویه انجنیر در رشته تانک محاربوی در سال 1347 هش ـ به پایان رسانید.
شاد راون تسیلم خود از خانواده هنرمند سر بلند کرد و درسال 1342 هش ـ با خانم نورتن نورانی هنرمند معروف تیاتر ازدواج نمود.
مرحوم عزیز تسلیم از دوره نو جوانی کار هنری خود را با رادیو نیز آغاز کرده بود در آنزمان پارچه های تمثیلی راساُ از رادیو کابل نشر میگردید و ممثل اناث هنوز در رادیو حضور نداشتندُ فعالیت های هنری او تا زمانیکه شامل پوهنتون حربی گردید در تمام عرصه های هنری ادامه پیدا کرد. موقعیکه شامل ساحه نظامی شد بنابر حکم قوانین نظامی فعالیت هنری برایش مجاز دانسته نمیشد از هنر نمایی کنار رفت اما خانمش نورتن نورانی به فعالیت های هنری خود الی ترک وطن بمناسبت جنگها ُ ادامه داشت.
تسلیم و خانوادش تا سال 1369 هش ـ تمام رنجها را در زیر باران مرمی های جنگ داخلی تحمل کردند و بالاخره به ماسکو رفتند و بعد از مدت طولانی درسال 2004 میلادی در کاناد آمدند و با خانوداه اش در شهر تورنتو به زندگی ادامه دادند.
در سال 2009 م ـ شادروان تسلیم در اثر سکته قلبی جان به جان افرین داد و در همان شهر به خاک سپرده شد..

روانش شاد باد.

تیاتر کابل ننداری در زمان جنگهای مجاهدین به ویرانه مبدل شد.

ســــــونه رام تـــــلوار

جناب سونه آرامتلوار زمانیکه روانه مکتب گردیدُ بعداز ظهر در مدرسه بابه نانک جهت آموزش زبان پنجابی نیز شامل شد و از سن ده سالگی به مطالعه کتب مذهبی علاقمند گردید.

دراوائل 1957 م- کورس فوتو ژرونالیزم از طرف ریاست أژلنس باختر افتتاح شد که توسط استاد هندی بنام سروپ چند رود تدریس میگردیدُ به تعداد ده نفر را تحت تربیت قرار دادند. در آنوقت جناب تلور تعلیمات بکلوریا راهنوز تمام نکرده بود و در صنف یازدهم لیسه حبیبیه قرار داشت بعداز ظهر درکورس فوتو ژورنالیزم آژانس باختر توفیق شمولیت پیدا کرد و در جمع سایر شاگردان کورس را با موفقیت به پایان رسانید. در آنزمان مدیریت داخلی آژانس به عهده جناب کریم شیون بود ُ جناب شیون همراه با تلوار در محافل رسمی جهت تهیه گزارش و فوتوگرافی میرفتند و گزارش را با فوتوهای محفل در روز نامه ها و جراید بدست نشر می سپردندُ همچنان محمد اکبر شالیزی نیز از همین کورس فوتو ژورنالیزم با درجه عالی فارغ و در جراید آنزمان همکاری خویش را آغاز نمود. هنر سینما توگرافی در افغانستان به اساس فعالیت های عبدالستار شالیزی در اخیرسال 1957 م-طی یک قراردادُ بین ریاست مستقل مطبوعات و اداره اطلاعاتی سفارت امریکا صورت گرفتُ بلا فاصله آقای

Kart Vinzil

وارد کابل گردید و کورس فلمبرداری از طرف سید قاسم رشتیا رئیس ریاست مستقل مطبوعات در تعمیر آنریاست افتتاح گردید و هشت نفر ذیل « علی لونگینُ علی مشتریُ دشنه علومیُ نادرُ سنیارُ کریم حمیدیُ اکبرشالیزیُ غلام سخی وکیلیُ و سونه رام تلوار » تحت تربیه قرار گرفتند. در جریان کورس فلمبرداریُ مراسم عید توسط شاگردان کورس هنگام ادای نماز عید که محمد ظاهر شاهُ صدراعظمُ و اعضای کابینه اش و مامورین عالی رتبه با جمعیت بزرگ از اهالی شهر کابل در مسجد عیدگاه حضور میداشتندُ فلمبرداری می گردید که اولین فلم مستند بشمار میرود.

در آغاز سال 1958 م- 1327 هش - سفر رسمی ظاهر شاه به ترکیه صورت گرفت ُ تمام مراسم سفر مذکور توسط اکبرشالیزی فلمبرداری گردید.

در یک سفر دیگر محمد ظاهر شاه به هندُ مراسم مسافرتش روی نوار رنگه توسط اکبر شالیزی با همکاری Kart Vinzi فیلم برداری گردید که تولید یا پروسس آن در امریکا صورت گرفت و برای جهل دقیقه روی پرده سینما به نمایش گذاشته شد..

بعدازان یک فیلم مستند از وادی بامیان تحت نام بامیان قریه بودا
Bamian The Valley of Booda
تحت نظر استاد کورس روی نوار رنگه فلمبرداری شد که به عنوان یونت کابل فیلم
(KABUL FILM UNIT
در سینماهای شهر کابل به نمایش قرار گرفت و بعد از طریق سفارت خانه های افغانی در تمام جهان در تلویزیون ها نمایش داده شد.
در آغاز سال 1959 م- زمانیکه صمد آصفی از آلمان برگشتُ طی یک پیشنهادُ بمنظور ایجاد کورس عکاسی بمقام صدرات عظمی پیشکش نمودُ سرانجام بعد از منظوری شعبه فلمبرداری و عکاسی تحت سرپرستی شادروان محمد حیدر ژوبل مدیر نشرات داخلی رسماُ به فعالیت آغاز کرد و اکبر شالیزی بحیث مدیر فلمبرداری و صمد آصفی بحیث مدیر عکاسی تقرر حاصل نمودند و جناب تلوار بحیث عضو مدیریت فلمبردایُ غلام سخی وکیلی عضو تخنیکیُ جان الدین کوهیار عضو صدا برداریُ عبدالخالق علیلُ انور صابریُ و جمیله واعظی اولین زن در بخش منتاژ فیلم به فعالیت آغاز کردند و سامان و وسایل تخنیکی با یک عراده موتر جهت فلمبرداری از طرف امریکا به افغانستان اهدا گردید.
درطول همین سال فلم مستند از کار پروژه شهراه ء سالنگ توسط اکبر شالیزیُ سونه رام تلوار و غلام سخی وکیلی تهیه گردید و همچنان درهمین سال سفر سردار محمد داوود خان صدراعظم افغانستان از قطغین زمین و عبور از کوه های سربه فلک کشیده هندوکش به سواری اسپ توسط جناب تلوار فلمبرداری گردید. در این سفر هیئت مطبوعاتی افغانی تحت ریاست فیض محمد خان رئیس دآریانا هوایی شرکت توسط طیاره دی سی چهار جانب فرانکفورت پرواز نمودند و توسط جناب تلوار فلیم برداری گردیده است .« دوستان قصه طیاره دی سی چهار را درزندگینامه اسدالله آرام در صحفات قبلی مطالعه نمودید».
بعداُ نظر به ضرورت شعبه فلمبرداریُ چند نفر از شاگردان شعبه عکاسی را در شعبه فلمبرداری مقرر و تحت تربیه قرار دادند و جهت تحصیل به اتحاد شوروی اعزام گردیدند.
سال 1959 م- را میتوان یک جهش مثبت برای رشد و انکشاف فلمبرداری پند داشت و جناب تلوار در این سال از وادی هلمند تحت دایرکشن HOLCAM یک فیلم رنکه چهل وپنج دقیقه یی را تهیه نمود و به سینمای های کشور روی پرده ظاهر شد.
درسال 1960 م- محمد ظاهرشاه در اثر دعوت جمال ناصر به مصر و همچنان به یوگوسلاویا سفر نمود که مسافرت شانرا اکبر شالیزی فلمبرداری کرد.
درسال 1961 م- سردار محمد داوود خان به اولین کنفرانس ممالک بیطرف که در شهر بلگراد دایر گردیده بود اشتراک و جریان مراسم توسط سونه رام تلوار فلمبردای گردید.
در سال 1962 م -فیلم « افغانستان سرزمین زیبای و مهمان نوازی »
Afghanistan Land of Beauty and Hospetalety)

توسط مشاور بنام « Kalan Landes » دایرکت و توسط جناب تلوار با همکاری آقای صمد آصفی در طرف سه ماه تهیه گردید واولین بانوان افغان که درآن فیلم روی پرده ظاهر شدند دختران جناب شریف ایوبی هریک انیسه جان و پروین جان ایوبی بودند که نقش دختر کوچی را تمثیل کردندُ پوستر های این فیلم در مراکز دولتی افغانستان نصب گردیدُ فیلم مذکور با فیلمبرداری از مناظر زیبای بند امیرُ تنگی تاشقرغانُ مزارشریفُ بلخ و هرات صورت گرفت و برای 45 دقیقه روی پرده سینما رفت و همچنان از طریق سفارت خانه ها در کشورهای مختلف به نمایش گذاشته شد و باعث تشویق و تراکم هزاران تویست جهت باز دید از بامیان و سایر مناطق که در فیلم گنجانیده شده بودُ گردید و همچنان یونت های قلمبرداری تلویزیونی مختلف جهان نیز جهت فلم برداری به افغانستان سفرکردند و از همین سبب مدیریت گر حّندوی به ریاست ارتقا نمود.

درسال 1963 م- محمد ظاهر شاه و ملکه حمیرا در اثر دعوت جان آف کیندی رئیس جمهور امریکا دیدار رسمی از امریکا بعمل آوردند فیلم این مسافرت شان توسط تلوار و صمد آصفی فیلمبرداری گردید و مونتاژ آن در امریکا صورت گرفت که برای نخست در کابل ننداری و بعد در تمام سینما های شهر به نمایش گذاشته شد.

محمد ظاهر شاه و ملکه حمیرا در کشور چین و جناب تلوار با کمره درکنار شاه این فوتو دیده میشود.

درسال 1964 م- 1343 هش- ریاست مطبوعات به وزارت اطلاعات و کلتور ارتقا و مسماُ گردید و تلوار بحیث مدیرعکاسی مقرر شد و دوکتور محمد یوسف اولین صدراعظم خارج از خانواده سلطنتی جهت اشتراک به کنفرانس ممالک بیطرف به قاهره سفرکردُ فیلم مسافرت و رویداد کنفرانس توسط تلوار تهیه گردید و در همین سال اکبر شالیزی و تلوار به اثر دعوت رئیس (موسسه فیلم) جهت اشتراک به چهارمین فیستیوال بین المللی فیلم در ماسکوُ اشتراک و با سایر مطبوعاتی های اشتراک کننده منحیث فلمبردان افغانی معرفت حاصل کردند. مسافرت پادشاه افغانستان به کشور چین نیز در همین سال اتفاق افتاد که فیلم مسافرت شان توسط سونه رام تلوار تهیه گردید.

در مسافرت محمد هاشم میوندوال جهت باز دید از ولایات کشور بازهم تلوار منحیث فیلمبردار با وی همراه بودندُ در پانزدهم جون سال 1966 م- 1345 هش- سه تن از فلمبرداران بنابر مساعدت کشور هندوستان جهت کسب تحصیل عالی به هند مسافرت نمودند که عبارت بودند از : تلوار در رشته فلمبرداریُ سید علی عالمی در رشته صدا برداریُ حکیم مرضی در رشته منتاژ و یحیی شورانگیز در رشته تمثیل شامل این سفر بودندُ در پانزدهم جون سال 1969 م-مطابق 1348 هش -با اخذ دیپلوم دوباره بکابل برگشتند وبا ریاست افغانفیلم همکاری شان آغاز و به ساختن فیلم هنری بنام « دهقان» به کارگردانی عبدالخالق علیل و فیلم برادری تلوار اقدام گردید که فیلم مذکور در فستیوال برلین فرستاده شد و برنده جایزه گردید.

تا اینجاه عکاسان و فلمبرداران تحت ریاست مطبوعات کار میکردندُ در سال 1964 م- 1343 هش- ریاست مطبوعات به وزارت اطلاعات وکلتور ارتقا نمود در همین سال سنگ تهداب ریاست افغانفیلم نیز گذاشته شد و اعمار این ریاست درسال 1967 م 1346 هش- تکمیل و ریاست افغانفلم رسماُ افتتاح گردید. محترم اکبر شالیزی بحیث اولین رئیس افغانفلم تقرر حاصل کرد و تا جولای 1968 م- منحیث رئیس افغانفیلم ایفای وظیفه نمود مشکل مونتاژ و پروسس ریاست افغان فیلم مرفوع گردیدُ پروسس و صدا برادری فعال و تولید فلیم های هنری آغاز آغاز شد.

فیلم روزگاران در حقیقت اولین تولید افغانفیلم میباشد که بعد از فیلم برداری صحنه ها بداخل لابراتور افغانفیلم مونتاژ و تهیه گردیدُ این فیلم دارای سه قسمت بود.

قسمت اول بنام طلبگاران ُ دایرکتر عبدالخالق علیل و فیلم بردار سونه رام ُ قسمت دوم بنام شب جمعه دایرکتر آن انجنیر محمد علی رونق و فیلمبردار صدیق امین زی و قسمت سوم آن بنام قاچاق بران توسط سلطان حمید دایرکت و جناب ستارزاده فیلمبرداری گردید با آنکه فیلمهای مستند اخباری توسط فیلمبرداران آژنس باختر که در سطوح بالا تذکر رفتهُ قبلاُ نیز تهیه شده بود و اولین فیلم هنری بنام عشق و دوستی اثر شادروان عبدالرشید لطیفی توسط هنرمندان تمثیل شد مگر در کمپنی شور هندی تهید و تولید گردید که بنام فیلم اولین افغانی یاد میشود اما به یقین تولید اصلی افغانفیلم از همین فیلم روزگاران آغاز میباید که از تمثیل تا سناریو و مونتاژ و صدابرداری و غیره همه به بازوی افغانها تهیه و روی پرده سینما رفت.

بعد از یک مدت با وجود نداشتن مواد لابراتور و وسایل ضروری دیگر اما با کسب تجربه دومین تولید افغانفلمُ فیلم روز های دشوار اثر شاد روان دکتور رفیق یحیایی بود که جناب ولی لطیفی آنرا دایرکت نمود این فیلم به مراتب بهتر و خوبتر از فیلم روزگاران روی پرده سینما رفتُ کار آن توسط یک یونت «گروپ» همکاران مسلکی چون: سونه رام تلوار و محمود نوری فیلمبردارانُ سید علی عالمی صدابردارُ توریالی شفق و حکیم مرضی مونتاژ گردید و برای دوساعت روی پرده سینما بمعرض تماشاه قرار گرفت. جناب تلوار در زمان صدارت نوراحمد اعتمادی نیز درسفر هزاره جات جهت فلمبرداری همرکاب او بودُ همچنان دوتن از کارمندان رادیو تلویزیون کشور جاپان بنام های Kooama andKoyke

بدون کمره واردکابل گردیده بودند با جناب تلوار همسفر شدند وفیلم مستند راه ابراشم را تهیه کردند.

از سال 1352 هش –جناب تلوار با اولین رئیس جمهوری افغانستان مرحوم سردار محمد داوود خان در سفرهای داخلی و خارجی با وی همراه بود چنانچه در سفر جاپان یک عدد کمره ویدیوی از طرف کشور جاپان برای رئیس جمهور افغانستان هدیه گردید که با همان کمره از اولین جشن جمهوری افغانستان ُ افتتاح نندارتون های جشن توسط رئیس جمهور و تمام مراسم جشن را آقایون (تلوار ُ قاری حبیب طلوع و سید علی عالمی) فلمبرداری کردند و در غرفه مطبوعات توسط اکبر شالیزی رئیس سمعی و بصری به نمایش گذاشته شد.

بعد از سال 1357 هش– دراین زمان جناب تلوار بحیث مدیر فیلمبراری ایفای وظیفه مینمودُ به اثر دستور حفیظ الله امین برای تهیه فیلم هفت ثور اقدام به فیلمبرداری نمودندُ مرحوم داوود فارانی یادداشت را از مقامات بدست آورد که چگونه هفت ثور صورت گرفه استُ این فیلم به همکاری تلوار و قاری عبدالحبیب طلوع و انجنیر عبداللطیف احمدی و همکاری باقی حُاحُی فلمبرداری و تکمیل گردید کارهای مونتاژ و صداربرداری ان تحت پروسس بود که با آمدن روسها حفیظ الله امین کشته شدُ صرفاُ یک صحنه آن از طریق تلویزیون نمایش داده شد و بس.

جناب تلوار شغل فیلم برداری را عاشقانه دوست داشت و روی همین علاقمندی تاریخ تمام مسافرات و تغیر و تعین روسای افغانفیلم را یادداشت نموده استُ و اولین رئیس افغانفلیم جناب اکبرشالیزی ُ دومین آن سلطان حمید و سومی عبدالخالق علیل بودند.

جناب سونه رام تلوار مطالب فوق بتاریخ 25 اکتوبر سال 2012 م– جهت درج کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان ُ برایم فرستاد ُ تا جایکه دیده شد خیلی دقیق و صادقانه تمام مطالب را تاریخ وار نگاشته است که برای نسل فردای وطن یک بخش از تاریخ سینما را بیان میداردُ

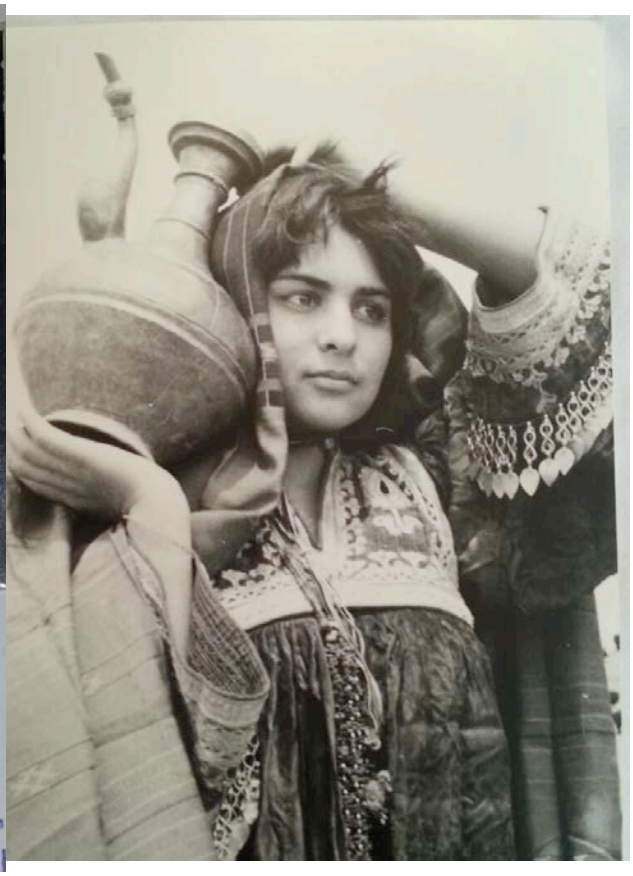

همچنان با ارسال فوتوهای آنزمان به غنای این کتاب افزوده است. در تصویر سه نفری جناب تلوار صمد آصفی و در تصویر دومی جناب تلوار در مقابل قصر سفید در سفر محمد ظاهر شاه دیده میشوند .

عـــــظـــیـــم جـــــــسور

عظیم جسور در سال 1320 ش ـ در شور بازار کابل تولد گردیدُ او پس از فراغت بکلوریا در سال 1342 هش در ریاست انکشاف دهات بصفت مامور رسمی مقررشد و در سال همین سال ابتدا به عنوان قرار دادی به رادیو کابل وقت با شعبه رادیو درامهای دری به کمک شادروان عبدالرحمن بینا که امر شعبه درام دری در آن زمان بودُ مقرر گردید و درسال 1345 هش ـ رسماً در همین دفتر بحیث مامور تقرر حاصل کرد.

جناب جسور شعبه درامهای دری را تحت آمریت مرحوم بینا پیش میبردُ در آن زمان هنرمندان تمثیل را چند نفر محدود چون ابراهیم نسیمُ نصیر رحیمیُ عظیم رعدُ زرغونه آواز خوان خواهر ناهید آواز خوان تشکیل میدادند و نشرات همه مستقیم بود زیرا وسایل ضبط وجود نداشت.

زمانیکه دستگاه رادیو از پل باغ عمومی به انصاری وات منتقل و رادیو از نام مدیریت رادیو کابل به اسم رادیو افغانستان مسماُ گردید به سطح ریاست ارتقا نمود و به حجم پروگرامها افزوده شد و شعبه درامها نظر به حجم کار به دو مدیریت درامهای دری و پشتو منقسم گردید.

جناب جسور در آن مدیریت برعلاوه مسئولیت های اداری شعبهُ نوشتن درامها و داستانهاُ بخشهای تمثیلی پروگرامهای کورنی ژوندُ زراعتُ سره میاشتُ و دیگر برنامه ها نیز مبادرت ورزید و تمثیل کرد. با گذشت زمان برنامه های مختلف زیر نامُ رادیویی مجلهُ پروگرام امروزُ فرداُ زیرا آسمان کبودُ جهان ماُ کمیدی روز های جمعهُ پروگرام میرزا قلمُ صحبت یاران و صدها رادیو درام و داستان دنباله دار وغیره را نوشت و تمثیل نمود.

در سال 1352 هش ـ بعد از کودتادی سردار محمد داوود اعمار تعمیر تلویزیون و یا پروژه انکشافی تلویزیون طی قرار دادی با کشور جاپان امضا گردید و نشر برنامه های تلویزیونی مطرح شد یک تعداد از کارمندان سابقه دار رادیو جهت آموزش برنامه های تلوزیونی به جاپانُ عراق و ایران فرستاده شدند که در یک گروپ 26 نفری جناب جسور جهت آموزش برنامه های تلویزیون به ایران رفت.

بعد از برگشت ایرانُ او نه تنها در پروگرامهای رادیویی قلم پردازی مینمود بلکه برنامه های تمثیلی تلویزیونی را نیز مینوشت و نقش آفرینی میکرد.

آقای جسور از آغاز سال 1342 هش الی 1373 هش ـ که نسبت جنگهای داخلی وطن را ترک کرده استُ هیچگاه از کار های هنر و فرهنگیُ کنار نرفته است و هرگاه تعداد نوشتار و گفتار او را در رادیو درامها و داستانهاُ نمایشات ادبی و کمیدی تلویزیونی و فیلمهای سینمایی به محاسبه بگیریمُ شاید جناب جسور نیز شمار آنرا در ذهنش نداشته باشد زیرا این هنرمند توانا یک عمر در رشد و انکشاف هنر و فرهنگ خدمت نموده است وی از آغاز ماموریت تا زمانیکه ترک وطن کرد چندین

داستان دنباله دار ُ رادیو درامُ برنامه رادیویی مجله و برنامه میزرا قلم و صدها برنامه تمثیلی زراعتی ُ کورنی ژوند ُسره میاشتُ فرهنگ عامیانه ُ برنامه تفریحی روز جمعه ُبرنامه رادیویی مجله و پروگرام میرزا قلم و غیره را تحریر کرده است.
جناب جسور برعلاوه آنچه تذکر رفت در بسیار فیلمها ی بلند سینمایی و تلویزیونی خیلی با موفقیت نقش آفرینی نموده است و از جمله سنایور نویسان خوب سینمایی بشمار میرود که یک سناریو وی را جوانشیر حیدری فیلم تهیه نمود و به کشور ازبیکستان به نمایش درآورد و فیلمنامه دیگر ش را تلویزیون پشاور خریداری کرد و به زبان پشتو ترجمه و در تلویزیون پشاور به نمایش گذاشتند و از استقبال بی نظیر برخوردار گردید.
برعلاوه نوشتن برنامه و فیمنامه در نقش آفرینی فیلمهای زیاد نیز حصه گرفته است ُ دکندی زویُ مسافرُ ندامتُ گناهُ زمینُ کیفر ُ دهکده ها بیدار میشوند و ده ها فلم دیگرُ که از جمله در فیلم مسافر جایزه دوم مطبوعاتی را در هنر تمثیل نصیب گردید.
جناب جسور در بخش ظنز نویسی نیز قلم رسا داشته و ده ها برنامه ظنزی را نوشته و از طریق رادیو و تلویزیون بدست نشر سپرده است.
درسال 1373 هشـ بعد آمدن مجاهدین هنر و فرهنگ تحت تاثیر تعصب و شرایط مذهبی قرار گرفت و هنرمندان و فرهنگیان چاره جز ترک وطن نداشتند ُ جسور نیز اجباراُ به پشاور سفر کرد و در رادیو بی بی سی بحیث نویسنده و دایرکتر با جمع از هنرمندان افغانستان در پروگرام خانه نو زندگی نو تقرر حاصل نمود و الی هجرت وی به سوی کاناد به آن وظیفه ادامه داد.
زمانیکه به کانادا آمد برای محترم عباس شبان هنرمند و فیلمساز معروف افغان یک فیلم نامه نوشت که از طرف اتحادیه افغانان مقیم تورنتو تهیه و بنمایش گذاشته شدُ جناب جسور خود نیز در آن فیلم نقش داشت و همچنان در کانادا با رادیو اتحادیه افغانها مقیم تورانتو همکاری نموده است.
هکذاُ در دو فیلمی که بنام های فاصله و سه دوست توسط عزیز نایل تهیه گردیده بودُ نفش آفرینی کرده است. طوریکه در هر برگه این کتاب از عدم تشویق جوانان با استعداد و حمایت و تقویه هنرمندان مستحق و از بیعدالتی و عدم رعایت حق به حقدار ُ حرفهای زیادی در زندگینامه اکثر هنرمندان خواندیمُ از قول این هنرمند با سابقه نیز مشکلات و بیعدالتیهاُ ارتقای افراد فاقد استعداد و استحقاق به اثر شناخت و ارتباطات شخصی پیشرفتها و پس رفت های غیر عادلانه هنری را به خوانش میگیریم.
بعد از دهه دموکراسی زمان محمد ظاهر شاه در انکشاف تیاتر و سایر هنرهای زیبا اندک توجه صورت گرفت و آهسته آهسته با تلاش اهل خرد و دانش نهال فرهنگی برومند شدُ نشرات رادیو ُتیاتر و امور نشرات مطبوعاتی روزنامه ها و جراید رونق بهتر کسب کرد.
زمانیکه رادیوی کابل به رادیو افغانستان با پخش نشرات وسیع تر عرض اندام کرد هنرمندانُ نویسندگان و فرهنگیان بیشتر در صحنه مطبوعات ظهور کردند. روی همین انکشاف شعبه درام و دیالوگ که در رادیو کابل با حجم کمتر در چوکات یک شعبه خیلی کوچک فعالیت داشت و تحت اداره هنر و ادبیات رهبری میشد و زمانیکه این مدیریت بنام اداره هنرو ادبیات به رتبه سوم «مدیریت عمومی» ارتقا ء نمود اولین مدیر عمومی شادروان دکتور رفیق یحیایی بعداز ختم تحصیلات از

اتحادشوروی برگشت و تقرر حاصل کرد و بعد دوشعبه درام های دری و پشتو نیز به مدیریت رتبه پنجم در تشکیل گنجانیده شد. جناب عظیم جسور از ابتدا تشکیل مدیریتهای درام و دیالوگ پشتو ودری ُو قبل از آن تمام مسوولیت امور مدیریت درام دری را به عهده داشت اما رسماُ از امتیازات آن مدیریت مستفید نگردید زیرا تقرر درهمچون پستها وابسته گی و شناختهای شخصی ُ رابطه با مقامات وبا تاسف اکثراُ تملق تعیین کننده سرنوشت انسانها بوده استُ صورت می پذیرفت.
جسور مانند تخلص اش با جسارت امور محوله را با استعداد و سابقه ایکه داشت پیش برد اما هیچگاه برای بدست آوردن امتیازات در مقامات را نکوفت.
بعد ها ادراه عمومی هنر و ادبیات بدوش آقایون سراج وهاجُ اکبر نادمُ سرشار شمالیُ مهدی ظفرُ خانم فریده انوریُ داکتر اکرم عثمانُ و دیگران گذاشته شدُ مدیریت درام و داستانهای دری با مسولیتهای گرانبارش روی شانه های عظیم جسور بحیث معاون آن مدیریت حمل میشد و چوکی مدیریت درام و داستانهای دری برای مدت طولانی خالی بود.
تا اینکه درسال 1349 هش ـ یکتعداد هنرمندان در اثر گروپ بازی ها و نشستها و ارتباطات و واسطه بازی های شان نظم اداره و وحدت همکاری هنرمندان تیاتر را خدشه نمودندُ مقامات مسئول و خرابکاران را بجای تنبه در بخشهای دیگر باامتیاز بیشتر نصب کردند و بخاطر همین پرابلم ها استاد رفیق صادق از طرف مرحوم انجنیر محمد علی رونق و مرحوم عثمان صدقی از تیاتر برطرف شده بود ُ بصف مدیر درام و داستانهای دری رادیو افغانستان تقرر حاصل کرد.
نظر به تحریری صفحه 119 کتاب تیاتر در افغانستان اثر خان آقا سرور استاد رفیق صادق از جملهء گروه بازی و پارتی بازی تیاتر که فقط و فقط همه امکانات و امتیازات از خارج رفتن تا تصمیم گرفتن در امور حق الزحمه هنری را مختص بیگ گروه بخصوص در نظر داشت و روی این دلیل ساحه کار در تیاتر از طرف محمد علی رونق برایش تنگ گردیده بود ُ از تیاتر اخراج و به مدیریت درام و داستانهای دری رادیو مقررشد که یک حق تلفی مطلق در حق عظیم جسور بوده است» . زیرا جسور از سال 1345 هش ـ تا زمان تقرر استاد صادق به تنهایی بدون اخذ حقوق وامتیاز بست مدیریتُ امور محوله را پیش میبرد و سرانجام کسی که در اثر پرابلمهای متذکره برطرف گردیده بود با دریافت امتیاز بیشتر بصفت مدیر مقرر گردید. روی همین مشکلات بزرگان مدیریت درام و داستانهای دری به پیمانه مدیریت درامها و داستانهای پشتو در تفاهم نبودند و عدم توافق در راس مدیریت درام دری باعث گردید که هر ممثلین و ممثلان برای بقای خود در یگ گروپ ارتباطات شخصی محکم نماید تا موقف خود را حفظ بدارد. این پرابلم برای عظیم جسور یک درد سر دیگری بودُ زیرا نازدانه های این مدیریت نقش های فرمایشی در درام و داستانهای دنباله دار داشتند و بجز روزهای ضبط به آداره میآمدند و بس.
اکثراُ درامها و داستانها نقشها بدون تمرین و آمادگی و بدون در نظرات داشتُ نوبت و پرورش نو واردان بشکل غیر عادلانه تقسیم میگردید. عظیم جسور در کنار همه مسئولیت هائیکه داشتُ بخاطر نظمُ انسجام و بقای مدیریت درام دری حاضری ممثلین را جدی کنترول مینمود یکتعداد مثمیلن با جدیت و مراقبت حاضری از طرف جسور باید همه روزه در دفتر حضور میداشتند تا برنامه های تمثیلی خورد و کوچک دیگر شعبات را پیش ببرند.

گرچه تعصبات فامیلها نسبتاً به گذشته کمتر و زمینه خوب برای پرورش جوانان وجود داشتُ تعداد جوانان چه ذکور و چه اناث دراین مقطع زمانی به هنر رو آوردند بخصوص زمانیکه تیاتر اندکی از رونق افتاد و دستگاه تلویزیون پدیده جدید و مدرن رسانوی فعال گردید هنرمندان سابقه تیاتر نیز با رادیو تلویزیون پیوستندُ این تحول در بخش خانمها نسبت به گذشته های تیاتر خیلی امید وار کننده بود. چنانچه درشعبه اول درامها در پل باغ عمومی تنها زرغونه آواز خوان و بعد دختر خورد سال بنام محبوبه جباری و یک خانم نوجوان بنام حبیبه عسکر در بخش تمثیل بودند. بعد در دستگاه بزرگ رادیو افغانستان با ادامه کار خانم های فوق الزکر چهره های جدید مانندُ مقدسه مخفیُ اقلیما مخفیُ انیسه وهابُ زرغونه رفاهُ صابره یعقوبُ راحله ولی یارُ مومنه خواهر زریابُ مریم راجی و زینت گلچینُ حسینه سروریُ سیما ترانهُ ماریا داروُ حمید عبدالله و دیگران مراجعه کردند..

زمانیکه پروژه تلویزیون آماده بهره برداری گردید توجه بیشتر جوانان روشنفکر از کانون علمی مکاتب و دانشگاه و انستیتوت تربیه معلم بدین پدیده جدید رسانوی جلب گردید از طبقه ذکور و اناث جهت سهم گیری دربخشهای مختلف به رادیو و تلویزیون جذب گردیدند که عبارت بودند حنان زمریالُ عبید بکتاژُ قدیر جهان بینُ سعید ورکزیُ قدیر دانشُ فقیر نبیُ کریم نایلُ عزیز نایلُ عبید ورکزیُ محمد جان گورنُ اسدالله تاجزیُ سلام سنگیُ سید نظیف مروتُ عبدالله نوابی شادکامُ اسد بدیعُ شیر محمد هژیرُ خالد صدیقیُ فقیر محمد نگهتُ غیاث واحدیُ عبدالو احدُ مجید غیاثیُ عبدالحکیم اطرافیُ عزیز خیرزادهُ شاه محمد نورُ عبدالروف پردیسُ اسدزکیُ شفیع ثمرُ مرتضی بایقراُ عبدالرب محمودُ نبی نوجوُ افضل شناساُ ذبیح اللهُ ناصرعزیزُ همایونُ ناصر آرینُ همایون هدفُ امانُ جعفر نوابیُ کبیر عبادیُ کریم بیسدُ شمس الحق عبادیُ آصف پیمانُ حناُ مسعوده رشیدُ رنا محرابیُ زینت فرشیدُ صابره آرشُ شریفه پرنیانُ رابعه مستمندیُ هما مستمندیُ عزیز فروغُ صوفیا هدفُ سیماُ فریماُ صفی الله هدفُ ماری عسکرُ شفیق صادق وثیق صادق و دیگران به اداره هنرو ادبیات مدیریت درامها و داستانهای دری جمع شدند و بعدها هریک نظر به ذوق و استعداد شان در بخشهای گویندگیُ برنامه سازیُ و موسیقی در بخش های تلویزیون رجوع کردند.

البته همین پروسه در مدیریت درامها و داستنهای پشتو نیز جریان داشت و یک تعداد جوانان جذب شدند و ازجمع آنها در مدیریت پشتو نطاقان خوبی تربیت گردید و کمبود نطاق را نیز تکمیل کردند که میتوان از نجیبه حیدرُ آمنه زیرکُ شریفه پاسونُ جملیه وردکُ و دیگران نام برد.

جناب جسور در کنار همه پرابلم های اداری و نوشتن داستان ها و درامهای رادیو باید با برنامه های جدید تلویزیون نیز همکاری مینمود بعداُ یک دفتر بنام نمایشنامه های تلویزیونی ایجاد گردید که فضل الحق عبادی وظیفه معلمی را ترک وبه مدیریت نوایجاد نمایشنامه های تلویزیون گماشته شد زمانیکه استاد رفیق صادق وفات نمودند بالاخره عظیم جسور بصفت مدیر درام و داستانهای دری در بست رتبه چهارم تعین گردید چنین حق تلفی ها از گذشته های دور در ادارات فرهنگی وجود داشته است کسانیکه از استعداد و توانایی قلم شان با بی عدالتی ها در نبر بودندُ از امتیازات بی بهره میماندند.

جناب جسور تا حال سه مجموعه طنزی خویش را به نشر رسانیده و فیمنامه های رد پاُ ندامت و اشک و لبخند را نیز نوشته استُ نظر به قول خودش که در سایت دانشنامه اریانا به نشر رسیدُ برای چندین آواز خوان تصنیف نیز تهیه نموده است مگر هنرمندان را معرفی نکرده است.

جناب جسور در فیلم مسافر در نقشش خیلی موفق درخشید و جایزه مطبوعاتی را حاصل کرد.
جسور یکبار ازدواج کرده است و دارای یک پسر و یک دختر میباشدُ و فعلاُ در کشور کانادا در شهر تورانتو زندگی مینمایدُ سعادت برایش آرزو میداریم.

ســــتار جــــفــایــــی

ستار جفایی در سال 1324 هش- 1945 م ـ در ولایت لوگر در یک خانواه مستعد زمین دار و باغدار تولد و بزرگ شد الی صنف ششم را در ولایت لوگر تمام نمود و برای تحصیل بکابل آمد و اینکه تا کدام سویه در کدام لیسه کابل تحصیل کردُ چیزی نگفت اما از آموزش کورسهای آرت دراماتیک ریاست کلتور و یا ثقافت و هنر که بیادش نیست کدام نام برآن ریاست صدق میکندُ فارغ شده و در اولین درام بنام همه فرزندانم All my Sons ترجمه جناب فیض محمد خیرزاده بروی ستیژ رفت. پس از نقش آفرینی بحیث ستیج مینیجر با رزاده در هنرهای زیبا کار نمود و بعد بااستفاده از بورسهای آرت دراماتیک در رشته عکاسی و فیلم برداری عازم کشور هندوستان گردید.
درسال 1347 هش- 1968 م ـ بعد از ختم تحصیل در رشته فیلم و تلویزیون بکابل برگشت و در کاروان هنرمندان بیکار جا (Film & TV Institute of India) گرفت زیرا جناب داکتر انس وزیر مطبوعات هنرهای زیبا رالغو نموده بود و هنرمندان را در ولایات مختلف کشور در بخشهای غیر مسلکی بخصوص شعبات اداری و معلمی اعزام کرده بود. جفایی نیز پس از مدتی کوتاه معلمی در کورسهای آرت دراماتیک هنرهای زیبا شامل قافله هنرمندان بیکار و سرگردان گردید اما او انسان خوشبخت بود که در همان زمان یک گروپ هنرمندان خارجی برای تهیه فیلم بنام سوار کاران یا بزکشی که عمر شریف هنرمند معروف سینمای امریکا در آن نقش داشتُ در کابل آمده بودند و جفایی بااستفاده از فرصت چون به انگلیسی تکلم کرده میتوانست بُحیث ترجمان پذیرفته شد و در باره فرهنگ وکلتور افغانی هئیت هنرمندان خارجی را رهنمایی نمود. درسال 1350 یعنی سه سال بعد در مرکز فرهنگی و کلتوری امریکا واقع شهر نو کابل در دیپارتمنت عکاسی شامل کارگردید. زمانیکه با آمر مرکز فرهنکی و دیگر مسئولین و همکاران آشنایی حاصل کرد خیلی متاسف بود که سالون بزرک تیاتر به زیبایی خاص در مرکز فرهنگی موجود استُ سالانه صرفاُ یک یا دو بار فیلم در آن نمایش داده میشد و متباقی بدون استفاده میماند به زودی با آمر مرکز فرهنگی درباره فعالیت فرهنگی و نمایشات تیاتر به تفاهم رسیدند و پیشنهاد Edward Bemire)
آقای جفایی را پذیرفت و سالون را در اختیارش گذاشت از همین جاه فعالیت فرهنگی در مرکز کلتور

امریکا با هنرنمایی هنرمندان موفق تحت مدیریت آقای جفایی آغاز گردید.
جفایی با هنرمندان چون سرور زمانُ سید مقدس نگاهُ مصطفی هاشمی نمایشات خوبی را براه انداختند و بعد هنرمندان زکور واناث زلیخا نگاهُ محبوبه جباریُ سید محمد مشعل هنریارُ نجیبه نادیُ وهاب صنعتگر ُپروین صنعتگرُ رزغونه رفاهُ زینت گلچینُ استاد رفیق صادقُ حبیبه عسکر و دیگران که اسمای همه را بخاطر نداشتُ مراجعه کردند.
« زمانیکه جناب جفایی مطالب را در تلفون برایم ارایه میکرد تازه از یک مریضی مهلک و عملیات بزرگ بخانه برگشته بودُ بنده خیلی سپارسگذارم با آنکه جناب جفایی مریض بودُ سولاتم را تا حدودی که به حافظه داشتُ جواب گفتند.
همه میدانیم نمایشات هنری و نمایشات تیاتر در مرکز فرهنگی امریکا خیلی زیاد بوده که محترم جفایی نسبت مریضی نتوانست جریان فعالیتهای چند سال را مفصل گزارش بدهدُ هرگاه اسماء هنرمندان در مرکز فرهنگی امریکا در کابل فعالیت داشتند و در این تحریر گنجانیده نشده است نسبت معاذیر فوق عفو بدارند ».
جناب جفایی در مرکز فرهنگی امریکا درامهای زیاد مانند پر جیرهُ پیاله زهرُ کچری قروتُ دارالمجانین و چند اثر دیگر از مرحوم سید مقدس نگاه و دیگر نویسندگان را به نمایش گذاشت.
تیاتر مرکز کلتوری امریکا خانه دوم هنرمندان که تشنه بکار هنری بودندُ گردید.
جفایی اضافه نمود: تمرین درامها شبها تا سپیده دم در یک فضای خیلی صمیمانه و با دسپلین دوام میکرد...بیاد دارم که شادروان سید مقدس نگاه دو طفل خورد سال داشت و در شبهای مشق خانمش زلیخا جان نگاه فرزندانش را در کمپل پیچانده با خود به تیاتر میآورد و آنها را در سالونیکه هنرمندان مشق مینمود در چوکی های تماشاچی میخواباند. یکشب زلیخاجان تشریف نیآورد یکی از فرزندانش مریض بود مرحوم نگاه از من خواهش کرد اگر ممکن باشد مشق درام را زود تر ختم نمایم زیرا زن و فرزندش در خانه تنها بودند . اما چون برای آغاز نمایش وقت خیلی کم مانده بود و چند شب بعد نمایش باید روی ستیژ میرفتُ هنرمندان هنوز آماده نشده بودند .
من بحیث دایرکتر وظیفه داشتم با جدیدت گفتمُ نخیر بهانه پذیرفته نمیشود به مشق ادامه بدهید. مرحوم نگاه با همان دلهره گی بکارش ادامه داد و فردا وقتیکه بدفتر رفتم چون از حرکت دیشب در مقابل نگاه خیلی نادم بودم دفتر را ترک کردم تا جهت پوزش بخانه اش بروم اما دیدم که نگاه بزرگوار از تکسی پیاده شد و نزد من به معذرت خواهی آمد.
آنقدر از این حرکت انسانی و خارق العاده و پوزش خواسن وی شرمنده شدم که کلام برای گفتن نداشتم ... هردو بدفتر رفتیم و برایش عذر کردم مرا ببخشید که نمیتوانستم تنها شما را اجازه بدهم و شما منحیث هنرمند میدانید که کار تیاتر مانند زنجیر با همدیگر بسته است اگریک حلقه زنجیر خطار بخورد تمام مشق و تمرین برهم میخورد. اما برخلاف مرحوم نگاه از من معذرت خواست و گفتُ اگر این خواهش غیر معقول را یک هنرمند نو آموز میکرد فرقی نداشت اما من نباید با این تجربه هنری خویش از شما همچون تقاضای دور از انصاف را میکردم.
فضای کار ما نسبت به تیاتر های دولتیُ صمیمانه و رفیقانه بود چون هنر در افغانستان نفس های تازه ی را میکشید هنرمندان تشنه کار هنری در تیاتر بودند تا در نمایشات حصه بگیرند و مردم را

برای لحظاتی باخود داشته باشند.
زیرا جناب داکتر انس تیاتر و یا در وازه خانه هنرمندان را بسته کرده بود و آنها رااز خانه شان اخراج وبکار های غیر هنری گماشته بود.
تیاتر مرکز فرهنگی امریکا با هنرنمای هنرمندان چیره دست و تلاش های جناب جفایی به اوج شهرت رسید نمایشات پیهم ادامه داشت و هنرمندان با حقوق و امتیاز بیشتر نسبت تیاتر های دولتی مصروف هنرنمایی بودند.
در سال 1352 هش ـ سردار محمد داوود بنام کودتای سفید رژیم شاهی رااز بین برد و خود تکیه بر اریکه قدرت زد. در اواخر سال 1355 هش ـ جفایی را برمقر ریاست جمهوری خواستند و یکتن از وزیران سردارمحمد داوود که جفایی اسمش را افشا نکرد ُ از جفایی سوالاتی عجیبی که معنی سیاسی داشت و از وی خواست که حتماُ از بعضی پلانهای امریکایی ها مطلع هستید و باید با رژیم نوپا جمهوری افغانستان همکاری نمائید و راپور منظم بدفتر ریاست جمهوری بسپارید.
چون سردار محمد داوود با همکاری همه جانبه قوای مسلح که اکثریت منسوبین نظامی آن با آیدیولوژی چپی رابطه مستحکم داشتند ُبه قدرت رسیده بود و با پیروی از همین اندیشه در باره فعالیتها و نمایشات مرکز فرهنگی و کلتوری امریکا مشوش بود و میخواست کسی دراین رابطه برای شان راپور بدهد. بعد از همان روز جفایی موجودیت خود را در مرکز فرهنگی لازم ندید و تصمیم به ترک وطن گرفت و روانه عراق گردید.
در عراق یکتن از رفقایش را ملاقات نمود وی برایش هدایت داد تا به ایران برود و در آنجا دوستانی هستند که وظیفه لازمی برایش تدارک می نمایندُ جفایی بطرف ایران حرکت نمود ولی بعد از چند ماهُ یکروز که از خواب برخاست تمام رادیو و تلویزیونُ اخبار و جراید ایران سرنگونی سردار محمد داوود و اشغال قدرت چپی ها را به ریاست نورمحمد تره کی منتشر کردند.
از آنجا بود که برگشت بر وطن راامکان نا پذیر دانست و بطرف ترکیه به شهر استانبول رفت و از آنجا به امریکا هجرت نمود.
در امریکا بجا آنکه دوباره با کار های فرهنگی و مسلک عکاسی که در آن تحصیل کرده بودُ اشتغال پیدا نماید به تبلغیات ضد چپیها با سازمانهای مختلف امریکایی و انجمن های کمک کننده جنگ ُ برای تقویت صفوف مجاهدین کارهای خارق العاده ی راانجام داد.
درسال 1371 هش ـ زمانیکه مجاهدین کابل را به آتش کشیدند ُ تعداد زیاد هنرمندان پا به فرار نهاده و درامریکا مهاجر شدند ُ تمام سرگذشت جنگ ُ جفای مجاهدین برحق مردم بیگناهُ ویرانی آثار و ابدات تاریخی و فرهنگی ُ جنگهای تن بتن بین گروپها ُ قتل عام مردم کابل چور و چپاول دارای عامع و تجاوزات جنسی لشکر سلاح بدوش مجاهدین را از زبان هنرمندان و فرهنگیان شنید و از ویرانی تیاتر کابل ننداری و سایر موسسات فرهنگی خیلی متاثر گردید.
روز تا روز تعداد فرهنگیان و هنرمندان نسبت ادامه جنگها درامریکا افزون شدُ جفایی نیز اندک انک بکار های فرهنگی پرداخت که از جمله یک شب را بعد از وفات مرحوم نگاه در شهر نیویارک بنام شب نگاه برگذار نمود و بس.
باقی وقت خویش را در خدمت تبلیغات ضد چپی ها و در برقراری مجاهدین وکمک رسانی های

مادی و معنوی و دیگر ضروریات آنها صرف کرده است.
جناب جفایی هیچگاه ازدواج نکرده است و در نیویارک زندگی دارد و اکنون در بستر مریضی میباشدُ از خدا وند برایش صحت استدعا میدارم.

استاد عبدالرشید جلیا

استاد عبدالرشید جلیا زاده شهرکابل بود و در مکتب نجات « امانی» تحصیل خویش را تمام و بعد جهت تحصیلات عالی در رشته طب به کشور المان رفت. بعد از برگشت در وزارت صیحه مطابق رشته تحصیلش شامل ماموریت شد. شادروان جلیا در آوان جوانی به هنر تیاتر علاقه خاص داشت اما نظر به فشار والدین تحصیلات خودرا در رشته خلاف علاقه اش انجام داد.
زمانیکه در وطن برگشتُ عاشقان هنر تیاتر و دانشمندان چونُ صلاح الدین سلجوقیُ استاد عبدالرغفور برشناُ استاد عبدالرشید لطیفیُ عبدالروف بینواُ عبدالرحمن بینا و دیگران تیاتر را در کابل رونق داده بودند. استاد جلیا اولین کار هنری خود را در پوهنی ننداری که در آنوقت یگانه تیاتر در شهر کابل بودُ در نمایشنامه بنام میراث اثر استاد عبدالرشید لطیفی درسال 1322 هش ـ آغاز کرد.
استاد جلیا در همین نمایشنامه استعداد و شایسته گی خود را ثابت نمود و با دیگر هنرمندان عضویت دایمی در نمایشات بعدی را حاصل کردُ و در نمایشات چون شمعدان های نقره یی ترجمه و بینوایان اثر ویکتور هوگو ترجمه استاد لطیفیُ خیلی عالی درخشید از همین جاه آشنایی و معرفت وی با استاد لطیفی آغاز گردید.
زمانیکه جنگ جهانی دوم با آلمانها آغاز شد معلمین و استادان المانی که در لیسه نجات تدریس مینمودندُ روانه آلمان شدند و مکتب نجات به سقوط مواجع گردید.
شادروان استاد برشناُ استاد جلیا مامور وزارت صحیحه و غلام محمد پاپا شاروال کابل و یکعده دیگر که تحصیلات کشور المان را داشتند و زبان المانی میدانستندُ نظر به پیشنهاد استاد برشنا در کنار وظایف رسمی شان به تدریس شاگردان آن لیسه آغاز کردند. استاد عبدالغفور برشنا که عجالتاُ اداره امور مدیریت لیسه نجات را نیز عهده داشت با همکاری بر دریغ دانشمندان لیسه نجات را از سقوط حتمی جلوگیری نمودند.
در آن زمان غلام محمد فرهاد بعد از برگشتُ از المان منحیث رئیس شاروالی کابل ایفای وظیفه مینمود وی نیز با هنرمندان بزرگ استاد برشناُ و استاد جلیا در لیسه نجات منحیث استاد همکار شد و معرفت و آشنایی پیدا نمود. عاشقان هنر و فرهنگ چند بار نسبت کمبود تیاتر درخواست های به مقامات سپرده بودند که جنبه عملی نداشت دراین زمان استاد برشناُ با تفاهم غلام محمد فرهاد پیشنها به مقامات سپرد و امر اعمار یک تیاتر را حاصل کرد و انجنیر فرهاد یک نمره زمین در جاده مندوی کابل را برای اعمار تیاتر تخصیص داد و از بودجه دولت کار ساختمان آن آغاز و آماده بهره برداری گردید.
غلام محمد پاپا بعد از اخذ هدایت مقام صدارت و ضرورت یک تیاتر در شهر کابل اقدام نیک نمود

و اسم آنرا تیاتر را شهر ینندارى گذاشتند. که مردم عوام آنرا شارى ننداری ویا تیاتر بلدیه میخوانند. زمانیکه تعمیر تیاتر شهری ننداری بسر رسید استاد جلیا کا رهای هنریش را مستقلا در آنجا آغاز کرد و اولین نمایشنامه در تیاتر شهری بنام عشق عسکر اثر شادروان در محمد سایر هراتی بنمایش گذاشته شد و مورد استقبال زیاد مردم قرار گرفت.

تیاتر شهری ننداری در اثر هدایات و توجه استاد برشنا که یکی از شیفتگان هنر وفرهنگ بودُ ایجاد شده است. در تیاتر شهری استعداد ها وچهره های جدید جمع گردیدند چون تعداد هنرمندان در آنزمان اندک بود و چند هنرمند انگشت شمار مصروف هنرنمایی در پوهنی ننداری بودند برعلاوه هنرمندان گرامی سابقُ یک تعداد جوانان و علاقمندان دیگر در شهری ننداری در ردیف هنرمندان قرار گرفتندُ استاد سایر هروی منحیث معاون تیاتر شهری و استاد فرخ افندیُ رهبر بخش موسیقی تیاتر و نقاشی به همکاری استاد جلیا پرداخت .

ممثلان عبارت بودند از محترم محمد نعیم رفاهُ استاد صابر هرویُ عبدالرحیم محمودی ساربان ُ نجیب الله مساء اکرم نقاشُ خانم پیکر دختر عدالت خان بنام نام مستعار جلوه و بعداُ افسانهُ خانم نجیبه دینا ُ ظاهر هویداُ سید مقدس نگاهُ اعظیم فایزُ کبیر هویداُ استاد یوسف کهزادُ ضیا قاریزاده ُ حفیظ الله خیالُ حمید جلیا ُ ولی لطیفیُ سید نظیف مروتُ استاد محمد رفیق صادقُ عزیز آشناُ امین الله نداُ امین الله آشفتهُ حریف نجیمیُ پیکرُ اصغر بیغمزادهُ محمد نسیم اسیرُ عبدالرحمن بیکران ُ زلمی رحمانیُ علی جوادیُ نیک محمد قایلُ یوسف زادهُ محمد زمان انوریُ خلیل قاری زادهُ ابراهیم نسیمُ الفت هرویُ ناوک هرویُ عزیز غزنویِ و دیگران بحیث هنرمند در نمایشات و در بخش موسیقی سهم گرفتند.

شهری ننداری تحت رهبری و مدیریت مرحوم استاد جلیا پیشرفت های چشمگیر نمود تعداد جوانان روشنفکر بدور تیاتر حلقه زدند و تلاش برای جذب خانمها و دیگر جوانان در یک رقابت مثبت فرهنگی با دیگر تیاتر های شخصی و رسمی ادامه داشت.

شهری ننداری بعد از پوهنی ننداری بکار آغاز نموده و بیشترین هنرمندان را تحت تربیت هنری قرار داد. دراین موقع تیاتر پوهنی نندارىُ لشکر ننداری و شهری نظر به نمایشات عالی شان به مرکز جنبش مترقی روشنفکران تبدیل گردیده بود در این تیاتر بخش های موسیقی نیز تحت رهبری استاد افندی با همکاری استاد سلیم سرمستُ اسمعیل اعظمیُ انور نوشاد ُ استاد شاهینُ استاد ارمانُ و دیگران نیزفعالیت داشتند.

استاد عبدالرشید جلیا در تمام نمایشات برعلاوه مسولیت های اداره و رهبری تیاتر روی ستیژ میبرآمدُ تمام درامها را دایرکت مینمود هکذا نوشتن نمایشات نیز یک رکن عمده کار او را تشکیل میداد. در کنار همه مسئولیتها به پرورش جوانان تازه وارد توجه خاص

داشت. این پروسه ادامه پیدا کرد اما نسبت تقرر و تبادل در سطح وزارت اطلاعات وکلتور و تعین عبدالله واحدی بعوض انجنیر پاپا و تعین داکتر سهیل در ریاست ثقافتُ تیاترشهری بدون هیچ گونه دلیل موجه مسدود و مرحوم جلیا از رهبری تیاتر شهری برکنار و خانه نشین گردیدُ تیاتر از نظم و انسجام که داشتُ تنزیل نمودُ هنرمندان خیلی بی روحیه شدند و نمایشات از عظمت پیشین خود پایان آمدُ کنترول شدید و سانسور و قیچی کاری نمایشات از حد معمول بلند رفت و هنرمندان هر طرف پراکنده شدند و حتا بعضها هنر را ترک کردند و بعضی ها به پوهنی ننداری و تیاتر های شخصی رجوع کردند بالا آخره تیاتر شهری به اشخاص غیر فرهنگی و مسلکی به اجاره داده شد. استاد عبدالرشید لطیفی نیز از پوهنی ننداری تبدیل و بحیث آمر ریاست مرستون کابل مقرر گردید او که خود از جمله هنرمندان و نویسندگان چیره دست تیاتر کشور بودُ دست به ابتکار زد ویک سالون کوچکی را بنام تیاتر مرستون در ساحه ریاست مرستون کابل ایجاد کرد اما زمانیکه شهری ننداری به افراد غیر مسلکی به اجاره داده شد و عواید تیاتر ماهانه مبلغ بیست وپنج هزار افغانی برای کمک مرستون به دولت تحویل میگردیدُ مرحوم لطیفی بخاطر جلوگیری از ابتذال نمایشاتُ مرحوم سرخوش هروی را بصفت مدیر تیاتر در راس قرار داد و نمایشالت رنگ بهتر گرفت و نام شهری ننداری را به مرستون ننداری مسما ساخت و شاری ننداری بنام مرستون ننداری شهرت گرفت. قبلا هم هیچ مرجع رسمی در نامگذاری تیاتر شهری اقدام نکرده بود و عوام بنام تیاتر بلدیه و شاری ننداری ویا صحنه شاری آنرا یاد میکردند .

این مرکز پرورش هنر و هنرمندان بعد از برکناری مرحوم استاد جلیا توسط اجاره داران غیر فرهنگی فعالیت مینمود و با رجوع هنرمندان تیاتر های شخصی از شهرت عالی باز ماند و به همان نظر حقیر عوام بنام صحنه و صحنه یی یاد میشد.

استاد لطیفی توانست بااین ابتکار اقلا نام تیاتر را منحیث یک جایگاه فرهنگی حفظ بدارد.

با آنکه مرحوم غلام محمد فرهاد پاپا یک شخص خارج دیده بود و با مصارف گذاف از بودجه دولتیبه اعمار تیاتر شهری بپرداخته شده بود اما تیاتر بهتر و مجهزتر از پوهنی ننداریُ نبود صرفاُ یک عمارت با سقف آهن پوش مانند یک سالون عادی در قلب بازار مندوی کابل که از نظر موقعیت خیلی خوب و مناسب بود و در قسمت تجهیزات برقی و نور افگنی ستیژ خدمات انجنیر محمد علی رونق قابل قدر است که همان سالون عادی را بشکل تیاتر اماده نمایش ساخت..

استاد جلیا با عشقیکه به هنر وفرهنگ داشتُ از رشته تحصیلی خود کنار رفت تا در ساحه هنر تیاتر مصدر خدمات زیاد گردید. اما ناسازگاری روزگار و جبر زمان و حاکمان جابر عشق و علایق هنری اورا کشتندُ این بود کم لطفی حکومت وقت در باره فرهنگ و فرهنگیان. با عرض پوزش که تاریخ تولد و وفات استاد جلیا و چگونگی احوال او را بعد از شکست هنری اش پیدا کرده نتوانسمُ به پاس خدمات صداقانه و تلاش های زیاد وی برای انکشاف هنر خواستم آنچه در باره او از قول هنرمندان دیگر جمع اوری وُ شامل این کتاب سازم تانسل آینده از حال و احوال موسسین تیاتر های کشور اندک معلومات حاصل بدارند . روان آن بزرگ مرد فرهیخته را شاد میخواهم .

فوتو هنرمندان را که در صفحه تکرارا مشاهده نمودید ُ خانم نجیبه آرش در اثر همکاری خیلی صمیمانه شان جهت درج این کتاب ارسال کرده اند شاید این فوتو نزد هیچ کس موجود نباشد زیرا هنرمندانیکه در فوتو دیده میشوند همه شان به رحمت حق پیوسته اند. روان شانرا شاد میخواهیم و از همکاری دایمی خانم آرش در این کتاب سپاسگزار هستم ..

حـــــمیـــد الله جـــلـــیا

مرحوم حمید جلیا با استاد بیسد

مرحوم حمید جلیا فرزند استاد عبدالرشید جلیا در شهر کابل بدنیا آمدُ او بعد از ختم صنف دوازدهم کورسهای مفتش صحی را فراگرفت و بماموریت رسمی بصفت تفتیش و بررسی از صحت و وقایه ء صحی در امور صحت عامه بکار گمارده شده و در همین مصروفیت با استفاده از بورسهای تعلیمی از طرف دولت افغانستان با یک عده جوانان دیگر به اتحادشوروی رفت. وی در اتحاد شوروی وقت رشته تحصیلی اش را که امور صحی بود تبدیل نمود و در رشته تیاتر با سند ماستری از شوروی برگشت. حمید جلیا در خانواده هنرمند بدنیا آمده بود او از آوان جوانی که هنوز متعلم مکتب بود با تیاتر همکاری داشت. با تشویق پدرهنرمندش و استعداد خودش از نقش های کوچک فعالیتش را در تیاتر شهری ننداری آغاز و تا صفت دایرکتر و تحصیل عالی در رشته تیاتر انجام داد.

با تاسف که از تاریخ تولد ُ تاریخ ختم مکتب و رفتن و باز گشت وی از شوروی و تاریخ وفاتش کدام سند بدست آورده نتوانستم اما بخاطر خدمات هنری ایکه در تیاتر انجام داده است در جمع هنرمندان همکارنش با چند سط محدود درج گردید تا خاطرات اونزد هنردوستان زند وجاوید باشد. روحش شاد با د .

حُـــــلـــمی حـــسـینی

زلمی حسینی فرزند محمد حسین خان درسال 1332 هش برابر به سال 1950 م- در ولایت هلمند تولد گردیده است. وی مکتب ابتدایه و لیسه را در لیسه لشکرگاه ولایت هلمند ختم نمود و بعد شامل پوهنتون کابل گردید ُ در سال 1359 هش از فاکولته ادبیات ُپوهنتون کابل فارغ گردید و مدت هفت سال بصفت معلم ادبیات در لیسه های حبیبه ُ خوشحال خان ُ انستیتوت بدنی پوهنحُی هوایی کابل اجرای وظیفه نمود. در زمان محمد ظاهر شاه نسبت کمبود معلم فارغان پوهنتون برای مدت شش سال وظایف استادی را بعوض سپری نمودن خدمت خدمت دوره مکلفیت قوبل مینمودند. جناب حسینی نیز با استفاده از همین امکان برای شش سال وظیفه شریفانه معلمی را در لیسه های

که فوقاً ذکر شد انجام داده است. زمانیکه محصل سال دوم پوهنځی ادبیات بود بصفت ممثل با قرارداد بالمقطع در اداره هنر و ادبیات مدیریت درامها و داستانهای پشتو همکاری فرهنگی را با رادیو آغاز نمود و بعداً درسال 1357 هش ـ بصفت مامور رسمی مدیریت درامهی و داستانهای پشتو رادیو و تلویزیون پذیرفته شد.
جناب حسینی این وظیفه را الی سال 1371 هش ـ ادامه داد و دراین مدت در پروگرامهای مختلف رادیو و تلویزیون بصفت گوینده و پرودیوسر و راپورتر و ممثل ایفای خدمت نمود و بعداً به حیث مدیر عمومی دوطن ژغ مسوولیت داشت . صدای حسینی در پروگرامهای ُ ترانه ها وسخن هاُ رادیو دوست شماُ درامها و داستانهای دنباله دار ُ زمزمه های شب هنگام ودیالوگ های کورنی ژوندُ زراعت و مالداری و سایر برنامه های هنری نوازشگر گوشهای هموطنان ما بوده است . او نه تنها یک گوینده و راپور تر خیلی موفق بودُ بلکه یک ممثل بسیار با استعداد رادیویی و تلویزیونی نیز بوده است.
حسینی در معرفی چهره های هنری و فرهنگی بخصوص بخش زبان ادبیات پشتو خدمات زیاد انجام داده استُ در برنامه نکته ها و سخنها در معرفی هنرمندان چون خانم قمرگل زاخیلُ مرحوم استاد اولیر ُ طلا محمد ُ بخت زرمینهُ خان قره باغی ُ استاد زاخیل ُ سیدعلم وغیره هنرمندان پشتو خوان کشور نقش برجسته داشته است.
همچنان در معرفی شعرا و دیکلمه اشعار چون ُ خوشحال ختکُ شهید امان الله سیلاب ُ ملنگ جان ُ محترم نصرالله حافظ و دیگران بخاطر انکشاف و غنای ادبیات پشتو خدمات شایانی انجام دادُ او با صدای گرم و گیرایش برنامه های تلویزیونی زندگی سرباز ُ نریشن فیلمهای و سریال های خارجی نمایشات تلویزیونی مصاحبه ها باهنرمندان ُ دانشمندان و راپورتاژ برای بسیار برنامه از خارج رادیو تلویزیون تهیه نموده است و در آریشف رادیو تلویزیون موجود میباشد.
زلی حسینی در گویندگی هر برنامه استعداد و توانایی بخصوص داشت ُ از رادیو درامها تا راپورتاژها و برنامه های ادبی و زمزمه شعر همه با صدای گیرا اش گوش نواز بوده است.
استعداد گویندی حسینی در برنامه های مختلف با ادای خیلی فصیح کلمات ثقیل پشتو برنامه را رنگین میساخت هرگاه در نمایش تلویزیون و یا رادیویی مطابق نقشش جدی و یا رومانتیک میبود هرگاه نیم ساعت بعد در برنامه دیگر رادپورتاژ او پخش میگردید شنونده یقین نمیکرد همین صدا باز هم از حسینی باشدُ او تمام مقررات ژورنالیستی را رعایت مینمود و در این بخش خیلی موفق و هیروی بسیار از نوآموزان بوده و هر ممثل از طرز ادای کلمات و تلفظ فصیح او پیروی میکردند.
این فرهیخته ادب و فرهنگ بعد از نبی پاکطین خوبترین راپور تر ُ بعد از محمد آصف وردک بهترین ممثلُ برنامه ساز و گوینده رادیو و تلویزیون گردید او مانند سایر هموطنان درسال 1371 هش ـ برابر به 1992 میلادی نسبت جنگها ُ نخست در کشور پاکستان مهاجر گردید و بعد درسال 1997 م ـ بکشور هالند رحل اقامت پهن کرد و با فامیلش در آنجا زندگی دارد او در هالند نیز به کارهای فرهنگی اقدام نمود و در آنجا به نشر رادیو بنام دافغان ژغ برای افغانان مقیم هالند مبادرت ورزید و این کار مفید فرهنگی را ادامه میدهدّ حسینی یک شخص صادق و راستکار وجدی بوده و در همکاری با دوستانش همیشه نواقص را نه از عنیک عیب جوئی بلکه بخاطر

اصلاحات بیشتر خیلی جدی بررسی مینمودُ در رهنمایی با نوکاران خیلی حوصله مند بود و با همان روش استادی با ایشان رفتار مینمود.

در این تصویر حسینی را با پیراهن سفید در قطار سوم مشاهده مینماید. هنرمندان مانند استاد ملگری ُ حاجی کامران ُ غنی ظریفیارُ حنان زمریال ُ رابعه هما ُ جمیله شفقُ شادروان زلیخا ُ عنایت شفق ُ نام حق زریک ُ آمنه زریک و دیگران دیده میشوند این فوتو تاریخی را حنان زمریال فرستاده است.

ابـــــراهـــــیم خـوا خـوژی

محمد ابرهیم در نهم حوت سال 1299 هش- در کندهار تولد گردیدُ در سال 1305 هش- شامل مکتب شد و در1317 هش -از دارالمعلمین عالی کابل فارغ و در لیسه حبیبیه بحیث معلم ایفای وظیفه نمود. درسال 1325 هش- بحیث معاون لیلیه کوهکران و به سال 1327 هش- بحیث مدیر لیسه احمد شاهی کندهار مقررشد و درسال 1335 هش- بحیت عضو در اکادمی علوم افغانستان و برعلاوه وظیفه متذکره درسال 1336 هش- بحیت مدیر مراقبت رادیو کابل و بحیث استاد ادبیات پشتو در لیسه حبیبیه تدریس نمود. درسال

1338 هش – بحیث معاون ریاست رادیو افغانستان و درعین زمان بحیث استاد لسان پشتو در لیسه استقلال توظیف گردید. استاد خواخوژی درسال 1339 هش–بحیث معاون ریاست پوهنی ننداری تقرار حاصل کرد. مرحوم خواخوژی چندین کورسهای تعلیم و تربیهٔ ژورنالیزم و اداره عامه را تعقیب و تکمیل نموده است. مقالات علمی و فرهنگی و هنری جهت روشنگری اجتماع در روزنامه ها و جراید وطن انتشار داد. قلم توانا او همیشه در محور عدالت اجتماعی و ترقی و تعالی میچرخیدُ روی همین مفکوره ده ها درام و نمایشنامه را مطابق به روحیه مردم به تحریر درآور و در تیاتر به نمایش گذاشتُ هر زمانیکه در موسسات مختلف تقرر حاصل مینمودُ تغیرات فراوان در بهبودی آن موسسه رونما میگردید. زمانیکه در پوهنی ننداری مسوولیت داشت درامهای مشهور درآنزمان روی صحنه رفت زیرا در همان سالها مسله لسان پشتو از طرف مقامات شدیداُ حمایت میگردید از اینرو در نوشتن درامهای پشتو مرحومان خواخوژیُ بینوا و نورمحمد پوهنده نمایشنامه های زیاد نوشتند و مرحوم نور محمد پوهنده متبکر ایجاد تیاتر پشتو در افغانستان میباشد وقیبل ازآن هنرمندان و نویسندگان درامهای پشتو خیلی اندک بود اما خواخوژی در تربیه جوانان خیلی تلاش مینمود از حقوق نویسندگان و ژرنالیستان شدیداُ دفاع و و آنها را تحت حمایت قرار میداد و خود نیز یک ژرنایست آگاه و دارای قلم مقتدر بود.
در زمان معاونیت وی در رادیوُ تحولات چشمگیر در پروگرام های رادیو افغانستان رخ داد. با ذوق عالیکه داشت بلکه در پروگرامهای پشتو تغیرات زیاد وارد نمودُ او خود موسیقی را دوست داشتُ نمایشنامه مینوشتُ ترکیب رنگ را در آثار نقاشان خیلی هنرمندانه تشخیص و نظر خویش را ابراز مینمود. خواخوژی نظر به لیاقت و استعدادش انسان خارالقاده بود او در هر پست و ادره آمر با صلاحیت و مهربانُ آموزگار خوب نویسنده توانا و ایجاد گر بودُ هرگاه کار های اورا درعلمی وتحقیقی اورا در اکادمی علوم افغانستان بررسی نمایم خدمات بزرگ در ادبیات پشتو انجام داده است که شاید کتابهای زیاد از آثارش نوشته شود اما این مختصر را که درباره شادروان خواخوژی مطالعه میداری جناب استدالله ارام از یکی از اخبار های سابق افغانستان با فوتوی شادروان خواخوژی برایم قیچی زده و ارسال داشته است از همکاری شان منمونم.

محمد نسیم خوشگوار

محمد نسیم در سال 1325 هش– در ده افغانان کابل متولد گردید. خوشگوار در دوره مکتب از طریق کنسرت ها و صحنه های تمثیلی به هنر راه پیدا کرد و در سال 1345 هشـ که بیست بهار زندگی را پشت سر گذرانده بود شامل کورسهای آرت دراماتیک ریاست کلتور گردید وپ س از فراغت شامل خدمت عسکری شد بعداز ختم خدمت عسکری در کابل ننداری و رادیو افغانستان رسما شامل کار گردید او درکنار این فعالیت در سال 1360 هش– شامل دانشگاه کابل شد و در دانشکده ادبیات و علوم بشری رشته ژورنالیزم تحصیلش را تکمیل کرد و درسال 1364 الی 1367 هش– در رادیو تلویزیون ملی افغانستان اجرای وظیفه نمود سپس به رادیو تلویزیون تعلیمی و تربیتی مقرر گردید و از نیمه سال 1371 – 1375 هش– رئیس شورای مرکزی اتحادیه هنرمندان افغانستان و

دروقت « طالبان » روانه دیار هجرت شد. جناب خوشگوار در تیاتر تلویزیونیُ فیلم و تیاتر رادیویی نقشهای زیاد را بازی نموده است که بمعرفی میگیریم
در بخش رادیو : پروگرامهای کورنی ژوندُ رادیویی ننداره ُ تیاتر رادیویی
در تلویزیون : اشک ولبخندُ در تیاتر اولین بار در نمایشنامه «عشق افلاطونی » به دایرکت ستار جفایی روی صحنه رفت ُ سپس درنمایش « خشکه بانکهُ بیاباهم تمثیل کنیم» نقش ایفا نمود.
در فیلمها : فیلم سربند ُ نقطه نیرنگی ُ مصلحُ قماربازانُ کمیدی مرد دوزنهُ بابه دامادُ و خون آشام نیز نقش داشته است.
جناب خوشگوار در هجرت نیز پیوسته هنرنمایی را تعقیب کرده است درفیلم هنری « نیلوفر در بارن» ُ« بازگشت»ُ به دایرکتری عبدالمجید غیاثی و فیلم « شاه غاجانی» که در این فیلم سمت معاون دایرکتر را در پشاور داشتهُ نقش آفرینی کرده است.

فیـــــض مـــحـــــمـــد خـــــیر زاده

فیض محمد فرزند خیر محمدخان بتاریخ 16 سنبله 1318 هش- در یک فامیل متمول و بانک دار در چهاردهی کابل متولد گردید. وی بعداز فراغت لیسه حبیبه در سال 1330 هش 1951 م - برای تحصیلات عالی به امریکا رفت. دیپلوم لسانس B A خود را در رشته تاریخ و فلسفه بدست آورد. درسال 1340 هش -برابر 1961 م بوطن عودت کرد. محترم خیرزاده در امریکا زمان رخصتی های دانشگاه با کار گردانان تیاتر آشنا گردید و بعضی کورسهای کوتاه مدت را در بخشهای دیزاین - دایرکت - تخنیک تیاتر و نوشتن نمایشنامه هارا فراگرفت. اما رشته اصلی تحصیلی جناب خیر زاده در تاریخ و فلسفه بود. مسایل تیاتر را نظر به علاقمندی خودش آموخته است و تصدیق نامه کورسهارا نیز بدست دارد.
درسال 2008 م- بعداز نوشتن کتاب آواری ماندگار زنان افغانستان مفکوره نوشتن این کتاب نزدم موجود بود ُ در پی پیدا کردن هنرمندان ُ دایرکتران ُ نمایشنامه نویسان و خلاصه تمام هنرمندان ذکورُ تیاتر افغانستان بودم. نظر به همکاری جناب نعمت الله گردش ُ جناب خیر زاده را در نیوریاک پیدا کردم و از نوشتن کتاب حاضر اورا مطلع نمودم تا خاطرات و تجارب که در تیاتر افغانستان داشتندُ در اختیارم قرار بدهند که درج حاضر کتاب گردُ ایشان تیلفونی خاطرات و تجارب کار خویش را در ساحه فرهنگ برایم چنین یادداشت دادند.
جناب خیرزاده چندان خاطرات خوش از وضع تیاتر و بر خورد مقامات وهنرمندان همچنان سیستم اداری و نوع دفاع از پیشرفت و ترقی هنر از مقامات حکومتی کشور نداشتند. با آنکه خیرزاده با مقامات ذیصلاح دولتی و با شخص محمد ظاهر شاه و سردار محمد نعیم خان و سردار محمد داوود

خان رابطه صمیمانه و شناخت دقیق داشتُ او را بحضور می پذیرفتند و به حرفهایش گوش میدادند اما وی مشکلات را در سطح وزارت مطبوعات و ریاست ثقافت هنر به بر رسی گرفت .
قبل از برگشت محترمم خیر زاده بوطن فرهنگ تیاتر جهش نسبی به بسوی رشد و انکشاف کرده بود. زمان صدارت محمد داوود خان روابط فرهنگی با کشورهای اتحاد شوروی خیلی نزدیک شده بود حتای کورسهای آرت دارماتیک و تیاتر های شهر کابل را هنرمندان تاجکی چون شمس قیام اوف- مهربان نظراوف و رحمت الله اوف در داخل کشور رهنمایی و دایرکت مینمودند و هنرمندان زیاد به تیاتر جذب و تربیه کرده بودندُ همچنان یکی و دو هنرمندان تحصیلات عالی در شوروی انجام و دیپلوم ماستری از اتحاد شوروی وقت بدست آورده بودند که با روحیه دموکرات جناب خیر زاده قطعاْ سازگار نبود.
محترم خیرزاده میخواست تغیراتی در تیاتر افغانستان با روحیه دموکراتیک غربی پیاده نماید با مقامات ذیصلاح صحبتهای در این باره انجام داد.
اولاُ جای مناسب برای تدریس کورسها آرت دراماتیک که خیر زاده میخواست بنا نمایدُ وجود نداشت و برای ایجاد چنین پروزه یک دفتر بزرگ ضرورت بود تا تیاتر رااز بنیاد به شکل تیاتر های غربی انسجام بدهد همچنان دفتر کار برای شخص خیرزاده نیز نبود گاهی بیک دفتر وگاهی بدفتر کوچکتر دیگری نقل مکان میکرد. اما آنچه مقامات بالایی در صحبت ها باوی تعهد میکردند جامه عمل نمی پوشید. در جاده نادرپشتون درمنزل بالایی «مغازه سابق قاری امان نوایی » و یا منزل فوقانی بانک ملی سابقه بمنظور ایجاد کورسهای ارت دراماتیک دفتری را دراختیار محترم خیرزاده قرار داده بودند کدام اقدام جدی برای پیشنهادات و یا اعمار کدام تعمر جدید از طرف مقامات حکومت صورت نگرفت . درزمانیکه خیرزاده وارد تیاتر گردید تیاتر افغانستان با روحیه شرقی به اوج شهرت رسیده بود و هنرمندان در هنرنمایی ُ نمایشنامه نویسی نیز شهرت کمایی کرده بودندُ از آنجایکه تیاتر چون آیینه در افشای نواقص جامعه با اجرای درامهای کمیدی و تراژیدی و انتبایی میپرداختد ُ عمداْ از طرف مقامات بالا توجه به این عمل هنر اصیل انسانی نمیشد زیرا درسطح رهبری دولت اختلافات « خانوادگی شاهی» در کشمکش بودند و پلانهای انکشافی که سردار محمد داوود خان بدان علاقه داشت از طرف خانواده شاهی رد میگردید و یا با مشکلات و برخورد ها مواجه میشد. از طرف دیگر با آنکه کمبود استادان تحصیل کرده در دانشگاه کابل محسوس بودُ تقرر جناب خیر زاده روی همان شناخت و رابطه پدرش با مقامات و شخص شاه در بخش هنر و فرهنگ صورت پذیرفت.
خیرزاده تصور داشت گویا روحیه بلشوکی در تیاتر افغانستان رخنه کرده است و هنرمندان که صاحب نام و نشان هنری بودندُ گمان پخش اندیشه سوسیالی را در مورد شان داشت. چنانچه خان آقا سرور در صفحه 138 -139 کتاب تیاتر درافغانستان چنین نوشته است:{ خیرزاده ازآغاز کارش با ریاست پوهنی ننداری میانه خوب نداشت. درجریان کار کرد هایش در راس شعبات فرهنگی و کلتوری نشیب و فراز های زیاد را دید و گاهی هم جبراْ از طرف رقیبان به عسکری فرستاده شدهُ زمانیکه خیرزاده برای باز دید از اکادمی تیاترهای شاهی در سفر خارج از کشور بودندُ از وظیفه تبدیل و یا سبکدوش گردیدندُ خیرزاده با آمدن هر وزیر جدید در راس وزارت اطلاعات وکلتور تحول

بدتر را مشاهده میکردند....به ادامه شکایات میخوانیم و متاسفانه در آن زمانه ها اطراف و اکناف پوهنی ننداری را اکثراً طرف داران و اعضای بنام گمنام حزب کمونیست شوروی مهار کرده بودند که هرگاه هرکسی از محدوده فکری آنعده بخصوص و خواسته های شان و یا به اصطلاح از حلقه شان بیرون میبود باید بهر عنوان که امکان داشتُ آن شخص از صحنه خارج میشد تا آنها براحتی مرامهای شانرا پیش ببرند و در زمینه هرکار دست شان باز باشدُ چنانچه روی همین اصل « محمد علی خان رونق و محمد رفیق صادق » با چند تن دیگر هم نتوانستند که با آن کار شکنی ها و نظریات منفی شان بسازندُ زیرا روسها بمنظور به ثمر رسانیدن اهداف آینده شان در افغانستان تیاتر پوهنی ننداری توسط گماشته گان خود قبلاً انتخاب و جایگاه تبلغیاتی خود ها ساخته بودندُ تا از این طریق به دلها و دماغ ملت غیور ما راه پیدا کنند. من که از یکطرف از امریکا فارغ التحصیل گردیده و از جانبی هم از یک فامیل بانک دار و متمول به تیاتر آمده بودمً پس آنها مطمین بودند که به هیچ وجه نمیتوانستم با پیاده کردن مرام کمونیستی در کشور در نقطه موافق ایشان قرار بگیرم لاجرم با رویه نادرست و کارشکنی های ایشان روبرو میشدم که باید یا ایستادگی میکردم و یا میدان را رها میکردم که هردو برایم مشکل مینمود. ولی من ترجیح دادم تا مقاومت کرده و نا ملایمات را از سر راه خود و همکارانم دور نمایم. در آنوقت مرحوم داکتر سهیل بحیث رئیس مستقل مطبوعات بود و هم تا حدود زیادی با جناح پوهنی ننداری جانبداری داشتندُ که نتوانستم توجه و یا کمک ایشان را جلب کنم. پس مجبوراً از طریق دوستان پدرم مانند مرحوم سردار محمد داوودُ مرحوم سردار محمد نعیم که اطمنان داشتم در صورت پرده برداری از روش پوهنی ننداری حرفهایم را میشنیدندُ پیش آمدم.

در دیداریکه یکجا با داکتر سهیل با مرحوم سردار محمد نعیم داشتیم

من در جریان صحبت ها پرده از روی کار های پنهانی پوهنی ننداری برداشته و گفتم متاسفانه پوهنی ننداری به پایگاه تبلغیاتی کمونیستی تبدیل شده است. این گفته من بالای داکتر سهیل خوش نخورد و قسم یاد کردُ که اگر چنان باشدُ ایشان «قشقه هندویی» میزنند ولی سردار محمد نعیم از جریان اطلاعی کافی داشت که سردار محمد داوود آن را جدی نمیگرفت با لهجه تند تر خطاب به داکتر سهیلُ و از گفته های من پشتبانی بیدریغ کردند که همین امر باعث شد تا داکتر سهیل قبل از من حرکت کرد و مرا پیاده گذارد. مگر این حرکت شان بمن مفید ثابت گردید زیرا فرصت زیادی پیدا شد تا با سردار محمد نعیم صحبت های همه جانبه انجام بدهم با استفاده از همین فرصت نه تنها بودجه موسسه هنری تیاتر را به شکل مستقل منظوری گرفتمُ بلکه یک پایکش(موتر) هم برای موسسه حاصل کردم. پیش آمد منفی پوهنی ننداری تاآن حد پیش رفته بود که در نمایش شب اول درام « بازیچه های شیشیه یی» همینکه سردار محمد نعیم خان در سالون تیاتر داخل گردیدُ یکباره چراغ ها خاموش شد تا سر و صدا راه بیافتد و سردار صاحب از صحنه خارج شود مگر من فوراً دست بکار شدم گذشته از آن در قدم های بعدی هم برایم دسیسه ساختند که گویا پولهای عواید تیاتر را حیف و میل مینمایم که این حمله ایشان نیز به ناکامی مواجه گردیدُ چه خود هیئات ظبط احوالات دروغ بودن راپو را شانرا تصدیق کردند. اقدام دیگر شان عبارت از یک نامه ی بود که در آن دسیسه تازه خلق شده بود و توسط نویسنده برای فامیلم فرستاده شده بود که بدست ما رسید و آقای ستار جفایی هم از آن واقفیت داردُ که این دسیسه شان نیز بجایی نرسید».

محترم خیرزاده زمانیکه بریاست کلتور و گاهی بریاست ثقافت هنر بودندُ تجارت شخصی خودش را زیر نام »اعلانات نیل « افتتاح کرد و بعد مدتی هم در موسسه یونسکو شامل کار شد. تا اینکه در کابینه دیگر بازهم در وزارت اطلاعات و کلتور خواسته شدندُ زیرا در نظر بود که وزارت تلویزیون واطلاعات وکلتور از هم جدا شوندُ و به وزارتهای مستقل ارتقا کنند و محترم عطایی که قرار بود وزیر تلویزیون مقرر شوند و از خیرزاده میخواستند که بحیث معین تلویزیون با ایشان همکار شوند و داکتر نوین میخواست که خیرزاده معینیت وزارت اطلاعات وکلتور را بپذیرد ولی هردو پیشنهاد را نپذیرفت.
جناب خیر زداده برای « نگارنده» درباره چگونگی کارهای هنری و پیشرفت وانکشاف هنرو فرهنگ در افغانستان با دلسردی گفت : (من پیشنهاد دو معینت را رد کردم و میخواستم مانند کشور های مترقی جهان «اکادمی شاهی افغانستان» را تحت نظر مستقیم شخص شاه بیناد گذاری نمایمُ همان بود که پیشنهاد بنده طرف قبول محمد ظاهر شاه واقع گردید و برای تدارک بهتر مواد و استفاده از تجارب کارهای کشورهای دیگر پیرامون اکادمی شاهیُ مانند ایران- که خواهر پادشاه ایران همین سمت را عهده دار بودُ به کشور های ایران -ترکیه - سویدن - انگلستان رفتم تا مواد و مدارک بیشتر برای هدف پیشنهاد شده بدست آورمُ زمانیکه بکابل رسیدم رقبا ء مرا به خدمت عسکر سوق نموده بودند.)
جناب خیرزاده در طول خدماتش در تیاتر افغانستانُ درام بازیچه های شیشه یی- هوس در پای نارون- همه فرزندانم- طلبگار- و صدا در شب -رااز منابع انگلیسی و نمایشنامه قربانی را از منبع ترکی ترجمه و دایرکت نموده و بنمایش گذاشته است همچنان یک فیلم هنری را که متن و موزیک و فیلم برداری آن در خارج از افغانستان تهیه وتدوین گردیده بود بنام « عقاب » بمصرف دولت افغانستان دایرکت و پرودیس نموده است.
همچنان محترم خیرزاده برای ایجاد کورسهای سینمایی نیز اقدام کرد تا برای پرودکشن فیلم جوانان را تحت تربیه قرار دهد. باابلاغ این خبر خوش تعداد زیاد جوانان جهت ثبت نام برای کورسهای سینمایی مراجعه نمودند و از جمله اشخاص اتی بعد از دو مصاحبه طولانی پذیرفته شدند{محترمانُ حبیب الرحمن قتیل ضیاییُ عبدالقیوم متینُ احمد علی نادریُ که بعدها «ترنم» تخلص نمودُ غلام یحیی شورانگیزُ سینا پتی چندکُ بریالی ناصریُ خان آقا سرور و سلطان محمد بودند.} شاگردان در ریاست مستقل مطبوعات متصل بانک ملی در جاده نادر پشتون تدریس میشدندُ عدم جای و سالون مناسب برای شاگردان کورس و عدم همکاری پوهنی ننداری را نسبت مشق و تمرینات درام ها «پوهنی ننداری » در اختیار خیرزاده قرار داده نتوانستند.
شاگردان کورس سینمایی ریاست ثقافت و هنر برای مشق و تمرین ناگزیر از سالون ریاست مطبوعات بدین منظور استفاده میگردید و ایجاد سر و صدای شاگردان باعث شکایت کارمندان بانک ملی گردید مجبوراُ شاگردان برای تمرین به کابل ننداری با پیمودند فاصله دور میرفتندُ بنابر عدم جای مناسب و مشکلات فراوان این آرزو برآورده نشد تا اینکه حناب خیر زاده به ترجمه «بازیچه های شیشه یی » پرداختند و بنمایش گذاشت. آقای خیر زاده نو آوری های در بخش فرهنگ آوردُ یک گروپ هنری خارجی بخصوص گروپ « جعفری بلیت » که یک افغان امریکایی بود دعوت کرد.

در امریکا گروپ بلت وی خیلی شهرت کمایی کرده بودُ نمایشات شان رادر کابل اجر کردند و همچنان گروپ های تیاتری و نمایشات رسامی را نیز در اوقات مختلف بکابل جهت سرگرمی مردم دعوت نموده است.
در زمانیکه شعبات تیاترُ موسیقیُ باستان شناسی و افغان فیلم تحت ریاست گلتور فعالیت داشتُ جناب خیر زاده در راس یک گروپ هیئت فرانوسیها برای حفریات و کاوشهای باستانی از (آی خانم) دیدن کردند در آن منطقه برعلاوه اجسناس بدست آمده یک تیاتر مجلل نیز در اثر کاوش هیئت مذکور بمشاهده رسید این گویای آنست که هنر تیاتر در کشور ما سابقه خیلی طولانی داردُ گرچه چشم دید هیئت مذکور در مطبوعات وقت انعکاس نیافت اما برای هنرمندان تیاتر مژده سوابق هنری را میرساند که هنر تیاتر در کشور ما سابقه بیشتر از آن را دارد که ما بدان باور داریمُ متاسفانه که هیچ نوع اسناد از گذشته ها بدست نداریم و این پدیده هنری و خبر جالب موجودیت « سالون تیاتر» در زمان محترم خیر زاده نه ثبت تاریخ نگردیده است و خبرآن رسماُ از طرف مطبوعات نشر نگردیده است. چون مقامات نمیخواستند مردم از دست آورد های هنری مطلع گردندند. هر آنچه جناب خیر زاده گذارش داد با امانت داری تحریر گردیده است اما باید گفت که در جمع هنرمندان که از طرف خیرزاده از تیاتر برطرف شدند و یکتعداد شان به رادیو افغانستان جذب گردیدندُ عبارت بود از سردار محمد ایمن- عزیرالله هدف - اکبر روشن -داوود فارانی - رحمت الله قدری بودند. که حتا دفتر برای آنها وجود نداشتُ یک قسمت دهلیز عمومی ریاست نشرات رادیو را با آهن چادر مجزا کردند و یک اتاق برای هنرمندان ایجاد نمودند و در بین این پنج نفر برطرف شده هیچکدام شان تحصیلات عالی اتحاد شوروی را نداشتند. بهر حال تاریخ حوداث را بحافظه میسپاردُ خوب است هرآنچه در جامعه ما در بخش های هنر وفرهنگ اتفاق افتاده استُ ثبت گردد تا چراغ روشن برای نسل آینده مملکت باشد.
مشکلات که دامن گیر جناب خیرزاده گردیدُ آن بود که تا آمدن او از امریکاُ روابط دوستانه با کشور شوراهااز طرف محمد زایی ها برقرار گردیده بود که این روابط سابقه تاریخی دارد و از طرف دیگر بورسهای تحصیلی کشور متحده امریکا خیلی معدود بود و آنهم برای افراد خاص اعطا میگردید.
هرگاه سوابق فعالیت های هنری را در تیاترهای شهرکابل در حافظه داشته باشیمُ پوهنی ننداری درسال 1322 هش-با استفاده از یک سالون سپورت متعلمین توسط علامه سلجوقی افتتاح و درسال 1341 هش ـ جهت انکشاف لسیه استقلال تیاتر پوهنی ننداری از بین رفتُ شهری ننداری و لشکر ننداری هر کدام در وفقه های کوتاه یکی بعد دیگر از طرف حکومت بسته شدند تنها کابل ننداری یگانه تیاتر در شهر کابل بود وبس.
هرگاه دوستان کتاب تیاتر درافغانستان اثر خان آقا سرور را مطالعه کرده باشنید مطالب زیاد درمورد عدم همکاری با جناب خیر زاده نوشته شده که بخاطر عفت قلم و احترام هنرمندان از تحریر مکرر آن صرف نظر گردید. چشم پوشی از فعالیتهای هنرمندان سابقه و عدم وسعت نظر در انکشاف و پیشرفتهای فرهنگی بخصوص تیاتر نیز از طرف مقامات باعث بروز مخالفتها بین هنرمندان و دایرکتران گردید. هرگاه مقامات برای انکشاف این فرهنگ ارزشمندُ تیاتر های مختلف شرقی و غربی ایجاد میکردند از یک طرف مشکلات فوق الکزکر ایجاد نمیشد و ازطرف دیگر هنرمندان بیشتر

تحت پرویش قرار میگرفت و برای انشکاف فرهنگ تیاتر مسابقات هنری راایجاد میگردید و درامها به شیوه غربی وشرقی به نمایش گذاشته میشد. ثابت است که کشمکشها و درگیری های خانواده سلطنتی عدم توجه به نیازمندی های هنرمندان و دایرکترانُ پذیرفتن مناسباتُ شناخت و روابط شخصی با مقامات بلند پایه دولت باعث مخالفتها و کار شگنی ها در بین هنرمندان میشد. جای آنکه مقامات در صدد حل پرابلم ها میبرآمدند برخلاف هنرمندان و دایرکتران را در جان هم میآنداختند...
چنانچه در جملات فوق از قول محترم خیر زاده مطالعه نمودید که داکتر سهیل قشقه هندو را با توهین استفاده نموده است درحالیکه ملیت هندو درکشور ما زندگی دارند باید از احترانم مساویانه برخوردار باشند.
سرانجام با کودتای 26 سرطان 1352 هش- سردار محمد داوودُ سلطه شاهی در افغانستان خاتمه داد و پلان ادکامی شاهی که جناب خیرزداده آنرا میخواست بنیاد بگذاردُ متوقف گردید و خیرزاده ناگذیر دوباره به امریکا برگشت و اکنون در شهر نیویارک زندگی مینمایند.
او دوبار ازدوج نموده است و فرزندش نیز در رشته های مختلف هنر دیزان و مدل تحصیل نمود و با یک کپنی مدل «مود»در نیویارک کار مینماید و یک مجله « مدل » را در نیویارک به نشر میسپارد.
جناب خیرزاده بعداز کسب تجارب تلخ در تیاتر افغانستان اکنون در رشته تحصیلی خویش « تاریخ و فلسفه » در رابطه به تاریخ و حوادث افغانستان قلم میزنند. امید هرچه زود تر کتاب شان اقبال طبع پیدا نماید و بدسترس ما قرار گیرد.

مـــــوســـــی رادمـــــنـــــــش

موسی رادمنش فرزند غلام محی الدین خان درشهر کابل تولد گردیدُ از سال 1962 الی 1947 م از صنف اول الی دوازده در لیسه نادریه آموزش دید و درسال 1975 الی 1976 م- در دانشکده ادبیات و علوم بشری تحصیل نمود ولی نسبت علاقمندی در رشته هنرُ آموزش وی نا تمام باقی ماند.
جناب رادمنش در دنیای هنر قدم نهاد و در اپریل 1979 م- شامل کورسهای چهار ماهه سینماتوگرافی در شفق فیلم گردید.
درسال 1983 م- شامل کورسهای ششماهه افغانفیلم شدُ در جنوری 1986 م- در تاجیک فیلم کشور تاجیکستان رشته سینماتوگرافی را تعقیب کرد.
درسال 1988 م- در کورسهای ازبیک فیلم اوزبیکستان را ختم نمو و درسال 1989 میلادی در کورسهای سینماتوگرافی ماسکو آموزش دید. او با فرا گرفتن کورسهای متعدد در داخل و خارج کشور اندوخته خوبی برای امور سینما توگرافی بدست آورد و در بخشهای ذیل ایفای وظیفه نمود . درسال 1982 - 1987 م- کارگردان فیلمهای کوتاه تلویزیونی در تلویزیون ملی .
درسال 1987 الی 1989 م- منحیث کارگردان و معاون شفق فیلم.

درسال 1989 الی 1991 م- کارگردان فیلم در افغانفیلم .
درسال 1990 م- مدیر مسئول مجله « بلی» ارگان نشراتی جوانان در وزارت اطلاعات وکلتور
در سال 1990 م- موسس ومدیر مسئول ماهنامه جوانان بنام « امید».
درسال 2003 م - رئیس و موسس رادمنش فیلم .
درسال 2004 م - نویسنده ومشاور.... در ACE ,BBC
درسال 2006 م - استاد در دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه کابل
درسال 2008 م- رئیس عمومی نشرات رادیو وتلویزیون ملی افغانستان.
درسال 2010 م- رئیس تولیدات ویدیویی در ایکول اکسس ُ کابل افغانستان و همچنان رئیس ارتباط و نشرات امور جوانان کابل
در تمام سالهای فوق همکار قلم درتهیه و تولید فیلم های مستند سینمایی و تلویزیونی ُ فیلم های هنری و داستانی برای جوانان و فیلم های بلند سینمایی و تلویزیونی نیز بوده است.
جناب رادمنش در دوره های کارش جوایز خوبی هم بدست آورده است.
درسال 1984 م- فیلم پیشآهنگ در فستیوال فیلم کوریا
در سال 1987 م- فیلم ندامت در فستیوال ملی
درسال 1988 م- فیلم آیدن در فستیوال ترکیه
درسال 1992 م- فیلم دود و خاکستر از عتیق رحمی در فستیوال ایران فیلم در پشاور .
درسال 2003 م- فیلم بسوی روشنایی در فستیوال فیلم های ملی
درسال 2004 فیلم بسوی روشنایی انتخاب شده در فستیوال فیلم های اسیا در ایتالیا
درسال 2005 م- فیلم زن و لحظه ها تدوین شده در جاپان ُ نامزاد درفستیوال بین المللی فلم.
درسال 2011 م- غوزه تباهی فیلم مستند پانزده دقیقه یی تمویل کننده اداره مبارزه علیه مواد مخدره وموسس A G E F و وزارت خارجه آلمان و در تمام تلویزیون های ملی و شخصی افغانستان نشر گردید.
جناب رادمنش بر علاوه کارگردانی و نوشتن سناریو فیلم هاُ در جراید و رزونامه های کشور مانند انیس ُ مجله اواز مجله ستاره ها ُ مجله مشعل و دانشُ قلم زده است همچنان در حال حاضر مشاور و کارگردان برنامه (زوم) درتلویزیون نمبر یک و رادیو و تلویزیون آریانا و همچنان عضویت رهبری اتحادیه ملی ژورنالستان را دارد و هکذا عضویت هیت رهبری شورای عالی هنر افغانستان ُ عضویت هیت رهبری اتحادیه سینما گران افغانستان را دارا میباشد.
آثار جناب رادمنش :
1 - سیمای سینمای افغانستان.
2 - در امتداد تصویر
3 - در اقلیم سینمای مستند
4 - فیلم مره میگن خنده کو و همچنان فیلمنامه های مانند زهر ضرب آتش ُ رقص مرگُ پهلوان 004) ُ فیلمنامه نقاشُ فیلمنانه دریچه شکست و سرزمین دی- را نیز نوشته است.

رادمنش در پروژه تعلیمی افغانفیلم ُ درامهای خانه نو وزندگی نو بی بی سی ازسال 1993 م – تا فبروری 2005 م– منحیث نویسند و کوردیناتور و دها نوشته تحلیلی وهنری در فرهنگ افغانستان از خود بجا گذاشته است.

یک مقاله خیلی بزرگ تحلیلی در باره ژورنالیزم و آزادی بیان تحریر نموده زیاد مورد توجه فرهنگیان قرار گرفت و درسال 2013 میلادی از تحریر مقاله تحیلی وعلمی جایزه نیز دریافت کرده است. او به زبانهای دری ُ پشتو و انگلیسی صحبت و نوشته میدارد

در گویندگی و گردانندگی برنامه های رادیویی و تلویزیونی گزارش در سیمینار ها از بهترین علاقه او میباشد ُ گذشته از مسایل سینما جناب رادمنش دارای قلم رسا در امور نویسندگی بوده مقالات زیادی در روزنامه ها وجراید کشور مانند (مجله هنرُ مجله صباُ مجله اواز ُ مجله جوانانُ مجله سباون ُ مجله زنان افغانستان ُ مجله یتمان و زنان بیوهُ ارمغال ملیُ مجله صدف ُ روزنامه انیسُ مجله سینمای روزُ مجله هنری ستاره هاُ کابل تایمُ طلوع افغانستانُ جریده پیام صلحُ روزنامه هیوادُ مجله مشعل و دانشُ مجله بلی) و غیره درباره مسایل هنری و اجتماعی قلم زده است و همچنان یک رساله درباره سینما و هنر پیشگی سینما تحریر کرده است ُاین اثر هنری برای نو جوانان رهنمای خوبی در باره هنرپیشگی میباشد.

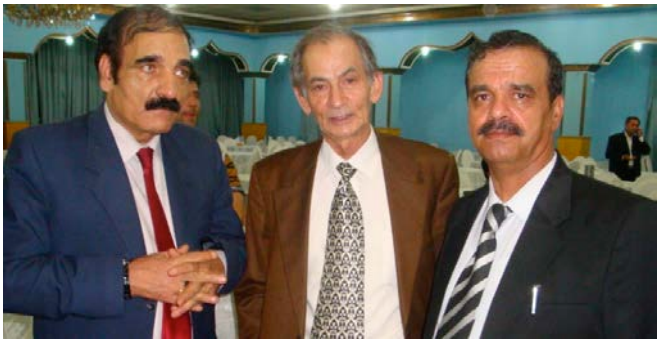

برای جناب رادمنش در عرصه فرهنگی موفقیتهای بیشتر آرزو میداریم .

در تصویر از طرف راست به چپ نفر اول رادمنش ُدوم نورانی و سوم نبی پاکطین میباشد..

نورنالی سفق با موسی رادمنش و سایر همکاران

عـــتـــیـــق رحـــیـــمی

جناب رحیمی در 26 فبوری 1962 م- در کابل تولد شد و در لیسه استقلال تحصیل نمود و زبان فرانسوی را از همانجاآموخت.

رحیمی در زمان جنگهای داخلی 1992 م- به پاکستان متواری شد و سپس درسفارت فرانسه در پاکستان درخواست پناهندگی داد.

درسال 1989 م- هنگام که او در پاکستان بود یک برادرش در کابل کشته شدُ زمانیکه از مرگ برادرش آگاه شدُ تلاش کرد که خود را به فرانسه برساند. فعلاُ در پاریس زندگی داردُ پدرُ مادر و یک خواهرش در امریکا و یک خواهرش در کابل زندگی مینمایند.

او درسال 2002 م بکابل برگشت و به فعالیتهای هنری و فرهنگی دست یازید به ساختن فیلم و مجموعه های تلویزیونی پرادخت.

این سینما گر جوان به زبانهای دری و فرانسوی روان مینوسید و ناریو نویس فیلم معروف سنگ صبور میباشد فیلم سنگ صبور دارای رومان عالیست که در دهم نوامبر 2008 م ـ جایزه معتبر گلنکور راازان خود کرد. رحیمی زمانیکه به فرانسه رسید در دانشگاه « رووان» به تحصیل ادبیات مدرن فرانسوی پرداخت و سپس برای دریافت مدارک داکتری خود رهسپار سویدن شد و در رشته سینما سند داکتری خود را حاصل کرد .

نخستین رومان او بنام خاک و خاکستر بود درسال 1996 آنرا نوشت و درسال 2000 میلادی توسط «سابرینا نوری از فارسی به فرانسوی ترجمه شد و در همان سال به زبان فرانسوی انتشار یافت. دوکتور رحیمی در دهم نوامبر 2008 م ـ با رومان سنگ صبور برنده جایزه ادبی (گنکور) شناخته شد با این فیلم در جنشواره سینمایی کلن سال 2004 م- شرکت نمود و جایزه « بخشی نگاهی بسوی آینده» را بدست آورد این جایزه از طرف اکادمی گنکور فرانسه همه ساله برای بهترین اثر ادبی که به زبان فرانسوی نوشته شده باشدُ داده میشودُ خوشبختانه این جایزه عالی بر او تعلق گرفت.

آثار رحیمی :

1- رمان خاک و خاکستر در سال 200 میلادی

2 - رومان هزار خانه خواب و اختناق در سال 2002 م

3 -داستان بازگشت در سال 2005 م

4 - رومان سنگ صبور درسال 2005 م

رومان خاک وخاکستر جایره ادبی زبان فرانسوی را درسال 1382 هش- بدست آورد و به تعقیب آن رومان سنگ صبور نیز درسال 2008 م جایزه ادبی زبان فرانسوی را حاصل کرد.
زمانیکه دو جایزه ادبی فرانسه نصیب داکتر رحیمی گردید هنگامه در داخل و خارج کشور برپا شدُ رسانه های داخلی وخارج نشرات و تبلیغات زیاد نمودند و مردم افغانستان به افتخارت جناب رحیمی خرسند گردیدند اما همانطوریکه حسادت درعرصه های فرهنگی زیاد است یکعده درباره رومان سنگ صبور چنین ابراز نظر کردند.
جناب رهنورد زریاب نویسنده معروف کشور در رسانه های جمعی و و بلاک ها با صراحت بیان کرد که « من آنهای را که در خارج از کشور مینوسیندُ بنام نویسنده افغانی قبول کرده نمیتوانمُ » در حالیکه جناب رهنورد زریاب خود نیز سالیان طولانی در خارج زندگی داشتند و در همان ایام بنام نویسنده افغان نوشته میکردند. جوانانیکه برای وطن خویش میاندیشند و مینویسندُ آفرینش های شان سبب سر فرازی وطن میگردد و افتخارات آنها نیز مربوط زادگاهی اصلی شان میباشد. نباید فراموش کنیم که رحیمی یکفرد افغان باشنده فرانسه میباشد.
نقد و نظر زیاد درباره فیلم های دکتور رحیمی از طرف صاحب نظرات نوشته شد که اندک روی آن مکث میداریم .

تبصره درباره فیلم خاک وخاکستر:

فیلم خاک وخاکستر اولین دست آورد هنری جناب رحیمی بود که هنگامه برپا کرد زیرا یک واقعیت از واقعیت ها و یک حادثه از حوادث خونین دوران جنگ را به زبان مردمی و استعمال کلمات خودمانی و هم چنان از زبان راوی داستان بنام« بابه دستگیر» بیان کرد.
بابه دستگیر مرد پیری « غنی یوسفزی » واقعیت تلخ خانواده اش را که در اثر انفجار خونین در حمام زنانه رخ داده بود و « خانم فرزندش» بدن برهنه از حمام بیرون شده و در سرک و کوچه و پس کوچه قریه میدودُ خانمش نیز دراین انفجار از بین رفت و یاسین یگانه طفل خانواده که در اثرانفجار شنوایی خود را از دست داده با آن پیر مرد باقی مانده اند.
بابه دستگیر میخواهد با یاسین نواسه اش نزد پسرش « مراد» که در معدن ذغال سنگ کارمیکندُ برود و مراد رااز حادثه مطلع سازد. بابه دستگیر در حالت دو دله گی قرار دارد که برود و یا نرود و از بیان حادثه برای پسرش هراس داشت زیرا عروسش مورد تجاوز جنگاوران قرار گرفته است.
این داستان تلخ از واقعیتهای ناگفته افغاستان بود که مورد توجه ممالک خارج قرار گرفت و بیشتر از ده جایزه را نصیب گردید اما بقول جناب محترم صدیق برمک که خود فیلم بردار خاک و خاکستر بودُ روحیه و روش داستان نویسی فیلم خاک و خاکستر را انگشت انتقاد میگذارد که استعمال کلمات در این داستان از نظر ادبیات بالا و پایان پرش نموده و کلمات ادبی گاهی کاملا عامیانه شده است مانند« توُ شما- بابهُ بابا و غیره و همچنان از صراحت لهجه در داستان خاک و خاکستر از نظر برمک آزادی بیان را به شیوه غربیها جناب رحیمی مرعی داشته است. زبان نثر دری در خاک وخاکستر ویژه گی های خو درا دارد گاهی و موزون شاعرانه میشود و گاهی هم کلمات فوق العاده در این سناریو عامی میگردد مانند لنگوتهُ مژگان و غیره مگر نظر بقول جناب رحیمی او آگاهانه این شیوه نثر نویسی را انتخاب کرده و داستان را دریک هفته نوشته است.

امایک سال بالای شیوه نثر آن کار کرد چون داستان واقعی میباشد و باآنهم عفت کلام و زبان حفظ گردیده است زیرا رحمیی آزادانه تر میاندیشد و مینویسد چون خودش میگوید « این طریق نوشته من میباشد» در هر حال از نظر شیوه نویسندگی در داستانهای « واقیعی و یا رومانتیک » لحن نویسی روایت میباشد هرگاه جناب رحیمی از ادبیات عالی در همچو داستان واقیعی بیشتر استفاده میکردُ روح و یا جان مطلب کشته میشد بناً در داستانهای واقیعی و آنهم در شرایط ناگوار جنگ باید کلمات أنچه در صحنه اتفاق افتاده در حالت احساساتُ خشم و خشونت آنچه از دهن برون میشودُ انعکاس داده شود. زیرا در همچو حوداث ادبیات از حافظه فرار مینماید. این فیلم ساز جوان تمام احساسات بابه دستگیر و صحنه تراژیدی حمام زنانه را در لابلای همان کلمات عامیانه در دیده تماشاچی مجسم ساخته است زیرا مردم افغانستان در طی جنگها آنقدر رنج کشیده اند که فیلم خاک و خاکستر یکی از حقیقت های تلخ ناگفته دروران جنگ است باید برای نسل آینده با همان کلمات سچه أن که از روی خشمُ خشونت و احساسات گفته میشود صادقانه انتقال داده شودُ بر اهمیت فیلم افزوده میشودُ با ادای کلمات عامیانه صحنه حادثه پیش دید تماشاچی مجسم میگردد.

خاک و خاکستر ازنگاه سمبول یا نمادگرایی نیز خیلی برجسته گی دارد. دیدن دود ُخاک غوغای مردم و برهنه و بر آمدن زنان در سرک وآنهم در یک کشور سنتی بیانگر همان واقعیت های تلخ جنگ است. نا گفتی ها را نباید کنار گذاشتُ مردم افغانستان صحنه های وحشناک را زیاد دیده اند و درد آنرا لمس کرده اند باید برای عبرت نسل آینده انتقال داده شود. هرگاه یک اثر از روی واقعیت ها نوشته میشودُ نویسند نباید روی یک بخش متمرکز شودُزیرا حادثه در یک محیط اتفاق افتاده است که دران افاق و حشتناک کرکتر های مختلف را باید تشریح نمود.

این فیلم درسال 2012 در فیستوال اشتراک کرد و سرو صداری زیاد را ایجاد نمود.

برای تمام جوانان و فیلم سازان افغان موفقیت های بیشتر آرزو میداریم.

عـبـدالـغـفــور « روان » فـــرهـــادی

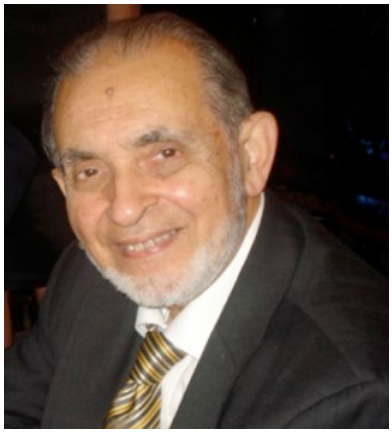

دکتور عبدالغفور روان فرهادی فرزند مولوی عبدالباقی خان بتاریخ اول سنبله سال 1308 هش – مطابق بیست سوم اگست 1920 م– در کابل تولد یافته است .

پدر محترم فرهادی « عبدالباقی خان» در جوانی شاگرد دارلمعلمین سراجیه بود و بعد معلم زبان فارسی در لیسه امانیه سابق که بعداً به لیسه استقلال مسماً گردیدً بودند و درسال 1318 هش– اولین معاون لیسه دختران که بنام لیسه ملالی یاد میشودً خدمت نموده اند.

فرهادی درسال 1314 هش ـ در لیسه استقلال شامل در آن لیسه زبان فرانسوی را آموخت و ترجمه های او بعد از 1321 هش– در روز نامه ء انیس که مدیر آن مرحوم عثمان صدقی بود ً چاپ میشد.

محترم فرهادی بعد از ختم بکلوریا از لیسه استقلالً برای یکسال درفاکولتـــه حقوق وعلوم سیاسی تحصیل کرد و بعد از شش ماه دوره ستاژ در وزارت امور خارجهً برای تحصیلات عالی از بودجه وزارت خارجه در سال 1949 م– به فرانسه فرستاده شد.

دکتور فرهادی بعد از ختم انستیتوت علوم سیاسی پاریسً 1952 م– برای دوسال در انستیتوت عالی روابط بین المللی را تحصیل کرد و ضمناً تحصیلات خود را در (سوربن) در زمینه تاریخ تمدن و زبان شناسی ایرا ن وهند پیش برد و رساله دکتورای خویش را درباره تحلیل علمی « دستور زبان گفتاری » اقامه نمود و همچنان در سال 1955م– اتستیتوت مطالعات بین المللی را در دانشگاه « یونورستی» پاریس به پایان رسانید.

جناب روان فرهادی در همین سال 1955 مطابق 1334 هش– دوباره بوطن برگشت و در وزارت امور خارجه در مدیریت ملل متحد مقرر و در عین زمان در دانشگاه کابل در فاکولته حقوق و علوم سیاسی بتدریس جوانان وطن پرداخت.

در سال 1958 م– سکرتر اول سفارت افغانستان در کراچی پاکستان مقرر گردیدً در انزمان مرحوم داکتر عبدالظاهر بعد ها صدراعظمً سفیر افغانستان در پاکستان بود.

در سال 1960 م – دوباره بکابل عودت کرد و کفیل مدیریت ملل متحد مقرر شد و همان وقت روان فرهادی با رنا یونس ازدواج کرد. در 1962 م – مستشار سفارت افغانستان در واشنگتن –امریکا مقرر گردیدً که ابتدا مرحوم محمد هاشم میومند وال و بعداً مرحوم داکتر عبدالمجید خان سفر افغانستان در امریکا بودند.

در سال 1964 م– جناب فرهادی بکابل عودت کرد و بصفت مدیر عمومی سیاسی وزارت امور خارجهً در زمانیکه مرحوم داکتر محمد یوسف صدراعظم افغانستان بودندً تقرر حاصل کرد و ضمناً

وظایف امور خارجه را نیز اجرا مینمودندُ و وظایف خود را در زمان صدارت مرحوم محمد هاشم میوندوال نیز ادامه داد و صمناً وظیفه منشی مجلس وزراً را انجام میداد.
در زمان صدارت مرحوم نور احمد اعتمادی نیز بحیث مدیر عمومی سیاسی وزارت امور خارجه و منشی مجلس وزاراً وظیفه خود را ادامه داد و بعداً در مقام معین امور سیاسی وزارت خارجه افغانستان تعین و تقرر حاصل کرد.
درسال 1972 م – هنگام که مرحوم موسی شفیق متصدی وزارت امور خارجه بودُ جناب فرهادی بحیث سفیر حکومت شاهی افغانستان در فرانسه مقرر وعازم پاریس گردید.
درسال 1973 م– 1352 هش – بعد از کودتای سفید سردار محمد داوود خان تا چند ماه بوظیفه سفارت ادامه داد و بعد بکابل احضار شدُ و به علت آنکه در عهد شاهی مقام عمده داشت از وظیفه سبک دوش وخانه نشین گردید.
اما همکاری خود را با وزارت اطلاعات وکلتور در زمان داکتر عبدالرحیم نوین در زمینه نشرات و ترتیب مجالس فرهنگی بین المللی تا روی دادُ خونین هفت ثور 1978 م 1357 هش – ادامه داد و به چاپ ترجمه منظوم گیتان جلی « سرود ونیایش » تاگور و ترجمه متنازیُ سایرین خواجه عبدالله انصاری پرداخت.
دکتور روان فرهادی در جوزای 1357 هش 1978 م – در زمان نور محمد تره کی دستگیر و زندانی گردیدُ بار ها خبر اعدام وی از طرف حکومت وقت خلقیها برای ایجاد ترس و وحشت فامیلش و مردم تبلیغ میگردید سرانجام با ورود قوای سرخ شوروی و نصب ببـــرک کارمل بعوض حفیظ الله امینُ عفو عمومی از طرف حکومت اعلان و جناب داکـــــتر فرهادی بعد از دو سال از زندان رها و بنام مشـــاور در وزارت امور خارجه مقرر گردید.
اما در صفحه 136 کتاب کی کیست اثر پوهاند عبدالرسول رهینُ در باره تقرر فرهادی در وقت ببرک کارمل چنین میخوانیم: { در حقیقت این وظیفه تحمیلی و ظاهری بود و دکتور فرهادی وقت خود را در مجالس مشورتی کتابخانه نسخه های خطی با هیاُت تعیین قمیت نسخه های خطی می گذشتاند} . زیرا اکثر اهل ادب افغانستان را ترک میگفتند و کتـــابهای خطی خود را به دولت میفروختند .
دکتور فرهادی در سال 1981 –م 1360 هش – عازم حج بیت الله شریف گردیده و بعداز ادای حج از جده عازم پاریس شد و بعداً فاملیش نیز با وی پیوستند.
او طی اقامتش در پاریس در دانشگاه سوربون پاریس بحیث استاد تاریخ و ادبیات فارسی ایفای وظیفه نمود و برای مدت چهار سال این وظیفه را ادامه داد و ضمناً در چینل چهارم تلویزیون دولتی فرانســه از جمله گویندگان برنامه « شناسایی با اسلام» بود.
در سال 1985 م– بنابر دعوت دانشگاه «برکلی » کلیفورنیا– امریکا تدریس تاریخ وادب فارسی را در آن موسسه تعلیمی عهده دار گردید و با پروفیسور حامد انگار همکار بود. درسال 1991 م– در اثر دعوت دانشگاه کوالالمپور برای یکسال بحیث استاد در انستیتوت علمی تاریخُ تمدنُ آداب و

هنر اسلامی را در مالیزیا تدریس نمود و پس از عودت به سان فرانسسکو همکاری خود را در دانشگاه « برکلی » ادامه داد.
در سال 1993 م- استاد برهان الدین ربانی از دکتور عبدالغفور روان فرهادی دعوت نمود تا وظیفه نمایندگی دولت اسلامی افغانستان را در ملل متحد در نیویارک اجرا نماید و در اپریل 1993 م - به جناب « بوطروس غالی» اعتمادنامه خود را تقدیم نمودُ نقش او در بین سفراء دیگر کشور ها خیلی فعال بود همه مساعی او برای مانع شدن طالبان که به تحریک پاکستان میخواستند از افغانستان نمایندگی کنندُ موفقانه بود.
روان فرهادی در این مقام تا سالیان نخستین ریاست جمهوری حامدکرزی بوظیفه خود ادامه داد و الی تقرر محمد ظاهر طنین در این وظیفهُ به تقاعد سوق گردید.
استاد روان فرهادی آثار وتالیفات فراوان دارد که در بخش های مختلف فرهنگ ُتاریخ و تمدن اسلامُ و در باره زندگی و آثار بزرگان قدیم قلم زده است.
دکتور فرهادی دوبار ازدواج نمود متاسفانه هردو خانم هایش وفات نمودند. درسال 1960 بابانو رنا یونس ازدواج نمود و نتیجه این ازدواج دو پسر و یک دختر بنامهای مریم ُ حامد و طارق میباشد.
در سال 1996 م - رنا یونس در اثر بیماری سرطان وفات یافت و در مارچ 1998 م- باخانم عالیه هاشمی معلمه زبان فرانسوی در موسسه نسوان و کارمند مرکز کلتوری فرانسهُ در کابل و مولف « رسم ورواج های روستای شمالی » بودندُ ازدواج نمود با تاسف که خانم دومش نیز درسال 2009 م- برحمت حق پیوست .
داکتر عبدالغفور روان فرهادی اکنون در کلیفورنیا- امریکا با خانواده دخترش « مریم جان زندگی مینماید و مصروف تالیفات و تحقیقات میباشندُ امید چکیده های گران بهای از قلم پر بار شان بدسترس هموطنان ما برسد.

آثار وتالیفات :

اول - درسال 1347 هش- جنبش قانون گذاری در آغاز استقلال افغانستانُ طبع موسسه بهیقی
دوم - درسال 1947 م -قوس زندگی حسین ابن منصور حلاجُ اثر «لویی ماسینیون » ترجمه از روان فرهادی طبع - تهران
سوم - درسال 1350 هش- سرگذشت پیر هرات اثر «سرژ دو بورکوی» ترجمه از دوکتور فرهادی طبع بیهقی -کابل
چهارم - درسال 1351 هش - مارسلی پانیول (توپاز) Marcel Pagnol
ترجمه دوکتور فرهادی (نمایشنامه). این اثر چند بار در تیاتر لسیه استقلال و در کابل ننداری باهنرنمایی هنرمندان و دایرکتران مختلف روی صحنه رفت و برای مدت طولانی درمعرض نمایش قرار گرفتُ هنرمندانیکه افتخار نقش آفرینی را در این نمایشنامه داشتندُ در زندگینامه شان یاد آوری نموده اند که درهمین کتاب درزندگینامه هنرمندان از آن نمایشنامه یاد آوریُ شده مطالعه مینماید.

پنجم – درسال 1354 هش- سوء تفاهم اثر «البر کامو» Albert Camu ترجمه دکتـــور روان فرهادی- طبع مرکز کلتور ی فرانسه در کابل .
این نمایشنامه نیز یکی از بهترین های تیاتر بود چند بار در لیســـه استـــقلال به دایرکتری محترم احمدشاه علم بنمایش گذاشته شد هنرمندانیکه درآن نمایش حصه داشتند با افتخار از آن یادآوری کرده اند و مینمایند. نمایشنامه سو ء تفاهم برای ماه ها برای نمایش قرار میگرفت.
ششم – درسال 1354 هش-سرود نیایشُ (گیت آنجلی) اثر از (رابندراناتا گور) ترجمه به نظم از جناب فرهادیُ طبع فاکولته ادبیاتُ دانشگاه کابل .
هفتم – درسال 1355 هش- مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار طبع بیهقی کابلُ این مقالات برای بار دوم درسال 2011 م – از طرف وزارت خاجه اقبال چاپ یافت.
هشتم – درسال 1356 هش – تاریخ تلفظ وصرف پشتوُ فاکولته ادبیات – دانشگاه کابل – در دو جلد ترجمه از آثار زبان شناسی .
نهم – درسال 1360 هش – دستور زبان تاجیکی ماوراءالنهر اکادمی علوم افغانستان- کابل در 126 صفحهُ با ضمایم فقرات لجهه های مختلف فارسی گفتاری در افغانستان..
دهم – درسال 1369 هش – یادی شاهنامه فردوسی در پژوهش تلفظ واژه های فارسیُ این رساله که شامل یادنامه مرحوم رضا مایل هروی گردید و در ایران در دانشگاه تهرا ن بچاپ رسید.
یازدهم- درسال 1377 هش- خواجه عبدالله انصاری هرویُ در 170 صفحه – چاپ تهرانُ.
دوازدهم –در سال 1971 م –منازل السایرین خواجه عبدالله انصاری هرویُبا ضمایم «صد میدان پیر هرات » ترجمه از اثر سرژدُ بورکی عربی به دری توسط داکتـــر فرهادی چاپ بیهقی –کابل 545 ص .
سیزدهم – درسال 1380 هش – ابن سینا و عرفان به کمک وهمکاری عبداله ابه سمندر غوریان ی چاپ اکادمی علوم افغانستان- کابل در 31 ص
چهاردهم – پانزام « حرکات بدون صدا» رساله مختلف در معنی عشق نزد حکیم سنایی غزنویُ عطار نیشاپوریُمولانا جلال الدین بلخی رومیُ نورالدین عبدالرحمن جامی هرویُ و اقبال لاهوری که هر کدام بصورت جداگانه چاپ گردیده و داکـــتـــر روان فرهادی آرزو مند که در یک مجموعه با غزلیات احوال عاشقان در شعر عارفان به طبع برساند.
دوکتور عبدالغفور روان فرهادی یکی از چهره های درخشان در عرصه سیاستُ هنر وفرهنگ کشور بوده و بزبانهای دریُ پشتوُ انگلیسیُ فرانسویُ عربی کاملا تسلط دارند و تا حدودی زبانهای ایتالوی و آلمانی را نیز میداند.
وی برعلاوه آثار یکه بزبان دری و پشتو نوشته اند اکتریت آثارش ترجمه از زبان فرانسوی و عربی میباشد. این قلم پرداز محترم در نشرات داخلی وخارج کشور مقالات فراوان درمسایل سیاسی و فرهنگی هنری وادبی نوشته اند.
مقالات جناب فرهادی در هفته نامه امید در واشنگتن نیز بچاپ میرسد. این ادیب سرشناس کشور در بخش تیاتر افغانستان خدمات چشمگیر انجام داده است و اکثریت هنرمندانیکه در این

کتب آوای ماندگار زنان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان معرفی شده اندُ ار تراجم جناب فرهادی در تیاتر های افغانستان یاد آوری نموده و مکرراُ از کیفیت و درامها و شیوه نوشتار عالی جناب روان فرهای تذکر داده اند و نبست سهم گیری در همچو درامهای عالی افتخار نموده اند. که میتوانیم مشت نمونه خروار از تراجم مشهور چون : سوی تفاهم از البرت کاموُ ازدواج اجباری و آثار زیاد از نویسنده مشهور فرانسوی مولیر یاد آوری کرد.
جناب دکتر فرهادی در نوشتن کتاب « چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان که اکنون بدست خوانندگان گرامی قرار داردُ برای بنده کمک بزرگ نموه اند که از ایشان سپاسگزارمُ برای این گرانمایه عزیز از خداوند مهربان عمر با صحت و پر ثمر میخواهم.

محمد نعیم رفاه

محمد نعیم رفا از کودکی در علوم دینی از طرف والدینش ترغیب گردید و الی زمان شمولیت بمکتب فرا رسیدُ شامل مکتب نجات «امانی » شد بعداز ختم لیسه نجاتُ شامل کورسهای اداری و مالی گردید و سند تعلمی اداره را نیز بدست آورد.
اولین وظیفه جناب رفاه در سال 1332 هش - در وزارت تجارت بحیث عضو مدیریت بازارهای داخلی بود ُسپس به خدمت عسکری اعزام و بعد از ترخیص دوره خدمت مکلفیتُ مدت بیست و چهار سال در شقوق مختلف بانک داری در داخل افغانستان خدمت کرد و آخرین وظیفه او بحیث نماینده بانک ملی در« افغان نشنل بانک » در کراچی پاکستان بود که مدت سه سال ادامه پیدا کرد.
فعالیت های هنری : در زمانیکه هنوز متعلم مکتب نجات بودُ بعضی روزها از طرف متعلمین صنوف دهم و یازدهم نمایشات تمثیلی در سالون بزرگ کنفرانس لیسه نجات بزبان المانی و دری دایر میگردید از هیمن دوره شباب ذهن او را هنر تمثیل احتوا نمود و توسط یکتن از دوستانش به شهری ننداری به استاد عبدالرشید جلیا رهبر تیاتر معرفی گردید.
در آن زمان استاد عبدالرشید جلیا مسوو ل تیاتر و شاعر نازک خیالُ نویسنده توانا و ممثل خوب مرحوم در محمد سایر هراتی منحیث معاون تیاتر ایفای وظیفه میکردند.
در کنار این دو هنرمند عالیمقام هنرمندان مانندُمحمد نسیم اسیرُ محمد ابراهیم نسیمُ عبدالروف پردیسُ نجیب الله مساُ عظیم فایزُ غلام حسین فعالُ رباتیُ اکرم نقاشُ محمد اکبر نادمُ رحمت الله فنایی ُ عیسی نوا « خمار» موسی نهمتُ اکبر روشنُ محمد عظیم رعدُ یار محمد فرازُ ستار وارسته ُ محمد امین آشفتهُ امین هاشمی ُ غفار دلسوزُ غفار حکیمی ُ یوسف بهروزً محمد یوسف کهزادُ خانم نجیبه دیناُ وخانم پیکر « افسانه جلوه» ُ استاد عبدلقیوم بیسدُ استاد رفیق صادقُ نیک محمد قایل ُ محمد زمان انوری ُ عبدالرزاق نسیمیُ امین ندا و یکتعداد جوانان دیگر حضور

داشتند. اولین درامی که جناب رفاه در آن تمثیل نمودُ نمایشنامه بنام «شام غریبان » اثر محترم یوسف کهزاد بود که نقش یک نوکر را با چند جمله مختصر اجرا نمود بعد از کسب تجربه و تبارز استعدادش در نقشهای فراوان و مختلف با سایر هنرمندان همبازی گردید مانند نمایشنامه های : شبهای هجرانُ کاروان دلدار اثر سایر هراتی ُ انتقام عشق اثر عبدالرزاق نسیمیُ زنان فیلسوف و عشق در تلیفون اثر محمد یوسف کهزادُ زنان دلربا اثر توابشاه لطیفیُ قصر شومُ بوت کهنهُ پیاله زهرُ اثار شادروان سید مقدس نگاهُ او پدرم نیست ترجمه گرانبهای استاد عبدالرشید لطیفی پدر تیاتر افغانستان که مانند درام های شکسپیر جاویدان میباشد و دها نمایشنامه دیگر حصه داشته است.

جناب رفاه در دوره هنرنمایی اش سه نمایشنامه بنامهای « مرا ببوسُ تقدیر و دختر صحرا» را نوشت با تزئید و تصرف استاد عبدالرشید جلیا و استاد عبدالقیوم بیسد بنمایش گذاشته شد و به بخاطر نوشتن و تشویق بیشتر او نقش اول را بالای خود جناب رفاه بازی کردند.

در زمان هنرمندان فوق الکزکر تیاتر شهری ننداری در اوج شگوفایی خود رسید ُ بنابر دلایلی در سطح وزارت اطلاعات وکلتور تغیراتی رخ داد و جناب عدبالله واحدی بحیث رئیس شاروالی بعوض مرحوم پاپا تعین گردید و مدیر مسوول تیاتر شهری مرحوم جلیا از وظایف شان برکنار گردیدند. « از بین رفتن تیاتر شهری ننداری را در صفحات دیگر توضیح شده ُ ایجاب تکرار ندارد» با برکنا شدن مرحوم جلیا تیاتر شهری ننداری از کیفیت و کمیت قبلی خود نزول کرد و سیر قهقرائی را پیمودُ شهری ننداری از آغاز فعالیت نمایشی تا مسدود شدن آن هنرمندان خوب و با شهرت را در آغوش کشید و یک تعداد جوانان دیگر تحت نیز پرورش قرار گرفت اما بدبختانه همه زحمات هنرمندان و استادان به حدر رفت.

جناب رفاه نیز مانند سایر هنرمندان به تیاتر پوهنی ننداری مراجعه کردند. در پوهنی ننداری که پدر تیاتر « لطیفی» مسوولیت آنرا داشت هنرمندان را پذیرفت در آن وقت درکنار هنرمندانذکور ُ یکتعداد هنرمندان از طبقه اناث چونُ خانم مخفی کابلی حمیرا ُ نورتن نورانیُ زلیخا نورانیُ زرغونه آرامُ حبیبه عسکرُ مقدسه مخفی زلیخا نگاه و دیگران نیز در تیاتر فعالیت مینمودند. بعد از اینها مزیده سرور ُ اقلیما مخفیُ میمونه غزالُ رحمیه ابراهیمیُ رزغونه رفاه خورشید پایا و دیگر بانوان جوان نیز به تیاتر پیوستند.

درسال 1344 هش- یک گروپ هنری تیاتر افغانستان بنا بر قرارداد های فرهنگی به تاجیکستان رفت این سفر به سرپرستی محمد ابرهیم خواخوژی معاون تیاتر پوهنی ننداری صورت پذیرفت. هنرمندان در مرکز تاجیکستان در شهر دوشنبه با پذیرایی گرم ازطرف هنرمندان تاجیکی بدرقه گردیدند. این سفر تیاتر گروپ هنرمندان موسیقی را نیز همراه داشت که دربخش موسیقی ُ استاد رحیم گلُ استاد محمد یعقوب قاسمیُ استاد عبدالرحیم ساربانُ محمد کبیرُ و حکیم وغیره اشتراک داشتند در بخش هنرمندان تیاتر استاد عدبدالقیوم بیسدُ رژیسور و دایرکتر ُ غلام علی امیدُ عبدالله عادلُ اسد الله آرامُ اکرم نقاش ُ استاد رفیق صادقُ محمد نعیم رفاه عزیز الله هدف و از جمله خانمهای هنرپیشه خانم حبیبه عسکر ُ مخفی کابلی مادر مقدسه ُ خانم حمیراُ مقدسه مخفی ُ نورتن نورانی و زلیخا نورانی بودند. مدت اقامت با جریان نمایشات و کنسرتها در شهر

دوشنبهُ تاشکند و سایر قراء و قصبات آنکشور برای مدت یکماه دوام کرد و با استقبال بی سابقه مواجه گردیدند.
جناب رفاه تحریر کرده است « به اساس ایثار و فدار کاری در ابتدا که هنوز نهضت نسوان وجود نداشت در بسیار نمایشات نقش زنان را مانند سایر هنرمندان فدا کار اجرا نموده ام»
از جناب محترم رفاه اظهارسپاس مینمایم که بقلم خود فدا کاری شان را نوشته اند اما بعضی از هنرمندان در این مورداظهار نمیدارند درحالیکه بزرگترین خدمت در همان زمان بخاطر رشد و بقای تیاتر فداکاری همین هنرمندان ذکور بوده است و ایثار ایشان باید ثبت تاریخ فرهنگ کشور گردد و نام شان جاودان بماند.
جناب رفاه زمانیکه در پاکستان بحیث نماینده بانک ملی ایفای وظیفه مینمود در داخل کشور امنیت بنابر حمله عساکر روسی برهم خورد و اکثر مردم متوار شدند وا یشان نیز دوباره بوطن برنگشتندُ درسال 1360 هش – اول روانه کشور انگلستان گردید و بعداُ دیگر اعضای فامیلش به امیرکا هجرت نمودند او نیز به با خانم و فرزندانش به امریکا مسکن گذیدند.
در امریکا کارهای هنری خود را توسط قلم توانای شان در جریده درد دل افغان منتشره امریکا بصورت مسلسل بچاپ رسانیدند.
در زمانیکه کتاب آواری ماندگار زنان افغانستان را می نوشتم جناب رفاه یکی از بهترین کمک کننده و مشوره دهنده بنده نیز بودند و این بار نیز برای معلومات بیشترم چنین نوشته اند.
« درباره تیاتر که یک هنر والا ی فرهنگی بشمار میآید و هنر هفتم خطابش کرده اند باید نویسندگان گرامی بخاطر هنرمندان کشور شان مطالب هنری آنها را بنویسند زیرا زمان به سرعت در حرکت است هرگاه به عقب بنگریم یکتعداد از پیشکسوان این هنر والا رخ در نقاب خاک کشیده اند که نباید فراموش گردندُ جای بسیار مسرت است که تا حال چهار کتاب در باره تیاتر از طرف پژوهشگران کشور اقبال چاپ یافته است . اولین رساله بقلم مرحوم غلام حضرت کوشان بود که در سالهای پیش در کابل بطع رسیدُ دومین کتاب بنامُ فراز و فرود تیاتر بقلم محترم مهدی دعا گوی درسال 1369 هش –درکابل اقبال چاپ پیدا کرد و سومین کتاب بنام تیاتر در افغانستان از قلم خان آقا سرور هنرمند تیاتر در سال 1379 هش – تحریر و در پشاور بچاپ رسید و چهارمین کتاب بقلم نصرالدین سلجوقی بنام تیاتر هرات در 1383 هش– در ایران طبع گردیده است. هرقدر درباره تیاتر نوشته شود همان قدر هنرمندان در ذهن نسلهای آینده انعکاس پیدا مینماید و نام های شان جاودانه میگردد. با تشکر از شما خانم « دارو » که دومین کتاب تان در محور هنر و هنرمندان تیاترُ سینماُ رادیو و تلویزیون میچرخد. برای تان توفیق از بارگاه ایزد متعال تنما دارم.» محترم محمد نعیم رفاه یکی از پدران روشنفکر جامعه ما میباشند که برای دخترش «زرغونه رفاه» در همان شرایط سنتی اجازه دادند تا به رادیو و تیاتر همکاری نمایدُ در حالیکه جامعه ما برای دختران و همسران شان کار در رسانه های جمعی را کمتر ترجیح میدادند.
جناب رفاه یکبار ازدواج نموده است و دارای دو پسر بنامهای احمد زکی رفاه و احمد فهیم رفاه و پنج دختر بنامهای رزغونه رفاه «گردش» پروین رفاه ُ لیلا رفاه ُ هلینا رفاه و اورانوس رفاه میبا

همه فرزندانش ازدواج کرده اند. متاسفانه جناب رفاه درسال 2009 همسر عزیزاش را در اثر مریضی سرطان از دست دادند.

در تصویر فوق جناب رفاه با همسرش و پروین جان دختر شان دیده میشود.

محمـــــمـــد اکـــبـر روشـــن

محمد اکبر روشن از سن جوانی زمانیکه دوره مکلیفت را در کلوپ عسکر سپری مینمودند و تیاتر لشکر ننداری به تازه ایجاد گردیده بودُ در بعضی نمایشات با محمد ابراهیم دلزاده که هر دو عسکر بودند روی ستیژ رفت . نبست کمبود هنرمند زمینه برای روشن مساعد شد تا درکنار هنرمندان چون وزیر محمد نگهتُ سردار محمد ایمنُ عزیز الله هدفُ خان آقا سرورُ و دیگران در آن ستیز همبازی گردد.
جناب روشن بعد از ختم عسکری نیز این وظیفه بشر دوستانه را ادامه دادُ بعداز لشکر نندای به پوهنی ننداری رفت و در بسیار نمایشات نقش آفرینی کرد .
اما همانطوریکه در زندگینامه اکثریت هنرمندان مشکلات تیاتر وعدم توجه حکومت و عدم درک مردم سنتی و عوام از مهفوم و پیام

نمایشات را که باعث رنج هنر پیشگان گردیده بودُ مطالعه کردید جناب روشن نیز یکی از همان جمله هنرمندان با استعدادُ خوش صدا و ممثل ورزیده بود که با بسته شدن تیاتر لشکر به سرگرانی های زیاد مواجه گردید بعداز مسدون شدن لشکر ننداری روشن در تانک تیل شهر حیرتان بحیث مامور مقرر گردیدُ و عبدالروف پردیس نیز از وزارت مالیه تبدیل و در مستوفیت بلخ در شهر مزار شریف ایفای وظیفه میکردُ روشن وفتا فوقتاُ به دیدن دوستان و زیارت سخی به شهر مزار شریف میرفت با جناب پردیس در مزار شریف جهت جمع آوری اعانه برای سره میاشت نمایش تیار آغاز گردیدُ جناب پردیس از آقای روشن خواست تا هردو به نمایشات در مزار شریف ادامه بدهند. زمانیکه تیاتر بیدار ننداری اعمار گردید و اولین نمایش بنام پیاله زهر به نمایش گذاشته شدُ جناب روشن خیلی عالی درخشید و مدت طولانی در بیدار ننداری به هنر نمایی ادامه دا . زمانیکه دو باره بکابل نقل ومکان نمود و در یکی از تیاتر های شخصی بنام فرخی ننداری بکار هنری ادامه داد و بازهم با پردیس در فرخی ننداری همکار گردید. این هنرمند مستعد در هر تیاتر که نقش برایش میسر میگردید با موفقیت از عهده آن بدر میشد و زمانیکه کابل ننداری اعمار گردیدُ روشن نیز در جمع سایر هنرمندان عضویت دایمی کابل ننداری را پیدا نمود. اما بدبختانه موقع که فیض محمد خیر زاده در راس تیاتر های شهر کابل قرار گرفت او نیز با رحمت الله قدری ُ عزیز الله هدف و سردار محمد ایمن از کابل ننداری رانده شد.

نظر به هدایت مرحوم داکتر محمود حبیبی وزیر اطلاعات وکلتور که یک شخصیت فهیم فرهنگی بود و به هنر و هنرمندان ارج میگذاشتُ و از طرف دیگر مرحوم حبیبی میخواست برنامه های مختلف را در نشرات رادیو افغانستان بگنجاند هنرمندان برطرف شده را به رادیو افغانستان جزب کرد و آنها باشادراون ظاهر هویدا در نمایش رادیویی که به ابتکار مرحوم ظاهر هویدا تحریر میگردید ُحصه گرفتند .

جناب روشن نقش جک دلآغاز بازی مینمود و با این نام خیلی شهرت حاصل کرد.

این سریال رادیویی خیلی جالب و کمیدی بود که هر روز جمعه مردم را در خانه های شان می خنداند. جناب محمد اکبر روشن هنرنمایی را در جوانی از لشکر ننداری آغاز و تا نمایشات تلویزیون ملی الی سال 1359 هش- ادامه داد .

با تسخیر قوای روس در افغانستان در آغاز سال پنجاه و نه ترک وطن کرد و به کشور آلمان اقامت رفت و تا اکنون در آلمان زندگی دارد. هرگاه از زمانی لشکر ننداری فعالیت های اورا برشماریم ُگفته میشود که در هرنمایشنامه و در هر تیاتر سهم بر جسته داشته و موفقیت هایش در نزد مردم ثابت میباشد. او تیاتر را خیلی دوست میداشت با آنکه در برنامه های رادیویی خیلی موفقیت های چشمگیر داشت اما عقیده به تیاتر داشت و میگفتُ تیاتر کیفیت دیگری دارد که در مقابل تماشاچیان بشکل زنده و رو یا رو اثر نویسند اهدا میگرددُ اما در رادیو جز میکرافون کدام بیننده وجود نداردُ باید در مقابل مردم گفتنی ها مستقیم ادا گردد.

جناب اکبر روشن با آنکه در تیاتر برای مردمش خوشی و لب خند را هدیه کرده بود اما زندگی بروی خودش لبخند نزندُ او دو فرزند داشتُ یک فرزند جوانش را در اثر حادثه ترافیکی در کشور آلمان از دست داد. بعداز آن غم بزرگ در عالم هجرت صحت با وی یاری نکرد. روشن که با صدای

گیرایش ستیژ های تیاتر افغانستان را به لرزه می انداخت اکنون آن حنجره طلایی نمیتواندُ خواسته های اورا برای دوستانش بیان کند او بعداز یک عمل جراحی صدایش را از دست داده است ُ چقدر برای یک هنرمند دشوار است که سالها صدایش گوش ها را نوازش میداد و اهداف عالی انسانی را در ستیژ بیان میکرد و اکنون نمیتواند که خواسته های دلش را بگوید از دست دادن حنجره روشن تمام دوستان و هنرمندان را متاثر ساخت اکنون بیشتر از بسیت سال میشود که دیگر آن صدای رسا گوش های مردم چه که گوش خانواده اش را نیز نواز نمیدهد . از اتفاق این حادثه تاثر آور جراید و نشرات بیرون مرزی در باره وی نوشتند و شعرا برایش شعر سرودند اما خودش از این سرود هستی نا امید گردیده است. زمانیکه برایش تلفون کردمُ با مشکل صحبت میکرد و معلوم گردید که تمام خاطرات چندین ساله هنری و مشکلات در باره انکشاف هنر و هنرپیشگان در افغانستان را تحریر نموده استُ امیدوارم کتاب شان طبع گردد و بدسترس علاقمندان هنر تیاتر قرار گیرید. برای این هنرمند عزیز صحت و سلامتی آرزو مینمایم

مـحـمـد عـــلـــی رونق

مرحوم محمد علی رونق فرزند مرحوم محمد امان خان در سال 1308هش- مطابق 1929 میلادی درشهر کابل بدنیا آمد. تحصیلات ابتدائی و ثانوی را به درجه عالی در لیسه استقلال تکمیل نمود و منحیث یکی از شاگردان ممتاز از آن لیسه فارغ گردید و به دریافت یک بورس تحصیلی موفق شد و عرض تحصیلات عالی بکشور فرانسه فرستاده شد.

استاد رونق بعد از اخذ شهادت نامه ممتاز در رشته انجنیری برق ضعیف « رادیو » به افغانستان برگشت و از طرف ریاست مطبوعات آنوقت در استیشن رادیو کابل که آنزمان در پل باغ عمومی موقعیت داشت منحیث معاون تخنیکی شامل وظیفه شد .

مرحوم رونق نسبت به شوق وعلاقه سرشار به هنر و ادبیات داشتُ در وقت اقامتش در فرانسته ُ درپهلوی تحصیل در رشته تخنیک رادیو ُ به مطالعه آثار ادبی در موضوعات مربوط به هنر و ادبیات و مخصوصاْ هنر تیاتر نیز پرداختُ هنر تیاتر در آن موقع در اروپا به اوج ترقی رسیده بود و از مطالعه آثار و دیدن درام های عالی نمایشنامه نویسان معروف فرانسه تنایج عالی در رشته ادبیات بدست آورد و پس از باز گشت بوطن درسال 1332 هش ـ اندوخته هایش را در خدمت مردم شریف وطن خود قرار داد. درسال 1333 خورشیدی مرحوم ضیا قاری زاده رئیس پوهنی ننداری تعین گردید و مرحوم رونق بخاطر ایجاد یک کورس

بنام آرت دراماتیک با ضیا قارزاده به اساس پشینهادات و تماسهای مکرر اندیشه کورس آرت دراماتیک به مقامات رسانید زیرا مرحوم رونق قبل از تحصیل در فرانسه زمانیکه در لیسه استقلال شاگرد بودُ نظر به علاقه ء که در رشته هنر وادبیات داشتُ اثار نویسندگان مشهور فرانسه را از زبان فرانسوی بزبان دری ترجمه میکرد و مخصوصاْ به ترجمه بعضی درامه های « مولیر» نمایشنامه نویس مشهور فرانسه به زبان دری میپراخت و سعی میورزید که بعضی از آنهارا در سالون کنفرانس لیسه استقلال در معرض نمایش قرار دهد.

بعضی اوقات مو فق میشد که تراجم خود را در معرض نمایش قرار دهد و بعضاْ نظر به شرایط ذیق نشراتی و پالسی مطبوعاتی وقت از نمایش باز میماند اما هیچگاه مایوس و دلسرد نمیشد و برعکس تلاش و علاقه اش با این امر بیشتر میگردید و مطالعه اثار نویسندگان معروف فرانسوی ادامه میداد روی همین سابقه نمایشاتی که داشتُ تلاشهایش در باره ایجاد کورس آرت دراماتیک درسال 1334 هش- نتیجه مثبت داد و مرحوم سید قاسم رشتیا رئیس مستقل مطبوعات آنزمان کورسهای ارت دراماتیک را افتتاح و استادان ذیل را به شاگردان کورس معرفی نمود . شاد روان استاد عبدالغفور برشناُ دکتور میرنجم الدین انصاری ُ دکتور عبدالغفور روان فرهادیُ انجینر محمد علی رونق ُ استاد فرخ افندی و نجف علی نباتی بودند .

در ابتدا به تعداد هشتاد الی هشتاد و پنج شاگر که عموماُ از محصلین پوهنتون کابل و لیسه های شهر و مامورین روشنفکر ادارات بودند ثبت نام کردند و کورس تشکیل شد که در انجمله سلطان علی کشتمند محصل فاکولته اقتصاد و عبدالرحیم الهام محصل فاکولته ادبیات نیز شامل کورس گردیدند. از انجایکه افکار سنتی در کشور خیلی حاکم بود و حکومت وقت در جهت روشن ساختن اذهان عامه از طریق رادیوُ اخبار و تیاتر کار چندان مفید انجام نداده بودند ُ لذا تیاتر و تمثیل برای اکثریت مردم یک پدیده قابل پزیرش نبود زیرا هنر تیاتر با عقاید سنتی در تضاد قرار داشت بناُ تعداد شاگردان روز تا روز کاسته شد و بالاخره به بیست نفر تقلیل یافت .

این کورس بعداز ظهر یعنی در عصر در یکی از صنوف درسی لیسه استقلال از طرف استادان بشمول انجنیر رونق مرحوم تدریس میگردید.

از تمام شاگردانیکه ثبت نام کرده بودند صرفاُ یک تعداد محدود مدت ششماه کورس را سپری کردند که عبارت بودند از آقایون : میر محمد نبی حریف ُ اختر پیکرُ سید محمد مشعل هنریارُ محمد ظاهر صدیقی «دربخش تخینکی» محمد عالم اصلی و همسر شان خانم روح افزا « یگانه خانم در جمع آقایون» بودُ محمد اکبر افضلیُ محمد موسی نور زادُ عبدالقدیر شکیبُ و عبدالرحیم یسیرُ محمد عباس شبانُ بسم الله سهرُ محمد یعقوب آبشار مرادعلی روشندلُ عزیزایثار و سید عبدالله و یکتعداد دیگر که اسمای ایشان فراموشش گردید ه استُ جمعاُ بیست نفر بودند.

چون جامعه از نظر هنرنمایشی خیلی عقب مانده بود حتا جوانان ذکور نسبت مخالف فامیلها حاضر نمیشدند اما یگانه خانم «بانو روح افزا » در انزمان سنت شکنی کردند و کورس را به اتمام رسانیدندُ قابل تقدیر میباشد. مضامین کورس را قرائت فارسی ُ دکلمه اشعارُ تاریخ تیاترُ تاریخ

ارتُ امپروزیسون « تمثیل آزادُ روانشناسیُ و موسیقی تشکیل میداد. قرائت فارسی و دکلمیشنُ متون منتخبه ازگلستان سعدی و بعضی آثار نویسندگان مشهور کشور توسط داکتر عبدالغفور روان فرهادیُ و مضامین تاریخ تیاتر و تاریخ ارت توسط انجنیر محمد علی رونق تدریس میگردید و برای تدریس کورسها از منابع خارجی مواد درسی ترجه و تهیه میشد. تمثیل تحت نظر ورهنمای استاد رونق صورت میگرفت. صنف روانشناسی را دانشمند بزرگ عبدالحکیم ضیایی و صنف موسیقی توسط مرحوم استاد فرخ افندی و بعضی اوقات همکاری شادروان فضل احمد زکریا مشهور به نینواز نیز همکاری میکرد. استاد برشنا بخشهای نقاشی را نیز پیش میبرد. هکذا بعضی اوقات یکتعداد استادان فر انسوی لیسه استقلال نیز به صنوف تدریسی میآمدند و موضوعات مربوط به تیاتر و نمایشنامه را برای شاملین کورس بحث و تدریس مینمودند و همچنان مواد و وسایل مربوط هنر تیاتر را در اخیتار استادان کورس قرار میدادند .

این کورسها همه روزه درساعات عصر دوام داشت و استاد رونق و همکاران تخنیکی برای تغیر و آماده ساختن مشق وتمرین شاگردان در سالون کنفرانس لیسه استقلال که در جوار لیسه در قسمت شمال میدان سپورت آن لیسه قرار داشت از سالون مذکور برای نمایش فیلم های تکراری به نفع مدیریت تورید فیلم ریاست مطبوعات و کنفرانسها و کنسرتهای لیسه استقلال استفاده میشدُ آنرا برای نمایش و تمرین صحنه های تیاتر برای شاگردان کورس آماده مینمودند.

مرحوم رونق در نظر داشت تا از همین سالون با نصب وسایل مجهز برای نمایش درامها به سویه تیاتر های اروپایی و ممالک پیشرفته همجوار آماده بسازد و مورد استفاده فارغان کورسهای مسلکی هنری و تولید نمایشات « ارت دراماتیک» قرار داده بدهد .

گرچه پروگرامهای تربیوی کورسهای فوق الذکر تکمیل و کار ستیج و وسایل دیکوریشنُ لایت و سیستم آواز تکمیل گردید اما نمایشات بصورت رسمی بنام تیاتر در آن ستیج آغاز نگردید کورس مذکور با استفاده از همان یک صنف درسی لیسه استقلال در نیمه سال 1334 - هش - آغاز و در همین سال 1334 هش - بعد از شش ماه تکمیل و شاگردان با هنر تیاتر آشنایی علمی پیدا کردند. سر انجام درسال 1336 هش - اولین نمایش بنام « زرنگیهای سکپن » یک اثر کمیدی مولیر بود که استاد رونق انرا از فرانسوی به زبان دری ترجمه و اماده نمایش ساخت. اما چون در سطح دولت پرابلم زبانی و لسانی دری و پشتو خیلی شدید مورد جر و بحث قرار داشتُ تصمیم برآن شد تادر کنار نمایشات دری به زبان پشتو نیز مایشنامه آماده گردد. و لی نویسندگان و ممثلین پشتو تا آن زمان آثار هنری تولید نکرده بودند بالاخره اولین نمایشات بنامهای « تونل » اثر شادروان استاد عبدالغفور برشنا و یک نمایش نامه پشتو بنام «د شهید خیبر » اثر مرحوم ضیا قاریزاده و نمایش سوم بنام « جنگ دو طبیب » اثر مولیر فرانسوی به ترجمه و کار گردانی انجنیر محمد علی رونق بروی صحنه رفت . بعد از آنزمان نویسندگان آثار شان را به زبان های دری و پشتو نوشتند و چندین نمایش از مرحوم ضیا قاریزادهُ از مرحوم غلام علی امیدُ یکی و دو اثر تعلیمی و

اخلاقی از مرحوم سایر هراتی هنرمند و نویسنده معروف کشور و یک اثر از مرحوم وزیر محمد نگهتُ نیز توسط فارغان همین کورس منحیث تولیدات تعلمی و تجربوی در ستیژ پوهنی ننداری رفت و مرود استقبال و قبول هنر دوستان واقع گردید .
نمایشات پوهنی ننداری از تراجم آثار نویسندگان اروپایی مانند کمیدی های مولیر همچو شوهر مظلوم «ژلوزی دوبرئی» «َژورَ داندن » کمیدی خوجئین جنتلمن « بورژوا ژانتییوم » طبیب اجباری و زرنگیهای سکپن به تکرار روی صحنه میاَمد و همچنان آثار نویسندگان شهیر انگلیس چون : ولپونُ اثر بن جانسنُ ولیم شیکسپیر «میسو پتلین» اثر نویسند قرون وسطای اروپا به سطح عالی توسط استاد رونق ترجمه و دایرکت و توسط فارغان کورس آرت دراماتیک نمایش داده شد.
مرحوم محمد علی رونق برای بار دوم روانه کشور فرانسه گردید و بعد از ختم تحصیل موقعیکه بوطن برگشت و در رادیو که آنزمان« استیشن رادیوی کابل» نظر به انکشاف پروگرامها به اسم رادیو افغانستان مسما گردیده بودُ برای بار دوم بصفت معاون تخنیکی رادیو افغانستان مقرر گردید و در کنار وظیفه مسلکی خودُ به گویندگی زبان فرانسوی درپروگرامهای نشرات خارجی رادیو افغانستان اخبار فرانسوی را نیز نطاقی کرد.
شادروان انجنیر رونق را میتوان اولین هنرمند مسلکی در امور لایت و دیکور مدرن در تیاتر افغانستان محسوب کردُ زیرا استاد رونق در رسته برق ضعیف «رادیو» تحصیلات عالی و مسلکی داشت و در امورد نور افگنی و دیکور توسط لایت در تیاتر افغانستان نوع آوری نموده است که قبلا در تیاتر وجود نداشت.
زمانیکه سردار محمد داوودخان امر اعمار تیاتر کابل ننداری را صادر نمود و تیاتر کابل ننداری به کمک اقتصادی کشور شوروی سابق تکمیل گردید کار تخنیکی داخل ستیج آن از طرف روسای وقت چون رشتیا و عباسی بدوش انجنیر رونق گذاشته شد که تحت شرایط دشوار و فرصت خیلی کم وسایل و تجهیزات داخل ستیژ نصب ولایت های نورافگن دیکور برای نمایشات گروهی هنرمندانیکه از کشورهای دوست جهت هنرنمایی و اشتراک در جشن استقلال افغانستان میاَمدندُ آماده گردید.
آخرین نمایش که توسط استاد رونق و شاگردان کورس آرت دراماتیک وی روی صحنه قرار گرفت بنام طبیب اجباری اثر مولیر بود که به اثر تقاضای محترمه کبرا نورایی رئیسه موسسه نسوان در تیاتر نسوان « زینب ننداری» درحضور تمام اعضای کابینه وقت سردار محمد داوود خانُ سردار محمد نعیم خانُ مارشال شاه ولیخانُ علی محمد خان وزیر دربار و سایر اعضای خاندان سلطنتی و وزرای وقت با خانم های شان اشتراک کردند و از تماشای کمیدی طبیب اجباری استقبال نمودند و برای انکشاف و تاسیس تیاتر در وزارتخانه های دفاعُ مخابراتُ وزارت مالیه و ساحه ارگ شاهی برای استاد رونق وعده ها دادند متاسفانه این تشویق و تحسین با انکه جنبه عملی نداشتُ باعث ایجاد یک سلسله حسادتهاُ نقاضتها از طرف رقبان بی کفایت و بی سویه گروپ

هنری دیگر تیاتر شد و به مقامات بالا بخاطر تخریب تیم هنری استاد رونق راپور های منفی و مخرب فرستادندُ گردید. گروپ هنری انجنیر رونق را متهم به یک دسیسه و آوردن انقلاب ضد خاندان سلطنتی از راه نمایشات هنری تیاتر به سان انقلاب کبیر فرانسه وانمود ساختند و نسبت ارتباطات شخصی که بعضی اشخاص که با بعضی مقامات بالا داشتند موفق شدند که گروه هنری استاد رونق را از اجرای نمایشات در پوهنی ننداری مانع گردند و استاد رونق از فعالیت هنری محروم و اعضای گروه هنری از وظایف شان برطرف و برای شان اخطار داده شد هرگاه از فعالیتهای هنری اجتناب نکنند به زندان های سیاسی فرستاده خواهند شد.

همه هنرمندان پراگنده شدند و شخص انجینر رونق جهت سپری کردن خدمت عسکر به دوره احتیاط فرستاده شد. یکتعداد جوانان از همان گروه هنری جهت ادامه تحصیل به پوهنتون رفتند و یا بکار های غیر مسلکی اشتغال ورزیدند و یک تعداد محدود آن شامل نمایشات صحنه بلدیه «شاری ننداری» ُ کابل ننداری و رادیو افغانستان شدند. مرحوم استاد رونق بعداز ختم دوره عسکری احتیاط دوباره بکار هنری دست نزد و حتا در وظیفه مسلکی خود نیز ادامه نداد و در ورکشاپ رادیو والات برقی شخصی خود بکار مسلکی تخینکی ادامه داد و از آبله کف دستش امرار حیات مینمود. زمانیکه موسسه افغانفیلم برای اولین بار بفعالیت آغاز نمود و اولین فیلم بنام روزگاران که در حقیقت سه فیلم جداگانه تحت نامهای مختلف بود از استاد رونق دعوت کردند و طلبگاران را عبدالخالق علیل دایرکت نمود و قسمت دوم آن بنام « شب جمعه » توسط انجنیر محمد علی رونق دایرکت گردید که درسال 1343 هش ـ با تمثیل یکتعداد شاگردان خود استاد رونق و سایر هنرمندان به فیلمبرداری صدیق امین زی به جهان سینمایی کشور پیشکش گردید و قسمت سوم بنام قاچاقبران آنرا سلطان حمید دایرکت نمود.

مرحوم انجنیر رونق پیش از جنگهای داخلی برعلاوه کار ترمیم در ورکشاپ شخصی خود به تحقیق و پژوهش در موضوعات هنری و ادبیات و تصوف و به تدوین مواد درسی و تدریس زبان دری برای فرانسویهای مقیم کابل نیز پرداخت .

درزمانیکه جنگهای داخلی شدت گرفت و مجبور به مهاجرت شدُ در شهر شاور مصروف تدریس زبان فرانسوی برای مهاجرین افغان که در کابل در لیسه های استقلال و ملالی زبان فرانسوی را فرا میگرفتندُ گردید. استاد رونق در تدریس ُ تهیه مواد درسیُ و تربیه معلم در رشته ریاضی برای آن لیسه ها سعی و تلاش مزید نموده است .

در آغاز جنگهای مجاهدین و مهاجرت افغانها بسوی پاکستان یک گروپ فعالین حقوق بشر از کشور فرانسه برای کمک به افغانان مهاجر به پاکستان آمدند و مکتب های استقلال و ملالی را که در کابل نیز به کمک کشور فرانسه بیناد گردیده بود ُ در شهر پشاور برای ادامه زبان فرانسوی برای افغانهای مهاجر ایجاد کردندُ بعد از آن گروپُ تعداد انجمن های کشور های مترقی در پشاور زیاد گردید و برای ادامه مکاتب ملالی و استقلال کمک های بیشتر مساعد شد و در اینجاسیت که استاد رونق برعلاوه تراجم از زبان فرانسوی به دری و از دری به فرانسوی

در نوشتن چند رساله برای درست خواندن قرآن کریم چند رساله دیگر بخاطر تدریس زبان دری و هم چنان یک کتاب سواد آموزی زبان دری برای صنوف ابتدایی و کلان سالان را در رشته تحریر در آورد و بطع رسانید و بدسترس اطفال مهاجر افغان در پشاور قرار داد.
محمد علی رونق در ساحه هنر و ادبیات ُ تخنیک و تحقیق و نوشتن رسالات و کارهای هنری روی ستیج و تربیه هنرمندان خدمات شایانی نموده است چنین استادان و بزرگان مانند مشعل فروزان در کوره راه توده های میلونی کشور ما که از سواد اندک بهره داشتند ُ میباشد . ملت افغانستان خدمات استادن و بزرگان پیشین را منحیث تاریخ هنر و فرهنگ باید زنده نگهدارند و بزرگمردان را درج تاریخ فرهنگ کشور خویش سازند تا در آیند نیز آثار شان محیث رهنما بدست نسل جدید قرار داشته باشد.
خوانندگان گرامیکه این کتاب را مطالعه مینمایند از هر برگ آن پرابلم های پیشکسوان هنر والا تیاتر را نیز درک میدارند زیرا حکومت های بعداز « شاه امان الله » در بخش هنر و فرهنگ ُ ایجاد مکاتب هنری و بیدار ساختن مردم چندان توجه نداشتند و نمی خواستند که اکثر از سواد بهرمند گردند و سطح اگاهی سیاسی و اجتماعی شان ارتقا نماید با بهانه های مختلف تیاتر ها را بسته میکردند و دایرکتران و نمایشنامه نویسان را ذریعه خود هنرمندان شان تخریب مینمودند که باعث تولید کینه و کدورت بین هنرمندان گردیده بود شما در همین کتاب بسیار شکایات رااز قول هنرمندان مطالعه نمودید جای آنکه هنرمندان بدون در نـــظـــر داشت گروه و گروه بازی هنر خویش پیش برده در قسمت روشنگری جامعه خدمات شان را انجام میداند ُ برخلاف بنام گروپ احمد و محمود با هم در تضاد قرار میگرفتند و سراانجام از همین تضاد ها و مخالفتهای بی مورد ُ حکومت استفاده اعظمی میکرد و تیاتر را مسدود مینمود.
استاد رونق این بزرگمرد هنردوست و هنر پرور و انجنیر با استعداد با عمر کمی که داشت مصدر خدمات بزرگ برای وطنش گردید ُ متاسفانه به تاریخ پنج سپمتبر September 2011 مطابق سنبله 1390 هش- در کابل داعیه اجل را لبیک گفت . روانش شاد و خاطراتش گرامی باد.
در کتاب حاضر که بنام هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان تحریر میگردد جای خوشی است که نوشته جناب عبدالرحیم یسیر یکتن از شاگردان کورس ارت دراماتیک استاد رونق ُ مطالب فوق را درباره کارها و خدمات فرهنگی استاد رونق نوشتند و جناب داکتر روان فرهادی و همچنان شخص یسیر جهت درج این کتاب بدسترس بنده قرار دادند و همچنان با تماس هایکه همرای فرزندان شادروان رونق بر قرار گردید فوتو های پدر گرامی شان را برایم ارسال کردند که از « ثریا جان و فریده جان » دختران شادروان رونق منمون میباشم وخوشی آنست که فرزندان شادروان رونق در جمع آوری آثار پدرشان اقدام نموده و آماده چاپ میباشد ُامید آثار گرانبهای شان بدسترس ما قرار گیرد. این هم نمونه کلام مرحوم رونق که در ششم جوزای سال 1334 هش - سروده و در شماره 69 انیس همان سال به نشر رسیده استک

شـــــامـــــگـــــاه

خور فرو خوابید و دیگر شام شد - آفتـــاب تـیرگی در بام شد
چرخ نیلین را کـبودین ساختند - سبزه وگل رنک هستی باختند
کوه وصحرا بر مثال پیش نیست- شاخ وگلبن جز خیالی بیش نیست
هرچه بینی در نــظر وهم آیدا - وهــم ها اندیشه ها افـزایدا
****

شام بامن درد دل اظهار کرد - فــکر های خفته را بـیدار کرد
از جدایی ها شکایتها نمود - وزمصبیت ها حکایت ها نمود
در تسلایم بسی افسانه گفت - تا سحرگه آن رفیق شب نخفت
شامگاه تیمار درمان منست - شامگه هر شب مهمان منست
****

شام تسکین دل زار منست – شام آغاز شب تار منست
شام پیش آهنگ ساز خاموشیست– سرمه ریز نغمه های ناخوشیست
شام امید دل افسردگان – شام نور در دیدگان مردگان
شام ای در راحت دل سخت کوش –شام روی زشت غم را پرده پوش
روی غم را تیرگی رو پوش به – زشت رو را دیو در آغوش به

محـــــمـــــد شفـــــیـــــع رهـــگـــذر

محمد شفیع رهگذر در سال 1304 هش مطابق 1025 م– در شهر مزار شریف دیده بدنیا گشود.
مرحوم دارای تحصیلات خصوص بود مگر از بحر علم مولانا شناسی قطره ای نوشیده بودُ سینه اش سرشار از ادبیات و اسرار اشعار سحر آمیز مولانای بزرگ بلخ بود. او در جوانی در روزنامه بیدار مربوط ولایت بلخ بااستفاده از استـعدادش فعالیت های فرهنگی را در روز نامه نگاری آغاز نمود .
و از همان روزنامه محلی مز شهرت حاصل کرد و بعد بحیث عضو آژانس باختر مزار شریف تقرر حاصل نمودُ با انجام وظایف محوله لیاقت و شایستگی خویش را در امور باختر آژانس ثابت نمود و بعد از مدتی بحیث عضو درریاست باختر آژانس در کابل مرکز نشراتی باختر آژانس مقرر گردیدُ سپس بصفت مدیر مجله ژوندون و بعد مدیر مجله آریانا مقـــررگردید. برویت اسنادیکه نزد خانم زهره رهگذر وجود داشت و برایم گسیل داشته اندُ وظایف پدر بزرگوارش چنین بوده است:
درسال 1319 هش– مصحح جریده بیدار مزارشریف.

درسال 1321 هش- مامور آژانس باختر شهر مزار شریف.
درسال 1324 هش- عضو شعبه اول نشرات مرکز ...«کابل»
درسال 1324 -1326 هش - خدمت زیر بیرق
درسال 1326 هش- بعداز ترخیص ُ مامور طباعتی جریده بیدار مزارشریف .
درسال `328 هش- مسئول مجله آریانا .
درسال 1330 هش- معاون روزنامه اصلاح .
درسال 1332 هش- معاون روزنامه انیس
درسال 1334 هش- مدیر عمومی سینما ها.
درسال 1340 هش - مدیر مجله ژوندون و سمت معاونیت روزنامه انیس .
درسال 1343 هش- مدیر مسئول روزنامه ملی انیس .
درسال 1350 هش- رئیس هنرو فرهنگ در وزارت اطلاعات وکلتور.
درسال 1352 هش- رئیس مطبعه دولتی و با تغیر رژیم شاهی به جهموریُ از طرف سردار محمد داوود خان به تقاعد سوق گردید.
درسال 1353 هش - در حالت تقاعدُ مسئول کتابخانه شخصی اش بنام « مولانا جلال الدین بلخی » بود.

مرحوم رهگذر در ساحه مطبوعات کشور با قلم توانایش خدمات بزرگ فرهنگی و روز نامه نگاری راانجام داد روی همین لیاقت و شایستگی زمانیکه معاون روزنامه انیس بودند در دوره کار خویش - مجله ای را بنام کودکان انیس ایجاد کرد که مورد توجه عامه قرار گرفت بعداز آن به عنوان رئیس کمیته طبع و نشر موسسه بیهقی ایفای خدمت کرد.

مرحوم رهگذر از استعداد خارق العاده داستان نویسی برخوردار بود و داستانهای جذاب بروفق زندگی مردم از قلم توانایش تراوش میداد. این مرد شایسته فرهنگ به زبانهای فارسی دریُ پشتوُ ازبیکیُ با بیان شیوای گفتاری و نوشتاری تسلط داشت همچنان از زبانهای خارجی به زبان انگلیسیُ ترکی ُ روسی و اردو آشنایی کامل داشت و آثار زیاد را ترجمه کرده است.

مشهور ترین آثار مرحوم رهگذر عبارت اند از :

1 - حاکم
2 - قصر فرشتگان
3 - زندگی
4 - گناهکار
5 - شصت روز در دیار آشنا
6 - تاریخ ماتریالیزم
7 - مرگ یک سود خور
8 - مولانا بعد از مولانا

9 – دو خواهر یقسیم « همگون باهم مشابه»
10 -- خاطرات یک نو عروس
11 -- خانم عالیجناب
12 -- دختری از جنوب
13 -- موشها گوش دارند
که این نمایشنامه بعداً طی یک نمایشنامه به ستیژ رفت و صد ها داستانها و رومان های دیگر میباشد.
تراجم او عبارت اند از:
اول – قرآن چیست.
دوم –اسلام چیست .
سوم –طبابت وفن در تاریخ تمدن اسلامیُ و ده های دیگر .
مرحوم محمد شفیع رهگذر در برابر خدمات خویش مفتخر به اخذ مدال صداقتُ ریشتین طلاُ از طرف دکتور محمد یوسف صدراعظم آنوقتُ ریشتن و مدال معارف و تقدیرنامه های ازطرف وزارت معارفُ اطلاعات وکلتور و غیره موسسات که انجام خدمت کرده بودُ نایل گردیده است.
درباره کتاب «حاکم» وی که تجدید چاپ نیز یافته بود از قلم محترم سید فقیر علوی چنین میخوانیم:
« نویسنده توانا همکارم عزیزم جناب م- شفیع رهگذر- بار دیگر اثر زیبای زیر عنوان « حاکم » بمیان آورد و بار دیگر انگشت حساس خودرا بریکی از مهمترین دردهای اجتماعی ما گذاشته با شیوه جالبی درلای داستان جذابی پرده از یک گوشته معایب اجتماعی ما برداشته و بمعرفی یک دسته مردمی کوشیده که زیرعناوین مختلف ُ چون مکروبهای از نظر افتادهُ هستی ما را میمکند و درپای میز محاکمه سعی میورزند با قیافه های حق بجانب را برای ذمه کنند و بار مسئولیت را بدوش کسانی تحمیل نمایند که کمتر در این الزام دست داشته اندُ چنانچه خواننده هر قدر این اثر را عمیق تر مطالعه کندُ بهمان پیمانه به حقایق تازه و دلچسپ تری روبرو میشود.
چون جوانان ما درعصر حاضر بیش از هر چیز به رهنمایی و اطلاع به حقیقت پهلو های واقعی زندگی اجتماعی احتیاج دارند. لذا مجله ژوندون که خود را خدمتگار مردم میشمارد بچاپ علیحده آن دست زد. امید مورد توجه خوانندگان ارجمند قرار بگیرد و مایه تشویق ما برای چاپ سایر کتب مفید و خواندنی گردد. « سید فقیر علوی »
در باره یکی از اثر های معروف مرحوم رهگذر بنام (گنهکار) از قلم خودش مطالعه میداریم.
« درعقرب سال 1335 هش-نویسنده سعادت حاصل کرد که پس از نشر و طبع اولین اثر بنام «گنهکار» دومین اثر اجتماعی خود را بنام «حاکم» به همکاری جناب سید فقیر علوی مدیر مجله ژوندون در همان سال بمصرف خود جداگانه طبع نماید. استقبال گرم خوانندگان سبب شد که کتاب «حاکم» نیز مانند کتاب « گنهکار» دست بدست و خانه بخانه بگردد. خریداران و خوانندگان کتاب حاکم را بیشتر دو طبقه مردم دربر میگرفت. یکی آنانیکه حاکم بودند و دیگر آنانیکه به نوعی از

انواع از حاکم منحرف متادی و منتفر بودند. از آنجایکه قانون اساسی جدید زمینه تطبیق پروگرام های مثبت عقاید و اصلاحات را برای حکومت ملی ما مساعد گردانیده و
درانتخاب و تقرر حکام و والیها یعنی حلقه وصل آوردگان دولت با مردم نسبت به ادوار گذشته در راه رفع نیازمندی ها و شکایات مردم و رهبری جامعه بسوی اعتلای واقعی مملکت و ملت سنگین تر وحساس تر شده استُ مناسب میدانم با اندک تجدید نظر چاپ مجدد آنرا در دامان صفحه انیس یگانه روزنامه ملی و خدمتگذار مردمُ آغاز گردد و بعد هم تعداد ازآن بصورت جداگانه با این امید در این دوره نهضت افتخار یک خدمت فرهنگی و اجتماعی نویسنده را حاصل آیدُ در اختیار خوانندگان صمیمی و با حرارت آن قرار گیرد.
« محمد شفیع رهگذر»
باید متذکر شد که قانون آزدای مطبوعات در زمان صدارات دکتور محمد یوسف بعد از تائید شورای ملی از طرف محمد ظاهر شاه در میز دفترش زندانی گردید. مطالعه مطالب فوق از قلم مرحوم رهگذر و مرحوم علوی در دوره سلطنتیُ نشان دهنده قیودات مطبوعاتی میباشد. شخصیت های فرهنگی درتحت همه فشار و سنانسور هاُ شمئعه از واقعیتهای تلخ زندگی مردم و خیانت حاکمین جبار را در آثار شان انعکاس میدادندُ درک مینمایم. سعادت برحال کسانیکه مانند مرحوم رهگذر از طلوع کمترین تجلی نور دموکراسی نام نهاد توانستندُ کم یا بیش در افشای واقعیتها آثار خوبی بر وفق زمان از دم ساطور سانسور بیرون کشیده و بدسترس مردم قرار داده اند. مردم افغانستان به دانشمندان چون رهگذر و امثال آن در ادوار مختلف تاریخی که در خدمت ملت قرار داشتندُ نیازمند بوده تا با درنظر داشت کمترین امکان بزرگترین الهام و اگاهی برای مردم شریف خویش ارایه بدارند و ملت را در پرتو اندیشه و افکار مترقی رهنمود باشند.
خدمت گذاری در هر وظایف ایکه انجام گرددُ در ذهن ملت و صفحات تاریخ باقی میماند. روز سوم حمل تمام روزنامه ها و جراید کشور بخاطر وفات مرحوم رهگذر سوگدار گردید همه نویسندگان وژورنالیستان قلم برداشتند و نوشتند. همچنان در اولین سالگرد وفات مرحوم رهگذر در روزنامه ملی انیس بتاریخ ششم حمل سال 1370 هش- تحت عنوان (ژورنالیست توانمندیکه درمیان ما نیست) چنین بازتاب گردید: «امروز از وفات استاد محمد شفیع رهگذر ژورنالیست ورزیده و شخصیت بزرگ فرهنگیُ نویسنده توانای کشور یکسال میگذرد. در چنین روز اوایل سال گذشته این شخصیت فرهنگی را نسبت مریضیکه عاید حالش بودُ دست اجل او را از ما ربود. با درد و دریغ که جایش درمیان فامیلشُ فرهنگان وطن و علاقمندان آثارش خالیست.
شادروان رهگذر از جمله دانشمندانی بود که خاطرات مملو از صمیمیت برادرانهُ وطن دوستانهُ به گوشه دل عزیزان و بخصوص ژورنالیستان و نویسندگان از اثر رهنمایی ها و اندیشه های خردمندان شان در زمان تصدیش در روزنامه ملی انیسُ روزنامه اصلاحُ روزنام بیدارُ مجلات آریاناُ ژوندونُ ریاست مطابع دولتیُ ریاست هنر و فرهنگُ موسسه بیهقی و اخیراُ در اتحادیه ژورنالیستان جمهوری افغانستان باقی مانده است . او در زندگی فرهنگیش ثمرات ارزنده ای به بار آورد که همکارانُ پرورندگان اندیشه و دماغ و تربیت یافته گان دست سخاوتمندانه اوُ در نبودش از او به یکویی یاد مینمایند. مجله ژوندون در سال 1340 هش-روزنامه ملی انیس در سال 1344 هش- تحولات

بنیادیُ ارتقای سطح کمی وکیفی از اثر تلاش و توجه او بمیان آمد و درسال 1350 هش- در ریاست هنر وفرهنگ وزارت اطلاعات وکلتور تحولات و انکشافات هنری را بوجود آورد.
مرحوم رهگذر شخصیت فعال فرهنگی در تمام اداراتیکه مسئولیت داشتُ به ابتکارات و نو آوری های دست زدند.
بگونه مثال در زمانیکه مدیریت مسئول روزنامه ملی انیسُ مدیریت مجله هفتگی ژوندونُ و هفته نامه دکمکیانو انیسُ و مزید بران (انیس جمعه) در حدود بیست تا سی صفحه با مطالب خواندنی و محتوای ارزشمند در چوکات موسسه نشراتی انیس بطور منظم به نشر میرسید و در سطح ملی و بین المللی خوانندگانی داشت که نمایانگر سعی و زحمات او بوده است.
مرحوم رهگزر با همه دشواریهای زمان چین در جبین نداشت و با لب خند صمیمیُ با درایت و کفایت از تشویق وحمایت همکارانش دریغ نورزید و همه موانع و مشکلات یومیه را با همکاران مسلکی و صاحب تجربه و تازه کاران مسلکی صمیمانه عبور میینمود و راه پیشرفت وترقی را برای همکارانش مساعد میساخت. همان طوریکه موسس روزنامه انیس زنده یاد « غلام محی الدین انیس » این روزنامه با اهداف عالی بشر دوستیُ وحدتُ آزادی بیانُ رفع نیازمندی های مردم از ارگان نشراتی داشتندُ پیام صلح و وطن پرستیُ روشنگری اذهان عامهُ را بنیاد گذاشتُ مرحوم رهگذر با درنظر داشت همان اهداف روزنامه انیس را بر وفق زمان میچرخانید و رسالت تاریخی خویش را درقبال آرزوهای مرحوم انیس تا حد ممکن انجام داد. روح فرهنگیان چون انیس و رهگذر و دیگران شاد باد.
رهگذر در زمان وظایفش به کشور های ذیل سفر و با مقامات نشراتی و فرهنگی تبادل نظرها داشته استُ از روسیهُ جاپانُ هندُ امریکاُ ترکیه و سایر ممالک دوستیکه روابط فرهنگی وجود داشت سفر نمود و از تجارب آنها مستفید گردید. وی مدال طلایی از طرف دکتور محمد یوسف صدراعظم کشور بدست آورد و تقدیر نامه های زیادی از وزارت اطلاعات وکلتورُ موسسه بیهقی و سایر موسسات نشراتی بدست آورد.
مرحوم رهگذر یکبار ازدواج نمود و حاصل ازدواج شان شش فرزند شامل پنج ختر و یک پسر میباشدُ از جمله فوزیه رهگذر و زهره رهگذر قدمهای پدرشان را در امور فرهنگی تعقیب نموده اند.
شادروان رهگذر در کتاب چهره های جاودان با نمونه اشعارش نیز معرفی گردیده است
مرحوم رهگذر در سال 1304 -هش- 1925 م در شهر مزار شریف تولد و بتاریخ سوم حمل 1370 هش 1991 م - در شهر کابل دنیای فانی را ترک گفت. روانش شاد باد.
نوت : بانو زهره رهگزر فوقو ها و مطالبی را که مطالعه نمودیدُ برایم ارسال داشتند از همکاری شان منمونم .

محـــــمـــد اعـــظـــم رهـــنورد زریـــاب

محمد اعظم رهنورد زریاب درسال 1323 هش- در شهر کابل کوچه ریکاخانهُ چشم در جهاد کشودُ دوره ابتداییه و متوسطه را در لیسه حبیبیه به پایان رسانید و شامل دانشگاه کابل گردیدُ از رشته ژورنالیزم از دانشکده ادبیات سند لسانس خود را حاصل کرد.

او در فاکولته ادبیات بابانو سپوژمی روف معرفت حاصل و با هم ازدواج نمودند و ثمر ازدواج شان دو دختر میباشد.
جناب زریاب بعداز فراغت دانشگاه و سپری نمودن خدمت زیر بیرق درسال 1350 هش- برای مدتی در وزارت اطلاعات و کلتور اجرای وظیفه نمودُ بعد برای تحصیلات عالی در سنبله همان سال به کشور انگلستان رفت و در رشته روزنامه نگاری دانشنامه فوق لسانس را گرفت . درسال 1351 هش - دوباره بوطن برگشت و در سال 1352 هش- بحیث مدیر فصلنامه آریانا اجرای وظیفه کرد. درسال 1353 هش - در زمانیکه جناب کشککی وزیر اطلاعلت وکلتور بودُ رزریاب بحیث مدیر تحقیقی در روزنامه اصلاح مقرر گردید.
بعد از رویداد هفت ثور 1357 هش- ریئس هنرو فرهنگ در وزارت اطلاعات وکلتور مقررُشد و بعداُ بحیث مدیر و سردبیر روز نامه کابل تایمز ایفای وظیفه نمود.
درسال 1368 هش- بحیث ریئس اتحادیه نویسندگان افغانستان برگزیده شد. جناب رهنورد زریاب آثار و تراجم خود را بنام مستعار در نشرات کابل بچاپ میرسانید و در زمینه داستان نویسی چهره شناخته دوران معاصر میباشد او نگارش رااز زمانیکه محصل دانشگاه کابل بود آغاز کرد و دهها داستان کوتاه در جراید و هم از طریق رادیو نشر نمود و بسیار داستانهای او به زبانهای (روسیُ بلغاریُ جاپانیُ و آلمانی ترجمه و در کشور همسایه « ایران» منتشر گردیده است. جناب زریاب را در اجتماع بنام مرد صاحب اندیشه چپی میشناسند اما در حقیقت عضویت رسمی در سازمانهای چپی نداشته و روابط دوستانه برادرش «رشنو » که دوست خیلی صمیمی (ببرک کارمل) بودُ روی آن دلیل فکر چپی را بالای رهنورد زریاب دارند. امتیاز و صلاحیت های را که بدست میآوردُ ناشی از استعداد داستان نویسی او بود .
وی درسال 1362 هش- کتابی بنام (آوازی از میان قرنها) را نوشت که بقول خودش این کتاب نوشته ها و تجارب سالهای 1357 هش- زندگی وی میباشدُ در سال 1362 هش- یک مجموعه داستان های کوتاه وی در زبان روسی ترجمه و در ماسکو بچاپ رسید او را به یکی از چهره درخشان در هنر داستان نویسی معرفی نمود.
درکتاب کی کیست اثر جناب رهین در صفحه 147 جلد اول درباره روحیه داستانهای وی چنین میخوانیم: « در داستانهای او باانسانهای رو بر رو میشویم که جامعه آنها را بگونه ای در حایشه قرار داده است. انسانهای که با ستیزه های درونی و دغهدغه های شخصی کمتر به وادی مسایل اجتماعی راه می یابند. انسانهای با جلوه های از جنس تنهایی و بیهودگی که گویی این تنهایی بخش جدایی نا پذیر بسیاری از آنان است. گرچه وی داستانهای واقعبینانه ارزشمند نیز داشته استُ اما درون روند کلی این داستانها آدم ها بیدلیل زندگی میکنند و بی دلیل تیره بخت اند و پژمردگیُ نکبت بار از زندگی شان میبارد.
داستانهای کوتاه وی سنجش با دیگر داستان نویسان از مضامین پر بار کمابیش تازه برخور دار استُ اما گاهی از پرداز خوب و تکنیکی فاصله میگیرد. همگی آغاز مناسب دارند و با توصیف ها و گاهی مانند صادق چوبک با توصیف های نا توریالستی همراه اند. اما از میانه داستان شتابزدهرو به پایان میرود. زریاب کارهای خود را از دهه شصت با داستان های واقع گرایانه توأم

با رگه هایی از طبیعت گرای پی میگیرد. تکتیک کار او در این دوره از پختگی بیشتر بر خوردار است.
پس از آن گرایش زیادی به روانکاری پیدا میکندُ چنانکه گویی شخصیت های مالیخولیایی داستانهایش درعالم برزخ به سر میبرندُ اما وی دراین سبک داستانها در زبانُ نگاه و قضا پرداختُ چندان موفق نبوده است.
بسیاری از داستانهایش مانند« مارُ آتشُ شامُ گدی پرانُ و باشه و درخت» پرداخت زبانُ شکل و مضمون در شمار بهترین داستانهای کوتاه و نقطه عطفی در داستان نویسی معاصر افغانستان تلقی شده و رهنورد زریاب را براستی درشمار مطرح ترین نویسندگان این سرزمین شناسانده است .»

آثـــار وتـــالیـــفـــات :

درسال – 1362 هش– مجموعه داستان های کوتاه بنام آوازی از میان قرنها در کابل طبع شد.
درسال – 1362 هش– مجموعه داستان های کوتاه بنام مرد کوهستان در کابل طبع شد.
در سال – 1365 هش – مجموعه داستان های کوتاه بنام دوستی از شهر دور = = =
درسال – 1365 هش– ترجمه به فارسی داستان بنام پیراهن ها در کابل طبع شد.
درسال – 1366 هش– محموعه داستانها بنام نقش ها وپندار ها در کابل طبع شد.
درسال – 1983 میلادی مجموعه داستان های تصویر در روسیُ چاپ در ماسکو .
درسال ـ 1367 –هش– مجموعه نقد وبررسی بنام «گنگ خواب دیده » چاپ کابل .
درسال 1367 – داستان اختر مسخره که از طرف ریاست افغانفیلم به دایرکتری انجینیر لطیف فیلم خوب هنری تهیه گردید.
در سال – ..... داستان آیینه وگلنار ....
در سال – 1390 هش– 2011 میلادی کتاب بنام (چهار گرد قلا گشتم – پای زیب طلا یافتم) این کتاب مورد بحث زیاد از نویسندگان وفرهنگیان» قرار گرفت : داکتر لطیف ناظمیُ ضیا افضلیُ مجله سیمرغُ در لندن. منوچهر دایس شخصیت فرهنگی «ایرانی» و محمد حسین محمدی که خود نویسنده میباشد و در سایت های انترنتی و رادیو بی بی سی جر وبحث زیاد گردید . همه گفتند که { در این کتاب عنصر تکراری خیلی زیاد استُ نقطه آغاز و پایان داستان آن سر راست نیستُ تا خوانند بتواند اثر وی را برای کسی دیگری تعریف نماید. در این اثر از حمله نوادگان چنگیز به سرزمین های شمال آروپا و روسیه سخن گفته و تا سالهای حمله شوروی برافغانستان و رویداد های سالهای 30 –40 افغانستان این ها همه میروند وبر میگردند ُ در حال رفت و برگشت های زمانی و تغیر زاویه دید راوی رخ داده ست. معلوم نیست که روی یک قصه معین حرف داشته باشند. راوای یا اولین شخصیت این رمان نوجوانی است که در کابل با هم سن و سالانش قصه میگویدُ از بچه فلان و بچه فلان حرف میزند اما معلوم نمیشود که خود او فرزند چه کسی است. او هم چنان در ماسکو «شوروی » عاشق دختر ی بنام «گالیا» میشود و خیلی رومانتیک میگردد و همان راوی با چند تن دیگر که در بام خانه حاجی در کابل می نشستند و سولات حکمیانه را طرح مینماید.

جناب افضلی با مطالعه این کتاب پشت نقطه اتصال میگردد ُ مگر دیده میشود که دوقصه در یک کتاب از زوایه های مختلف بحث میدارد که خوانند خود را در مسیر اصلی داستان نمی یابد و دیگر دانشمندان ُ گفتند: این کتاب از دو داستان متفاوت ترکیب شده است و میبایست که دو داستان مختلف نوشته میشد ُ شخص دیگری نوشته است که رویداد های این کتاب از واقعیت خیلی بعید است که همچو اتفاق هرگز در زندگی کسی واقع نشده است. بطور مثال داکتر ناظمی نوشته است { بز بسوی دختر دید و آواز کشید که مانند خنده بود. همین حالا داد زد «یکصد و دوازده سال ! وقتی تو شهید شدی ُ من دوازده ساله بودم و گور این دختر در حویلی مردی است که پنجصد سال عمر دارد.} چنین نگارش از واقعیت بعید میباشد.

اما شخص رهنورد زریاب میگوید که این کتابش یک سبک و روش جدید در نویسندگی است که بعد از نوشتن آیینه وگلنار برایش خیلی مهم میباشد. کتاب چهار گرد قلا ازجمله کتابیست که با ساختار و محتوای پیچیده از یک داستان عامیانه مردمی گرفته شده است با زمان و مکان هیرو داستان یک سر خوردگی را در متن بوجود آورده است و عنوان پیچیده نیز دارد.

زریاب فعلا مصروف دو کتاب رومان دیگر بنام های « سکه ایکه سلیمان یافت» و « رازهای دایه پیر » میباشد. و میخواهد آنرا برای نشر بسپارد ُ ما نیز منتظر کتابهایش میباشیم.

جناب رهنورد زریاب در جمع داستان نویسان معاصر افغانستان جاگاه و مقام خاص خودرا دارد و داستان هایش در افغانستان فیلمهای عالی ساخته شد ُ بطور مثال داستان اخترمسخره با هنرنمایی هنرمند خوب کشور چون «فقیر نبی- سنگی » و سایر هنرمندان موفق سینمای افغانستان و دایرکت انجنیر لطیف احمدی شهرت جناب محترم رزیاب درمطبوعات کشور بالا برده است .

رهنورد زریاب در نشرات مطبوعاتی افغانستان به ده ها داستان بدست نشر سپرده است و هم چنان خانمش بنام « سپوژمی روف «زریاب» که خود یک صاحب قلم قوی در مطبوعات و صورتگر ماهر و معاصر در افغانستان به شمار میرود ُ داستان نویس معروفیست که آثار اش در مطبوعات کشور فرانسه نیز هنگامه برپا نموده است .

آثار این زوج فرهنگی در کشور همسایه ما « ایران » خوانندگان بی شمار دارد.

ناگفته بناید گذاشت که این شخصیت فرهنگی و ادیب در کتاب چهره های جاودان اثر ماریا دارو نیز معرفی گردیده است و در این کتاب بخاطر نمایشنامه و فیلم نامه هیش در جمع هنرمندان تاریخ ساز تیاتر شامل گردید زیرا از آثار این دانشنمد بسیار از هنرمندان شهرت هنری کمایی کردند.

این تصویر از سایت ایرانی کاپی شده است.

محمد حنان زمریال

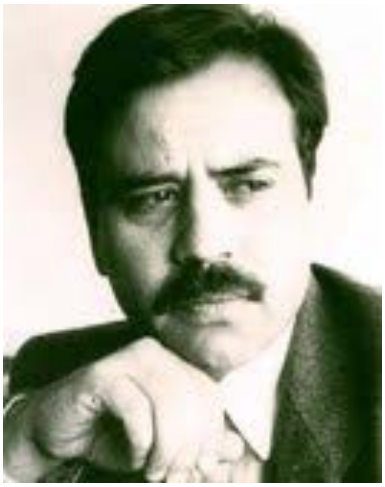

محمد حنان فرزند محمد عثمان در سال 1331 هش-در گذر رکاخانه شهر کابل چشم بدنیا گشودُ تحصیلات ابتدائی را در مکتب دقیقی بلخی و بکلوریا خویش را در لیسه نجات در سال1352 هش- به پایان رسانید و درسال 1359 هش- جهت تحصیلات عالی در رشته اقتصاد عازم آلمان دموکراتیک گردید.

او دو سال قبل از فراغت لیسه نجات « امانی» زمینه کار بع از وقت مکتب برایش مساعد شد و بخاطر رشد استعدادش در مدیریت درام و داستان دری ُمدیریت عمومی هنر و ادبیات مراجعه کرد اما از طرف استاد رفیق صادق پذیرفته نشد و تحت نظر استاد فضل محمد فضلی بکار آغازید. وی در رادیو درامها ُ داستانهای دنباله دارُ دیالوگهای برنامه کورنی ژوندُ زراعتیُ هلال احمرُ فرهنگ مردمُ زن و جامعه و سایر پروگرامها نقش بازی کرد و همچنان در نمایشات تیاتر نیز روی ستیژ رفت و نقش آفرینی نمود. در سال1352 هش -برای نخستین بار در فیلم روزهای دشوار اثر مرحوم رفیق یحیایی ُ به دایرکتری جناب ولی لطیفی نقش کوچکی را به عهده داشت که با همان نقش کوچک در پرده سینما افغانستان ظاهر گردیدُ هنرسینمایی از همان فیلم در وجودش اثر گذاری کرد. در رادیو تلویزیون با آغاز هنرتمثیل استعداد خود را در برنامه نویسی نیز تجربه نمود و برای نوشتن نمایشنامه های تیاتری دست به قلم بردُ از این آزمون بموفقیت بدرآمد و نمایشنامه های چون « آفتاب درخشانُ کاخ ظلم واژگون شدُ خُم هفتم و دهقان آزاد شد » را برای تیاتر نوشت و هم نقشهای مرکزی نمایشات فوق را به عهده داشت هکذا برعلاوه تمثی ُ بسیار نمایشات را دایرکت نیز نموده است ُ نمایشات فوق به همکاری هنرمندان چون : مشعل هنریارُ فضل الحق عبادیُ جوان شیرحیدریُ تیمورشاه حسنُ کبیر عبادی ُ مرحوم انیسه وهابُ ماری امید حشمت امیدُ نبی اکرمی ُ ابراهیم حبیب زی ُ عبدالواحد ُ اصغر آزاد و تعداد دیگر هنرمندان آنزمان نقش آفرینی گردیده است. ناگفته نباید گذاشت که مایشات فوق به ولایات کشور نیز رفت و مورد استقبال مردم قرار گرفته است .

جناب زمریال درسال 1358 هش- نخستین فیلم نامه تلویزیونی را تحت نام عروس نوشت و دایرکت نمودُ برعلاوه کار های تیاتر و رادیو در بخشهای تلویزیون نیز همکاریش آغاز گردید و منحیث نویسنده و دایرکتر نمایشنامه های تلویزیونی « رنگین کمال» که هر هفته بروز های جمعه نشر میگردید ُ ایفای خدمت کرد.

برعلاوه برنامه رنگین کمانُ پروگرام های فوق العاده روزهای عیدُ نوروزُ و جشنواره های ملی وغیره را نیز تحریر مینمود. او الی سال 1360 هش- ممثلُ دایرکتر و نویسنده بسیاری از نمایشات رادیوییُ تلویزیونی و سینمایی گردید و همین سالها نقطه اوج شگوفانی هنری زمریال محسوب میگردد. روز تا روز فعالیت وی دربخش سینمایی افزون شد و تا حدود هفتاد فیصد فیلم های هنری

تلویزیونی و سینمایی را مینوشت و تهیه مینمودُ این جوان پرُ انرجی درکنار همه فعالیتهای تمثیل ُدایرکت و نویسندگی مکیاژ هنرمندان را نیز به عهده داشت که در قسمت مکیاژ نیز استعداد قابل وصف او را هنرمندان شاهد اند.

جناب زمریال تا سال 1380 هش- در افغانستان و پاکستان حدود بیست و هشت فلم مستند و پنج فلم هنری تلویزیونی و سینمایی را تهیه و درمعرض نمایش قرارداده است. در فیلم « اندوه مادر» خانم حبیبه عسکرُ موسی رادمنش و مرحوم سنگ شگنُ در فیلم «زندگی دوباره» مرتضی بایقرا ُمیمونه عزال ُ محبوبه جباریُ شیراَقاً احسان اتیلُ ادریس زمریالُ سیلمان زمریالُ مرحوم نبی نوجو و عبدالعی احدی ُ هکذا در فیلم «ندامت» میمونه غزالُ داوود کوهستانی و دیگران نقش داشتند.

جناب زمریال از سال 1350 الی 1374 هش-در رادیو ُ تلویزیون و سینما در داخل افغانستان مصروف خدمات هنری فرهنگی بود و در سال 1368 هش- بحیث مدیر فیلم های هنری تلویزیون درهمین سال 1368 معاون ریاست انجمن سینما گران افغانستان را الی سال 1374 هش- عاشقانه پیش برده است.

درسال1372 هش - درکنار وظایف قبلی رئیس روابط فرهنگی مبارزه علیه مواد مخدر و دایرکتر برنامه های تلویزیونی ُ تیاتر کابل ننداری را نیز پیش برده است.

او در زمان کار کرد های هنری فرهنگی خویش جهت کسب تجارب بیشتر از طرف اتحادیه هنرمندان و کمیته دولتی رادیو تلویزیون بکشورهای تاجیکستانُ ازوبیکستانُ چکوسلواکیا و پولند سفرهای کوتاه مدت فرهنگی داشته است.

درسال 1370 هش- یک فیلم مستند را تحت عنوان « آبدات تاریخی و اسلام » تهیه و دایرکت نمود و با همان فیلم جهت اشتراک درفستیوال فیلم ها به کشور پولند رهسپار گردید.

درسال 1371 هش -که جنگهای داخلی تشدید و دگرگونی در کشور به اوج رسید ُ نا گذیر همراه با فامیلش روانه کشور پاکستان شد و در هجرت با دیگر مشتاقان هنر سینما به تهیه و دایرکت فیلمهای مستند و هنری پرداخت دو فیلم هنری تحت عنوان (ندامت و زندگی دوباره) و سیزده فیلم مستند دیگر را تهیه و کارگردانی نمود ُهمچنان در رادیو بی بی سی با سایر همکاران رادیو تلویزیون در پروژه تعلیمی و آموزشی برای افغانستان در برنامه (خانه نو وزندگی نو) بحیث ممثل و دایرکتر استخدام گردید و تا سال 1380)هش- بدان وظیفه ادامه داد. سرانجام زندگی او با ایالات متحده امریکا گره خورد و درهمین سال به امریکا هجرت نمود و اکنون درامریکا زندگی دارد.

یک گروپ هنرمندان سینمایی درحال تهیه فیلم دیده میشوند ُ از جناب زمریال بمناسب ارسال فوتوهای تاریخی اظهار سپاس مینمایم.

خـــانـــم رویـــا ســـــادات

رویا در سال1981 م- در شهر هرات دیده بدنیا گشود و در همان شهر در رشته حقوق و علوم سیاسیُ دانشگاه هرات تحصیلاتش را به پایان رسانید. خانم سادات در برنامه «زن و جامعه» در تلویزیون ولایت هرات بحیث نطاق فعالیت داشت و اکنون هم در تلویزیون طلوع به عنوان کارگردان سریال « راز های این خانه » کار مینماید. وی قبلا دو فیلم کوتاه و یک فیلم نیمه بلند سینمایی را بنام « سه نقطه » کارگردانی نمود و از طریق تلویزیون طلوع به نشر رسیده است ُ که توجه مردم کشور را در شرایط نا مساعد به نقش زنان جلب نموده است.

خانم سادات که خود در یک کشور جنگزده سنتی زندگی داردُ بیشتر توجه اش را در مورد زندگی خانمها مناسبات فرهنگ سنتی خانواده های فیودالیزم و ازدواجهای اجباری و زیر سن معطوف ساخته است زیرا برداشت خانم سادات از چشم دید هایش در جامعهُ عدم عدالت اجتماعی باعث تمام بدبختی های زنان جامعه گردیده است و آمار خود کشیُ خود سوزی و فرار زنان از منازل شوهر شان توجه جهانی را بخود معطوف ساخته است.

فیلم سه نقطه تحولی در سینمای زن در افغانستان بوجود آورد و موسسه فرهنگی روزنه که یک نهاد فعال در امور زنان میباشد طی یک چشنواره ایکه تحت عنوان « تصویر از کرامت زن» در کابل برگذار گردید در این جشنواره آثار شماری از سینماگران افغان موضوع زن را در فیلمهای مستند و یا داستانی به نمایش گذاشتند. در پایان این جشنواره «تصویر کرامت زن» در فیلم سه نقطه از بانو رویا سادات سینماگران جوان از ولایت هرات مقام اول را بدست آورد.

فیلم سه نقطه داستان زندگی یک خانم جوانیست که قربانی سنتهای ناپسند قبیلوی میگرددُ دختر جوانی به زور و بدون تمایل خودش به همسری مردی در میآید که وظیفه قاچاق مواد مخدر را دارد. این زن جوان پس از کشته شدن همسرش باید تامین زندگی خود و سه فرزندش را تدارک نمایدُ سنتهای قبیلوی برای او اجازه ازدواج را نمیدهد و هیچ کس در تامیین معیشت زندگی او نیز کمک نمیکند.

این خانم جوان بخاطر نجات فرزند خورد سالش از مریضی و گرسنگی دست بدامان خان بزرگ قبیله که در انتقال مواد مخدر به کشور همسایه «ایران» دست داردُ دست کمک دراز مینماید . خان برای خانم پیشنهاد میدارد که در انتقال مواد به ایران همکاری نماید و این را جبراُ میپذیرید . در نهایت در سرحد بین ایران و افغانستان با مواد دستگیر و محکوم به حبس ابد میگردد. نویسنده وکار گردان فیلم « سه نقطه» بانو رویا سادات که هنوز بیست و سه سال داشت و محصل فاکولته حقوق وعلوم سیاسی ولایت هرات بودُ این فیلم را تهیه کرد. چرا سه نقطه ؟....

درمورد انتخاب نام فیلم سه نقطهُ خانم سادات بدین عقیده است که بسیار از حقایق زندگی تلخ

خانمها در نقاط دور افتاده کشور نا گفته مانده است بویژه در مرزهای ایران و افغانستان که در هر سه نقطه سرنوست زنها را با فقرُ بدبختیُ ظلم و مجبوریت به انتقال مواد مخدرُ و به چنگ افتادن در پنجه قانون که در هر سه نقطه زن است که بدام می افتد. فیلم سه نطقه آغاز کار خانم سادات در منطقه سرحدی میان غور و هرات با سرحد ایران باید فیلمبردار میشد اما با دخالت افراد مسلح مجبور به تغیر محل گردیدند این فیلم از بودجه شخصی خانم سادات و کمک اقاربش تهیه گردید و تحول جدی را در سینمای زن در افغانستان بوجود آورد.
چون زنان از ظاهر شدن در اجتماع در افغانستان با مخالفتهای مردان و با پیروی از افکار سنتی مواجه اند بخصوص در ولایات و قریه های دور افتاده کشورُ زیرا در اکثریت قریجات زنان به شکل سنتی زندگی دارند نه تنها حضور شان در رادیو وتلویزیون ممانعت میشوند بلکه از حقوق حقه شان نیز محروم اند. بنابر همین دلایل فیلم سه نقطه در خارج از مرکز کابل تهیه گردید و که باسهم گیری زنان یک تحول اندک در سینمای زن در افغانستان محسوب گردید. خانمایکه دراین فیلم نقش داشتنداز افشای نام شان خود داری نمودند و به اسم کرکتر های فیلم باقی ماندند. این فیلم در حدود هشتاد دقیقه با موسیقی اصیل هراتی مانند دوتار- نی - دایره درکنار نجوای درد آلود زنی که گویا آواز ی را زمزمه میکند با اندیشه خلاق محترم مسعود شاعر و موسیقی دان ولایت هرات با توجه ویژه مبتکرانه از ترکیبی سازها و سمبول استفاده شده است خانم سادات با تولید فیلم « سه نقطه» پای زنان را درجهان سینما باز نمودُ بعداز این برای بسیار زنان اندیشمند راه و امکان بااندک جرائت باز گردیده است تا رویا های دیگر در هرات و سایر ولایات به کار های رسانه ای مبادرت ورزند.
کار فیلم سازی و نویسندگی خانم سادات در سال 2003 م- پایان مبارزه او نمیباشد بلکه با ساختن فیلم (راز های این خانه) و فیلم (تار زخمه) را با کار های هنرش افزوده است.
فیلم تار زخمه بعداز «سه نطقه» دومین داستان خانم سادات بشمار میرود در این فیلم نیز توجه به سرنوشت خانمهای که خونبهاء داده میشوند ُصورت گرفته است. متاسفانه این نوع سرنوشت و سنت خیلی دیرینه و غیر قابل باور در سرزمین ما هنوز وجود دارد.
دراین فیلم از دختری صحبت میشود که پدرش در بدل ریختن خون یک پسر روستایی که با قتل غیر عمدی صورت گرفته استُ دخترش رابنام « ای نبات» برای مردی میدهد که قبلاُ چهار بار ازدواج کرده استُ تن ندادن خانم «ای نبات » به این ازدواج اجباری و مادر شدن او با کارهای سمبولیک کارگردان چون رویا سادات از نظر سینماگران مسلکی چون صدیق برمک و عبداللطیف احمدی یک سلسله نواقص را دارا بود که با برارسی نقادانه درباره این فیلم ابراز نظر کرده اند .
جناب صدیق برمک میگوید :(رگه های این فیلم با برداشتهای از آن دو فیلم در کار رویا سادات دیده میشود به عقیده «برمک» قدم گذاشتن در این مسیر یک حسن دارد در سینمای افغانستان رفتن در پی یک سبک شاعرانه آغاز بسیار نیکو است که این را فال نیک میگیرم اما گفتار در عرصه سینمای شاعرانه کارش را دشوار خواند. طوریکه احساس میکنید نیازی به حادثه نداردُ نیازی به شگافتن حادثه و شناخت کرکترها ندارد اما رفتن به مسیر قالب گیری یا فرمهای بسیار زیبا و طولانی از مناظر طبعیتی و چیدن اشیا برای ایجاد یک فرمُ شما را به حالت خاص میگشاند و

گاهی وقت برای شما یک ایجاز ایجاد میکند و شما را در یک واقعیت دیگر میبرد. به عقیده « برمک» اگر بخواهیم ویا نخواهیم به جدل آدمها و جدل اشیا با پیرامون شان وپیرامون آدمها ضرورت داریم. در آغاز این فیلم یک مقدار از هم گسیختگی ها وجود داردُ رابطه که باید با تماتشاچی بوجود بیآوردُ از هم میگسلد.)
جناب انجنیر لطیف احمدی نیز دراین باره متعقد است که فیلم تار زخمه از آغاز شکسته بنظر میآید. اما در باره زیبایی تصویر حرفهای جناب برمک را تائید مینماید.
این فیلم زیبا تماشاچیان خاص خود را دارد و روایت داستانُ دختران جوان را باهم پیوند میدهد. شهامت خانم سادات با امکانات محدودُ مشگلات نا امنی و عدم سهم گیری فعال خانم های جوان و سایر مشکلات در هر صورت قابل تقدیر و ستایش میباشد.
خانم سادات اکنون در تلویزیون طلوع در سریال رازهای اینخانه کار میکند. برای این خانم جوان و پیشتاز در عرصه سینما موفقیتهای مزید آرزو میداریم تا تلخ کامی های زنان را با همان احساس زنانه شان در پرده سینما به تصویر بکشاند .

عـــبدالـــــولـــــی ســـــائل

عبدالولی سائل فرزند عبدالحمید در ثور 1326 هش-در رکاخانه کابل در یک خانواده متوسط الحال کارگر تولد گردید. پدرش مرحوم عبدالحمید دارای شش فرزند «سه دختر و سه پسر » بود. او برای داشتن پسر نظر به رسوم سنتی سه بار ازدواج کرد تا اینکه عبدالولی سائل بدنیا آمد.
جناب عبدالولی سائل اولین فرزند پسر در خانواده بودُ بنابر رسوم سنتی که پدران همیشه بالای پسران شان افتخار مینمودند که باید عروسی بخانه بیآوردُ برای فرزندش «عبدالولی » در سن 13 سالگی دختری رااز اقاربش انتخاب و عروسی نمود.
سائل در آنوقت متعلم مکتب بود و برای ازدواج هیچگونه آمادگی ذهنی نداشت اما بنابر رسوم عنعنویُ فدای خواسته های نا معقول خانواده گردید. پدرش بجای آنکه برای تحصیل فرزندش تلاش مینمودُ پای اورا درحلقه ازدواج اجباری بند کرد و بعداز آنکه صاحب دو سپر دیگر گردید و اقتصاد خانواده ضعیف تر شده رفت نا گزیر عبدالولی سائل مکتب استقلال را ادامه داده نتوانست و برای پیدا کردن رزق و روزی برای خانم و فرزندش از صنف نهم مکتب را رها کرد. در همان زمان ریاست هنرهای زیبا برای تربیت بخش های مختلف هنری شاگرد میپذیرفتُ مراجعه نمود.
کورسهای هنر های زیبا تحت ریاست جناب فیض محمد خیر زاده و استادان چون مرحوم داوود فارانیُ مرحوم عبدالفتاح روشنگر خانم مریم دختر «مادام شکور» و خانم پیسکور « جودی کافمن » امریکایی بودندُ بخشهای مختلف را تدریس مینمودند.

سائل نیز در جمع شاگردان دوره دوم کورس پذیرفته شد البته در دوره اول آن کورسها بورسهای تحصیلی نیز وجود داشت و یکتعداد چون « ستار جفایی و خان آقا سرور » جهت ادامه تحصیل هنری به هند فرستاده شده بودند. شاگردان این دوره نیز امید واریهای داشتندُ که در رشته هنری تحصیل مسلکی بنمایند. اما بدبختانه که این دوره تا پایان کورسها نرسید و ریاست هنرهای زیبا از بین رفت بخش تیاتر و بخشهای اداری آن بریاست کلتور و فرهنگ که در وزارت اطلاعات یکجا شد وهمچنان کابل ننداری یکتعداد هنرمندان تیاتر را نیز جذب کرد اما بدبختانه که دریک کشور سنتی از اولیای امور تا مردم عوام خلاف هنرنمای هنرمندان تیاتر بودند. زعمای امور از رشد و انکشاف تیاتر با ادغام ریاست ها و بهانه های مختلف در پراگندگی و از بین بردن هنرهای زیبا می کوشیدند تا جلو پیش رفت و انکشاف را سد شوند و مردم را در همان عقب ماندگی سنتی مسموم سازند از همین رو هنرنمایی را برای جوانان عیب می شمردند.

داکتر انس با از بین بردن کورسهای هنرهای زیبا مکتوب صادر نمود تمام هنرمندان شامل کورس را بولایات کشور بصفت معلم فرستاد.

روی این تصمیم فوق العاده وزیر مطبوعاتُ هنرمندانکه هیچ گونه تجربه معلمی نداشتند هر طرف برای کار دست و پا کردند و سائل در یک تیاتر شخصی که نام جالب بنام « ننداره » داشتُ مراجعه کرد و پذیرفته شد. در آن تیاتر شخصی که کمبود هنرمند با سواد و مسلکی خیلی محسوس بود و هنرپیشه گان آن تیاتر را عموماُ افراد بی بضاعت و کم سواد روی مجبوریت های اقتصادی تشکیل میدادُ برای جناب سائل چانس خوبی دست داد و آمر آن ننداره مقرر گردید.

جناب سائل در آن ننداره تیم هنری را انسجام خوبی داد و برای میله گلسرخ مزارشریف امادگی گرفتند و مدت چهل روز جهت اشتراک در جشن نوروزی عازم ولایت بلخ شهر مزار شریف گردیدند.

قبلاُ اشاره شد که اعضای هنری « ننداره» از سواد کافی برخور دار نبودند همه زحمات بدوش سائل افتاد. او خود گردانندگی درامها را بدوش داشتُ هم تمثیل مینمود و هم بعوض نطاق انانسر پروگرام بود و حتیُ اگر ضرورت می افتاد آهنگ نیز میخواند.

در نمایشات چهل روزه میله گل سرخ او یک هنرمند توانا ُ اداره کننده خوبُ انانسر لایق برای تیاتر شخصی « ننداره » گردید. پس از ختم میله عنعنوی مزارشریف بولایات دیگر نیز تیم هنری را با نمایشات جالب تیاتر برد و به استقبال بیدریغ مردم ولایت هراتُ لشکرگاهُ فراهُ شیندندُ چاریکارُ پلخمریُ بغلانُ نهرین ُ کندز مواجه گردید.

جناب سائل در گذارش خویش از استقبال مردم و هنر دوستان افغانستان بخصوص مردم ولایات کشور فوق العاده اظهار سپاس نموده و یگانه رنج که از آن سفر ها برایش دست داده بود همان نبود سواد سر تا سری مملکت بود که اکثراُ از نور علم بی بهره بودند و در تاریک ظلمت و بیسوادی بسر میبردند. زیرا ریشه اصلی بدبختیها کمبود سواد بود که مردم را به زنجیر فرهنگ سنتی و عقب مانده پیچانیده و ضرورت پدیده های هنری ُ فرهنگی و علمی را کمتر احساس مینمودند و مردم این پدیده زیبای هنری را شرم و عیب پنداشته و حتیُ بدان صبغه ضد مذهبی نیز میدادند.

جناب سائل چنین نگاشته اند[فرزند منت بودمُ در دامان رنج بدنیاآمدمُ با غم پرورش یافتمُ طفلیت و سالیان بعداز ازدواج تحمیلی را به سختی گذراندمُ جوانی را در نهایت حسرت و ناکامی آغاز

کردم و چه سالهای پرمشقت بود که سپری کردن رنج آن و جودم را به تحلیل برد و جز یک مشت خاطرات ملال انگیز چیزی دیگر بجا نمانده است. در آسمان زندگیم همیشه ابرهای تیره در حرکت بوده و گاه و بیگاهی باران غم وانده بر سرم باریده است . اگر گاهی خندیده ام بر سیه روزی و نا توانی خویش خندیده امُ امروز را به امید فردا ُ فردایکه نمیدانم چه برایم ارمغان خواهد دادُ زنده ام ...این را میدانم که خنده از اعماق قلبم بروی لبانم نبوده و تنم هیچگاه در آفتاب خوشبختی و سعادت گرم نیآمده است . من خود یکی از امثال بدبختیهایکه جوانان وطن بدان دست و پنجه میدهند ُ هستم.]

تاجایکه با هنرمندان ذکور و اناث در ایام کاری خویش در تماس بوده ام و یا برای نوشتن زندگینامه شان مصاحبه های انجام دادمُ بدین گونه اندوه بزرگ برخوردم.... هرگاه سینه هر هنرمند کشور را بشگفایمُ درمی یابیم که آنهایکه دیگران را می خندانند چه غمی بزرگ داشته اند اکثریت هنرمندان کشور ما روی حوادث که در زندگی شخصی شان رخ داده است به هنر تیاتر رو آرودند تا با استفاده از تجارب تلخ شان رهنمای دیگران گردند. شما خوانندگان گرامیُ در زندگینامه هریک از هنرمندان یک اندوه را حس مینماید که ناشی از قربانیهای ابتذال سنتی بوده است. چیزی که بیشترمرا در نگارش این کتاب قوت و انرژی میدهد همین کاوشهای دورنی هنرمندان است که یک رهنمود خیلی با ارزش برای خوانندگان این کتاب خواهد بود. هرگاه جامعه را با دردهای واقعی آن بنگریمُ باید برای هنرمندان که خود قربانی عنعنات سنتی گردیدند و بخاطر جلوگیری از بدبختی ها در مبارزه آشکار از طریق هنر تمثیلُ نقاشیُ شعر و نویسندگی دست زدند تا برای خوشبختی مردم خود را پل عبور از تاریکها به سوی روشنیها ساختندُ نباید ایشان را فراموش کرد.

سر انجام سائل از خانمش جدا گردید اما خانم اولش با زهم قربانی همان سنت عنعنوی گردید واز خانه او نرفت و برای زندگی فرزندانش قربانی دیگر را متقبل گردید و به تربیت آنها کمر همت بست و سائل در سال 1354 هش-1975 م - وطن را ترک و سفر بسوی اروپا کرد.

فرزندانش با مادر جدااز پدر در کابل بسر بردند و خودش بی تفاوت برای دریافت دریچه خوشبختیهایش حرکت کرد و سرنوشت اورا تا صوفیا رسانید.

او در پولند کشور اروپای شرقی با دختری بنام صوفیا آشنا گردید و در سال 1986 م ـ بعد از مدت طولانی شناخت , داشتن فرزند باهم ازدواج نمود اما قوانین کشور پولند برایش اجازه رسمی شدن ازوداج را داد. باید خانمش اورا از کشور اصلی » افغانستان» بااساس دعوتنامه میخواست. روی این مشکل سائل درسال 1357 هش 1979 م - خاک پولند را ترک و طرف افغانستان رفت اما رادیو تلویزیون ایران پایان ریاست جمهوری سردار محمد داوود وبه قدرت رسیدن نورمحمد تره کی منتشر کرد. وی بعداز چند هفته دوباره از ایران طرف پولند برگشت و با انکه وضع سیاسی افغانستان در سطح جهان آشکار بود اما بازهم پولند از پذیرش دایمی او مطابق قوانین کشور معذرت خواسته ازدواج شانرا قانوناُ برسمیت نشناختند و امر ترک خاک پولند را برایش صادر کردند. سائل نیز با استفاده از اوضاع سیاسی افغانستان زن و فرزندش را گرفته از طریق سرحد پولند به المان شرقی پناه برد و سفر نامه ده ساله جناب سائل در همین جاه ختم گردید با خانمش صوفیا و

فرزندانش «سحرُ مسعود و فرهاد » تا اکنون در شهر همابورگ کشور جرمنی زندگی با سعادت دارند ازوادجهای اجباری باعث پاشیدگی فامیلها میگردد ُ در این پیوند عجولانه خانم اولی نیز قربانی گردید و با فرزندانش در شرایط ناگوار جنگی تنها ماند و بالاخره مانند سایر هموطنان راه هجرت گرفت و در کشور کانادا زندگی مینماید برایش ُ سعادت آرزو میبرم.

درمـــحمـــد ســـــــایـــر هـــروی

استاد درمحمد سایر هراتی فرزند گل محمد مهندس در سال 1298 هش در شهر هرات باستان چشم به جهان گشود. وی پس از آموزش در مکتب سلطان هرات بحیث مامور رسمی در نمکسار هرات تقرر حاصل نمود اما نسبت نامساعد بودن هوای آن منطقه دوباره به شهر هرات برگشت و بحیث ممثل تیاتر در جمع هنرمندان شهر هرات قرار گرفت و با ایجاد آثار هنری و فرهنگی در رشد و انکشاف فرهنگ خدمات زیاد انجام داد.

در سال1324 هش- به شهر کابل «محل اصلی پدرش رکا خانه کابل بود دو باره نقل مکان نمود و با رادیوی کابل که آنگاه نشرات مستقیم را پخش میکرد به همکاری هنری آغاز نمود. سایر هراتی برعلاوه آثار ارزشمند هنری ُ نمایشنامه ها و سایر آثار علمی و مطالب اجتماعی اش در سرودن آشعار و تصنیف های کمیدی خیلی شهرت حاصل کرد. خدمات هنری اورا میتوان از هرات ننداری ُ پوهنی ننداری کابل ُ شهری « شاری» ننداری کابلُ بلخ ننداری ُ تیاتر سپین زر کندز برشمرد ُ سایرهراتی در تیاتر های فوق الذکر فعالیت های خسته گی ناپذیر جهت بیداری مردم اش انجام داد و خاطره ها و یاد نیکوی از خود بجا گذاشت.

تصانیف استاد سایر هراتی را هنرمندان زیاد در رادیو خوانده اند و از جمله «کریم شوقی» پسر کاکایش نیز از سروده های سایر هراتی استفاده برده است و در آرشیف رادیو وجود داشت ُ اما بدبختانه آثار مرحوم سایر در رادیو کابل نسبت عدم وسایل ضبط در آنزمان موجود نیستُ در قسمت داستان ها و درامهای وی نیز اقدام برای جمع آوری آن صورت نگرفته است و بقول احمد شاه فرزند استاد سایر باید از هنرمندان همان دوره و زمان استمداد گردد. « چنانچه در زندگینامه هریک از هنرمندان که دراین کتاب حضور یافته اند مکرراُ نام زنده یاد سایر هراتی را میخوانید» اینکه چرا سایر هراتی تخلص مینمود ُ بخاطریست که پدرش گل محمد در زمان امیر حبیب الله خان جهت طرح و دیزاین عمارت دولتی شهر هرات به آن ولایت اعزام گردید و درمحمد در هرات بدنیا آمد از این رو هراتی تخلص مینمود اما هیچگاه میان هرات و کابل را تفاوت نمیگذاشت و همیشه میگفت : مادر وطن عزیز است هر گوشه از خاک وطن گرامیست ... در سالهای اخیر که با رادیو و تلویزیون همکاری داشت ُ از صحبتهایش خیلی همکاران ما لذت میبردند زیرا همان لهجهء خاص هراتی را با ادبیات خاص ادا مینمود که شنیدن آن لذت بخش بود بعضی وقت میگفت :

خمیر ضمیرم زرکا خانه شد مهیا - مگر چه خوشنصیب که در هراتم آمد بدنیا .

آهنگ زیبا (دو زن دارم چه غم دارم- نه جل ونه چپن درام) که هنرمند فقید سید احمد هلال آنرا با صدایش در رادیو کابل زمزمه میکردُ خیلی زبان زد عام و خاص گردید هم چنان درامه هائیکه مینوشت مطابق روحیه مردم بوده و از نارسای های جامعه و کم بود های اجتماعی با شیوه کمیدی و انتباهی و تشویق جوانان در عرصه های هنریُ خدمت به جامعه و وطن قلم زده استُ مورد استقبال هموطنانش قرار گرفته است بخصوص درام عشق عسکر در هر سالگرد استقلال وطن در تیاتر های مختلف به نمایش گذاشته میشد و ترانه «من عسکرم من عسکرم - من خادم این کشورم» و یا « تا زنده ام غلام غلامان نمیشوم- ذلت کش اسیر اسیران نمیشوم» شجاعت و پایمردی و احساس آزادی را در وجود هر جوان میهن برمی انگیخت در ذهن مردم ما نقش جاودانه دارد.

استاد سایر دوبار ازدواج کرده بود دارای نه پسر و چند دختر بود و فریاد از لذت دوزنه را در لابلای تصانیفش بلند کرد و مردم را متوجه حال مرد های دوزنه و یا خانواده انباق داران میساخت.

این هنرمند وارسته در زمان جمهوری سردار محمد داوود خان نسبت دلایلی از ساحه هنر بیرون کشیده شد و بحیث آمر پروژه کار یزمیر مقرر گردیدُ بعداُ در زلمی کوت هراتُ مدیریت فواید عامه وظایف خلاف میلش را انجام داد و بعداز سقوط جمهوری سردار محمد داوود خان دو باره به رادیو برگشت و با هنرمندان و ساحه هنر و فرهنگ جای خویش را باز یافت.

مگر در حکومت نور محمد تره کی خیلی دلشکسته گردید و فعالیتهایش کمتر محسوس بودُ زمانیکه قوای شوروی به افغانستان حمله کرد وی با روند سیاسی حکومت ببرک کارمل و موجودیت قوای سرخ روسی در مخالفت قرار گرفت با آنکه در دولت وقت ایفای وظیفه میکردُ از عزت و احترام زیاد برخور دار بود اما فرزندانش را با گروپ مجاهدین تنظیم نمود.

در سال 1364 هش به عمر 66 سالگی به تقاعد سوق گردید و زمان تقاعدی خویشرا با همکاری مجاهدین سپری نمود و برای پیروزی مجاهدین همیشه دست دعا به در بار خداوند یکتا بلند داشت و آمدن مجاهدین را در وطن دقیقه شماری میکرد اما در سال 1372 هش- آمدن مجاهدین و جنگهای ویرانگر آنها را مشاهده نمود و خود نیز آغوش گرم وطن را رها و به کویته پاکستان پناه برد.

استاد سایر را میتوان یکی از پیشسکوان هنر تیایر کشور دانست او بخاطر ترقی و پیشرفت وطن می تپیدُ و بخاطر همین آرزو فرزندانش در صفوف جهاد جا گذین ساخت اما بر عکس آن انتظارُ ویرانی و به خون و خاک نشستن وطن را در برگشت مجاهدین با چشم اشکبار و دل پرخون تماشاه کرد و در فرجام بتاریخ 22 قوس 1375 هش- در شهر کویته چشم از جهان پوشید.

خداوند غریق رحمتش دارد.

فـــــهـــیـــم ســــــدو زی

فهیم سدوزی در کوچه باغ علیمردان شهر کابل در سال 1340 هش 1961 میلادی در یک خانواده روشنفکر بدنیا آمد وی تحصیلات ابتداییه وثانوی را در لیسه استقلال و تحصیلات عالی خودرا در اکادمی آرت و دراماتیک شهر پراگ چکو.سلواکیا در دانشگاه DAMV در رشته کار گردانی سینوگرافی درسال 1987 میلادی بدرجه ماستری به پایان رسانید.

سدوزی که هنوز خیلی جوان بودبا استفاده از کتابخانه شخصی پدرش منحیث گنجینه خیلی قیمت بهاُ دست بمطالعه آثار و شهکارهای ادبی جهان مانند کتابهای رومانُ داستانهای کوتاهُ طنز و نمایشنامه زد. آشنائی با آثار جهانی روح جوان سدوزی را تسخیر نمود چنانچه سخت دلباخته و مجذوب هنرهای زیبا بخصوص هنر دراماتیک گردید دیری نگذشت که شروع به نوشتن طنز ُ نمایشنامه و داستان های ادبی کرد.

وی طبیعتاُ جوان خوش برخورد ُ شوخ و ظریف بوده یکی از تفریح و سرگرمی روز مره او را تماشاه فیلمهای تاریخی ُداستانی و رفتن به سالون تیاتر برای تماشاه هنر آفرینی و تمثیل ُتشکیل میداد. از فضای با عظمت تیاتر لذت میبرد و از جاذبه تمثیل هنرمندان هیجانی میشد و بیشتر به قدرت جادوئی تیاتر متیقن میگردید.

وی ستیژ و سالون تیاتر را مکان مناسب برای بیان گفته های نا گفته خود میپنداشت و درهمان جاه آینده و دور نمائی خطوط اندیشه و تفکرات جوانش را طرح ریزی مینمود. او زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بود در جریان ساعات درسی با خوانش داستانهای طنزی و اجرای نمایشات کوچک که اکثراُ با همکاری دو تن از هم دوره هایش اجرا مینمودُ توجه استادان مکتب را بخویش جلب کرد.

بنابر تشویق استادان و شاگردانُ مدیریت لیسه استیقلال ُ سالون درسی آمفی تیاتر را در اخیتارش قراردادند

« سالون آمفی عبارت از اولین سالون گرد در تیاتر یونان بود و در لیسه استقلال نیز به همین شکل بوده استُ از اینرو بنام سالون آمفی یاد میگردید.»

او توانست با یک گروپ کوچک از شاگردان مستعد آن مکتب بنمایشات دراماتیک آغاز نماید.

نخستین اجرای نمایش وی در سالون « درسی آمفی تیاتر آن لیسه » نمایشنامه بنام (چاق ولاغر) اثر چخوف ُ کمیدی پهلوان پنبه ُ کمیدی زنده باد صنف ما و کمیدی راز خانواده به نویسندگی و کارگردانی سدوزی در معرض اجرا قرار گرفت.

این نمایشات برای مدت سه ماه بروز های پنجشنبه بعداز ظهر در حضور شاگردان و استادان اجرا میشد که ممثلین این نمایشات عبارت بودند از: رحیم مهمند- محسن بارکزی- امین الله مستمندی -

ابراهیم خلقمل – اسدالله – نعمت الله و عزیزالله عزیزی و در عین زمان سید داوود هاشمی یکتن از همدوره های سدوزی که چهره برجسته و استعداد خوب در رشته ادبیات و نگارش داشتُ تمثیل میگردید. سید داوود هاشمی درامه (سایه مشعل و کمیدی کج نرو) را باهمکاری سدوزی برای نمایش آماده ساخت که یکبار در تالار لیسه استقلال و یکبار در هوتل انتر کانیننتال در معرض نمایش قرار گرفت ُ ممثلین چون مرحوم عبید بکتاژ – فهیم سدوزی– جاوید هاشمی و اسد الله د آن نقش داشتند. این گروپ تازه کار و جوان نمایشات شان را پیروز مندانه اجرا نمودند و مورد تقدیر و تشویق اداره لیسه استقلال قرار گرفتند و بعد از این آزمونُ تالار لیسه استقلال رسماُ در اختیار شان جهت تربیه نسل جوان در این رشته بشردوستانه قرار گرفت.

درسال 1977 م– سدزوی توانست با گروپ پانزه نفری که بااستعداد ترین شاگردان جمع شده بودند تیاتر جوانان لیسه را بیناد نهادند و همچنان پروگرامهای آموزشسی و تدریسی را با رهنمایی استادان مکتب برای گروپ جوانان تنظیم نمودند که اولین نمایش این گروپ ُ درامی بنام «قرضدار» اثر و کارگردانی سدوزی در آن تالار آن لیسه اجرا گردید و بار دوم در لیسه ملالی که وجه مشترک لسان فرانسوی باهم داشتند نیز در معرض اجرا گذاشته شد و بعداُ در ستیژ پوهنتون کابل نیز اجرا گردید. بهمین ترتیب نمایشات کمیدی و انتقادی «سیم سوخته» ُ «من خشو میخواهم نه عروس» ُ تراژیدی « زهر خنجر» از تراوش قلم و کارگردانی محترم سدوزی در لیسه استقلال اجرا گردید.

درسال 1978 م– یکتن از هم دوره های سدوزی بنام عتیق الله رحیمی که « فعلاً یک نویسند خوب و کارگردان موفق فیلم کشور ماست » با گروپ جوانان متحداُ یک درامی کمیدی بنام «دموکراسی باز وبسته» را به نمایش گذاشتند و همچنان در همین سال سدوزی نمایشنامه معروف چیفوف را بنام (سگ ژنرال) کارگردانی و با رحیم مهمند همبازی گردید.

خوشبختانه در این زمان فعالیتهای تیاتر خیلی اوج گرفته بود و هنر از طرف مردم و مقامات حکومت مورد تشویق قرار گرفت و جوانان آزادانه و مسرورانه با پیوستن شان در حلقات هنری و فرهنگی به نمایشات متعددی پرداختند که میتوان از پیوستن جناب « معروف قیام» طنز نویس و چهره شناخته شده دراماتیک رادیو وتلویزیون نامبرد. در توافق و تفاهم آیده ها دراماتیک درکار زار تیاتری کشور دوستی عمیق بین سدوزی و جناب قیام ایجاد گردید که در اثر کمیدی و انتقادی بنام (ترازوی تقدیر) اثر« سدوزی » درخشش اکتوران چون محسن بارکزی و معروف قیام چنان مورد تائید قرار گرفت که بدنبال آن نمایشات موزیکال بنام (گل انتظار کوچه) اثر سدوزی در ستیژ لیسه استقلال با تمثیل بی مانند هنرپیشگان اجرا گردید.

در همین سال فهیم سدوزی با نگارش کمیدی انتقادی بنام (عقابان بلند پرواز) صحنه تیاتر را بیک صنف درسی پر ماجرا و دغدغه که بیش از 35 هنرپیشه درآن نقش آفرینی کردندُ مبدل ساخت.

در آغاز سال 1979 م– استاد غفار معلم لیسه استقلال که عضو تیاتر جوانان نیز بودُ نمایشنامه (نیزه خونین) را نوشت و با کارگردانی سدوزی آماده اجرا گردید این نمایش را میتوان یک تیاتر جدی سیاسی و یا نمایش خیلی تند و سریع خواندُ که یکروز قبل از نمایش از طرف ارگان های امنیتی

امر توقیف آن نمایشنامه ضد پالیسی نسبت داده شد و فهیم سدوزی روانه زندان گردید وی بعد از بیست و یک روز با تهدید و شکنجه زندان مخوف صدرات عظمیُ دوباره بخانه بازگشت. اما درآن محیط بیست و یکروزه زندان سیاه طرحُ نمایشنامه « شیون هنر» را ریخت و با برگشت در مکتب استقلال میخواست آنرا بنمایش بگذارد از طرف اداره مکتب برایش گوشزد گردید که هنوز هم مورد سوی ظن و تعقیب قرار داردُ از نمایشات کنار رفت تا اخیر سال 1979 م-از لیسه استقلال فارغ التحصیل گردید و شامل پوهنحّی هنرهای زیبا که تازه بنام فاکولته «پوهنحّی» هنرهای زیبا در چوکات دانشگاه کابل عرض اندام کرده بودُ شامل گردید.

دراین فاکولته استادان مانند داکتر محمد نعیم فرحان- استاد حمیدالله جلیا- استاد عبدالقیوم بیسد- و خانم ایلزا افضلی زلیخا نورانی واستاد حمید جلیا تدریس مینمودند.

در نیمه همان سال تحصیلی موفق شد و تا نمایشنامه (شیون هنر) را بازنویسی کرده به گونه یک طنز انتقادی تحت عنوان (بزرگان علم و هنر) با محصلین صنفش در حضور استادان و محصیلین در تالار پوهنتون کابل به نمایش بگذارد. موفقیت فهیم سدوزی درنمایشات لیسه استقلال و نگارش وکار گردانی و کسب تجارب هنر دراماتیک باعث گردید که در اخیر سال 1980م با استفاده از یک بورس تحصیلی در رشته هنرهای زیبا همراه با جناب خالد ارمان روتنه کشور چک گردد. در سال 1981 ع- بعداز سپری کردن یک آزمون برای ادامه تحصیل در بهترین اکادمی معروف شهر پراگ D A W V شامل گردید. کشور چک را میتوان بدون مبالغه مهد پرورش هنر تیاتر نامید و به علت فرهنگ باستانی- آثار تاریخیُ موزیمها و سالونهای متعددی تیاترُ پراگ زیبا را بنام پراگ طلایی نام گذاشته اند. سدوزی که خود تشنه چنین آبشار هنر درامالتیک بود از تدریس استادانش بهره گرفت و از اندیشه خلاق استادان با دیدن موزیمها ُآرت گالریها و کتابخانه ها خیلی سود جست.

از دیدن هر گوشه آثار باستانی و تاریخی و دراماتیک الهام میگرفت و شناسایی با تاریخ پرعظمت تیاتر ُسبک ها و هزاران میتود و روش ناب و جدید استادان این هنر مقدس و انسانی فصل تازه ئی را در زندگی او رقم زد. در جریان تحصیل دست از تقلا بر نداشت و با « خالد ارمان » که در رشته گیتار تحصیل میکردُ یکجا به ایجاد برنامه هنری پرداخت.

سدوزی اینبار در نمایشنامه بدون کلام به نمایش نوع اشاره (پانتومیم) با بنینده بیگانه ارتباط قایم نمود. سدوزی و خالد ارمان درمحافل و فعالیتهای ویژه چون « نیکاراگوا -چیلی- کیوبا- پانامه - قبرس- فلسطین- وایتوپیا با اجرای تک نوازی و نمایشات پانتومیم برنامه های زیاد را پیشکش نمودند. وی در جریان تحصیل نخستین تجربه سینمایی را حاصل کرد و درچهار فیلم که بمنظور دفاع

از دیپلومش که توسط فارغان اکادمی تهیه شده بودُ نقش ایفا نمود و در فیلم هایکه جناب سدوزی حصه گرفته استُ عبارت بودند از:
اول- فیلم مستند به دایرکتری محترم نورهاشم در مورد زندگی فهیم سدوزی .
دوم - فیلم کوتاه هنری بنام (بدو که نرود) اثر و دایرکت از قدیر دانش.
سوم - فیلم بنام (مادر) و فیلم دیگری بنام (راز) بکار گردانی امان الله امیرزی با هنر پیشگان تیاتر و سینمای چکی نقش بازی کردند. سر انجام فهیم سدوزی تحصیلاتش را در رشته کارگردانیُ دراماتورگی و سینوگرافی در سال 1987م -موفقانه به پایان رسانید و بوطن برگشت و بخدمت مکلیفت عسکری اعزام گردید.
دراین ایام جناب شمس عبادی که از همدوره های سدوزی بود و تازه از ماسکو منحیث استاد رقص دوباره بوطن برگشته بود به دلیل ایجاد کلوپ جوانان از سدوزی دعوت کرد تا در پیشبرد امور تیاتر برعلاوه موسیقی بخشهای هنر خطاطی - نقاشی- دراماتوری با جوانان که در هنرهای زیبا باوی هم دوره بودندُ سهیم گردد.
برای ایجاد تیاتر و یاکلوپ جوانان باید متذکر شدکه یکتعداد جوانانُ وزارت امورداخله و وزارت امنیت دولتی کلوپهای هنری را تشکیل داده بودند و مستقلانه در محدوده وزارت های متذکره فعالیت داشتندُ همه آنهارا در یک کلوپ جمع و بنام تیاتر جوانان هسته گذاری نمایند. البته در روند کار های بعدی سدوزیُ جناب شمس عبادی -زبیر پاداش- کبیرهمتک - منان حمیدی - حبیب مخمور- و غزیز گمان نقش عمده داشته اند. سدوزی در این روند با آیده های جدید بی درنک سیمینار را بین ارگان های دولتی و آزاد به راه انداخت و از تمام نهادهای فرهنگی برای ایجاد یک تیاتر مدرن طالب همکاری گردیدند.
هدف از ایجاد چنین سیمینار ترویج تیاتر مدرن با متتودهای تازه و جدید بلند بردن سطح آگاهیُ پرورش استعدادهای تازه نفس و بالاخره ایجاد یک تیاتر سالم و آزادُ مطمین با پروگرامهای مشخص بدون مداخله ارگانهای دولتی بود. متاسفانه درآنزمان یکعده به تیاتر رو آورده بودند و از تیاتر بهره برداری خاص تبلیغاتی و سیاسی و شعار پراگنی را جاگزین نمایشات مینمودند و بازار هرزه گوییُ دلقک بازی و گاهی هم قهرمان سازی بیمورد و حماسه سازی غیر واقع بینانه چه بسا که بازار هنر تجارتی هم جوش میزدُ گرد هم جمع شده بودند در حالیکه هدف سیمینار سدوزی محو ابتذال با ایجاد یک تیاتر سالم و آزاد از افکار سیاسی بود.
یکعده با سوء ظن بدان سیمینار مینگریستند و عده ئی هم وعده همکار میدادند و سرانجام تیاتر جوانان کار خود را آغاز کردُ کورسهای تاریخ و هنرسینما تحت نظر جناب صدیق برمک- فن بازیگری تحت نظر خانم ناهید «ایرانی» تاریخ ادبیات تحت نظر استاد غفاری و خود سدوزی به تدریس و حرکات صحنویُ تاریخ بازیگری مشغول گردیدند. متاسفانه بدلایل مختلف مصروفیتهای استادانُ نبود پشتیوانه مالی بعضی بخشها از فعالیت شان کاسته شد که بعداُ سدوزی کلوپ جوانان را مرکزیت قرار داد و کمک های مالی از طرف کمیته مرکزی سازماندموکراتیک جوانان افغانستان با گلوپ صورت گرفت و بخشهای متذکره را تدریس نمود. تیاتر کلوپ جوانان مجهز و اماده اجرای نمایش گردید. سدوزی به ابتکار دیگری دست زدُ تعداد دوازده نمایش را صرفاُ توسط ده نفر

هنرپیشه تحت عنوان شب تیاتر اماده اجرا ساخت و دوازده نمایش با دوازده تیم مختلفُ دوازده دیکور مختلفُ دوازده نوع لباسُ آریش نوری توسط ده اکتوران لایق برای دست اندرکاران هنر تیاتر اندیشه باور نکردنیُ بود. این نمایشات بنام شب تیاتر در حضور نمایند گان تیاتر در تالار کلوپ جوانان ماهرانه اجر گردید و بااستقبال فراوان مقابل شد. جراید وروزنامه های وقت به نشر تیلغیات و تبصره های فنی و مسلکی درباره آن نمایشات پرداختند.

جوانان کلوپ با این حرکت نقش شان را به عنوان یک صفحه جدید درتاریخ تیاتر افغانستان ثبت نمودند و خود را در حلقه هنر پیشگان تیاتر رسماُ ثابت کردند و تلویزیون ملی مجموعه این نمایشات را از طریق برنامه های هنری شان به نشر رسایدند.

جوانانیکه در این نمایشات نقش آفرینی کردندُ زبیر پاداش- وحید کاویار- امان عثمانی- کبیرهمتک- عزیز گمان- منان حمیدی- حبیب مخمور- عارف رسام- حلیم حمیدی و خود فهیم سدوزی بودند و نمایشات شان تحت عناوین :

1 - کست عویضی «موزیکال»

2 -امر وز نی فردا ... کمیدی آداپت و نگارش از سدوزی .

3 - نغمه کور .... پانتومیم .

4 - کور خود بینای مردم....انتقادی و کمیدی.

5 - بقه تقلید مار کرد.... کمیدی .

6 - زنده باد مود نو ....موزیکال .

7 - از مزار تا بلخ .... کمیدی

8 - زاغ .... کمیدی .

9- اتللو افغانی کمیدی .

10 - قربان حواس جمع .... کمیدی .

11- مگس در پیک ... پانتومیم

12 - حکیم - کمیدی .

بعدا در اثر تقاضای مراکز مختلفه فر هنگی این نمایشات «شب تیاتر» در شش مرجع چون : تالارً پوهنتون کابل- تالار صحت عامه افغانستان- و افتخاراُ در شفاخانه چهار صد بستر برای مریضان نمایش داده شد. و بعدا نظر به در خواست مریضان شفاخانه دوباره به نمایش درآمد و ابتکار دیگر تیاتر جوانان نمایشنامه «مردابها» اثر و کار گردانی فهیم سدوزی که یک حماسه موزیکال بودُ در پنج پرده اجرا گردید. شیوه و ساختمان این نمایشنامه ترکیبی بود از روشهای ستدیوئیُ تیاتر سایه که با یک آرایش جدید میزانسنیُ مکتب و میتود خاص فکری سدوزی را بیان مینمودُ نمایش بنام تحفه صلح برگذار گردید. این اثر را با در نظر داشت سوژه و پیام انسانی میتوان از جمله بهترین دست آورد های تیاتر جوانان نامیدُ هکذا در مناسبت های ملی کشور این نمایشنامه هر سال از طریق تلویزیون ملی به نشر میرسید. در اثر زحمات و تلاش در انکشاف فرهنگ کشور جناب سدوزی مفتخر به دریافت مدال فداکاری از طرف ریاست جهموری وقت گردید و

همچنان اتحادیه هنرمندان افغانستان بااهدای دپیلوم افتخاری و بهترین کارُ این نمایشنامه را ستودند. سدوزی در یکی از مصاحبه هایش درباره اثر متذکره و شیوه کارش چنین گفت:« من نیامده ام که ادعای سبک ویا مکتبی را بنمایم چون نمیدانم تاریخ این اتیلها ُ روشها و سبک و مکاتب بکجا ختم میشود. من سبک ها و مکاتب را با هم میآمیزم و از ترکیب آنان سبک فکری خود را بیان میدارم. من سنت شکن نیستم ولی میخواهم سنتهای کهنه و پوسیده را ازمیان بردارمُ من با سلاح تیاتر به جنگ خرافات و بدیها میروم . به عقیده من ارزش یک اثر نمایشی درآن نیست که آنچه را هست و جریان دارد ُ بازگو نماید ُ بلکه آنچه را که ممکن است اتفاق بیفتاد ُ بیان بدارد»
تیاتر سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان و به حمایت و پشتیبانی دولت جمهوری « داکتر نجیب الله » تا سال1990 م- در حدود بیش از 85 نمایشنامه را تهیه و درارشیف تلویزیون ملی موجود میباشد. سدوزی با نگارش نمایش « زندان عشق من ُ آهن ربا برای دستبند و دیوانگان » را با هنرنمای و هنرمندان چون: محترم حنان زمریال ُ محترم کریم بیسد از سالون تیاتر در فضای باز کشاند و نمایش جنائی «تیر خطا » را برای برنامه تلویزیونی و مجله ی به عنوان معما را به نشر رسانید و همچنان در همین سال نمایشنامه « خار میسوزد » و یک نمابیش موزیکال « گرگ و بره » را برای پروشگاه وطن برای اطفال پرورشگاه به نمایش گذاشت. این نمایش توسط اطفال پرورشگاه تمثیل و در حضور خانواده های شان در تالار پرورشگاه به نمایش در آمدُ دفتر ریاست جمهوری وقت با اهدای مدال افتخار وی را مورد تقدیر قرار دادند.
درنیمه سال 1990 م- در زندان نوجوانان « دارالتادیب » اثر تازه وی بنام «غضب امشب میمیرد» با محبوسین و مجرمین دارالتادیب درقضای دارالتادیب آماده نمایش ساخت و در تالار کلوپ تیاتر جوانان در حضور خانواده های محبوسین و مقامات دولتی به نمایش گذاشته شد که در اثر بازی و تمثیل فوق العاد دو تن از محبوسین دارالتایب یک دختر و یک پسر سند ازادی ُ از محبس را بدست آوردند و دوباره درآغوش خانواده شان برگشتند.
در اخیر سال1991 م سدوزی کمیدی انتقادی « پیش پنج هم ُ پیش صاحب پنج هم پنج» را نوشت وبا هنر مندان تیاتر چون عزیز الله هدفُ قادر فرخ ُ کریم جاوید ُ عزیز آزادُ وحید کاویارُ امان عثمانیُ یاسمن یارملُ و حکیم حمیدی در تالار کلوپ جوانان به نمایش گذاشت این اثر با مخالفت وزیر اطلاعات و فرهنگ آنزمان واقع گردید اما سدوزی دست از کار نکشید با تلاش زیاد بعد از سانسور ارگانهای دولتی بالاخره برای یک هفته آنرا در تالار زینب ننداری در معرض نماش قرار داد. همین نمایش طور مخفیانه از طرف تلویزیون ملی روی نوار ضبط گردید. در سال 2006 م- شبکه تلویزیون شخصی آریانا در کابل انرا بدست نشر سپرد.آخرین اثر سدوزی ارزش چوکی بود که به کارگردانی وتمثیل خودش و هنرمندان دیگر چون وحید کامیارُ احسان اتیل ُ عزیزالله هدف ُ امان عثمانی ُ در چند تارلار مختلف به نمایش درامد. مگر از نظر نقد تند سیاسی شدیداُ تحت سانسور قرار گرفت.
برعلاوه نگارش نمایشنامه ها ُ کار گردانی و تمثیلُ جناب سدوزی درسریال (دکندی زوی) نیز نقش آفرینی کرده است. در اخیر سال 1991 م- نسبت بحران سیاسی اکثراُ اعضای تیاتر سازمان

دموکراتیک جوانان اجباراً ترک وطن کردند و شیرازه این تیاتر موفق با سایر تیاترهای کشور از هم پاشید. جناب معروف قیام به علت ابتذال تبلغیاتی علیه مسلک شریفانه هنر نقش آفرینی و طنز نویسیُ از کار دست کشید و با شغل ژورنالیستی خود عاشقانه می زیست اما در اثر اصرار سدوزیُ دوباره به تیاتر و نوشتن طنز روآوردُ فهیم سدوزی فوراً کمیدی انتقادی (هم سیخ سوخت و هم کباب) را نوشت و آماده کارگردانی کرد در این اثر محترم قادرفرخ – معروف قیام –عزیزالله هدف– فقیر نبی – شاه محمود سلیمی برای تمثیل آن تعین شدند مگر متاسفانه فهیم سدوزی مجبور به ترک وطن گردید و کار نمایش نیم کاره باقی ماند. بعداً همین نمایش نامه را قادر فرخ کارگردانی کرد و مقام دوم را در فیستوال تیاتر کشور بدست آورد.

سدوزی درسال 1992 م – بکشور به آلمان هجرت نمود به مشاغل فرعی و غیر مسلکی دست زد. ولی افکار و اندیشه ستیژ تیاتر و نویسندگی همیشه در ذهنش موج میزد روی این اندیشه در کشور المان با فرهنگیان و اتحادیه های مهاجرین افغان ارتباط را محکم نمود تا اینکه با محترم مسعود عطایی معرفت حاصل کرد.

مسعود عطایی در شهر همابورگ مسئول پخش و پرودیوسر چینل آزاد تلویزیون بنام (بامداد) بود که هفته یکبار مطالب مربوط به فرهنک افغانان را نشر مینمود.

وی نخستین نمایش طنزی سدوزی را بنام «وجدان» و به تعقیب آن کمیدی انتقادی « دهُل دو سر» از طریق همین چینل تلویزیونی خود به نشر رسانید.

درسال 1998 م ـ به کمک و همکاری مسعود عطایی نخستین کورس تیاتر را در هامبورگ ایجاد کردند و بعد از شش ماه جوانان این کورس مجهز با اندیشه های جدید در عرصه هنر بازیگری اماده گردیدند. سدوزی با نمایش جدید انتقادی « جنجال شو» اقدام نمود و توانست که در این نماییش سریال گونه را در دو بخش ضبط و در برنامه بامداد نشر نماید.

متاسفانه بعد از نه ماه کورس تازه بیناد نسبت مشکل اقتصادیُ نبود محل مناسب برای مشق وتمرینُ عدم همکاری اتحادیه های فرهنگی از فعالیت باز ماند. درعین زمان دوستان فرهنگی و هنری چون معروف قیام – زبیر پاداش و شمس عبادی در شهر های ختلف آلمان رسیدند و دوباره جوانه های امید برای هنر نمایشی در بین هنرمندان قوت گرفت و با آنکه این تیم هنری مشکلات کار از نظر اقتصادیُ اجتماعیُ ویزه قبولی و عدم موجودیت یک اتحادیه فرهنگی منظمُ تلاشهای همه جانبه خویش را کردند تا بتوانند تیاتر را دوباره پیوند دهندُ آنها بدون هیچ نوع کمک مادی و معنویُ طی یک نشست به اجرای برنامه مشخص تیاتر به تفاهم رسیدند. سدوزی و معروف قیام در نمایش تلویزیونی (لافهای چمنی) با هنر نمایی یک جوان تازه نفس بنام علی رضایی همبازی شدند و همچنان سدوزی با زبیر پاداش برنامه های ویژه ای را بنامهای(سرباز در اروپا– چپلی کباب– فقط یک تخیل– یاد فراموشی– ارزش چوکی) وغیره را اجرا نمودند.

درسال 2000م ـ نابر دعوت مرحوم حشمت خان رحیمیُدر سدوزی درن خستین فیلم سینما سیکوپ افغانی بنام (رویا) عازم هند گردید و با اجرای نقش مرکز فیلم درکنار مرحوم حشمت خان

عالی درخشید و با حضور یک تیم هنرمندان سینمای بالیود در شهر دهلی و بمبی بعد از دوماه فیلم به پایان خویش رسید و درسال 2001 م – به بازار عرضه شد.
در نیمه همین سال سدوزی با مسعود عطایی مشترکاً طرح ویدیوی بنام (دلک خوش باور) را روی دست گرفتند و بعداز یکسال این البوم تصویری که حاوی یازده البوم از آهنگهای خانم وجبیه رستگار و فرید رستگار بود به بازار عرضه شد.
میتوان سال 2003 م– را جهش تیاتر در غربت نامیدُ بدین مفهوم سدوزی بازهم پلان اجرای دوازده نمایش را دریکشب با هنرمندان و دوستان اش روی دست گرفت.
این برنامه با همکاری اتحادیه کاروان تحت نظر بصیر احمد حمیدی راه اندازی گردید. با تشکیل یک گروپ جدید نخستین نشست را در « شهر ویس بادن » المان با جناب معروف قیامُ زبیر پاداش علی حمیدی –رحمان رحمانی– از کشور هالند نیز تشریف آورده بودُ درباره نمایشنامهُ دیکورُ میکاژُ مسله نور پردازی و غیره را مورد بحث قرار دادند. بصیر حمیدی و حلیم حمیدی منحیث پرودیوسران برنامه زحمات زیاد و فراموش ناشدنی انجام دادند. نمایشنامه تحت عنوان (کاریز قهقه) در سالون تیاتر مرکزی شهر فرانکفورت در حضور جمع از فرهنگیان و خانواده های افغان اجرا گردید. این نمایش در شهر هاسفورت هالند برای فامیلهای افغان نیز در معرض نمایش قرار گرفت و در همین سال در شهر کلن آلمان این نمایشنامه در فیستوال جهانی تیاتر در حضور تمایشاچیان کشور های مختلف در جمع شانزده کشور اشتراک کننده نیز اجرا گردید و مورد اسقبال زیاد قرار گرفت. با آنکه نسبت کمی وقت از دوازده نمایش تنها هشت آن اجرا گردیدُ جراید متعبر آلمان « فرانکفورتر رونتر
(Frankfutr Runter
با نقد جالب از تیاتر افغانی در سرخط جریده با عنوان حالب مطالبی را بچاپ رسانیده بودند.
این تیم هنری نمایش شانرا بار دیگر در شهر هامبورگ نیز در معرض تماشاه قرار دادند. آن هشت نمایش مسلسلُ هر پرده آن در شش دقیقه وفقه بدون ضیاع وقت روی ستیژ اجرا شد که تماشاچیان این شیوه و مکتب نمایش روی ستیژ را موفق تر و پروفشنل تر از آنچه انتظار داشتن محاسبه نمودند در حالیکه هیچ کدام آنها زبان فارسی را نمیدانستند اما با حرکاتُ اکت و تمثیل هنرمندان پروفشنلم تفهیم محتوا برای تماشگران کاریست واقعاً دشتوار . ولی جای بس افتخار برای نویسندهُ دایرکتر و هنرپیشگان آن میباشد که بنام هنرمندان افغان درخشیده اند هشت نمایش تحت عنوان: بلی و نیُ آداپت ونگارش از فهیم سدوزی برگرفته شده از جلال نورانی.
دوم – امروز نی فردا – سومی سوسیالُ دراماتورگ فهیم سدوزیُ معروف قیام و زبیر پاداش و اثر از فهیم سدوزی بود.. چهارم – شب الهام و پنجم پیام در اعلانات اثر سدوزی . ششم – دوهل سیاسی – اثر معروف قیام. هفتم – سربازی در اروپا و هشتمین آن بنام رمز توطسه اثر وکار گردان سدوزی . این نمایشات جناب سدوزی و هنرمندان معروف قیام – زبیر پاداش – علی حمیدی– عبدل حمیدی– رحمان رحمانی بودند . درسال 2001 م– سدوزی کشور المان را به قصد امریکا ترک گفتُ در سال 2006 م– نظر بدر خواست محترم نجبیب روشن رئیس عمومی

رادیو تلویزیون ملی افغانستان بحیث مشاور عازم کابل شد. وی در عین زمان در پوهنتون کابل در پوهنحَی هنرهای زیبا در دیپارمنت تیاتر به تدریس تاریخ تیاتر و فن اکتوری پرداخت .
درهمین جریان به نگارش و کار گردانی یک کمیدی انقادی بنام (رستورانت کمیاب) توسط ممثلین ادراه هنر و ادبیات رادیو تلویزیون ملی در فیستوال افغانستان اشتراک نمود که بعداُ همین نمایشنامه از طریق تلویزیون ملی نیز به نشر رسید.
از سال 1006 - 2009 م- عضویت در هیائت برگزاری فیستوال تیاتر افغانستان با مرکز فرهنگی گویته انستیتوت و مرکز فرهنگی فرانسه و ریاست هنرهای زیبا همکاری داشت همچنان از سال 2006 -2009 م ـ منحیث مدیر تولید برنامه ها در تلویزیون آریانا بر ریاست انجنیر احسان الله بیات ایفای وظیفه کرد.
وی با نگرش عمیق در مسایل زمان باموشگافی دقیق ُظریف به بررسی داغ ترین حوادث اجتماعی و سیاسی وقت پرداخته و با ایجاد و نگارش آثار تند و انتقادی تاریکترین زوایای زندگی و نا بسامانیها را با زبان طنز برملا و ذریعه نمایشات چون شلاق بر پیکر زیشتی ها فرو برده است و با قهقه زهر آمیز گلوی مستبدان دوران را فشرده است.

وی از تکرار یکنواخت نمایشات چون (اداره- رئیس و مامور- خدمتگار و ارباب خانه ـ جنگ زن و شوه ـ خشو وعروس) دلگیر بوده و خواسه است با ایجاد طرح های جدید یک نوگرایی را با موضوعات متنوع و سوژه های وسیعی وارد تیاتر مکهنه و سابق بسازد. نمایشات وی هیچگاه برای بار دوم در قید موضوع و یا آدامها و کرکترها تکراری نبوده است بگونه مثال در حماسه (مردابها) که بیست سال قبل اجرا گردید از توطه وحشتناک عرب های جلاد و درگیری های قومی اشاره گردیده بود که ما امروز شاهد حوادث تلخ و خونین آنها میباشیم. در کمیدی(فیل حاکم) از بزرگترین اشتباه سیاستمداران سخن گفته شده بود و یا در کمیدی (زندان عشق من) از تلخ ترین لحظات درد آلود زندگی یک گرسنه تصویر برداری شده و در کمیدی (تخم طلایی) با جرئت رسوم و عنعنات کهنه را به باد تمسخر گرفته و مردم را آگاهی میداده است.
امثال آن دیگر نمایشات وی با میزانسن «پودوریس وناریس در اثارش همیشه در تغیر بوده و بجای دیکور های قدیمُ پرُ حجم بازی را با نور افگنی ها در فضا و اتمسفیر میپرداخت و با ساختار فلت های خیلی ساده و قابلیت انتقال و استفاده از پراکتیکبل «تخته سیارسنی » به ایجاد صحنه های مختلف ومتنوع و دیکور های سمبولیک نمایش راامادہ میکرد. تمپ و ریتم در نمایشات سدوزی از اهمیت ویژه با نوع خاص دراماتوری خودش با درنظر داشتُ نوع مکتب و نمایش برای هر ملیمتر ستیژ

ارزش خاص قایل بود.
سدوزی در کارش بکاوش ضمیر آدمی میپرداخت و گوشه های تاریک روان او را جستجو میکرد. اساساً او انسان را درحال تغیر و دگرگونی میدیدُ عواطف و احساسات شخصیت های آثارش را استادانه بررسی و ترسم میکردُ چنان بود که کرکتر های نمایش او همیشه در تغیر حالات فوری و عکس العمل های نا بهنگام بودند بگونه مثال در نمایش فیل حاکم « مرد ضعیف و ترسوی بعد از تشویق وستایش دوستان تصمیم میگیرد با فیل حاکم مقابله نماید و یا در پانتومیم خاکستر تملق یا خاموشی سیگار و خاکستر حیات شش نفر مامور گوگرد به مخاطره می افتد».
مثالهای زیاد در تفاوت نمایشات سدوزی با تیاتر سابق مشهود بوده که تماشاچیان از نمایشات وی دیدن کردندُ لذت برده اند.
او در کار هایش تحت تاثیر مکتب مولیر – چخوف– والکسی پوپوف–قرار داشت و شاید علت انتخابش در کرکتر های نمایشاتش همین بوده است. بهرصورت هرگاه دوستان تمنای دیدن نمایشات اورا داشته باشند میتوانند با اسم «فهیم سدوزی » در گوگول جستجو بدارند.
مجموعه آثا و نمایشات سدوزی : کمیدی قرضدارُ کمیدی سیم سوخته – من خشو یخواهم نه عروس – درامه زهر خنجر ـ دموکراسی باز و بسته –نویسنده داکتر عتیق رحیمی و کار گردان – سدوزی . حماسه موزیکال مردابها – زندان عشق –نمایش دیوانگان – تب فوتبال – شوربای اشک – خاکستر تملق «پانتومیم»– دزد دار« پانتومیم» – جزای لب سرین – خشت شراب – کمسیون تیاتر کم حواس – نان نقاش « پانتومیم» –فیل حاکم – ساگلره عجیب« پانتومیم» –دستها – میراث داکتر– کلنیک روانی – روباه صحرا – موزیکال مهر اخراج – چور شکم – « ملودرام» ـ تخم طلایی – در این نمایش ها هنرپیشگان که نقش آفرینی کردند فوقاً در بخش های مختلف معرفی گردیده اند که ایجاب تکرار را ندارد و اثار از جناب فهیم سدوزی بوده است.
برای این جوان با ذوق صحت و سلامتی و انرجی بیشتر در کار های هنری خواهانیم..

عبدالرحیم سرخوش «هروی»

عبدالرحیم سرخوش فرزند عبدالکریمُ فرزند صدیق فرزندُ رحیمُ در قریه شادی بره ولسوالی انجیل که در ده کیلومتری غرب هرات واقع استُ دیده بدنیا گشود.
دوران کودکی را در قریه شادی بره گزارنیدُ او در اوایل کودکی خویش نهایت بازیگوش و از قدرت جسمی فوق العاده برخوردار بود از این رو تا نوجوانی به درس و کتاب علاقه نداشت. زمانیکه علاقمند خواندن و نوشتن گردید اول نزد ملای مسجد قریه به خواندن قرآن کریم آغاز کردُ بعد ازآنکه کتب متداوله را آموختُ شامل مدرسه جامع شریف گردید و بعد از پایان این مدرسه به دارالمعلمین کابل اعزام گردید. درسال 1318 هش– از دارالمعیمن کابل فارغ و به صفت معلم در مکتب «غور درواز» مقررشد. در سال 1320 هش– به مکتب ابوالولید (رح) تبدیل گردید و وظیفه مقدس معلمی را

تاسال1322 هش- انجام داد و در سال 1324 هش- بصفت سرمعلم مکتب ابوالولید (رح) ایفای خدمت کرد.
مرحوم سرخوش از همان آغاز معلمی 1318 هش- بعد از ختم دارالمعلیمن کابلُ عضویت افتخاری تیاتر هرات را که در آن ایام بنام صحنه تمثیل یاد میگردیدُ حاصل نمود. زمانیکه به تمثیل پرداخت - بعضاُ در تبدیلی پرده های درام اشعار خیلی ناب حماسی و ظنز ی را با صدای گیراش قرائت میکردُ او بااجرای نقش ثمیلی در درامها و قرائت اشعار یکی از اعضای برجسته نویسندگان تیاتر هرات بود و بعضاُ پارچه های تمثیلی خیلی جالب از جمله آثار او نیز در تیاتر بنمایش گذاشته شد.
تیاتر هرات بین سالهای 1310 الی1331 هش- که مدیریت آنرا (مرحوم محمد خان شوقی) به عهده داشتُ به همکاری مدیریت معارف هرات فقط و فقط در روزهای جشنُ محافل ملیُ مناسبت های فرهنگی نمایشات را اجرا مینمودند و بسُ. این نمایشات توسط افراد هنردوست ُنوشته و تمثیل میگردید که همه اعضای افتخاری تیاتر هرات بودند و وظایف اصلی شان که معمولاُ اعضای مدیریت معارف ولایت هرات و معلمین معارف هرات بودند از عایدات تیاتر معاش و حق الزحمه نداشتند و عاید نمایشات تنها مصارف دیکورُ مواد مکیاژ و غیره ضروریات تهیه میگردید زیرا بودجه برای زنده نگهداشتن تیاتر از طرف مقامات رسمی پرداخته نمیشد.
درسال 1329 هش-از اثر کم لطفی مقامات ولایتی مرگ تجدریجی گلوی تیاتر را فشرد و سرانجام تیاتر مسدود گردید. درسال 1330 هش- مرحوم سرخوش هروی بحیث کاتب چهارم در مربوطات قوماندانی امنیه ولسوالی انجیل هرات مصروف وظیفه بودُ از مسدود شدن تیاتر خیلی رنجها کشید.
در سال 1322 هش-مرحوم عبدالواحدخان بهره با همکاری هنرمندان و هنردوستان بعد از دوسال وقفه صحنه تمثیل را دوباره فعال نمود و مرحوم بهره بحیث مدیر تیاتر این وظیفه شریفانه را بدوش گرفت و مرحوم سرخوش از 1322 الی 1334 هش- بحیث معاون تیاتر پوهنی ننداری هرات ایفای خدمت نموده بودُ دوباره به تیاتر هرات برگشت و مقام ولایت وقت هرات وظیفه مدیریت تیاتر را بدوش وی گذاشت.
محمد علیشاه الفت هروی فرزند عبدالرحمن را بحیث معاون خویش برگذید و تیاتر دو باره فعالیتهای چشمگیر را در تیاتر انجام دادندُ محل نمایشات در (تیمچه نمره) سمت غرب بازار ملک موقعیت داشت که محل مذکور یکی از پاساژهای قدیمی شهر هرات بودُ تا حال موجود استُ اجرا میگردید.
بعداُ صحنه تمثیل و یا (پوهنی ننداری) به تعمیر ریاست شهر داری هرات منتقل گردید که نمایشات در هوای آزاد اجرا میگردید اما بمناسبت تغیر هوا در فصل های چهار گانهُنمایشات در سالون سینمای هرات انتقال داده شد. بعداُ با استفاده از خشت های افتاده مینار مصلی هرات یک تعمیری از طرف شهرداری هرات در شمال پارک فرهنگ یا پارک « نادرپشتون» آنوقت در بالای جوی مدخل آب و یا محل شروع پل آبچکان اعمار شد و بنام هرات ننداری مسماء و نمایشات درانجا اجرا در معرض اجرا قرار گرفت و اکنون همان عمارت مورد استفاده ریاست اطلاعات و فرهنگ هرات و تیاتر هرات قرار دارد. در آن زمان هرات ننداری نمایشات خویش را در هفته سه بار« یکبار درشام روزهای پنجشنبه و دو بار بعداز ظهر روز جمعه » بطور مسلسل اجرا مینمود و همچنان نمایشات در

ایام جشنها و تجلیل از روزهای ملی را هنرمندان هرات ننداری در مکتب سلطان غیاث الدین غوری از طرف روز در فضای باز و از طرف شب در سالون ولایت اجرا میکردند.
قابل یاد آوری میدانم که نام همین نمایشگاه « اول صحنه تمثیلُ دوم تیاتر هراتُ سوم پوهنی نندارئُ و بعد از سال 1344 هش-با تبدیلی مرحوم سرخوش تیاتر هرات بنام « هرات ننداری » مسما گردیدُ به چند نام مختلف و برای یک هدف معین در دوره های مختلف مسما گردیده و کاری هنری در آن بیش برده شده است. دراین زمان یعنی در هرات ننداری درام های زیاد با هنرنمایی هنرمندان گرامی هریک عبدالرحیم سرخوشُ مدیرُ دایرکترُ نویسنده و ممثلین -محمد علیشاه الفت هروی ُ معاونُ ممثل و آواز خوانُ اخگر ُ ظاهر نظیر ُ یسر ُ عبدالرحیم صمیم و محمدابراهیمُ عبدالباقی اخوتُ مهدی نصرتُ ممثل و آواز خوانُ خالو شوقیُ آواز خوانُ غلام محمد خزانیُ عبدالباقی نگهتُ محمدانور افضل زادهُ عزیزالله لیوال که بعدا عسکرزاده تخلص کردُ شهسوار زحلُ یحیی خوشبینُ غلام محمد رفعتُ اسدالله تاجزی و دیگران ًنمایشات عالی را روی صحنه بردند که در نمایشات شان رسوم و رواج ُ عنعنات خرافاتی و سنتی راانتقاد و ذهنیت تاریک را روشن میساختند که وظیفه هنرمندان تیاتر از آغاز اولین تیاتر در سطح جهان مبارزه علیه ناپسندیها خرافاتیُ بی عدالتی و برقراری عدالت اجتماعی بوده است ُ هنرمندان در هرات ننداری نیز به نوبه خویش همین وظیفه انسانی را انجام دادند.
قبل از مدرن شدن تیاتر در همه کشورها نمایشات یک تنی وجود داشته که بنام ُ مسخرهء دربارُ سادو ها مداری هاُ وغیره یاد میشدند درهرات نیز قیبل از بوجود آمدن « صحنه تمثیلُ تیاتر هراتً پوهنی نندارئُ و هرات ننداری « افرادی بودند که در سرک و بازار و یا به دربا های حکومتی با خواند اشعار ُ طنز ُ قصه های حماسی و عشقی مردم را مصروف میساختند. چنانچه مردم قدیم هرات افرادی را داشتند بنام سیل «سیر» وجود داشت و هنرمندان بنام « سیل بدریار » یاد میشدند که میتوانیم از استاد رمضان و همکارش «غوزک» یاد نمایمُ آنها درزمان خیلی قدیم موجب سرگرمی مردم بودند و استاد رمضان بصورت طنز از کار های غیر عادلانه حکومتیُ عنعنات ناپسند مردم انتقاد مینمود و از گفتن کلمات رکیک نیز هراس نداشتند. بیشتر نماشاجیان آنها را مردم عوام تشکیل میداد که متاسفانه از نمایشات با ارزش آنها دفاع و پیشتی بانی صورت نمیگرفت بلکه بنظر حقارت یعنی« مسخره » و هنرمندان موزیک را بنام مطرب یا دیگر هنرهای زیبا را با دیده حقارت نگاه میکردند.
سرانجام جنبش روشنگرانه هنرمندان تیاتر های ولایت مذکورُ جوانان آگاه و روشنفکر را بدور خویش جمع کرد و به مرکز جنبش تجدید طلبانه مبدل گردید.
همانطوریکه در هر برگه این کتاب درباره توقف و فعالیت دوباره تیاتر های شهر کابل مشکلات سیاسی ُ اقتصادی را مبنی بر اجرای نمایشات را مطالعه نمودید ُتیاتر هرات نیز همان سرنوشت را در عرصه سیاسی و اقتصادی داشته است باآنکه قدامت تاریخی تیاتر هرات بیشتر از اولین تیاتر که از بودجه رسمی عهد (امانی) در تپه پغمان در ولایت کابل اعمار گردید ُ میباشد.
این هنر محبوب ُ شریفانه و انسانی باافکار روشگرانه بزرگان علم و فرهنگ چون علامه صلاح الدین سلجوقی و استاد عبداواحد بهره در سال 1301 هش- بنیاد گذاشته شده است . مرحوم عبدالواحد بهره اولین نمایش بنام (تعلیم سابقه وحالیه) درباغ میرزا جان روی صحنه گذاشت و

مرحوم علامه سلجوقی این دانشمند شهیر کشورُ مرحوم عبدالواحد بهره را اولین مدیر و یا رهبر تیاتر و اولین نمایشنامه نویس در هرات خواند و تیاتر مذکور به ابتکار معارف وقت بمیان آمد و مرحوم بهره که خود مدیر مکتب بود و از شاگردان معارف در اجرای نمایشات بحیث ممثل کار میگرفتندُ از این رو تیاتر را بنام پوهنی ننداری یاد کردند.

درسال 1302هش – که تیاتر پغمان به نمایش مادر وطن و سقوط و فتح اندلس پرداختُ مرحوم حسن سلیمی نمایش سقوط و فتح اندلس رااز کابل به هرات کشاند و یک تعداد جوانان روشنفکر ولایت هرات به همان اصالت و پختگی آن درام را بنمایش گذاشتند. بعد از فروپاشی حاکمیت شاه امان الله تیاترها درعهد حبیب الله کلکانی متوقف گردید و در زمان محمد نادرخان کاملاُ تحت سانسور سیاسی قرار گرفت. در دهه دوم پادشاهی محمد ظاهر خان در اثر تلاش بزرگمردان مطبوعات چون (علامه صلاح الدلین سلجوقیُ) که خود مسئولیت ریاست هنر و فرهنگ را در مطبوعات کشور داشتُ درسال 1322 هش – پوهنی ننداری را در کابل در مکتب استقلال افتتاح نمود و استاد برشناُ استاد عبدالرشید لطیفیُ عبدالرحمن بیناُ عبدالروف بینوا و سایر هنر مندان و دانشمندان بعد از ایشان نقش بارز در تقویت تیاتر بازی نمودند و تیاتر را جان تازه بخشیدند.

مرحوم سرخوش و دیگر هنرمندان هرات نیز در این مبازه سهمی خویش را در تیاتر هرات ادا کردند.

بعد از سال 1344 هش– هنرمندان هرات ننداری نسبت تنگدستیُ عدم علاقه دولت به فعال نگهداشتن تیاتر و پرداخت بودجهُ برای هنرمندان همه پراگنده شدند و سرخوش نیز مدتی بیکاری و تنگدستی کشید تا اینکه مرحوم حفیظ الله الیم مستوفی هرات سرخوش را بصفت مامور حق العبور شاهراه هرات – اسلام قلعه به وزارت مالیه پیشهناد نمود مگر به دلیل نداشتن سابقه ماموریت در ادارات رسمی تقررش از طرف وزارت مالیه منظور نگردیدُ بعد از سه ماه کار در این امور دوباره بیکاری سراغش را گرفتُ و سرانجام بخاطر کار بکابل سفر کرد.

درسال 1344 هش– بعداز دو سال بیکاری و سرگردانی از طرف مسوولین تیاتر های شهر کابل که از استعداد و فعالیت های هنری سرخوش آگاه بودند از وی دعوت گردید.

دراین زمان در کابل نیز سرنوشت شهری ننداری که بعضاُ بنام صحنه بلدیه هم یاد میشد در اثر تبدیلی مرحوم پاپا از شاروالی کابلُ فعالیتهای هنری تحت نام شهری ننداری متوقف و آمر تیاتر مذکور بنام عبدالرشید جلیا برکنار گردیده بود .

مرحوم استاد لطیفی به بصفت آمر موسسه مرستون ایفای وظیفه مینمودُ شهری ننداری را به نام مرستون ننداری مسما ساخت تا از عواید نمایشات به موسسه مرستون و یا مساکین خانه کابل امداد صورت گیرد و سرخوش هروی را بصفت آمر تیاتر مرستون مقرر نمودندُ نظربه ولایت هرات معاش خوبی هم برایش پرداخته شد اما تیاتر مرستون توسط افراد غیر مسلکی و هنری به اجاره داده شده بودُ خواسته های معقول هنری در نمایشات کم رنگ بودُ سرخوش بعداز چند ماه تیاتر مرستون را رها و دوباره به هرات برگشت و در فکر ایجاد تیاتر شخصی گردید و با همکاری یکتن از تجاران هرات و اجازه نامه وزارت اطلاعات وکلتور ایجاد تیاتر شخصی را بنام «بهزاد ننداری» بدست آورد. اینبار نیز محمدعلیشاه را بصفت معاون برگزید و تیاتر را در ولایت از مرگ حتمی نجات دادند. این تیاتر بتاریخ 24 سنبله 1348 هش– در ضلع جنوب غرب پارک فرهنگ هرات در

محلی که اکنون بینظیر مارکیت قرار داردُ ایجاد گردید و توسط سرادر حمید الله خان عنایت سراج والی آنزمانُ با اشتراک رئیس فرهنگ و دیگر روسای ادارات و اقشار مختلف شهر هرات افتتاح گردیدُ در همان روز افتتاح نمایشنامه خواستگاری به معرض تماشا قرار گرفت.
قبل از این اتفاق مرحوم غوث محمد عسکر زاده یکتن از هنرمندان سابق هرات نندارىُ دوباره تیاتر هرات نندارى را فعال ساخته بود اما نسبت مشکلات مالی و عدم تادیه معاشات هنرمندان در نمایشات شان سکتگی رونما بود.
زمانیکه مرحوم سرخوش در تیاتر مرستون در کابل ایفای وظیفه مینمود از هنرمندان چون حاجی محمد کامران و یک تعداد دیگر خواهش کرد تا برای ادامه نمایشات بهزاد نندارى او را یاری برسانند زیرا مرحوم سرخوش میخواست افکار نو گرایی را از تیاتر های کابل در بهزاد نندارى هرات پیاده سازد. اما سعادت با او همراه نبود و در اثر سکته قلب جهان را وداع نمودُ حاجی محمد کامران زمانی بولایت هرات رسید که چهل روز قبل مرحوم سرخوش آرامش ابدی را نصیب گردیده بود.
مرگ این هنرمند آگاه صاحب قلم رساُ شاعر خوش قریحه ممثل توانا و دانشمند بتاریخ بیست وهشتم ماه صیام سال 1389 هـ ق – مطابق هفدهم ماه قوس 1348 هش– به عمر کوتاه پنجاه وپنج سالگی اتفاق افتاد و جامعه فرهنگی افغانستان را به سوگ نشاند. روزنامه ها و جراید کابل و ولایات در جدی سال 1348 هش – مرگ نا بهنگام عبدالرحیم سرخوش هروی را با سرودن مرثیه ها ُمقالاتُ و گرامی داشت از شخصیت هنریُ معرفی نمایشنامه هایش و فعالیتهای فرهنگی و خدمات وی در معارف هرات یادهانی کردند. سرخوش هروی به تعداد 28 درام از قلمش به جامعه فرهنگی بیادگار گذاشت که هر درام او انعکاس دهنده موضوعات اجتماعی ُ فرهنگی و انتقادی از نارسایی های جامعه را در برداشت. سرخوش بمقام والای زن خیلی ارج میگذاشت و سر خط و سوژه چن د نمایشنامه او را (دختر فروشی) تشکیل داده است.
نمایشنامه های ذیل از جمله آثارگران بهای او که کیفیت درامهای (مولیر) را در خود داشتُ ازاو بجا مانده است.
اول –صبور ونگی 2 – بهار وخزان عشق 3 –وسیله 4 – شام بینوایان 5 – فیلسوفهای مقوایی 6 – یک بام وچهار هوا 7 – طلبگار 8 – خواستگاری 9 – عشق به ویرانه 10– عشق زرین 11 – عمو قلم فور 12 – حقه بازان 13 – بلای نفاق 14 – ترپال خان 15 – مفت خوران سلیقه مند 16 – صندوقچه مکر 17 – عروسی 18 – گربه ای دزد 19 – هزار پیشه– 20 – یک سرو هزار سودا 21 – عشاق ناکام 22 –روح یا یاد مادر 23 – ژیگلو 24 – کانون خنده 25 – خواهر خوانده –26 – پس کوچه های زندگی 27 – گنج به ویرانه 28 – رویا های پائیز و بسیار دیگر... از جمله رویا های پلید نسبت نداشت دیکور لازم تا حال بنمایش گذاشته نشده است.
سرخوش اکثر نمایشانمامه های کمیدی انتقادی را به رشته تحریر آورده است و همچنان یک شاعر خوش قریحه نیز بود اما متاسفانه تا اکنون اشعارش اقبال طبع نیافته است اما اشعار کمیدی اورا هنرمندان چون الفت هروی، ابراهیم نسیم و سید احمد هلال و سایر هنرمندان در کابل و هرات خوانده اند. این هنرمند چندی بعدُی یک نویسنده توانا و ممثل بی همتا بوده است او در طی پنجاه و پنج سال عمرش حدود سی و پنج سال آنرا در خدمت فرهنگ کشور صرف و بهترین تصنیف او

(ولنگ ولنگ) میباشد که برای نمایشنامه (صبور و نگین) ساخته شده بود و توسط الفت هروی خوانده شد که به تمکین آهنگ آهسته برو میباشد و بسیار مردم هرات آنرا در عروسیها میخوانند. اینهم نمونه از اشعارش :

مرا درسر هوای یار باشد = خیالم صحبت دلدار باشد
به محض دیدن روی تو ایگل = وجودم نقش بر دیوار باشد
تو دانی مطلب دل دادگان را = تمنایم گل دیدار باشد
به نقد جان به کف سوی تو آیم = تو را چون گرمی بازار باشد
برهنه پا ترا کی میتوان دید = رقیبان گرد تو چون خار باشد
شوم « سرخوش» به افکار پریشان
به هر جا مهوش عیار باشد.

غلام یحیی سرخوش پسر مرحوم سرخوش درباره خرافات پسندی و دختر فروشی که اکثراُ تصنیف های پدرش در همین مورد سروده شدُ چنین نوشته است.

« درقریه شادی بره شخصی بنام (سعدالدین) دختر (صالح) مشهور به (بیرم) را به عقد خویش درآوردُ در شب عروسی اتفاق ناگوراُ درور از نزاکت های اجتماعی و فرهنگی و درواز اخلاق انسانی به وقوع پیوست (در میان مجلس پول پیشکش را داماد تادیه نمود و فقط دو افغانی از پول که تعهد سپرده بودُ کمبود. موقع که عروس را با سرودن آهنگ موزون آهسته برو میخواستند از خانه پدرش بیرون کنندُ صالح پدر عروسی در جلو عروسی و داماد ایستاده شد و گفت تا زمانیکه دو افغانی را ندهی دخترم رااز خانه بیرون کرده نمیتوانیُ اتفاقاُ نزد داماد پولی باقی نمانده بودُ یکی ازاشتراک کنندگان دو افغانی از جیب خود برای صالح پرداخت تا اجازه بدهد که عروسی به خانه بخت برود».

.مرحوم سرخوش در آن مجلس عروسی حضور داشت و یکسال بعد از چشم دید خود تصنیف ذیل را در نمایشنمامه (مفت خوران سلیقه مند) گنجانید و از زبان میرزا عمو بگوش همشریان هرات رسانید»

بدیدم یک عروس ی با شرنگی = به هرخانه صدای دنگ و فنگی
پلو را آستین نو همی خورد = گدا با فرق خود میخورد دنگی
بشد کمبود یک دویی زپیشک ش = خسرُ داماد باهم کردند جنگی
خسر بسوی داماد خور تلخ کرد = بهم رفتند هردو چون پلنگی
زدند که تا من یک غاز گردی = لباسها تکه تکه چون ملنگی
چنان حرفهای بد با هم گفتند = که هر حرفی ببردی پیش پنگی
نباشد فرق اگر دختر صغیر است = اگر داماد بزرگ است یا دبنگی
اگر داماد مجول و ساده باشد = که پولدار است بجل فات و فرنگی
به چکچک میرویم همراه داماد = زشمع و گل به فرق ما تبنگی
یکی دایره یکی توله دگر رقص = بهم میگفت ناظر جفت زنگی

به بین مردمان چه رقص هاشد = به گفت پیرمرد به پیرزاله جفتگی
بگفت میرزا عمو این شعر با تو = ز داماد پیسه خواهد مشت وجنگی
چه ناله میکنی « سرخوش » در این راه
فروش دختر اکنون نیست ننگی

مطالب فوق را از قلم غلام یحیی سرخوش ُو صفحه « 17 و 8 » کتاب آواری ماندگار زنان اثر ماریا دارو درباب تیاتر هراتُ جراید و روز نامه ملی انیس ُمجله پشتون ژغ و ژوندون که در یاد و بود از کار های هنری مرحوم سرخوش نوشته شده بود- بیرون نویس گردیده است.

خـــــــان آقـــــا ســـــــرور

KHAN AGHA SOROOR

خان آقا سرور در بیست و هفتم ماه جوزای سال 1319 هش- در جمال آغه کوهستان در زمان جنگهای جهانی دوم تولد گردید.
او در زمانیکه درصنف پنجم مکتب بی بی مهرو قرار داشت دریک نمایشنامه به دایرکت عظیم فایز در سال 1334هش-روی ستیژ مکتب بی بی مهرو به تمثیل پرداخت.
بعداز آن علاقه مندی با هنر تمثیل پیدا کرد در اثر تشویق مرحوم فایز جناب سرور و جناب اکبر روشن که نیز متعلم همان مکتب بود با هنرمندان شهری ننداری معرفت پیدا کردند.
درسال (1337) هش زمانیکه لشکر ننداری به فعالیت آغاز نمود دراین زمان خان آقا سرور در رادیو افغانستان گاه گاهی آهنگ میخواند ُ به لشکر ننداری نیز در وفقه های تمثیل به خواند آهنگ همکاری هنری را در شهری ننداری آغاز نمود و جناب اکبر روشن که دوره مکلیفت خود را در کلوپ عسکری « لشکرننداری» سپری مینمود و در نمایشنامه های لشکر ننداری تمثیل میکرد ُ با خان آقا سرور دوباره در لشکر ننداری همکار وهم بازی شدند. خان آقا سرور در لشکر ننداری جهت آواز خوانی مراجعه کرد و بعداز آن در بخشهای تمثیلی نیز حصه گرفت و هم چنان به نوشتن نمایشنامه نیز پرداخت .
نمایشنامه ی را تحت نام (ماجرا) به کمک وزیر محمد نگهت نوشتُ از آنجایکه جناب اکبر روشن نقش مرکزی آن نمایشنامه را بازی نمود نام نمایشنامه را «ماجرای روشن » گذاشتند در این نمایشنامه تمام هنرمندان به نامهای اصلی شان در کرکترها ظاهر گردیدند.
موقعیکه جناب فیض محمد خیر زاده کورسهای هنرهای زیبا را ایجاد کرد یک تعداد نمایشات هنری از طریق شاگردان کورس به نمایش گذاشته شده ُ جناب سرور اولین بار جایزه هنری رادر یکی از نمایشات نصیب گردیدُ وی پس از فراغت کورسهای هنرهای زیبا برای تحصیل در رشته سینما به هند فرستاده شد. درسال 1346هش- برابر 1967م- پس از بازگشت ازکشور هندوستان بحیث استاد کورسهای آرت دراماتیک و ممثل در ریاست کلتور شامل وظیفه گردید.
دربخش فیلم : اولین بار آقای سرور در فیلم « مانند عقاب» از ساخته های فیض محمد خیرزاده در

برابر دور بین کمره قرار گرفت و بعداز آن در دو قسمت فیلم « روزگاران » که جناب عبدالخالق علیل آنرا دایرکت نموده و در قسمت سوم فیلم که بنام «قاچاقبران» یاد میشد درنقش « دستیار باند» که این بخش را سلطان حمید هاشم دایرکت نمودُ حصه گرفت.
خان آقا سرور سه بار به عنوان استاد در کورسهای آرت دراماتیک ایفای وظیفه نموده و شاگردانی را تحت تربیت قرار داده است.
دربخش موسیقی : خان آقا سرور آواز خوانی را درسال 1336هش- بصورت پراگنده آغاز نمود و بعدا از ازدواج با خانمش بانو« مزیده سرور» آهنگ های دوگانه را در رادیو اجرا نمودند. در قسمت کمپوز آهنگ هایش از همکاری های مرحوم نینواز- مرحوم استاد هاشم محمود- مرحوم محمد انور شاهین- مرحوم موسی قاسمی- مرحوم محمد دین زاخیل و محترم شمس الدین مسرور سود جسته است. این جفت هنری در خواندن اعلانات تجارتی نیز همکاری داشتند مانند « صابون هفتصد وهفتُ چای لپتون » به صدای شان به سمع مردم رسانیده اند.
جناب سرور در یک آرکستر آماتور در نواختن «براکس» همکاری داشت با رفتن اعضای آرکستر بخارج آرکستر آماتور از بین رفت و دوباره برای احیای آن تحت نام « آرکستر بهزاد» همراه با احمد شاه حسن و فرید انجنیر زاده و برادرانش اقدام کردند اما موفقیت نصیب نگردیدُ بعد ها احمد شاه حسن آرکستر بنام پیام و فرید انجینیر زاده وبرادرانش آرکستر بنام چهار برادر ایجاد کردند.
آقای سرور و خانم سرور با اجرای پارچه های دوگانه و تک خوانی در رادیو افغانستان سهم بارز داشتند.
دربخش مطبوعات : جناب سرور در نشرات مطبوعاتی مانند نشریه ها و جراید کشور گاه گاهی اشعار پراکنده بنشر رسانید است البته آن زمان بنامهای مستعار پاکطین- خس - و همتن و تراجم را بنام اصلی اش «خان آقا سرور» بنشر میرسانید و در زمان تصدی خانم شکریه رعد در ژوندون در باره سینما مینوشت و جهان سینمایی را برای مردمش معرفی مینمود. جناب سرور درسال (1366-هش مطابق 1987) م- در کانادا بحیث پناهندهُ اقامت گزید و دراین کشور نیز بکارهای هنری علاقمند شد و سیستم سینمایی پیشرفته کانادا را با شمولیت در(Toronto's Academy of Morion Picture Artists) آموخت .
پس از فراغت ازآن اکادمی در چند فیلم و سریال کانادایی و امریکایی نقشهای کوچکی را بازی کرد. جناب سرور نخستین کنسرت فامیلی را با فرزندان جوانش در شهر تورانتو درسال (1988) میلادی اجرا کرد. او در سال(1379) هش - کتاب « تیاتر در افغانستان » را نوشت و در پشاور به طبع رسانید. در شهر تورانتو کانادا کورسهای زبان دری را برای اطفال افغان تاسیس نمود و کتاب الفبا را بشکل سمبولیک نوشت تا شاگردانیکه به زبان فارسی آشنایی ندارندُ از طریق اشکال و سمبول خیلی ساده بیآموزند و هم چنان منحیث ترجمان نیز به کمک تازه واردان افغان با شعبات مربوط همکاری نموده است. اکنون یک رادیو خبری را پیش میبرد و از اخبار و وقایع تازه افغانستان خبر میدهد. خان آقا سرور با خانم مزیده سرور ازدواج نموده و دارای فرزندان بنامهای { ویس سرور- ولید سرور -وحید سرور - وحیده سرور- وژمه سرور و قیس سرور } میباشند.

همانطوریکه در صفحات مختلف ُ مخالفت های گروپی و رقابت های هنری ناسالم را در جمع هنرمندان تیاتر را مطالعه کردید ُ سرو صدای هنرمندان تیاتر بعد از طبع کتاب او بنام تیاتر در افغانستان بلند گردید و توجه بنده معطوف شد ُ درسال 2008 م- درباره خانمش مزیده سرور یادداشتهای را جهت درج کتاب آوای ماندگار زنان برایم ارایه کردند و معرفت من با جناب سرور بیشتر گردید و کتاب تیاتر در افغانستان را مطالعه کردم ُ بسیار گفتنیها برایم واضع شـــد ُ اینکه خان اقا سرور در تیاتر افغانستان بکدام درجه موفقیت داشته استُ من قضاوت کرده نمیتوانم اما این مرد هنر دوست برای خانمش در نشرایط دشوار سنتی اجازه همکاری با تیاتر را داده است و از طرف دیگر فرزندانش را در بخشهای مختلف هنر تربیت نموده و هر فرزندش دارای استعداد در بخش های موسیقی ُ آواز خوانیُ فیلم وگویندگی مهارت و شهرت دارند و برعلاوه آثاریکه در مطبوعات افغانستان تحریر کرده بودند کتاب بنام تیاتر افغانستان تیاتر و الفبای اطفال را در هجرت نوشته است و اکنون یک رادیو را به تنهایی و مصارف شخصی خود پیش میبرد. متاسفانه ماافغانها بجای کمک ُ همکاری و یا نقد موثر در بهبود یک اثر فوراُ به انتقاد زهرآلود زبان می گشایم . کتاب تیاتر در افغانستان بدون کمبود و نواقص نیست اما بسیار واقعیت ها را روشن ساخته است که از بخش های خوب آن استفاده میشود چنانچه دراین کتاب از آن نقل و قول شده است.

این یک واقعیت روشن است هرکی کار میکند ُ اشتباه مینمایدُ کار بدون اشتباه وجو ندارد.

هنرمندانیکه شکایت شان بلند شده است ُ اصلاُ کارنامه های هنری خویش را بدسترس نویسنده قرار نداده اند. هرگان هریک از هنرمندان بقدر توان چشم دید های شان را روی کاغذ تحریر نمایند ُ تاریخ تیاتر تکمیل میگردد.

خان آقا سرور از زمان یکه متعلم صنف پنج مکتب بی بی مهرو بودند به هنرهای زیبا عشق پیدا کرد و الی اکنون دامن هنر را رها نکرده است.

وی بخاطر دوام این هنرها برای فامیلش زمینه هنری را مساعد ساخت. هرگاه با وسعت نظر شخصیتهای هنری را ازنظر عبور دهیم او بقدر توان در هنر افغانستان خدمت نموده است و قابل قدر و تمجید میباشد . برای ایشان و فامیل هنرمندش موفقیت آرزو میدارم .

علامـــه صـــلاح الدین ســـلجوقـــی

استاد سلجوقی در گازر گاه شریف آنجا که خواب گاه حضرت پیر هرات "خواجه عبدالله انصاری رح " قراردارد، درسال 1313 ق- مطابق 1376ش- پا به عرصه وجود گذاشت.

مادر مهربان استاد سلجوقی از نسل سادات اناردره بود و روایت است که آغای انار دره یی مرحوم صلاح الدین خبر یافته بود که دخترش وضع حمل دارد، وصیت کرده بود که اسمش را "صلاح الدین " بگذارند.

از قضا همان روزیکه سید صلاح الدین آغا ، جهانی فانی را وداع کردندُ صلاح الدین سلجوقی در همان روز و ساعت بدنیا آمد و نامش را طبق وصیت

پدربزرگش «صلاح الدین» گذاشتند.
صلاح الدین مبادی علوم را تا شرح ملا جامی نزد پدر و مادرش خواند و بعد از دوازده سالگی بحضور اخند ملا عمر سلجوقی تلمذ کرد و این مرد بزرگ اهل قبیله سلجوقی» همان " شیخ الاسلام و المسلمین" میباشد که بیش از یکصد جلد کتاب را بر رشته تحریر در آورده است.
چون شیخ الاسلام آثار نبوغ و لیاقت را در ناصیه صلاح الدین سلجوقی مشاهده کرد، دانست که او میتواند از عهده تدریس شاگردان بخوبی برآید او را فرمود تا به شاگردان تدریس نماید و خود از اوضاع بررسی و مراقبت نماید.
استاد صلاح الدین در سن پانزده سالگی با پدرش عازم کابل گردید. حلقه های دینی و علمی را مشاهده و علما را ملاقات نمود و نتایج این ملاقات بدانجا کشید که از روی لیاقت و دانش او، علمای کابل وی را بحیث "نابغه کوچک" بشناختند.
در آنزمان اگر اشخاصیکه مفتی میشدند، باید امتحان بسیار قوی را سپری مینمودند و صلاح الدین نوجوان با پدرش هردو در امتحان کامیاب و در محکمه هرات صاحب وظیفه شدند.
استاد صلاح الدین بسی ابتکارات و تحولات را در سیستم قضا و استنطاق مجرمین بمیان آورد و با کابل نیز ارتباط داشت و در همان وقت یک قصیده یکصد و بیست بیتی را به استقبال خاقانی سرود و به سراج الاخبار نشر گردید . درهجده سالگی شهرت، دانش و لیاقت استاد صلاح الدین هر روز اوج میگرفت، امیر امان الله خان او را در همین سن بکابل خواست و بحیث استاد درمکتب حبیبه مقررش نمود، سپس در سال هش- بخواهش شجاع الدوله رئیس تنظیمه هرات؛ منحیث مدیرعمومی معارف هرات تقرر حاصل نمود و همزمان مدیر مسوول «اتفاق سلام » گردید و در همین وقت است که استاد صلاح الدین سلجوقی به هنر تمثیل علاقه پیدا نمود او نه تنها درامه نویسی را آغاز کرد بلکه هنرمندان تمثیل را تحت تربیه و صحنه های تیاتر را بخاطر تنویر افکار عامه برپا نمود. از همین جاست که کار هنری در هرات بر میگردد از همان آوان جوانی استاد صلاح الدین سلجوقیُ بهتر باید گفت استاد علامه سلجوقی موسس تیاتر در هرات در سال1301 هش ـ میباشد. استاد سلجوقی بعد از سه سال کار در هرات دو باره بکابل خواسته شد و منحیث معاون مصحح دارالتالیف در وزارت معارف وقت گماشته شد و همزمان مدیریت مجله «ثروت» را پیش میبرد و با مقام سلطنتی و مقامات وزارت خارجه ارتباط یافت.
استاد سلجوقی در این وقت علاوه از کارهای دیگر تنظیم رادیو کابل را در« کوتی لندنی » پیش میبرد که همکارانش عبارت بودند از: استاد فرخ افندی، سرور گویا و استاد قاسم "افغان".
آنگاه تیاتر پغمان ساخته شد و اولین درامه که درآن اقبال نمایش یافت از تراوش قلم استاد صلاح الدین سلجوقی بود که بعداز ختم نمایش شخص اعلیحضرت امان الله خان استاد را مورد نوازش قرار داد و شاد باش گفت. در اینجاه تاریخ نشان میدهد که تیاتر ولایت هرات از کابل مقدمتر بوده است.
در زمان حبیب الله کلکانی، استاد سلجوقی به زندان افگنده شد ولی بعداُ با وساطت بعضی اشخاص از محبس رها گردید و به جانب هرات رفت و در آنجا انزوا اختیار نمود. در زمان پادشاهی محمد نادر خان دو باره بکابل خواسته شد و کارهای سابقه اش را دنبال کرد. و بحیث جنرال قونسل

افغانی درهند رفت و در آنجا با علامه محمد اقبال لاهوری آشنایی حاصل کرد و شخصیت های بزرگ هند را که در تحریکات آزادی خواهی و اسلامی دست داشتند، ملاقات نمود.
استاد سلجوقی درسال 1317 ش- ازهند بکابل آمد و در ریاست مستقل مطبوعات و رادیو کابل اشغال وظیفه نمود و سپس درهمین سال از کارهای دولت کناره گیری نمود و بعداُ از طرف مردم هرات بحیث وکیل در شورای کابل مقررشد و در ختم وکالت بازهم بحیث رئیس مستقل مطبوعات ایفای وظیفه کرد.
درسال 1331 هش- بحیث سفیر افغانستان در مملکت مصر مقررشد و در مجمع لغوی مصرمقام عضویت را بدست آورد و در تاریخ مجمع لغوی مصر استاد صلاح الدین سلجوقی اولین و یگانه عجمی بود که بحیث عضو به آن مجمع پذیرفته شده بود. وی بعد از ختم سفارت بکابل برگشت و مصروف تالیفاف گردید.
استاد صلاح الدین سلجوقی سه بار ازدواج کرده و دو فرزند بنام های محمد صدیق سلجوقی و محمد حامد سلجوقی از او بجا مانده است.
ازدواج سوم استاد سلجوقی با دختر برگد عبدلاحمد خان "حمیرا جان" بود که استاد کتاب افکار شاعر را بنامش نوشت و اهدا نمود.
وفات استاد صلاح الدین سلجوقی آن فیلسوف، ژورنالیست، پیر زنده دل، نقاد زیردست ، درامه نویس مشهور، ادیب بزرگ و نویسند عالی مقام افغانستان به سن هفتاد و سه سالگی بوقوع پیوست از 1276- 1349 هش- عمر خیلی کوتاه مگر پرُ ثمر در ادبیات کشور داشت.
روانـــــــــش شـــــــــاد باد.
استاد علامه صلاح الدین سلجـــــوقـــــی کتب زیاد درسی از قبیل "اصول سلجوقی" علوم اخلاقی ، علوم دینی را تالیف نمودند و کتب دیگرشـــــان از ایـــــن قرار میباشد:

1 - افکار شاعر
2 - نگاهی به زیبایی
3 - ترجمه ا خلاق نیکو ماسی ارسطو
4 - مقدمه علم الاخلاق در دو جلد
5 - مقدمه کتاب تهذیب الاخلاق ابن مسکویه
6 - جبیره
7 - تجلی خدا درآفاق و انفس
8 - اضواء علی میادین العلم والفن والفلسفه "چاپ در مصر"
9 - اثرالسلام فی العلوم والفنون "چاپ در مصر"
10 - نقد بیدل
11 - ترجمه کتاب محمد "ص" در شیرخوارگی و خرد سالی
12 - قواعد ادبیه
13 - تقویم انسان

14 - افسانه فردا
15 - گوشهء از پیغام تو ، ضمیمه کتاب ترجمه محمد "ص" در شیر خوارگی و خرد سالی
16 - رساله شرح حال سید جمال الدین افغانی
17 - اشعار سلجوقی که بصورت پراگنده نشر گردید اند.

کتاب افکار شاعر در اول بصورت مقالات در روزنامه رسمـــی دولتی "اصلاح" به طبع میرسید و بعداً دوباره در سالهای 1326 و 1334 ش - در مطبعه عمومی کابل به نشر رسید.

مرحوم محمد علم غواص که خود یکی از مشاهیر بزرگ هرات بود به نام " مقدمه ناشر" در آغاز کتاب چند سخنی را گنجانیده است که آن نوشته از قدرت ادبی و فلسفی و تصوفی و عمق دید خود غواص میتواند نمایندگی کند. علامه سلجوقی تحت عنوان " عرض مرام" کتابش را می آغازد و از خواندن صحفات اولیه کتاب فهمیده میشود که کتاب مذکور به تقاضای مکرر مدیر مسوول اصلاح یعنی شخص غواص و یک عده علماء، نویسندگان و دانشمندان تحریر مکرر یافته است که استاد سلجوقی، افکارعرفانی لسان الغیب حافظ، خاقانی، ابوالمعانی بیـــدل، مولانـــای بزرگ بلخ، شیخ محمود شبستری و امیرحسینـــی سادات غوری را شرح و بسط میدهد و نیز عنوانی دارد بنام مقاله افکار بیـــدل و خاقانی و بعداً گلشن راز شیخ شبستری را با سولات امیر حسینی غوری هموطنش تشریح میدهد.

استاد سلجوقـــی هنگام تالیف این کتاب زیاده تـــر از حافظ ُ محیرالعقول کارگرفته و آنقدر درباره فلاسفـــه وفلسفه آنها، عمق در تصـــوفُ ادبیات و تاریـــخ ادبیـــات گفته ها دارد که نمیتوان با چند جمله مقام تحلیلی و دانش او را توصیـــف و تشریـــح کرد.

استاد درباره حافـــظ میگوید:" بطوریکه در روی پرده، درامه عشق را در قشنـــگ تریـــن طرز و شیرین ترین کلمات بازی میکند، در پشت پرده دروس فلسفی را به بهترین پروگـــرام درس میدهد و به اینصـــورت میتواند مبتدی ومنتهـــی سرور خواه دانـــش جوی و حتا خوشبیـــن و یا بد بیـــن را علی السویه به خود بکشد و افاده دهد». همچنان اشعار حضرت حافظ را به تحلیل فلسفـــی و با مقابله اشعار عربی و نسبت اشعار را با سلوک عرفان و فلسفه ربط میداد و سراپا با دانش عمیـــق وتحلیلهای منطقی شرح میداد و پرده از اشعار حافظ بر میداشت و میگفت که " حافظ را دیدید متنی از عشق و رندی پیش روی شما گذاشت، اما حاشیه تعلیقاتی از دین و فلسفه و تصوف و اخلاق یکی از دیگـــری در پشت پرده یا پشت ورقـــه موجود بود افکار شاعر ص 9 "

بعد از حافظُ استاد علامـــه سلجوقـــی به جها ن خـــاقـــانی قدم میگذارد و میگـــوید" این شـــاعر را میتوان علی السویه هم شاعر و هم فیلسوف دانست و میتواند فلسفه را درمتن شعر وی ملاحظه نمود:

به من نـــا مشـــفـــقتـــد آباء علوی - چوعیســـــی زان آبا کردم زآباء

استاد اشعار مذکور را به سه دسته موجودات: آباء علوی، امهات سفلی و موالیه ثلاثه نسبت میدهد و آنرا آمیخته به فلسفه یونان میداند. استاد اشعار خاقانی را با اشعار حافظ و بیدل نیز ربط داده و افکار فلسفی عرفانی شان را با هم وفق میداد.

علامـــــه سلجوقی ، تحلیل درباره بیدل و تحلیل اشعار او داشت و در ابتدای این بحـث، چنین مینوشت: «امروز میخواهم به افکار شاعری تماس کنم که رعشه برقلم و لرزه براندام می آنداز، این شاعر یست که همیشه آن را بین رموز غامض فطرت و نجوای فرشتگان عالم اسرار می یابم و چنین گمان میکنم که در زندگی هم در بین ما زمینی ها نبوده واگر بوده به آرزوی سرزمین اصلی خود (روح کلی وعالم ملکوت و دنیای مجرد) نوحه سرایی داشته » «ص 16».

استاد بیـــت های بیدل را میآورد و هریک را تحلیـــل مینمود.مانند این بیت:

فطرتم ریخـت برون شور و جوب و امکان – این دو تمثـــال در آیینهء من بود مقیم

استاد سلجوقـــــی رااز تحریرش در قسمت اشعار این شعرا چنین می یابیم که همه دیوان شان را خواند ه واشعـــار عجیب و مبهم شان را انتخاب کرده است .

علامه سلجوقی کلمه «تصوف» را که به کلمه عربی و پشمینه پوش منسوب میدانند، آنرا رد میکند و میگوید که از کلمه یونانی تیاسوفی " خدا دوستی" گرفته شده است. بعد از تحلیل ها و تفاسیر به اشعار بیدل با در نظر داشت فلسفه های غرب و شرق عرفان اسلامی، به بحث بیدل خاتمه می دهد.

بعد از بیدلُ به مقابله بیدل و خاقانی توجه مینمود و درجایی هم با آوردن دو قصیده نظر میدهد که بیدل مسابقه رااز خاقانی صد درصد ربوده است و میگفت : "اگرچه بیدل شاعر قصیده سرا نیست باز هم دیدید که حق معنی را به الفاظ جزیل ادا کرده و در این جای شک نیست که خاقانی لهجه و متانت مخصوصی دارد، باز مطالبی که بیدل به این جزالت وروانـــی در این قصیـــده آورده، قایل تقدیـــر است و اینســـت نمونه های قصـــاید بیـــدل و خاقانیّ خاقانی میگـــویـــد:

" شد گهر اندر گهر صفحه تیغ سحر
شد گره اندر گره حلقه درع سحاب
صبح برآمد زکوه، چون مه نخشب زچاه
ماه برآمد به صبح، چون دم ماهی زآب

بیدل گوید :

مطلع صبح دوم میدرد اکنون نقاب
ذوق تماشا گراست تا دهد آیینه آب
چشم گشا و ببین برگ گل آیینه است
آتش جوش بهار نعل جهان داده آب

علامه سلجوقی دراین بحث توجه به بیدل دارد و بیدل را دلیل قدرت لایتناهی خداوندی نشان میدهد و چنین میآورد :

مضمـــون پیش پا را آسان نمی توان خواند
صد صفر یـــک الـــف شد حیرت فزای نرگس

قدم دیگر علامه سلجوقی بسوی مولای بزرگ روم "بلخی" است و می گوید :« دیشب مثنـــوی معنوی را برداشته بودم و تا اکنون از خود بیگانه ام.

میگوئیـــد انرجی اتوم به درجه ایست که با شکستن یک ذره میتوان یک خشـــــت پخته را گداخت اما مولانا آن جوهر فرد دنیای حقیقـــت بعـد از شش قرن میتواند امثال من هزاران صخـــره های صمای قساوه را بگدازد، مولانا

از ماورای افلاک از شمس عالم روح راستی و حقیقت نور گرفته و درین دهلیز تصاویر عالم امکان از شمس تبریز حرارت کسب کرده که این نور و حرارت سر موی است» "ص 61"
سلجوقی شعر مشهور را که در توصیف مولانا سروده اند، منسوب به حضرت جامی میداند. ولی در مجله آیینه افغانستـــان شماره 55 صحفه 100 سال 1995 م- آقای محمد اسحق نگارگر در باره آن شعر مشهـــور که سلجوقی به حضرت جامی منسوب میداند، نظر مخالف دارد او شعـــر مذکـــور را به شیـــــخ بهایی نسبت میدهد و آن شعر چنین است .
مثنوی معنوی مولوی - هست قرآن در زبان پهلوی
من چه گویم وصف آن عالیجناب- نیست پیغمبر ولی دارد کتاب
مولوی از عاشقـــان بزرگ جهـــــان است و ما عشق و جذبات اورا از روی اشعارش بخوبی درمی یابیم. علامه سلجوقی که اشعار مولوی را تحلیل نموده از تحلیل هایش چنین استنباط میکنیم که خود سلجوقی هم از عاشقان وارسته میباشد. استاد سلجوقی بسا گفته های دیگری دارد ازجمله داستان سلامان وابسال را شرح میدهد و از آن نتیجه بدست میآورد.
در پایان کتاب افکار شاعر، استاد سلجوقی یادی ازهموطن عزیزش امیر حسینی سادات غوری و شیخ محمود شبستری را مینماید و بعد از آوردن اشعارلسان الغیب حافظ ؛ سوالات امیر حسینی را با جوابات شیخ شبسری میآورد و خود استاد نیز جوابات را به نثر می نویسد و جوابها را به حدی فیلســـوفانه و عارفـــانه توضیح میدهد که حتا به عقیده خویش نقطه ی مجهول نمی گذارد اما باید گفت که فلسفـــــه آن نیســت که مجهول را معلوم سازد بلکه گاهی هم معلوم را مجهـــول میسازد.
استاد صلاح الدین سلجوقی برحق علامه بزرگوار وطن است و در زمان خود یکتا بوده است ، بسا علما و بزرگان داخلی و خارجی در وصف او گفته ها دارند که تذکر و گفتنی های شان گنجایش در این کتاب را نخواهد داشت، زیرا هرگاه کسی کتاب استاد را مطالعه نماید بذات خود بحر بیکران است و انسان را محو و غرق حیرت میسازد . یکی از غرق شدنگان در بحر بیگران علمی وادبی مرحوم علامه سلجوقی جناب غلام حبیب نوابی میباشد .
جناب نوابی چنین مینویسد. « علامه سلجوقی مربی نویسندگان بزرگ امروزی مملکت استُ اگر کسی یکبار از فیض صحبت استاد سلجوقی بهره مند گردیده باشد تا اخر عمر لذت صحبت آن مرد بزرگوار فراموشش نمیشودُ سلجوقی بزرگوار نهال معلومات مرا پیوند زده است و من از گلچین بوستان علم و معارف او میباشم بالای من وامثال من حق ارادت و احترام دارد. من آثار اورا که در آیینه ُ ژوندونُ انیس و اصلاح نشر شده بود ُ جمع نموده و آنرا شیرازه بندم تا خدمتی برای جامعه کرده باشم . این ابیات را از زبان بیدل به سلجوقی میگویم :

دل روشـــنـــش بحـــر گردون حباب
گریـبان او مطـــلع آفتـــــــاب

فلاطون دانـش بفکـرش کـم است
نه خـم آسـمانی پرُ از انجم است
نـهـنـگی که بحـرش بکام انـدر است
مـحیـطی که هـر قـطره اش گوهر است
زبـس رنـگ اسـرار پـوشـیده است
چـو دریـا بـلـب خاک مالـیده است
طـلـسم جـهـانـیـست مسـتـی پناه
مـی و شـیشـه وجام را قـبـلـه گاه

« با تحریرچند سطر مختصر پیرامون دانشمند بزرگوار وطن و با اشاره کوچک در باره آثار بزرگش که گفته آمدم از صفحه 312- 324 نوشته پروفیسر داکتر عنایت الله شهرانی بوده و نقل قول از جناب غلام حبیب نوابی که درسال 1332هش در اسد آباد تحریر کرده و در سایت جناب بشیر انصاری منتشر شده است نقل گردیده است.
در خاتمه برروح استاد بزرگوار علامه سلجوقی دعا می نمایم . روانـش شـاد باد.
این هم تقدیر نامه که از طرف امان الله خان برایش تقدیم شده بود و استاد آنرا بنماسبت افتتاح تیاتر هرات برای استاد بهره بخشید .

شادروان علامه صلاح الدین سلجوقی

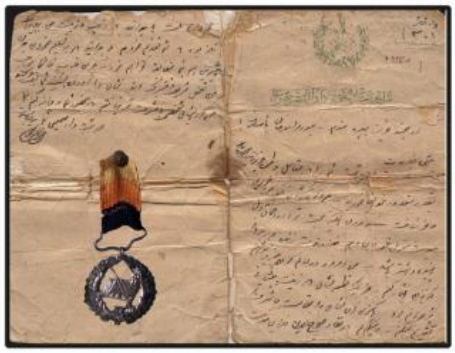
بنیانگذاران اولین تیاتر نوین کشور در هرات ۱۳۰۱ خورشیدی

شادروان استاد عبدالواحد بهره

ســــــلام سنـــــگی

سلام سنگی فرزند آزاده سر زمین سرسبز و زیبای شیران پنجشیر در دهه هفتاد الی هشتاد در آسمان هنر و فرهنگ وطن چون آفتاب درخشید. این ستاره درخشان سینماُ ازدواج نموده است و دارای هشت فرزند میباشدُ دخترانش همه تحصیلات شان را تکمیل و روانه بخت شده اند و پسران مانند پدرشان در رشته های مختلف فیلم و سینما تحصیل عالی نمودندُ پسر بزرگش بنام بصیر سنگی در رشته دایرکت فیلم در امریکا تحصیلات عالی را تمام کرده است. پسر دومش بابک سنگی در رشته « نیمشن» فیلم تحصیل نموده است و فرزند سوم بنام « سمک عیار» در رشته «اکت » تمثیل تحصیل نموده و میخواهد چون پدرش هنرمند شناخته شده ء جهانی گردد.

سلام سنگی چهره شناخته شده سینمای افغانستان که از نو جوانی عشق فیلم و سینما در دلش خانه کرده بودُ او را زمانیکه در رادیو تلویزون ملی تقرر حاصل کردُ برای اولین بار در دفتر کارم ملاقات کردمُ شخصیت عالی با کرکتر جالب هنری ُ مودب و سخنگو و سخن سنج با برخورد خیلی هنرمندانه و احترام متقابل توجه تمام همکاران رادیو تلویزیون ملی را بخود معطوف کرده بود. او یک جوان خیلی با انرجی که صرفاُ برای تپیدن و فیلم ساختن آماده خدمت بود و در شرایط خیلی دشوار در زیر چکمه های خونین جنگ در دشت و صحراُ در دهها ت و قریجات جهت نقش آفرینی در فیم ها حاضر بوده است.

جناب سنگی فیلم های زیاد در افغانستان بازی کرد و چهره شناخته شده و محبوب گردید ُ او در هر فیلم و درهر کرکتر موفق بودُ برعلاوه با صدای مقبول وگیرایش شهنامه فردوسی را همیشه از یاد میخواندُ خواندن شهنامه فردوسی با صدا و شیوه خاصیکه سنگی میخواند شنونده را کاملاُ در همان صحنه های چند هزار سال پیش قرار میدادُ سنگی عاشق ادبیات کلاسیک دری و بخصوص شهنامه فردوسی بزرگ بود زمانیکه محافل بمناسبت بزرگداشت از شهنامه و شخصیت فردوسی بزرگ در کابل تجلیل میشدُ جناب سنگی « جنگ رستم وسهراب» را دیکلمه مینمود و قیامت برپا میکرد چنان با احساسات میخواند که تمام محفل سکوت میکرد و صرفاْ صدای گیرای سنگی با شور هیجان ُ کلام فردوسی بزرگ منظومه حماسی ملی سرزمین ما در سالون طنین میانداخت. یقین دارم اشتراک کنندگان همچون محافل این خاطره را در ذهن شان دارند.

توجه مقامات ادبی و فرهنگی کشور بخصوص رادیو تلویزیون در آن بود تا شهنامه این حماسه ملی را که شامل اسطوره افغانی بوده با صدای « سلام سنگی و خانم شفیقه حبیبی» ضبط نماید تا بدسترس نسل امروز و فردای جامعه قرار گیرید. شهنامه فردوسی روحیه سلحشوری نیاکان و اجداد همه اقوام افغانستان را اعم از تاجیکُ هزارهُ پشتونُ بلوچ ُ اوزبیک ُ ترکمنُ وغیره که شامل

مناطق افغانستانُ تاجیکستانُ پشتونستانُ ایران و خلاصه تمام سرزمین پهناور فارسی زبان آنزمان میباشد از اتفاقات و حوادث با قهرمانی نیکان و سلحشوران وطن یاد آوری مینمایدُ به مثابه یک میراث بزرگ فرهنگی دوره غزنویان به نسل های آینده تحویل داده شود اما متاسفانه زمان برای رسیدن این ارمان بزرگ محدود بود درگیریهای جنگ خونین داخلی با آمدن مجاهدین در کابل مانع این آرزو گردید زیرا ریاست عمومی رادیو و تلویزیون افغانستانُ کمیسونی را باحضور داشت استاد «واصف باختری استاد بزرگ و ادب شناسُ و شاعر مستعد و جوان« قهارعاصی » و دیگران را تعین نمودند تا این کار بزرگ انجام گردد با تاسف شاعر ارجمندی کشور قهار عاصی در اثر فیر راکت کور مجاهدین در سرک جام شهادت نوشید و متعاقباُ تنظیمی ها شهر کابل را با حدود شصت هزار انسان بیگناه و تمام داشته های فرهنگی و آثار تاریخی آن گلوله باران نمودندُ مردم آواره گردیدند. در اثر آن جنگهای خانمانسوزُ سنگی نیز بخاطر حفظ ناموس و فرزندانش بطرف مزار شریف که اندک امنیت وجود داشت ُرفت و از آنجا به کشور تاجیکستان مهاجر گردید بعد از فروکش نمودن جنگها دوباره به کابل ویران شده و کلبه ویرانه خویش باز گشت .

زمانیکه طالبها بقدرت رسیدندُ بازهم نفس در گلویش تنگ شد این بار طرف پاکستان حرکت نمود و در شهر پشاور زندگی رااز سر گرفت.

درسال 1997 میلادی بنابر دعوت « ناصر عزیز» هنرمند و کارمند سابق رادیو و تلویزیون عازم امریکا شدند که قبلا درباره موضوع درزندگینامه مرتضیُ بایقرا جریان مطالعه نمودید.

جناب سنگی در امریکا میخواست یک تیم هنری را جهت فعالیت سینمایی ایجاد نماید اما یک مهاجر تنگ دست نتوانست به این آرزو برسد بناُ یک فیلم ویدیوی کوتاه بنام « سرزمین بیگانه» را تهیه نمود بعداُ در یک فیلم هنری که از طرف یک کمپنی امریکایی بنام« سر زمین افغانستان» که سناریو آن توسط « چارلی ولیسنون» نوشته شده بودُ نقش یک مهاجر افغان را با یکتن از هنرپیشگان معروف امریکایی بنام « تام هینگس» بازی نمود این فیلم که زندگی مردم افغانستان را در کمپهای پشاور نشان میداد در سراسر جهان نمایش داده شد از همین جا استعداد هنرمند معروف افغان « سنگی» دایرکتران و فیلم سازان امریکایی را مجذوب ساخت.

سلام سنگی در فیلم هائیکه قبل از مهاجرت وی در افغانستان تهیه میگردید در اکثریت آن حصه داشت مانند { دام مرگُ اشک ولبخندُ گناهُ فرارُ دختری با پیراهن سپیدُ محاصرهُ غلام عشقُ سیاموی وجلالی وغیره }

بقول او تاریخچه سینما برای اولین بار توام با تاریخ مدرنیته توسط شاه علم دوست « امان الله خان» با کارنامه های مدرنیت ساز او گره خورده است . شاه هنر پرور ملکه آگاه و روشن ملکه ثریا که هر دو به این باور شریک بودندُ هکذا افکار و اندیشه مرد فرهیخته و دانشمند بزرگ چون محمود دراین موضوع تاثیر گذار بوده است.

سینمای افغانستان در همان دوره نهضت امانی برای اولین بار در تپه پغمان پایه گذاری گردیدُ نمایشات تیاتر در آن به معرض اجرا قرار گرفت و حتا شخص شاه در کنار هنرمندان به تمثیل پرداخت. اما نسبت اینکه در تاریخ کشور یک پدیده جدید و بیدار کننده برای مردم بود تا شیوه زندگی شان توسط نمایشات هنری و فرهنگی تغیر یابدُ زیرا نتایج مبارزه علیه خرافات و

عقبمانی از همین ستیژ تیاتر و بعدا سینما آغاز گردیده است متاسفانه انگلیس متوجه کار های خلاق شاه جوان شد و توسط گماشتگان خود نگذاشت که مردم بسوی ترقی گام نهند بنابر توئطعه های ذهنیگرانهٔ شاه علم دوست و وطن پرست را زیر سوال عقیدوی قرار دادند و آشوب برپا نمودند با برکناری شاه امان الله آرمان سینمأ تیاتر و غیره پروژه های انکشافی و ترقی خواهی دفن گردید.

در زمان محمد ظاهر شاه سیر فرهنگی خیلی بطی پیش میرفت با آن هم هنرمندان و فرهنگیان بزرگ چونٔ استاد لطیفیٔ استاد برشناٌ عبدالروف بینواٌ نشاط ملک خیلٌ وغیره ارجمندان فرهنگی بودند که جهت بیداری مردم تیاتر های خیلی معروف را به نمایش گذاشتند و با اولین سناریو فیلم را بنام « عشق ودوستی» که استاد لطیفی نوشت و توسط هنرمندان چیره دست کشور چون مرحوم نشاد ملک خیلٌ عبدالرحمن بیناٌ محمد ابراهیم نسیمٌ احمد ضیا و نور محمد افغان با همکاری « خانم زینت فرشید » یکتن از دختران هندوستان در لاهور توسط کمپنی «شور » هندی ساخته شدٌ هنرمندان تلاشهای خودرا کردند اما کمپنی تولید فیلم در افغانستان وجود نداشت و از طرف دیگر کمبود هنرمند از طبقه اناث باعث گردید تا فیلم را مشترکاٌ با هنرمندان و کارمندان تخنیکی هندی تهیه نمایند. در دوره قانون اساسی و یا دهه دموکراسی زمان محمد ظاهر شاه شعبه بنام عکاسی در مدیریت آژانس باختر جهت فیلم برادری مسافرتها و مراسم رسمی خانواده محمد ظاهر و فیلمهای کوتاه اخباری ایجاد گردید و کدام فیلم هنری جهت ارتقای فرهنگ و آموزش زندگی اجتماعی مردم ساخته نشد. بعداٌ آهسته آهسته شعبه عکاسی به مدیرت ارتقا و یک تعداد عکاسان توسط استادان هندی تحت تربیه گرفته شد که تعداد این عکاسان و فیلم برداران خیلی محدود بود و صرفاٌ به عکاسی مسافرات های شاه میپرداختند و در سر فیلمی سینماهای کشور نمایش داده میشد الی زمانیکه ریاست ثقافت هنر در مطبوعات ایجاد گردیدٌ با کمک امریکایی ها توانستند که فیلم مستند و اخباری را جهت پروسس بعدی و تولید به امریکا ارسال نمایند و باز هم بشکل سرفیلمی درسینما های شهر نمایش داده شود که این تولید به قمیت گذاف تمام میگردید و بلاخره در فکر ایجاد یک پروژه بنام افغان فیلم شدند.

در زمان جمهوریت سردار محمد داوود خان هنر فیلمسازی قسماٌ از قید و بند فیلمهای مستند و مسافرت ها و محافل خاندانی رهایی یافت و هنرمندان به ساختن فیلمهای هنری پرداختند موسسات و گمپنی های شخصی مانندٔ نذیر فلیمٌ شفق فیلمٌ آریانا فلیم و گلستان فیلم پا برعرصه وجود گذاشتند. چنانچه فیلم هنری و معروف « رابعه و بکتاش » محصول همان دوره میباشد.

دراینجا باید از کار های مرحوم عبدالرشید لطیفیٌ مرحوم توریالی شفق و عباش شبان که از پیشکسوان هنر سینما در کشور بودندٔ باید قدر دانی نمود زیرا این عاشقان هنر و فرهنگ تشنه یک تولید وطنی بودند تا بتوانند از فرهنگ کشورٔ واقعیت های تاریخی و افسانه های حماسی و عشقی مطابق روحیه و فرهنگ مردم تولیدات را به سینماهای کشور عرصه نمایند.

در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک در افغانستان با همه درگیری های جنگ در باره هنر و فرهنگ توجه بیشتر گردید با آنکه جنبه تبیلغاتی خود را داشت اما هنر فیلم و سینما مورد توجه دولت قرار داشتٌ هنرمندان بیشتر مورد تشویق قرار گرفتند و یک تعداد هنرپیشگان زن به این مسلک شریفانه

سهیم گردیدند. ناگفته نباید گذاشت که فیلمهای خوبی هنری روی پرده سینما آمدُ استعداد ها تبارز داده شد و اولین بار در تاریخ افغانستان تعداد هنرپیشگان زن به خوشی خودشان به هنر سینما روی آوردند.
متاسفانه با حکومت مجاهدین تمام آبداد تاریخیُ موزیم ها و آثار باستانی بشمول داشته های هنری و فرهنگی همه از بین رفت و عاشقان هنر و فرهنگ نیز چون پرندگان آواره در فراز کشورهای بیگانه پر کشیدند. در دوره طالبان هر آنچه بنام فرهنگ ُهنر ُ تمدن و پیشرفت یاد میشد بدار آویخته شد که سیاه ترین دوره در تاریخ کشور ما ثبت گردیده است.
در حال حاضر سینما افغانستان بدون سناریو و فاقد مزایای هنری میباشد با آمدن دموکراسی بی بند و بار در افغانستان موسسات خارجی برای هدف معین خویش مصارف فیلم را میپردازند مگر صرفاُ برای مرامهای سیاسی شان فیلم های تبلغیاتی تهیه میدارند که بجز دشنام نامه ها و انتشار مکروب کینه و انتقام این دوره بر آن دوره و غیرهُ اثر هنری در فیلم شان وجود ندارد چنانچه دیده شده که دشنام امر حتمی در فیلمها است و هر فیلمساز که دشنام بیشتر را بگنجاند ُ پول بیشتر بدست میآورد این نوع فیلمها چون باد بهاری ضعیف و زود گذر بوده و زود از بین میرود و در ستیژ بین المللی جهان سینما مبارزه کرده نمیتواند و از طرف دیگر معرفی کننده تاریخ با شهامت سلحشوران وطنُ معرفی آثار باستانی وطن ُ روحیه وحدت و همبستگی افغانان در آن گنجانیده نمیشود که بدان دل بسته و خوش باشیم. { چنانچه تقاضای کابل اکپپرس را که دعوت سهم گیری را در یکی از کرکترهای فیلم شان از من نمودندُ رد کردم زیرا موافق با روحیه فیلم نبودم.} رکن عمده در یک فیلم سینمایی نویسنده و یا سناریست میباشد که متاسفانه فیلمهای امروزی در کشور ما با این کمبود مواجه است خارجی های که در کشور ما فیلم میسازند هیچگاه موفق نبودندُ زیرا آنها از فرهنگ و کلتور ما آگاهی ندارند بگونه مثال میتوان از فیلم عمر شریف که کمپنی امریکایی آن را با مصارف گذاف و با اکتور شناخته جهانی« عمرشریف» سوارکاران را تهیه نمود ُ یاد کرد. مگر عمر شریف با همان شهرت جهانی که داشت از جهان سینما با فیلم سوار کاران خلاص نشد ؟....یعنی تمام نام و نشان که در اکت فیلم های امریکایی کمایی کرده بود با همین فیلم ازبین رفت و یا فیلم هندی « درماتا » در زمان اوج شهرت فیروز خان و هما مالانی و کارگردان قوی هند در افغانستان تهیه گردید و فیلمش ناکام ماند و سقوط کرد. چرا ناکام ماند ؟ بخاطریکه دوستان هند متوجه فرهنگ اصیل ما نبودندُ و روحیه فیلم با فرهنگ نا هم گونی داشت ُ سناریو ی فیلم با فرهنگ و با کرکتر های بیگانه ُ باهم تطابق نمیکردُ باید در قسمت بافت و کلیت سناریو ُ درقسمت صحنه ُ انتخاب کرکترُ دیکور و مکیاژ باید دقیق فکر شود ُ سناروییست اصلاْ مغز یک فیلم است باید در سناریو همه نکات فرهنگی زیرکانه در نظر گرفته شود. هرگاه نویسنده « سناریست» موفق نباشد فیلم ناکام است.

به همین دلیل نویسندگان و یا ناریویستهای امریکایی خیلی

دقیق فکر میکنند و هرکس هم سناریست یا نویسنده شده نمیتواند. هرگاه فیلم های امریکایی را تماشاه کنید هر صحنه آن تماشاچی را باخود میبرد و تماشاه چی هیچگاه حدس زده نمیتواند که باقی فیلم کدام طرف میرود مثالهای زیاد در کار فیلم سازان امریکایی وجود دارد که حتیٌ هنر فیلم سازی ممالک اروپایی را که قدامت بیشتر نسبت به سینمای امریکا دارند تحت شعاع قرار داده استُ مثال فیلم غرق شدن کشتی بزرگ امریکایی بنام (تایتانیک) از نظر مسلک سینمایی هیچگاه کهنه نمیشود و هر قدر این فیلم دیده شود تماشاه چی خسته نمیشود زیرا سناریوی این فیلم واقعاٌ شهکار است و از طرف دیگر بیانگر یک واقعه تاریخی برای نسل آینده شان میباشد.

برای بوجود آمدن یک فرهنگ اصیل سینمایی بودجه گزاف بکار است که این کار را باید دولت انجام دهد اما متاسفانه دولت دلسوز در وطن ما استقرار نداشته و گرنه مانند فیلم تایتانیک در کشور ما غنی ترین قصه های حماسه با روحیه مثبتُ وحدت و همبستگی که پیام عالی برای نسل امروز و فردای کشور را با خود داردُ بسیار زیاد میباشد.

فیلم سازان امروز متاسفانه متوجه آن نیستند و سناریست قوی نداریم تا در پی شهرت کشور و زنده نگهداشتن آثار و فرهنگ واقعی وطن کار نمایند. باز هم متوجه میشویم که تایتانیک یک شمه ء از واقعات وتاریخ مردم امریکا را برای نسل آینده آنها بیان میکندُ آیا ما واقعیت های بیشتر از آن را در وطن خویش نداریم که برای نسل آینده انتقال بدهیم؟... همین دلیل است که فیلم های امروز ی افغانستان باآنکه جوایز هنری رااز کشور های مختلف بدست میآ ورندُ فیلمهای تجارتی بوده و بالای آنها حساب نمیشود زیرا سناریو فیلم پیام مثبت و یا معرفت فرهنگ وطن را با خود ندارد. سنگی از طفولیت به هنر سینما علاقه داشت او در سال 1353 هش-که موسسه شخصی نذیر فیلم ایجاد گردید و اولین محصول سینمایی خویش را بنام «رابعه و بکتاش» که سناریست آنُ نویسنده و هنرمند توانا مرحوم « داوودفارانی» بودُ روی دست گرفت.

سلام سنگی نیز درآن فیلم منحث ممثل پذیرفته شد و بعد از آن تا ترک وطنُ در چهل فیلم سینمایی حصه گرفت و همچنان در فیلمهای کوتاه تلویزیونُ نریشن فیلمیهای خارجی و بخش های تمثیلی نمایشات رادیوی سهم بارز گرفت و علاقمندان فراوانی پیدا کرد.

زمانیکه سنگی فیلمی بنام «آب» اثر هنرمند توانای کشور جناب معروف قیام را دایرکت نمود ُخویش تن را از کار های معمولی سینمای بیرون کشید زیرا نوسینده پیام بسیار عالی و انسانی برای هم شهریان عزیزش در رعایت نوبت آب نل کوچه داشتُ تا زورمندان دوساعته آب نل کوچه را ذریعه پیپ بمنازل شان انتقال ندهندُ این فیلم باادبیات خیلی قوی کلاسیک دری شیوه گفتاری شهریان کابل نوشته شده بودُ مورد استقبال زیاد مردم کشور قرار گرفت.

سنگی مشکلات زیاد را در هنگام فیلمبرداری در افغانستان دیده است که شمه ء آنرا در اینجا مینگاریم : در فیلم هنری فرار اثر دوکتور اسدالله حبیبُ یونت فیلم برداری به شهر جلال آباد در تهیه یک بخش فیلم که باید توسط « ژاله» از دریا عبور مینمودُ سنگی منحث ژاله بان (قایق ران) نقش آفرینی میکرد یک زمان متوجه شد که بالایش از طرف همکاران صدا میشود احتیاط کن که از آب به خشکه رسیدی ... در همان لحظه شلیک مرمی از طرف مجاهدین بالای یونت

سینمایی صورت گرفت همه هنرمندان قایق « ژاله» و وسایل فیلم را گذاشتند و خود از منطقه فرار کردندُ مرمی ها تمام وسایل تخنیکی را چلوصاف نمود روی همین مشکلات شبانه به تهیه فیلمها اقدام میشد. اما بعد ها دیده شد که جنگ تمام قربانی خود رااز مردم بیگناه دو طرف جبهه گرفت و رهبران جنگی که از گرفتن نام همدیگر نفرت داشتندُ ویکدیگر را بنام کافر و بی دین و از جانب مقابل بنام اشرار خطاب میکردند اما بخاطر بدست آوردن قدرت در سال 1371 هش – همدیگر را به آغوش کشیدند و مشترکاُ تمام مردم کابل را کشتند در این جنگ نافر جام فقط مردم مانند مواد سوخت در آتش جنگ سوختندُ کفن پوشیدند و یا آواره گردیدند. گلستان کشور ویرانه وگلهای آرزو پر پر شدندُ عاشقان هنر و فرهنگ بلبل گونه از گلشن وطن پرواز کردند بعد از این همه ویرانیها و قتلهای بی گناهان متاسفانه دیده میشود آن دشمنان سرسخت دیروز به دوستان سرسخت مبدل شده اند که بالای یک میز غذا و از یک گیلاس آب مینوشندُ واژه ایدیالوژی در بین شان یک بهانه بود و بس – پس تنها مجرمین ملت بینوای افغانستان بودند که بهای جنگ را بااز دست دادن جان شیرین عزیزان شان پرداختند و تا حال سرگردان درکشور های بیگانه حیات بسر میبردند. »

هر آنچه درباره محترم سلام سنگی مطالعه نمودیدُ شمعه از ملاقات تلفونی با خودم و مصاحبه های او از سایت های انترنتی جدید آنلین –ارمغان ملی و کابل ناتهـ گرفته شده است.

عـــــبـــــدالله شـــــــــادان

عبـــــداله فرزند غلام جیلانی خان در سال 1327 هش– در یک فامیل ادیبُ هنر پرور در شهر کابل دیده به دنیا گشودُ او مکتب ابتدایی را در مسعود سعد شهر کابل تمام کرد و علوم دینی و ادبی را در خانه نز د کاکای محتـــرم شان « غلام دستگیـــر خان» که از جمله ادباء و روزنامه نگاران دوره امان افغان و از جمله استادان لیسه نجـــات «امـــانـــی» بودُ آموخت.

جناب شادان درسال 1344 هش–از لیسه حبیبه فارغ و شامل دانشگاه کابل گردید و در سال 1349 هش– از رشـــته حقـــوق و علوم سیاسی دانشـــگاه کابل فارغ شد .

اول در محکمه ترافیـــک کابل و سپس منحیث معاون مجله قضایی ستره محکمه تقرر حاصل کرد. او زمانیکه محصل دانشگاه کابل بودُ نامش در ردیـــف دکلماتوران برجستـــهء برنامه های هنـــری و ادبـــی رادیو افغانستـــان وقت قرار داشت. بنده «صاحب این قلم» بیاد دارم همان زمان منحیث ممثل در رادیو بعد از وقت مکتب اشتغال داشتمُ جناب شـــادان گوینـــده فـــوق العاده داستانهای دنباله دار رادیو بود که با صدای گیرایش روایت داستان را قرائت مینمود و

آنرا بیشتـــر دلچســـپ و شنیدنی میساختُ و از همان زمان با وی شناخت دارم و تا امروز که این کتاب را تحریر میدارم هیچگـونه تغییر در کرکتر عالی و رویه نیکو یش تفاوت و یا بیگـــانگـی در روابط او با دوستـــان دیده نمیشود او با همان محبـــت که با کارمندان رادیو تلویزیون ملی داشتُ نیکـوتر و پرُ محبت تر و صمیمی به تقاضای من منبی بر ارسال زندگینـــامه اش لبیـــک گفتُ با سپاس فروان از محترم شادان و خانم نازنینـــش سیما شادان که این مطالب برای درج این کتاب برایم ارسال نمودند.

شـــادان که هنوز نهال سبز دبستان هنر و ادبیات بودُ از علوم دینی ومطالب فرهنگی جهان ومنطقه با خبر بود و سطوح مطالعه و دانش وی روز تاروز شگوفان تر میگـــردیـــد.

در اثـــر آن مساعی دوبار از طرف وزارت اطلاعات وکلتور جایزه دکلماتور ی را نصیب گردیدُ قدم وقلمش به سرعت در محور گسترش هنر وادبیات میچرخیـــد و به نوشتن داستان دنباله دار رادیـــو یی « محکوم به فناُ عشق شگوهمند تریـــنُ ژندارک و سپـــیـــده دم » پرداخت و همچنان شـــاعـــر با قریحه در نسل دوران ساز فرهنـــگ و ادبـــیـــات وطن گردید.

ســـال 1353 هش- در حالیکه آماده سفر جهت تحصیل و اخذ دکتورای خویش در رشته حقـــوق به ایالات متحده امریکا بودُ اما عشق هنـــر و فرهنـــگ مسیر زندگیـــش را تغیر داد و در فیلم معروف رابعه بلخی نقش بکتاش را بازی نمود.

بعد از آن به نوشتن فلمنـــامه پرداخت و سناریوی فیلم «توره » را نوشت اما ریاســـت نشـــرات وزارت اطلاعات و کلتور نسبت دلایل سیاسی و سانسور های سخت گیرانه مانع نشر آن فیلـــم نسبت دلایل که گوشه از واقعیت های جامعه را به نمایـــش میگذاشتُ گردید.

در دهه شصت خورشیدی انجنیـــر عبدالطیـــف احمدی سینماگر معروف افغانستـــان ُداستـــان « عشق شگوهمند ترین » اثر رادیویـــی جناب شـــادان را زیر نام « حماسه عشق» برای یک فیلم هنری تصویر برداری کرد و هنرمندان معروف در آن نقش بازی کردند و در زندگی نامه شان در همین کتاب نیز تذکر داده اند.

در نیمه سال 1355 آغاز 1356 هش- بنابر ایجاد پروژه تلویزیون در افغانـــســـتـــان با یک گروپ هنری و فرهنگی جهت آموزش و تولید برنامه های تلویزیونی برای مدتی به تهران سفرکردند . بعداز برگشت از تهرانُ تلویزیون افغانستان به نشرات امتحانی آغاز کرد و جناب شادان شام بیست ونهم حوت 1356 - اولین برنامه امتحانی تلویزیون را به صدا و تصویرش پخش نمودُ الی تاریخ اول ثور 1357 هش- کارگردان برنامه های تلویزیونی و پـــس از آن مدیر عمومی اداره روزنه رادیو مقرر و ایفای وظیفه کرد.

در آغاز سال 1358 هش- در زمان نور محمد تره کی جبراُ به آرشیف ملی فرستاده شد. در اوایل سال 1359 هش- بحیث رئیس نشرات تلویزیون مقرر و برنامه های تلویزیون تحت ریاست وی در بخشهای مختلف و بخصوص در عرصه هنر وادب پیشرفت چشمگیر نمود.

سپس به معاونیـــت کمیته دولتی رادیو و تلویـــزیـــون کسب مقام کرد و در عین زمان بحیـــث رئیـــس اتحادیه ژورنالستـــان افغـــانـــســـتـــان نیز انتخاب گردید.

جناب شادان زمانیکه بحیث رئیس نشرات تلویزیون ایفای وظیفه میکرد توجه خاص به تولید فیلمهای تلویزیونی مبذول داشتُ فیلمهای ماندگار هنری مانند « دختری با پیراهن سپیدُ کیفرُ دهکده ء منُ فرار و مردها را قول است» و چند فیلم دیگر تولید و در تلویـــزیون بنمایـــش گذاشته شد که جوانان مستعـــد و هنرپیشگان که اکنون هرکدام ایشان چهره های ماندگار جامعه هنری افغانستـــان میباشدُ در همین فیلم ها درخشیدند. شادان در همین سالها همواره در بورد انتخاب سناریو های افغانفیلم حضور فعال داشتُ تا فیلمها از هر نقطه نظر مطابق با روحیه و عنعنات مردمُ غنی از فرهنگ و ادبیات ز بانهای دری و پشتو با پیام عالی انسانی ُ اجتماعیُ فرهنگی و عاطفی باشد. درسال 1371 هش- با ورود مجاهدین درکابل تعداد زیاد هنرمندانُ دانشمنـــدان و بزرگـمردان کشـور با خطر حیاتی مواجه گردیدند و جناب شادان بعد از شهادت برادر بزرگش ناگذیر وطن را ترک کرد و تا اکنون در شهر لندن انگلستان زندگی دارد.

از سال 1996 م- تا حال به عنوان خبرنگارُ مجری و تهیه ترتیب و گویندگی چندین برنامه رادیویـــی در بی بی سی(B B C) لندن انگلستان بوده است.

اثر مهم و ادبی و فرهنگی او در این سالها تاریخ گفتاری مطبوعات افغانستان بوده که تا حال هفده برنامه آن روز نیم ساعت از طریق رادیو بی بی سی(B B C´) اقبال نشر یافته است. وی اکنون مشغول پروژه بزرگ دیکلمه شعر زیر عنوان « جرعه ای از شراب کهنه عشق » استُ در این مجموعه تا اکنون بیش از پنجـــاه برنـــامه از بهترین نمونه های شعر شعراء بزرگ از هزاران سال قبل افغانستـــان را که حتا مردم آنها را فراموش کرده اندُ دیکلمه نموده و برای مردم معرفی کرده است. کارهای هنری وفرهنگی وادبی جناب شادان خیلی زیاد و چشمگیـــر است که نمتواند آنرا در این مختصر گنجانید بهتر است از قول جناب داکتر ناظمی و داکتر حمیرا نگهت دستگیر زاده و داکتر بشیـــر سخاورز شاعر و پژوهشـگر ادبیاتُ در محفل فرهنگی که به بزرگداشت از مقام عالی ادبی و فرهنگـــی محترم عبدالله شادان بتاریخ 30 مارچ 2012 م- در شهر لندن برگذار گردیده بودُ بنویسم :

« ناظـــمی میگوید« من در میان کسانی یا درمورد مردهایی که شعر را در رادیوی افغانستان میخواندند و تا حال میخوانند هیچ کس را به اندازه جناب عبدالله شادان با آن توانایی که در خواندن شعر و فهم شعر داردُ نمی شناسمُ زمانیکه عبدالله در مهاجرت با رادیو بی بی سی به کار آغاز کرد آنجا هم دیدم که عبدالله شادان نه تنها یک دیکماتور ورزیده و فهیم است بلکه در اخبار و مسایل که به زندگی روزمره ما ارتباط داردُ وقوف بسیار زیاد دارد و با کمال شجاعت میتواند این مسایل را در میان بکشد و درباره آن بحث نماید.» جناب سخاورز در همین محفل چنین گفت: « درباره سالهای هفتاد میگویم که از خود در آنروزها چیزی نداشتمُ نشریه ها از ایران میآمدند و ساق های فروزان هنرپیشه ای ایرانی را در «بانوان» میدیدیمُ اندام برهنه برژید باردو را در «تهران مصور» و موهای آلن دولن با چشمهای نافذش در« سپید و سیاه» اما اگر میخواستیـم ادبیات را جدی بخوانیمُ بایست به کتابخانه عامه کابل میرفتیـــم و در آنجا بود که میتوانستیم مجله سخن توده و تماشا را

بخوانیم. یاد پرویـز ناتل خانلریُ گرامی باد که او مارا با ادبیات غرب آشنا ساخت و گرنه با این ساق و بدن در چهار راه تاریخُ پاک گمراه شده بودیـم و مرد دیگـری که مارااز گمراهی رهانید «شـــادان » بود. هنگامیکه « ما» میگویمُ مرادم این است که شادان تنها دست مرا از آن غرقاب نگرفت . درغیاب نشریه های معتبر شادان زمزمه های شب هنگامُ رادیویـــی مجلهُ و ترازوی طلایـــی منبری ساخت تا ازاین منبر صدای ادبیات مدرن را بگوش جوان های چون من رساند و اگر جوان ها که عده یی شان از نویسنده های جدی ما هستندُ سهم شادان را در پرورش شان نادیده گرفته باشندُ سخت بی مروت هستنـــد. پس بگذار تا مروتی در جهان باقیست «سخاورزی» شادان را بستاییم .

شادان در زمزمه های شب هنگـــام خرقه پوش بود و هنگامی که شعر بیدلُ حافظ و سعدی را قرائت میکرد گویی ابوالمعانی بیدلُ خواجه ی شیراز و شیخ اجل در برابرش نشسته اند و هنگامیکه ترازوی طلایی مجله ای رادیویی و از هر چمن سمنی میرفت و البرت کاموُ از ژان پل سارتر و سمیمون دوبوار میگفـتُ جامه یی برتن داشت گویی انگار استاد جوانی به دانشگاه پاریـس میرود تا شاگردانش را پیام روز بیاموزاند.

شادان در گزیدن برنامه هایش دقت شاعرانه ای بکار میبرد که احمد شاملو از آن یاد کرده استُ چون که او خود شاعری است که در گزیدن مضمـــون هایش دقت بکار میبرد.»

همچنان داکتر حمیرا نگهت دستگیر زاده شاعر نوپرداز و شناخته کشور ما در باره بزرگ داشت از شحصیت ادبی و فرهنگی وهنری جناب شادان چنین گفته است :« بیگمان صدای عبدالله شادان ذوق ساز و ذوق پرور همه شنونده های ادبی رادیو افغانستان بود که بقول سهراب سپهری سر سوزن ذوقی داشتندُ شادان بیشتر بنام دیکلماتور در ذهن و حافظه ما جای خوش کرده استُ شاید ما بعداز مولا نا خوانی های مساجد و مثنوی خوانی های خانگی بار دیگر به شناخت مولای به صدای عبدالله شادان و همکاران و همقطارانـــش توفیـــق یافتیم.

خواندن متون کلاسیک به خاطر دیگر گونیهای نحویُ دشواری هایی دارد که حتی برای تحصیل یافتـــگان نیز گریز ندارد. اثری دیگری که این گروه کاری به ویژه جناب شادان به علاقه مندان نثر فارسی داشتُ شیوه درست خوانیُ زیبا خوانی این متون است. من شخصاُ شیوه خواندن آهنگیـــن و خاص الهی نامه را از این برنامه ها آموختم و شاید تا امروز اگر بخوانم از گلوی عبدالله شـــادان و یا یکی از گوینـــدگان آنزمان رادیوی افغانستـــان خواهم خواند.»

در زمان ریاست جناب شادان در رادیو تلویزیون ملی افغانستان میتواند گفت که برنامه از کیفیت عالی و خوانش درست و تنوع برخوردار بود و مهمتر از همه تاکید بر برنامه های تولیدی با وسایل اندک بود و توجه به نمایشی ساختن متون کلاسیک و معرفی سیمای جاویدان هنر وادب افغانستـــان و جهانُ نمایش های تلویزیونـــی به هدف بلند بردند سطح آگاهی و ذوقی شنونـــدگان و بیننـــدگان از طریق برنامه هایی چون مشعلداران هنرُمجله تلویزیونیُ کاروان حلهُ هفت شهر هنرُ دنیای جوانانُ شبهـــای شعرُ برنامه کتـــابُ میـــزهای مدور ادبی و از این غنامندی برخوردار بودند.»

شادان برعلاوه گویندگی و سرودن شعر در داخل افغانستان و رادیو B B C دو نمایشنامه را تحت عنوان « گاو صندوق» و « دیوار» در تهران زمانی کارگردانی نمود که برای آموزش برنامه های تلویزیون با گروپ از هنرمندان و برنامه سازان به تهران رفته بودند که توسط هنرمندان تیاتر تحت رهبری جناب استاد عبدالقیوم بیسد آن نمایش نامه ها را بازی نمودندُ ایرانیان از قدرت قلم شادان متعجب گردیدند و همچنان از قدرت تمثیل هنرمندان گرامی نیز ستایش کردند.

کار گردانی و ضبط اولین پارچه های موسیقیُ تمثیلی و هنری در تلویزیون افغانستانُ ضبط اولین آهنگ از جمله اهنگهای شهید احمد ظاهر اولین را جنای شادان و آهنگ دومش را زنده یاد داوود فارنی ضبط تلویزیونی کردندُ از جمله کارهای گلچنین و هنری شادان میباشد.

اشعار محترم شادان در مطبوعات افغانستان جایگاه خاص داشت و هنرمندان نیز اشعار وی را در قالب موسیقی سروده اند که از جمله آهنگ مشهور (وقتی عاشق شوی زار دلته گفته نتانی) این آهنگ نه تنها در افغانستان بلکه در ایران و تاجیکستان از شهرت خاص برخور دار است و هنرمندان تاجیکی وایرانی « هایده آواز خوان معروف ایران » نیز این اهنگ زمزمه کردنده اند اما اولین بار بصدای سهیلا زلاند از طریق رادیو افغانستان به نشر رسید و از برکت آن شعر زیبا ُسهیلا زلاند خیلی شهرت کمایی کرد.

جناب شادان بازیگر در نقش های اصلی افسانه های اپرای جهان در سالهای پنجاه خورشیدی بود. تحقیقات وی در تاریخ گفتاری مطبوعات افغانستانُ از جمله هفده برنامه نیم ساعته رادیویی بی بی سی B B C را میتواند نامبرد.

شرکت در برنامه های تیاتری دیکلمه ء شعر دوساعته « نور و صدا» بکار گردانی احمد شاه علم کارگردان معروف سینمای افغانستانُ همرای زنده یاد داوود فارانیُ سیما شادان و فریده انوری از جمله کار های دیگری هنری او میباشد.

در زمان که رئیس تلویزیون ملی افغانستان بودُ تصنیف بندی هرنوع موسیقی :
کلاسیکُ غزلُ محلیُ اماتور جوانانُ موسیقی ملیت های اقلیتُ تکنوازی و غیره را جای و مکان لازم برای نگهداشت آن دست آوردهای پرُ بهای هنریُ تعین نمود تا از آسیب در امان باشند.

در دهه شصت خورشیدی عضویت در هیئت پنج نفری در نشریه معروف «اخبار هفته» را داشت.

عبدالله شادان از نسلی میباشد که وطن دوستی و ترقی در عرصه های مختلف هنر فرهنگ و پیشرفتهای اقتصادی را مشغله مبارکی میداند در این راه از هیچگونه خدمت صادقانه دریغ نورزیده است فرهنگ و ادبیات و باور به عقاید دینی و احترام به رسوم وعنعنات پسندیده مردم را چراغ روشن بر تاریکی های جامعه میداند.

او به خانواده ای تعلق دارد که علمُ هنر و فرهنگ چراغ راه زندگانی شان بود.

در بخش سینما نیز موفقیتهای زیاد داشت که میتواند او را در نقش بکتاش در فیلم رابعه بلخی که توسط وی و همسر نازنینش « سیما شادان» زندگی نخستین زن شاعر قرن چهارم دوباره زنده گردید و در جمله بازیگران ممتاز سینمای افغانستان اخذ موقعیت نمود.

جناب شادان اکنون در تلاش و تحقیق است تا گنجینه های نایاب و گهر اصیل هنر و فرهنگ افغانستان را که هزاران سال قدامت تاریخی دارد جمع آوری نموده و از طرین رادیو بي بی سی B B C که تا اکنون موفق به نشر هفده برنامه آن گردیده است به جهان شعر و ادب و فرهنگ معرفی بدارد و شعرای خفته بخاک و فراموش شده وطن را دوباره زنده ساخته تا هویت آنها دو باره تازه گردد ُ امید میرود که جناب شـــادان در طبـــع « جرعه ای از شـــراب کهنـــه عشـــق» بشکل کتاب اقدام بدارند و بدستـــرس همه دوستداران هنر و ادب قرار گیرد.

سپاس میدارم هنردوستانی را که پیوسته با نگاه های ژرف و صادقانه در جستجوی گهرهای نایاب و اصیل وطن قلم و قدم میزنند تلاشهای انسانهای صدیق و هنر پرور در غـــنامنـــدی هنر و فرهنگ و ادبیـــات وطن نقش خیلی موثر و سازنده دارد.

شما عزیزان در هر برگه این کتاب خدمات ارزشمنـــد ی عاشقان هنر و فرهنگ را مطالعه میدارید که در بخشهای مختلف فرهنگی ُ چون هنر درامه نویسی ُ سناریو نویسی ُ تولید فیلم ُ هنر نقاشی ُ نویسندگی ُ هنـــرتیـــاتر ُ موسیقی و غیره قلم و قدم زده اند خدمات ایشان باعث افتخار هنر دوستان و فرهنگ پرستان بوده و تلاشهای خسته گی نا پذیر شان باعث غنامندی فرهنگی و سرمایه معنوی کشور ما میباشد.

شادان از همان جمله شخصیها یست که با کرکتر عالی و مشوره دهنده خوب و صاحب نظرموثر و قاطعت درکار هایش یگانه معیاریست که او را به نتایج مثبت و مدارج ارجناک فرهنگی رسانیده است . وی با تمام کارمندان رادیُو تلویزیون و افغانفیلم ُ اتحادیه ژورنالیستان و سایر ساحات فرهنگی که وظایفی داشته با لبخند نمکین ً صمیمیت ُ صداقت ُ و قاطعیت خیلی مثبت که جز اخلاق شایسته او بشمار میرود ُ برخورد مینمود و مینماید.

جناب شادان با سیما «عثمان» ازدواج نمود و بعد از ازدواج بنام سیما شادان که از جمله فرهنگـــیان شایسته وطن ما میباشد ُ شهرت حاصل کرد این زوج فرهنگی دارای دو فرزند (صدف شادان و مامون شادان) میباشند.

درباره محترم شـــادان هرقدر سخن پردازی نمایم گمان میکنم به گذافه نرفته ام زیرا قسمیکه دربالا اشاره شد او را از زمانیکه محصل دانشگاه کابل بودند میشناسم ُ کرکتر عالی و صداقـــت در گفتـــار و کردار ُ صمیمت با کارمندان ُ جناب شادان خیلی ستودنی است ُ طول عمر و صحت برایش آرزو میبرم .

پروفیسور دکتور عنایت الله شهرانی

عـــــنایـــــت الله شـــــهـــرانی

دکتورعنایت الله شهرانی فرزند شاد روان الحاج آخوند ملا عباد الله خان درهشتم قوس سال 1321 هشـ در قریه شهران خاش بدخشان تولد شده، تعلیمات ابتدائیه را درمکتب "معروف خاش" متوسطه را درمکتب "

ابن سینا " در کابل و لیسه را دردارالمعلین کابل سال 1340 –ش مطابق 1 196 م ـ به اتمام رسانیده است.
عنایت الله شهرانی درسال 1341–هش 1961 م شامل فاکولته جدید التاسیس "تعلیم وتربیه" گردید و ازجمله اولین فارغان آن فاکولته مذکور بشمارمیرود. سند ماستری خودرا در دانشگاه " اریزونا " ایالات متحده امریکا درسال 1357 ش ـ مطابق (1978 م ـ و درجه دکتورا را نیز دردانشگاه اریزونا در 1365هش ـ 1986م _ بپایان رسانیده است.
کتب علمی واسناد دست داشته فرهنگی ثابت کننده علایق جناب شهرانی به هنرو فرهنگ از آوان کودکی بوده است و تا اکنون یکی ازشیفتگان هنر بشمار میرود. درانکشاف استعداد هنری او والدین مرحومش و یک تعداد استادان مکتب ابتدائیه نقش اساسی وارزنده داشتند. زیرا او از خورد سالی نقاشی های بالای دیوارهای خانه و حویلی شان با ذغال و پنسل انجام میداد ولی این کار او والدینش را متاثر نمیساخت بلکه منظماُ با آفرینش های نقاشی اورا مشوق بودند. همچنان مانند سایر بچه های هم سن و سالش مجسمه های گلی از حیوانات و پرندگان میساخت و معلمین را بشور میآورد میتوان گفت این استعداد درخونش بوده است. زمانیکه درصنف پنجم مکتب بود، با وجودیکه از جنگ متنفراست اما کاردستی او چون تفنگچه و سایر لوازم جنگی بود برایش تحسین ها به ارمغان آورد. چنانچه استاد "عبدالبصیر وافی" به تفنگچه ی ساخت شهرانی باروت انداخت و آنرا آتش داد و تیر نیز به هدف اصابت کرد، زمانی اینعمل از طرف استاد عبدالبصیر" وافی" انجام شد همه شاگردان واستادان موقع تفریح درصحن حویلی مکتب بودند و مشاهده کردند.
درمکتب ابتدائیه دونفر از استادان حسن خط مرحومین " محمد مجتبی خان ونورمحمد خان" به عنایت الله شهرانی درس خوشنویسی میدادند واخیرالذکر درخانه نیز به عنوان معلم خانگی وی را تحت تربیه قرار داند، از آن سبب در خطاطی و حسن خط ید والای نصیبش گردید. شهرانی درمکتب متوسطه ابن سینا کابل نیز در مضامین کار دستی، حسن خط و رسامی از شاگردان ممتازبود، چنانچه در مضمون حسن خط که شادروان آغا صاحب " سید محمد ایشان الحسینی " که خیلی سختگیر بود بلندترین نمره راازآن خود کرد. درهنرنقاشی نزد استا "محمد اسحق بدیعی " درمکتب ابن سینا تلمذ کرد از برکت آن استاد استعداد نقاشی جناب شهرانی بخوبی انکشاف نمود و به پورترپت" شکل" انسان، حیوانات و مناظرطبیعی دست یازید. او تاختم مکتب متوسطه از ذغال و مخصوصاُ پنسل کارمیگرفت و علت آن نبود آلات و اسباب رنگ های آبی ، روغنی وبرس وبرسک بود.
استاد "بدیعی" همیشه برای شاگردانش کاربا پنسل را هدایت میداد علاوتاُ گاه گاهی نقاشی های رنگه اش را درصنف به شاگردانش به نمایش میگذاشت تا شاگردان ازآن مفکوره بگیرند.
زمانیکه شهرانی درلیسه دارالمعلین بود، استعداد نقاشی وی به حدی رسید که یکی ازاستادان زبان انگلیسی" امریکایی" که درعین زمان یک جریده انگلیسی را برای آموزش و تفهیم بهتر زبان انگلیسی برای شاگردان تهیه میکرد، شهرانی کار رسامی و دیزاین آن جریده را بدوش داشت. همچنان درهمین سال "صنف دهم" جایزه سالون خزانی را با ساختن یک کاسه چوبی ازآن خود ساخت.

در آنزمان استاد نقاشی در دارامعلین کابل " استاد عبدالله شهنواز، و معلم رسامی و کاردستی و ابری سازی "استاد گلبدین خان" بودند و بعداز تقاعد استاد شهنواز ُمرحوم غلام محی الدین شبنم غزنوی بحیث معلم رسم تقرر حاصل کردُ در این وقت شهرانی بحیث یک رسام شناخته شده بود، از این رو در لیسه دارالمعین رسمهای بیالوژی، فزیک و کمیا را بروی چارتها برای استادانش رسم میکرد واستادان از آن بمنظور تدریس شاگردان استفاده میکردند. یکی از استادان فزیک در آنوقت بنام « محمد اسلم خان» کتابی را تالیف نمود که شهرانی بیشتر ازصد رسم آن کتاب را بانوک آهنی رسامی نمود و اداره مکتب و استادان از کارش تقدیر نمودند.

در صنف دوازدهم مکتب او نقاشی های بزرگ و ارزنده را انجام دادو آن ایـنکه در آن سال مرحوم استاد "محمد شاکرسامی" فرزند (محمود سامی پاشا) مشاور اعلیحضرت امان الله خان که هنرمند درجه یک کشورُ منحیث استاد نقاشی در دارالمعلین کابل مقررگردید، چون شهرانی شهرت هنری یافته بود، بناُ اجازه رفت و آمد واستفاده از دفتر نقاشی و رسامی او را داشت، رسامی های استاد سامی را مستقیم مشاهده و ازوی اصول ترسیم پورترپت را میآموخت. درهمین صنف دوازدهم یک کتاب سواد آموزی را تحت رهنمایی استاد "محمد یوسف محسنی کوهستانی" تالیف، نقاشی و خطاطی نمود. بعداز فراغت صنف دوازدهم در سال (1341 هش- مطابق 1962 م) بعد ازسپری نمودن امحتان کانکور شامل دانشگاه در دانشکده جدیدالتاسیس تعلیم و تربیه گردید، او در سال اول فاکولته دوکار عمده را درنقاشی انجام داد، یکی از روی مایکروسکوب آمیب ها، حجرات وغیره را در مضمون ساینس رسامی نمود و داکتر محمد صدیق خان آنها را در کتاب خود درج ساخت. پروفیسور استاد" محمد فاضل" کتاب (نوابغ سانیس) را ترجمه میکرد، شهرانی پورترپت های فلاسفه را بانوک آهنی درآن کتاب نقش میبست. در این دوره شهرانی با هنرمندان شهر کابل و آثارآنان اندک اندک معرفت حاصل نمود و این معرفت به انکشاف فکری او تاثیرات مثبت وارد نمود. درصنف دوم فاکولته، درپروگرام نصاب تعلیمی، مضمونی را بنام "هنر" شامل کرده بودند که مرحوم استاد عبدالغفور برشنا آن کورس را تدریس مینمود و ازکورس مذکور شهرانی استفاده ء اعظمی نمود؛ استاد برشنا که استعداد او را دید، برایش توصیه کرد تا کارهای نوک آهنی را تقویه دهد استاد برشنا نه تنها موضوعات سکیچ کردن دورنما؛ واصول رنگ آبی را تدریس مینمود بلکه در باره تاریخ هنر افغانستان چندین لکچر ارایه داشتند و از همان تاریخ یعنی (1342 هش - مطابق 1963 م) ارتباط عنایت الله شهرانی؛ بااستاد عبدالغفور برشنا آن هنرمند شهیرو افغانستان قایمُ از ارشادات ورهنمایی استاد برشنا زمانیکه حیات داشتندُ سود برد . درختم سال سوم فاکولته، در رخصتی های زمستانی جناب شهـــرانی عنوان موضوع تیزس خود را "هنر در افـغانستان" ثبت نمود. که با کمک و همکاری استاد عبدالغـــفـــور برشـــنا کتاب مذکور را تالیف و به اتمام رسانید و این کتاب اولین تذکره نقاشان در افغانستان بشمار میرفت و استادان چون عبدالحی حبیبی و عبدالغفور برشنا در آن کتاب تقاریظ عالی نوشتند،

درسال (1350 ش) بنابر دستور داکتر علی احمد پوپل وزیر معارف کتاب مذکور را در مطبعه معارف به تیراژ یکهزار جلد اقبال طبع یافت. کتاب هنر در افغانستان تا اکنون مورد استفاده هنرمندان، پژوهشگران قرار گرفته است .

شهرانی از سال (1345 الی 1350 ش) مطابق (1966 ـ 1971 م)علاوه از تدریس روان شناسی و تعلیم وتربیه در دارالمعلمین کابل مضمون هنر را تدریس و در مکاتب شهری کابل همراه با استاد شبنم غزنوی منحیث هدایت کننده (سوپروایزر) در مضامین هنربا استادان کار نموده است. وی چندین نمایش نقاشی را در وزارت مطبوعات و مرکز فرهنگی امریکا درکابل «ستاف هاوس امریکایی» و کتابخانه دانشگـــاه کابـــل بصورت انفرادی و جمعی برپا نمود. زمانیکه در موسسه تعلیم و تربیه ایفای خدمت می نمود و ده ها کتاب را نقاشی و بطبع رسانید و هم مدتی کوتاهی در دائره المعارف رسمامی کرد بنا بر پیشنهاد رئیس دانشگاه وقت شاد روان پوهاند عبدالا حمد "جاوید" پورترپت های ، روئسای دانشگاه کابل را نقاشی نمود و در آن وقت استاد "جاوید" پورترپت مهات ماگاندی را که توسط شهرانی به سایز بزرگ رسامی شده بود به وزارت تحصیلات عالی هندوستان برده هدیه نمود. در سال (1345 ش) مطابق (1966 م) بنابر پیشهناد استاد دیزاین و کمرشل آرت خانم "ری -آن- راپت" عنایت الله شهرانی به نزد خانم "آرلین فریدمین" یکنفر محـــقـــق امریکایی طرز کار و استفاده از رنگ روغنی را بصورت مسلکی آموخت و سالهای زیاد با آن هنرمند محشورُ همکار بود و خانم فریدمیـــن درباره چارچته کابل کتابی را نیز تالیف کرده است.

جناب شهرانی گرچه بعداز فراغت فاکولته تا سال (1350 هش- مطابق (1971 م) بطور بالمقطع در فاکولته ء تعلیم وتربیه تدریس مینمود ولی در سال (1350 ش) (1971 م) به اثر کامیابـــی در امتحان رقابت برنده شـــد و رسماً در کدر تدریسی فاکولته منحیـــث استاد پذیرفته شد. در سال (1354 ش) مطابق (1975 م) بنابر پیشنهاد پروفیســـور میرحسیـــن شـــاه خان رئیـــس فاکولته ادبیات و علوم بشـــری بحیث استاد شعبه دوصنفه نقاشـــی و هیکل تراشـــی (هنرهای زیبا) که جدیداً در فاکولته ادبیات تاسیس شده بود، وظیفه گرفت.

در سال 1355 هش- 1976 م- طی یک امحتـــان رقابتـــی در میان استـــادان برنده شـــد و به اخذ سکالرشیب فولبرایت کامیاب گردید. وی تا اوسط سال (1357 ش) (1978 م) ماستری خود را در هنرو مسلک دومی (ماینر) در تعلیم و تربیه در دانشگاه " اریزونا ی" ایالات متحده امریکا به اتمام رسانید و در آنجاه در چند نمایش با هم صنفان امریکایی سهیم شد و باری هم به تنهایی از نقاشی های دوره ماستری اش را در شهر توسان اریزونا برپاکرد و درهمین سال (1357 ش) (1978م) دوباره به افغانستان عودت نمود و منحیث استاد در شعبه هنـــــرهای زیبا مقرر گردید وهمزمان بخاطر تـــالیفـــات متعددش در فولکلور افغـــانســـتـــان به محصلان خارجی فولکلور تدریس نمود. در فاکولته ادبیات وعلوم بشری یک شعبه کوچکی بنام هنرهای زیبا "نقاشی وهیکل ترشی» وجود داشتُ کورس های نقاشـــی را نیز تدریـــس نمود.

در وقت آمریتش استاد شهرانی خواست که شعبه ی هنرهای زیبا را به فاکولته ارتقا بدهد چنانچه دیپارتمنت های موسیقی ، تیاتر، سینمـــاتوگرافی و تعلیم و تربیه را تاسیس و بودجه سالانه هنرهای زیبا را که در حقیقت فاکولته مستقل بشمار میرفت و بنام آمریت هنرهای زیبا گفته میشد، به مقدار چهارصد و پنجاه هزار افغانی از ریاست دانشگاه کابل تخصیص بودجه سالانه را بدست آورد و در تمام رشته های فوق الذکر استادان مسلکی برعلاوه استادان اصلی شعبه ی هنرهای زیبا خارج از

دانشگاه کابل مقرر نمود و برای اولین بار درتاریخ افغانستان خصوصاً موسیقی و تیاتر به سویه اکادمیک در قطار مسالک دیگر اجتماعی وسیاسی ارتقاء و عرض اندام نمود. این عمل از جمله کار های زرین در تاریـــخ افغانستان بشمار میرود. در هیمن هنگام یازده تن از فارغان با استعداد و برجستـه هنرهای زیبا را که مدتی شاگردان لایق شهرانی بودند در کدر علمی مقرر نمود، استاد شهرانی کار های بس بزرگ در رشته هنر های زیبا افغانستان انجام داده است که شما خوانندگان ارجمند را در صفحات بعدی به مطالعه یک رساله ی بنام « خاطرات من از تاسیس فاکولته هنرهای زیبا " که بقلم شخص داکتر عنایـــت الله شهرانـــی نوشته شده و برایم گسیل داشته اند، معطوف میدارم

. داکتر شهرانی مانند هزاران هموطن دیگر ما نسبت آشفتگی های سیاسی درسال 1360هش (1981م) راه هجرت را در پیش گرفت و در شهر پشاور به در خواست داکتر انور خان و استاد واصل نور به حیث " اسوشیتد" پروفیسور دردانشگاه پشاور مقرر گردید، در آنجا برعلاوه تدریس در باره آسیای مرکزی نقاشی های پورترپت های اشخاص برجسته تاریخ افغانستان و آسیای مرکزی را با رنگ روغنی انجام داد و ضمناُ در کنار این وظیفه در دانشگاه پشـــاور در فاکولته جـغرافـیه منحیث مشاور اجرای وظیفـــه نمود و در اوسط سال (1361 هش) (1982 م) به امریکا هجرت نمودُ درسال (1362 هش- 1983) میلادی در دانشگاه اریزونا منحیث محصل دوره دکتورا پذیرفته شد. درسال 1365 ش (1986 م) به اخذ دیپلوم دکتورا در مسلک تعلیم و تربیه و با ماینر هنر "مسلک دوم" موفق گردید. بعد از فراغت مدت دوسال در تلویزیون تعلیمی منحیث طراح و خطاط ایفای وظیفه نمود. در سال 13769 هش)(1990م) از امریکا به پاکستان نقل و مکان نمود و منحیث مســتـشار تعلـیـمی در رابطهء عالم اسلامی در بخش آسیای مرکزی کار کرد، سپس بنابر درخواست دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد بحیـــث استاد و رئیس بخش مطالعات آسیای مرکزی یاممالک جدید الاستقلال از دست و سلطه ء روسها مـــقرر گردید و یک سال بعد منحیـــث فول پروفیسور ارتقا نمود. بعد از سال 1374 ش(1995 م) دوباره به امریکا برگشت و دست بقلم برد کتاب های متعدد در ادبیات -تاریخ - تاریخ فولکلور و هنـــر نوشت، پروفیسور شهرانی بیشتر از پنجاه جلد کتاب و بیشتر ازسه صد مقاله در باره هنر افغانستان نوشته است ، در حقیقت بیشترین کتاب در باره تاریخ هنر معاصـــر افغانستان از قلم داکتر عنایت الله شهرانی تروایده و هنر افغانستان را در رشته های مختلف آن جاوید ساخته است.

وی هفده کتاب تنها در باره هنر تحریر نموده استُ این شخصیت هنری درکتاب چهر های جاوداناثر ماریا دارو با نمونه از نقاشی هایش مفصل معرفی شده است اما در این کتاب تنها بخش های هنری و اجراات درباره تاسیس فاکولته هنر های زیبا که وی طی یک رساله چاپ ارسال داشته است ُبحث میداریم.

خاطرات من از تاسیس دانشکده هنریای زیبا دانشگاه کابل:

{ دانشگاه کابل در آغاز مثل دانشکده طب بصورت علیحده در گوشه های مختلف کابل تشکیل گردیده بود، و تاریخ تاسیس آنها به صد سال نمی رسد. اما تاسیس اکادمی هنر قرین عمر هفتصد سال را درافغانستان دارد. چنانچه به دوره شاهرخ میرزا امپراتورتمیوری در هرات، میرزا بایسنقر فرزند هنرمند او یک مرکز هنری را تاسیس و خطاطان و نقاشان با استعداد را در آن جمع، و کارهای بسا ارزنده را انجام داد. بدوره حکومت سلطان حسین بایقرا یا امپراتوری تیموری وزارت امیرعلی شیرنوایی که او را نابغه بزرگ در ادبیات تورکی آسیای مرکزی می شناسیم، اکادمی هنرهای زیبا رونق مییابد که هنرمندان نامی و شهیر آن استاد کمال الدین بهزاد، میرعلی هروی وغیره را میتوان یاد کرد. با سقوط دوره تیموریان در هرات ، هنرهم سقوط نمود ولی تیموریان هند که در راس آن ظهیر الدین محمد بابرشاه بود و تازمان تصرف نادرقلی شاه افشار در کابل ، هنر در افغانستان چندان پیشرفت نه نمود و تیموریان زیاد تر توجه خویش را در ساحه هندوستان مبزول داشته و در جمله دیگر علوم وفنون یکنوع هنرمیناتوریکه تاثیرات کلچرهندی درآن دیده میشود، انکشاف کرد.

درزمان اقتدار احمد شاه ابدالی تا زمان امیرعبدالرحمن به هنر توجه نگردید. چون امیرعبدالرحمن به کمک و همکاری انگلیسها به مقام امارت رسید، بعضی انگلیسها در ارگ شاهی کابل به هر وظیفه که گماشته میشدند وجود داشتند و طبعاً آنها به کار های استخباراتی نیز میپرداختند و تاجایی که تصور میرود چون درآن دوره ها عکاسی مروج نبود، کسانیکه به کارهای ممالک دیگر گماشته میشدند اکثراً نقاشی را میدانستند تا درصورت ضرورت وقایع و موضوعات یادگاریهای از صحنه ها را ترسیم نمایند، چنانچه به دربارامیر عبدالرحمن شخصی بنام داکتر "جانگری " منحیث طبیب اجرای وظیفه میکرد ولی در حقیقت یک نقاش زبردست هم بود، به اثر تشویق وی یکتعداد نقاشان خود رو که در افغانستان بودند درارگ آمدند و فعالیت های زیاد را طبق رهنمای های داکتر« جانگری» انجام دادند، اگر ما این فعالیت های هنری دوره امیر عبدالرحمن را جدی تر درمحاسبه باندازیم دومین حرکت هنری بعداز دوره شاهرخ میرزا وسلطان حسین بایقرا محسوب میشود.

باآنکه هنرمندان زیادی بقرار شواهد بدوره غزنویان وجود داشتند ولی زیر یک نظم و ترتیب کارنمیکردند. ما درتاریخ معاصرافغانستان پیش از پروفیسور غلام محمد میمنگی چند نفر نقاش مشهور داشتیم مثل استاد محمدعظیم ابکم ، و فرزند او استاد محمد عزیز ابکم ، میرنعمت الله ، میرحسام الدین، علی احمد وغیره در زمان امیرحبیب الله خان به شهزادگان علاوه از مضامین دیگر کورس رسمامی توسط پروفیسور غلام محمد خان میمنگی تدریس میگردید.

اما در وقت پادشاهی امان الله خان« مکتب صنایع نفیسه کابل» توسط شادروان غلام محمد میمنگی یا " پدر" نقاشی معاصر افغانستان تاسیس گردید که تمام نقاشان متآخر افغانستان محصول تربیه پروفیسور میمنگی و اکثریت قاطع شان فارغان مکتب مذکور «صنایع نفیسه کابل » میباشند (بنگرید "کتاب هنر در افغانستان" تالیف داکتر عنایت الله شهرانی) در سالهای اخیر در پوهنتون کابل در هر رشته هنر کدام دانشکده ی موجود نبود و این شکایت در هرگوشه و کنار از زبان هنرمندان بلند میشد.

موقعیت پوهنتون کابل تاریخچه نه بسیار طولانی دارد، پیش ازسال (1343 هش- 1964م) هر دانشکده در هرگوشه و کنار کابل قرار داشت، بطورمثال دانشکده شرعیات در پغمان، دانشکده حقوق در شاه دوشمشیره بخانه غلام نبی خان چرخی، دانشکده ادبیات در شهرنو در کنارسفارت های ایران

و ترکیه در افغانستان، دانشکده تعلیم وتربیه درسال (1341 ش) (1962 م) تاسیس شده و اولین رئیس آن شاد روان پروفیسور غلام حسین مجددی بود در کارته چهار درخانه های سیدعباس حاکم و مرحوم عبدالهادی پریشان"داوی"، و بدین قسم هر دانشکده در هرگوشه شهر موقعیت داشتند و دانشکده های طب و ساینس درساحه پوهنتون فعلیه کابل بودند.

درسال 1343 هش ـ مطابق 1964 م ـ پوهنتون کابل در ساحه فعلیه که قبلا بنام علی آباد مسمیٌ بود قرار گرفت و سایر دانشکده ها در آن مقام گرفتند و « داکتر شهرانی" محصل دوره اول دانشکده تعلیم و تربیه و دوسال اخیر تحصیلی خویش را در همین جاه بپایان رساند.

وقایع که برسر دانشکده هنرهای زیبا رخ داد:

ازسال 1345 –1953 هش 1966 –1974 م _ کورسهای نقاشی و هیکل تراشی بصورت فعالیتهای ماورای درسی تشگیل گردید و آقای امان الله حیدر زاد که در مسلک هیکل تراشی در مملکت ایتالیا تحصیل کرده بود، موظف گردید تا شاگردان با استعداد پوهنتون را در ساحه هنر تدریس نماید که در آن زمان کار های مثمری انجام گرفت. شاگردان این کورسها عبارت از وهاب سعید، حامد نوید، سپوژمی روف ، هاشم سنجر، عظیم سرخوش، نعیم حنیفی، نسیمه مجاز، بودند و کسیکه این کورسها را تا آخر دوام داد آقای وهاب سعید بود.نا گفته نماند که آقای امان الله پارسا و جناب وهاب سعید نیز در این کورسها تدریس مینمودند.

در اواخر سال 1354 هش 1975 م ـ درزمان « ریاست جمهوری سردار محمد داوود» دانشکده تعلیم و تربیه با دانشکده ادبیات و علوم بشری یکجا شد و هر دو دانشکده تحت نام دانشکده ادبیات وعلوم بشری مسماء و رئیس آن پوهاند میرحسین شاه خان مقرر گردید.

درهمین سال مجلسی در اتاق ریاست دانشکده ادبیات و علوم بشری بریاست جناب پوهاند میر حسین شاه ترتیب گردید که درآن مجلس دو نفر ازاستادان هنر آقای حیدرزاد (مجمسه ساز) و من شهرانی (نقاش) اشتراک داشتیم. درمجلس فوق بنابر دعوت استاد پوهاند میرحسین شاه اینجانب شهرانی را نبست به کارها و خدمات هنری ام حق اشتراک دادند. چونکه درآن ایام دو کتاب تالیفی من بنامهای هنر در افغانستان(تذکره نقاشان افغانستان) و (آرت برای معلمین مکاتب ثانوی و دارالمعلین ها) « اولین کتاب رهنمای تدریسی در افغانستان که بوقت تحصیل دانشکده نوشته بودم» ، در وزارت معارف بچاپ رسیده بود، ضمناً در مطبوعات افغانستان هنرمندان شهیر مملکت مان چون پروفیسورغلام محمد میمنگی، استاد برشنا، استاد خیرمحمد یاری، استاد خیرمحمد عطایی و خانم سیمین شکور ولی را بصورت مفصل معرفی و بچاپ رسانیده بودم .

یک نمایش نقاشی دیگر را در پوهنتون کابل دایر نموده و درکنار آن همه فعالیتها، پورتریت های روسای پوهنتون کابل را برنگ آبی نقاشی کرده بودم. لذا رئیس دانشکده ادبیات و علوم بشری خصوصاً شخص پوهاند میرحسین شاه خان میخواست به هر وسیله باشد من در شعبه هنرهای زیبا منحیث استاد مقرر شوم زیرا در قسمت هنر از استادان نقاشی و هیکل تراشی بجز استاد برشنا و استاد کهزاد که در خصوص هنر می توانستند بنویسند و از تصادف بد درآن هنگام استاد برشنا برحمت حق پیوسته بودُ استاد کهزاد در مطبوعات ایفای وظیفه میکردند و دیگر من یگانه شخصی بودم که درهنر

و تهداب گذاری آن در مطبوعات افغانستان و معارف آثار تحریری و ماندگار را بجا گذاشته بودم، لذا پوهاند میرحسین شاه خان مرا مستحق درجه اول در قسمت استادی در شعبه هنرهای زیبا دانستند و استاد عالیقدر ارواح شاد دکتر عبدالاحمد جاوید این انتخاب را استقبال گرم کردند، استاد جاوید یکی از اشخاصی بودند که میخواستند شعبه هنرهای زیبا را به هر وسیله که باشد، تاسیس شود. و من هم از این تقرر وقدر دانی خوشحال بودم با آنکه لسانسه من در مسلک تعلیم و تربیه در خصوص اداره و نظارت بود، ولی زیاد تر در معارف و مطبوعلات مرا بحیث نقاش و هنرمند می شناختند و آقای حیدرزاد که کورسهای بدون کریدت نقاشی و هیکل تراشی را بمانند فعالیت های ماورای درسی به پیش میبرد، بریاست دانشکده ادبیات پیشنهاد کرده بود که هر دو کورس مذکور شامل پروگرامهای درسی دانشکده ادبیات وعلوم بشری بشکل یک شعبه بنام هنری های زیبا یاد گردد نا گفته نماند که در تشکیل کورسهای نقاشی و هیکل تراشی که قبلا آقایون حیدرزاد و آقای پارسا تدریس مینمودند. طوریکه گفته خواهد شد شخصیت های چون استاد جاوید، استاد مجروح، استاد هاله و یک جوان محترم وهاب سعید کمکها وهمکاری های بیدریغ کردند. در آن مجلس که بسال 1354 ش و 1975میلادی صورت گرفت، فیصله برآن شد که یک دیپارتمنت کوچک بنام شعبه " هنرهای زیبا " درزیر ادراه دانشکده ادبیات و علوم بشری تاسیس گردد و آمر آن آقای امان الله حیدرزاد باشد، اینجانب عنایت الله شهرانی که در عین وقت استاد دانشکده تعلیم وتربیه در کدرعلمی آن بودم بحیث استاد شعبه هنرهای زیبا نو تاسیس تعین شدم.

جناب سید حسین شاه در حقیقت اساس گذار اصلی فاکولته هنرهای زیبا بود گویا بااین محاسبه با تاسیس هنرهای زیبا درچو کات دانشکده ادبیات و علوم بشری اولین استادان هنرهای زیبا آقای امان الله حیدر زاد و من عنایت الله شهرانی بودیم و آقای وهاب سعید که عضو نشرات پوهنتون کابل بودند ازهمین سال مذکور تا رفتن شان به ایتالیا جهت تحصیل درسال 1977 میلادی به تدریس کورسهای مجمسه سازی همکاری مینمودند. سپس آقای حیدر زاد و من سعی زیاد نمودیم تا برای بهبود و پیشرفت شعبه هنرهای زیبا آقای حامد نوید را که جدیداُ از امریکا دیپلوم ماستری بدست آورده بود، استاد محمد همایون اعتمادی و آقای تمیم اعتمادی را منحیث استادان در شعبه هنرهای زیبا استخدام نماییم. درسال 1355 هش- 1976م- من در رقابت بین استادان پوهنتون موفق به اخذ اسکالرشیب فولبرایت درایالات متحده گردیدم و دراوسط سال 1978 م- بعد ازاخذ درجه ماستری در رشته" تعلیم و تربیهء هنر" دوباره در دانشکده ادبیات وعلوم بشری درشعبه هنرهای زیبا آمده و مصروف تدریس نقاشی گردیدم و ضمناُ محصلان خارجی را در دانشکده مذکور فولکلور افغانی تدریس مینمودم.

درسال 1978م- آقای امان الله حیدرزاد مضمون هیکلتراشی، استاد همایون اعتمادی مضمون میناتوری؛ آقای تمیم اعتمادی مضمون نقاشی و آقای حامد نوید دیزاین و من عنایت الله شهرانی مضمون نقاشی را تدریس مینمودیم و هریک ما مصروف تهیه مواد درسی و تدریس محصلان بودیم، امتحان کانکور شعبه هنرهای زیبا از کانکور پوهنتون فرق داشت وکسانی که از مکتب صنایع نفیسه فارغ شده و یا اینکه فارغ صنف دوازدهم مکاتب دیگر که دارای استعداد هنری بودند، آنها را در کانکور هنرهای زیبا شامل، و ضمناُ یک امتحان شفاهی هم میگرفتیم. چون در اوایل سال 1357 هش مطابق 1978 م - هفت ثور فاجعه بقدر ت رسیدن کمونستها در افغانستان بمیان آمد، یکبار وضع

دستگاه بزرگ علمی و قدیمی پوهنتون کابل وارونه شد و این مرکز عالی علمی مشکل سیاسی را بخود گرفت در این وقت دها استاد با تجربه ولایق پوهنتون کابل محبوس، اعدام و یا زیر تعقیب قرار گرفتند. روزی یک خبری سری بگوش بنده رسید که سازمان حزبی پوهنتون کابل در نظر دارد سه نفر از استادان هنرهای زیبا ، امان الله حیدرزاد، حامد نوید، عنایت الله شهرانی را که تعلیم یافتگان مملکت امپریالستی میباشند، بالنوبه مآخذه و از میان برده شوند.
چون از این موضوع پیش از دیگران اینجانب واقف گردیدم قصه را با دوهمکار خود در میان گذاشتم و هرسه نفر به فکر فرار شدیم. البته کسانیکه این مسایل را بمن گفتند، اعتمادی ترین شخصیت ها بودند. آقای حیدرزاد که عمری در خدمت جوانان با استعداد در هنر سپری نموده بود با آقای حامد نوید، از دو راه مختلف و اوقات متفاوت فرار را بر قرار ترجیع دادند و به امریکا پناهنده شدند.
پدر تیمیم اعتمادی مرحوم نوراحمد اعتمادی که وقتی صداراعظم افغانستان بود، در زندان پلچرخی کشته شد. بناً تمیم اعتمادی عزلت اختیار نمود و نتوانست که در شعبه هنرهای زیبا کار نماید و بعد از آن مسوولیت این دیپارتمنت فقط بدوش اینجانب (عنایت الله شهرانی) افتاد که در این مقطع زمان استاد محمد همایون اعتمادی از استادان حق الزحمه ای بودند ، همکاری خوبی را به من انجام میدادند. در اوایل سال 1979م – ریاست دانشکده ادبیات ، من را بحیث آمر شعبه هنرهای زیبا در چوکات دانشکده ادبیات و علوم بشری مقرر نمود. چون دیپارتمنت را در حال سقوط وخالی از استادان با تجربه یافتم. بخاطر احیای مجدد دست به بعضی ابتکارات زده و رجوع نمودم به استخدام یکتعداد استادانُ یکی از اقدامات اول من استخدام آقای داکتر محمد نعیم فرحان بود که از کشور چکوسلواکیای آن وقت دکترای تیاتر را بدست آورده بود و در وزارت اطلاعات وکلتور کار میکرد، گرچه مشکلات زیاد با تقرر موصوف پیش آورده شد، اما با دفاع قاطع دلایل زیاد مشکلات حل شد و آقای نعیم فرحان شامل و نامزاد کدر دانشکده گردید. بعد از داکتر فرحانُ محترمه زلیخا نورانی را که فارغ روسیه شوروی آن زمان بود اورا شامل نامزدی کدرهنرهای زیبا ساختم. به تعقیب استخدام استادان خارج کدر در اوسط سال 1979 م – سه نفر استادان برجسته موسیقی استادمحمد سلیم سرمست، استاد فقیر محمد ننگلیالی ، استاد محمد حسین ارمان و یکنفر استاد تیاتر بنام استاد عبدالقیوم بیسد را در شعبه هنرهای زیبا بمقصد انکشاف و وسعت دادن شعبه مذکور طور حق الزحمه ئی ماهانه به سه سه هزار افغانی با قرارداد بلمقطع استخدام نمودم پیش از همه در قسمت پلان وسعت دادن هنرهای زیبا و درصورت امکان ارتقای آن به دانشکده مستقل با مقامات مربوط مشوره گرفته بودم و با محاسبه اینکه استادان تیاتر و موسیقی را از مطبوعات استخدام نموده بودم، در حقیقت دو شعبه تیاتر و موسیقی را که پروگرام های چهار ساله را آماده کرده بودمُ خواستم بنا کنم .
محترمه زلیخا نورانی را منحیث امر دیپارتمنت تیاتر و آقای داکتر محمد نعیم فرحان را آمر بخش موسیقی مقرر نمودم و از تقرر آنها به اداره دانشکده ادبیات و علوم بشری اطلاع دادم تا آنها را با وظالف شان بشناسند. سپس سه نفر استادان دیگر سید حمایت الله حسینی که قبلا هم در شعبه هنرهای زیبا کار میکرد، استاد غلام محی الدین سبنم غزنوی و آقای سید جلال خان را که اولی استاد خطاطی و دومی استاد آرت ابتکاری و سومی نقاشی تدریس مینمودند. استاد همایون اعتمادی هم با ما تشریف داشتند ، نا گفته نماند که قبلا مرحوم استاد عبدالحمید فیاض همه امور

عکاسی را با تدریس آن در دانشکده ادبیات و علوم بشری بدوش داشت، وی آماده کمک باما بود و همچنان آقای فرحان بعد از استخدام در دانشکده ، یکی از همکاران خوب من بود و موجودیت او باعث معرفی استادان موسیقی و تیاتر گردید زیرا او قبلا در مطبوعات ایفای وظیفه میکردُ و با آنها آشنایی داشت.

خوشبختانه با آوردن استادان از بیرون پوهنتون کابل همزمان یک تعداد جوانان که تازه از شعبه هنرهای زیبا فارغ و لسانس بدست داشتند در کدر شعبه مذکور مقرر نمودم و بزرگترین مشکل کمبود استادان را تا حدی رفع نمودم. چون این استادان نوجوان و تازه دم بودند ناگزیر با چند نفراز آنهادر تدریس و کارهای دیگر همکاری مینمودم. در آن وقت چون شهادتنامه ماستری را در رشته هنر داشتم و به تعداد یازده نفر از استادان متذکره را به حیث (اسستانت) پذیرفتم و دایم درخدمت شان حاضر بودم برای بهبود کار های شان آنها را تشویق مینمودمُ واقعاُ همه در یک فضای برادری کار مینمودیم و فضای شعبه هنرهای زیباُ فضای دوستی، هم آهنگی برای انکشاف این پدیده زیبا بود، درمیان استادان چند نفراز دوشیزگان شریف و نجیب هم تشریف داشتند. شعبه موسیقی بعد ازاینکه تاسیس شد دو نفراز جوانان با استعداد به نام های ناصر سرمست فرزند"استاد سلیم سرمت" و خالد ارمان " فرزند استاد حسین ارمان" را که دو بورس تحصیلی پیدا شده بود، در آن بورسها بخارج فرستادم .

آمریت مستقل شعبه هنرهای زیبا :

با استخدام داکتر نعیم فرحان، اینجانب شهرانی وی را منحیث معاون خود در دیپارتمنت هنرهای زیبا مقرر نمودم و موضوع تقررش را ریاست دانشکده قبول کرد از آن به بعد پلان وسعت دادن شعبه هنرهای زیبا روز به روز شکل بهتر و سریع تر را بخود گرفت. پلان تشکیلات سال آینده دانشکده هنرهای زیبا را، درچند روز تهیه نمودم و بعد همه مسایل را طی یک مجلس دیپارتمنت به استادان ارایه داشتم. چون همه استادان بی صبرانه در پی ارتقا یافتن شعبه هنرهای زیبا بشکل مستقل و یا دانشکده بودند به اکثریت قاطع بدون رای ممتنع و مستنکف و مخالف، موافقت حاصل گردیدُ و موضوع رسماُ به ریاست پوهنتون کابل فرستاده شد. خیلی دلچسپ و قابل یادآوری میباشد که در این ایام فعالیت های من در ارتقای هنرهای زیبا؛ رئیس دانشگاه بنام عزیزالرحمن سعیدی بودند و هرگاهی که نزد شان جهت اجرای کاری در خصوص انکشاف هنرهای زیبا میرفتم، حتماُبه پیشنهادات من جواب مثبت میدادند واین را هم میدانستم که می فهمد بنده کمونیست و یا علاقمند به آن نمیباشم ولی پیش آمد بسیار محترمانه میکرد ضمناُ یک تن از شاگردانم برادرگرامی پوهیالی «عبدالمالک دوست زاده » در تقویت دوستی من و انجنیر عزیزالرحمن سعیدی سعی و تلاش بیشتر ینمود که نتیجه مطلوب هم در قبال داشت. یکی ازروزها با آقای داکترفرحان پیشنهاد بودجه یکساله مستقل هنرهای زیبا را که مبلغ چهار ونیم لک افغانی بود، به حضور رئیس پوهنتون بردیم وآن روز روزی خوشی بود که رئیس پوهنتون تبسم کنان برایم گفت: « استاد شهرانی مرا شناختید؟» در تعجب شدم و برای شان گفتم "بلی شما رئیس صاحب پوهنتون کابل میباشید" خنده منعی دار نموده و گفت« من در دارالمعلمین شاگردت بودم » از موضوع اندکی پریشانی برایم عاید گردید زیرا در آن مکتب من یکی از مخالفان

مشهور کمونستان بودم که در هرمجلس مخالفت و کوبیدن های من ورد زبان دوستان ومخالفان بود چون جناب سعیدی مرد دانشمند معلوم میشد فکرکردم که شاید آن فعالیتهای مرا نادیده بگیرد و همانطورهم شده بود.
ولی میدانستند که من هم مفکوره و موافق شان نمیباشم در همین حال که خود را منحیث شاگردم "شهرانی" معرفی کرد فوراً قلم را برداشت ومبلغ چهار ونیم لک افغانی بودجه مستقل یک ساله دانشکده هنرهای راامر و تثبیت نمود. «خدایش بیامرزد»چندی بعد که من به امریکا بودم اورا کشتند.
درتاسیس دانشکده هنرهای زیبا مرحوم سعیدی و معاونش بنام داکتر رسول از قندهار همکاری های بیدریغ نمودند. مبلغ چهارنیم لک افغانی اولین بودجه مستقل دانشکده هنرهای زیبا بود که بدست آمد واینجانب عنایت الله شهرانی منحیث اولین آمرمستقل هنرهای زیبا مقرر و کارمیکردم. ناگفته نماندُ پیش ازاینکه امریه بودجه مستقل را بدست بیآورم شعبات دیگر نیز در کنار نقاشی و مجسمه سازی، چون موسیقی، تیاتر، تعلیم و تربیه وهنر سینماتوگرافی علاوه کرده بودم و همه را به جز از نقاشی و هیکل تراشی شخصاً با همکاری استادان تاسیس کردم همچنان درتاسیس دو شعبه هیکلتراشی و نقاشی نیز سهیم بودم. چون تهیه پلان و فهرست مضامین و حدود تعلمیات هرشعبه یکی ازکارهای بسیارمشکل بود به نصاب تعلیمی استادان هیچ یک معلومات تخصصی نداشتند، ناگزیر چندهفته را دربر گفت که کار هرمضمون و هر شعبه را بصورت علیحده فهرست و تهیه نمایم. درقسمت موسیقی و تیاتر آقای داکتر نعیم فرحان و در قسمت تعلیم وتربیه هنربا آنکه خودم تخصص داشتم ازاستاد غلام محی الدین شبنم غزنوی همکاری یافتم، هم چنان آقای سراج و رحیمی نیزبا کارها مرا همکاری مینمودند. در این وقت شعبه هنرهای زیبا که منحیث یک شعبه مستقل عرض اندام نموده بود، قبل ازآنکه آنرا بنام دانشکده هنرهای زیبا رسماً بشناسندُ شکل یک دانشکده را بخود گرفته بود لیکن خوداعضای شعبه میدانستندکه اینک مستقل میباشند و دیگر اجراات این شعبه تحت قیودات دانشکده ادبیات و علوم بشری صورت پذیرنیست. در این زمان خودم آمرمستقل هنرهای زیبا بودم طوریکه گفته آمد ضمناً با یازده نفر جوانان عزیز و ارجمند که شاگردان بسیار خوب من بودند منحیث (اسستانت) پذیرفتم، سید فاروق فریاد، عبدالکریم رحیمی، شاه پیری غیاثی،، آمنه احدزاده، عبدالحی فرحمند، عبدالمالک دوست زاده، محمد حسن پاوند، حمیدالله حلیمی، محمد عظیم نوری، محمد شفیع عظیمی، و فرید سلطانی. درسالهای بعد جوانان دیگر چون مهتاب الدین زبردست، روح الله نقشبندی، عیسی اسلمی، عنایت الله نیازی، محبوب سلطانه ولی، ودیگران درتدریس شعبات هنر مصروف شدند. دراین موقع که شعبه هنرهای زیبا دارای بودجه خاص میباشد، ازجمله جوانان چند نفر شان را منحیث آمرین دیپارتمنت ها مقررنمودم و از تقرر شان رسماً به ریاست پوهنتون کابل اطلاع و آنها ازاین قرار بودند: سید فاروق فریاد، نقاش وگرافیست آمر شعبه نقاشی، عبدالریم رحیمی منیاتوریست، آمرشعبه میناتوری و دیزاین، سراج الدین سراج آمر شعبات تاریخ و هنر مجسمه سازی تقرر حاصل کردند.
دو نفررا بنامهای زلیخا نورانی و داکتر نعیم فرحان قبل ازهمه منحیث آمرین شعبات تیاتر و موسیقی مقرر کرده بودم. داکتر فرحان درکنار وظایف محوله اش منحیث معاون با من همکار میکرد درحالیکه آمریت هنرهای زیبا بزرگ شده بود و از دو شعبه ی که مربوط دانشکده ادبیات وعلوم بشری بود به چندین شعبه عمده انکشاف کرده بود، در فکر آن شدیم بجای آنکه آمریت مستقل گفته شود چرا

دانشکده مستقل گفته نشود و در قطار دیگر دانشکده ها منحیث یک دانشکده پذیرفته نشود؟. این موضوع با ریاست پوهنتون کابل و دانشکده ادبیات وعلوم بشری درمیان گذاشته شد مشکل عمده دراین وقت حساس این بود که من(عنایت الله شهرانی)حزبی نبودم وپلان قتلم نیز درجمله آقایون« امان الله حیدر زاد و حامد نوید» که در صحفات قبلی نیز بدان اشاره نمودم، طرح شده بود.
در این مورد شخصی از شغنان بدخشان بنام "دلبرشاه سرچشمه" خیلی برای دستگیری وقتل من اصرار میکرد اما در مقابل افراد بودند که از من دفاع می نمودند. پس از تصویب شعبه هنرهای زیبا منحث یک دانشکده مستقل ، تصویب رئیس پوهنتون کابل برآن شد تا زمان تعین و تقرر، یک رئیس ، شخص شهرانی منحیث آمرعمومی مستقل، هنرهای زیبا را پیش ببرد. در این موقع که تمام مشکلات حل و دانشکده مستقل تصویب و شعبات با تقسیم وظایف مهیا گردید احتیاجی بمن نداشتند و میخواستند نقشه شان را عملی نمایند، ازتصمیم جدی شان مطلع گردیدم، در تهیه وتدارک فرار شدم .ازطرق جلال آباد روانه پاکستان گردیدم . در زمانیکه شعبه هنرهای زیبا مستقل گردیده بود، به مشوره ریاست پوهنتون کابل ودانشکده ادبیات و علوم بشری که دو اتاق کنفرانس ادبیات و علوم بشری را ستدیوی هنری برای کارهای هیکل تراشی و مانند گالری عرض اندام کرده بود و هم درسهای علمی نیز درآنجا انجام میشد، نیز تغیر مکان نمود.

تاسیس دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه کابـــل:

موسس شعبات تیاتر و موسیقی و ارتقاء دهنده دو شعبه نقاشی و هیکل تراشی جناب داکتر عنایت الله شهرانی میباشد.
طوریکه خوانندگان محترم در این مجموعه معلومات حاصل کردند ُ در افغانستان الی سال 1379 –م ُ باوجود فعالیت های هنری تیاتر از عهد شاه امان الله خان که توسط علامه صلاح الدین سلجوقی در هرات و کابل هسته گذاری شدُ هنرمندان مسلکی که فارغ کدام دانشکده هنری باشندُ نبود. ولی استعدادهای خدا داد در وجود هنرمندان گران مایه بمشاهده میرسید. بعدا یک تعداد هنرمندان به شکل قصیرالمدت و یا طویل المدت کورسهای مستجعل را فراگرفتند و هم بعضی اشخاص بگونه فیلوشپ و مشاهدات بخارج سفر کردند و اندوخته های خویش را در قسمت هنر بازیگری ویا تمثیل باخود آوردند. اما هیچگاه بشکل علمی در دانشگاه کابل جای تدریسی هنر تیاتر وجود نداشت طوریکه پروفیسور داکتر سید بهاوالدین مجروح برای داکتر شهرانی فرموده بودند ُ معلوم میشود که پوهاند عبدالاحمد جاویدُ وشخص پروفیسور مجروح و حبیب الرحمن هاله چند سال قبل در فکر ایجاد یک شعبه هنرهای زیبا بودند که بدان سبب آقای امان الله حیدرزاد وظیفه تدریس کورسهای مذکور را داده بودند. زمانیکه پروفیسور میرحسن شاه خان بحیث رئیس فاکولته ادبیات تقرر حاصل کرد میخواست که تقاضای استادان فوق الکزکر را جامه عمل بپوشاند. .
استاد شهرانی نیز در تلاش فعالیتهای انکشافی شعبه هنرهای زیبا بود و سید بها والدین مجرح و پروفیسور حبیب الرحمن هاله نیزعلاقه به انکشاف هنرها و تاسیس آن دانشکده داشتند و بارها به آقای امان الله حیدر زاد و شهرانی وعده همکاری داده بودند. که ازاین موضوع آقای عبدالوهاب سعید، که فعلاُ درامریکا زندگی دارد مطلع بودند. زیرا آنها ازجمله اساس گذاران شعبه نقاشی و مجمسه سازی در خارج از رسمیات باآقای حیدارزاد بودند.

در قسمت علاقمندی بزرگان پوهنتون در انکشاف هنرهای زیبا دو رئیس محترم پوهنتون کابل « داکتر عبدالاحمد جاوید و داکترحیدر خان » و نفرسوم انجنیر عزیزالرحمن سعیدی ، ازجمله علاقمندان مفرط بودند با آنکه در انکشاف واحیای دانشکده هنرهای زیبا مشکلات و موانع زیاد نسبت به غیرحزبی بودن و تحصیلات داکتر شهرانی در ایالات متحده امریکا بود اما با آن هم یکتعداد استادان که خود صاحب تالیفات بودند میگفتند: که شهرانی تو چطور میتوانی شعبات «دلاکی ُمنظور از موسیقی» و رقاصی منظور از تیاتر » را به سویه اکادمیک شامل پوهنتون سازی؟. طبعاً در محیط عقب مانده این دو مسلک مقدس تحقیر میشدند و داکتر شهرانی به سویه یک عاشق دلداده خصوصاً در مسلک موسیقی کار میکرد و علاقمند هر دو مسلک بود.

بالاخره باهمه موانع و مشکلات، در اثر تلاش پیگیر چهار ساله تمام کارها قانونی طی مراحل گردید هنوز نامش را رسماً دانشکده هنرهای زیبا نگذاشته بودند که نسبت معاذیر و حفظ حیات که دو برادر شان بنامهای « ولی الله شهرانی » که بقتل و برادر دیگرش بنام «سعدالله شهرانی» محبوس بود و بعداً درجه شهادت را نصیب گردید، بناً از وطن به پاکستان هجرت کرد.

زمانیکه در امریکا پناهنده شد؛ دریافت که شش تن از استادان هنرهای زیبا(آقای مان الله حیدرزاد، همایون اعتمادی، حامد نوید، تمیم اعتمادی، وهاب سعید و همه درامریکا آمده بودند. خدماتی را که شهرانی در باره هنرهای زیبا انجام داده بودبرایم چنین نوشته است: با صداقت و از روی وجدان پاک طی یک کتاب تحت «عنوان خاطرات من ازتاسیس دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه کابل» آنچه در خاطرم خطور نمود، نوشتم تا باشد محقیقین در آینده تاریخچه تاسیس هنرهای زیبا رااز روی قلم من اقتباس و مورد استفاده قرار دهند و من درمورد غلط نویسی بعضی ها تاثرات زیاد دارم و هرکس میخواهد افتخار فرهنگی کسی دیگری را به نام خود تمام کندکه گناه نا بخشودنی است» . کتاب خاطرات جناب داکتر شهرانی طی 48 صحفه با مدارک و شواهد قوی ولست استادان ُ محصلین و بعضی تصاویر بخاطر اثبات واقعیتها بقلم شخص داکتر شهرانی تحریر و طبع گردیده است، برایم ارسال نمودند البته با اندک اختصار مطالب مهم آن در این کتاب جهت روشن شدن موضوع انعکاس داده شد تا نسل آینده کشور در باره چگونگی هنرهای زیبا آگاهی کامل داشته باشند.

درباره این موضوع مهم و تاریخی در کتاب چهره های جاودان اثر « ماریا دارو» این موضوع بشکل مفصل تحریر گردیده است. زیرا یکتعداد افغانان در کشور های خارج تمام افتخارت دیگران را بخویش منسوب داشته و بی شرمانه در رسانه های جمعی خارج از کشور طی مصاحبه ها و حتا در جراید نیز مینگارند . متاسفانه نسل اینده را با ادعای دروغین شان به بیراهه کشانده میشوند.

قابل یاد اوری میدانم اینکه بعد از طبع اول این کتاب که در جنوری سال 2014 میلادی در کانادا انتشار یافتُ مقاله ء طویل تحت عنوان « یادی از گذشته های فاکولته هنرهای زیبا بقلم استاد شهرانی » در سایتهای متعدد انترنت نشر شده و توجه هنردوستان را جلب نموُد بعضی نکات مهم در این مقاله چنین آمده است:

در انکشاف هنر در آفغانستان بسی شخصیت ها کارهای بنیادی را انجام داده اند . شاد روان علامه صلاح الدین سلجوقی در زمان شاه امان الله خان بار اول مفکوره تیاتر را در هرات و بعد در

کابل به اذهان مردم وارد کرد و بعد از آن شخصیت های دیگری مانند استاد عبدالرشید لطیفی که مطبوعات افغانستان اورا منحیث « پدر تیاتر»می شناسدُ فدا کارهای زیاد نمود و تاآخرین رمق حیات در انکشاف و تقویه تیاتر با سایر هنرمندان زوایای علمی تیاتر را به شاگردانش روشن ساخت . هکذا پروفیسور غلام محمد میمنگی از نوابغ نقاشی بار اول در تاریخ کشور مکتب « صنایع نفیسه »را در دوره شاه امان الله خان بنیاد گذاشت و چندین نسل از جوانان کشور در این مکتب تربیت دیدند. استاد عبدالغفور برشنا هنرمند و دانشمند چند بعدیُ مکتب صنایع نفیسه را انکشاف داد و مضامین مختلفه را نیز در آن علاوه نمود .استاد برشنا برعلاوه نقاسی در هنر موسیقی ُنویسندگی درامها صاحب تالیفات میباشدُ استاد برشنا کتاب اول« آرت » را برای متعلمین مکاتب ثانویُ دارالمعلمین ها و دوم کتاب « اصول تدریس آرت تربیویُ و سوم کتاب هنری بنام « هنر درافغانستان» بود که به توجه پروفیسور توریالی اعتمادی به تیراژ پنجصد نسخه بطبع رسید و اولین رهنمای از داکتر شهرانی تدریس آرت در افغانستان بشمار میرود بعداُ درسال 1350 هش – از طرف وارت تعلیم وتربیه افغانستان به تیراژ هزار نسخه بطع رسید..

و هم چنان استاد غلام حسین و استاد فرخ افندی این دو مرد بزرگ نام های شان را در راس انکشاف دهندگان هنرموسیقی جاودانه ساختند . در سال 1975 م– هنوز کورسهای مجسمه سازی در خارج از نصاب تعلیمی در چوکات فاکولته زبان و ادبیات قرار داشت که پروفیسور میر حسین شاه خان رئیس فاکولته تعلیم وتربیه وادبیات بودند طی یک مجلس با آمرین دیپارتمنتها خواستند شعبات نقاشی و هیکل تراشی بدون کریدت را رسمی بسازند زیرا شاگردانیکه آن کورسها را قبلا فرا میگرفتند بدون کریدت وغیر رسمی بود باید هردو شعبه در چوکات رسمی فاکولته شامل گردد و محصلان با فراگیری چهار سال تحصیل در آن بخشها گواهینامه رسمی بگیرند مجلس بریاست میر حسین شاه خان و حضور داشت جناب امان الله حیدرزاد و جناب عنایت الله شهرانی آغاز گردید و شعبات نقاشی وهیکل تراشی منحیث یک دیپارتمنت کوچک رسمیت پیدا کرد اساس اولین خشت رسمی شدن فاکولته هنرهای زیبا را گذاشتُ سپس جناب داکتر شهرانی شعبات تیاتر و موسیقی بنیاد گذاری نمود و دیپارتمنت هارا به نام فاکولته هنرهای زیبا ارتقا داد وتمام کار های اداریُ ساختن تشکیل و بودجه آن فاکولته را مستقل ساخت البته رسمی ساختن یک فاکولته در تشکیل دانشگاه کابل کار ساده نبوده بلکه مدت ششماه را در برگرفت خدمات چنین استاد فرهنگ دوست که به هنر های زیباعشق داشتند ُهک تاریخ فرهنگی گردیده است زیرا قبلا از آن فاکولته هنر های زیبا در دانشگاه کابل وجود نداشت و استادان فوق الزکر موسیسن آن بشمار میروند چون این کتاب درباره تیاتر تحریر میگردد باید موسس این فاکولته که جناب داکتر شهرانی میباشدُ ذکر گردد .

محـــمد محـــسن صـابـــر

«هـــــروی »

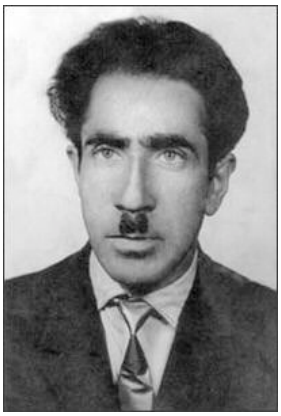

استاد محمد محسن « صابر» درسال 1306 هش در شهر باستانی هرات تولد گردیدُ او در طفولیت مادر عزیز خود رااز دست داد و در سایه پدر تربیت شد.

مکتب ابتداییه را در مکتب سلطان غیاث الدین غوری تمام کرد و شامل لیسه جامی هرات گردیدُ پس از ختم تحصیل بصفت معلم در هرات بکار آغاز نمود و در کنار تدریس به تیاتر رو آورد.

او خود یک قلمزن خیلی جسور بود و تمام واقعیتهای پشت پرده را در روی صحنه تیاتر میکشید و با تمثیل از واقعیت های جامعه درد ستم کشان و ظلم ستمگران را به زبان گویا بیان میکرد و اربابان را خشنود نمی نساخت بناُ هنر اورا جرم تلقی کردند و در پی آزارش برآمدند.

درسال 1328 هش-به اساس فشار حکومت سردار شاه محمود خان مرحوم صابر مجبورُ بکابل نقل مکان نمود و در آنجاه تحت مراقبت جدی قرار گرفت اما استاد صابر با همه آن فشار های حکومت شاه محمود خان برای کسب تحصیل شامل پوهنتون کابل گردید و با پیوستن به اتحادیه محصلین در تظاهرات سهیم شد و به علت تحریکات محصیلن برای تظاهرات مدت سه ماه روانه زندانی خوفناک دهمزنگ گردید.

در سال 1329 هش- بعداز رهایی زندان بولایت بغلان فرستاده شد و درآنجا تیاتر نساجی را تاسیس نمود. در سال1335 هش بحیث آمر مطبعه ولایت پروان تبدیلاُ مقرر گردید در سال 1336هش- عضو تدقیق و مطالعات رادیو ی کابل مقرر واز سالهای 1337 -1354 هش- در پست های آمریت مطبعه ولایت بدخشانُ برای بار دوم آمریت مطبعه پروانُ آمریـــت اطلاعات و ثبت جریانات دوره های دوازدهم و سیزدهم شورای ملیُ آمر آرشیف شورای ملی ایفای وظیفه نمود. در سال 1354 هش- در زمان جمهوریت سردار محمد داوود خان از وظیفه سبکدوش گردیدُ بعد از دو سال بیکاری دوباره بحیث مدیر عمومی تحریرات وزارت مالیه افغانستان تقرر حاصل نمود و در هشتم عقرب 1358 هش- که روز تاریخی مبارزات و تظاهرات جوانان آزادی خواه افغانستان میباشدُ در زمان حاکمیت حفیظ الله امین دوباره روانه زندان گردید. درسال 1359 هش - زمانیکه ببرک کارمل تمام زندانیان را طی عفو عمومی از زندان پلچرخی رها نمود او نیز از بند رها شد و زندگی را با مشقت بیکاری پذیرفت.

درسال 1363 هش -از طرف دولت وقت از خانه نشینی فرا خوانده شد و به رادیو تلویزیون افغانستـان مقـرر گردید تا مطالب ادبی و اشعار را در جمع یک هئیت بررسی نماید و تا سال 1372 هش- بحیث منتظم و کنترولر اشعار دری در رادیو تلویزیون خدمت کرد. صابر هروی یک مرد میانه قدُ کم حرف و صبور بود اما آتش زیر خاکستر را با قلم رسایش شـــعـــلـــه ور میساختُ

مردم را به شور میآوردُ همکاران و کارمندان رادیو و تلویزیون او را با چارلی چاپلین هنرمندان شناخته شده جهانی مقایسه میکردند.
گرچه زمانیکه «نگارنده این سطور » با او معرفت حاصل کردمُ صابر صبور بعـداز چند بار زجر و شکنـجه زندان به کهولت رسیده بود روزی در دفتر کارم از وی پرسیدم که جناب استاد صابر شما از کدام سن و سال به هنر رو آوردید؟ برایم گفت « از زمانیکه درد ظلم و مزه زندان را چشیدم و قمیت آزادی و مزه تنفس در هوای ازادی را دانستم » آن روز برایم «نگارنده» یکروز خیلی خوش بود زیرا مرحوم صابر کم حرف میزد و بسیار می اندیشید و مرا خوشبختانه « دخترم » خطاب و از تعارف بنـــده یک گیلاس چای سبز در دفترم نوشید و گره از مشکلات هنر و هنر نمایی راباز کرد. مرحوم علامه سلجوقی در سال 1301 هش - تیاتر هرات را بنیاد گذاشتُ خود مسوولیت معارف هرات را بدوش داشت و مرحوم استاد عبدالواحد بهره معاون معارف هرات که بعداُ بجای علامه سلجوقی مسولیت معارف را متقبل شد از شاگردان معارف در توسعه و انکشاف تیاتر هرات بهره جستند. شاگردان معارف سرشار از استعداد های گونه گونه بودند و هرکی مطابق ذوقش از دامان بوستان هنر گلی چیده بودندُ او نیز از استعداد قلم برخوردار بود با نشرات معارف و نشریه اتفاق اسلام همکاری قلمی خود را آغاز نمود تا اینکه رفته رفته پایش به حوضه هنر تمثیل کشانده شد و درسالهای تعلیمی به تمثیل رو آورد وهمچنان در زمانیکه بصفت معلم در مکتب سلطان غیاث الدین غوری تدریس مینمودُ از همان روش استاد بهره و علامه سلجوقی در توسعه تیاتر از انکشاف ذهنی جوانان معارف کارگرفت و یاد آور شد که مردم هرات نباید خدمات بزرگ علامه سلجوقی و استاد بهره را در ساحه معارف و هنر وفرهنگ فراموش نمایند.
در سال 1372 هش 1991 م- دراثر اتشفشانهای جنگ های تنظیمی در شهر کابلُ عـزیـز تـریـن فرزندش رااز دست داد. مرحوم صابر که خود با لحن تند و انتقادیش زندگی پر از فراز و نشیب را لمس کرده بود و تهدید ها شکنجه های زندان رژیم های ستمگر را پشت سر گزرانده بود اما با آنهم برای فرهنگ و ادبیات کشور خدمات پژوهشی و تحقیقی را عاشقانه انجام میداد مگرسال 1372 هش- فرهنگ با دود باروت تفنگ داران الوده گردید و شفافیت فرهنگ را سلاح بدوشان نمی فهمیدندُ گفت وشنود از زاویه هنر فرهنگ وادبیات با نوک قلم مقابل میله تفنگ با نوکیسه های جهادی قطعاُ جای نداشت.
فرزند رشیدش «محمدناصر صابر » که جام شهادت نوشیده بودُ صابر هروی با قلب شکسته فرزندش را بادستان خویش در دل خاک سیاه دفن کرد و دیار دوست داشتنی خود را ترک و روانه پاکستان گردید. آنجاه به سرودن اشعار که حاوی درد و الم درونی اش و غم دوری از وطن بودُ آغاز کرد. یکی از دلایلیکه موجب انقلاب درونی مرحوم صابر هروی گردید شهادت فرزند رشیدش بود.
مرحوم محسن صابر هروی آثار ادبی خود را بنام مستعار (هریوال) بطبع میرساند که شمار زیاد آن آثار قلمی بوده است امید که درچند دهه جنگ در افغانستان آثار قلمی مرحوم صابر هروی تلف نشده باشد و روزی بطبع برسد و در دسترس هموطنان قرار گیرد. نظر به معلومات فامیلش از وی آثار گهرباری باقی مانده است.
1- کتاب موسیقی و تیا تر هرات در صد سال اخیر

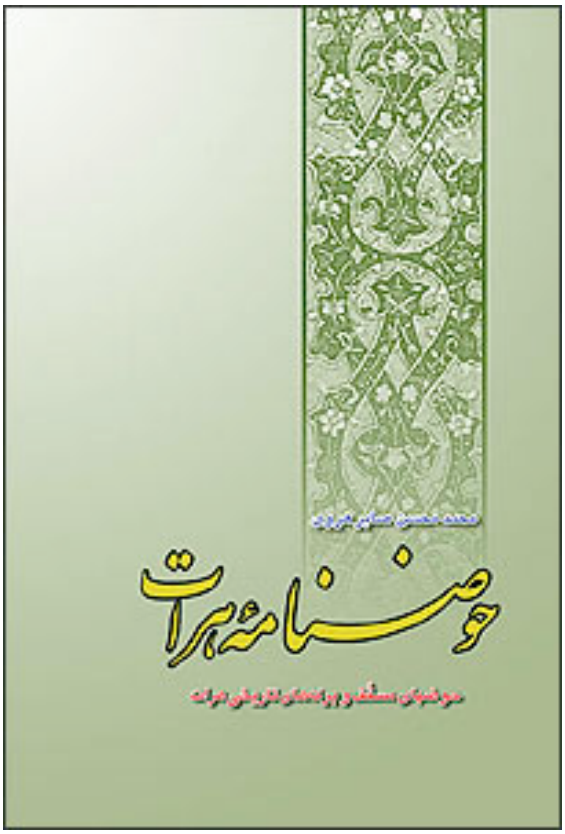

2- رساله موسیقی خواجه کل
23- تصنیف ها و ترانه
4 - سخن سرایان جاودان
5 - رساله گازرگاه مدفن پیر هرات
6 - سخنوران محبوب هرات باستان
7- هذیانها و عطسه های قلم
8 - چلچله ها
9 - تازیانه عبرت
10 - صدای آشنا
11 - گدازها
12 - زن
13 - حوض نامه هرات
14 - جنبش های تاریخی
15 -استفراغ تاریخ
16 -خوشه های نا چیده
17 - افغانستان یا طشت خون در سه دهه
18) - بوقلمون
19 -مجموعه تاریخ شورا در افغانستان قدیم تا دوره سیزدهم شورای ملی
20 - زمزمه ها
21 - تاریخ لویه جرگه های افغانستان
22 - فانوس- باغ نامه های هرات باستان
23 - عیارانُ پهلوانانُ مبارزان و قهرمانان خراسان
24 - یادنامه صابر
25 - دارالعلوم شرقُ مرکز رنسانس و نگین آسیا یا مراکز اکادمیها و انحمنهای ادبیُ علمیُ هنری و سرنوشت آن

26 - رساله برگ های پژمرده که حاوی اثار منظوم اخلاقی و اجتماعی میباشد
27 - جنگ افغان و انگلیس معروف به جنگ میوند
28 -چانته .... و چندین کتب و رساله های پرُ بهای دیگر.

حدود سی وپنج سال قبل حوضنامه هرات یک اثر بسیار ارزشمند تاریخی که در باره تعریف از نماد

تاریخی و طبیعی هرات بقلم مرحوم صابر هروی از تحریر برآمد به اهتمام « ادیبه صابر » دختر وی به چاپ رسید زیرااین اثر از تلاش و تحقیقات نیم قرن پدرش که هدف مندانه دنبال کشف اسرار از یاد رفته تاریخی میرفت و خون دل میخوردُ اقبال طبع یافت.
با تمجید از اقدام نیک خواهر عزیز ماُ تقاضا میداریم تا آثار گران سنگ دیگر از پدر دانشمند شانرا بدست طبع بسپارند زیرا همچو آثار تاریخی آفریده نشده بود و نخواهد شد.
« صاحب این قلم» زمانیکه درباره مرحوم صابر هروی مطالب فوق را مینوشتمُ حس میکردم او در جلو چشمانم قرار دارد و هرجمله که مینوشتم گویا با وی در گفت و شنود بودم. او را در رادیو تلویزیون هر روز میدیدم و خاطرات شیرین و فراموش نا شدنی از وی دارم. حسرتا استـــاد محمـــد محسن صـــابـــرهروی بتاریخ بیست وپنج دسامبر سال دوهزار میلادی در هجرت سراء « حیات آباد » پاکستان داعیه اجل رالبیک گفت . روحـــش شاد و فـــردوس برین جایـــش باد.
شادروان صابر هروی در کتاب چهره های جاودان اثر ماریا دارو معرفی شده است
این فوتو از سایت24 ساعته کاپی شده است.

اســـتــاد رفـــیـــق صـــــــادق

استاد محمد رفیق فرزند محمد صادق در سال 1309 هش- در کابل تولد گردید.
او مردی بود که با هرنوع حالت نامناسبی که میداشت روی ستیژ انسانی دیگری میشدُ گویی کاملا شخص دیگری را در تسیژ تماشا میکنید. نام استاد رفیق صادق برای تمام هموطنان ماآشناستُ استاد رفیق صادق برای نخستین بار در یک نمایش بنام «مسلک» و یا «میان دوسنگ » اثر استاد عبدالرشید لطیفی را زمانی بازی کرد که استاد لطیفی آمر مرستون و استاد صادق کارمند مرستون بودندُ صادق جوان با استعداد
ولی خیلی محجوب در کنار استاد بزرگ « لطیفی » قرار گرفت و از همان ستیژ به ستیژ های دیگر تیاتر های شهر کابل رفتُ هنرنمایی کرد فراز و نشیب زیاد را نسبت عقب ماندگی جامعه در راه هنر تیاتر دیدُ بهتر است گفته های اورا از زبان خودش که فرزند او بنام « فربیاآتش صادق» برایم ارسال نمود و همچنان از قلم چند شخصیت نیز دیگر برای تان نقلاُ تحریر و معرفی بدارم.
از زبان خودش : [زمانیکه در نخستین نمایشنامه نقش اجرا میکردم و آنهم یک نقش کمیدی بودُ فامیل از این کار بیخبر بودندُ از روی تصادف پدرم از محوطه کارم میگذرد و با همکارانم بر میخوردُ آنها با لطف زیاد از پدرم پذیرایی مینمایندُ زیرا همکارانم فکر کرده بودند که پدرم به دیدن اولین نمایش پسرش آمده استُ در حالیکه من از موجودیت پدرم در سالون بیخبر بودم.
نمایش آغاز گردید و خانم حبیبه عسکر در نقش

مقابلم با من هم بازی بود. مگو مگو در نمایش بین « زوجین» آغاز شد. نقش آفرین زن « خانم حبیبه » گفت « پیشانی مادرت خیلی چملک و پرُ چین وچرک است» من در جواب به آواز بلند گفتم « پس اتو را بردار و پیشانی اش را اتو کو» ..... درهمین لحظه چشمم به پیشانی چین افتاده پدرم که در سالون حضور داشتُ افتاد.

استاد صادق و استاد نگاه

کمیدین باید در روی ستیژ باآخرین قدرت در ادای کلمات و ژست و حرکات در خندان تماشاچی بکوشد. اما چقدر دشوار است که در ستیژ خبر مرگ نزدیکترین دوستش برسدُ روزی در یک نمایش نامه کمیدی در خنداند تماشاچی میکوشیدم که در عقب پرده یتاتر و در یک تاریکی نیمه روشن چشمم به چشمان سرخ و پرُ اشک برادرم میافتدُ سراسیمه میشوم و سولاتی عجیبی در ذهنم خطور مینماید. در پایان صحنه اول خودر را به برادرم میرسانم و علت امدنش را جویا میشومُ درمیان هق هق گریه برادر خبر مرگ پدرم را شنیدم. با گلوی پرُ از بعض و چشمان پراشک دوباره روی ستیژ رفتم و صحنه دوم آغاز گردیدُ و نمایش ادامه پیدا کرد در میان کف زدنها فریاد میزدم که « پدرم ...پدرم مرده ... آخر پدرم مرده » تماشاچیان کفت میزدند و میخندیدندُ فکر میکردند که این جمله نیز جز از نمایش و نقش هنرپیشه است. « آخر هیچ کس نفهمید»

در جریان یک نمایش دیگر بنام « تابستان و دود » احساس ناراحتی داشتم و میخواستم هر چه زودتر خانه برومُ پس از ختم نمایش بدون انکه مکیاژ و کریم صورتم را پاک نمایم طرف خانه رفتم زمانیکه دروازه باز میشود سر و صدای اعضای فامیل و شیون شان خبر مرگ مادرم را میداد. »

از خاطره های یکتن از فرزندان استاد:

آنشب را هرگز فراموش نخواهم کرد که سر « بر روی زانوی پدرم گذاشته و به داستان رادیویی « رستم وسهراب» گوش میدادم . پدرم درآن داستان دنباله دار نقش سهراب را بازی میکرد و داستان به قسمتی رسیده بود که رستم در جنگ تن به تن پسرش را میکشد و پس ازانکه پی میبرد پسرش را کشته ضجه میکشدُ من همراه با رستم داستان میگریستم. پدرم گفت « من اینجا هستم تو چرا گریه میکنی ؟» مجال سخن گفتن از من فرار کرده بودُ با فریاد گفتم : « من برای رستم و سهراب داستان گریه میکنم .» آنگاه تازه متوجه شدم که آه پدرم نقش سهراب بازی کرده بود.»

بلی خواننده گرامی ! استاد عبدالرشید لطیفی در نمایشنامه کمیدی « مسلک » استاد صادق را در آغوش گرم تیاتر افگندُ بدین گونه گام اساسی اش را در عرصه تیاتر گذاشت و پس ازان به استواری قدمهایش افزود و برای افزایش کار هایش تلاش خستگی ناپذیری انجام داد. در سال که تیاتر مرستون سقوط نمود و صادق راهی تیاتر پوهنی ننداری گردید درآن تیاتر با نقش های کمیدی

تراژیدی و نقشهای پیر و جوان استعداد خود را برای هنردوستان ثابت ساختُ در گشایش تیاتر پشتو در پوهنی ننداری بخش تیاتر پشتوُ کارگردانی نمایشات را به عهده گرفت و در جلب و جذب هنر پیشه گان «زن» خیلی کوشید و از جمله صایمه مقصودیُ فاطمه بارکزیُ سایره اعظمُ شیرین افغانیُ صالحیُ مرادُ فضل محمد فضلیُ خواجه صادقُ محبوب عزیزُ رشید پایا و دیگران همین وقت بدور تیاتر پشتو جمع شدند. در انحلال تیاتر پشتو استاد صادق به جستجوی روزنه دیگر شد به رادیو افغانستان به سمت رژیسور و مدیر درامها و داستانهای دنباله دار تقرر حاصل نمود آن زمانهای بود که هنوز تلویزیون در افغانستان وجود نداشت و مردم کنار رادیو های شان می نشستند و به رادیو درامها گوش میدادند. درسال 1357 هش- فعالیت تلویزیون ملی آغاز گردیدُ راه دیگری برای گسترش هنرنمایی استاد باز گردید فعالیت های سمعی و بصری استاد افزون شد و او را خانه بخانه هموطنانش بردُ در نقشهای متفاوتُ تراژیدیُ کمیدی وغیره مردم را به تماشا فرا خواند.
استاد رفیق صادق اولین بار در فیلم سینمایی بنام (روزگاران) در نقش یک پدر در سینمای کشور حضور پیدا نمود. او چهل سال عمر پر بارش را در هنرنمایی (تیاترُ رادیوُ سینما و تلویزیون) بعنوان هنرپیشه وقف نمود. درطول عمر هنری اش مورد تقدیر و تفقد تشویق مردم و مقامات ذیصلاح قرار گرفت . درسال 1343 هش- برای بار نخست به عنوان هنرپیشه شایسته و ممتاز انتخاب گردید.
درسال 1344 هش- به اخذ مدال مطلای هنر نایل آمد.
درسال 1347 هش- روزنامه انیس مجموع نظر خواهی را که پیرامون هنرمند پسندیده از مردم جمع آوری نمود از جمع هنرمندان بیشتر نامه برای استاد صادق رسیده بود.
درسال 1352 از طرف مجلس مسلکی اطلاعات و کلتور وقت لقب استادی را نصیب گردید و در سال 1359 هش- بازهم نظر خواهخی مردم از طرف مجله آواز « پشتون ژغ» جمع آوری شد واستاد بنام هنرمند شایسته انتخاب گردید.
در سال 1364 هش- اتحادیه هنرمندان به مناسبت دایرکت نمایشات برایش دیپلوم افتخاری « پلوغوتی» را اهدا نمودند.
استاد صادق همان طوریکه در بالا اشاره گردیدُ بهترین لحظه های زندگی خود را درپای هنر وقف نمودُ بدون کمترین آژنگ بر پیشانی از شاد ترین برشهای زندگی اش تا تلخترین لحظه های آن را در آستان هنر به پیشگاه مردم به نقد گذاشت. سرانجام در اثر مریضی شکر در تاریخ بیست و یکم قوس سال 1365 هش- شبی که در آخرین رادیو درامش نیز با مرگ پنجه نرم میکرد و باخود میگفت «بعد از من چه خواهد شد» داعیه اجل را لبیک گفتُ با هنرُ و هنرمندانُ با فامیل و دوستانش وداع نمود « خدایش بیآمورزد»
ازقلم یکتن از فرزندانش: « پس ازسالهای طولانیست که از اندوه پدر نقش آفرین عزیزمُ بازهم آژنگ غم در چهره دارم و خاطره هایش با همان صمیمیت خاص که انگشت شهادت را نشان میداد و میگفت [مدلل شدین] بر دلم پنچه میکشد. راستتی همین دیروز نبود که هر کلام و واژه اش ما را به خنده میآورد؟ ...با هرضجه اش غمگینانه میگریستیم و در خود میشکستیم؟...احساس میکنم همین لحظه درکنارم است و از هر برق نگاه و از هر خط پیشانی و چهره اش که انباشته ازیک دنیا تجربه

و واژه است که یکریز و بی امان برزبانش جاری میشد. جای پدرم درستیژ تیاترُ صفحه تلویزیون و سینما خالیست و امواج رادیو از صدایش تهی گردیده است »

استاد صادق از دیدگاه داکتر سیاه سنگ:

« نقش آفرینی و پرداختن به جلوه های نمایش برای مردم مانند هنرهای دیگر در افغانستان ریشه ء ننوشته و گذشته ء فراموش شده دارد. هنرنمای هایی از این دست بر میگردند به راه اندازی برنامه های شادیانه برای دربار فرمان روایان و گاه برای شادمان یا سرگرم نگهداشتن تماشاچیان برون از دربار . آیا نمیتوان گفت که نمایهای شادی آور پیشتر از نقش – آفرینیهای غم انگیز بمیان آمده اند؟ آنچه امروز در افغانستان بنام تیاترُ درامُ فیلم و....یاد میشوندُ یادگار گرامی روزگاران کهن و دنباله پیشرفته همان نمایشهاست.

گرامی داشت هنرمندان تیاتر افغانستان با نامهای چون عبدالرشید لطیفیُ عبدالرحمن بیناُ عبدالطیف نشاط ملک خیلُ مشعل هنریارُ غلام علی امیدُ سید مقدس نگاه و دهها هنرمند پرآوازه دیگر چراغان است و چنین خواهد بود.

استاد رفیق صادق یکی از سیمای های ماندگار و پیشگام در این راستاست و جای دارد افزون بر زندگینامه « پرُ بارش» به بررسی گرفته شود و ویژه گی های او را تاریخ تکرار نا پذیر میسازدُ پرداخته شود. بایسته خواهد بود هرگاه همچو بررسی از سوی آگاهان و دست اندر کاران گستره تیاتر و هنر تمثیل به نوشت آید. رو آوردن استاد صادق به هنر به شیوه بخود جوش و خود کوش و پیشرفت بالنده و رویندہ اش در درازنای بیشتر از چهل سال نه تنها نمایانگر توانمندی های پایان ناپذیر ذاتی اوستُ بلکه خم و پیچ های مهم دیگری را نیز به نمایش مینهد. استاد صادق با این ویژه گیها یگانه شد:

1- پرورش آواز و رسای گفتاری

2- نگهداشت زبان زدهاُ گفتار وردهای ناب مردمی.

3- پاسداری از امانت داری در کرکترهای نویسندگان برونمرزی .

4- رعایت اصول بومی گرایی هنگام باز آفرینی « آدامهای داستانی» درونمرزی .

5- برخورد آفرینشی با اصل « حافظه» حسیُ سیستم « ستانیسلاوسکی

6- برونرفت آزادانه از چارچوبهای پارینهء آموزشی و نگهداشت حرمت پیشوایان .

استاد صادق در پرتو شیوه ستانیسلاونیکی (چه در رادیو ُستیژ و سینما و تلویزیون) نخست روان خودرا پیوند می زد و درگام دوم نقش را مانند «آدم راستین » زنده می ساختُ بدین گونه جای برای پیاده کردن تکتیک نمی ماند.

سیر کار نامه هنری استاد صادق از1965 - 1985 م- برجستگی دارد.
او در سال 1830 م- چشم به جهان گشود در نیمه نخست 1940 م- به هنر رو آورد و دهه 1950 را میتوان سالهای تکاپو وتلاش او در تیاتر مرستون دانست.
سالهای میان 1960 - 1970 م- را سالهای کار های ماندگارش نامیدُ اگر ده سال نخست او را دهه فراگیری بنامیم سی وچند سال پسین اورا چنین فشرده خواهند شد. نگارش شش اثر بزرگُ پانزده پارجه یک پرده یی و سی نمایش نامهُ برای کودکانُ بیشتر از دو صد درامُ داستانُ برنامه های تفریحی و کارسینمای درفیلم روزگاران و اندرز مادر . « سیاه سنگ » .

عبـــدالـــوهـــاب صـنعـــتگر

وهاب صنعتگر در سال 1322 هـ ش- در کابل بدنیاآمد این هنرمند جوانُ با استعدادُ روشنفکر که خود و همسرش هر دو در زمانیکه فرهنگ سنتی گلوی هنرپیشه گان و روشنگران را میفشردُ سنتی شکنی نمودند و بنام زوج جوان هنری در تیاتر حضور پیدا کردند. وهاب از آوان نوجوانی در کوره عشق پخته گردید او که هنوز متعلم مکتب بود با یکتن از بانوان اقاربش بنام پروین که یکسال تفاوت سن داشتندُ باهم دوست گردیدند و این دوستی بعد از ادامه چهار سال به عشق واقعی مبدل و باعث ازدواج شان شد.
وهاب صنعتگر با همسرش پروین صنعتگر برای آموزش اساسات هنر تیاتر در کورسهای آرت دراماتیک وزارت اطلاعات وکلتور شامل گردیدندُ بعداز ختم کورسها عملاًُ برای رفع مسایل عقب مانده و سنتی با خانمش یکجا در تیاتر به هنرنمایی پرداختُ او چندین درام را با خانمش و دیگر هنرمندان در تیاتر « کابل نندارىُ پوهنی نندارىُ شهری نندارى و مرکز فرهنگی امریکا » بازی کردُ وهاب صنتعگر همیشه در تمام سفر های هنری ولایات با خانمش جهت نمایشات هنری با گروپ هنرمندان سفر مینمودُ دریکی از سفر های هنری شان در ولایت هرات اولین طفل شان بدنیا آمدُ در سفر های هنری دیگر که تحت سرپرستی استاد بیسد با گروپ از هنرمندان تیاتر جهت نمایشات به ولایات کشور که از شهر پلخمری آغاز و بسوی ولایات شمال و شمالغرب کشور ادامه پیدا کردُ همسفر بودند.
دراین سفر خانمش « پروین صنعتگر » بازهم منتظر تولد طفل دوم اش بودُ این بار نمایشات نسبت استقبال گرم مردم هنردوست در هر ولایت مدتی طولانی دوام مینمودُ خانم صنعتگر چون تجربه طفل اولش را از ولایت هرات داشتُ نمیدانست که طفل دومش در کدام ولایت کشور بدنیا میآید .زمانیکه

نمایشات به پایان رسید و اولین شب که دوباره بکابل رسیدند ُ فرزند دومی شان بدنیا آمد. این هنرمند جوان سه فرزند بنام های «بهزادُ فرهاد و یگانه دختر بنام «لورا» از خود به یادگار گذاشته اند. در سرطان 1351 هـش – مطبوعات افغانستان مرگ نا بهنگام هنرمند جوانُ موفق تیاتر پخش کرد مرگ و تمام اهل مطبوعات و هنرمندان تیاترُ و هنر دوستان را به سوگ نشاند. وهاب صنعتگر در جوانی به اثر یک حادثه ترافیکی جانش را از دست دادُ این حادثه دلخراش زمانی واقع گردید که تمام فامیل در موتر باهم یکجا بودند و در اثر حادثه «پروین صنعتگر» شدیداُ رخمی و مادر و شوهرش را یکجاه از دست داد. «اناالله و انا الهی راجعون»

پروین جوان مدتی در سبتر شفاخانه افتاد و بعداز صحت یابی بوظیفه معملی خویش ادامه داد. و تیاتر را ترک کرد اما بعداز یک مدتی طولانی بخاطر زند نگهداشتن خاطرات شوهرش دوباره به تیاتر آمد اما این بار تیاتر آن لذت پیشین را نداشت.

محـــــمد عثـــمان صـــــدقی

مرحوم صدقی درسال 1293 هش- در شهرکابل متولد گردید ُ بعد از ختم تحصیلات دروه ابتداییه و متوسطه درسال ۱۳۱۷ هش شامل دانشگاه کابل گردید و درسال 1320 هش -از رشته حقوق از دانشکده حقوق وعلوم سیاسی فارغ شد. اول در انجمن ادبی کابل بکار آغاز نمود و درسال 1323 هش مدیر مسوول روزنامه انیس گردید ُ درسال 1324 هش- مدیر عموی رادیو کابل وقت شد نا گفته نماند که در انزمان تنها رادیو در ساحه کابل نشرات داشت وبس. بعد اُ به سطح ؛ رادیو افغانستان انکشاف نمود.

مرحوم صدقی درسال 1326 هش برای کسب دانش دررشته ُعلوم سیاسی واقتصاد و روزنامه نگاری به امریکا رفت و در سال 1338 هش در هنگام تحصیل در امریکا عضو دفتر اطلاعات سازمان ملل متحد بود و درسال 1342 هش-با همین سمت بکابل برگشت. بعد وزیر اطلاعات وکلتور افغانستان شد و مدتی هم بحیث سفیر افغانستان در انکارا

مقرر گردید. شادروان صدقی به زبان و ادبیات انگلیسی آشنایی کامل داشت و اشعاری را از زبان انگلیسی به دری ترجمه نموده است.

در سال 1343 هش – اشعار وسروده هایش را بنام « سرود هستی» در کابل به طبع رسانید.

آثاریکه از وی باقی مانده عبارت اند از:

1- یفتلیان و فصل سکندر در تاریخ افغانستان .سال 1317 هش .

2- ویلیام تل ُ اثر از مارشل ُ ترجمه طبع سال 1317 هش - کابل

3- شیر شاه سوری سال 1317 هش - طبع کابل
4- نمایشنامه عسکر جوان ُ سال 1318 هش- کابل
5- مقالات واشعار در انیس سال 1325 هش - کابل
6- جهان امروزُ شرح مختصر از قضایای عمده جهان ُ کابل
7- شرح های آریانا سال ۱۳۲۵ هش - کابل
8- سید جمال الدین افغان ُ پیشوای انقلاب شرق سال 1340 هش
9- سیر ادب درافغانستان سال 1340 هش - کابل
10 - قاسم کاهی ترجمه از آثار (هادی حسن) 1354 هش - کابل
11- نمایشنامه شاکونتالا ُ ترجمه از آثار (کالیداس)سال 1354 هش - کابل
12- درام عاطفه که چند بار روی ستیج رفت . مرحوم صدقی بیشتر عمرش را در امریکا گذراند و در دهه اخیر نسبت آشوب ها وجنگهای داخلی امریکا مسکن دایمی او شد و سرانجام درهمان جاه برحمت حق پیوست. روحش شاد باد.
فوتووی مرحوم از سایت ارمغان ملی کاپی شده است

قـــاری عبدالحبیب طـــــلوع

محترم « قاری » عبدالحبیب طلوع فرزند قاری عبدالفتاح فرزند قاری عبدالله ملک الشعرا در سال 1328 هش- در شهر کابل در خانواده اهل شعر و ادب تولد گردید.
پدر و پدر بزرگش از جمله فرهنگیان صاحب نام و نشان و دارای دیوان میباشند. عبدالفتاح پدر محترم طلوع خود نیز از جمله اشخاص باافتخار کشور ما محسوب میگردید و چندین بهار عمرش را در ساحه معارف کشور در خدمت گزاری سپری نمود و تا سطح ریاست در وزارت تعلیم و تربیه کشور خدمت نموده است.
جناب عبدالحبیب طلوع تحصیلات ابتداییه خود را در مکتب مسعود سعد و تحصیل ثانوی را درلیسه تخنیک ثانوی کابل به پایان رسانید. بعد برای سه ماه در رشته عکاسی در کشور هند وستان کسب تحصیل نمود و بعد از آن برای یکماه در اتحاد شوروی وقت درهمین رشته آموزش مسلکی دید.
درسال 1347 هش- اولین ماموریتش را در وزارت معارف به صفت عکاس سمعی و بصری وزارت مذکور آغاز کرد و الی ده سال خدمت در سال 1357 هش - بحیث فلمبردار در موسسه افغانفیلم تبدیلاُ تقرر حاصل نمود و بطور حرفوی در تهیه و فلمبرداری « فیلم های اخباری و مستند» در مرکز و ولایات کشور مصروف خدمت گردید.

فیلمهای مذکور در داخل و خارج از کشور به نمایش گذاشته شده است و بعضی از همان فیلمها در جشنواره فیلمها در خارج نیز اشتراک داشته و جوایزی را ازآن خویش کرده است.
البته کار در تهیه فیلمها همیشه توسط یگ یونت فنی و مسلکی تهیه میگردد از اثر تلاش و توجه کارمندان فنی هنر نمایی هنرمندان در جلو چشم تماشاه چیان قرار میگیرید ُ بناً خدمات افراد مسلکی چون طلوع قابل توجه و ستایش است.
جناب طلوع در بسیار سفرها و سیمنار های خارج با رئیس جمهوران کشور هم رکاب بوده و جریان مراسم کنفرانسها را به زودترین فرصت در جلو چشم مردمش در سرفلمی سینماها وتلویزیون قرار داده است . او منحیث فیلم بردار اخبار مستند خدمات زیاد در موسسه افغانفیلم تحت ریاست چندین رییس موسسه چون [عبدالخالق علیل ُ داکتر مصطفی ُ رسولی ُ عبدالمحمد غیاثی ُ عبدالواحد نظری ُ و دو بار عبداللطیف احمدی ُ خدمات صادقانه انجام داده است و درهمان شرایط ناگوار تمام ولایات کشور را سفر نموده و فیلمهای مستند و تاریخی را تهیه و فلمبرداری کرده است که یک بخش مهم تاریخ سیاسی و فرهنگی کشور را احتوا میدارد.
طلوع ازسال 1364 هش- عضویت اتحادیه هنرمندان افغانستان را نیز کمایی نمود و از اثر خدماتیکه در شرایط جنگهای داخلی انجام داد ُ جوایز زیاد و تقدیر نامه های فراوان بدست آورد.
این کارمند شایسته و فنی الی سال 1371 هش 1992 م- صادقانه بکارش ادامه داد اما جنگهای داخلی درسال 1992 م- در شهر کابل با جریان خونین وارد هرکوچه و پسکوچه های شهر گردید ُ نه تنها کارهای رسانوی را مسدود و متوقف ساختند ُ بلکه حیات مردم و بخصوص کسانیکه دست اندر کاران نشرات جمعی بودند به طور جدی به خطر مواجه گردید ُ او بناچار ترک وطن کرد و مانند سایر هموطنان بعد از سرگردانی های طولانی کشور های پاکستان و شوروی سرانجام به المان رحل اقامت پهن نمود و با خانواده اش در شهر اشتوت گارد المان زندگی مینماید.
محترم عبدالحبیب طلوع با آنکه تجارب فنی و مسلکی در رشته سمعی و بصری داشت اما چون نوه مرحوم عبدالله ملک الشعرا میباشد به همان پیمانه شعر و ادب در ضمیرش از بدو تولد نمو کرده است که بیشتر به یک فرهنگی و ادیب معروف است ُ او دارای کرکتر آرام و خوش صحبت ُ و سرشار از صفا و صداقت ُ عشق و حوصله مندی در بوظیفه میان همکاران تلویزیون و افغانفیلم خیلی شهرت و محبوبیت داشت و دارد ُ هرگاه سفر بولایات کشور موجود میبود با محترم طلوع هرکارمند افغانفیلم با جبین گشاده همسفر میگردیدند.
جناب طلوع در زمان همکاری با افغانفیلم از طرف ریاست هنر و فرهنک وزارت اطلاعات وکلتور ُ ریاست افغانفیلم و کمیته دولتی رادیو تلویزیون به اخذ جوایز نقدی و تقدیر نامه ها نایل گردید و چند بار از طرف اتحادیه هنرمندان به اخذ تقدیر نامه درجه اعلی ُ جایزه کارمند شایسته و نشان صداقت را بدست آورده است. خدمات طلوع و یونت همکارانش در ذهن هرکارمند افغانفیلم در فیلمبرداری درجبهه جنگ در کوهای شامخ سرحدی افغانستان ُ پاکستان که صد فیصد خطر مرگ تهدید شان میکرد ُ باقیست .
عبدالحبیب طلوع با خانم فرهنگی بنام یاسمین سها کارمند مجله پشتون ژغ « آواز» در سال 1363 هش- ازدواج نمود و ثمر ازدواج شان دو پسر بنامهای خالد طلوع و مسعود طلوع و یک

دختر بنام الهه طلوع میباشد.
قاری عبدالحبیب طلوع از بیشتر از هفت پشت اهل فرهنگ و از جمله ادبای معروف کشور بشمار میرود در اینجاه با فردی از کلام جد وی که فرموده است :

نامه ات آمد از بند غم آزاد شدم
مرده بودم بخدا زنده شدم شاد شدم
گر زگمنامی خود رفته ام از یاد جهان
بزبان قلمُ لطف تو چون یاد شدم

با ذکر آن شعر نغز از مالک الشعر اء افغانستان بحث را در باره « قاری طلوع» نوه آن بزرگمرد خاتمه میبخشمُ شما عزیزان در کتاب چهره های جاودان اثر ماریا دارو سوانح مفصل ملک الشعرا قاری عبدالله را مطالعه کرده میتوانید.

مـــــــهـــــدی ظـــــــــفـــــر

نطاق برجسته رادیو افغانستان

مهدی ظفر فرزند محمد حسین علی خان در1312هش- در زنده بانان کابل « امروز بنام مکروریان اول یاد میشود» در یک فامیل روشنفکر بدنیا آمدُ پدرش افسر اردوی ملی بود او در تربیت فرزندانش بی نهایت بذل مساعی داشت.
مهدی در 1336 هش از لیسه استقلال فارغ گردیدُ در همان سال نسبت اعتراض به وضع موجود و تظالم خاندان سلطنتی محمد ظاهر شاه در اثر یک توطئه با جمع از فعالین سیاسی مطرح آنوقت مانند (عبدالرحمن محمودیُ میرعلی اصغر شعاعُ ملک خان عبدارحیم زی و دیگران) دستگیر و به زندان مخفوف انداخته شد. سه سال دوره شبابش را در عقب میله های زندان سپری نمودُ بعد از رهایی زندان به خدمت سربازی اعزامش کردند و مدت دو سال در نهرین دوره عسکری را با شاقه ترین اعمال انجام دادُ بعد از ترخیص روانه دانشگاه کابل گردید و از رشته حقوق و علوم سیاسی فارغ التحصیل شد.
درباره این چهره معروفُ نطاق برجسته و ممثل با استعدادُ انسان مهربان که شعارش احترام بمقام انسان و انسانیت بودُ تحقیقات زیاد نموده امُ از مطالب ارسالی « احمد نذیر ظفرُ از نوشته های نصیر مهرین نویسنده توانای کشورُ کتاب عبدالرحیم زیُ وبلاک دانشنامه آریانا و برنامه تلویزیونی نور » نظریات متفاوت پیدا کردم که رشته تحصیل و تاریخ تقررش در وظایف مختلفُ و

حتیٰ تاریخ تولدش سوء تفاهم صورت گرفته است همچنان در بعضی اسناد آمده است که وی از لیسه حبیبه و دانشکده ادبیات فارغ گردیده است و بعداز ختم تحصیل به رادیو کابل تقرر حاصل کرده است اما دقیقتر آنست که مرحوم ظفر از جمله فارغان لیسه استقلال و دانشکده حقوق و علوم سیاسی میباشد. نظر به نوشته نذیر ظفر که برایم ایمیل نمودند اندُ شاد روان مهدی ظفر بعد از ختم دوره سربازی دو باره به رادیو مراجعه نکرد بلکه شامل دانشگاه کابل گردید و در رشته حقوق وعلوم سیاسی تحصیل نمودُ سپس در وزارت امور داخله بحیث قاضی مشغول کار گردید.
در هر حال مهدی ظفر در جمع زندانیان سیاسی آنوقت جوان ترین فرد بود که دربند و زنجیر حیات گذرانید. او از جوانی یک سخنران خیلی ماهر و توانا بودُ از همین سبب یکی از مشهور ترین نطاقان زمانه حساب میشد.
زمانیکه او به اداره رادیو کابل وقت بحیث مدیر حفظ و مراقبت ایفای وظیفه میکرد در همان زمان ریاست ثقافت و هنر کورسهای آرت دراماتیک را که از طرف استاد امریکایی « فریمن» تدریس میشد همراه با نیک محمد قایلُ داوود فارانیُ محمد زمان انوری و دیگران) تعقیب نمود. او در آرت و درام علاقه واستعداد زیاد داشت از همین رو در درام معروف «لالا ملنگ » اثر استاد برشنا با مشهور ترین هنرمندان در ستیژ برآمد.
وظایف مهدی ظفر در هر وزارت از نظر مردم پوشیده نیست زیرا وی یک انسان با معاشرتُ سنخن پرداز ماهرُ انسان مهربانُ دل سوزُ صدیق و در عین زمان شاداب و سرشار طنز گو بودُ دوستان و یاران زیادی در هر مرجع کارش داشتُ با دوستانش خیلی شفیق بود و همیشه دست افتادگان را میگرفت. زمانیکه مدیر عمومی اداره هنر وادبیات رادیو افغانستان بود بنده « صاحب این قلم» نیز در مدیریت درام و داستانهای دری منحیث ممثل کار میکردم از چشم دید خود درباره شفقت ظفر مینویسم : [در مدیریت درام و داستانهای دری پسر جوان بحیث مستخدم کار میکردُ ظفر با در نظر داشت مشکلات اقتصادیشُ اوراز بست مستخدم بر طرف و بحیث ممثل بعد از وقت مکتب در همان مدیریت درام دری مقرر نمودُ قبل از ظهر او را بمکتب فرستادُ بعداُ« احمد شاه» با داشتن سواد کافی مصدر خدمت بیشتر گردیدُ و همچنان لعل محمد پسر ادی باز از جمله کوچیان صحرا نیشن بود که در ساحه مکرویان اول که در قدیم (زنده بانان) یاد میشد خیمه داشتندُ از لطف و شفقت مهدی ظفر سواد آموخت و در ریاست تخنیکی رادیو منحیث کارمند فنی ایفای وظیفه میکرد و بعداُ تخلص کوچی را انتخاب نمود.
شادروان ظفر میدانست که درد بی درمان مردم کشور ما عدم سوادُ و ندانستن حقوق حقه شان میباشدُ از این رو هر محتاج را برای دانش و آموزش کمک میکرد تا از شعاع نور دانش تن شان گرم و زندگی شان اندک راحت گردد.
در ص – 305 کتاب عبدالرحیم زی در باره قصه های زندان ظفر و روابط او با زندانیان مطالب زیادی تحریر گردیده است که گمان میبرم اکثریت آنرا مطالعه کرده اندُ از ذکر مکرر آن صرف نظر کردم. او در جوانی شکنجه های زندان را تحمل نمودُ روزی خودش چنین میگفت : «مدت چند سال در دهمزنگ کابل آفتاب نه تابید و من روی آفتاب را ندیدمُ برای دیدن آفتابُ روز شماری میکردم کی باشد که تن یخ زده ام در زیر تابش آفتاب گرم آید».

زمانیکه ظفر زندانی شدُ فامیلش تا مدت هفت ماه به ادارات مختلف سرگردانی میگشتند اما از سرنوشت فرزند شان آگاهی دریافت کرده نمیتوانستند. از قول داکتر حسن ظفر برادر « مهدی ظفر » چنین میخوانیم :((روزی پدرم از گم شدن مهدی بخشم آمد مرا باخود گرفته طرف ارگ شاهی رفتیم. پدرم با شاه محمود خان آشنای داشتُ بدون ممانعت و تلاشی ما را بداخل ارگ شاهی اجازه دادند زمانیکه داخل ارگ شدیم ُ ظاهر شاه مشغول دیدن و پرورش گلهایش در گلخانه بود. برای پدرم گفت: عمو جان چه خبر است؟ ... پدرم با خشم پاسخ داد « نمیدانم در این کشور شما پادشاه هستید و یا کس دیگر!» من منحیث یک افسر نظامی از شما میپرسم بگوید که مهدی فرزندم چه گناهی دارد و چرا او را به زندان انداخته اید؟.»
پادشاه در جواب گفت « عمو جان حوصله کن و برای من کمی وقت بدهُ من مسله را تعقیب میکنم. سردار ولی دامادش که در کنارش ایستاده بودُ بوی خطاب کردُ « برو نزد آغا لالایم و بگو ظفر را آزاد کند» اما وقتیکه سردار ولی پیش سردار محمد داوود که در آن وقت صدراعظم بودُ رفت – داوود خان یک سلی محکم برویش زده بودُ و از آنرو دست خالی برگشت.)
مهدی ظفر در هر جایکه مصروفیت رسمی داشت برای قرائت اخبار مهم شب به رادیو خواسته میشد. همچنان برعلاه اخبار مهم شب پروگرام های از قبیل «ترازوی طلاییُ زمزمه های شب هنگامُ مسابقات ذهنی رادیُو برنامه های دینیُ سیرت النبیُ راه حق و برای چند مدت پروگرام اطفال را نیز می خواند.
وظایف مهدی ظفر:
نطاق رادیو درزمانیکه متعلم لیسه استقلال بود تا آخرین خبر که حکم اعدامش را حفیظ الله امین صادر کرد بخش های ذیل را ایفا نموده است
مدیر حفظ و مراقبت رادیو کابل
قاضی در وزارت داخله
مدیر عموی ارتباط خارجه وزارت داخله
مدیر عمومی اداری رادیو افغانستان
مدیر عمومی اداره هنر وادبیات رادیو افغانستان
معاون ریئس تفتیش وزارت داخله
و در پهلوی این وظایف نطاق دایمی رادیو افغانستان.
شادراون مهدی ظفر یکمرد عیار و سخاوتمندُ سخنپردازُ خوش قیافه و خوش لباسُ خوش برخوردُ با اراده و در تصامیم اش خیلی قاطع و مصمم بود.
همیشه مانند سخره پشت افراد مستحق و غریب ایستاده بود از او صفات خیلی عالی انسانی برخور دار بود که توانایی تحریر آن صفات خارق العاد را قلم ناتوان من ندارد.
در زمان کودتای سال 1352 هش- بنده را که بعدا از ختم مکتب با داشتن سابقه طولانی که در مدیریت درام و داستان دری داشتمُ برای مدت یکســـال بعد از فراغت مکتب منتظــر مقرری رسمی در رادیو افغانستان بودمُ شادروان ظفر در اولین روزهای کودتای 26 سرطان 1352

هش- که لطیف جلالی رئیس اسبق رادیو برکنار و شخصی بحیث رئیس موقت رادیو افغانستان اداره امور را پیش میبرد امر تقررم از رئیس موقت گرفت.
زیرااو میدانست که متاسفانه انسانهای بدون واسطه در آن زمان به سادگی مقرر نمیشدند ُ افراد بی واسطه و غریب باید مدتها انتظار می کشیدند که تقرر شان منظور گردد.
خدمات فراموش ناشدنی شهید ظفر خیلی زیاد است که یک بخش کوچک از چشم دیدهایم دراینجا یاد آور میشوم.
زمانیکه در مدیریت مامورین بخش پروزه نو ایجاد تلویزیون ایفای وظیفه میکردم ُ مامورینیکه در روز « جنازه میر اکبر خیبر» اشتراک کرده بودند و در وظیفه غایب بودند بصورت قطعی قابل بخشش نبودند ُ مرا در دهلیز دید و برایم گفت :(امروز غیابت کارمندان خطر جدی در قبال داردُ از مراعات و دلسوزی کار نگیرید) و برایم دوستانه اظهار کرد تا از جریان اگاهی حاصل بدارم ُ همچون همکاری در شان هیچ کارمند در طول ماموریتم بخصوص در زمان شاه و جهموری سردار محمد داوود خان ندیده بودم.
در سال 1357 هش-روز ششم ثور اخبار ساعت هشت ونیم شب رادیو افغانستان را قرائت نمود در اخبار خبر گرفتاری اعضای جمعیت دموکراتیک خلق اعلان گردید و شادروان ظفر انرا قرائت نمود ُ همان روز آخرین بار صدایش از رادیو پخش گردید و روز هفت ثور ظفر خانه نشین گردید در ماه جوزای همان سال از طرف « حفیظ الله امین » در وقت زمامداری نور محمد تره کی از منزلش گرفتار و نا پدید گردید.
نبود مـــهـدی ظـفـــر یک ضایعه جبران ناپذیر برای فرهنگ و تمام مردم افغانستان محسوب میگردد او از نظر لیاقت کاردانی ُ صداقت و شفقت شخصیت بی همتا بود.
در سال 2005 م- زمانیکه کتاب آوای ماندگار زنان را مینـوشتـــمُ یکی از نطاقان خاطره جالب و فراموش ناشدنی خود را در باره لیاقت و حاکمیت مهـــدی ظفـــر موقع قرائت اخبار برایم تحریر نموده است که در صفحه 224 کتاب آواری ماندگار زنان اثر ماریا دارو در بخش زندگینامه «نجیبه خلیل» آمده است:(یادم است زمانیکه با شهید مهدی ظفر اخبار شب را قرائت میکردم دیدم که در حین قرائت اخبار بند های بوتش را می بست ُ اصلاُ به کاغذ نگاه نمیکردُ جرائت ُ استعداد و حافظه او مرا به حیرت انداخت. از اینرو در خواندن اخبار راساُ او با دیگر نطاقان متفاوت بود و گاه گاهی که طرف ستدیو برای قرائت اخبار میرفت خبر رااز پشت ورق میخواندُ این لیاقت و حافظه قویُ او را بر ازنده ساخته بود.)
مهدی ظفر با بانو مریم ظفر ازدواج نمود و ثمر ازدواج شان پنج فرزند دو دختر و سه پسر به اسمای : صوفیا ظفرُ سیما ظفرُ بریالی ظفرُ محمدعلی ظفرُ و احمد علی ظفر میباشند ُ اکنون فرندان شهید ظفر در کشور آسترالیا در کنار مادر مهربان شان زندگی دارند. روحش شاد باد و خاطراتش جایدان باد.
در باره مهدی ظفر از مطالب ارسالی میرزا محمد نوری جرمنی ُ نـذیـر ظفـــر از امریکا و استفاده از وبلاک دانشنامه آریاُ نشرات تلویزیون نورُ کتاب عبدالرحیم زی و معلومات شخصی خودم میباشد از تمام عزیزان در این راستا سپاسگذارم.

شـــمس عبـــادی

شمس عبادی فرزند غلام صدیق در سال 1952 م _ در رکاخانه شهرکابل تولد گردیدُ وی در 1970 میلادی در تیاتر ناشر در ولایت کندز کار هنری را آغاز نمود و در سال 1973م- یک نمایش تیاتری را در لیسه نسوان مریم ولایت کندز تحت عنوان« پسر بی تربیت »اثر آقای« دوست» را کار گردانی نمود و بمناسبت گرامی داشت از روز مادر در هوتل سپین زر به نمایش قرار داد. در سال 1974 م- در همین لیسه نسوان دومین نمایش را که نوشته (عزیز آماج) تحت عنوان (موج نو) بودُ کارگردانی کرد و در سالون شاروالی ولایت کندز بمعرض نمایش قرار داد. درسال 1975 م- بصفت کارگردان و هنر پیشه در ولایت تخار کار های هنری خویش را ادامه داد و نمایشات زیادی را در ولایت تخار بمعرض تماشاه قرار داد.

درسال 1977 م- دوباره در کابل نقل و مکان کرد و به رادیو تلویزیون ملی در مدیریت درام و داستانهای دری تقرر حاصل کرد و تحت مدیریت استاد رفیق صادق در جمع هنرمندان آن زمان پیوست.

جناب عبادی در سال 1978 -1980 م- توانست توسط شاگردان یسه های ذکور و اناث شهر کابل به تعداد هژده برنامه هنری که مشمول طراحی رقصُ آواز خوانیُ که تصنیف های آن برنامه ها از محترم امیر جان صبوری بودُ بشکل تیاتر موزیکال آماده سازد و از طریق تلویزیون ملی بدست نشر بسپارد.

در سال 1979 م -با تصنیف زیبای امیر جان صبوری ُ توسط شصت تن از دانش جویان لیسه عایشه درانی برنامه سمبولیک موزیکال را تهیه نمود و در روز تجلیل از جشن جوانان در ستدیوم ملی در شهر کابل به نمایش گذاشت.

درسال 1981 م- توسط هشتاد تن از پیش آهنگُ نمایش سمبولیک موزیکال را با آهنگ روسی تحت عنوان (کتیوشه) کوریوگرافی نمود و در ستدیوم ملی بمعرض نمایش قرار داد.

و در همین سال جهت فرا گیری تحصیلات عالی روانه اتحاد شوروی وقت گردید و در دانشگاه معروف سینماتوگرامی ماسکو شامل و تحت نظر اساتید بزرگ و رهنمای استاد (سرگی گرا سیموف و تمارافیو دروفنه) به تحصیل اکادمیک هنر پیشگی و کارگردانی پرداخت. در جریان تحصیل در نماشات بزرگ ُ نقش های (هملتُ رومیوُ و اتلو آثار«

شکسپیر » و کمیدی میزانترپ اثر « ایژن لبیش» ُ ماما و انبا اثر « چخوف » ُ حاجی مراد اثر « تولستوی» ُ عروس خونین اثر« گارسیالوکا» ُ کمیدی یوگاردر اخیر قرن بیست اثر « مانویل روخس» ُ مهریه اثر « پون سود» و ساون اثر نویسنده هندی « پریم چند») را بازی کرده است. بازی در آثار چنین بزرگان توانایی و استعداد خارق العاده میخواهد که در وجود شمس عبادی در جمع هم صنفانش دیده میشد و از نقش هایش به موفقیت بدر آمد جناب عبادی در سال 1985 م - فیلم هنری تلویزیونی بنام «پل» که فیلمنامه نویس آن یاسن خموش بود کارگردانی کرد.

درسال 1986 م ـ جناب عبادی دیپلوم ماستری خویش رااز دانشگاه سراسری سینماتوگرافی ماسکو بنام « سرگی گراسیموف» بدست آورد و در وطن خویش برگشت و مصدر خدمات هنری گردید. وی درسال 1987 م- نقش مرکزی فیلم تلویزیونی بنام « کبوتر زخمی» را بازی کرد که نمایشنامه نویس و کار گردان آن جناب یاسن خموش بود.

هنگامه شایستگی و استعداد عبادی در کشور در سر زبانها افتاد و در جراید در باره کاری او نوشتند اما نسبت ضرورت های اولیه که کشور در جنگ اجباری قرار داشت ُ روانه خدمت سربازی گردید. در همین سال که سرباز بود بخاطر ضرورت شدید برای تربیه نسل جوان کشور در بخشهای هنر و فرهنگ از عبادی دعوت گردید تا در سازمان جوانان افغانستان ایفای خدمت و کلوپ جوانان رهنمای و نمایشات را کار گردانی نماید. در این کلوپ با حضور جوانان چون (زبیر پاداش ُ عزیز ُ کبیر همتک) ودیگر جوانان نمایشات هنری را جناب عبادی کارگردانی نمود و یک تعداد استعداد ها از همین کلوپ جوانان تحت حمایت مالی و معنوی سامان دموکراتیک جوانان افغانستان ظهور کردند.

جناب عبادی درسال 1988 م- نمایشات زیاد تیاتری را در ستیژ های مختلف کارگردانی نمود. تیاتر تلویزیونی بنام « عاقبت» که اثر یکتن از هنرپیشگان بنام (عبدالعزیز) بود ُفیلم کوتاه سمبولیک هنری بنام « زمین» اثر خودش را نیز کارگردانی کرد و درتلویزیون ملی به نمایش گذاشت. درسال 1989 م- دوباره به ماسکو برگشت و تحت نظر پروفیسور « الکسی بتالوف) در دانشگاه سینماتوگرافی ماسکو بنام (گراسیموف) جهت اخذ دکتورا ی خویش بتحصیل « اسپیرانتوری » ادامه داد. درسال 1992 م- دریک فیلم هنری سینمایی بنام (زغال سبز اثر و کارگردانی جناب همایون مروت نقش مرکزی را بازی نمود ُ. در سال 1993 م- بعداز ختم تحصیل «اسپیرانتوری) و با بدست آوردن سند دکتوراً مجبورا روانه دیار بیگانه « المان» گردید زیرا افغانستان در آتشفشان جنگهای داخلی قرار داشت.

درسال1995 م- در کشور المان در شهر « اوفن باخ» در لیسه « مت هیلدن» یک اثر یک یکتن از نویسندگان سویدنی را بنام «مییو ماین مییو» کارگردانی نمود و در معرض تماشاه قرار

داد و سال 2003 میلادی یک اثر خود را تحت عنوان (مسیر احیای سینمای افغانی و خلاقیت هنرپیشه در هنر سینمایی افغانستان) نوشت و از دانشگاه سراسری سینماتو گرافی بنام « گراسیموف » در ماسکو سند داکترای هنر های زیبا را در بخشها (کارگردانیُ فیلمنامه نویسیُ تربیت هنر پیشه وبازیگری) حاصل نمود و با در نظر داشت اینکه هنر رقص را نه آموخته است اما استعداد و استطاعت طراحی رقص این هنر والا بشری را در خود باور دارد . درسال 2007 میلادی در سریال تلویزیونی روسی بنام « سلاح» به کار گردانی « الکساندر کسادکین » نقش یک شیخ عرب را بازی کرد.

درسال 2009 م- در دومین سریال روسی بنام (هندو) به کار گردانی « الکساندر کساد کین» نقش یک دکتور هندوستانی را با موفقیت بازی نمود.

داکتر شمس عبادی در کار های هنری خویش نزد دایرکتران روسی که هر کدام آنها در تاریخ هنر های زیبای روسیه صاحب نام و نشان خوبی هستندُ جایگاه ی خاص خود را دارد . دکتور شمس عبادی به زبانهای دریُ پشتوُ اردو «هندی» روسیُ آلمانی بصورت ممکمل خوانده و نوشته و تکلم کرده میتواند و اندک با زبا ن انگلیسی نیز مهارت دارد و زبان مادری موصوف دری میباشد.ناگفته نباشد گذاشت که جناب سمش عبادی یگانه دکتور در بخش اسپیرانتوری « طراحی رقص » در سطح افغانستان میباشدُ در گذشته و اکنون هیچ جوانی در این رشته زیبا تحصیل نکرده است. است.

گروپ از هنرمندان در فیلم گناه

مـحـمد اکـــرم عثـــــمان

محمد اکرم فرزند محمد عثمان خان که خود انسان دانشمند و شخصیت بزرگ در دوره پادشاهی «محمد ظاهر شاه» و وکیل مردم کابل در پارلمان افغانستان بودُ وی جهت اجرای وظیفه در ولایت هرات می زیستُ درسال1316 هش - کودکی از خانم دومش بدنیا آمد و نامش را « محمد اکرم » گذاشت.

این کودک با هوش در سرزمین هرات باستان ایام گذرانید. از همان آوان کودکی روح و روانش با نویسندگی گره خورد. با آنکه وی طفل محجوبی بود مگر با کسب تجارب محیط زیست و اجتماعُ جامعه فقیرُ توازن اقشار مختلف (غنی و نادار) با قلمش دل جامعه را می شگافت و مطالب و داستانهای خوب با زبان مردمی در جراید و روز نامه ها انتشار میداد.

زمانیکه در ایران برای تحصیل رفتُ اندیشه چپی حزب توده ایران در او بیشتر اثر گذاشت.

داکتر اکرم عثمان نوشتارش ادبیات عامه را بیشتر ترجیح میداد و درد دل مردم را با کلام عامیانه «کمیدی انتقادی » مینوشت و به همین دلیل خیلی شهرت کمایی کرد.

او بعد از ختم بکلوریا بدانشگاه کابل شامل گردید و در رشته حقوق وعلوم سیاسی دانش آموخت و برای گواهینامه داکترای خویش به تهران رفت و در دانشگاه تهران در رشته حقوق وعلوم سیاسی کسب علم کرد.

داکتر عثمان با آنکه در خانواده ثروتمند بدنیا آمده بود و ارتباط پدرش با مقامات بالایی جامعه برقرار بود مگر افکار واندیشه چپی درآن زمان در کشور خیلی اوج گرفته بودُ او با مطالعه آثار و کتبُ خلاف عقاید دیگر اعضای فامیلشُ پیروی از اندیشه «چپ» را مینمود.

داکتر عثمـــان در سال 1350 هش- با سند دکتری از ایران برگشت و در اداره هنر و ادبیات رادیو افغانستان وقت با جمع از نویسندگان دوران چون « داکتر ناظمی ُ عمیدُ نادر جلالی ُودیگران» در تهیه برنامه سازی و نوشتن داستانهای خودش پرداخت... او در پروگرام زمزمه های شب هنگام که شبانه از طرق رادیو با گویندگی نطاقان بر جسته آنزمان چون « مهدی ظفرُ پروین علیُ اقلیما مخفیُُ فریده انوری و دیگران» نشر میشدُ پیوست. صدای گرم وگیرا ی اکرم عثمان با قرائت شعر و داستان هایش خیلی گوش نواز بود ُبخصوص که نوشته های خودش را باآب وتاب زبان عامیانه قرائت مینمود همه مردم دوستش داشتند و حتا از کلمات شیرین عامیانه او جوانانُ محصلین و متعلیمن در شهر نقل قول مینمودندُ او با صدایش و نبشته هایش روح وروان جوانان را تسخیر کرده بود و از همین سالها ی1359 الی سالهای 1380 هش- در قلعه های بلند داستان نویسی و شهرت قرار گرفت. در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان به سبب عضویت در حزب بوظایف خوبی تقرر حاصل کرد همانطوریکه محبوبیت در میان مردم

داشت محبوبیت او در بین اعضای حزب بیشتر از ان بود و همه اعضای حزب او را بی نهایت قدر میکردند. وی بعد از مدتی کار در ادره هنر وادبیات رادیو به اکادمی علوم افغانستان به حیث مسوول انستتیوت های تاریخ و حقوقُ مطابق رشته تحصیلی اش مقرر گردید سپس به ریاست اتحادیه نویسندگان افغانستانُ و بعد در وزارت امور خارجه در شعبات مختلف و رتبه های بلندی ایفای وظیفه نمود. او در هر ماموریت یکه اشتغال میداشتُ بعد از وقت رسمی با رادیو افغانستان قرارداد داشت و برنامه های مطابق ذوقش را قرائت مینمودُ از اینجاست که احترام کارمندان رادیو و متقابل را میتوان درک کردُ بخصوص در زمانیکه رادیو تلویزیون ملی دارای بودجه مستـــقـل و مجزا از وزارت اطلاعات وکلتور گردیدُ شادروان داکتر «حیدر مسعود» با قرارداد بسیار بزرگ به پیمانه معاش معینت در بورد سیاسی مفسرین رادیو تلویزیونُ جناب داکتر اکرم عثمان را همراه با « شادروان امین افغانپور و داکتر فطرت » بخاطر نوشتن تبصره های سیاسی مقرر نمود. همچنان در همین دوران از دو داستان زیبای جناب داکتر اکرم عثمان دو فیلم تلویزیونی با مصارف بودجه رادیو تلویزیون بنامهای (مرد ها را قول است و نقطه نیرنگی) ساخته شد. این دوفلم از فرهنگ و رسوم مردم کابل بحث مینمود و مورد استقبال زیاد قرار گرفت.

جناب داکتر عثمان با بانو ملیحه ازدواج نموده و ثمر زوجین سه فرزند بنام های (میوندُ آرزو و امید) میباشد.

آثـــار وتـــالیـــفـات « داستانی»

اول – درسال 1364 هش – مجموعه داستانهایش بنام« وقتیکه نی ها گل میکند از طرف اتحادیه نویسندگان در کابل چاپ شد.

دوم – درسال 1366 هش – مجموعه داستان در نشرات بیهقی – کابل

سوم – درسال 1367 هش – مجموعه داستان در اتحادیه نویسندگان – کابل

چهارم درسال 1997 میلادی – گزارش دنباله داراز حوادث و جریان های سیاسی کشور را در جریده زرنگار در کاناد به نشر رسانید و همچنان در مجله صریر نیز باز تاب یافت.

و در میزان 1384 هش و اکتوبر 2005 میلادی –همان گزارش دنباله دار بنام « رمان کوچه ما » در دو جلد بشکل کتاب اقبال طبع پیدا کرد.

آثار و تالیفات پژوهشی :

اول – در سال 1351 هش– کتاب «روابط دیپلوماسی افغانستان و اتحاد شوروی »(پایان نامه دوره دکترا) در دانشکده حقوق و علوم سیاسی –دانشگاه کابل و در دانشگاه تهران طبع گستنر .

دوم – درسال1368 هش – کتاب «شیوه تولید آسیایی و نظریه فرماسیونی تاریخ» ازطرف اکادمی علوم افغانستان– کابل.

سوم – درسال 1375 هش– کتاب چگونگی تحول تاریخ در خاور زمینُ درهفته نامه صریر .

چهارم– درسال1376 هش– مقدمه بر چگونگی نهضت مشروطه خواهی در هفته نامه امید.

پنجم –درسال 1379 هش –رساله «افغانستان و آسیای میانه» دست خوش بازی های بزرگ در مجله آریانا برون مرزی سال دوم ُشماره اول صفحه 47–53 .
یکتعداد از داستانهای جناب عثمان به زبانهای خارجی مانند: آلمانیُ روسیُ سویدنیُ بلغاری والفبای کریلی در تاجکستان بدست نشر سپرده شده است.
قسمیکه در فوق تذکر داده شد جناب محترم عثمان در میزان 1384 هش–برابر 2005 م ـ کتاب « رمان کوچه ما» را نوشتُ این کتاب که در دو جلد و در 1450 صفحه تحریر شدُ قبلا در جریده زرنگار به مدیریت جناب زلمی بابا کوهی درکاناداطی یگ گذارش انتشار یافت. در داخل و خارج کشور هلهله برپا کردُ یک تعداد که اندیشه مخالف با چپگرا ها داشتندُ از کتاب مذکور استقبال شایانی کردند و تعداد همفکران و هم راه هانش « داکتر عثمان» را با عضویت در حزب دموکراتیک خلق افـغانستـــان (بخش پرچم) بخوبی میشناختندُ قلم را چون تیغ از نیام بر کشیدند در وبلاگهای انترنتی سرتا پا کتاب او را عقده گرایی و سجل سیاسی شخص «عثمان» قلمداد نمودند و انتقادات شـدید علیه نویسندهُ صفحه وار در باره عدم حفظ کرامت انسانی و استعمال کلمات چون {چهار نعل دویدنُ از آخور دولت تغذیه کردنُد بی قیزه شدنُ و قوله کشیدن» با غلطی املایـــی و انشـایی و عدم رعایت عفت قلم و عدم انسجام داستان تا اخر کتاب و نواقص دیگر را .....که در همین جا بسنده میشومُ نوشتند و سنـــگ ملامـــت بروی حواله نمودند اما برخلاف بد بینان داکتر عنایـت الله شهرانی مقاله بسیار طویـل وزیبـا در باره کتاب « کوچه ما» نوشت و شرح بسط و بررسی زیبا و مثبت داد که در سایهای انترنتی منتشر گردید.
زیرا جناب داکتر عثمان در دوره حاکمیت حزب د–خ–ا– نور دیـــده و گل سر سبد دوران پرچمیها بود و در زمان ریاست جمهوری داکتر نجیب الله بحیث نماینده فرهنگی در کشور تاجیکستـــان در شهر دوشنبه ایفای وظیفه نموده است هکذا در بسیاری کنفرانس های خارجی از طرف دولت حاکم برای سخنـرانی سفرهای زیاد نموده و بدرقه های پر زرق برق ازوی بحیث یک سخن سرای روشنفکـــر از طـرف کشـور های میزبان گردیده است.
در کتاب «یاداشتهای سیاسی و رویـــداد های تاریخـــی» جناب (سلطان علی کشتمند) که در سه جلد و10883 صحفه در لندن منتشر گردیدُ نام بر جسته ترین اعضای حزب دموراتیک خلق افغـانســان در آن درج میباشدُ اسم اکادمیسینُ داکتر اکرم عثمان نیز در سطوح بالایی و اعضای برجسته حزب تحـــریر گردیده است.
از اینرو جنگ های قلمی آغاز گردید و دهها تن اعضای حزب در اروپـــا و افغـانستـان کتاب وی را بنام دشنام نامه قلمداد نمودند.
متاسفانه آن نویسنده پر شهرت که سالیان دراز از راه نوشتن آثارش به قلعه های شهـــرت رسیـــده بودُ در فعالـــیت های فرهنگی خویش قدم هایش را بطی ساخت .
ناگفته نماند که اکادمیسن داکتر اکرم عثمان در هجرت نیز شخص فعال بوده و وبلاک «فردا» را رهبری مینماید و برعلاه سایت فردا به وبلاکهای مختلف افغانان دربخشهای تاریخی قلم میزند.
اکرم عثمان یک چهره معروف و ماندگار در عرصه داستان نویسی معاصر افغانستان میباشدُ آثار

داستانی او نور و نمک در مطبوعات افغانستان در داخل و چه در خارج از کشور بوده و میباشد.
ادکادمیسین عثمان توانست توسط داستان هایش با آب و تاب و اصطلاحات مردمی برای هموطنانش پیام آزادی و حقوقی را برساند بخصوص در نشر داستان هایش از طریق یگانه رسانه جمعی « رادیو» به آواز خودش هزاران هموطن پیر و جوان ذکور و اناث را شیفته هنر داستان نویسی ساخته بود در آن ایام نویسندگان خوبی دیگری را هم داشتیم اما داکتر عمثان در سطح پیشتاز و ممتاز داستان نویسان قرار گرفت .
دلایل بسیاری وجود دارد که در سالهای 1359 هش و بعد از آن در ساختن فیلم از داستانهای محترم عثمان استفاده گردیده است هر داستان جناب عثمان مزه خاص خودرا دارد ُ هرگاه خواسته باشیم که ذکر مختصر از داستان هایش را بنمایم در این مختصر نمیگنجد باید تمام داستان هایش را مکرراُ بنویسم زیرا داستان های او از زمانهای سخن میگوید که سانسور مطبوعاتی خیلی شدید بوده اما جناب عثمان با اتسعمال کلمات عامیانه شیوه ظنز و گفتار عامه بدان بخشیده است و پیام خودرا رسانیده است که از هر لحاظ قابل تمجید میباشد.
جناب عثمان نه تنها در نوشتار خویش با اصطلاحات عامیانه قلب ها را تسخیر کرده است بلکه در گفتار نیز با همان شیوه با دوستانش مصافحه مینمود ُ وی شخص حلیم و علیم بوده و خدماتش سرمایه معنوی افغانستان میباشد .
جناب عثمان درطی چند سال مصروف نوشتن آثار تاریخی بوده ویک کتاب دیگر بنام « بازو بریده » حوادث و رویدادهای تاریخی افغانستان را به شیوه رومان تحت تحریر قرار داده است و قسمت های زیاد آنرا از طریق سایت فردا بطور مسلسل انتشار داده شده است.

برای این نویسنده گرامی آرزوی صحت وسلامتی میداریم تا شاهد کار های بیشتر فرهنگی شان باشیم.

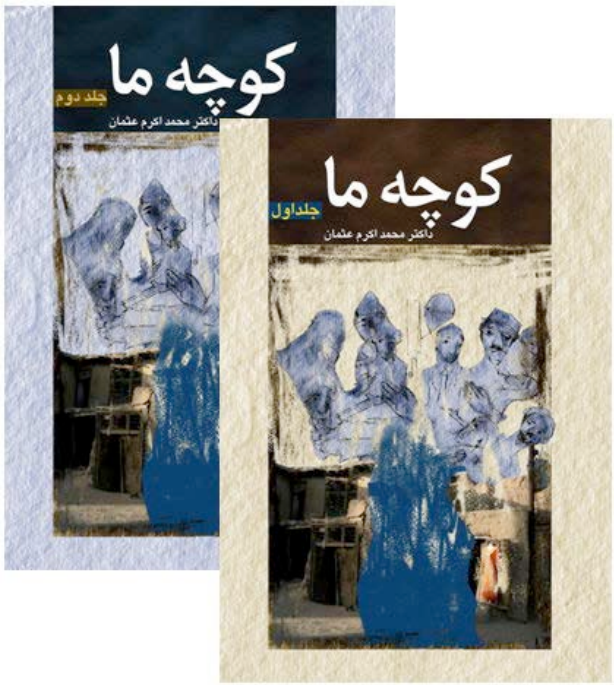

عبـــدالخـــالـــق علـــیل

عبدالخالق علیل سومین رئیس افغانفیلم بود او از دانشگاه کابل از رشته شرعیات فارغ التحصیل شد مگر بعداز ختم تحصیل در رشته سینما و کارگردانی مشغول کار گردید او برای پنج سال رئیس موسسه دولتی افغانفیلم بود و در تهیه و کار گردانی فیلمهای زیادی هنری پرداخت . میتوان از کار های او درباره فیلم طلبگار یاد اور شد این فیلم چهل دقیقه یی درسال 1347 هش
1968 م –ساخته شد و هنرمندان محبوب تیاتر و رادیو در ان فیلم کار کردندُ روحیه این فیلم که
روی حقایق جامعه سنتی افغانستان میچرخیدُ مورد استقبال مردم قرار گرفت.
جناب علیل در طی مدت کار های هنری اش چند فیلم مستند و سه فیلم بلند داستانی را کار گرادنی نموده است. وی اکنون در شهر کیف شوروی با فامیلش زندگی مینماید. در باره این سینماگر چند جمله محدود طرف قناعت دوستان نخواهد بود اما از آنجایکه آدرس جناب علیل را پیدا کرده نتوانستمُ معذرتم را دوستان قبول فرمایند و همچنان جناب تلوار در بخش فعالیتهای سینمایی از کارهای جناب علیل نیز یاد آور شده اند.

احـــمـد شـــاه عـــلم

احمدشاه فرزند داکتر محمد اسمعیل علم درسال 1321 هش 1943 م ـ در یک خانواده متمول درشهر کابل متولد شد بعد از ختم تحصیل بکلوریا از لیسه استقلال برای یکسال در فاکولته حقوق و علوم سیاسی درس خواند و در سال 1351 هش ـ 1972 میلادی –جهت تحصیلات عالی در رشته دایرکتری به کشور بلغاریا فرستاده شد.
او درسال 1358 هش 1979 م ـ با اخذ دیپلوم ماستری رشته دایرکتری بوطن برگشت . باآنکه استادان دیگر با دیپلوم ماستر از اتحاد شوروی وقت در تیاتر مصروف کار بودند مگر ساحه انکشاف تیاتر خیلی بطی بودُ برای جوانان تازه وارد کمتر فرصت میسر میشد اما با استناد (صفحه 140 کتاب تیاتر در افغانستانُ مولف خان اقا سرور نسبت روابط دوستانه و شناختهای با مقامات بالای کشورُ جناب علم از فاکولته حقوق در رشته هنر بخارج فرستاده شد و بعد از بازگشت بحیث استاد بوظیفه پذیرفته شد.} اما تا جائیکه با جناب علم تمام هنرمندان شناخت کافی دارند او هیچگاه بصفت استاد در کدام مرجع علمی توظیف نگردیده است.

احمد شاه علم یک جوان تازه کار و با انرجی بودُ توانست درام های مشهور را دایرکت و بنمایش بگذارد. به اساس تحری شخص احمد شاه علم درامهای ذیل را دایرکتری نمود است

اول - وقت پول است اثر « برنادشا» در کابل ننداری

دوم - مفتش اثر « گوگول » ترجمه شادروان عبدالحق واله ُدر کابل ننداری و در این نمایشنامه یک نو آوری فوق العاد نمود که در تیاتر افغانستان کاملاُ بی سابقه بود.

سوم - شب هنرمندان در کابل ننداری

چهارم - کمیدی ازدواج اجباری اثر «مولیر» در مرکز تیاتر فرانسوی در کابل

پنجم - سؤ تفاهم اثر«البرکامیو» در مرکز فرانسویها در کابل

ششم- شب دقیقی شاعر در کابل

هفتم - شب خواجه عبدالله انصاری در کابل

هشتم - وقتی که قلبها در تپیش اند یک فیلم از فرهنگ « سپورت » شمال افغانستان بود که توسط « ژان ککتو» فرانسوی نوشته شد و دایرکتر آن « روبرت و برتولینی» کانادایی بود با چاپ اندازان سمت شمال افغاستان در جریان بزکشی تهیه میشدُ صرفاُ دو هنرمند در این فیلم نقش بازی نمودند که اول آنرا سید مقدس نگاه و نقش مقابل آن را احمد شاه علم بازی کردندُ بنام فیلم مشترک افغان کانادائی در بسیار ممالک نمایش داده شد.

نهم - اولین «انسامبل گلها» که از دختران جوان صحنه های شخصی انتخاب شده بودندُ احمدشاه در تنطیم آن سهم بارز داشت.

جناب علم بعد از دوسال کار در ریاست ثقافت هنر بالاخره از وظیفه استعفا داد و در لیسه استقلال که تیاتر آبرومند بنام مرکز فرهنگی فرانسه از طرف فرانسویها اعمار شده بود و خود نیز فاارغ التحصیل آن لیسه بود و زبان فرانسوی میدانستُ بصفت دایرکتر تقرر حاصل نمود.

در آن تیاتر ُ«شب دقیقی»ُ» شب عنصری «درام « ازدواج اجباری» اثر مولیر و درام «سؤتفاهم» اثر البرت کامیو را با همکاری (فریده انوری- محبوبه رسول -پروین صعنتگر- عبدالله شادان- سیما شادان- داوود فارنی- عزیرالله هدف - میمونه غزال ابراهیمی -حیات الله خروش -سید شریف حارث -رفیق صادق و دیگران به نمایش گذاشت.

زمانیکه جناب علم مانند سایر هموطنان مجبور به ترک وطن گردید و در کشور آلمان اقامت گزیر درآنجا نیز بکار های فرهنگی دست یازید.

اول - شب افغانها در شهر کلنُ دوم - تجلیل از نوروز و تنظیم کنسرت بزرگ در شهر بن آلمان ُ چهارم درام «مجسمه ساز» در شهرهای برلین- بن - کلن- بوخوم و دوسلدورف آلمان

پنجم - درامباز هم «مجسمه ساز» با برگذاری کنسرت بزرگ در شهر پاریس - فرانسه

ششم - شب شعر وشب هنرمندان در آلمان

هفتم - تشکیل انجمن هنرمندان در آلمان - برای افغانان اروپا

نهم - شب شعر مشترک افغانها و ایرانی ها در آلمان

زمانیکه جناب علم از اورپا به امریکا نقل مکان کرد نخست در ایالت نیویارک زندگی اختیار نمود و در آنجا نیز کارهای فرهنگی بیشماری را سازمان دهی نمود و تشکیل انجمن هنرمندان در امریکا و کانادا را هسته گذاری کرد. و فعالیت های راکه در آلمان انجام داده بود در شهر نیویارک با افزودن کنسرت هنرمندانیکه در امریکا حضور داشتند براه انداخت. مانند شب مهاجرین و شب شعرای افغانی –تاجیکی –اوزبیکی –ایرانی وهندیُ شب هنر و هنرمنُد تنظیم کنسرت هنرمند بزرگ استاد شاه ولی ولی ترانه سازُ کنسرت هنرمند محبوب محمد نعیم پوپلُ کنسرت استاد نعیم نظریُ کنسرت استاد سلامت علی خانُ تظنیم محفل الوادع «خدا حافظی» برای استاد سلامت علی خان و تنظیم کنسرت احمد رشاد ظاهر و برگذاری کشور های همسایه مانند ایران – هند افغانستان– بنگله دیش– تاجیکستان– ازازبیکاستانُ کنسرت نوروزیُ برگزاری جشن استقلال افغانستانُ تجلیل و یاد و بود از هنرمند فقید عبدالجلیل زلاندُ کنسرت با شگوه از فقید زلاند و فامیلش در نیویارک و واشنگتنُ شب تجلیل از استاد ترانه ساز با اهدای لقب استادی ّ محفل مشترک تجلیل از شعرای ازبکستان– تاجکستان ازبکستان وافغانستانُ تجلیل از استاد الیاس هنرمند بزرگ اوزبیکُ تجلیل از پنجاه سالگی هنرمند تاجک محبت خانمُ برگزاری عید افغاناننُ نقش قالین و انجمن افغاناننُ شب بهار سعید شاعر نامور کشور ماُ شب یوسف کهزاد شاعر– نقاس و ممثل و نمایشنامه نویسُ شب فقید احمد ظاهر هنرمند همیشه جاویدان .

زمانیکه جناب علم در ایالت کلفورنیا منتقل شد در آنجا نیز کار های فرهنگی را رونق داد و مکرراُ همان محافل را برگذار نموده است و در ضمن یک شب شعر برای خانم بهار سعیدُ کنسرت بزرگ هنرمندان و شب استاد مهوش و دها محفل دیگر را در کلفورنیا نیز در معرض نمایش قرار داده است اما در این همه محافل از همکارانش یاد آور نشده اند که نام های شان درج کتاب میگردید.

جناب علم در فیلم کاغذ پران اثر معروف خالد حسنی بحیث ممثل نقش بازی نمود و همچنان افتتاح شعر تلویزیونی بنام « پر طاوس » که برای مدت دوسال در تلویزیون « پیام افغان نمایش داده میشد » پرداخت و طی مصاحبه ها هنرمندان و اشخاص معروف افغان را معرفی نموده است.

آثار و تراجم جناب علم :

1 – مجمسه ساز پانتومیم . 2 –– چوکی پانتومیم. 3 – هفت مرد دهاتی در یک روز آفتابی – ترجمه از بلغاریایی . 4 – گراچ سیلُ یا لیلام گراچ .5 – زندگی همین است– سناریو فیلم 6 – حمام جنها – نمایش نامه کمیدی. 7 – روز سرنوشت تاریخیُقصه جنگ افغان وانگلیس 8 – رسام سناریو فیلم. 9 – نق نق مادرکلان .نمایشنامه . 10 – آوارگان مهاجر نمایش نامه . 11– اتللو ترجه و ادآپت . 12 – کاندید وزارتُ ترجمه . 13 – قصه یک رباب ُ سناریو ی فیلم . 14 – قالین افغانیُ سناریوی فیلم.

15 بتعداد (350– 400) قطعه شعر کهنه و نو از دوران جهاد و بعد از آن .

16 – مقالات و اشعار در روزنامه های داخلی وخارجی .

17 –نوشتن مطالب پر طاوس برنامه تلویزیونی برای مدت یکسالو ونیم در تلویریون جهانی پیام افغان .
جناب علم برعلاوه اینکه در مسایل تیاتر و دایرکتری عمر گذارنیده است طبع شعری عالی نیز دارد چنانچه آهنگ « افتو بارانک – شانه لرزانک » حبیب قادری از سروده های جناب علم میباشد . اشعار جناب علم به سبک شعر سپید بوده و اکثراً برای جوانان که در خارج از کشور به هنرنمایی پرداخته اند سپرده است که در این راستا کمک بزرگی برای هنرمندان جوان انجام داده است.

ناصـــــر غرغـــشت

این هنرمند با استعداد در جمله اولین جوانانیکه به هنر تیاتر رو آوردند شامل میباشد زمانیکه علامه سلجوقی رئیس مستقل مطبوعات بودُ غرغشت با عبدالرحمن بیناُ نشاط ملک خیلُ موسی نهمت در تیاتر پوهنی ننداری به هنر نمایی آغاز کرد و هم چنان یکمدت بصفت زمان معاون تیاتر پوهنی ننداری ایفای وظیفه نموده است. غرغشت از رهنمایی های شادروان استاد برشنا و استاد لطیفی خیلی سود جسته است .
او در پوهنی ننداری با شادروان اکبر نادم خیلی دوست صمیمی شد و هر دو به هنرنمایی می پرداختند و بسیار نمایشات را یکجا در نقش های رقیب همدیگر هم بازی میبودند.
موقعیکه بخاطر انکشاف لیسه استقلال تیاتر پوهنی ننداری بسته شد « نادم و غرغشت » در شهری ننداری هنر نمایشی شان را ادامه دادند و سرنوشت تیاتر ها با سرنوشت هنرمندان یکجاه با کم لطیفی مواجه بود ُبعد از مسدود شدن تیاتر شهری غرغشت بصفت مدیر سینمای پلخمری تبدیل گردید. وی مدت طولا نی در سینمای پلخمری مربوط ولایت بغلان اجرای وظیفه کرد و بعداُ به تقاعد سوق گردید.
این دانشمند دهها نمایشنامه برای تیاتر های مختلف شهر کابل نوشت و خود نیز هنر نمایی کرد و از جمله پیشکسوان تیاتر بشمار میآید. روحش شاد و خاطراتش گرامی باد.

عـــظـــیم فـــایـــز

عظیم فایز در سال 1310 هش- در شهر کابل تولد گردیدُ بعداز ختم لیسه حبیبه ازدواج کرد و خانمش شدیداُ مخالف هنرنمایی او بود. او اولین بار در نمایشنامه بنام (عشق چوپان) در اثر تشویق مرحوم استاد برشنا نقش هیروهین «زن» را بازی نموده است . همچنان در نماشات مانند : قربانیُ عشق عسکرُ آرزوُ وفای زنُ شام غریبانُ کاروان دلدارُ جادوگرُ مریض خیالیُ قربانگاه عشقُ زنان دلرباُ عشق در تلفون اتوماتُ پیاله زهرُ لاتری پنجاه وششُ میمون ُ صبح امید غیره) که اثر های ماندگار آن زمان از قلم توانای فرهنگیان

بزرگ مانند مرحوم استاد لطیفیُ مرحوم استاد جلیا ُ مرحوم نگاه ُ مرحوم سایر هراتیُ مرحوم موسی نهمت ُ مرحوم عبدالرحمن بیناُ محترم استاد یوسف کهزادُ مرحوم تواب شاه لطیفیُ وغیره
نویسندگان با شهرت کشور و یا تراجم آنها بوده «فایز» نقش آفرینی نموده است. مرحوم فایز نه تنها نقش زن را مقبول بازی میکرد بلکه در نقش های دیگر نیز خیلی درخشیده است و از جمله هنرمندان معروف و با شهرت آن زمان بوده است این هنرمند با استعداد نظر به مخالفت خانمش دنیای هنر را وداع و زندگی غیر هنری اختیار نمود.
اما آن هنرمندان که با ایثار و فدارکاری به هنر رو میآوردند نه تنها بخاطر بازیگری در نقش خانمها بلکه در نقش مردان نیز مورد اهانت مردم سنتی و کهنه پسند قرار میگرفتند بناُ لازم میدانم که هنرمندان فدارکار کشور فراموش مردم نگرددُ نامهای ایشان باید مکرراُ در کتابها فرهنگی یاد آوردی گردد.

عبـــــدالـــقـــادر فـــرخ

عبدالقادر فرخ فرزند استاد فرخ افندی درسال 1323 (هش- در خانواده هنری در گذر باغ علی مردان ُ دیده بدجهان گشود.
درسال 1332 هش- که هنوز چند سال محدود از عمرش را سپری کرده بودُ برای اولین بار کار هنری را در تیاتر شهری ننداری آغاز نمود و تا ختم مکتب هنر تمثیل را درتیاتر ادامه دادُ در سال 1345 هش- پس از فراعت بکلوریا از لیسه نادریه روانه خدمت سربازی گردید و بعد از برگشت از خدمت مکلفیت عسکری در سال 1347 هش- رسماُ در ریاست ثقافت و هنر و در آمریت پوهنی ننداری به صفت مامور رسمی در پست ممثل تقرر حاصل کرد.
جناب فرخ در پست های مسلکی بحیث مدیر نمایشات تیاترُ مدیر عمومی تولید فیلم در افغان فیلمُ مدید عمومی فیلم های داستانی و مستند در تلویزیون ملی ُدر سال ۱۳۶۶ هش - بحیث ریئس تیاترُ در سال 1372 هش- بحیث ریئس فرهنگ و هنر در ولایت بلخ ُ در سال 1386 هش- دوباره بحیث ریئس تیاتر ملی خدمات زیاد در ساحه فرهنگ افغانستان انجام داده است.
در سال 1389 هش-بحیث عضو شورای عالی مطبوعاتی در وزارت اطلاعات و فرهنگ مقرر گردید.
جناب استاد فرخ در طول خدماتش در تیاتر برعلاوه که خود بصفت یک کرکتر در درامه ها نقش بازی مینمود منحیث دایرکترُ نویسنده نمایشات ُ سناریستُ و بازیگر فیلمهای سنیمیایی و تلویزیونی نقش فعال داشته و آثار ذیل را به نمایش گذاشته ُ دایرکت نموده و یا نوشته است :.
1- اتلو اثر شکپیر بازی نقش یک کرکتر.
2 -طبیب اجباری اثر مولیر بازیگر نقش ژیرانت پیر

3 –قاعده واستثنا اثر برتوکتابرشتا ُ بازیگر –شارق معدن
4 –حماسه مادر ُاثر از مارکیسم گورکی – بازیگر نقش امیر تیمور لنگ .
5 – شب شلاق اثر از داکتر اسدالله حبیب ُ بازیگر نقش ارباب .
در بخش دایرکتری و نمایشات را که روی صحنه گذاشته است.
1 – سالگرد ُ اثر از گوگول دایرکت استاد عبدالقادر فرخ.
2 –قطی نقره ُ اثر از بین جانسون دایرکت استاد عبدالقادر فرخ
3 – عروس خونُ اثر از ساتر دایرکت به استاد عبدالقادر فرخ
4 – خواستگاری اثر از چخوف به دایرکت استاد عبدالقادر فرخ
5 – روسپی بزرگوار اثر از ساتر به دایرکت استاد عبدالقادر فرخ
6 – انتخاب خوب ُاثر و دایرکت از استاد عبدالقادر فرخ
7– پارلمان اثر و دایرکت از استاد عبدالقادر فرخ
8 – زندان اثر و دایرکت از استاد عبدالقادر فرخ
9 – مردان پار و پامیزاد ُ اثر و دایرکت از استاد عبدالقادر فرخ
10 –کارگردان اثر و دایرکت از استاد استادعبدالقادر فرخ
11 –دریا خون بهاء اثر ودایرکت از استاد عبدالقادر فرخ .
12 – یک شب طوفانی ُاثر از عبدالقدیر جهان بین به دایرکت استاد عبدالقادر فرخ .
در بخش سینمایی
1 – یو په سل (یک برصد) اثر و دایرکت از استاد عبدالقادر فرخ یک فیلم بلند داستانی .
2 – ولی زور وایی ُ اثر و دایرکت از استاد عبدالقادر فرخ فیلم مستند.
3 – آب و زندگی اثر و دایرکت از استاد عبدالقادر فرخ.
4 – دختری با پیراهن سپید ُ اثر از مختار ژوبین ُبازیگر در نقش ولی زار.
5 – پرندگان مهاجر اثر از عبداللطیف احمدی ُ بازیگر در نقش قوماندان مسلح .
6 – حماسه عشق اثر از عبداله شادان ُ بازیگر در نقش ارباب بزکش.
7 – رد پا اثراز عبدالبشیر رویگر ُ بازیگر در نقش سارنوال .
8 – گماشته اثر از عبدالطیف احمدی ُ بازیگر در نقش پولیس مخفی .
9 – دهکده من اثر از فقیر بنی ُ بازیگر در نقش آمر سیاسی اردو.
10– تابستان داغ کابل ُاثر مشترک رادمنش فیلم و افغان فیلم بازیگر در نقش داکتر مسعود .
11 – عصیان فیلم مشترک افغان فیلم وازبیک فیلم در نقش جنرال روسی.
12– کاغذپران اثر از داکتر خالد حسینی ُ فیلم امریکا که در هالیود ساخته شدُ در نقش جنرال متقاعد .

دربخش رادیویی

دایرکتر و نویسنده داستانهای دنباله دار ُ رادیو درامها و تمثیل در نقش ملک آدم خان در رادیو بی بی سی (b b c) وتا حال بحیث دایرکتر تیاتر های تلویزیونی و طنز های تصویری ایفای وظیفه مینماید. عبدالقادر فرخ فرزند شادروان استاد فرخ افندی میباشد که از جمع فامیل تنها اوو یک برادرش نقش پای پدر را در تیاتر و موسیقی دنبال نموده اند.

نوت : مطالب را که درفوق مطالعه نمودیدُ جناب ایمل مسعودی یک تن از محصلین دانشکده هنر های زیبا ُ مطالب در باره جناب استاد فرخ را برایم ایمیل فرمودند ُ احساس این جوان هموطن ما در باره هنر و فرهنگ ستودن میباشد که بنده را در عالم ناشناسی ُ صرفاً ایمیلی باهم در تماس بودیم کمک رسانیده است. این جوان نازنین در فاکولته هنر های زیبای دانشگاه کابل مصروف تحصیل میباشد. برایش سعادت آرزو میکنم.

نعـــــیم فـــــرحان

محمد نعیم فرزند محمد علی در حمل سال 1317 در دروازه هرات شهر قندهار بدنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی و ثانوی را در لیسه حبیبیه به پایان رسانید و در سال 1338 هش- شامل دانشگاه کابل گردید و تحصیلش را در رشته تاریخ و جغرافیه در دانشکده زبان و ادبیات در سال 1342 هش- تکمیل کرد.

جناب فرحان در پلهوی مسلک تحصیلی اش در تاریخ و جغرافیه به هنر موسیقی و تمثیل خیلی علاقه داشت. از همان دوران جوانی در محافل هنری لیسه حبیبیه سهم میگرفت. همین ذوق هنری او را بعد از فراغت دانشگاه به رادیو افغانستان کشانید و به آواز خوانی و تمثیل همت گماشتُ در انزمان « شعله» تخلص میکرد.

جناب فرحان در امور اداری برای مدتی کوتا ه ی بحیث معاون مدیریت عمومی تورید و تولید فیلم که در آنوقت مربوط وزارت اطلاعات وکلتور بودُ خدمت نمود و همچنان بحیث مهتمم مجله هنر نیز مدتی ایفای خدمت کرده است.

بتاریخ نهم سنبله 1343 هش- جهت تحصیلات عالی در رشته تیاتر به جمهوری کشور چک رفت و از دانشگاه «چارلس» پراگ گواهینامه خود را بدست آورد. زمانیکه بوطن عودت نمود بحیث عضو در ریاست ثقافت و هنر وزارت اطلاعات وکلتور و سپس بحیث مدیر آرشیف آن ریاست خدمت تقرر حاصل کرد و سرانجام به خدمت مکلفیت عسکری گمارده شد.

پس از انجام خدمت سربازی بحیث رژیسور و مدیر موسیقی تیاتر کابل ننداری تقرر حاصل نمود و درکنار صحنه های تمثیلی گروپی را بنام شگوفه ها بوجود آورد.

همچنان نمایشنامه های زیاد را ترجمه و دایرکت کرده است که میتوان به آنها اشاره نمود.

اول « کور خود بینای مردم» اثر مهدی دعای گوی ُ به دایرکتر داکتری نعیم فرحان .

دوم ـ « جبار خان و جلاد خان و میرزا قلمان»اثر استاد بسیدُ به دایرکتر ی جناب فرحان
سوم – نمایشنامه زنان عصبی ترجمه و نمایشنامه عزیزم مرا بکش نوشته از عزیز نسین به دایرکتری داکتر فرحان .
چهارم – نمایشنامه «حماسه مادر» اثر از ماکسیم گورکیُ دایرکتر داکتر فرحان ُ
پنجم – تو قهرمان نیستی نوشته عزیز نسینُ دایرکتر داکتر فرحان
شـشم – «ملالی دختر افغان» نوشته محمد عثمان صدقیُ دایرکتر داکتر فرحان « این نمایشنامه جایزه بین اللملی زنان رااز طرف یونسکو کمایی کرد.
هفتـم – نمایشنامه «همه مادران مادرم است» نوشته مهدی دعا گوی ُ ادیرکتر داکتر فرحان ..
هشتم – جلاد خان و جبار خان» آداپت و نگارش و دایرکت از داکتر فرحان
نهم – « نمایشنامه خاطره یک شب » نوشته و دایرکت از داکتر فرحان و برنده جایزه از طرف اتحاد هنرمندان وقت گردید.
دهم – «نمایشنامه امشب شاه میمیرد » نوشته از پروفیسر داکتر عبدالواسع لطیفیُ دایرکت از داکتر فرحان . نمایشنامه « تاجر مرگ» نوشته از زلمی ناتور رحمانیُ دایرکت از داکتر فرحان.
برعلاوه نگارشُ دایرکت درامها صحنه آرایی و تمثیل علمی و تیوریکی را برای ممثلین تیاتر تدریس و ده ها مقالات هنری را در جراید و روز نامه ها بدست نشر سپرده است.
همچنان طی مصاحبه هایش ریشه اصیل هنر و فرهنگ افغانستان را در تلویزیونهای استرالیا انتشار داده است .
داکتر محمد نعیم فرحان دفاعیه دکتورای خود را در باره « تیاتر ترکیبی در اروپا » نوشته است.
تاریخچه مختصر تیاتر و ظهور رژیسور یا دایرکتران در تیاتر را در سال 1360 هش– نوشت.
همچنان لکچر و نوتهای تدریسی برای فاکولته هنرهای زیبا دانشگاه کابل تحریر نموده است.
جناب فرحان به حیث استاد در فاکولته هنرهای زیبای دانشگاه کابل ایفای خدمت نموده و نوشتن تقریظ و کار های اسیستانت های دانشکده را به عهده داشت و در تدوین فرهنگ واژه ها و اصطلاحات هنریی برای محصلان دانشکده هنرهای زیبا همکاری کرده است. همچنان داکتر فرحان برای مدتی کوتاهی بحیث سرپرست مکتب موزیک که مروبط وزارت معارف وقت بودُ ایفای وظیفه نموده است.
دانشکده هنرهای زیبا بملاحظه صحفه 16 – 32 رساله بنام (خاطرات من از تاسیس دانشکده هنرهای زیباُ دانشگاه کابل) نوشته داکتر شهرانیُ درسال 1358 هش که در آنوقت آقای امان الله حیدر زاد آمر دیپارتمنت در صنف مجمسه سازی و نقاشی مربوط اداره فاکولته ادبیات و علوم بشری بود و آقای شهرانی با تلاش و جنجال های وصف ناپذیر انرااز چوکات دانشکده زبان و ادبیات جدا و بصورت مستقل بنام پوهنحُی هنرهای زیبا ی دانشگاه کابل در آوردُ داکتر شهرانی منحیث آمر عمومی هنرهای زیباُ داکتر فرحان را که یگانه شخص در رشته تاریخ تیاتر از کشور چک که در آنزمان بنام (چکوسلواکیا) یادمیشدُ سند داکترا حاصل کرده بود و در وزارت اطلاعات و کلتور ایفای وظیفه میکرد به فاکولته هنر های زیبا درسال 1359 تبدیلاُ مقررکرد.

بعد ازآنکه داکتر شهرانی ترک وطن کردُ درسال 1360 هش- داکتر فرحان بحیث ریئس دانشکده هنرهای زیبا تقرر حاصل کرد و الی ختم رژیم داکتر نجیب الله در همین پست باقی ماند. در سال 1358 هش- ایجاد دانشکده هنرهای زیبا منظور گردید اما بدبختانه بعد از اعتصاب استادان نتون کابل مبنی بر اشغال کشور توسط عساکر شورویُ گرفتاری استادان پوهنتون از طرف حکومت ببرک کارمل آغاز شد و یک تعداد استادان زندانی شدند و یکتعداد دیگر منجمله استاد شهرانی که یک برادرش نیز شهید شده بودُ ترک وطن کردند و داکتر فرحان که بحیث استاد و آمر شعبه موسیقی در دانشکده هنرهای زیباایفای وظیفه مینمودند و عضویت کدر علمی دانشگاه کابل را نیز داشتندُ بعداز استاد شهرانی بحیث ریئس فاکولته هنر های زیبا تعین گردیدند.
اما متاسفانه که جنگهای داخلی ادامه پیدا کرد و سرانجام با ورود مجاهدین در شهر کابل و شعله ور شدن جنگهای تن بتن تمام مردم برای حفظ جان شان مجبور به ترک وطن گردیدُ داکتر فرحان نیز اولاً روانه پاکستان شد و بعداً رهسپار کشور استرالیا گردید و اکنون الحمد الله حیات بوده و با فامیلش در انکشور زندگی دارد.
داکتر فرحان نظر به خدمات هنری و فرهنگی اش در زمان حکومت داکتر نجیب الله مفتخر به اخذ تقدیر نامه هاُ جوایز هنری و علمی نیز گردیده است.

فضـــل محـــمد فضـــلی

فضل محمد فضلی فرزند عبدالصمد خان آخند زاده در سال 1307 هش- در ولایت کندهار متولد گردیدُ وی دروس تعلیمی ابتداییه و ثانوی را در لیسه احمد شاه بابای کندهار به پایان رسانیدُ زمانیکه جانمحمد پلار در لیسه احمد شاهی به صفت معلم ایفای وظیفه میکردُ مرحوم فضلی از جمله شاگردانش بود. فضلی از صنف دهم مکتب در بعضی مسایل فرهنگی مکتش سهم گرفتُ استاد پلار متوجه استعداد وی در رشته تمثیل گردیدُ مشوق و رهنمای او شد.
فضلی الهام هنری خود را از استاد پلار گرفت از تجارب و اندیشه های خلاق هنری استاد بزرگوارش «پلار » استفاده اعظمی نمود و اندیشه هنرمند شدن در ذهنش تنیدن گرفتُ در تلاش آن شد تا روزی بنام هنرمند بمردم معرفی گردد.
اما متاسفانه تاریک اندیشان در مرکز و ولایات وطن در آنزمان با ذهنیت خرافاتی سنتی آراسته بودندُ زمینه پرورش جوانان و رشد استعداد های ناشگفته را خیلی محدود ساخته بودند و هنرمند را مسخره و مداح مینامیدندُ آنها را شخصیت قابل قدر نمیدانستند.

د

ر ولایت کندهار مرحوم پلار توانست درمیان متعلمین ماهیت هنر و هنرمندان رااز نظر علمی به شاگردانش تفهیم نماید و بخاطر ترویج این هنر والای انسانی از استعدادهای جوانان کار گرفت ویک تعداد جوانان را در بخش هنر تمثیل تربیت نمود.

مرحوم فضلی از جمله همان استعداد های نا شگفته ی بود که میخواست نخل آرزو هایش در ولایت کندهار به ثمر برسدُ اما از طرف مردم تاریک بین تیاتر و هنرمندان آن مورد تشویق و حمایت قرار نگرفتُ استاد فضلی نا گزیر بعد از ختم مکتب ولایت کندهار ترک کرد. زمانیکه بکابل کوچیدُ ساحه کار فرهنگی نسبتاُ در کابل وسعیتر بود و توانست به مرام هنری خود دست یابد.

درسال 1326 هش- در سن نزده الی بیست سالگی قرار داشت در اولین نمایشنامه بنام دستمال و یا« دسمال » حصه گرفت وی نقش خود را چنان به موفقیت بازی کرد که مورد توجه تمام هنردوستان قرار گرفت و بخاطر همین موفقیت و تشویق بیشتر مرحوم داکتر یوسف خان صدراعظم کشور با اعطای مبلغ یکهزار افغانی اورا مورد تفقد قرار داد.

هنگامه و درخشش هنری فضلی مانند آفتاب در آسمان مطبوعات کشور طلوع کرد و در همین سال مرحوم عبدالروف بینوا او را به رادیو کابل وقت معرفی کرد تا از استعداد فضلی جوان در برنامه های پشتو رادیو کابل استفاده گردد. همینکه پای فضلی به دایره ء هنر وفرهنگ داخل گردیدُ تنها به تمثیل اکتفا نکردُ دست بقلم بردُ از پارچه های کوچک آغاز و تا رادیو درامها و داستانهای دنباله دار را نوشتُ پرودیوس کرد و به مردمش شنواند. درسال 1340 هش- مرحوم فضلی در پوهنی ننداری در کنار هنرمندان بزرگ آنوقت چون عبدالرحمن بیناُ ابراهیم خواخوژی و ملک خیل و دیگران به هنرنمایی پرداختُ از تجارب ایشان در انکشاف ذهنی و قلمی خود بهره برد و پله های ابتدایی رابا کمترین فرصت پیمود و خود را به پله های نهایی رسانید.

استاد فضلی یک هنرمند مردمی بود و به ادبیات عامیانه خیلی ارج میگذاشت اما از خرافات جاری و عنعنات کمر شکن و خانه ویران چون « عروسی های مجللُ پرداخت طویانه « شیربهاء» بدله دختر با خانم برادرُ شب ششُ ختنه سوریُ عیدی و براتی دوره نامزادی » وغیره خرافات خیلی ناراحت بود و تلاش میکرد تا از طریق رادیو که یگانه رسانه جمعی در آنوقت در کشور بودُ ذهنیت

مردمش را در جهت ترک خرافات و رشد هنر و فرهنگی انکشاف بدهد.

استاد فضلی دارای کرکتر آرامُ سنگین بود همیشه ذهنش در باره نوشته جدید برنامه هایش مصروف بود. او انسان خیلی پرتلاش و زحمتکش بود برای بلند بردن سطح نگارش داستانی آثار نویسندگان بزرگ را مطالعه مینمود و درانکشاف فرهنگ پشتو و ترویج هنر تمثیل به زبان پشتو بیشترین خدمات را انجام داده است.

زمانیکه رادیو کابل از پل باغ عمومی به انصاری وات منتقل گردید و تعمیر جدید با ستدیوهای مجهزتر در اختیار کارکنان قرار گرفتُ حجم نشرات نیز افزون گردیدُ استاد فضلی با قلم توانایش بیشتر نوشت و عاشقانه بکارهای هنری خویش رسیدگی کرد. او در مورد سهم گیری طبقه نسوان در اجتماع خیلی معتقد بودُ همیشه برای تربیه دختر خانم ها در بخش درام و داستانهای پشتو با مهربانی چون پدر رویه نیکو داشتُ از اثر توجه و تشویق استاد فضلی خانمهای گرانقدر در تمثیل

و قرائت برنامه های ادبی و نطاقی اخبار با کمترین فرصت ارتقا ء می نمودند. زیرا در بخش گویندگی برنامه های ادبی پشتو خانمها کمتر حصه داشتند که از جمله اولینها در نطاقی سه خانم انگشت شمار (مستوره شالُ قمر میوندیُ قمر سعید »در بخش تمثیل خانم صایمه مقصودیُ تورپیکی خادم «سنگین» سامعه میرزا ُ ذلیخا فخری و بعد تر سایره اعظم همکاری داشتند اما تلاش استاد فضلی در جلب و جذب و تشویق و تربیت گوینده گی با همان پشتکار ادامه داشت برای رونق ادبیات پشتو از دل وجان میکوشید در برابر ناملایمات زندگیُ برداشتهای منفیُ و خشونت خانواده ها چون کوه در عقب هر هنرپیشه و ممثل استوار قرار داشت.

روی همین عقیده که راست همیشه جاگزین میگرددُ در نبرد اجتماعی موفق گردید و تعداد زیاد خانمها در مدیریت درام و داستانهای پشتو همکاری شان را آغاز نمودندُ استاد فضلی بخاطر عشقیکه دررشد و انکشاف فرهنگ پشتو داشتُ حتا با خانواده های ممثلین تماس حاصل مینمود تا پسران و دختران را اجازه فعالیت های هنری بدهند.

از راست مسعود عباسی ُ فضلی ُ صادقُ توخیُ غیاثی ونثار

استاد فضلی در دفتر درام پشتو مانند صنف درسی و با مهربانی یک استاد و پدر مهربان جوانان را در هنر تمثیل تربیت میکرد. چون خودش از یک خانواده آخند زاده و مذهبی سربلند کرده بودُ میدانست جوانانیکه راه هنر راانتخاب مینمایند چه مشلاتی دامنگیر شان میباشدُ از این رو با فامیلهای تماس برقرار مینمود و توجه و تشویق انها را در مورد فرزندان شان معطوف میساخت.

مرحوم فضلی بدون تشویق خانواده مشکلات زیاد را پشت سرگذاشته بودُ اما زمانیکه با معلمه نفیسه جان یک خانم نازنینُ تحصیل کرده و هنر دوست ازدواج نمود یکانه ممد و مشوق او همسرش بود و بس. در انزمان هنر تیاتر و تمثیل تازه ترین نفس هایش را درسطح کشور میکشیدُ استاد فضلی با استفاده ازهمان فرصت دست داشته تلاش کرد تا غبار افسردگی رااز طریق هنر تمثیل از رخسار هموطنانش بزدایدُ دروازه های بسته هنر را بر روی جوانان وطنش بدون تعصب باز نماید و در تربیت شان بدون ضیاع وقت کوشاباشد و همان طوریکه خود عاشق هنرُ تمثیل و تیاتر بود این عشق راستین را مانند سرمایه ملی با امانت داری به شاگردانش و جوانان وطنش تحویل داده و

فرهنگ ادبیات پشتو را با فضیلیت هم قلمانش چون عبدالمنان ملگریُ جانمحمد پلارُ حسیب خاوریُ محمد آصف وردک و دیگران از طریق رادیو و بعداُ از طریق تلویزیون شگوفان ساختند.
چون انکشاف هنرهای زیبا در وطن ما راه های پرخم و پیچ را پیموده است بخصوص هنر تیاتر رادیوییُ تلویزیونی و ستیژ برای طبقه ذکور و اناث از جمله بغرنج ترین هنر ها بوده است زیرا شرایط سنتیُ عدم رشد سواد عقب مانی ذهنیُ عدم درک زوایایی روشن هنرُ برداشتهای منفی ذهنیت عامهُ هنرمندان را رنج فراوان داده است. مگر استاد و رهنمای خوب ُ شکسته نفسُ شریف و بی تعصب چون استاد فضلی که در برابر خشم ُ خشونت و استهزای تاریک بینان تن نمیداد و در همان شرایط نا گوار هنر را رشد و انکشاف داده است ُدر خور ستایش میباشد بلی استاد فضلی دارای صفات خیلی عالی و نیک بود که نمیتوان با چند جمله تمام خصایص نیک اورا خلاصه نمود. در انکشاف ادبیات و هنر پشتو از طریق رسانه جمعی (رادیوو تلویزیون استاد فضلیُ ملگریُ پلارُ و در بخش موسیقی پشتو استاد زاخیل و ملنگ جان خدمات زیاد انجام داده اند. درسال 1356 هش- در زمان ریاست جمهوری سردار محمد داوود پروژه تلویزیون تازه آماده بهره برداری میشدُ تلاش استاد فضلی در جلب و جذب جوانان برای تهیه و تقدیم پروگرامهای بیشتر رادیویی و تلویزیونی افزون گردید.
دولت جمهوری سردار محمد داوود خان برای کارمندان سابقه رادیو بورسهای کوتاه مدتی پراکتیکی را در کشور های جاپانُ ایران و عراق آماده نمود و جناب فضلی نیز در گروپ هنرمندانُ دایرکتران و پروسران برای مدت ششماه به ایران رفت در باز گشت از آن سفر برای نگارش خواسته های مردم از طریق تلویزیون امادگیهای بیشتر گرفت بعداز وقوع هفت ثور1357 هشُ نشرات رادیو و تلویزیون کشور در جهت سمتگیری اندیشه های چپ چرخیدُ برنامه سازان شیوه نگارش خویش را پیدا نمودند و با تقدیم برنامه های جالب و دیدنی پرداختند. استاد فضلی نویسنگان خوب سابقه دار و جوانان تازه نفس را بدور خویش جمع نمود و برنامه های خوب تقدیم هموطنانش کرد. در همین مقطع زمانی متاسفانه خانم صایمه مقصودی شهید گردید اما فضلی با روحیه وطن پرستی تمام ممثلین را تشویق مینمود تا هرچه زودتر جای صایمه مقصودی آن ممثل با استعداد و نطاق خوب پشتو را پرُ سازند. از جمع بانوان مدیریت درام پشتو چند تن به فرصت خیلی کوتاه تحت رهنمایی استاد فضلی به اوج شهرت رسیدند که میتوان از خانم جمیله وردک شفقُ خانم شریفه وردک پاسونُ آمنه زیرک نامبرد که از همین مدیریت درام و داستان پشتو به مدیریت نطاقان معرفی گردیدند و برعلاوه تمثیل بسیار پروگرامهای ادبی را نیز گویندگی کردند.
مدیریت درام و داستانهای پشتو تا اواخر سال 1370 هش- به سعی وتلاش استاد فضلی خیلی پربار گردیدُ ممثلین و نویسندگان جوان همکاری شان را با استاد فضلی ادامه دادند و تحت نظر و تشویق استاد موفق به خواندن اخبار راساُ و دکلماتور خوب برنامه های ادبی و فرهنگی گردیدند. دریغاُ که در سال 1371 با سقوط داکتر نجیب الله هنر و فرهنگ دوباره سیر قهقرا یی را پیمودُ هنرمند بودن جرم شمرده شدُ رادیو وتلویزیون همه ریش کشیدندُ خانمها هایکه در نشرات رسانوی ایفای وظیفه میکردُ از طرف مجاهدین تهدید و تورر میشدند وزمینه کار در رسانه برای خانم ها محدود گردید و جنگهای تنظیمی در شهر کابل ُ خانه بخانه و کوچه بکوچه را زیر آتش

گرفت. بناً استاد فضلی آن وظیفه هنری را با تمام دست آورد هایش رها و در زیر باران مرمیها بطرف پاکستان متواری شد. .در غربت سرای پاکستان سینه فراخش برای هنر و فرهنگ برباد رفته وطنش خیلی تنگ گردیده بود و همیشه به عقب نگاه میکرد و بیاد وطنش قلمبر میداشت و مینوشت تا روزی فرا رسد و دو باره بانوشته هایش در خدمت مردمش قرار گیرد. آن فضلی آرامُ خموش و متین خیلی بیقرار گردید و احساس میکرد که آتشی در سینه دارد و هر لحظه مشتعل میشودُ چطور چاره جوید تا صدای خود را با فریا های وطن پرستانه اش بگوش مردمش برساند.

زمانیکه دستگاه بی بی سی در پشاور ایجاد گردیدُ پرگرامهای رادیو بی بی سی b b c را در شبها و روز های داغ و طاقت فرسای پشاور نوشت و آفرینش های هنری خود را ازطریق رادیو بی بی سی bbc با صدایش را بگوش هموطنانش در هر کشور که زندگی داشتندُ رسانید و برای چند سال در نقش « عبدل» هنرمندانه تمثیل کرد.

درسال 2001 م- بعداز حمله امریکا و سقوط حاکمیت طالبان دوباره بوطن برگشت و وضع رقتبار رادیو و تلویزیونُ آن مکانیکه پنجاه سال عمر عزیزش را با آفرینش هنری عاشقانه در خدمت فرهنگ گزرانده بودُ دید و خیلی مایوس گردیدُ رنج بربادی وطنُ هنر و فرهنگ و ویرانی شهر زیبای کابل برایش تحمل ناپذیرگردید و آن اندوه بزرگ مجالش نداد که دوباره راهی را که پیموده بود باز از سرگیردُ دریغا حاصل پنجاه سال خدمات فرهنگی او بدست بی فرهنگان برباد رفته بودُ دیگر طاقت و توان برایش نماند تا گلشن فرهنگ را که خود باغبانی کرده بود و در ایام شگوفانیُ به خزان تحمیلی که از دست دشمنان تبدیل گردیده بودُ تماشاه نماید. قلبش از حرکت باز ماند..در عمر هفتاد و هفت سالگی بتاریخ یازدهم اپرایل سال 2005 م- برابر به 1384 هش- چشم از جهان پوشید. « خداوند غریق رحمت بداریش»

با از دست دادن خدمت گذاران فرهنگی خواهی نخواهی قلب انسان فشرده و اشک داغ بروی هنر دوستان جاری میگردد. (صاحب این قلم) از استاد فضلی خاطرات فراموش ناشدنی زیاد دارم که در چند سطر خلاصه نمیشودُ فقط به روحش دعا میکنم .

هرچند نبود استاد فضلی جبران نا پذیر است او دیگر درمیان مردمش نیست اما کار نامه های هنری اوُ رویه نیکویشُ بر خورد عاری از ریا و تظاهرُ سلام با اخلاص و خدمات خیلی صادقانه و تلاش پیگیر اش برای ارتقاع فرهنگ پشتو برای مردمش یادگار جاودانی میباشد.

همینکه درباره استاد فضلی در این بخش کتاب مینوشتمُ تمام کارنامه ها و خدماتش کرکتر عالی اش با جبین گره خورده او در جلو چشمانم مجسم گردید. مدیریت درام و داستانهای پشتو در اثر تلاش استاد فضلی مانند یک صنف درسی عرض اندام کرده بودُ غوغای ممثلین چون شاگردان مکتب در گوشهایم طنطن انداخت. زیرا استاد برای ممثلین اجازه نمیداد که بدون مشق و تمرین داخل استدیو گردندُ او همیشه در کارش پیشتاز بود نمیخواست همان لحظه درام و یا داستان از تحریر نویسنده و یا از تایپ برآید و ممثلین روانه ستدیو گردندُ یا نقشهای معین شده برای یکی دو تن از ممثلین دلخواه داده شود و دیگران جز غیر محسوس درام و یا داستان شمرده شوندُ هریک از ممثلین درهر درام و داستان نقش های بزرگ و کوچک را به نوبت تمثیل میکردند او عادتاً پارچه

کوچک و بزرگ را با ممثلین تمرین مینمود و در تقسیم نقشها عقیده داشت که تمام ممثلین تازه کار و سابقه به تربیت لست نقش های خورد و بزرگ را اجرا نمایندُ و ممثلین قادر به اجرای هرگونه نقش ُمثبتُ منفیُ خورد و بزرگ عادی و جنگره حاضر و اماده باشند. تا در غیابت ممثلین سایقه دارُ تازه کاران نیز بتواند از عهده نقش های بزرگ بدر شوند. این عمل وی نشان دهنده صداقت در وظیفه بدون تنگ نظری ُتعصبُ رابطه های شخصی او با همکاران دفترش بود. نتجیه کار پرثمر مرحوم استاد فضلی تکمیل کننده کمبود نطاقان پشتو در رادیو تلویزیون گردیده بود. روی همان عدالتُ صداقت و راستکاری که در اجرای امور داشت به لقب استادی مفتخر گردید.
از ازدواج استاد فضلی با معلمه نفیسه جان دو فرزند بنام های « احمدشاه ومیرویس » بجا مانده است. میرویس فرزند دومی او قدمهای پدرش را در رشته هنر و فرهنگ تعقیب میدارد و معلومات فوق را از کابل برایم ارسال کردندُ از همکاری شان سپاس گذارم و در اخیر فوتوی از خاک سپاری شادروان فضلی را در اجتماع بزرگ مردم هنر دوست تماشاه میدارید.

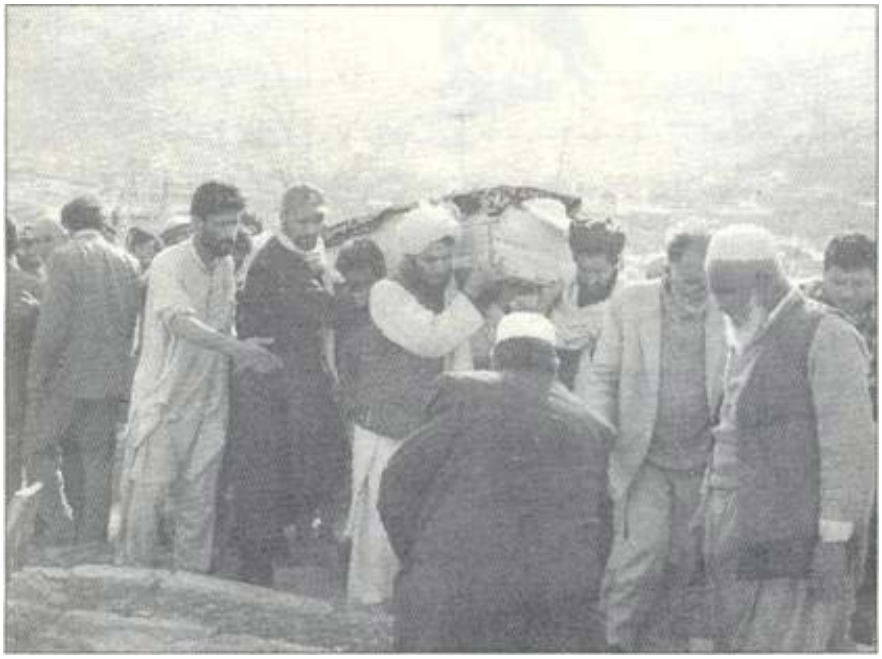

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ==== ثبت است در جرید عالم دوام او

ضـــیـــا قـــــاریـــزاده

ضیا قاریزاده» کبوتر» در سال 1301 هش- درشهر کابل تولد گردید. او در کودکی پدرش را که حافظ قرآن کریم بودُ در بیرحمانه ترین تیر باران « نادرشاه » از دست داد و در دامن پر مهر مادر و به کمک مادی دوستان و اقاربش بزرگ گردید .

زمانیکه باید روانه مکتب میشد در مکتب نجات «امانی » شامل گردید اما از بیرحمی حکومت محمد زاییها بی خبر بود که او را به جرم پدرش از حق تحصیل محروم میسازند. بلی ضیا و خلیل و خواهر شان حق شمولیت مکتب را نداشتندُ مگر در اثر تلاش مادر مهربان شان در خانه به خواندن و
نوشتن آغاز کردند و بالاخره با نور علم فروزان گردیدند و حکومت خود مجبور شد تا از استعداد قاریزاده در بخشهای هنر و فرهنگ استفاده نماید. از همان مکتب که اخراج شده بودندُ در همان مکتب بصفت استاد دری تدریس نمود.
استاد قاریزاده از عشق هم لذت ها برده استُ در انتخاب همسرش نیز هنرمندانه عمل نمودُ خواهر « امان الله امانی » را با عشق آتشین عروسی کرد و ساحه هنری در خانواده شان وسعت پیدا نمود. قاریزاده از آغازین دهه دوم با آثار و اشعار خویش قلوب هموطنان و همزبانان را تسخیر کرد در هر گونه مجلس با تطابق روح و کلام روان داشتُ شخص مجلس اراُ قصه پرداز و غزل خوان بود. با همه تبر زنی های حاکمین جبا خنده برلب و عطوفت در قلبش موج میزد. او خود میگفت :

دلا برو بباغ و مشرب از انارآموز که موج خون بردل و خند ه بر دهان دارد

قاریزاده بیشتر اشعار انتقادیُ اصلاحی و طنزی داشت که نکات عالی را در زبان شعر بیان و چون نیشتر دل ستمگران را پاره میکرد.
او میگفت «شعر اوج تکامل کلام و بذات خود منطق پند و اندرز استُ شعر با خیال همنوانان غیر مستقیم تاثیر میکند » استاد قاریزاده از جمله سنخوران توانای عصرش بشمار میرفت و آثار زیادی بطع رسانیده است.

1- نگینه ها- طنزهای ادبی 2- رساله منظوم نینواز 3- رساله آزاده گان منظوم
4 - اشعار نو 5-- خزان زندگی 6- هدف 7 -منتخبات اشعار قاریزاده
8- سهم هنود در زبان دری 9 - پیام باختر 10 - زبان طبیعیت-
و دو مجموعه شعر و آثار دیگریکه اماده چاپ میباشد عبارت اند از:
1 _ {ترجمه رساله زمین و آسمان و یا علوم به زبان ساده
2 - منظومه های اصلاحی سه صد قطعه
3 - رساله در هنر وادبیات
4 - رفیق سفر نظم و نثر
5 - ترجمان بیدلُ ترجمه از عینی
6 - نقد درباره بیدل
7 - کتاب گلابی قلمی
8 - مجموعه مقالات ومنظومه هاSیکه در سالهای 40-45 سروده است
9 - سفرنامه
10 - لاف وپتاق

11- نوای کهسار و مکمل اشعار قاریزاده} .
هموطنان ما تصنیف های مرحوم قاریزاده رااز طریق رادیو به صدای هنرمندان گرامی کشور استماع کرده اند و لذت برده اند. هنرمندانیکه اشعار ش را سرائیده اند عبارت اند از : سرتاج موسیقی افغانستان مرحوم استاد سرآهنگ - مرحوم استاد یعقوب قاسمی- مرحوم استاد شیدا- مرحوم استاد رحیم بخش- مرحوم احمد ظاهر « بلبل جبیبیه» - مرحوم استاد زلاند- شادروان کبرا ژیلا- شادروان خدیجه ضیایی « پروین» - مرحوم ابراهیم نسیم- خانم حبیبه آزاده- خانم حمیده رخشانه - مرحوم ساربان- ناشناس- آقای حفیظ الله خیال- آقای احمد ولی- آقای محمد صابر شیرزوی- آقای جواد غازییار- و خود قاریزاده نیز 24 آهنگ به اسم مستعار «کبوتر» در رادیو افغانستان وقت بصدایش ضبط نموده است.
وظایـف استـــاد قاریزاده :
1 - آتشه مطبوعاتی در کشور ترکیه
2 - مشاور هنری وادبی دروزارت اطلاعات در وقت وزارت محمد عثمان صدقی« شوهر خواهر قاریزاده»
3 -عضو انجمن تاریخ افغانستانُ بخش ادبی
4 - عضو مجله اقتصاد در سال 1333 هش
5 - عضو اخبار انیس و اصلاح
6 - آمر تیاتر پوهنی ننداری
7 - آمر تیاتر کابل ننداری
8 - و نویسنده مجلات آنوقت کابل .
ضیا قاریزاده در سال 1371 هش- 1992 م - زمانیکه دولت داکتر نجیب الله سقوط نمود راهی دیار هجرت شد و در فرانسه رحل اقامت پهن کردُ مدتی در فرانسه حیات بسر برد اما بیشتر فرزندانش در کانادا زندگی داشتندُ او نیز رهسپار کانادا گردید. در اخر عمر سخت از بیکسی رنج میکشید و بینایی چشمانش رااز دست داد. آن شاعر شیرین کلام تا اخر عمر با وقار زیست و با تکالیف زمان دست پنچه داد و از خالقش راحت ابدی نیاز میکردُ بروز 23 دلو 1386 مطابق 13 جنوری 2008 میلادی نیازش برآورده گردیده و در شهر تورنتو ء کانادا جان به جان آفرین داد. او قبل از وفاتش از فرزندانش چنین تقاضا نموده بود.

ما که مردم های وهو نکیند --- هیچ درمرگ من غلو نکیند
بیصدایم درخاک بسپارید --- مرگم اعلان رادیو نکیند
در شب سه چلو وپلو نپزید ---- گرم بزم و می وصبو نکنید
خیر و خیرات لازم فقراست --- قرض از خشو ننو نکیند
بچه را زیر پا نگزارید ---- آب این دجله تا گلو نکنید

با وفات آن شاعر گران مایه تمام رسانه سوانح وی را بازخوانی کردند هنردوستان ُ شاعران و نویسندگان در روزنامه ها ُ جراید و وبلاگهای انترنتی قلم زدند و آرامش ابدی برایش آرزو بردند.

رحمـــت الله قـــــدری

رحمت الله قدیری از جمله هنرمندان معروف تیاتر ُ رادیو و تلویزیون کشور بود. او مانند سایر هنرمندان در تیاتر های کابل نقش آفرینی کرده است و یکی از خندان ترین چهره هنرمند در جمع رفقایش بوده است.

قدیری در کنار ماموریت رسمی که در یکی از ادارات دولتی داشت به هنر تیاتر رو آورد او را از زمانیکه از کابل ننداری با هنرمندان چون اکبر روشن ُ عزیز الله هدفُ سردار محمد ایمن توسط جناب فیض محمد خیر زاده برکنار گردیدند و در رادیو افغانستان بکار آغاز کرد ُ می شناختم .

شادروان قدیری همیشه در درامه ها نقش های در مقابل اکبر روشن و عزیز الله هدف بازی میکرد واز جمله ممثلین نمایش رادیویی که توسط شادروان ظاهر هویدا نوشته و دایرکت میگردید ُ در جمع جک دل اغا و خاله تایلر و غیره نقش عمده داشت.

شادروان هویدا مطابق حال واحوال قدیری نقش او را مینوشت. مرحوم قدیری در رادیو افغانستان در داستان های دنباله دار خیلی خوب درخشید . بعد در تمام داستهای و پروگرام های هنری و اجتماعی و رادیو درام ها نقش بازی کرد. در باره این هنرمند توانا باید چندین صفحه مینوشتم اما از آنجایکه با جناب فضل الحق عبادی تماسهای زیاد برقرار گردید و برایم وعده داد که شرح حال خود و قدیری را جهت درج کتاب ارسال میدارند. اما این قول و قرار مدت چهار سال با تماسهای مکرر ادامه پیدا کرد و نتجیه نداد و حتا از برقراری تماس من با فرزند مرحوم قدیری که داماد جناب عبادی میباشد نیز همکاری صورت نگرفت تا درباره تمام زندگی هنری و شخصی شادروان قدیری برای خوانندگان معلومات ارایه میگردید. نسبت اینکه قدیری همکارم بود ُ بخاطری ادی دین خواستم با چند جمله محدود اورا در قطار سایر همکارانش در کتاب جا دهم تا کارنامه های هنری و نام او در جمع هنرمندان جاودان بماند.

مـــعـــروف قـــیـــام

معروف قیام فرزند دوکتور غلام محمد قیام در سال 1339 هش - دریک خانواده روش فکر در ولایت کابل دیده به جهان گشود. وی دوره ابتدایی را در مکتب سید جمال الدین افغان و ثانوی را در لیسه غازی سال 1353 هش - به پایان رسانید.
درسال 1359 هش ـ شامل دانشگاه کابل گردید و از دانشکده ادبیات رشته ژورنالیزم درسال 1364 هش -فارغ شد..
جناب قیام از روزنامه هیواد کار فر هنگی اش را آغاز و الی ترک اجباری از وطن آن وظیفه شریفانه را عاشقانه انجام داد.
او در صنف هشتم مکتب با جهان نقش آفرینی در تیاتر آشنا گردیدُ
با تمثیل چند نقش پیوند هنریش جاودانه شد و استعدادش از آزمون زمان با تشویق خانواده و دوستانش پایه های استحکام وی را در جهان هنری مبنی براندیشه خلاق فرهنگ و هنر محکمتر ساخت. روی همین باور از صنف دهم با برنامه های هنری لیسه غازی همکاری دایمی خویش راآغاز و با نوشتن نمایشنامه های کوتاه و اجرای نقش درنمایشات مکتب به شهرت خوب رسید. از آنجاییکه مکاتب با برنامه های فرهنگی اش مرکز خوب برای پرورش استعداد های جوانان جامعه بودُ جناب قیام با استفاده از همین امکان استعدادش را صیقل نمود و خوب درخشید.
زمانیکه هیاُت رادیو و تلویزیون ملی برای جذب جوانان درمکاتب جهت بررسی پروگرامهای فرهنگی توظیف شدند تا استعداد های نامکشوف را کشف نمایدُ همانا سهم گیری فعالیت قیام درلیسه غازی باعث گردید که به رادیو تلویزیون ملی معرفی گردد.
قیام همکاری خویش رابا عقد قرارداد بالمقطع با اداره هنر وادبیات رادیو تلویزیون ملی جهت تمثیل رادیو درامها و داستانها و پروگرامهای گوناگون تلویزیون آغاز نمودُ سهم گیری ایشان در نمایشنامه ها و فیلمهای کوتاه تلویزیونی چون « پسر نازدانهُ وحشتُ چرااز اول نگفتیُ ملخک یکبار جستی آخر بدستیُ بلی بگویم یا نیُ خسک فراریُ و تلفون » با کار گردانی عزیزالله هدف و « نامزادُ پدر عروسُ داماد و خواستگاریُ» با کار گردانی سعید ورکزیُ همچنان نمایشنامه «او پدرم نیست» اثر معروف استاد لطیفی و قماربازان با کارگردانی استاد عبدالقیوم بیسد درقطار هنرمندان شناخته شده کشور چون استاد رفیق صادقُ استاد عبدالقوم بیسدُ مشعل هنریارُ فهیم سدوزیُ استاد عزیز الله هدفُ رحمت الله قدیریُ ف عبادیُ داکتر اسد بدیعُ ضیا هدفُ و بانوان هنر پیشه مانند حسینه سروریُ حبیبه عسکرُ محبوبه جباریُ میمونه غزال و دیگر هنرمندان نقش آفرینی نموده است.
قیام از مشوره استادان فوق الکزکر و دوستش فهیم سدوزی که بعد از ختم تحصیلات عالی در رشته کار گردانی از کشور چک بوطن عودت نموده بودُ سود جست. جناب قیام با فهیم سدوزی که هردو متعلم صنف یازدهم مکتب بودند یکجاه درسال 1358 هش- به رادیو تلویزیون ملی معرفی

گردیدند این دو جوان با استعداد و پرکار با دیدگاه مشترک که از هنر تیاتر داشتند باعث شد تادست بقلم برده و چند نمایشنامه از جمله « هم سیخ سوخت و هم کبابُ ریاست نمونهُ شکست و پیمان» وغیره را در تیاتر لیسه استقلال باهم بازی نمایند و همان ریشته هنری خویش را تا اکنون که این کتاب تحریر میگردد حفظ و نیکو نگهداشته اند.
جناب قیام در تلویزیونُ ستیژ تیاتر و یا رادیو درامها و داستانها بیشتر در نقش کمیدی و طنزی ظاهر گردیده است روی همین صلاحیت و استعداد یک طنز نویس خوب و با معرفت کشور محسوب میگردند.
قیام در یک مصاحبه با درفش جوانان چنین گفته بود : « با آنکه علاقمند تمثیل در نقشهای آرام و جدی بودم امااز آغاز کار ناخواسته در دنیای شاد و زیبای کمیدی و طنز داخل شدم حالا و قتیکه به گذشته مینگرم نه تنها از کار یکه انجام داده ام پیشمان نیستم بلکه احساس رضایت و آرامش میکنم».
واقعا بضعی استعداد های در وجود هنرمندان نهفته است که خلاف آنچه اندیشیده اندُ یک استعدًاد دیگر از ایشان نمایان گردیده و مسیر تفکرشان را تغیر داده است و از سوی دیگر مردم همیشه به خندیدند و شاد بودن نیازمند میباشند... خوش بحال محترم قیام که در شاد ساختن دلها و رفع افسردگی های روحی مردمش نقش فعال داشته است. گفته اند که شاد بودن یک هنر است ولی شاد ساختن دیگران هنر والا تر از آن میباشد زیرا هنرمندان متعهد هنر را مقدس و هنرمند را رهنما و آموزگار جامعه میدانندُ باید در کنار همه سختیها و مشکلات از هر نقطه نظر هنری مددگار مردم باشند به یقین آن دوره که لحظات خیلی رنج آور با تحمیل جنگهای داخلی دامن گیر مردم گردیده بودُ قیام برای شاد ساختن شان خدمت بزرگ را انجام داده است و هنر طنز مشکل تر از هنرنمایی آرام و جدی میباشدُ خندیدن مردم باید از چند نقطه نظر قابل لمس باشد و نتجیه طنز انتباه از عمل ناقص و ناصواب و توجه در عدم مکرر آنُ پی بردن به کنایه های ظریفانه و ادبی .... اما بدبختانه که در پی آمد این وجیبه پاکُ طنز مفهوم اصلی خود را در وجود بعضی اشخاص غیر مسلکی و هنری بعضاُ از دست میدهد مثلا بعضیها زیر نام طنز الفاظ دور از نزاکتهای اجتماعیُ ادبی و اخلاقی را در یک جمعیت بدون درنظر داشت نکات فوق یاویه سرایی میدارند که اصلاُ قابل شیندن نبوده و باعث شرمساری در جمعیت میگردندُ روی همین برداشت های ناقص و غیر معقول جناب قیام یکمدت طولانی از نوشتن طنز و نقش آفرینی در قالب کمیدی سکوت اختیار نمود... دراین سکوت مردم ما هنری را از دست میدادند که جبران آن دشوار بود... خوشبختانه بعدها در اثر پافشاری جناب فهیم سدوزی و دیگر هنرمندان و تقاضای مردم جناب قیام دوباره دست بقلم برد و هموطنان از طنز های پرُ مهفومُ ادبی و نغز ایشان مستفید شدند.
قیام در جنگ های داخلی کابل در سال 1370 هش 1991 میلادی با خانواده اش مبجور به ترک وطن گردید و به پاکستان پناه بردُ در اآنجاه هنرمندان چون مرحوم منان ملگری ُ مرحوم ف فضلی ُ منمون مقصودیُ وزیر محمد نگهتُ عبدالله صمدیُ و دیگران دست بهم دادند اتحادیه هنرمندان بیرون مرزی راایجا نمودند و در چوکات آن طرح و تصمیم یک رادیو آموزشی را روی دست گرفتند ُ هنوز کار اداری این طرح در جریان بود که اداره بی بی سی سریال آموزشی (خانه نوُ زندگی

نو) را با امکانات گسترده در پشاور آغاز کردُ معروف قیام و سایر هنرمندان این اتحادیه در اداره بی بی سی جذب گردید. وی در سریال خانه نو و زندگی نو شخصیت مرکزی «ناظر» را که خیلی جالب و کمیدی بودُ به عهده داشت. او در سال 1996 م- از پاکستان برای تداوم زندگی بطرف قرغزستان رفتُ مدت دوسال در شهر « بشکیک» زندگی کرد که متاسفانه در این مدت زمینه کار های فرهنگی و هنری عملاُ برایش مساعد نگردید اما در این فرصت به نوشتن طنز میپرداخت.
او درسال 1998 میلادی باردیگر عزم سفرکرد و با فامیلش در شهر هامبورگ جرمنی اقامت گزید در اینجاه با آنکه جهت تامین معیشت زندگانی به کار های غیری مسلکی وهنری مصروف بود اما هیچگاه هنرش را ازیاد نبردُ با بخش تیاتر سازمان زنان مهاجر افغانستان در هامبورگ همکاری خود را با نوشتن نمایشنامهُ کارگردانیُ و نقش آفرینی با دیگر جوانان آغاز نمود و بخصوص در نوشتن و کار گردانی نمایشنامه های طنزی افغانان دور از وطن را شاد ساخت.
اما متاسفانه بعد از چند نشست آموزش تیوری بنابر نبود جای مناسب برای تمرین و نمایشُ گروپ نو تشکیل از هم پاشید.
درسال 2000 میلادی کمپنی تال جرمنی داستان های اورا فیلم ساخت و هنرمندان چیره دست کشور چون شادروان ظاهر هویداُ وحیده هویداُ نقشهلای مرکزی فیلم را بازی کردند همچنان در سال 2003م- نمایشنامه راز خطرناک را نوشت و دایرکت کردُ نقش مرکزی را جناب فتح الله پرندُ عثمان علیم اجرا نمودند در همین سال هنرمندان مهاجر چون « فهیم سدوزیُ زبیر پاداشُ علی حمیدیُ رحمان رحمانی » از شهرهای مختلف جرمنی و کشور هالند برای اولین بار دور هم جمع شدند و دوازده نمایشنامه کوتاه را تحت نام « شب تیاتر» به دایرکت محترم فهیم سدوزی به نمایش قرار دادند. این مجموعه دوبار در فرانکورتُ یکبار در کشور هالند و در شهر کلن جرمنی به استقبال خوب مواجه گردید و بار دیگر هشت نمایشنامه همین مجموعه در فیستوال بین الملل تیاتر در شهر کلن جرمنی به نمایش گذاشته شد که از طرف هیائت «داوری» ژوری با صلاحیت المانی طرف تقدیر و استقبال واقع شد و هیات « فرانکفورتر اونتر» چند ستون آنرا برای شب تیاتر افغانستان در فستیوال بین المللی کلن اختصاص دادند که با نقد و ارزیابی دقیق المانها بالاتر ازآنچه انتظار میرفتُ طرف تقدیر و قناعت هیائت قرار گرفت .
قابل تذکر است که این مجموعه نمایشی شامل دوازده قسمت بود که توسط شش تن از ممثلین با استعداد بامکیاژ و لباسهای مختلف در کرکتر ها مختلف به نمایش گذاشته شد.
جناب قیام ازآوان جوانی به نوشتن طنز دست بقلم برد و زمانیکه متعلم صنف دوازدهم لیسه غازی بود رادیو تلویزیون ملی داستان « آب» و دو سال بعد داستان« زخم» او را فیلم ساختند.
درسال 1368 هش- ریاست افغانفیلم داستان « اراده» ی وی را فیلم سینمایی تهیه نمود. باید یادآور شد که در این فیلم سنایور نویسی را نیز تجربه نمودُ باآنکه در رشته اختصاصی اش «ژورنالیزم » نیز فعالیت چشمگیر داشت اما از زمان تحصیل در دانشگاه کابل همکاری مستقیم او با مطبوعات کشور آغاز گردید و الی ترک اجباری از وطن با نوشتن ژورنالهای ادبی بکار موفقانه

خویش ادامه داد و اکنون در وبلاگهای مختلف افغانی مینویسید و تراوش قلمش در صحفات مجازی انترنت برای مطالعه هموطنان قرار دارد.

آثار ماندگار جناب قیام :

اول – آب داستان کوتاه فیلم تلویزیونی به کارگردانی محترم سلام سنگی و هنرپیشگان عبارت بودند از: سلام سنگیُ همایون پایزُ ولی تلاشُ هما مستمندیُ حمیده عبدالهُ وثیق صادقُ مرجمع نمایش کابل تلویزیون ملی .

دوم– تحفه عیدی « زخم» داستان کوتاه فلیم تلویزیونی به کار گردانیُ یوسف رویان و هنرپشه گان : همایون پایزُ هما مستمندیُ مرزیُ ولی تلاشُ حنیف هنگامُ اکرم خرمی. مرجع ریاست افغانفیلم کابل – افغانستان.

سوم – «اراده » داستان بلند سینمایی دایرکترُ موسی رادمنشُ هنرپیشگان : قادر فرخُ حشمت فناییُ سیرُ زمان دلاورُ معروف قیامُ موسی رادمنشُ حنیف هنگامُ اکرم خرمی. مرجمع ریاست افغانفلم کابل افغانستان

چهارم – « نان » داستان کوتاه ُفیلم تلویزیونیُ دایرکتر مسعود عطاییُ نقش آفرینان : ظاهر هویدا ُوحیده هویداُ عمرعطاییُمیلاد عطاییُ معروف قیام. مرجعُموسیسه فرهنگی تال جرمنی – دفتر سخن در جرمنی

پنجم – «راز خطر ناک» داستان طنز و دایرکتر فیلم معروف قیامُ هنرمندانُ فتح الله پرندُ عثمان علیمُ مرجع : جرمنی دفتر سخن.

ششم – «سگ» داستان کوتاه فیلم تلویزیونی به دایرکت :مسعود عطاییُ در حال تهیه میباشد و به زبان المانی ساخته میشود.

نمایشنامه ها:

اول ـ « پسر نازدانه » نمایشنامه با همکاری ممثلین چون: معروف قیامُ و خانم درخانی و دیگران در تلویزیو ن ملی در کابل

دوم ـ « مینای من » نمایشنامهُ ممثلین : شریف فقیرزادهُ معروف قیام و سمیع . نمایش تلویزیون ملی در کابل .

سوم ـ «خسک فراری » نمایشنامهُ ممثلین: ضیا هدفُ ومعروف قیام. کابل .

چهارم ـ «ملخک یک بارجستی آخر بدستی » نمایشنامهُ ممثلین : ضیا هدف نسیم خوشگوار و قیام کابل .

پنجم– «تلفون» نمایشنامهُ ممثلین: حمیده عبدالله و معروف قیامُ کابل .

ششم ـ « دویل سیاسی» نمایشنامهُ ممثلین : زبیر پاداشُفهیم سدوزیُ و معروف قیام . در کابل .

هفتم ـ « جفت نمونه » نمایشنامهُممثلین : مرسلُ رویا دوستُ فلورانُ همایون قیام. در جرمنی.

هشتم ـ « چیغ میزنم» نمایشنامهُممثلین : رویا دوستُ فلوران و همایون قیامُ جرمنی .

نهم ـ «طلبگار امریکایی» نمایشنامهُ ممثلین : مرسلُ یلداُ فلوران و همایون قیام . جرمنی .

دهم ـ «دزد» نمایشنامهُممثلین سرود وخود نویسنده «قیام»–جرمنی.

یازدهم ـ « اختطاف خرگوش » نمایشنامهُممثلین: خود نویسنده در سه نقش– جرمنی

جناب معروف قیام با بانو زهره قیام که او نیز یک ژورنالیست خوب و نویسنده آگاه میباشد ازدواج نموده است و در عرصه ای نقد کار های فرهنگی قیام همکار خوب ومشاور توانای او میباشد.

حـــاجـــی محـــمـــد کامران

حاجی محمدکامران فرزند صفر محمد در سال 1951 میلادی در مرادخانی کابل پا به هستی گذاشت . پدرش افسر نظامی بود و از زمان پاشاهی امان الله خان تا محمد ظاهر شاه در خدمت اردوی افغانستان قرار داشت. زمانیکه متقاعد گردید پیشه شریفانه « کهنه فروشی» را بخاطر اعاشه فرزندانش اختیار کرد و از صبح تا شام با همکاری فرزندان این وظیفه را پیش میبرد و حاجی از همین زمان کودکی در دکان با پدرش همکاری مینمودند. این هنرمندان که همیشه خند برلب دیگران آورده است مگر از غربت و دشواری روزگار خون در جگر داشت و سرنوشت او با مشگلات گره خورده است.

او مکتب ابتداییه را درمکتب نمبر 15 و مکتب منوچهری در شهر کابل آغاز نمود و الی صنف سوم در مکتب ده افغانان کابل دروس خود را تعقیب کرد و از صنف چهارم در لیسه استقلال شامل گردید.

این زمانی بود که لیسه استقلال بخاطر نمایشات تیاتر و کنسرت های مرحوم ظاهر هویداُ عزیز آشنا و دیگران برسر زبانها بود.

قسمیکه دربالا اشاره گردید حاجی بخاطر تقویه اقتصادی فامیل از کودکی بعداز وقت مکتب کار مینمودُ عادات و اداب اجتماعی را زیاد اموخته بود و یک اندازه شوخُ بازی گوش و مکتب گریز هم بود. روزی از مکتب فرار کرده بود اتفاقاُ توسط سرمعلم مکتب بنام محترم لطیف پژمان گرفتار گردید. در اثر گریز از مکتب با سه تن از هم صنفانش از طرف اداره مکتب محکوم به جزا گردیدندُ و جزای شان آن بود که باید بعد از ساعت یک ظهر که شاگردان مرخص شدند آنها تا عصر بحکم جزا در مکتب بمانند. این جزابرای حاجی کامران خیلی سنگین بود زیرااو در مقابل دکان خواجه بشیر درپل خشتی با گذاشتن یک تبنگ سوزن فروشی میکرد بعداُ درکنار سوزن صابون نیز در تبنگ برای فروش اضافه گردید. البته خواجه بشیر و جان آقا دکانداران که اورا درمقابل دکان شان اجازه داده بودندُ تحت نظر و مراقبت داشتند تا کسی اموال تبنگ این کودک را دست برد نزند . بناُ جزای سرمعلم مکتب برای حاجی کامران خیلی سنگین و جبران ناپذیر بود.

در هر حال شاگردان برای سرمعلم گفتند که حاجی خیلی استعداد هنری دارد و همه وقت که از صنف میگریزد در تالار میرود و درامه ها رادر حال مشق وتمرین تماشاه مینماید. سرمعلم باشنیدن این خبر گفت: اگر یک پارچه هنری را تمثیل کرده میتوانی ترا تاشام در مکتب نگهداری نمیکنم

بیا یک پارچه را تمثیل کن».
لیسه استقلال مرکز پرورش هنر تیاتر بوده و خوبترین هنرمندان از ستیژ تیاتر لیسه استقلال در بخشهای مختلف به شهرت رسیدندُ برادر بزرگ حاجی کامران نیز در نمایشات با هنرمندان حصه میگرفت. آنروز که شاگردان جزایی را تا عصر در مکتب باید نهگداری میکردندُ در تالار مکتب هنرمندان مصروف مشق و تمرین درام بودندُ سرمعلم شاگردان گریز پا را باخود در داخل تالار بردُ و خواست آنها را جزای هنری بدهد و گفت هرکدام تان باید یک چیزی را تمثیل نمایند ... سه شاگر دیگر نسبتا محجوب بودند و حاجی کامران که شوخ ترین آنها بود ُ او را در چنگ سرمعلم دادند تا یک پارچه را تمًثیل نماید. حاجی محمد هنر تمثیل رااز برادرش نیز آموخته بود و اورا از جزای بیشتر خلاص کرد و از همین جا کار هنری کامران آغاز می یابدُ در حقیقت معلم و سر معلم مکتب استقلال مشوق اصلی او بودند آن روز مرحوم ظاهر هویدا که جز تیم هنری لیسه استقلال بود از حاجی امتحان اخذ و او را در هنر تمثیل موفق خواند.
روزی معلمش گفت تو از مکتب خواندن و مراعات اصول درسی خیلی دور هستی چرا وقت خود را ضایع مینمایی بهتراست از اسعتداد خود استفاده کرده به هنر پیشگی آغاز نمایی.... از طرف دیگر برادر بزرگ وی بعداز ختم مکتب استقلال بخدمت عسکری سوق و در انجابا دلیل نامعلوم کشته شد و کامران نیز مجبور بود برای نفقه خانواده و کمک با پدرش که مرد متقاعد بودُ بکار اغاز مینمود.
بعد بایک تعداد هنرمندان جوان دیگر به شهری ننداری که بنام تیاتر بلدیه یاد میگردید ُمراجعه کرد. همینکه مراحل تقررش پایان پذیرفت ُ از بخت برگشته داکتر انس بحیث وزیر اطلاعات و کلتور مقرر گردید و مرحوم عبدالرشید جلیا رااز آمریت تیاتر شهری ننداریُ تیاتر شهری سیر قهقرایی را پیمودُ خوانندگان گرامی در صحفات قبل از جریان ماجر – اگاهی حاصل کردندُ و حاجی کامران نیر بی سرنوشت ماند و مجبورا به تیاتر های شخصی مراجعه و از آن طریق به تمثیل نماشیات تیاتر پرداخت. بعداُ با نمایشاًت تیاتر های شخصی بولایات هراتُ کندهارُ سرپل ُ میمنهُ بلخ ُ کندوزُ و سایر ولایات را سفر کردند. دراین سفر در ولایت هرات با سایر هراتی و سرخوش هروی آشنا گردید. زمانیکه نمایشات آنها به ولایت کندهار رفتُ با مرحوم جانمحمد پلار ُ که سرمعلم مکتب احمد شاهی کندهار و مسوول تیاتر بود همکاری هنری را آغاز کرد اما بدبختانه داکتر انس والی کندهار مقرر شد و تیاتر کندهار را به تحریک ملا ها بسته نمود . از قول حاجی کامران میخوانیم.
« یکشب هنرمندان در خواب بودند و ملاها آمدند و هنرمندان را تهدید کردند « از زمانیکه این تیاترچی ها آمدند از قدوم شان در کندهار باران نمیشود زود این مسخره خانه را بسته کنید.» و تیاتر کندهار که با خون دل مرحوم پلار شخصیت با فرهنگ و دانشمند ایجاد و شاگردان موفق را تربیت کرده بود ُ بسته گردید. داکتر انس در تاریخ فرهنگ افغانستان بنام(عزرائیل تیاتر) معرفی میباشد زیرااو اصلاُ به رشد و انکشاف فرهنگ وهنر مخالفت داشت . شما در زندگینامه سایرهنرمندان عدم همکاری او را با هنر مطالعه مینمائید.
بعد از سفر ولایات حاجی کامران دوباره به مرکز آمد. در این وقت تیاتر بلدیه و یا شهری ننداری بنام مرستون ننداری تغیر نام کرد و مرحوم سرخوش هروی نسبت سقوط تیاتر هرات بکابل آمده

بود و به صفت امر تیاتر ایفای وظیفه میکرد. حاجی نیز به همکاریش را آغاز نمود و در اینجا با سرخوش هروی ُسایر هراتی ُ علی جوادی ُ خلیل ربی ُ روابط خیلی محکم برقرار نمود اما بدبختانه که داکتر انس با هنر و فرهنگ شدیداً دشمنی داشت و تیاتر مرستون ننداری به شکل تیاتر شخصی برای اشخاص خارج از محیط فرهنگی به اجاره داد و شکل تیاتر شخصی را بخود گرفت. موسی خان و اشرف خان تیاتر مرستون رااجاره کردند و فعالیت هنری را ادامه دادند و برای تقویه موسسه مرستون ماهانه 25 هزار افغانی از عواید نمایشات به دولت تحویل مینمودند چون تحویلی پول خیلی گذاف و عاید کم بود و اجاره داران پول هنگف بدست نمی آوردند بعداز ختم قرارداد این تیاتر نیز بسته گردید.

مرحوم سرخوش با تجربه از کار و فعالیت هنرمندان بزرگ چون استاد لطیفی ُ استاد برشناُ استاد جلیا ُ استاد بیسد و تیاتر های شخصی شهر کابل تصمیم گرفت که دوباره به هرات برود و یک تیاتر شخصی را فعال سازدُ روی همین دلیل از حاجی کامران نیز تقاضا نمود که باوی به هرات برود. حاجی کامران آنزمان در باختری ننداری و سرکس کابل با مرتضی بایقرا و سایر هنرمندان قرارداد هنری داشت و به کارش ادامه دادُ سرخوش به ولایت هرات برگشت و تیاتر بهزاد ننداری را در هرات فعال ساخت ُ وقتیکه حاجی به هرات رفتُ بدبختانه سرخوش هروی در اثرسکته قلب جهانی فانی را وداع کرده بود اما با آنهم مدت یکسال با فرزند سرخوش و دیگران هنرمندان در بهزاد ننداری تیاتر هرات کار نمود و دو باره بکابل برگشت.

زمانیکه بکابل برگشت ُ کورسهای هنرهای زیبا را که جناب خیر زاده آنرا فعال ساخته بود نیز در زمان وزارت جناب انس از بین رفته بود وجناب خیرزاده برای ایجاد پلان تیاتر شاهی بخارج سسفر کرده بود و هنرمندان دوباره برسایت ثقافت و هنر تحت به زعامت مرحوم محمد شفیع رهگذر در بخشهای مختلف هنر و فرهنگ فعالیت داشتند ُ روی همین ضرورت روزی استاد بیسد ُ حمید جلیا و احمد شاه علم ُ حاجی کامران را مطلع ساختند تا به ریاست ثقافت هنر همکاری نمایدُ جناب کامران اولین درام را بنام « دندان ساز» با هنرمندان ثقافت هنر کار کرد.

هنرمندانیکه در پوهنی ننداری و کورسهای آرت دراماتیک که خیرزاده سرپرستی میکردند درکابل ننداری فعالیت مینمودند و تیاتر های شخصی کاملاُ بسته گردید.

خوشبختانه بعد از همه سرگردانی های هنرمندان مرحوم داکتر محمود حبیبی شخصیت هنر پرور و ژورنالست آگاه در راس وزارت اطلاعات وکلتور قرار گرفت .

تمام هنرمندان و کارمندان را نظر به ضرورتهای مسلکی به وزارت اطلاعات وکلتور و ریاست رادیو افغانستان و دیگر موسسات فرهنگ جذب نمود و حاجی کامران نیز به کابل ننداری رفت و از آن طریق به رادیو افغانستان که در انصاری وات منتقل شده بودُ راه پیدا کرد و در مدیریت درامها و داستانهای اداره هنر و ادبیات همکاری خود را آغاز نمود.

حاجی کامران از سال 1349 هش- تا سال 1372 هش- به هزاران درامُ داستانُ پارچه های خورد و بزرگ تمثیلی در برنامه های مختلف ریاست رادیو افغانستان و بعداُ که تلویزیون به فعالیت آغاز کردُ در برنامه های تلویزیونی بخش دری و پشتو سهم فعال گرفت. او در جمع هنرمندان کمیدی از طریق نمایشات تیاتر ُ امواج رادیو وصفحه تلویزیون میلونها نفر را میخنداند مگر خودش هم

چون انار دل پرُ خون در سینه داشت و فعلاً هم دارد.
هنرمندان چنین روزگار بدی اقتصادی و مخالفتهای سرزنش کننده جامعه را پشت سر گذشتانده اندُ و از طرف مردم بجای قدر دانی آنها را بنام مسخره ها یاد میکردند و از طرف دیگر حکومت همیشه در صدد آن بود که تیاتر هارا بسته نمایند تا مردم آگاهی سیاسی و اجتمالعی پیدا نکنندُ زیرا تیاتر یگانه مرجع مبارزه علیه بی عدالتی در جامعه بود و رازهای پشت پرده از طریق نمایشات آشکار میساخت و حکومت از قلم رسای نویسندگان و هنر آفرینی هنرمندان ترس داشت بناً جلو پیشرفت و انکشاف تیاتر را با بهانه های گوناگون میگرفتند اما هنرمندان با همه بی مهری حکومت و مردمُ درامها رااز دم ساطور سانسور حکومتی برون میکشیدند و بنمایش میگذاشتند.
جناب کامران با همه سرگردانیها در اولین نمایشنامه بنام «دندان ساز« در یک ستیژ رسمی در چوکات ریاست ثقافت وهنر در روی صحنه ظاهر گردید و بعد در کابل ننداری در نمایشات دیگر مانند [مفتش اثر گوگولِ ازدواج اجباری اثر مولیرُ غلط فهمیُ حویلی په مکرویان کیُ کور خود بینای مردمُ غوله مالیُ جامع الکمالات –اثر عبدالمنان ملگریُ رهنمای معمالات اثر ملگری و سایر نمایشات آثار ملگریُ جان محمد پلارُ استاد لطیفیُ استاد فضلیُ استاد رفیق صادقُ سنگروالُ استاد قیوم بیسد] را بروی ستیژ تمثیل نموده است.
اولین فیلمی که کامران در آن نقش داش ت «روزهای دشوار » اثر مرحوم رفیق یحیایی بود که نقش یک دهقان را بازی کرد.
در بخش رادیو درامها و داستانهای دنباله دار پشتو و دری و در تلویزیون نمایشنامه های تلویزیونی را دربرنامه های مختلف دری و پشتو بازی کرده است. حاجی شهرت هنری خود را از تیاتر های شخصی کمایی نمود و در نمایشات تلویزیونی در دهه هفتاد به اوج رسانید. در سال 1992 م – پایان هنرنمایی او بود در اثر جنگهای داخلیُ شهر کابل ویران گردید و هنر وفرهنگ از میان برداشته شدند و کامران وطن را ترک کرد تاجان به سلامت برده باشد. جدایی کامران از فامیلش ازهمین سال 1992 م– آغاز گردید و تا امروز که این کتاب تحریر میگردد حاجی کامران دور از فامیل و خانواده اش درامریکا زندگی میدارد.
باآمدن مجاهدین بطرف ماسکو سفر کرد و به امید اینکه از طریق ماسکو بتواند خود را در یکی کشور های اروپای غربی برساندُ و فامیلش را نیز دعوت نماید اما رسیدن به کشورهای اروپای غربی کار سخت دشوار بود و مدت زیاد را در بر میگرفت مشکلات او بیشتر گردید و چندین سال در ماسکو سرگردانی کشید. در ماسکو تمام هنرمندان رادیو تلویزیون چون: ف عبادیّ انجنیر عبدالطیف احمدیُ عزیز الله هدفُ حاجی کامرانُ حمیده عبدالله ُ خورشید نورُ رابعه مستمندیُ هما مستمندیُ لیزا نورُ صبور سرباز و دیگران بیکار و بی روزگار بودند و جناب احمد شاه شباب نطاق سابقه دار رادیو تلویزیون از بی سرنوشتی آنهامطلع شد با سرمایه شخصی خویش هنرمندان را بکار هنری دعوت و قسمت دوم سریال شیرآغا و شیرین گل از اثر توجه همین نطاق با احساس در ماسکو تهیه گردید. جناب داکتر لطیف ناظمی سناریو شیرآغا و شیرین گل را نوشت و هنرمندان همه بدو هم جمع شدند در تهیه این سریال که یگانه هدف احمدشاه شبات جمع کردن هنرمندان از بیکاری و داشتن یک مصروفیت هنری بود و از همین طریق در دیار غربت هنر و فرهنگ وطن را برای فرزندان

که دور از میهن در کشور های مختلف بزرگ میشدند و میشوندُ تقدیم بدارد زیرا با آمدن مجاهدین تعداد مهاجر افغان در هرکشور رو به فزونی بود.
جناب شباب با پرداخت مبلغ گزاف کمره و تمام و سایل فیلمبرداری را تهیه و حتا دفتر تجارتی خود را که ماهانه یک هزار وهشت صد روبل کرایه میپرداختُ در اختیار هنرمندان قرار داد.
جناب انجنیر عبدالطیف احمدی بحیث دایرکتر و مسئول مصارف فیلم و تادیه حق الزحمه هنرمندان تعین گردید. سریال شیرآغا و شیرین گل که داغ هجرت و بیان مشکلات مهاجرین افغان و برخورد های ظالمانه پولیس ماسکو و مراقبت های جدی و سخت گیرانه سازمان ملل متحده را بیان میکرد مورد پسند همه افغانان داخل وخارج قرار گرفت و به شکل ویدیویی به بازار کشور های غربی عرضه شدُ افغانان در داخل و خارج به قمیت مناسب ویدیو را بدست آوردند اما متاسفانه آنچه احمد شاه شباب تصور کرده بود تا هنرمندان یک عاید از مسلک هنری شان بدست آورند و از بی سرنوشتی تا حدودی امکان نجات پیدا نمایدُ نسبت دستبرد در عاید سریال و عدم تادیه پول هنرمندان سرو صدای زیاد بلند شد ویدیو کستها در بازار های اروپا و امریکا غیر قانونی به صدها کاپی عرضه شدُ فایده سر سرمایه را خوردُ حاجی احمد شاه از این عمل غیر قانونی مرتکبین خیلی ناراحت گردیدلذا حاجی احمد شاه از دوبی دوباره به ماسکو آمد و همکاری خود را قطع نمودُ هنرمندان هرطرف پراگنده شدند.
دراین جریان ناصر عزیز و چند تن افغانان دیگر که در امریکاُ زندگی داشتندُ هنرمندان فوق الذکر را جهت نمایشات تیاتر به امریکا خواستند که برای یک دوره نمایش هنری و ویزه دعوتی درنظر گرفته شده بودُ تعداد زیاد هنرمندان از ماسکو و از پشاور به امریکا آمدند و بعد از تکمیل دروه نمایشات هنری همه هنرمندان دوباره به ماسکوُ پاکستان و سایر کشورهای اورپایی برگشتند که « همین جریان را در زندگینامه چند هنرمند دیگر نیز مطالعه نمودید.»
هنرمندان به کشور های مختلف در خواست پناهندگی دادند که از جمله حمیده عبدالله ُخورشید نور به کشور سویدن قبول گردیدندُ جناب مرتضی بایقراُ جناب سلام سنگی و حاجی درامریکا باقی ماندند. نسبت عدم رعایت قانون پناهندگیُ دولت امریکا از پذیرفتن حاجی کامران به صفت مهاجر معذرت خواستُ وی در حالت بی سرنوشتی و بشکل غیر قانونی به کمک دوستان افغان زندگی خود را گاهی دریک ایالت و گاهی در ایالت دیگر سپری مینماید و در بعضی کنسرت های هنرمندان در ایالت های مختلف امریکا پارچه های تمثیلی را اجرا نموده است و از هیمن طریق با هنرمندان و فرهنگیان افغان که در امریکا زندگی دارندُ رابطه برقرار نمود و برای تولید فیلم های هنری با همکاری نذیر مردمی به ساختن فیلم بنام (شیر آغا دغل باز) اقدام کرد.
درسال 2000 م ـ یک فیلم دیگر به کمک ولی رزاقی که به زبان انگلیسی تهیه گردیدُ حاجی نقش خوبی داشت و بعد فیلم دیگر بنام «شیر آغا و گل آغا» به همکاری هنر دوستان جناب مردمی و رزاقی تهیه گردید کامران دراین فیلم نقش دو کرکتر را دبل بازی کرده است که یک صحنه آن نسبت کمبود هنرپیشه زن با یک خانم اسپانشی کار شده است اما بدبختانه فیلم مذکور از نظر سناریو ضعیف بود و تا حال به نمایش گذاشته نشده است.
چون تولید یک فیلم ویا یک نمایشنامه تیاتر بدون نویسنده ممکن نیست و همچنان هنرنمایی در

کار گروپی میباشد واز طرف دیگر نقش زنان در فیلم های سینمایی و تیاتر خیلی حتمی و اساسی است بنابر پراگندگی هنرمندان افغان در شهر ها و ایالت های مختلف امریکا فیلم (شیر آغا و گل آغا) آنچه انتظار میرفتُ موفق نبود.
هرگاه به تاریخ زندگینامه جناب حاجی محمد کامران نگاه کنیم حوادث ناگوار در زندگیش زیاد اتفاق افتاده استُ درسال 1369 هش- در افغانستان یک طفل نوزادش از شفاخانه ولادی مفقود گردید زمانیکه پولیس قضیه را دنبال کرد و جریان موضوع به مقامات قضایی رسید و نرسها نوکری وال باید محاکمه میشدند ُ اما حاجی از محکمه نرسها صرف نظر کرده گفت: (نمیخواهم که نرس خانم ها بخاطر طفل من تحت محاکمه قرار گیرند زیرا محکوم کسی میباشد که طفل خودش وفات شده بود ُجسد طفلش را رها و طفل مرا را باخود برده بود.) تحمل از دست دادن فرزند و این خود گذری بزرگ از توان هر پدر بعید است. یک فرزند جوان کامران بنام « داوود کامران » که الی صنف یازدهم لیسه استقلال را درکابل خوانده بود در سال 1995 میلادی- پاکستان به دیدن کاکایش رفت و در منزل کاکایش یکتعداد دزدان حمله کردند برادر و پسر کامران به قتل رسیدند و چند نفردیگر زخمی شدند.
جناب کامران سالهاست که از محبت خانواده دور مانده است ُ فرزندان ش هرکدام تحصیلات شان را در پاکستان تمام کرده اند و با مادر شان زندگی دارندُ دعا میداریم که زمینه برای وصلت این خانواده با پدرشان مساعد گردد.

غـــلام حـــضـرت کـــوشـــــان

غلام حضرت کوشان فرزند صوفی پاینده خان محمد در سال 1305 هش- در گذر شمع ریز های شهر کابل متولد گردید و پس از ختم مکتب ابتداییه و بکلوریا از لیسه حبیبه در خدمت مطبوعات کشور قرار گرفت.
خدمات , کار مطبوعاتی او از عضویت در شعبه نشراتی جراید بحیث محرر آغاز گردید . بعد سرمحرر و سپس بصفت معاون روزنامه اصلاح ُ معاون ریاست هلال احمرُ بحیث آمر نشرات رادیو افغانستانُ برای دوبار تعین گردید و مدت طولانی آمریت نشرات رادیو افغانستان را پیش برد و بعد رئیس کتابخانه های عامه کابل ُ رئیس نشرات وزارت اطلاعات وکلتور ُ رئیس باختر آژنس و رئیس ادرای وزارت اطلاعات وکلتور ُ مدت پنج سال معاون اداره اطلاعات ملل متحد در کابلُ بعد از چهل سال خدمت در مطبوعات کشور متقاعد گردید اما بعد از تقاعد بحیث مدیر عمومی مامورین شرکت هوخست ایفای وظیفه نمود. مرحوم کوشان در زمان سپری کردن خدمت زیر بیرق بحیث معلم سواد آموزی درکورسهای قوماندانی ژاندارم و پولیس وزارت داخله سپری خدمت نموده است.

مرحوم کوشان در وظایف دولتی مسافرت های زیاد نموده است ومسافرت هایش شامل بخش های مشاهداتی و اشتراک در کنفرانسها ی بین اللملی در باره نشرات رادیو و بعداً در باره امور صلیب احمر جهانی بوده است.
مرحوم کوشان در رشته خدمات عامه طی یک فیلوشیپ در لندن بتحصل پرداخت. وی در اثر خدمات امور اجتماعی و فرهنگی موفق به اخذ جوایز نیز گردید چندین تقدیر نامه و جوایز مطبوعاتی و مدال مینه پال را از آن خود کرد. خدمات مرحوم کوشان در ساحه هنر و فرهنگ خیلی چشمگیر بوده است ُاو به ایجاد مجله هلال احمر ُ نشریه هفتگی آیینه و ماهنامه گرزندویُ
Afghan Travel
به زبان انگلیسی و همچنان موفق به ایجاد و تکثیر تکت لاتری که منبع بزرگ عایداتی ریاست هلال احمر را تشکیل میدادُ گردید. کوشان از جمله اولین جوانان فرهنگی وطن بود که در تیاتر نقش بازی کرد و در رشد فرهنگ تیاتر خدمات زیاد انجام دادُ و به نوشتن درامها و دیگر آثار هنری پرداخت که در ذیل به معرفی آن میپردازیم.

1 –مقالات بی شمار د رباره هنر تیاتر .
2 – خاطره سالفرینو .
3 – طفل شما از تولد تا شش سالگی
4–تاریخ تیاتر افغانستان.
5 – ترجمه پته خزانه « به انگلیسی» در کابل .
6 – سرگشت یک ملت مظلوم در مسیر سده بیست ُ طبع درامریکا
7 – درسهای ساده برمبنای ژورنالیزم طبع پاکستان.
8 – وفای زن
9 –هانری دونانت.
10– ماه دیگر نمی رقصد.
11– دیوان ملک الشعرا استاد بیتاب به همکاری عطاُالله نوری .
12 –گلهای اندیشه مجموعهء از مرحوم عبدالرحمن پژواک .
13 – امداد اولیه.
14 –روزنامه جهاد دواثر بزرگ او بود که درکابل در اثر تلاشیـــهای پیهم دولت وقت به یغما برده شد.
15 – سرگذشت یک ملت مظلوم ُ در امریکا بچاپ رسانید .

و همچنان در زمانکه در ملل متحد در کابل اجرای وظیفه میکردُ موفق به طبع و تکثیر اعلامیه حقوق بشر ُ حقوق زن ُ حقوق طفل و سایر تراجم ومقالات گردید. مرحوم کوشان کار هنری شان را از ستیژ تیاتر آغاز و الهی چهل سال در رادیو کابل– رادیو افغانستان به نطاقی پرداخت و از جمله نطاقان ورزیده کشور محسوب میگردید. درسالهای جهاد هنگام اقامتش در پشاور در تدریس ژورنالیستـــهای جوان افغان سهم بارز ی داشت . زمانیکه از پاکستان به امریکا هجرت

نمود در سال 1990 میلادی در شهر « هیوارود» کلیفورنیا انجمن فرهنگی افغانستان را بنیاد گذاشت همچنان در نشر مجله { خراسان و هفته نامه امید} فرزندش «قوی کوشان» را تشویق و رهنمایی نمود و هفته نامه امید تا اکنون که این کتاب تحریر میگردد به نشراتش ادامه میدهد.
مرحوم کوشان درامریکا برای تجلیل از روزهای ملی افغانستان چندین درام نوشت و توسط شاگردان مکتب بخصوص در شهر هیوارد نمایش داده شد و درامی دیگر در باره فرهنگ و زندگی مردم افغانستان نوشت و درکتابخانه شهر هیوارد بنمایش گذاشت . نمایشات عکس جهاد افغانستان را در همین شهر نیز برگذار نمود.
در ایجاد و توسعه زبان دری در کتابخانه شهر هیوارد سهم فعال گرفت و با کتب ارزشمند دری یک بخش آن کتابخانه را تقویت کرد. او با همکاری دایمی خویش در صلیب احمر شهر هیوارد جایزه و تقدیر نامه های «خدمات ارزنده » را بدست آورد و انجمن متدینین ادیان مختلفُ او را طی نامه رسمی به «مرد خدا» « مرد متدین» و احترام کننده همه ادیان» خواند.
هر آنچه درباره شخصیت و خدمات ارزشنمد ادبیُ هنریُ فرهنگی واجتماعی تحریر کوشان گردید بُسنده نیست زیرا خدمات او بالاتر از چند جملهء که در این کتاب گنجانیده شدهُ میباشد.
سرانجام قلب پر تپش کوشان بتاریخ چهاردهم عقرب 1377هش- مطابق پنجم نومبر 1998 م- در اثر سکته مغزی از پتش باز ماند و جسدش را در هدیره «بوستان رحمت» در کلیفورنیا بخاک سپردند. روانش شاد و بازماندگانش به سلامت باد.
نوت: فوتو از سایت ارمغان ملی کاپی گردیده است .

محـــمـــد یـــوســـف کهـــزاد

مـحـمـد یـوسـف فـرزنـد محمد علیخان در سال 1931 م - برابر به 1310 خورشیدی در شهر کابل بدنیا آمد. مکتب ابتداییه و ثانوی را در لیسه نجات « امانی » تمـــام کرد و شامل دانشگاه کابل گردید بعد از ختـم پوهنحُی ادبیات و علوم بشری برای خدمت زیر بیرق گماشته شدُ کهزاد درجوانی با آغاز تیاتر شهری ننداری برای مدت هشت سال بحیث نویسنده و هنر پیشته در تیاتر خدمت نموده است و اولین نقش او در نمایش «عشق عسکر» اثر در محمد سلایر هراتی بود.
در سال 1338 هش از طرف وزارت معارف وقت ُ جهت تحصیلات عالی در رشته نقاشی ُ عازم ایتالیا -جهت تحصیلات عالی عازم ایتالیا گردید و در اکادمی هنرهای زیبای شهر روم به آموزش نقاشی پرداخت. درسال 1344هش - دوباره بوطن برگشت و به حیث عضو آریشف ریاست تالیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیه بکار آغاز نمود و مدتی مدیر آرت وگرافیک وزارت تعلیم وتربیه ایفای

خدمت کرد ونظر به ضرورت به وزارت اطلاعات وکلتور تبدیل گردید وپس از فراز ونشیب زیاد در اثر فروپاشی های سیاسی و اجتماعی افغانستان ُ بالا خره بحیث ریئس کلتور وهنر مقررگردید.
محترم کهزاد برعلاوه هنر نقاشی در رشته های هنر تیاترِ «نمایشنامه نویسی و تمثیل » سرودن اشعارش نیز پرداخت.
در زمان مسوولیت کهزاد بحیث ریئس هنر ُ آرشیف ملی ُ کتابخانه عامه ُ سازمان غلام محمد میمنگی ُ گالری ملی ُ جوایز ادبی و مجله فرهنگ عوام تحت اداره همین ریاست فعالیت مینمود.
استاد کهزاد در زمان طفولیت به خواندن کتاب علاقه فراوان داشت و دایمـــاً مجموعه اشعار شعراء زمان را مطالعه میکرد. در همان کودکی اشعار بیدل را عاشقانه میخواند ُبدون آنکه معنای آنرا درک نماید .
زمانیکه مکتبی شد استاد زبان و ادبیات « نجف علی خان» او را به سبک هندی رهنمایی کرد و سروده های بیدل نیز سبک هندی بود ُ با رهنمایی استادش بیشتر بدین سبک علاقمند گردید و در آنزمان کتاب بنام بینوایان اثر نویسنده معروف جهان «ویکتور هوگو » را دوست داشت و بارها آنرا مطالعه نمود. این هنرمند چند بعدُی شعر و داستان نویسی را که هر دو پدیده هنری و ادبی میباشد و از احساسات انسانها بحث مینماید ُ خیلی دوست دارد او متعقد است هرگاه اثر هنری خالی از احساس باشد بیشتر به یک گزارش و راپور تاژ میماند تا به یک داستان و یا شعر .
هرگاه نویسنده قلم برمیدارد تا احساسات درونی انسان را بروی کاغذ بریزد باید آنقدر غرق همان سوژه باشد که تمام خواسته های خواننده کتاب را برآورده بسازد همچنان شاعر باید احساس رقیق تر داشته باشد زیرا او تمام داستان یک کتاب و یا جریان یک دوره تاریخی ویا زندگی یک انسان را در چند جمله شعر خلاصه مینماید هر گاه آن چند جمله عاری از احساس باشد ُ ابتدا و انتها نداشته باشد ُ برای خواننده بی کیفیت است.
کهزاد بارها اظهار شکسته نفسی مینماید که شاعر نیستم مگر در سرودن شعر و ایجاد یک تابلوی نقاشی خودرا راحت حس میدارد. او متعقد است که هنر نقاشی سابقه خیلی طولانی در افغانستان دارد اما پاس نگهداری هنر عزیز و ارجناک کمتر در تاریخ کشور مروج بوده ُ
خوشبختانه سرودن شعر از طرف سلاطین دوره های مختلف تاریخ مورد حمایت شاهان و سلاطین قرار داشته است و بویژه دوره غزنویان در حمایت از شعرا و ارج گذاری به هنر و ادبیات کشور ُ که 400 شاعر بدربار غزنویان به رشد و شهرت رسدند ُ میرسدند و باید فردوسی را که با همان حمایـــت و تشـــویـــق سلطان محمود غزنوی شهنامه را سرود ُ یاد آوری نمودند.
اکثر سلاطین مدح را دوست دارند و تعداد از شاعران و نویسندگان دربار همیشه هنر و استعداد شان را در خدمت مقامات قرار دادند اما این مربوط به همان شاعر و یا نویسنده ونقاش میباشد که اشعار و نوشته های کلیشه یی را دوست دارند.
در سه دهه جنگ ملاحظه کردیم که هنر وفرهنگ در یک حالت رکود قرار گرفت و اشعار کلیشه یی و شعار گونه سروده شد در مطبوعات انتشار داده شد و هم یکتعداد شاعران در دفاع از مقاومت اشعار شان را سرودند اما ادبا و شعرا کشور یک رسالت تاریخی در برابر ملت دارند که باید اسناد تاریخی را به نوعی از انواع حفظ بدارند و برای نسل آینده انتقال بدهند چون شعر

نوع از احساسات بشر است شعرا ی بودند که در هیچ دوره غلامی را نپذیرفتند و اشعار شان را در خدمت مردم شان قرار دادند از واقعیات عصر شان سرودند و نوشتند ُ که از نظر تاریخ اشعار شان بیانگر اتفاقات همان زمان و آرمان های مردمی میباشد.
حتا بعضاْ بدون وزن و قافیه خواسته ها و مرام های مردمی را در شعر سپید و یا شعر بی وزن وقافیه بیان کردند که این هم یک هنر ادبی حساب میشود زیرا زمان در تغییر است ادبیات نیز توام با زمان حرکت مینماید. هرگاه شعر نو وکهن را ارزیابی نمایم که بکجا خلاصه میشود در آینده ادبیات آنرا تثبیت خواهد کرد اما در بعضی شرایط ایجاب مینماید در کنار غزل ناب و بکر یک شعر سپید هم حضور داشته باشد و طرف داران خویش را دارد زیرا شعر سپید زبان گفتاری و با زندگی عنیی مردم جامعه تمایل دارد تا زبان کلاسیک و قالبهای تثبیت شده کهن ُ چون ادبیات در هر زمان و مکان نظر به شرایط موجود هموار در تغیر میباشد.
جناب کهزاد در نوشتن داستان ودرامه ها نیز چهره شناخته شده جامعه ماست.
در تیاتر شهری نندارى ُ کابل نندارى و پوهنی نندارى با هنرمندان سابقه دار کشور نقش های اجرا نموده است .
کهزاد برای بهبود وضع هنر و هنرمند صندوق تعاونی هنرمندان را در سال 1338 هش- زمانیکه پولها ودارایی عبدالمجید خان «زابلی» بدولت تعلق گرفت ُ تحت یک مقرره و اساسنامه بیناد گذاشت. از همان صندوق تعاونی برای نقاشی ُ تمثیل ُ درامه نویسی ُ مجمسه سازی ُ ادبیات شعر و داستان نویسی ُ تهیه جوایز هنری و غیره فعالیت های هنری و فرهنگی در معرض اجرا قرار میگرفت و همچنان برای هنرمندان بی بضاعت نیز از طریق همین صندوق تعاونی مساعدت مینمود.
کهزاد در هر بخش هنر سبک خاص و ممتاز خودش را دارد او کوشیده است تا از لابلای یک قطعه شعر ُ یک پارچه ادبی ُ یک داستان و یا یک اثر نقاشی شده ُ فرهنگ کشورش را برای جامعه هنری و فرهنگی جهان بنمایش بگزارد. وی پنج بار به کشور پهناور هندوستان وسه بار به اتحادشوروی وقت سفر های رسمی داشته و آثار هنری خویش را بنمایش گذاشته است و حتا در زمانیکه در ایتالیا تحصیل مینمود در کشور های دنمارک ُ سویدن ُ ایتالیا و جرمنی نمایشات هنرنقاشی داشته است.
محترم کهزاد موفق به اخذ جوایز هنری و تقدیر نامه های فراوان گردیده است زمانیکه در هندوستان بسر میبرد ُ در یک نمایش نقاشی یک اثر نقاشی اورا وزارت خارجه هند خریداری نمود و جهت نصب کردن به سفارت هند در افغانستان فرستاده شد. در آن تابلو مناظر طبیعی و ابدات تاریخی کشور ما ترسیم گردیده بود.
استاد کهزاد کار های نقاشی تمام نقاشان وطنش را ارج میگذارد و از کار (استاد غوث الدین و استاد کریم شاه) که حیوانات و کوچه های قدیم شهر کابل را خیلی ظریفانه بتصویر کشیده اند ُ دوست دارد زیرا اثار آن بزرگمردان را گنجینه بزرگ ملی میداند چونکه هویت افغانها در آثار ایشان ترسیم شده است. محترم کهزاد با خانواده اش در زیر بمها وراکتهای زمان جنگ داخلی مقاومت کرد و کشورش را ترک نکرد اما در سال 1371 هش - 1992 م- زمانیکه مجاهدین

شهر زیبای کابل را به اتش کشیدند وی مجبور به ترک وطن شد و بکشور هندوستان مسکن گزید ُ مدت هشت سال در هند در بی سرنوشتی حیات گزرانید او و همسرش ذکیه جان کهزاد که صاحب هویت هنری و فرهنگی بودندُ در حالت بی هویتی در کشو هند با رنج طاقت فرسا بسر بردند و در همان جا دست به ابتکار زده یک کست دوبیتی های کهزاد را به نام « مروارید های سیاه» که شامل 130 بیت میباشدُ بصدای خود و همسرش ضبط نموده و به هنر دوستان تقدیم کردند که مورد پسند همگان قرار گرفت و بعد کهزاد دو اثرش را بمصرف سفارت افغانستان در هند بطبع رسانید.

استاد کهزاد با خانم ذکیه کهزاد پیوند زندگی بسته است و صاحب چهار فرزند «سه دختر و یک پسر» میباشد .

در سال 2000 میلادی جناب کهزاد با فامیلش از طرف ایالت متحده امیرکا بصفت مهاجر پذیرفته شدند و فعلاُ درشهر فریمانت ایالت کالیفورنیا – امریکا با صحت وسلامتی بسر میبرند .

محترم کهزاد در نظر دارد تا در آینده نزدیک آثار درخشان گندها را با تابلو زیبایش بنمایش بگذارد و بخش و هنر قدیمی افغانستان را به جهانیان معرفی بدارد.

این هنرمند شهیر کشور ُ اکتور تیاترُ شاعر بااحساس ُ نقاش چیره دست و نویسنده توانا که از کودکی به مطالعه و شعر سرایی علاقمند بودند و از سال 1325 هشـ آغاز به سرودن شعر کرده است و در روزنامه ها و جراید داخلی و خارجی آثار را بدست نشر سپرده است و یک تعداد هنرمندان معروف افغانستان ُ اشعار اورا در قالب اهنگ سروده اند اما هنوز هم خود را شاعر نمیداند.

آثـــار وتـــالـــیفـات:

اول – «جلوه های زیبایی در هنر » طبع رادیو تلویزیون افغانستان.

دوم– « مجموعه شعر» طبع سفارت افغانستان در هند.

سوم –« وخدا زیبایی را آفرید » طبع سفارت افغانستان در هند . اکنون گوش به نوای کهزاد میدهم.

شهر آتش دیده

کو خراباتی که با یک جرعه می شادم کند — یا زند جام مرا برسنگ و بر بادم کند
من در این غربت سرای بی آشیان خو کرده ام — حیف میدانم ُ کسی یاد ز صیادم کند
تر زبانی ها مراُ از این و آن بیگانه ساخت — کو همان طاقت ُ که کسی گوش به فریادم کند
در دبستان سخن ُ شاگرد راه گم کرده ام — بی کمالی ها ُ مکر یک روز استادم کند
بخت بد بنگر که از یاد دو عالم رفته ام — سر به قربان فراموشیُ اگر یادم کند
شهر آتش دیده ام ُ از من چه میخواهی دگر — در جهان مرد نمی بینم که آبادم کند
منت آزادگی ُ تا روز محشر میکشم — نیستم صیدی که کس آتش به بنیادم کند

گرچه بی بال و پرمُ اما تپیدن زنده باد
بشکند دستی که تو آزادم کند

این شاعر آزادهُ نقاش معروف در کتاب چهره های جاودان نیز مفصل معرفی گردیده است.

نـــعـــمـــت الله گـــــــردش

نعمت الله فرزند خیرالله درسال 1326 هش ـ 1947 م ـ در شهر کابل دیده بدنیا گشودُ مکتب ابتداییه را در مکتب نمبر اول ذکور بی بی مهرو تمام کرد و برای تحصیل ثانوی الی صنف نهم در مکتب مسلکی میخانیکی کابل ادامه داد و بعد شامل مکتب تخنیکم جنگلک گردید. او بعد از پایان دوازده سال تحصیل مسلکی در بخش تخنیکُ متوجه خرفات و تظالم اجتماعی نظر به فرهنگ کهنه سنتی گردید هوای مسلک هنر تمثیل را در سر پرورانید تا از این طرق خدمت برای مردم خود بنماید.
در انزمان در چوکات وزارت اطلاعات وکلتور موسسه هنرهای زیبا تشکیل گردید و فارغان صنوف دوازدهم را بعد از سپری کردن یک آزمایش جهت تشخیص سویه تعلیمی و استعدادُ برای پرورش در بخشهای مختلف هنر مانند تمثیلُ موسیقیُ دیکورُ خطاطی و در مجموع برای سینما توگرافی می پزیرفتندُ شامل گردید. او همیشه آرزو داشت تا در ساحه فرهنگی ایفای وظیفه نماید بناُ رشته تحصیلی خود رارها و جهت امتحان حاضر گردید و درهمین بخش و بجای کار تخنیک در اداره هنرهای زیبا تحت پرورش و آموزشهنری قرار گرفت. در دوره اول کورس هنرمندان زیاد مانندُ آصف ورکُ داوود فارانیُ سید مقدس نگاهُ فیض احمد احراریُ احسان اتیلُ دلیپ کمارُ ستار جفاییُ خان آقا سرورُ وهاب صنعتگرُ ولی سایلُ خانم نیلوفرُ خانم شمیمُ خانم زرغونه آرامُ خانم مزیده سرور و دیگران شامل بودند. البته بعد از ختم کورس یکساله سند فوق بکلوریا برای هنرمندان از طرف وزارت اطلاعات وکلتور داده میشد. ناگفته نماند که اول ین دوره فارغان موسسه هنرهای زیبا به جامعه تقدیم گردید اما از دولت تشویق و همکاری همه جانبه صورت نمیگرفتُ مکان لازم برای تدریس کورسهاُ بودجه لازم برای مصارف فیلم و یااجرای نمایشات تیاتر ُو برای موسسه هنر مصارف لازم و وسایل نقلیه «موتر» جهت انتقال پرسونل و وسایل هنری همه مشکلات بود که دامنگیر جناب خیر زادهکه در راس ان قرار داشتُ گردید.
جناب خیر زاده از جمله شاگردان کورس چند نفر را جهت تحصیل در بخشهای هنری بخارج فرستاد از جمله ستار جفاییُ خان آقا سرور و حیات الله خروش در بخش تیاتر به هند فرستاده شدند.
جناب خیر زاده تمام مشکلات را برای مقامات بالا پیشکش نمود اما مقامات به قول و قرار شان جامه عمل نمی پوشیدند.

در سال 1343 هش- یعنی شش ماه بعد از فارغان این کورس یک فیلم بنام (مانند عقاب) به دایرکتری جناب فیض محمد خیرزاده از طرف همین موسسه هنرهای زیبا و حمایت وزارت اطلاعات وکلتور تهیه گردید. گرچه جناب خیر زاده از طرف پدرش با مقامات رهبری کشور رابطه خیلی حسنه داشت اما مشکل کار در آن بود که در سطح رهبری دولت به هنر و هنرمندان کمتر بها داده میشدُ سرانجام کورسهای موسسه هنرهای زیبا دوام نکرد و جناب خیرزاده در فکر ایجاد تیاتر اکادمی شاهی افتاد و جهت کسب تجربه بخارج سفر نمود. هنرمندان هرطرف پراگنده شدند یکتعداد به پوهنی ننداری جذب گردید یک تعداد به یک کورسهای آرت دراماتیک وزارت اطلاعات وکلتور که از موسسه هنرهای زیبا جدا و مربوط وزارت اطلاعات وکلتور بود و آن کورسها عمر نسبتاُ طولانی تر داشتُ مراجعه کردند و جناب گردش با بیست وچهار نفر از موسسه هنرهای زیبا در کورسهای آرت دراماتیک وزارت اطلاعات پذیرفته شد. کورسهای ارت دراماتیک وزارت برای مدت سه سال هنرمندان را تحت پرورش قرار میداد و بعد ازختم تدریس یکتعداد نظر به شایستگی به بورسهای اسکالرشیپ بخارج فرستاده میشدندُ گردش نیز در آن کورسهای آرت و دراماتیک در سال اخیر تعیلمی کاندید بورس گردیدُ ناگفته نماند که داکتر گل احمد فرید رئیس و مسئول این کورسها بامقامات در تفاهم بود بناُ تعداد 24 هنرمند مانند « سرور زمانُ زلمی رحمانیُ عظیم رباطیُ کریم جاویدُ سلیم خنجیُ نسیم خوشگوارُ فیض احمد احراریُ مجید غیاثی خانم گل مکی «فتانه» وزرغونه آرام و دیگران در کورسهای آرت دراماتیک جذب و همینکه سه سال دوره تدریسی تکمیل شد و اولین دوره فارغان خودرا به جامعه تقدیم میکرد از قضا داکتر انس یک انسان ضد فرهنگ بحیث وزیر اطلاعات وکلتور مقرر گردید.

طوریکه مکرراُ گفته آمدیمُ داکتر انس کورسهای آرت دراماتیک را بسته کرد و تمام هنرمندان شامل کورس را منحیث معلم بولایات کشور معرفی نمود.

جناب گردش مدتی طولانی را در بیکاری سپری نمود زیرا هیچگونه تجربه و تحصیل مسلکی در رشته تعلیم و تربیه و علاقه مندی در آن مسلک نداشت سرگردانی زیاد کشیدُ تیاتر های شهر کابل به مشکل نفس میکشید و نمایشات و هنرمندان یک مهرُ سکوت برلب داشتند بالاخره با تبدیلی داکتر انس از وزارت اطلاعات وکلتورُ هنرمندان دوباره در تیاتر ها جذب شدند در این فرصت جناب خیر زاده در افغان ننداری یک تعداد را جذب نمود و سرانجام بعد از چهار سال تحصیل و آموزش هنری زمینه برای جناب گردش مساعدت گردید تا اولین بار درنمایش درام بنام پلازا یک نقش مرکزی را بازی نمایدُ بعد از آن در درامهای زیاد با کارگردانی هنرمندان مختلف نقشهای خوردُ بزرگُ کمیدی و تراژیدی را بازی نمود که عبارت از : خشم خلق اثر داکتر اسد الله حبیب به دایرکتری عبدالرشید جلیاُ نمایش درام پر جیره به دایرکتری استاد عبدالقیوم بیسدُ نمایش درام عاطفه به ادیرکتری مرحوم سردار محمد ایمن و استاد عزیزالله هدف بود که همین درام به ولایات کشور و ممالک آسیا میانه مانند تاجیکستانُ ازبیکستان و ترکمنستان نیز نمایش داده شد و همچنان در نمایش درام میرزا قلمهاُ اثر و دایرکت استاد عبدالقیوم بیسدُ نقش مرکزی را تمثیل نمود.

میرزا قلمها درام کمیدی و انتقادی بود که ابتدا بنام بوقلمون و بعداُ بنام میرزا قلمها در رابطه با فساد اداری دولت امور و اجراات کهنه و سابقه را شدیداُ مورد انتقاد قرار میداد. این نمایش در افغان

ننداری برای مدت طولانی روی صحنه بود ازهمین نمایش کمیدی وانتقادی پرودیوسران رادیو نیز بر داشت کردند و برنامه های کمیدی را بنام میرزا قلم از طریق رادیو نشر نمودند اولین بنیاد نمایش درام میرزا قلمها اثر استاد بیسد میباشدو چند نمایش آن از طریق رادیو نیز نشر شده است.
این بود سرنوشت هنرمندان تیاتر در کشور ما- نباید از مردم و جامعه تقاضای تشویق داشته باشند درحالیکه حکومت خود در سرکوبی هنرها تلاش میکرد تا این مکتب اجتماعیُ مردم را آگاهی سیاسیُ فرهنگی و اجتماعی ندهد روی همین بی توجه گی مقامات بود که کشور ما از نگاهی فرهنگی عقب رانده میشد و مردم در برابر هنرهای زیبا تعصب زیاد نشان میدادندُ هنرمندان را بجای تشویق با عکس العمل های خیلی شدید و با کنایه های رکیک استقبال میکردند. بدلیل همین بی خبری مردم از راز و رمز زندگی بود که والدین اطفال خورد شان را در کودکی با ازدواج اجباری مجبور میساختند.
محترم گردش دوبار به دلیل همین نا آگاهی اجتماعی تن به ازدواج داده است بار اول ازدواج او در سن کودکی صورت پذیرفتُ او در صنف دوم مکتب قرارداشت که یکروز پدرش به مکتب آمد اورا با خود ببرد زمانیکه معلم مانع بردن شاگردش از ساعت درسی گردیدُ پدر گردش برای معلم گفت امروز « طوی» پسرم است اورا باید باخود ببرم.
پدرش یک کودک همسن و سالش از اقارب خویش را برایش عروسی کرد که آن دو طفل اصلاُ مهفوم عروسی را نمیدانستند و هردو با هم یکجا در یک خانه بزرگ شدند و تا سن بلوغ رسیدندُ روی همین قربانی که در هوس و ارمان بی مفهوم پدرش شده بود برای چهار سال کورس به کورس دانش آموخت تا جلو قربانی جوانان دیگر رااز طریق نمایشات تیاتر گرفته بتواند. سرانجام بعد از آنکه صاحب یک طفل شدند از خانمش جدا گردید و برای مدتی طولانی خودش طفلش را پرورش نمود و در سن سی ساله گی بار دوم با یک هنرمند بنام « زرغونه رفاه » ازدواج نمودُ از ازدواج دومش راضی و خوشبخت بوده و دو فرزند بنامهای مریم جان و حامد جان دارد و فرزندش در ایالت نیویارک تحصیل مینمایند. فرزند بزرگ جناب گردش ازدواج کرده است و در نیوریاک با شوهر و فرزندانش زندگی خوش دارندُ. البته در تربیت فرزند بزرگش از خانم دوم خویش خیلی راضی میباشدُ زیرا در تربیت ُ تحصیل وسایر مسایل خانوادگی واجتماعی « زرغونه جان» اورا مانند فرزند خویش توجه داشته است و اصلاُ میان شان هیچگونه تفاوت وجود ندارد.

جناب گردش با آنهمه مشکلات بخاطر هنرمند شدن دست و پنجه نرم کرد اما شور بختانه زمانیکه زمینه رشد و انکشاف هنر برای تمام عاشقان هنر مساعد گردیدُ در اثر تجاوز عساکر شوروی و آغاز جنگهای و یرانگر درسال 1983 م - کشورش را ترک کرد و در امریکا هجرت کرد . در امریکا زندگی رنگ وبوی دیگری داشت او باید زندگی را ازمانند سایر هموطنان مهاجر از صفر آغاز می.

کرد و الحمد اللهبا زحمت و عرق جبین دارای زندگی آبرومند و با سعادت میباشد.
زمانیکه به نوشتن این کتاب آغاز کردم و برایش مژده دادم ُ جناب گردش در پیدا کردن هنرمندان خیلی با من همکاری نمود و حتا برای بسیار هنرمندان تلفون کرده و آنها را از موضوع مطلع ساخته است تا اندک از ضیاع وقت من جلوگیری نماید که از ایشان سپاسگزار میباشم.
در فوتو جناب گردش باهمسرش زرغونه رفاه گردش میباشد.

محـــــمـد جـــان گـــورن

محمد جان گورن یکی از سر شناس ترین هنرپیشته فیلم در سینمای افغانستان بود. او در فیلم اختر مسخره جایگاه هنری خویش را درمیان هنرمندان تثبیت نمود.
بعداز آن در فیلم های دیگر چون : دام مرگ ُ اشک و لبخند ُ کناه و زمین وغیره نقش اجرا نمود و آثار خوب هنری در سینمای افغانستان از خود بجا گذاشت ُ اما بدبختانه که بااشغال روسها در افغانستان و بخصوص افکار و بیانات ببرک کارمل مبنی براندیشه چپ در زمان اشغال شورویها بنام « کشور بزرگ هم سایه شمالی »جناب گورنرا بی روحیه ساخت و با افکار و سیاست رژیم « ببرک کارمل» در مخالفت قرار گرفت . روی همین پرابلم ُ از طرف حکومت تصمیم زندانی شدنش گرفته شد ُ اما گورن قبل از اتفاق حادثه پا برفرار گذاشت. درسال 1360 وطن را ترک نمود اما درسال 1990 میلادی به امید آنکه با به قدرت رسیدن مجاهدین وضع زندگی برای هنر و هنرمندان بهتر مساعد میگردد ُ دوباره بوطن برگشت. زمانیکه با چشم خود منع هر نوع فعالیت هنری و قتل عام مردم کابل را دید ُ به کمک جنرال عبدالرشید دوستم دوباره از وطن به قصد ترکیه سفر کرد. او مدتهاست در کشور ترکیه
مصروف هنر نمایی در فیلمها و سریالهای تورکی میباشد. برای پیدا کردن این همکار گرامی ام خیلی تلاش کردم اما بدبختانه که هیچ کس در این مورد بنده کمک کرده نتوانست از اینکه کتاب حاضر در باره هنرمندان تاریخ ساز افغانستان تحریر میگردد ُ وظیفه خود دانشتم که با یاد چند جمله خاطرات او را گرامی داشته نام این گرانقدر را در قطار همکارانش درج نمایم.

استاد عبدالشید لطیفی
پدر تیاتر افغانستان

در فضای غبار آلود سانسور ُ تعصب با هنر وفرهنگ سنتی افغانستانُ شخصیت های برازنده ای را می یابیم که نام شان همردیف با بزرگترین دانشمندان و نویسندگان ُ دراماتوران جهانی قراردارد. یکی از آنجمله شادروان استاد عبدالرشید لطیفی میباشد که در تیاتر و نمایشنامه نویسی و تمثیل درکوره روزگار سانسور حکومتی آبدیده شد و نامش جاودانه گردید.

عبدالرشید لطیفی فرزند عبدالطیف خان درسال (1289) ش-در برکی راجان لوگر در خانواده روشنفکر بدنیاآمدُ تعلیمات خصوصی خویش را در مکتب باغبان کوچه شهر کابل آغاز و بعد شامل لیسه حربیه گردید در چهارمین سال آزادی افغانستان از استعمار انگلیس لیسه « امانیه» تاسیس و لطیفی افتخار شمولیت درآن لیسه پیدا کرد. قبل از ختم تحصیل با نشریه «انیس» که مستقیماً تحت نظر شادروان غلام محی الدین انیس اداره میشدُ به همکاری و نگارش پرداخت.

از قول غلام عمرشاکر یک روزنامه نگاران سابقه دار که از جمله نخستین ممثلان رادیو تیاتر آن وقت نیز بودندُ در صفحه یازدهم کتاب سیمای معاصران ُ نوشته محترم عزیز آسوده پژوهشگرُ و برنامه ساز پروگرامهای رادیو و تلویزیون ملی در دهه هشتادُ چنین میخوانیم :

درسال (1306) هش- یکروز در دفتر جریده انیس با سرور گویا و شادروان انیس نشسته بودیم که یک جوان وارد دفتر شد و مقاله ای را برای مرحوم انیس سپرد. انیس بعداز مطالعه از جوان پرسیدُ اسم مبارک ؟

جواب داد- عبدالرشید.

مرحوم انیس مجدداً پرسید که این مقاله را خودت نوشته ای؟

لطیفی گفت ُ بلی صاحب .

مرحوم انیس کاغذ را برای سرور جویا داد و گفت « این جوان استعداد شگرف دارد» .

لطیفی از همان سال که حدود هژده سال داشت به مطبوعات پیوست. دوران اغتشاش که حبیب الله کلکانی که جابرانه بر هستی مردم استیلا یافته بودُ لطیفی چون دیگر دانشمندان و فرهنگیان در انزوا بسر برد و بیصبرانه منتظر یک بهبودی و تحول مطبوعاتی بود.

درسال 1310 هش- که انجمن ادبی کابل تاسیس گردیدُ لطیفی به عضویت این کانون ادبی پذیرفته شد و متعاقباً بحیث مدیر مجله صحیه که بنام مجموعه صحیه انتشار میشد تقرر حاصل نمود ُ با آنکه گسترش جنگ جهانی دوم ُ و عدم دریافت مواد طباعتی قطع وصحافت انیس را کوچکتر و

محدودتر ساخته بود اما آثار لطیفی در این روزنامه برازنده گی وجایگاه خود را داشت و مطالب از قلم وی مسلسل نشر میگردید. نخستین نمایشنامه دراماتیک خود را تحت نام مسلک و یا « دوسنگ» که از منابع تورکی آنرا آداپ و به رشته تحریر درآوردُ در این نمایشنامه که قدسیت مسلک و احساس بشر دوستی یک داکتر طب را نشان میدادُ کودکی مریضی در برابر داکتر قرار میگرید که متبلا به دیفتری میباشد در هنگام تداوی برای داکتر اطلاع مریضی طفل خودش میرسد که او نیز به دیفتری مبتلا شده است. داکتر فقط یک امپول دارد و دو مریض که هردو یک مرض دارندُ او در بین دو سنگ قرار میگیردُ قدسیت وظیفه و مسلکُ محبت فرزندی و تداوی هر دو طفل که در یک نوع مرض متبلا اند.... داکتر در بین دو سنگ قرار دارد و در فرجام داکتر وظیفه شناس امپول را بر کودک بیگانه تطبیق مینماید. این نمایشنامه انسانی بعداُ توسط هنرمندان جوان در یکی از مکاتب شهری روی صحنه رفت .

درسال (1317) هش-انجمن ادبی کابل اقتراحی را در رشته درامه نویسی بمیان آوردُ تعداد زیاد نویسندکان آثار شانرا تا پایان سال (1318) در انجمن ادبی به نشر سپردند در میان سایر نویسندگان وقتُ لطیفی درامه ای بنام متخصص سالون را با مراعات همه جانبه هنر تمثیل نوشته بودُ مستحق جایزه اول مطبوعاتی شناخته شد و بعد به کوشش شادروان عبدالحق واله آن نمایشنامه در مکتب غازی روی ستیژ رفت. « هیروی این نمایش جوانی تحصیل کرده ای بود که از خارج بوطن برگشته و رشته تفننی را به سویه تخصص به پایان رسانیده است. او به هر دفتر مراجعه میکرد اما کاری برایش داده نمیشد عاقبت دل در گرو یک عشق ناکام میدهد و در پایان حیات رقت بارش با مرض مزمنی نیز دچار میشود.»

جذابیت درام متخصص سالون به سرعت به سرتاسر افغانستان انتشار کرد و مطبعه دولتی آن نمایشنامه را طی یک رساله بچاپ رسانید و هزاران خواننده از مطالعه آن مستفید گردیدند و لذت بردند. مگر برای نمایش این اثر تهسیلاتی فراهم نگردیدُ نظر به فشارهای اختناقی و سانسور های شدید که گاه گاهی فضای مطبوعات فرا میگرفت نمایشنامه نتوانست به معرض تماشا قرار گیرید و هنرمندان دراین زمان به خموشی عمدی کشانده شدند.

سانسور مطبوعات آنقدر اختناق آور بود که بسیار اثار ناب و آموزنده در گلوی قلم نویسنده می خشکید. استاد لطیفیُ دراماتیست و هنرمند پژوهشگرُ صاحب استعدادُ مطالعه و فهم سرشار بود . با شیوه صحنه آرایی و سخن پردازی و دیالوگ های دراماتیک اوُ چون « شکسپیر- انتون چخوف- مولیر -راستین - برناردشاو - اوژن یونسکو و سایر درامه نویسان چیره دست مصری و ترکی آشنایی داشت و آثار داشنمندان را دقیق مطالعه مینمود. مطالب انتقادی و اصلاحی خود را در لفافه جملات و بازی ممثلین پرورانیده و روی صحنه میآورد که هیئت سانسور کدام دلیل قاطع و عریان برای منع کامل و توقیف نمایشنامه دستیابی نه نماید. ولی اثرش در ذهنیت تماشا چیان انتباه و تعبیر خاص بجا بگزرادُ چنانچه در تراژیدی گرسنه ها که درصفحات بعدی روی آن حرفی خواهیم داشتُ برعلاوه تمثیل و نمایش گرسنگان فقیر و نادار که تلاش برای یافتن کمترین غذای حیاتی شباروزی خویش مینمود هنوز هم در بیچارگی ومحرومیت زندگی میکردند و گرسنه های

نوع دوم را نیز که از فرط اشتهای کاذب و تسکین ناپذیری ناشی از حرص و تلاش افراطی نفسانی خود داشتند ُ باکنایه ُ شیوه ها و افاده های خاص تمثیلی مورد انتقاد قرار میداد. همچنان گرسنگان قدرت ُ جاه و جلال و مقام و امثال آنرا افشا ساخته و ذهنیت و قضاوت بیننده را روی اعمال نا بکار چنین عناصر مضر جامعه نیز روشن مینمود.

زمانیکه استاد عبدالرشید لطیفی مدیریتُ آمریت و در فرجام ریاست پوهنی ننداری را به عهده داشت برای تنویر اذهان عامه ُبلند بردن سطح فکری مردم و تعبیر و قضاوت اجتماعی نمایشات پرُ عبرت را در ستیژ گذاشت ُ و این خدمت بس بزرگ و بر حال مردم و جامعه که از سواد کافی بی بهره بودند ُبود..

(اندره موروا- نویسنده شهیر فرانسه میگفت : غنای معنوی ُ وسعت دانش و ثقافت ُ سویه تحلیل و تفکر یک ملت را میتوان در فعالیتها و پدیده های هنری ُ مطبوعاتی ُ نشراتی و خاصتاُ در تیاتر ُ کانسرواتور ها و نمایشنامه های آن جستجو کرد.)

دراین راستا استاد لطیفی عقیده داشت و میکوشید که حتی الامکان درامه ها و نمایشات عالی ُپرُ معنی و پر افاده و دلپذیر را روی صحنه بیاَورد و تیاتر نقش و مسئولیت خطیر اجتماعی خود را با ممثلین و هنرمندان آموزده ُ حساس وچیره دست بسر رساند.

<u>هنـــگـــامه هـــای مطـــبوعاتـــی :</u>

همزمان با استاد لطیفی نمایشنامه و درامه نویسان چیره دست چون استاد عبدالغفور برشناُ عبدالروف بینواُ عبدالحق والهُ عبدالرحمن پژواکُ عبدالرحمن بیناُ عبدالطیف نشاد ملک خیلُ محمد عثمان صدقی و چند نویسنده دیگر نیز به نگارش درامه های جالب برای پوهنی ننداری پرداختند که ازجمله دونمایش کمیدی « لالا ملنگ اثر مرحوم برشنا و عاطفه اثر محمد عثمان صدقی کسب شهرت نمود در شبهای نمایش آن که در جوار کول لیسه استقلال « پوهنی ننداری» به نمایش گذاشته میشدُ هزاران تماشاچی از طبقات مختلف را بخود جلب کرده بودُ هیروی درام لالا ملنک را مرحوم عبدالرحمن بینا و از درام عاطفه را مرحوم یعقوب « مسعود» تمثیل میکردند که هردو درام در هفته های متمـــادی به معرض نمایـــش قرار داشت و بعداها هنرمندان جوان بنامهای استاد عبدالرشید جلیاُ حمید جلیاُ سید مقدس نـــگاه ُ درمحمد سایر هراتیُ سرخوش هرویُ بشیر سراجُ محمد ابراهیم نسیم ُسید احمد هلال ُ عبدالقیـــوم بیسد و دیگر همدوره های ایشان کمیدی های جذاب و پرُمحتوا و طنز های پرُ انتباه را نگاشتند و د پوهنی نندارىُ شهری ننداری «صحنه بلدیه» کابل ننداری و لشکر ننداری بمعرض تماشاه قرار دادند.

استاد لطیفی راجع به حساسیت و نقش مهم کمیدی ها میگفت: هرگاه یک ممثل ظاهراُ تماشاچی را میخنداندُ اکثراُ درعمق وکنه گفتار و حرکات او یک رویداد غمناک و یک جریان تراژیک نیز نهفته است که ممثل حساس و آموزده میتواند نکات عمده و پر انتباه آنرا در ذهن تماشاچی روشن ضمیر تفهیم کند و اثر بگذارد. برای توضیح بیشتر این مطلب نقشهای کمیدی معروف جهان سینما« چارلی چاپلن » را یاد آورد میشد و بگونه مثال تذکر میداد که وقتی چارلی چاپلن دریکی از فیلمهایش که حاکی از یک مسافرت پر ماجرا و پرُ مشقت و یک شخص متواری بودُ در طول راه پر نشیب و فراز نا گهان در طوفان شدید برف و باران گیر می افتد و دریک کلبه متروک در جستجوی سرپناه شده در داخل آن هر لحظه دستخوش باد شدید میگردد. چاپلن بخاطر گرسنگی دوامدار دست به یک ابتکار میزند که ظاهراُ خنده آور میباشد « بوتهای چرمی خودرا در یک دیگ آب جوش بمنظور تهیه شوربا انداخته ُ میپزدُ ساعتی بعد پارچه های بوت را مانند گوشت یک شوربای لذیز یکی پی دیگر به دندان کنده میجوید که میخ های باقی کف بوت را مانند استخوان شوربا در ته کاسه میچوشیدُ تماشاچیان از مشاهده آنُ لحظاتی متمادی میخندیدند وقهقه میزدند. ولی در نهاد خود بحال کسانیکه درهمان ساعت بخاطر گرسنگی واقعی بخاطر بی خانمانی و بیچارگی به سرنوشت چون چارلی چاپلن گرفتار بودند غمگین و دردمند بود و درمشعایر خود میگرستند.» در روح درام و درعمق و محتوای این فیلم یک اندوه و تراژیدی گرسنگی ُ مجبوریت مشقات زندگی و بی سرنوشتی و حقارت نیز نهفته است که تماشاچیان حساس تعبیر این جریان را درک میکنند. چارلی چاپلن در یکی از مصاحبه هایش راجع به همان فیلم گفته بود « درهمان لحظه یک شوربای تهوع آور بوتهای چرمی رااز فرط گرسنگی و بیچارگی میخوردم و رفع جوع میکردم تماشاچیان میخندیدند و قهقه میزدندُ ولی من در نهاد خود بحال کسانیکه در همان ساعت بخاطر گرسنگی واقعی ُبخاطر بی خانمانی و بیچارهگی به سرنوشت چون من گرفتار بودند در درون خود گریه میکردم.» این احساس چقدر دردناک و غمگین کننده است. با یادآوری انسانهای در گیر چنین حوادث در نهاد بشری خود غم میخورند و رنج میکشند.

بهرحال درامهای استاد لطیفی اکثرا تراژیدی بود او میخواست بیچارگی و محرومیـــتهاُ غم و زجـــر انسانهای محیط خود را روی صحنه بیآورد تماشاچیان را متوجه فاجعه های دردناک آشکـــار و پهنـــان اجتماع شان سازد.

او میکوشید تا شخصیت ها و کرکتر های ممثلان این نوع درامهایکه کرامت انسانی ُ حس داد خواهیُ احقاق بشری ُ عدالت و راستکاری را تبارز دهند و تماشاچیان را به آن مجذوب و گرویده سازند. او همچنان در پرورش و نمایش این نوع کرکترها سعی داشت تا مقاومت ُ قناعتُ تلاش ُ جهد و جد انسانی را در راه مجادله مقابل مشقات و نا ملایمات اجتماعی ُ مضیقه اقتصادی با اتکاء به نیرو و غنامندی معنوی شان تغذیه کند و برانگیزید.

روی این مفکوره درام معروف صنعتگر را که زندگی پرُمشقت ُپرُ محرومیت ُ مملو از موانع دو هنرمند جوان را در راه تکمیل هنر شان نشان میداد ُ روی صحنه آورد و شهامت ُشجاعت ُ اعتماد به نفس را در راه به هدف رسیدن منحیث یک اصل عامل ُ عمده وحیاتی تبارز داد. روی این اصل و باریکی های نمایشات و انتخاب شخصیتها در کرکتر نمایشنامه ُ صلاحیت کاری ُ غنامندی و

نازک خیالی و قوت قلم در نگارش و حساس بودن موضوع بر اساس یک هدف عالیُ انسانی و خیر خواهانه را در جامعه پیاده میکرد و از این رو هنگامه مطبوعاتی را پربا کرده بود.

یاروفادار با غلام محی الدین انیس :

هدف نصب العین و رسالت مطبوعاتی استـــاد لطیـــفی همواره برپایه های محکم اصل دفاع از آزادیُ حرص فردی و اجتماعی وحب وطن وایثار و فداکاری و همچنان تبارز کرامت انسانی و عدالت استوار بود. این عقیده را از آغاز پیوستن به جهان نویسندگی و روزنامه نگاری که همانا آغاز کارش با غلام محی الدین انیس تا دم مرگ با وجود صدها فشارُ تهدید خانه نشینی هاُ بیکاری و مستعفی شدنها و سپری کردن روزهای غربت و تنک دستی اقتصادی انیس را ترک نکرد و با شجاعت آن دوستی عمیق را تعقیب نمود. این هدف عالی و جوانمردی او را مرحوم انیس در همان روزیکه لطیفی در خواستی خود را بوی در دفتر انیس تقدیم میکردُ می دانست. بعدها غلام محی الدین انیسُ لطیفی را در راه مبارزات آزادی خواهی و خدمات مطبوعاتی خود همراه و همکار و هم سفر خدشه ناپذیر ساخت .

استاد لطیفی این مشفق و دوست عزیز و دانشمند خودُ موسس و نگارنده ارزشمند روزنامه انیس را در میدان تنها نگذاشت و روزگار سختی که انیس بخاطر همین نوشته هاُ مبارزات ازادی خواهی و حق طلبی محکوم به زندان شدُ لطیفی از هیچ گونه مساعدتُ کمک به او دریغ نورزید و فامیل مصیبت دیده اورا مدتی در منزل شخصی اش جای داد و تا زمانی این مراوده و دوستی را دوام داد که گلوی انیس را مرض سل نا مردانه فشرد و شخصیت ادبُ دانشمند با وقار جامعه مصیبت دیده را از میان دوستـــان و دانشمندان جدا کرد.

انیس با هزاران آرزو و آرمان با دل مملو از عشق آزادی خواهی حیات رقت باری را در عقب میله های زندان سپری کرد. او که آرزوی خدمتگاری به جامعه را داشتُ از درد همین عشقُ دردمند گردید. چنین شخصیت که خود چهل چراغ روشن بود و برتاریکی های جامعه از نور دانـــش و نگـــارش پرتو افشانی میکردُ فرزندش از سواد محروم ماند. این ظلم نا بخشودنی سلـــطنـــت محمدزایی ها در حق فرزند یک دانشمنـــــد میباشد.

مرگ چنین شخصیت والاُمرگ شمع های فروزان است که روشنی را برتاریکی های ذهنی سردمداران ظلم و اقتدار ترجیح میدادُ مرگ انیس سایه شوم ظلمت را در جامعه روشنگری ومطبوعات کشور گسترش میداد اما دوستان فرزانه او چون لطیفی با شهامت و استقامت به پاس همان محبت دوستانه انیس نگذاشتند که چراغ روشنُ و رهنمای جامعه « روزنامه انیس» خموش گردد. چراغی را که انیس روشن کرده بودُ فروزان نگهداشتند و نگذاشتند نشریه ایکه انعکاس دهنده

فریاد وجدان ملت را باهمه محدودیت های وضع شده ظلم و اقتدار به خاموشی گراید.
(فردریک مایور) مبصر مطبوعاتی سازمان بین المللی یونسکو درشماره ماه جون (2010) مجله «یونسکو کوریر» راجع به روزنامه نگارانیکه مواجه به تهدید و آسیب سیاسی میباشند چنین گفته بود: «اگر یک روز نامه نگار رااز فعالیت اصلی او بازمیدارند و یا به زندان می افگنند و یا بدست جلاد بکام مرگ میسپارند. باید بدانند که صدای یکنفر را خاموش نساختند بلکه بر سینه جامعه خود ضربه زده اند. هرگاه جلاد حلقوم یک نگارنده را میفشارد ُ چون صدای وجدان جامعه در گذارشات و نوشته های وی منعکس میشود ُ خفه میسازند.» به یقین مرگ مرحوم انیس چنین یک واقعیت مسلم برجامعه افغانستان بوده است. استاد عبدالرشید لطیفی با درک این واقعیت و داشتن همین عقیده مطبوعاتی ُ در راه احیا و بقای روزنامه ملی انیس تلاش میکرد و در عین زمان ارتباط نا گسستنی و دوستی بی شائبه اش را با محی الدین انیس در ایام تجرید جبری و ایام زندانی او زنده نگهمیداشت برعلاوه مطالب خواندنی و کتب مورد نیاز انیس را بداخل زندان برایش میرساند. یکی از دوستان دیگر لطیفی جوان مبارز و شاعر خوش قریحه انوقت بنام « عبدالصبور غفوری» که او نیز بخاطر آزادی خواهی ونشر مطالب انتقادی بر مامورین پر نفوذ حکومت وقت به زندان محکوم شده بود ُ ضمن یادآوری از کمکهای معنوی استاد لطیفی در یاداشتهای زندانش که بعداً ُ بکوشش فرزندش « عبدالقیوم غفوری و جناب عبدالله بکتاش» بطور کتاب بچاپ رسید ُ چنین نوشته است: « اکثر روزها من در زندان به درس دادن یگانه رفیق زندانی و هم زنجیرم و شنیدن قصه های محبوسین جدید و سابقه و یا به نماز و قرائت قرآن کریم سپری میشد و ضمناً ُ کتابهای را که استاد لطیفی رفیق محترم من برایم توسط برادرم « عبدالرحیم غفوری» ارسال میکرد ُ میخواندم. مطالعه اینها درد والم مرا تسکین مینمود و به رشد فکری و معلوماتم میآفزود ُ این برایم یک غنمت بزرگ در آن ایام بود.»
استاد لطیفی با آن عشق مفرطی که بمطبوعات داشت در دفتر روزنامه انیس از همکاری قلمی تا سرمحرر و مدیریت مسئول و ریاست تحریر آنرا در چنین دوره اجرا مینمود ُ وی در هر دوره تحولات و ابتکارات چشمگیر در شکل و صحافت و شیوه و پالیسی نشراتی آن وارد میکرد. بخشهای طنزی و انتقادی و کارتون آنرا زیر عنوان « عجبخان و رجبخان و سرچوک کابل » و همچنان سرمقاله های ناب و سر مقالات ارزشمند نویسندگان چیره دست وقت و سایر مطالب خواندنی ُ اقتراح ادبی و موضوعات روز ُ افکار
بزرگان و اخبار تازه و موثق جهان را در صفحات دل پذیر آن می گنجانید و خوانندگان و علاقمندان زیادی را جلب و جذب میکرد. همین که ساعت معین توزیع نشریه انیس میرسید در عصرها در لب دریای کابل درپل باغ عمومی تعداد از نیازمندان منتظر میبودند. در آخرین دوره ایکه استاد لطیفی بحیث رئیس هیئت تحریر موسسه نشراتی انیس اجرای وظیفه میکرد جناب داکتر عبدالوسع لطیفی برادر زاده استاد لطیفی که تحصیلات عالی در رشته طب داشتند نیز با نوشتن مطالب اجتماعی و طبی و ترجمه آثار از مطبوعات فرانسه در جمله همکاران و علاقمندان روزنامه وزین انیس قرار گرفت. بنابر رهنمایی و توصیه استاد لطیفی مطالب مورد نیاز و خواندنی را تهیه مینمود.

داکتر واسع لطیفی متذکره میشود که در سلسله مطالب یکی آن تحت عنوان « مکتوب های سرگشاده » مطالب اجتماعی و ادبی را احتوا مینمود و دومی آن زیر عنوان «چه حال دارید؟» موضوعات طبی وپرابلم های صّحی خوانندگان را در برداشت ُ علاقمنـــدان و خوانندگان زیادی را بخود جلب کرده بود. یکی از آن مکتوب های سرگشاده ُ ترجمه اثر ممتاز نویسنده شهیر فرانسه « آندره مورا» بود که عنوان «به جوان امروز » دیگری آن مکتوب سرگشاده تحت عنوان « به مایوسان» نوشته داکتر واسع لطیفی بود که غوغا پربا کرد.

استاد لطیفی همانطوریکه دوستان و یاران دانشمند فراوان مطبوعاتی داشت از بدبینی های کم عقلان مخالفین نیز بی بهره نبود. مگر استاد جواب ناقدین را با حفظ عفت قلم و کرامت انسانی و استدلال روشن عرضه میداشت. چنانچه در یکی از سرمقاله ها که انگشت انتقاد سوی رویشهای نا مطلوب و ناصواب بعضی ادارات حساس دولتی وقت نشانه گرفته بود ُاز طرف چند نفر انگشت شمار دولتی مورد انتقاد شدید و پرخاش و بد گویی قرار گرفت. استاد در جواب ایشان در شماره آینده موضوع را مفصل در باره شیوه ناصواب اداری تشریح داد و در اخیر مقاله این شعر را یادآورد شده بود

دریا به حساب خویش موجی دارد
خس پندارد که این کشاکش با اوست

در هرحال روزنامه انیس در کشاکش آن بحران و نبود شادروان غلام محی الدین انیس با استواریُ متانت ُ ثبات و رنگینی مطالب دلچسپ و عام المنفعه هر عصر روز از طبع میبرآمد و توزیع میگردید. این روزنامه محبوب القلوب دست بدست میگردید و مطالب داغ آن سرزبانها بود.

استاد لطیفی درتاریخ فرهنگ افغانستان کار های جاودانه و ماندگا ر انجام داده است ُ استاد تنها به طبع و نگارش روزنامه انیس ُ نمایشنامه ها اکتفا نکرد بلکه نخستین سینما گر در افغانستان نیز بود اولین بار فیلمنامه عشق ودوستی را نوشت و برای فیلم برداری آن در شرایط که خانم های افغان مستور بودند ُ دست نیاز به کشور هند دراز نمود. بیت آن فیلم چنین بود

به برگ لاله رنگ امیزی عشق است = بجان ما بلا انگیزی عشق است
اگر این خاکدان را بشکافی = درونش بنگری خون ریزی عشق است.

در این فیلم هنرمندان معروف وقت چون عبدالطیف نشاد ملک خیل ُ عبدالرحمن بیناُ ابراهیم نسیم و دیگران حصه داشتند. درانزمان در افغانستان یگانه سینما بنام « سینمای کابل » وجود داشت که فیلم عش و دوستی دران نمایش داده شد.

این اولین فیلم افغانستان بود که سناریو ُ اکتوران و اصل متن آن بزبان دری و به کلچر ملی و افغانی توسط نویسنده شهیر کشور «لطیفی» تهیه شد. اماافسوس که کم لطفی مقامات مسئول در بهترشدن آن اثر گذاشت زیرا مصارف گزاف فیلم از بودجه دولت افغانستان یک عمل غیر قابل قبول بود بناچار با تحمل مشکلات اقتصادی ُتخنیکیُ و مشقات مسافرت به هندُ با کمپنی « شور » که نسبتاُ اقتصای و طرف قبول ریژیسور و تیم هنرمندان افغان قرار گرفت و تهیه گردید. در اینجا باید یادآور شد همان طوریکه استاد در شگوفانی تیاتر و احیای و دوام روزنامه انیس بعد از شادروان انیسُ خدمات قابل قدر انجام دادُ هنرفلم سازی سینمارا نیز برای نخستین بار تهداب

گذاری و سرو سامان داد و نامش به عنوان نخستین سینما گر ثبت تاریخ فرهنگ کشور گردید. استاد لطیفی از هر طبقه مردم و حلقات مختلف اجتماعی را بخود مجذوب ساخته بود. او میخواست یک کانون هنری و حرفوی را در چنین شرایط حساس باز نماید و جلو بازار فیلمهای تجارتی هند را کساد بدارد اما هرگاه سلطنت وقت اندک در روشنگری جامعه از انصاف کار میگرفت و با سانسور های اختناق آور او را در شدید ترین مضیقه اقتصادی قرار نمیدادُ از همان آغاز فیلم عشق ودوستی هنر سینما و فیلم سازی در کشور رونق پیدا میکرد در نتیجه اکثر تماشاچیان در پهلوی فیلمهای وارداتی خارجی که اصلاً به زبان ُفرهنگ ما بیگانه بود به تماشا فیلم های تولید وطن با فرهنگ و رسوم عنعنات کشور و زبان خود افتخار میکردند که از هر نطقه نظر بمفاد جامعه و پیشرفت اقتصاد کشور بود. از طرف دیگر مشکل سینما کابل از نقطه نظر افهام تفهیم اکثریت فیلم ها برای مردم که به لسان خاجی تهیه میگردید و ملت هم که نسبتاً از سواد محروم بودندُ بهره کافی گرفته نمیتوانستندُ بود. نا مانوس بودن صحنه های فیلم را با تماشا صحنه های بوقلمون و رنگارنگ پرُ مینمودند.

استاد لطیفی برای قانع ساختن اشخاص مقتدر و با نفوذ و متمول در ترویج و پیشرفت هنر سینما و فیلم سازی بر زبانهای ملی افغانستان دلایل و جنبه های پر منفعیت اقتصادی کشور را توضیح میداد و در عین زمان تهیه فیلمها هنریُ تاریخی و آموزشی را بزرگترین وسیله تبارز و حفظ ونگهداشت هویت ملی و زنده نهگداشتن لسان و ادبیات یک جامعه میدانست. لذا قبل از آغاز تهیه فیلم «عشق ودوستی» یک سلسله مقالات معلوماتی و پرُ انتباه در مطبوعات نشر نمود تا کمک و پیشتی بـــانی شخصیـــت های مهم را جلب نماید.

نمایشنامه های لطیفی و دیگر نویسندگان چیره دست زمان را هرگاه در فیلمها به نمایش میگذاشتندُ ماهیت آن آثار ماندگار تا امروز تاثیر خود را در ذهنیت جامعه ما داشت. این فیلم را استاد در زمانیکه موقتاُ از مشاغل اداری بخاطر تضادهای فکری برکنار شده بود به همکاری یاران و هنرمندان تیاتر پوهنی ننداری تهیه نمود و برای رفع کمبود هنرپیشه زن از یک خانم هندی بنام « زینت فرشید» جهت تمثیل نقش هیروهین فیلم تقاضای همکار نمود. صحنه های فیلم سرتا پا از عشق ومحبت و دوستیُ از خود گذری و وفا داری بود. این فیلم ولو که در جهان سینمای پیشرفته آن زمان خیلی ساده و ابتدایی بود ولی توانست یکی از آرزو های لطیفی را در واقعیت انعکاس بدهد و توجه و خواسته های اکثر روشنفکران جامعه و هنر دوستان را بسوی سینما افغانی معطوف بدارد. یکی از بزرگمردان و دانشمندان هنر سینما ی جهان غرب میگوید « تازمانیکه در هرکتاب درسی تاریخُ فصل خاصی برای درج هنر و تاریخ سینما جای نباشدُ تا زمانیکه رشته های هنر سینمایی و فیلم گیری چوکی و یا دیپارتمنت مشخص در دانشگاه ها نداشته باشد و این هنر جهانگیر و جهان نما در کوریکولم های مکاتب ثانوی گنجانیده نشود هیچگاه ما موفق نخواهیم شد که این پدیده هنری قرن ما را ازطریق منطق واخلاق با وسعت و پهنای آموزنده آرتیست آنُ در ذهن و مشعایر جامعه و نسلهای جوان و آینده ما جای دلخواه بدهیم و از گسترش فیلمهای پوچ وبی محتوا و منافی اخلاق جامعه بکاهیم.»

استاد لطیفی در آنزمان بخاطر پیاده شدن همین مقوله ُمعقول دانشمندان جهان فیلم و سینما تلاش میکرد تا اخلاق جامعه رااز آیسب فیلم های مبتذل که در ذهنیت عامه جانشین میگردد ُ محفوظ نگهدارد.
او عقیده داشت باغنای معنوی میتوان فقرمادی را تحمل کرد ولی با غنای مادی نمیتوان فقر معنوی را جبران نمود همین دو جمله پرُ محتوا قسمت از پارچه های ادبی و روانی او بود که هر صبح زیر عنوان «سرود بامداد » زمانیکه استاد لطیفی منحیث رئیس نشراتی رادیو کابل وقت بودند با یک موزیک دلنواز و روح پرور در آغاز پروگرامهای روزانه ُنشر میگردید. سرود بامداد الهام بخشی بود برای هر شنونده در کار و کردار و فعالیت زندگی همان روزش خردامندانه تشویق میکرد و به هر شخص قدرت ارادهُ شجاعت نفسُ انرژی و انگیزه هایمعنوی را ارمغان میداد. در مدت که رئیس نشراتی رادیو کابل بود وظیفه حساس وپرمسئولیت و با هوش و گوش ُ معنویات جامعه رابطه صمیمانه داشتُ تحولات و نو آوری های زیاد را در نشرات گنجانید. رادیو درام ها ُ مباحثی و صحبت های تربیوی و انتقادیُ میز مدور وجیزه ها و « نامه هوا» و «سرود بامداد» مکالمات » زن وشوهر» وبسا مطالب دیگر با نغمات دلنشین موسیقی غربی و شرقی علاقمندان طبقات مختلف جامعه را مستفید میساخت میگردد
هم چنان در اثر ماندگار استاد لطیفی بنام دختر گلفروش که در پوهنی نندارى بنمایش گذاشته شد وآهنگ دختر گلفروش به آواز خانم «خدیجه ضیایی » میرمین پروین در سالون تیاتر به سمع تماشاچیان رسانیده شد و بعداُ از طریق رادیو کابل نیز پخش گردیدُ زمزمه آن آهنگ دل انگیز به صدای میرمن« پروین » گوشها را نوازش داد. « گل فروشم زمن گلی بخرید- یک دو سه دسته سنبلی بخرید » استاد یک اثر دیگر را تحت عنوان «فرار » از یک نویسنده مشهور فرانسه که از فرانسوی ترجمه شده بود برای داکتر واسع لطیفی سپرد تا آنرا بشکل موزیکال برای نشرات رادیو آماده نماید. متن آن داستان مربوط یک شهروند متواری و شوریده حالی بود که محیط سیاسی زادگاهش در اثر اختناق و تعقیب های تحقیر کنندهُ بسرش تنگ و طاقت فرسا شده بود و از طرف دیگر نسبت بیانات و مقالات تند انتقادی اش در دفاع از حقوق مظلومان و پیشتیبانی از حق آزادی و کرامت انسانیُ هموطنانش پخش میکردُ قبل از دستگیری و بازداشت - پا به فرار و بسوی دیار بیگانه میگزارد. مدتی نمیگزرد که درد جانگاه بی هویتیُدوری از خاک مادر وطنُ دوری از دوستان و فرهنگشُ برایش حالت دشوار تر از حالت تعقیب در وطن ببار میاَورد. این مسافر بیوطن شب وروز در کشمکش وجدان و در دو راهی خیلی خورد کننده قرار میگیردُ تصمیم گرفته نمیتوانست که کدام راه را انتخاب و ترجیح بدهد. ماندن در کشور بیگانه با بی سرنوشتی و بی هویتی ویا تهدید بازداشت و خطر زندان؟... موضوع داستان فرار اجباری و متواری به کشور دیگر اورا در میان دوراهی قرار میدهد که نویسنده آن داستان این اثر با جملات پر از احساس و با اشعار از شاعر شهیر فرانسوی « لامارتین» به پایان میرساند. تاثیر داستا ن« فرار» نویسنده شهیر فرانسوی اکنون بحال تمام مردم ما تطبیق میگردد.
استاد لطیفی تا آخرین لحظات عمر قلم از دست نگذاشت و تا انگشتانش توان حرکت داشت دور از چشم دکتوران معالجش مینوشت .

در فرجام همان روزهایکه یک اثر وی در کابل ننداری بنمایش گذاشته شده بود و خودش نتوانست نمایش را تماشا کند اجل امانش نداد.
در سال (1344) هش چشم از جهان پوشید و درقبرستان شاه شهید در جمع انبوه هنرمندانُ دانشمندانُ مطبوعاتی وقت بخاک سپرده شد.
استاد صلاح الدین سلجوقی در روز خاک سپاری استاد لطیفی را بعد از ذکر سوانحش اورا «پدر تیاتر افغانستان» خواند. با نمایندگی از اهل مطبوعات چنین اظهار کرد: ایکاش در این زمان نویسند ه و دراماتیستی وجو میداشت که جریان زندگی مرحوم لطیفی را با تمام کوایف و عظمت وشخصیت برازنده اش از آغاز نو جوانی و شگوفانی تا بستر غم انگیز مرگ بصورت یک نمایشنامه تراژیدی و درد ناک تهیه و روی صحنه بیآورد.
در طی چند دهه جنگ معلوم نیست که نشانی از مقبره وی در راکت باران متعصبین باقی مانده است یا نه. کاش هنردوستان و دانشمندان افغان یک نشان سنگ بر بالین آرمگاه آن شخصیت بزرگوارُ نویسنده شهیرُ دراماتیست بی مانند و مطبوعاتی مبارز نوشته و آرامگاه اورا با نامش برای مردم و نسل آینده شناسایی بدارند.
مطالب را که در فوق مطالعه کردید از اثر داکتر عبدالواسع لطیفی تحت عنوان شرح ممکمل زندگی استاد عبدالرشید لطفیُ مقالات و پیش نویس همین کتاب بقلم داکتر عنایت الله شهرانی ُمقالات در اولین ساگرد وفات استاد در روزنامه انیسُ و مطالب پیرامون زندگی پدر تیاتر در شماره ... مجله ژوندن و برگه های ازانجمن ادبی کابل که دوستی محترمی از کتابخانه شخصی اش برایم کاپی آنرا ارسال نموده استُ و از سیمای معاصران اثر محترم عزیز آسوده همکار گرامی امُ برداشت نموده ام. هرگاه گفتنی های در باره این شخصیت از قلم باقی مانده باشدُ فرهنگیان عزیزیکه اسناد درباره استاد بدست دارندُ در این باره بیشتر بنویسند.

روحش استاد شاد و خاطراتش گرامی باد.

پـــوهـــانـــد عبـدالواســـع لـــطیـــفـــی

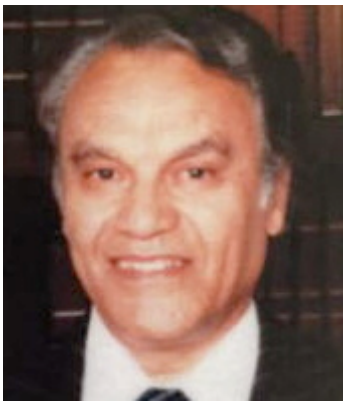

دکتور عبدالواسع لطیفی فرزند ارشد شادروان عبدالباقی لطیفی بتاریخ دوازده می « 1928 »م- درشهر کابل متولد گردیده و تحصیلات مقدماتی را تا درجه بکلوریا درلیسه عالی استقلال که در آنزمان باساس قرارداد فرهنگی دوکشور افغانستان و فرانسه ، توسط استادان و مدیران فرانسوی با همکاری استادان افغانی تدریس داده میشد، پیش برده و بعد از کسب دپلوم بکلوریا که هم ردیف« EQUIVAL ENT » دپلوم بکلوریا فرانسه شناخته شده بود در کلاس P.C.B شامل گردید و متعاقباً درسنه «1951» به پوهنحُی طب کابل قبول شد.

پوهاند لطیفی در دوره شش ساله تحصیلات نظری و عملی این پو هنځی به اساس دانش کافی لسان فرانسوی اکثراً در ساعات لکچر پروفیسوران فرانسوی موضوعات دروس مربوط را که به فرانسوی تدریس میشد برای محصلین به دری ترجمه و تشریح میکرد. پس از فراغت از پوهنځی طب درسال « 1957» میلادی به اساس کدر علمی پوهنتون کابل بحیث پوهیالی در کدرعلمی دپارتمنت مایکروبیولوژی قبول گردید، بعد درطول فعالیت های تدریسی وتحقیقی خویش در رشته های باکتریولوژی و ویرولوژی تدریجاً از درجه پوهیالی الی درجه پوهاند باساس تحریر آثارعلمی و نشر آن در نشرات ملی و بین المللی و ایراد کنفرانسها و تهیه کتب درسی، ارتقا نمود.

درسال « 1963 »میلادی با استفاده از یک بورس تحصیلات تخصصی مملکت آلمان فدرال با آن کشور اعزام کردید و درظرف چهار سال تحصیل و تحقیقات علمی درانستیتوت صحت عامه یونیورستی هامبورگ بدریافت دپلوم تخصص ماستری در رشته مایکروبیولوژِی و تحقیقات لابراتوری موفق گردید و بعد درسال « 1967 » م- دوباره بوطن عودت کرد و به تدریس محصلان پوهنځی طب کابلُ طب ننگرهار و پوهنځی فارمسی پرداخت.

پوهاند عبداواسع در سال « 1970»م- جهت تکمیل تحصیلات عالی در رشته پرازیتولوژی باساس پروگرام توامیت یونیورستی لیون فرانسه عازم فرانسه شد و دروس(C E S) سرتیفیکات تحصیلات عالی را در رشته پرازیتولوژی در فاکواته طی "گرانش بلانس " فرا گرفته و علاوتاً اولین اطلس پرازتیولوژی را تهیه کرده و دوباره در وطن عودت نمود. پوهاند لطیفی در چندین کنفرانس بین المللی عالی اشتراک کرده است و در پهلوی مشاغل تدریسی ، درماموریت های اکادمیک ذیل نیز اجرای وظیفه نموده است.

مدیرعمومی نشرات و کتابخانه طب از 1971 تا 1972 میلادی

معاون علمی بورسی طب از 1976 تا .1976 میلادی

مدیر مسوول افغان طبی مجله از 1978 تا 1979 میلادی

رئیس پوهنځی طب از 1979 تا 1981 میلادی

در اخیر 1981 پس از اشغال پوهنځی طب توسط مشاورین روسی و مجزا کردن آن پوهنځی از پوهنتون کابل و الحاق جبری آن به وزارت صحت عامه از یکطرف، و تسلط سرتاسر وطن توسط عساکر اشغال گر روسی و سیاست ترور و اختناق آن از طرف دیگر ، بعد ازانیکه فامیل خود را یک سال قبل 1980 میلادی به پاکستان فرستاده بود، خود نیز در نوامبر 1981 میلادی از طریق غزنی و کتواز وارد پاکستان شده و در نیمه سال 1982 بحیث رفوژی وارد امریکا شده و در ایالت ویرجینیا به فامیل خود پیوست.

پوهاند لطیفی از آنزمان به اینطرف در ایالت مذکور بود و باش دارد. در زمان عضویت و اشتغال در کدر علمی پوهنځی طب کابل داکتر لطیفی که به دایر کردن کنفرانسهای علمی هفته وار سعی فراوان میکرد، دست به اتبکارات مفیدی زد که عبارت بود از نمایش و ترجمه فیلم های طبی در اودیتوریوم پوهنتون کابل برای محصلان و استادان و علاقمندیکه از خارج پوهنتون به کنفرانس اشتراک میکردند. پوهاند لطیفی به سه لسان آلمانی ، فرانسوی، انگلیسی شناسایی داشته علاوه برطبابت به

شق نویسندگی و روزنامه نگاری و درامه نویسی نیز پرداخته است.
چنانچه سه مرتبه به اخذ جایزه مبطوعاتی موفق شده است. در امریکا نیز علاوه بر مقالاتیکه در جراید و نشرات حلقه های افغانی به نشر میسپارد، دو اثر ذیل را بطور کتاب و رساله به چاپ رسانیده و بدتسرس مهاجرین افغان و علاقمندان گذاشته است.
رازهای زندگی مرحوم استاد عبدالرشید لطیفی باهمکاری داکتر عنایت الله شهرانیُ تقریظ و خطاطی وزیر محمد کرخی هروی میباشد و بدست بنده نیز رسده استُ آثار عمده پوهاند عبداواسع لطیفی ررشته طبابت عبارت است از کتاب درسی پرازتیولوژی
، کتاب درسی ویرولوژی .کتاب اطلس پرازتیولوژی و فرهنگ طبی "ترجمه اصطلاحات طبی به دری "
دو اثر بکر تحقیقی درباره مکروبیولوژی چاپ فرانسه و آلمان
مولف دکشنری فارسی به انگلیسیُ مخصوصاُ برای اطفال مهاجر که در امریکا زندگی میدارند..
داکتر لطیفی در ایالت متحده امریکا بعد از فراگرفتن لسان انگلیسی در کالج (NOCA) با گذاشتاندن موفقانه «تست» امتحان مایکرو بیولوژی در ایالت مریلند بحیث LABSEIENTIST در دیپارتمنت مایکتر یولوژِ و و یرولوژِی وزارت صحت عامه ایالت مذکور اجرای وظیفه کرده است. از ده سال به اینطرف درکتابخانه مرکزی « یونیورست» دانشگاه جورج تاون، در دیپارتمنت سریال مجلات علمی بین المللی آن اجرای وظیفه میکند.
پوهاند لطیفی عضو افغان اکادمی ، عضو انجمن متخصصان مسلکی افغان، عضو افتخاری (APAIA) یا انجمن اطبای افغانی درامریکا بوده و وظیفه معاون و عضویت شورای عالی انجمن صلح و دیموکراسی برای افغانستان را نیز به عهده دارد، علاوتاُ در کمیته بررسی و تحقیق اسناد علمی طبی دکتوران افغان که کاندید امتحانات (ELFMC) میباشند ، عضویت دارد.
دراین کمیته بعضا اسناد علمی ارسالی مربوط افغانها را از سایر مراکز طبی امریکا نیز بررسی مینمایدُ در این کمیته «پوهاند دکتور اسعدحسان غبار ، پوهاند دکتور خیرمحمد ارسلا و پوهاند دکتور ولی عصیم بشمول پوهاند دکتور لطیفی » عضویت دارند. طوریکه از اثا و مقالات تحلیلی داکتر عبداولسع لطیفی بر میآید او یک نویسنده ریالیستک ،واقع بین، مدافع و مشوق مبارزان ملی و مقاومت ملی در برابر مداخلات رنگارنگ اجنبی بوده و در راه اعاده صلح و قطع جنگ و خاتمه فاجعه خونریزی در وطن عزیز افغانستان مساعی بلیغ بخرج میدهد. وی در یک خانواده روشنفکر ُدانشمند و بخصوص که شاگر و تربیت شده استاد بزرگ (عبدالرشید لطیفی) کاکایش بوده و اورا بمثابه استاد خود در تمام عرصه های هنر و فرهنگ میداند همچنانچه استاد لطیفی را اولین استاد خویش در ساحه هنر وفرهنگ خطاب کرده است و در باره او مینویسد.
استاد لطیــفی یا نخستین آموزگارم :
[استاد عبدالرشید لطیفی در پرورش و معرفی کرکتر ها و خصایل شخصی و اجتماعی افراد شامل سناریوی درامه هایش همیشه سعی میکرد تا گفتار و کردار و دیالوگ های جذاب وپر محتوای ممثلین یکه درنقش های عمده روی صحنه میآمدند، اصل مهم تیاتر را که همانا جلوه و تبارز "علت" و" معلول " یا {cause-effect } است اساس نمایشنامه قرار دهد و هدف یا روح درام را بطور کاملاُ محسوس و

قابل درک در همه پرده ها و رویداد های دراماتیک از هر جهت روشن و ثابت نگهدارد.
یادم است وقتی اثر یکی از دراماتست های فرانسه را که خود از کتابخانه شخصی اش انتخاب کرده بود بمن داد تا در ترجمه واداپت آن اقدام کنم. اولین توصیه اش همین بود که علت و معلول باید در سر تاسر درام و دیالوگها مدنظر گرفته شودُ از هدف اساسی نمایشنامه خارج نشوم. عنوان درام "فتنه مو طلایی » بود شیوه و جریان کمیدی داشت، روی معضله خانوادگی دور میزد که سرکرده ویا ریئس دکتاتور و خود کامه خانواده طبق رسوم مرد سالاری میخواست همه چیز را به مرام و پلان و خواهشات شخصی اش جریان یابد ولی خلاف توقع و برعکس اوامر استبدای و جابرانه اش یک دختر جوان خانواده که اماده زناشوهری میباشد، دیگرنمیخواهد مانند سایر دختران و زنان خانواده کورکورانه تن به اطاعت تحمیلی واجباری خواسته های مرد قدرتمند ومستبد خانه بدهد و یک ازدواج نامیمون و ناموفق را قبول کند نقش مرکزی درام استاد عبدالقیوم بیسد بود و نقش مقابل آن را حبیبه عسکر بازی میکرد" علت در این درام خودکامه گی و جبر وامریت و سرکرده یا رهبر فامیل بود و معلول همانا به ستوح آمدن و پرخاش زن جوانی بود که در برابر این علت ناگوار با اراده قوی وعقل ومنطق روشن یکباره قیام کرده و میخواهد دائره خبیثه و زنجیر بردگی فامیلی را در هم بشکند، ثابت سازد که زن نیز مانند مرد، حقوق انسانی، اجتماعی و مدنی دارد و میتواند خودش به اساس خیر وصلاح خود، سرنوشت خود را انتخاب و درسیر حیات خود نقش فعال وسازنده داشته باشد. نه روش منعفل ومقهور وسرکوب شده....همچنان هدف عمده درام "فتنه موطلایی" همانا انتقاد و تقبیح خصلت مضر، خود خواهی ها و فرمانروایی جابرانه و تحقیر آمیز کسانی بود که باکسب انانیت و قدرت انحصاری میخواهند از حقوق و حیثیت انسانی وهویت اجتماعی از خود ضعیف ترها چشم پوشی کنند و به رکن عمده و نصف دیگر اجتماع که زن است کدام ارزش مدنی و نقش فعال قایل نشوند. راستی همزمان با ترجمه و اداپـــت این اولیـــن پـارچه دراماتیک که درپهلوی آن آثار یک درامه نویس فرانسوی "مولیر" وخاصتاُ " درام ازدواج اجباری" او را مطالعه میکردم، این اصل برایم روشن شد که یکی از مزایای عمده تیاتر و روی صحنه آوردن مطالب دراماتیک همین است که آنچه را در یک اجتماع تحت فشار و انحصاری و پرُ مانع و یا دریک محیط و رژیم اختناقی و خود کامه نمیتوانیم با تمام کوایف آن بیان کنیم ؛ برعکس در جریان یک درام و در روی صحنه های تیاتر بوسیله هنرمندان تیاتر و با تمثیل وقایع و معرفی اشخاص و کرکتر ها میتوانیم حقایق را افشا سازیم، وعقده رابگشائیم و اعمال افراد بدکار، ظالم، وجفا پیشه را در برابر جامعه برملا سازیم، مسولین را بمحکمه بکشانیم، ونتایج نیک و بد را آشکارا عرضه کنیم. بطور مثال کسانیکه در درام معروف «هـــا مـلـــت» اثر جاودان ویلیم شکسپیر را دیده و ی خوانده اند. به این اصل ملـتـفـت شده خواهند بود که پدر "هـــامـلـــت" پادشاه وقت دراثر دسیسه کاکای خود و ملکه خوشباور و فریب خورده بطور مرموز درخواب مسموم شده و بقتل میرسد تا تخت و تاج به برادر نابکارش بماند«هاملت» جوان نظر به افواهات وقرائن وهم در رویای خود که شبح پدر مقتولش در برابرش برای داد خواهی حاضر میشود، کاملا متیقن میشود که پدرش "پادشاه" قربانی دسیسه کاری و همدستی کاکایش با ملکه شده است. ولی این حقـیقـت را نمیتواند آزادانه و درحضور همه بیان کند، لهذا بکمک یاران و رفقـای نزدیک خود درامی را شبیه جریان این فاجعه برای نمایش تهیه میکند. در وقت روی صحنه آوردن درام هم کاکای خود و هم ملکه را در سالون تیاتر دعوت میکند،

ممثلین چیره دست نقشهای جانشین خیانتکار پدر "ها ملت" و ملکه فریب خورده را طوری بازی میکنند که هردو همدست قاتل ، ازافشا شدن جرم شان آگاه شده و فوراً دست بعمل شده و پلان قتل "هاملت" را نیز طرح میکنند...ولی قبل نابودی « هاملت » هردو دسیسه کار به سزای اعمال خود میرسند و خود بکام مرگ میروند.....دراین درام تراژیدی شکسپیر که علت و معلول و هدف با کار دانی خاص و ممتاز نویسنده تبارز دارد، « هاملت » با تهیه و رویکار آوردن پارچه تمثیلی صحنه مسموم شدن پدرش " قبل از اینکه خود نیز قربانی فاجعه شود، حقایق یک دسیسه پوشیده را برخ عاملین ایت میکشد و به جامعه افشا و برملا میسازد.

این خود یک نمونه از مزایا و نقش سازنده تیاتر در یک اجتماع است که استاد عبدالرشید لطیفی نیز همیشه تلاش و آرزو داشت با رویکار آوردن و تهیه نمایشنامه واداپت درامه های نویسندگان آزموده جهان ، در حالیکه خود دراین رشته لیاقت و دانش برازنده داشت. هنرتمثیل و تاثیرات آنرا در محیط به مدارج عالی آن برساند و در این راه خدمت بزرگ مطبوعاتی را انجام دهد. پوهاند لطیفی در تیاتر افغانستان خدمات چشمگیر انجام داده ونگارش درامه هایش برای تمام هنرمندانیکه در نمایشنامه هایش نقش داشتند و مردم که از نمایشات دیدن کردند در خاطره شان هنوز هم تجلی خواهد کرد مانند رادیو درامها مانند فرار که از طریق امواج رادیو افغانستان بنشر رسید.نمایش

دوم – بنام مساکین در مرستون کابل به نمایش گذاشته شد

سوم – نمایشنامه فتنه موطلایی ترجمه از دراماتیست های فرانسوی .

چهارم – تسلیم به حقیقت « امشب شاه میمیرد» ترجمه از پوهاند داکتر عبدالواسع لطیفی از اثر معروف دراماتیست فرانسوی بنام اوژن ایونسکو بود. جناب لطیفی چند سال قبل آنرا ترجمه و برای نمایش آماده ساخته بود اما نسبت سانسور های شدید حکومت در زمان شاه اجازه نشر را نداشت شادروان استاد بیسد آن نمایشنامه را نزدخویش نگهداری نمود و موقعیکه سلطه خانواده محمد زایی ها در کشور خاتمه یافت ُ روی ستیج رفت و طرف استقبال شدید مردم قرار گرفت و جایزه اول مطبوعاتی را نصیب گردید.

پنجم – نمایشنامه کمیدی بنام « کلاه ساعت ساز» آداپت ونگارش از درامهای فرانسوی .

جناب پروفیسور لطیفی میگوید: در درام " سید و پی یر کرنی" که بنده آنرا در دوران مکتب ضمن دروس لسان فرانسوی و ادبیات فرانسه مطالعه نموده و بعد ها تمثیل درام را نیز درتیاتر "مولیر" پاریس مشاهده کردم، هیروی درام، سردارسپه قصه هجوم عساکر دشمن و بعد شکست غیر مترقبه و غافل گیرانه شان را دربرابر مقاومت عساکر و قیام مردم و مبارزان خاک وطنش، با شیوه خاص رزمی بیان میکند و دریک قسمت این برخورد حماسه آفرین که تنها چند ساعت دوام میکند وشکست دشمن را دریک حمله متقابله و در چند جمله منظوم چنین خلاصه میکند: آنها بقصد تاراج بشهر هجوم آوردند. ولی با جنگ و مقاومت رزمندگان روبر شدند و درهم شکستند. درام سربازان استقلال که شبیه مونولوگ های " سید" بیانات رزمی و پرُ هیجان داشت، با موفقیت تمام درهمه شبهای جشن استقلال درصحنه آزا "سرگشاده" چمن حضوری به نمایش گذاشته شد و یادم است که در وقفه های پرده های نمایش این

خواندن دلنشین مرحوم استاد قاسم افغان درفضای تیاتر طنین انداز میشد:

گرندانی غیـــرت افغانی ام

چون بمیدان آمدی میدانی ام

همچنان دسته ترانه خوان های تیاتر ابیات را با موزیک مرحوم استاد غلام حسین پدر استاد سرآهنگ میسرود: که با جان و دل غیرت و فدارکاری افغانی و خون شهـــیدان راه آزادی و سرفرازی ملی بدست آمد. استاد عبدالرشید لطیفی قبل از اولین نمایش درام سربازان استقلال ضمن یک بیانیه جذاب به ممثلین توضیح و گوشزد نمود که چگونه باید نقش قهرمانان راه استقلال را بادرک عمیق واحساس تمام مثل اینکه شخصیت و سجایای یک سرباز پرغرور و فداکار در نهاد روح و روان شان حلول میکند، بازی کنند و تماشاچی را آنچنان به هیجان آورند که خود را در صفوف مبارزان راه آزادی وطن محبوب بیابد و برای دفاع از خاک مقدس خود در برابر هرنوع دشمن شجاعانه الهام بگیرد و آماده کار زار باشد. هم چنان برمنظور تشویق و برانگیختن احساسات تماشاچیان جهت امادگی شان به خدمت سربازی و مسلک مقدس عسکری ، قرا شد تا بقسم یک "انتراکت" یا بازی میان دوپرده اصلی ، در یکی از شبها نمایش صحنه پرُهیجان وداع یک سرباز جوان بایگانه خواهر عزیزش از منظومه شورانگیز "مکن همشـــیره گریان" شاعر شیوا بیان « حیدر نیسان » در وقفه درام سربازان استقلال به نمایش بگذارند.

منظومه دراماتیک (مکن همشیره گریان) در روز وداع سرباز جوان از یگانه خواهر عزیزش که از یکطرف برادر دلبند خودرا برای رفتن به جبهه ودفاع از ناموس میهن تشویق میکند و ازطرف دیگر بخاطر دوری وجدایی اش اشک سوزان برگونه روان میسازد با این بیت آغاز می یافت:

سرم در قید پادشاه دلم دربند یار است

مکن همشیره گریه جوانان بی شمار است

نمایش درام سربازان استقلال با صحنه های گرم نبرد و مونولوگ های هیجان آور و ترانه های رزمی و دلپذیرش جمع کثیر تماشاچیان را درشبهای جشن روانه تیاتر چمن حضوری می ساخت و قصه های کاروانی های ممثلـیـــن و هنرمندان درام نه تنها سرزبان ها بود و نمایش مجدد درام را تقاضا می کردند). زمانیکه در باره زندگینامه این شخصیت عالم و درامه نویس بی همتا برای چاپ دوم کتاب مصروف تحریر بودم اطلاعیه ی برایم رسید که حامد کرزی رئیس جمهوری اسلامی افغانستنان طی یک مجل سبا شکوه علمی و فرهنگی بتاریخ دهم اپرایل سال ۲۰۱۴ یک تعداد دانشمندان ُ نویسندگان ُ شاعران و افراد شایسته راکه دارای تالیفات و ابتکارات بودند و در روشنگری اذهان عامه توسط تالیفات شان خدمات بزرگ راانجام داده اند مورد تشویق قرار داده و مدالی عالی دولتی « غازی میربچه خان » راایشان اعطا فرمودند.

دانشمندان یکه مفتخر به اخذ مدال غازی میربچه خان گردیدند عبارت اند از: پوهاند نعمت الله شهرانی – استاد میرحسین شاه خان – پوهاند عبدالواسع لطیفی – جناب رهنورد زریاب – داکتر محمد اکرم عثمان –سرور مولا ئی ُ عبدالاحد مومند یگانه کیهان نورد افغان– استاد واصف باختری – استاد عبدالبهاری جهانی – جناب راشد سلجوقی –پوهاند علی محمد و عبدالله بختیانی میباشند بدین

وسیله صمیمانه ترین تربیکات خویش را خدمت این دانشمندان گرامی عرض نموده از خداوند برای شان توفیق میخواهم تا تالیفات بیشتر از خامه شان بدسترس هموطنان ما برسد.
از خداوند جلیل طول عمر صحت کامل و توفیق مزید به جناب پوهاند داکتر عبداواسع لطیفی آرزو میکنم تا ملت مصبـــیـــت دیده ما از فضایل علمیُ طبی و فرهنگی ایشان بیشتر بهره مند گردد.
پروفیسور عبدالواسع لطیفی درگذشته رئیس پوهنحی طب وپروفیسور مایکروبیولوژی در دانشـــگاه کابل بودندُ وی در عرصه طبابت و عرصه ای هنرو فرهنگ مصدر خدمات بزرگ گردیده ان وتالیفات زیاد علمی طب ُ هنر و فرهنگی و تراجم خیلی قوی در تیاتر افغانستان داشته و اکنون در ایالات متحده امریکا نیز در جریده امید و سایر ارگان های نشراتی برای هموطنانش مینویسند.

قـــــلـــــم شـــان ســـبـــز بـــاد .

تـــوابـــشـاه لطـــیفـــی

توابشاه لطیفی یک نام با مسمای دیگریست که تیاتر افغانستان و مردم هنر دوست با او اشنایی دارند.
توابشاه لطیفی در یک خانواده هنرمند تولد و بزرگ گردید او از طفولیت با هنر و نمایش تیاتر آشنایی داشت.
از کودکی با پروگرام های رادیو افغانستان در ساحه مطبوعات قدم گذاشت و با خوانش پارچه های ادبیُ شعر و پارچه های کوتاه تمثیلی استعداد خودرا تقویت کرد و بعد بحیث انانسر در پروگرامهای مختلف رادیو افغانستان حصه گرفت و همزمان بحیث ممثل در رادیو درامها و داستان ها نیز نقش آفرینی کرد. او در نو جوانی از استاد گرانمایه « لطیفی» در باره هنر والای تمثیل در صحنه تیاتر زیاد آموخت و دست به آفرینش نمایشنامه زد و هشت نمایشنامه برای تیاتر نوشت و خود
نیز منحیث هنرمند تیاتر در ستیژ پوهنی ننداریُ شهری ننداری وکابل ننداری در بسیار نمایشات حصه گرفت و خوب هم درخشید و بعداُ بعضی از نمایشنامه ها را نیز دایرکت نمود .
شادروان لطیفی از لیسه استقلال فارغ گردید و جهت تحصیلات عالی به امریکا مسافرت کرد و در مدت سه سال دانشکده سیانس را تمام کرد و در اثر تقاضای وزارت اطلاعات وکلتور برای سند ماستری در رشته دوست داشتنی خویش « تیاتر» به ادامه تحصیل پرداخت .
در زمان تحصیلی در امریکا دو نمایشنامه را برای دفاع از ماستری خود نوشت که در اثر آن از دانشگاه کلینفوریا در لا انجلس « U.C.L.A » بدرجه اعلی فارغ گردید.
از همان دو نمایشنامه ایکه بخاطر دفاع ماستری خود نوشته بودُ سناریو فیلم بنام «عروس دشت» را نوشته کرد و از طرف the Charming Coquettes فیلم آن تهیه وجایزه اول را در

جمع محصلین دانشگاه بدست آورد. زمانیکه دوباره بوطن برگشت فیلم مذکور در سینمای افغانستان نیز به نمایش گذاشته شد.
شادروان توابشاه لطیفی بعداز ختم تحصیلات در دانشگاه کابل بحیث استاد زبان انگلیسی به تدریس پرداخت. توابشاه لطیفی با بانو ناجیه لطیفی ازدواج کرد و ثمر ازدواج شان دو پسر میباشد. مطالب فوق را در باره توابشاه لطیفی خانمش بانو ناجیه لطیفی بدسترس بنده جهت درج کتاب فرستاده است ُ از ایشان سپاس میدارم .

در این تصویر از طرف راست
جان عزیز لطیفی ُ خانم ناجیه لطیفی و شان شهیر لطیفی
دو فرزند و همسر شادروان توابشاه لطیفی را تماشاه مینمانید

ولـــــی لـــــطـیـفـــــی

خانواده مرحوم استاد لطیفی هنرمندان بزرگ را در دامانش تربیه کرده است و جناب ولی لطیفی یکتن از نام های ماندگار آن دوره تیاتر در افغانستان میباشد.
جناب ولی لطیفی مکتب ابتداییه خود را در لیسه استقلال تعقیب نمود و برای تدریس ثانوی به لیسه غازی شامل گردید. بعداز فراغت صنف

دوازدهم برای تحصیلات عالی روانه اتحاد شوروی گردید و در رشته رژیسوری در ماسکو به تحصیل پرداختُ او هم دوره با مرحوم رفیق یحیایی در انستیتیوت سینمای ماسکو تحصیلاتش را تمام کرد و سند ماستری خویش را بدرجه اعلی بدست آورد. در زمانیکه در ماسکو تحصیل مینمودُ از طرف انستیتیوت ماسکو بخاطر دفاع از دپیلوم محصلین فیلمی ساخته شد که ولی لطیفی نقش هیروی فیلم را باد یکتن از محصلین که همزمان دختر یکی از استادان انسیتیتوت ماسکو بودُ بازی نمودند که فیلم مذکور در ردیف فیلمهای ممتاز همان دوره محصلان محسوب گردید. ولی لطیفی استعداد تمثیل را در دوره که متعلم لیسه غازی در افغانستان بود پخته کرده بود در تیاتر های خیلی مشهورُ نقشهای قوی را بازی نموده و در ردیف هنرمندان خوب افغانستان قرار داشتُ روی این دلیل و پخته گی استعداد نقش هیرو رااز جمع همصنفانش ربود.
در باز گشت در وطن زمانیکه مرحوم داکتر رفیق یحیایی سناریوی فیلم روز های دشوار را نوشتُ ولی لطیفی یکی از همکاران خوب و نزدیک او در ساختن این فیلم بود. چون هرد و از جمله دانشمندان رشته فیلم بودندُ میخواستند که حقایق رااز پرده بیرون کشند و در معرض دید مردم قرار دهند. فیلم روز های دشوار دومین فیلم بعد از فیلم عشق و دوستی ساخته مرحوم استاد لطیفی در افغانستان بود که در داخل کشور با تمام فرهنگ و عنعنات افغانستان تهیه گردید اما آنچه که باید در آن فیلم گنجانیده میشد نسبت سانسور شدید حکومت وقتُ تبارز داده نشد چنانچه مرحوم یحیایی خود میگفت :« تمام حقایق را در یک فیلم در سینمای نوپا کشور نمیتوان گنجانیدُ من سناریو فیلم را با دقت و احیتاط تمام و همه جانبه نوشته ام تا زحمات کار ما به نیستی کشانده نشود» حکومات در افغانستان دانشمندانُ فیلم سازانُ هنرمندان و اهل مطبوعات را با کار های فرهنگی و هنری وفیلم های حقیقت گرا ی شان را همیشه باعنیک ذره بینیُ بررسی و مراقبت میکردند از این رو هنرمندان که در دوره حکومتهای یکه تاز دوره محمد زاییء کارهای رسانه های جمعیُ سمعی و بصری را پیش میبردندُ هرقدم که در این راستا گذاشتند قابل قدر و تمجید میباشندُ نباید فراموش کرد که این بزرگمردان دروازه های بسته را بروی مردم شان باز کردند.
جناب ولی لطیفی در تیاتر «گرسنه ها» نقش مرکزی نمایشنامه را چنان به موفقیت بازی کرد که تماشاه چیان با گریه تالار را ترک نمودندُ تحریک احساسات و عواطف انسانی کار ساده و آسان نیست به استعداد هنرمند تعلق داردُ هنرمندان شایسته ارج گزرای میباشند.

سیـــد نـظـیـف مروت

شادروان سید نظیف مروت برادر شادروان سیدمقدس نگاه هنرمند شناخته شده کشور میباشد.
زمانیکه هنوز متعلم مکتب بود از تجربه و اندخته های هنری برادرش کسب استعداد نمود و اولین بار در تیاتر شهر ی ننداری نزد استاد جلیا مراجعه کرد و برای امتحان حاضر تمثیل گردید .
مرحوم جلیا زمانیکه استعداد اورا در یک پارچه امتحانی تماشاه کردُ

نام وشهرت اورا پرسید. سید نظیف خودرا بنام برادر استاد نگاه معرفی نکردُ بعداً دلیل عدم معرفی خودرا برای استاد جلیا چنین اظهار کرد. من استاد نگاه را نه تنها به نام برادر بلکه به حیثت پدرم میشناسمُ استاد نگاه مرا در آغوشش پرورش داده است ُ هنر نقاشی و نمایشنامه نویسی و تمثیل در خانواده ما جز زندگی ما میباشد اما تا جائیکه دیده میشود تیاتر های موجود تقاضای هنرمندان را جوابگو نمیباشد تا تمام جوانیکه به هنر والای تمثل مراجعه میدارندُ جذب گردند باید از یک امتحان در حضور استادانیکه یک عمر در تیاتر تجربه دارندُ عبور نماید تا به کمال و توانایی و فهم هنری خویش پیش بروند و گرنه اسم برادرم خیلی بزرگ است که من جز حبابی در بحر هنر او بیش نیستم.

بناً اگر استعدادم در تمثیل قناعت شما را حاصل کرده است بنده را به پزیرید.

سید نظیف مروت روی همین دلیل تخلص نگاه را بالای خود نگذاشت تا سوی تفاهم در بین هنرمندان جوانیکه بااو یکجا به هنر تمثیل آغاز کرده بودندُ نگردد.

سید نظیف مروت از تیاتر شهر ننداری به تمثیل أغاز کرد الی تیاتر کابل ننداریُ مرکز فرهنگی امریکا در کابلُ بعضی جنشوار های بمناسبت جشن استقلال ُمرستون ننداری و سایر مراکز فرهنگی هنرنمایی کرد.

گرچه در هنر نقاشی و تمثیل خودش استاد بود اما همیشه خود را شاگر خطاب میکرد و بخصوص در حضور برادرش سید مقدس نگاه هیچگاه از استعداد خود حرفی نمیگفتُ هرگاه نقش خورد ویا بزرگ از طرف استاد نگاه برایش سپرده میشد با شکسته نفسی و احترام آنرا قبول میکرد و هیچ ادعای نقش مرکزی رااز برادرش نداشت در حالیکه استاد نگاه آنقدر برای هنرمندان لطف و مهربانی داشت که حتا برای کسانیکه کمتر در نمایشات چانس داشتند یک کرکتر را در نمایش اضافه میکرد تا نوبت ظاهر شدن روی ستیژ برای شان میسر گردد. اما سید نظیف مروت در نمایشنامه های دیگر استادان همیشه نقشهای مهم وعمده را با کفایت عالی بازی نموده است.

درسال 2008 م ـ زمانیکه کتاب آوای ماندگار زنان افغانستان را مینوشتمُ اورا در کشور سویس پیدا کردم و در باره هنرمندان تیاتر بخش اناث برایم معلومات کامل ارایه نمود و همان زمان از نوشتن این کتاب اورا مطلع ساختم . مرحوم مروت برایم دو نقطه مهم را یاد آور گردید.

الف : اگر شما در تیاتر افغانستان هنرنمایی کرده اید لطفاً از نوشتن کتاب در باره تیاتر افغانستان صرف نظر بدارید زیرا هرقدر زحمت بکشید بازهم مورد قناعت هنرمندان قرار نخواهد گرفت. هرقدر دلیل آنرا پرسیدم برایم جواب نداد ...اما بعداز مطالعه کتاب تیاتر در افغانستان اثر خان آقا سرور و سرو صداتی هنرمندان تیاتر درک کردم که چرا شادروان مروت مرا مانع شده بود.

ب : چون شما در تیاتر هنرنمایی نکرده اند و اعضای فامیل تان نیز در سطح رهبری تیاتر قرار نداشته است ُ مردم میتوانند بالای شما اعتماد داشته و کتاب تان را قرین به واقعیت بدانند . زیرا همین بدبختیهای گروپ بازی در تیاتر باعث کشتن استعدادها گردیده بود اما در باره کتاب آوار ماندگار زنان ُ خیلی خوشحال بود و گفت لطفاً برای خانمان بنویسید که آنها حق اولین را دارندُ زیرا در یک جامعه سنتی یک تعداد محدود بانوان به تیاتر آمدند این کار جرائت میخواهدُ من بخاطر که در

همان زمان خانم ها کمتر در تیاتر فعالیت داشتند امابا تاسف اگر یک ژورنالیست آنزمان درباره هنر تیاتر راپور تهیه میکرد صرفاُ با هنرمندان ذکور مصاحبه انجام میداد و بس و هنرمندان ذکور هم بی رحمانه از ذکر نام خانمها صرف نظر میکردند و انصافاُ برای خانمها زمینه مصاحبه را مساعد نمی ساختند.. این نوع برخورد برای بانوان هنرمند یک ناراحتی روحی را تولید مینمود و حتا بیاد دارم که در اعلان نمایشات از ذکر نام خانمها صرف نظر یگردید.
این درست است که عقاید سنتی درکشور ما حاکم بودُ اما هنرمندان ذکور نیز در این رابطه از سخاوت کار نمیگرفتند. روی همین بیعلالتی و حق تلفی خانمها دلسرد میشدند و بسیار آنها هنر را ترک نموپدند. خیلی خوشحالم که هنرنمایی تیاتر خانم ها در کتاب شما زنده گردد و منحیث یک بخش تاریخی هنری ثبت شودُ زیرا یک خانواده بدون زن تشکیل نمیگردد و تیاتر نیز بدون موجودیت خانمهای مانند سالون بی متاع و سرد جلوگر است زن چراغ روشن خانه و جامعه استُ اگر در یک خانه چراغ وجود نداشته باشد در تاریکی راه زنندگی از پیش ما گم میشود ... بانوان گرامیکه در تیاتر افغانستان حضور داشتندُچون شمع برای روشنی دیگران سوختندُ با پرابلمهای جامعه باکم لطفی اعضای خانواده و بی مهری و عدم حمایت حاکمین روزگار و حتا بامخالفت های شوهران شان مواجه بودند که خوش بختانه برادر بزرگم شادروان نگاه زمینه فعالیت هنری را در خانواده مامساعد ساخت. برادرم ارجمندم « سید مقدس» طلسم سنتی را شکستُ من و خواهرانم را به هنر تشمیل رهنمایی و تشویق نمودُ و برای خانمش زلیخا جان نیز اجازه هنرپیشگی را دادُ تا مردم بدانند که هنر مقدس است. اما افسوس که بی لطفی از سطح بالا تا پایین جامعه جریان داشت و هنرمندان را با عینک سیاه تماشاه میکردندُ چونکه کشور ما در آن زمان در سطح دانشگاه کدام فاکولته بنام هنر های زیبا نداشت تا جوانان ذکور و اناث ماهیت هنر را علمی درک میکردند وبه سویه علمی با داشتن سند ومدارک در تیاتر روی میاَوردندُ هنر مفهوم واقعی خود را در بین قشر روشنفکر و عوام پیدا میکرد. هنرمندان ذکور و اناث در هنر نمایشی تیاتر پرابلم های زیاد را در هنرنمایشی متقبل شدند هر کدام ایشان قابل قدر میباشند باید مطبوعات کشور در این زمینه مساعدتهای لازم میداشت و کتابهای زیاد از نمایشات با تحلیل و تبصره از هنرنمایی با تصاویر بالای ستیژ از هنرمندان در یک انجمن فرهنگی به طبع میرسانیدند که متاسفانه کشور ما اینکار را تا حال نکرده است اما هنر دوستان کشور همسایه « ایران» در باره تیاتر افغالنستان در انجمن فرهنگی شان نوشته اندُ چونک از زمان های مختلف تیاترو پرابلمها واسمای هنرمندان مااطلاع کافی ندارند چندان بواقعت نزدیک نیست اما باآنهم از ایشان سپاس مینمایم که در مورد هنر می اندیشند و درباره هنر نمایشی از زبان هنرمندان و قول مردم مطالب زیاد درباره تیاتر افغانستان نو شته اند هرگاه کتابی در این مورد طبع میگردید با اسناد و شواهد که شما جمع میکند نسل نوین از آثار بزرگان ما مطلع میگردند..
سید نظیف مروت نیز در هنر نقاشی استعداد زیاد داشت اما هیچگاه خود را نقاش نمی پنداشت زیرا در برابر استاد نگاه برادرش او نقاش بوده نمتوانست.
با تاسف این هنرمند گرامی را دربهاران سال 2012 میلادی در کشور سویس از دست دادیم .
روانش شاد باد .

سـید هـــــــمـایــون مـــــروت

سید همایون مروت فرزند سید قاسم مروت بتاریخ بیستم ماه حوت سال 1344 هش ـ مطابق 1965 میلادی در چهار دهی کابل بدنیا آمده است.
جناب مروت آموزش ابتداییه را در مکتب غازی عبدالله خان و متوسطه محراب الدین ختم نمود و در سال 1362 هش- لیسه حبیبیه را تمام کرد. پدرش سید قاسم مروت خود یک شاعر توانا ُ داستان نویس مستعد و با آنکه از نظر مسلکیُ انجنیر ساختمان بود اما خوب
مینواخت و خوب هم میخواند و زمانی هم در تیاتر نقش آفرینی کرده بود.
همایون نیز از آوان کودکی که خواند و نوشتن را آموخت به مطالعه و افزون معلومات آفاقی اش تلاش میکرد و در دو مجله ویژه (دکمکیانو انیس و کیهان بچه ها) اشتراک ماهانه داشت که حتا برای خواندن آن با خواهران و برادرانش که همه کوچکتر از وی میباشدُ همیشه در جدال بوده است.
موجودیت آلات موسیقی در منزل و تشویق پدرهنر دوستش و طبع هنری در فضای خانواده همه امکانان و وسیله بود که همایون مروت را در جهان موسیقی بکشاند.
بعد از گذشت مدت زمانی با برادرش فریدون مروت نغمه پرداز محافل خانوادگی و هنرنمایی در برنامه های فرهنگی وهنری مکتبش گردید. روی موسیقی را ادامه دادُ اما در قسمت کمپوز آهنگ و تصنیف از هنرمندان چون : تواب آرش ُ احمد شاه مستمندی ُ محمود کاملُ ادریس سجادیُ میرویس و دیگران فیض میبرد و هم زمان کورسهای پروفیسور غلام محمد میمنگی را جهت علاقمندیکه به هنر داشتُ تعقیب مینمود. علاقمندی مفرط هنری پای او را به تیاتر کشانیدُ در تیاتر جوانانیکه در آن زمان توسط رحیم مهمند رهبری میشدند نقش آفرینی نمود تمام این همه تلاش هایش برای رسیدن به جهان سینماتوگرافی بود.
در سال 1983 میلادی ـ برای تحصیل در رشته سینما روانه ماسکو گردیدُ بعد از فراگیر زبان برای گزراندن امتحان جهت شمولیت انستیتیوت سینمایی ماسکو تلاش کرد و سرانجام بعد از سپری نمودن موفقانه امتحان ُ شامل انستیتیوت عالی ماسکو در بخش کار گردانی سینما گردید.
جناب مروت از سالهای 1983 الی 1988 م – مشغول آموزش دوره ماستری در رشته سینوگرافی و از سالهای 1989 الی 1992 میلادی بخاطر بدست اوردن سند دکتوراء خویش در ماسکو مصروف تحصیل بود.
در 1993 م – پس از ختم تحصیل روانه وطن گردیدُ این باز گشت زمانی بود که جنگ داخلی تمام شهر کابل را به جهنم مبدل ساخته بود و او بعد از یکماه اقامت در کابل عازم ولایت بلخ شهر مزارشریف شد و در آنجاه ساختن یک فیلم بلند سینمایی برایش پیشنهاد گردید اما از اینکه

فیلم مذکور سیاسی و یکجانبه بود قضایی مربوط در فیلم یکطرفه قضاوت میگردید ُ از ساختن آن صرف نظر نمود.
بنا بر دشواری های جنگهای داخلی ترک وطن کرد و از سال 1989 میلادی الی اکنون در سویدن زندگی مینماید.
او از زمان اقامتش درسویدن با کلوپ قلم افغانان یکی از فعالین نشریه پر خواننده «فردا» میباشدُ همکاری خویش را آغاز کرد و ازسال 2009 میلادی همه ساله فستیوال فیلم های افغانی را در سویدن برگذار مینماید روی همین مصروفیتهای فرهنگی پیشنهادات مبنی برساختن فیلم برایش ارئه گردیده است اما پیشنهادات و توقعات برای یک فیلم واقعی طرف قناعت جناب مروت نبود بناُ درمقابل ساختن فیلم ناقص و بازاری سکوت را ترجیع داد.
درسال 2007 میلادی از طرف ستدیوی برمک فیلم بکابل دعوت گردید و درآنجا فیلم سیبی از بهشت را ساخت. جناب مروت فیلمنامه هایش را معمولاُ خودش مینویسد و در مورد انتخاب نام آفریده هایش خیلی حساس میباشد . همیشه در پی آنست که نامهای زیباُ سمبولیک ُ شاعرانهُ خاص وغیر معمولی را باید انتخاب کرد زیرا او معتقد است که نام تاثیر خاص خود را نه تنها درمورد فیلم بلکه در مورد آفرنش هنری و حتا ُ درمورد آدمها فیلم نیز دارد و خیلی مهم و تاثیر گذار میباشد. جناب مروت پس از پنج سال ازساختن سیبی از بهشت به ساختن فیلم دیگری بنام پرواز بدون بال اقدام نمود . این فیلم برخلاف فیلم سیبی از بهشت که در آن هیچ کرکتر زن وجود نداشتُ کرکتر مرکزی این فیلم به یک دختر جوان افغان تعلق گرفته است.
فیلم پرواز بدون بال سرخوردگی های غربت و نگرانی از هویتی است که قهرمان فیلم را وادار به جستجوی ا
افتخارات وطنش میسازد تااز این طریق صدمه بی هویتی خود را تثبیت سازد از این رو دنبال فضا نوردان افغان میشود .
پرواز بدون بال در مورد انکه روزی در باره تسخیر آسمانها ُ انسان های زمین اقدام خواهند کرد ُ تصاویری دارد. موضوع مهم دیگری فیلم پرواز بدون بال تصادم دیدگاه های متفاوت دو نسل « جوان امروز و بزرگان دیروز » است . سوژه فیلم پرواز بدون بال از جناب داکتر شاه محمد گویا بود که برای جناب مروت اهدا نمود و مروت سناریو انرا نوشت و دایرکت کرد.
در این فیلم هنرمندانیکه در فیلم سیبی از بهشت کار کرده بودند ُ نقش دارند. فیلم پرواز بدون بال در تاجیکستا ُ ماسکو و سویدن تهیه و فیلمبرداری گردیده است و تماشا چیان را برای مدت صد دقیقه مصروف میسازد البته در تابستان سال 2013 میلادی فیلم برداری آن تمام گردید و در خزان همین سال در جشنواره فیلم های خزانی به نمایش گذاشته میشود.
جناب مروت در حال حاضر بحیث ژورنالیست و پرودیوسر در رادیو ای بین اللمللی سویدن ایفای وظیفه مینماید.
همایون مروت بتاریخ دوم ماه دوم سال 2002 م- با بانو حسیبه جان ازدواج نمود و دارای دو دختر بنامهای میترا و شیده میباشند.

آثار جنـــاب مروت :

1 - آرزو فیلم مستند سال تولید 1985 م- اشتراک کنند فیلمهای مستند در کابل

2 _ خواب طلایی فیلم مستندُ سال تولید 1987 م- اشتراکننده فستیوال بین المللی در تاشکند سال 1989 _میلادی

3 _ذغال سبز فیلم هنری تولید سال 1990 میلادی و اشتراک کننده فستیوال بین المللی در گوتنبرگ سویدن سال 1997 میلادی .

4-سیبی از بهشت فیلم بلند هنری تولید سال 2008 میلادی و اشتراک کننده فتسیوالهای متعدد و برنده یازده جایزه اول در جشنواره های داخلی و خارج از کشور میباشد.

همایون مروت و شمس عبادی

سید محمد مشعل «هنریار»

سید محمد فرزند میر علی احمد امیر در سال 1311 هش ـ در یک خانواده روشنفکر در شهر کابل دیده بدنیا گشود.
درسال 1327 هش ـ از صنف نهم لیسه استقلال فارغ گردید و درهمین سال در مدیریت تشکیلات وزارت صحت عامه بحیث کارمند اداری اشغال وظیفه نمود. مشعل از نوجوانی دارای استعداد گویندگی و تمثیل بود و صدای عالی گوشنواز برای گویندگی داشت نظر به همین استعداد و تاثیر صدایش در یکی دو نمایش در شهر ننداری به دایرکتری مرحوم محمد علی رونق ُ را موفقانه تمثیل نمود در همین وقت جناب رستم علی سلطانی معاون نشرات رادیو کابل بود. مرحوم رونق ُ مشعل را برای سلطانی معرفی نمود. پس از اخذ امتحان که جز مقررارت شمولیت گویندگی بودُ به صفت گوینده اعلانات رادیو کابل با وی قرارداد اخذ گردید.
د سال 1330 هش ـ محمد اکبر نادم مدیر مسئول پوهنی ننداری بودُ جناب میر محمد نبی حریف نجمیی نیز در پوهنی ننداری منحیث هنرمند در بخش تمثیل مصروفیت داشت ُ به مشوره مرحوم محمد اکبر نادم تصمیم گرفتند تا داستان (صبح روشن شام تاریک) اثر برگزیده سید محمد ابراهیم عالمشاهی را که در پا ورقی های روزنامه اصلاح منشر و به قطع یک رساله طبع و بدسترس جوانان و روشنفکران قرار گرفته بود ُ روی صحنه تیاتر بکشانند.
این نمایشنامه روی صحنه تیاتر رفت و مرحوم مشعل نقش یک سرباز را بنام (سرور) به عهده داشتُ از همینجاه کار اصلی هنری مشعل هنریار در تیاتر آغاز گردید در پهلوی این نمایشنامه ُ یک اثر از میر اسعمیل مسرور نجیمی تحت عنوان (ثریا) زیرا نظر مرحوم محمد اکبر نادم توسط شاه جان آهنگر دایرکت گردید و با نقش آفرینی هنرمندان چون نیک محمد قایل ُ خفیظ الله خیال ُ محمد زمان انوری ُ خلیل قاریزاده ُاختر پیکر ُ سید محمد مشعل هنریار ُ عباش شبان و دیگران در پوهنی ننداری در معرض نمایش قرار گرفت و درخشش مشعل در هنر تمثیل درخشان تر گردید.
ناگفته نباید گذاشت که مشعل دراین نمایش نقش یک افسر و مرحوم زمان انوری نقش (ثریا) را خیلی موفقانه بازی کردند که فداکاری مرحوم انوری شایسته قدردانی میباشد.
مشعل پس از دوسال خدمت در وزارت صحیه از 1328--1330 هش ـ تغیر وظیفه داد و در دافغانستان بانک بصفت کارمند بانک تقرر حاصل کرد این وظیفه را الی دوسال در مدیریت پس انداز دافغانستان بانک ادامه داد و بعد به صفت مدیر دفتر ارتقا نمود و الی زمان تقاعد به همین وظیفه ادامه داد. بعد از تقاعد از ریاست دافغاستان بانک ُ و از آنجایکه سابقه طولانی هنری در رادیو افغانستان از سال 1328 هش ـ داشت بحیث هنرمند ورزیده در ریاست هنر و ادبیات منحیث کارمند قرار دادی بخشهای هنری را پیش برد.
از آنجایکه استاد محمد علی رونق بعضی کورسهای آرت دراماتیک را با پیروی از مکتب کلاسیک

مولیر در سطح تمثیل و نویسندگی نیز در فرانسه در ایام تحصیل در آنکشورُ فرا گرفته بودُ کورس آرت دراماتیک را در لیسه استقلال اایجا کرد بتعداد یکصد و بیست نفر شاگر در این کورس سه ساله ثبت نام مکردند شاملین در بخشهای مختلف هنری آموزش دیدندُ مشعل هنریار نیز در جمع آنان کورس مسلکی هنری را تعقیب کرد. این کورس با امیدواری قوی و با مراجعه یکصد وبیست شاگرد آغاز گردید اما عقاید مردم سنت پسند باعث گردید تا شاگردان با کورس روابط شان را قطع نمایند ُرفته رفته تعداد شاگردان کمتر وکمتر شد و در اخیر بیست و پنج نفر شاگر باقی ماند.
استادانیکه دراین کورس تدریس مینمودند عبارت از { داکتر میرنجم الدین انصاری ُ دکتور عبدالحکیم ضیایی ُ دکتور عبدالغفور روان فرهادیُ استاد عبدالغفور برشناُ انجنیر محمد علی رونق ُ و ضیا قاریزاده بودند} سید محمد مشعل هنریار نیز از جمله فارغان کورس آرت دراماتیک بود که سند مسلکی هنری را بدست آورد و در نمایشنامه های (فرس سکینُ پوژوزانتیوم ُ جنگ دو طبیب اثر مولیر ُ دلپون اثر بنجانسن ُ پتلن تراجم انجنیر مرحوم ورنق) نقشهای عمده را بازی کرد و منحیث یک هنرمند موفق در جامعه شناخته شد.
دربخش فیلم : مشعل در فیلم روزگاران که شامل سه بخش به ناوین مختلف « طلبگار دایرکتر آن عبدالخالق علیل ُ «شب جمعه » به دایرکت محمد علی رونق ُ و « قاچاقبران » دایرکتران : سلطان حمید رئیس افغانفیلم و جناب ستارزاده بودندُ مرحوم مشعل توفیق تمثیل در این فیلم ابتدایی داشت زیرا این فیلم اولین تولید موسیسه افغانفیلم بود که توجه تمام ملت افغانستان را بخود جلب کرد. هنرمندان چون استاد رفیق صادق ُ میر محمد نبی نجیمی ُ حبیبه عسکرُ فریده شایان « بعداُ پاکتین شد» میمونه غزال ُمشعل هنریار ُ رحیم و دیگر هنرمندان تهیه گردیده بود هنگامه این فیلم نه تنها در جراید و روزنامه های افغانستان صفحات زیاد را دربر گرفته بود بلکه در روسیه شوروی در مجلات ماسکو تبصره های درباره این فیلم منتشر گردید.
دربخش رادیو: مشعل هنریار در رادیو درامها و داستان های دنباله دار با صدای گیرای خود قیامت برپا میکرد ُ در زمانیکه « نویسنده این سطور» نیز در رادیو درامها و داستانها همکاری داشتم ُ بیاد دارم که مردم برای بخش های سه گانه داستانها و درامها منتظر میبودند و انعکاس و تبصره های درباره رادیو درامها و داستان را در بین جوانان مکتب استماع میکردیم. درسال 1357 هش ـ که تلویزیون به نشرات آغاز نمود بازهم مشعل چون مشعل درخشان در هنر تمثیل در خانه های هموطنانش میدرخشید.

دربخش کرکتر و مسایل شخصی :
مشعل ازدواج کرده بود و پنج پسر و یک دختر ازوی باقی مانده است از جمله نجیب مشعل نیز در رادیو تلویزیون با ما همکاری داشت. مشعل هنریار دارای قد بلند ُ جسیم ُ صمیمی و انسان سنگین ُ آرام ولی شوخ طبع بودُ با نزاکتهای اجتماعی خیلی آشنایی داشت وبا زبان احترام ُ شوخی ومزاح مینمود.

با همکاران رویه خیلی بیطرفانه داشت
با هنرمندان سابقه دار و تازه کار یک نوع احترام داشت و خود نیز از احترام همگان برخوردار بود.
او هنرمند پذیرفته شده در کشور بود و تا امروز که چندین سال از نبودش میگذرد هنوز در دلهای هموطنانش جا داردُ صدایش گرم و گیرایش در خصوص داستانهای عشقیُ پرشنونده ترین صدادر آنزمان بوده و با آنکه او در یک کشور عقب مانده سنتی هنرنمایی میکرد اما در قلب همگان جا داشت. درسال 1373 هش ـ در اثر فیر راکتهای کور خانه و کاشیانه اش طمعه حریق گردید با فامیلش از سرحد عبور و درکشور پاکستان در محل حیات آباد پشاور زندگی غربت رااختیار نمودُ متاسفانه این هنرمند گرامی درسال 1374 هش- یعنی یکسال بعد از حادثه حریق منزلشُ جان به جان آفرین تسلیم کرد. روحـــش شـــاد باد
آنچه در باره مرحوم مشعل هنریار مطالعه نمودیدُ شناخت شخصی ام که همکارم بود و ازنگارش جناب میر اسمعیل مسرور نجیمی برای شما اقتباس گردیده است.

عبداللطـــیـف نشاط ملک خیل

نشاط ملک خیل یکتن از چهره های برجسته تیاتر افغانستان میباشدُ این هنرمند شایسته در زمانی به هنر تمثیل رو آ ورد که در اثر مساعی علامه سلجوقی هنر تیاتر در عهد محمد ظاهر شاه تازه بکار نمایشات آغاز کرد و ملک خیل در اولین درام بنام میراث اثر استاد عبدالرشید لطیفی درسال 1322 هش ـ در پوهنی ننداری نقش ممثل را داشت.

شادروان ملک خیل در کنار تمثیل یک نویسنده آگاه نیز بود او بعد از ختم مکاتب ابتدایه و ثانوی جهت تحصیلات عالی به ترکیه رفت و تحصیلات خود را در ترکیه به پایان رسانید و چون اگاهی کامل از پیشرفت های فرهنگی و بخصوص تیاتر ترکیه داشتُ نامش در تیاتر افغانشتان پیوند نا گسستنی پیدا کرد و به یقین نویسنده معروف تیاتر افغانستان در دهه سی و چهل بوده است.
نشاط ملک خیل در عرصه های مختلف فرهنگ خدمات شایسته انجام داده استُ درسال 1316 هش- با استاد عبدالرشید لطیفی اشنایی حاصل کرد

جوان با نشاط و با انرجی مانند ستون مستحکم در تیاتر و بازوی قوی استاد «لطیفی» بود شب و روز قلم را کنار نمیگذاشتُ مینوشتُ ترجمه میکرد زیرا چند زبان مختلف خارجی را میدانست.
درامهایکه او مینوشت هنرمندان تازه کار آنرا بازی کرده نمیتوانستندُ ادبیات که نشاط درنوشته هایش استفاده مینمود برای هنرمندان نو کار خیلی ثقیل بود که سر تا آخر درام باهمان زیبایی که در تحریر آمدهُ کلمات را ادا بنمایند. یکتن از هنرمندان سابقه دار تیاتر برایم چنین گفت { زمانیکه نمایشنامه از قلم استاد برشناُ عبدالرحمن بیناُ استاد لطیفیُ نشاط ملک خیلُ استاد توفیق الحکیم برای نمایش آماده میشدُ بهترین آزمون گاه هنری نوشته همین استادان بودُ کسانیکه میخواستند هنرمند شوند باید خود را در نوشته های آن دانشمندان ثابت میکردند. تیاتر برای هنرمندان میدان نبرد و رقابت خوب و مثبت هنری میباشد زیرا نویسنده توانا از هر زوایه با زندگی مردمُ اجتماعُ سیاست و حوادث زمانه با قلمش تماس میگیردُ از اینجاست که هنرمندان استعداد خود را در همچون آثار به نمایش میگذارد.
کسانیکه در نمایش نامه آن دانشمندان خود را هنرمند ثابث میکردند به یقین مورد پسند مردم نیز قرار میگرفتند و نامشان در ردیف هنرمندان تیاتر ثبت میگردید. درام ها و نمایشات که در تاریخ فرهنگی مانند شهکار بوده اندُ لالا ملنگ اثر استاد برشناُ او پدرم نیست « شام زندگیُ میراث » اثر و تراجم استاد لطیفی و یا آثار توفیق الحکیم و ملیک خیل که در وقت و زمان بانمایشنامه نویسان بزرگ چون شکسپیرُ بن جانسنُ ارستوفان وغیره همسری مینمود. تاریخ تیاتر را در فرهنگ افغانستان ثابت ساختند}
شادروان ملک خیل از جمله آن دانشمندان بود که صدها مقاله در مطبوعات مانند انیسُ هیوادُ انجمن ادبی کابل و سایر مجلات کشور به طبع رسانید و بیش از بیست وهفت (۲۷) اثر دراماتیک در بخش هنر نوشت و ترجمه کردُ نمایشنامه های او از چندین زاویه قابل توجه میباشدُ وی زبانهای دریُ پشتوُ انگلیسیُ ترکیُ اردو و فرانسوی میدانست و در نوشته هایش لغات بسیار شیرینُ پر معنی و قابل فهم وجود داشت.
نشاط ملک خیل برای مدتی بحیث مشاور فنی ریاست کلتور و سرپرست گروپهای هنری سیار وزارت اطلاعات وکلتور ایفای خدمت نمودُ درسفر با هنرمندان واقعاُ نشاط افرین بود. او هنرمند با استعداد دارای کرکتر عالیُ اخلاق نجیبُ صداقت پیشه و یک انسان سرور و نشاط بودُ قلمش چنان روان بود که تاریکی جامعه را هنرمندانه به تصویر میکشید و از هنر پیشنه توقوع داشت که بالای زوایای تاریک مکث دقیق بنمایند.
خودش همیشه کرکتر های قوی از آثار مرحوم لطیفیُ برشناُ عبدالروف بینواُ عبدالرحمن پژواکُ عبدالرحمن بینا و تراجم خارجی را خیلی ساده و روان و بدون مشکل بازی مینمود.
درامها و نمایشات مرحوم لطیفیُ نشاط ملک خیل و عبدالروف بی نواُ استاد برشناُ عبدالرحمن بینا ُ عبدالرشید جلیا و یکتعدادنویسندگان دیگرُ تیاتر افغانستان را به سویه عالی اروپا در جامعه مامعرفی کردند و در اثر تلاش همین هنرمندان و فرهنگیان گرامی بود که تغیرات در زندگی مردم شهری کابل رونما گردیدُ فرهنگ تماشای تیاتر رایج شد و مردم شام گاهان بطرف تیاتر پوهنی ننداری میرفتند و از نمایشات لذت میبردند. عبدالطیف نشاط ملک خیل از جمله مشهور ترین هنرمندان و نویسندگانُ فهیم واز پیشکسوان تیاتر کشور ما بود او در اولین فیلم افغانی بنام عشق ودوستی اثر شادروان

استاد لطیفی نیز حصه گرفت. باید نام او بخط زرین ثبت تاریخ فرهنگ کشور گردد اما افسوس سوانح مکمل شان را بدست آورده نتوانستم و با اظهار سپاس از هنرمند گرامی شادروان اسد الله آرام که این معلومات رااز منابع چاپی که در مطبعه دولتی افغانستان طبع شده بود قیچی نموده و برایم پست کردند.. حقوق نشاط ملک خیل بالای من و هنرمندان کشور خیلی زیاد میباشد اما خوشحالم که بااین چند سطر محدود ادای دین نموده ام. روانش را شاد میخواهم.
بعضی از تصاویر خیلی با ارزش و تاریخی ارسالی خانم نجیبه آرش تکرار حسن میباشد.

منان ملگری

منان ملگری یک شخصیت فقیر مشرب و نویسنده توانا در ادبیات عامیانه پشتو کشور ما میباشد. ملگری در یک خانواده متوسط الحال دهقانی متولد گردید و به بلوغ رسیدُ دانش ابتدایی را از امام قریه اش آموخت و بعداز چند صنف مکتب را رهار کرد و درجامعه فرهنگی قدم گذاشت و با تشویق فرهنگیان به نوشتن داستانهای کلیوالی پرداخت .
آثارش از ادبیات غنی عامیانه برخور دار بود و از همین رو نوشته هایش بدلها چنگ میزد .
زمانیکه به رادیو افغانستان راه پیدا کرد بیشتر با شادروان سیلاب ساپی شاعر معروف ادبیات پشتو آشنایی پیدا کرد و در دفتر او مطالب برای برنامه های پشتو و داستانهایش را مینوشت .
چون در آن زمان پروگرام های پشتونستان به نویسنده ضرورت داشت از آثار شادروان ملگری استفاده خوبی بعمل میآمد. اما پروگرامهای پشتونستان روحیه سیاسی داشتُ چندان علاقه نگرفت و برای پروگرامهای هنری و اجتماعی مطالب مینوشت و روی همین استعداد به اداره درام پشتو عقد قرار داد کرد. او هیچگاه خود را مقید به مقرارات ماموریت رسمی نساختُ با آنکه پابند ترین فرد در اجرای وظیفه خویش بود. بقول جناب حاجی محمد کامران « هرگاه شادروان ملگری

قلم را برای نوشتن یک داستان دنباله دار برمیداشت آنقدر مینوشت که حتا برای یک سوژه صد صفحه نوشته کرده میتوانست بدون آنکه از داستان از میسر حرکت خویش عدول نماید. این استعداد در افکار وقلم سایر نویسندگان همان زمان خیلی کمتر دیده میشد ».
در رادیو درام ها و داستانهای دنباله دار بخش پشتو خیلی استادانه تمثیل میکرد و از ادای جملاتش نو کشف شده ء پشتو ن خیلی سود میجستند زیرا ادی کلمات در یک پارچه هنری و آنهم از رادیو که شنونده باید ازطریق گوش همه صحنه هارا در دیده خویش مجسم سازد ُکاریست خیلی مشکل ادی کلمات و مجسم ساختن صحنه ها توسط گفتار خیلی استعداد میخواهد اما ملگری در این کار استاد بود .»
در زمانیکه پروگرام های پشتو برای تقویه زبان و ادبیات وفرهنگ پشتو در ارگان های نشراتی مطبوعات کشور گسترش پیدا گرد نویسندگان معدوی در این بخش مینوشتند و یا از طریق رادیو آثار شان نشر میشد ُ ملگری یکی از فعالترین وپرکار ترین نویسنده زمانه بود اما چونکه او هیچ دروازه یی را بخاطر بدست آوردن منفعت شخصی و مقام ومنزلت خود نکوفت... فقیرانه ولی با وقار زیست. در هر تغیر رژیم از هنرنمایی دست نکشید در زمان نورمحمد ترکی نظر به دستور حفیظ الله امین تیاتر در یک نماتیش تیاتری بر علیه ببرک کامل نقش بازی کرده بود ُ اما موقع که کارمل دوباره در قدرت رسید کمافی السابق به نمایشاتش ادامه داد.
متاسفانه آنچه در خور ستاش او بود از طرف حاکمین دولت برایش داده نشد اما ملگری با آن قلم توانا و افکار روشن که داشت همیشه در رادیو افغانستان در دفتر دوستانش یک گوشه ای را اختیار میکرد و آنقدر مینوشت که زمان رخصتی باید یکی از همکاران او را صدا میکردند و از دفتر بیرونش میکرد که « ملگری صاحب ځی چی ځو » بعد آنوقت ملکری قلمش را می بست و طرف خانه غیربانه خویش روان میگردید..
منان ملگری در بخش انتشار و تقویت فرهنگ عامیانه پشتو صاحب افتخارات زیاد میباشد اگر داستان و درام های اور برشماریم ُ تعداد آن از شمار خارج میباشد و تنها آرشف رادیو تلویزیون ملی میتواند در این مورد حساب بدهد و بس .
در این باره فیلم دکوندی زوی: روزی کاتب پاسون عضو مدیریت درام پشتو این سوژه را برای ملگری باگو کرد و ملگری قلم برداشت آنرا آنقدر پرداس زیبا داد و کلمات روستایی را در داستان شامل ساخت که یک واقعیت مسلم جامعه روستایی و مشکلات یک خانم بیوه را در دیده ها مجسم ساخت که کسی تصور نمیکرد این داستان نوشته وپرداخته یک نویسنده « ملگری» باشد روی همین اصلیت کلمات روستای و سوز قلم ملگری ُ جناب داکتر عبدالوا حد نظری انرا در روی پرده سینما کشید و هنرمندان که در آن فیلم نقش داشتند ُ کسب شهرت نمودند. در ابتدا مردم عقب مانده اندک از دیدن یک واقعیت مخالف مبنی بر سوژه داستان نشان دادند اما بعد ها در اثر پی بردن مظلومیت مردم روستایی و کلجر دهات و زجر کشیدن یک زن بیوه ... به نویسند آن افرین و درود فرستادند. ملگری در فرهنگ پشتوو هنر تمثیل افتخارات زیاد دارد هرگاه یکی از نمایشات تیاتری او یاد آور شوم به یقین همان نمایش « امشب شاه میمیرد» اثر جناب پوهاند عبدالواسع لطیف است. این نمایشنامه با نقش آفرینی منان ملگری آنقدر هنگامه پیدا کرد که مردم

مشتاقانه برای تماشای آن میشتافت ُ و برای مدت طولانی در کابل ننداری جریان داشت. درباره این شخصیت فرهنگی چند سطر قناعت بخش نیست اما در این کنج دور افتاده از وطن و با تماسهای مکرار با همکاران بخش پشتو ُ معلومات کافی و بیشترت بدستم نرسید. از انجایکه شادروان ملگری همکارم بود و برایش احترام زیاد داشتم خواستم با چند سطر محدود یادش را گرامی بدارم .
روحش شاد باد .

در تصویر فوق از طرف راست شادروان ملگری در قطار اول نفر دوم درجمع ممثلین درام پشتو رادیو افغانستان است

محمد اکبر نادم

محمد اکبر نادم یکی از فرهیگیان صاحب نام در مطبوعات کشور بودند که در بخش تیاتر و ادبیات فارسی خیلی خدمات چشمگیر نموده است.
وی زمانیکه شادروان سلجوقی در راس ریاست مستقل مطبوعات قرار داشت در مجلات ادبی کابل چون آریانا ُانیس ُ اصلاح مینوشت و عضویت افتخاری انجمن ادبی کابل را داشت و مینوشت.
زمانیکه پوهنی ننداری توسط مرحوم استاد سلجوقی افتتاح گردید از جمله جوانان بود که با هنرمندان تیاتر پیوست واز هیمن آغاز در تیاتر فعالیت های زیاد انجام داد و تعداد زیاد هنرمندان تیاتر از رهنمایی و آثار تولیدی مرحوم نادم فیض بردند مدتی در کورس های ارت ریاست مستقل مطبوعات که شادروان سید قاسم رشتیا در راس آن ریاست داشت به تدریش و تربیه جوانان در رشته های دراماتیک پرداخت ُ او سیستم طرح نمایشنامه را از تولید قلم نویسنده تا رفتن روی صحنه در وجود کرکترهای نمایشنامه مو به مو برای جوانان تشریح مینمود و طریق ادای کلمات را با دقت تمام به جوانان می آموخت . شادروان نادم در مطبوعات کشور از احترام زیاد برخوردار بود. یک شخصیت جدی ُ پرُ کار و صاحب صلاحیت قلم و اندیشه بود در تولید یک اثر هنری و یا ادبی در عمق قضیه داخل میگردید و از عینک زره بین تمام زوایای مختلف آن اثر ملاحظه مینمود و خود را در جای خوانند اثر ادبی و یا بیننده یک نمایش نامه هنری قرار میداد و تا سوالاتیکه از دیدگاه آنها طرح میگردد در همین جا یعنی در« تولید خام» یک اثر باید کنجانیده شود و پخته گردد تا خوانند و یا بیننده را تا ختم اثر هنری و ادبی با خود داشته باشد.
مرحوم نادم برای یکمدتی جهت کسب تجارت و اندوخته علمی بکشور انگلیس فرستاده شد و بعداز برگشت از مکتب ویلیم شکسپیر پیروی مینمود. تفاوت او با اندیشهء که شکسپیر داشت این بود « شکسپیر در تولید آثار از ادبیات خیلی ساده و عاری از لغات مبهم ادبی استفاده میکرد به تولید آثارش از عجله کار میگرفت مگر دقت تمام خودرا در وجود کرکتر های نمایش معطوف می ساخت اما شادروان نادم درهر دوجهت کوشا بود. اورا عقیده برآن بود هرقدر اثر با قوت و پختگی ادبیات نوشته شود و کرکتر ها آنرا دقیق هضم نمایند و در حرکات شان در ادای کلمات و در قوت گلوی شان توجه نمایند یک اثر ُ یک نمایش برای همیشه جاودان میماند و چنانچه او خود از آثار هنری استاد برشنا ُ استاد لطیفی ُ استاد توفیق الحکیم و استاد عبدالروف بینوا را می پسندید و

دقت و پشتکار استادان چون « برشنا و لیطفی » را در نمایشات شان استقبال میکرد.
او معتقد بود که یک درامه و یا داستان و یا نمایش روی صحنه در ادای کلمات و حرکت هنرمندان و طریق ادای ختم جملات بیننده را در سالون تیاتر به وجه بیآورد در غیر آن اثر هرقدر قوی باشد که احساس بدان داده نشود از بهای اثر کاسته میشود و تا زمانیکه ادای یک کلمه به ذوق عالی او برابر نمیبود قطعاً هنرپیشه را موقع نمیداد که سرسری از موضوع بگزرد و همیشه یگفت « هنر یک عشق است و عشق همیشه از احساس انسان بحث میکند برای مخاطب احساس تولید میکند ُ خواه این احساس در یک اثر تراژیدی باشد و یا عشقی و یا احساس خشونت و غیره باشد. درغیر آن روح اثر کشته میشود زمانیکه یک اثر ادبی یا هنری روح نداشتً جسم هیچگاه بدون روح زنده نمیگردد. ما وظیفه داریم که برای اجساد روح بدهیم و تماشاچی را در سالون به گریه ویا خند وادار سازیم و هنر پیشه انقدر در قالب گرکتر خود دخیل باشد بدون دلیل بیننده خود را به گریه و یا خنند می اندازد در غیر آن سالون تیاتر بدون روح بیک جسم مرده میماند ... او کار و تجارب هنرپیشگان تیاتر اروپا بخصوص مکتب شکسپیر را خیلی دقیق مطالعه کرده بود و انقدر در باره نمایشات دقیق صحبت مینمود که شاگردان کاملا در داخل همان سالون تیاتر در قطار تماشاچیان خودرا می یافتند.
شادروان نادم از جمله شخصیتهای بزرگ دوران خویش بود ُ زمانیکه در رادیو افغانستان دایرکتر رادیو درامها و داستانهای دنباله دار بود ممثلین آنزمان یک درام را باید آنقدر دقیق تمثیل میکردند تا مردم را در خانه های شان در کنار رادیو های شان قرار بدهند و درجسم هر شنونده روح درام را داخل سازند و آنها را درعالم تخیل در صحنه های کشامکش نمایش رادیوی بکشاند . بیاد دارم یکروز یک داستان از جلال نورانی را موقع ضبط چندین بار متوقف ساخت ُ وبرای ما تشریح کرد که « فکر کنید شما برای یک کور مادرزاد که در تاریک ی قرار دارد زندگی رنگین را در ذهنش تولید میکنید . تماشاچیان سالون تیاتر تا شنونده رادیو از هم متفاوت است یک هنرمند در روی ستیژ با حرکات ُ لباس ُ مکیاژ ُ لایت و سایر وسیله ممکن تماشاچی را تحت تاثر نمایشنامه قرار میدهد اما در یک نمایش رادیویی تمام فشار بخاطر زنده ساختن یک درام با صدای ممثلینُ طرز ادی کلمات و یا قوت حنجره تعلق دارد. زیرا شنونده شما را تماشاه نمیکند این به همان کور مادزاد میماند که از رنگینی زندگی کرکتر های این داستان محروم است شما باید در ذهن او رنگ تولید نماید. شنونده از اثر داستانی و عواقب آن بی اطلاع است شما باید با قوت حنجره تان با طرز ادای کلمات و ختم جملات تان آنها را با خود تا ختم درام یا داستان بکشانید و در ذهن شنونده تصاویر رنگین تولید نماید.» این نوع تشریحات مرحوم نادم برای یک هنرپیشه مانند درس مکاتب عالی آرت و دراماتیک تاثیر گزار بود.
یکی از خصوصیات دیگر استاد نادم که خیلی مرا پسند بود ُاین بود که بالای ممثلین که زیاد حساب میکرد یکی دوبار از اشتباه او به حوصله مندی میگزشت اما بار سوم او را مانند پدر دشنام داده وسخت میگفت و از ستدیو خارج مینمود مگر در برابر خانمها و جوانان تازه وارد خیلی از حوصله و دقت کار میگرفت تا روح شان کشته نشود . نادم در مورد هنروهنرمند شدن دلسوزی بیجاه بخاطر واسطه وشناخت ها وپیوندها شخصی نداشت. کسی راکه از نظر شخصی می شناخت

فشار بیشتر بالایش وارد مینمود زیرا میدانست که کشور در واسطه بازی و شناختهای شخصی غرق میباشد و زمینه برای اشخاص که واقعاً استعداد دارند مساعد نمیشود از این رو فشار بیشتر بالای انها وارد مینمود تا یک هنرمند واقعی تربیه شوند و یا صحنه را برای دیگران که اندک از استعداد برخوردار اند رها نمایند. هرگاه کدام نفر بی وسیله در حلقه ممثلین موجود میبود در تربیه او خیلی میکوشید و اورا مانند یک عسکری جنگی در میدان نبرد هنری تربیه میکرد تا هنرمند خوب بار آید. اتفاقاً شادروان « نادم و ظفر » که هردو دلسوز افراد غیرب و بی واسطه بودند در یکزمان در اداره هنر و ادبیات رادیو افغانستان باهم یکجاه کار مینمودند..

اشاد روان نادم در سال 1330هش_ آمر پوهننی ننداری نیز بودند هنرمندایکه تحت نظر او در تیاتر تربیت شده بودند همیشه از وی سپاس گذاری مینمودند.

او خود در جوانی تحت نظر استادان بزرگ به دائره هنرپا گذاشت و خدمات زیاد در تقویت فرهنگ و ادبیات کشور انجام داد.

هرگاه کار های اورا در فرهنگ ادبیات و هنر تیاتر از پوهنی ننداری - شهری ننداری وکابل ننداری و رادیو افغانستان و سایر ارگانهای نشراتی و مطبوعاتی برشمارم یک بخش از تاریخ فرهنگ را در چهل سال خدمتش در مطبوعات تشکیل میدهد. با کمال تاسف که شادروان نادم در زمان حکومت نور محمد تره کی وطن را ترک نمود و به انگلستان پناه برد.

روانش شاد باد .

فـــقـــــیـــر نـــبـــــی

فقیر نبی درسال 1331 هش- در کارته پروان کابل تولد گردید پدرش (مسلک پولیس ملی) کشور را داشت.

او هنر پشه و کارگردان معروف و موفق افغانستان در دهه هفتاد بود.

محترم نبی در سال 1348 هش- مطابق 1969 م- که هفده سال داشت به قصد تحصیل از پول شخصی خویش به هندوستان رفت و تاسال 1352 هش- مطابق 1973 م- در دانشکده ادبیات « وادیه کالج پونا» در رشته تاریخ و روانشناسی تحصیل نمود.

از سال 1353 -1354 هش ـ 1973-1975 م-در انستیتیوت فیلم و تلویزیون پونا بخش اکتور و یا بازیگری در رشته سینما را آموخت. پس از پایان تحصیل بکار هنری اشتغال ورزید. در اکادمی R K مدت یکسال یعنی 1354 - 1355 هش مطابق 1975 - 1976 م- با راجکپور هنرمند معروف هند در ستدیوی آرکی فعالیت هنری داشت. زمانیکه فقیر نبی در هند تحصیل مینمود پدرش را در اثر بیماری قلب از دست داد و دو باره به افغانستان برگشت یعنی از سال 1355 هش -

فعالیت هنری را با تیاتر کابل ننداری شروع کرد نخستین نقش او در نمایشنامه « شربت غیرت» اثر شادروان استاد برشنا در تیاتر بود که کرکتر مرکزی را فقیر نبی و پروین صنعتگرُ و نقش های دیگر را هنرمندان دیگر چون مزیده سرورُ وزیر محمد نگهت و دیگران بازی نمودند و توسط داکتر نعیم فرحان دایرکت گردید. جملات فوق از دانشنامه آریانا که توسط « محترم مهدیزاده کابلی » نگارش یافته استُ نقل گردید.

فقیر نبی با تحصیلات عالی که در رشته سینما حاصل کرده بود در تیاتر باقی نماند زیرا در آنزمان یعنی جمهوریت شهید داوود خان هنر فیلم سازی از ساحه محدود فیلم های کوتاه اخباری و سفر های ظاهر شاهی اندک آزاد گردیده بودُ چند موسسه فیلم سازی شخصی مانند آریانا فیلمُ شفق فیلم و نذیر فیلم تازه بکار های هنری فیلم سازی آغاز کرده بودندُ به وجود یک هنرمند مسلکی چون فقیر نبی ضرورت اشد احساس میگردیدُ بناُ معرفت وی با انجنیر عبداللطیف احمدی وارد ساحه کار مسلکی خویش گردید.

اولین فیلم که فقیر نبی در آن نقش بازی کردُ فیلم سیاه موی و جلالی در سال 1356 هش- محصول هنری آریانافیلم بودُ وی نقش مرکزی را داشتُ کارگردان عباس شبانُ و فلبرداران لطیف احمدیُ و عبدالقادر طاهریُ بازیگران فقیر نبیُ ستوری منگلُ عبدالشکور حکم و فتح الله پرند با آواز خوانی عبدالوهاب مددی به سرمایه گذاری آریانا فیلم ساخته شد.

فقیر نبی در زد و بند های شخصی هنرمندان با موسسات فیلم سازی روحیه خوب برای انکشاف هنر فیلم سازی در افغانستان نمیدید و موافق نبود زیرا افراد غیر مسلکی ادعای هنر پیشگی مینمود و نقش بزرگ را با استعداد کوچک وغیر حرفوی تصاحب میکردند و فیلم از قوت تمثیلی خارج و بی ماهیت میگردیدُ روی همین دلیل روانه رادیو و تلویزیون ملی شد. او در فیلم اختر مسخره اثر اعظم رهنورد زریاب که سناریست و کار گردان آن انجینیر عبداللطیف احمدی و فیلمبردار مرحوم وحیدالله رمق بود با هنرنمایی هنرمندان چون سلام سنکیُ ناصر عزیزُ بصیره خاطرهُ ابراهیم طغیان و دیگرانُ نقش مرکزی را فقیر نبی بازی کرد و استعداد خود را منحیث هنرمند مسلکی و حرفوی ثابت نمود. بعداُ در هر فیلم کارگردانانُ مسرت داشتند که چون فقیر نبی هنر پیشه مسلکی را در فیلم شان داشته باشند.

در سال 1357 هش- در رادیو تلویزیون همکار دایمی فیلمهای بلند داستانی نمایشنامه های تلویزیونی گردید. در فیلمهای بعدی مانند : شکست محاصرهُ سناریست عبدالبشیر رویگرُ را جناب فقیر نبی کارگردانی کردُ فیلمبردا آن مرحوم وحیدالله رمقُ در نقشها قادر فرخُ سلام سنگیُ ناصر عزیزُ عزیزالله هدفُ موسی رادمنشُ اسد الله تاجزیُ شکیلاُ جانمحمد حیدری و دیگران بودند. این فیلم از نظر انتخابُ اکتورُ موقعیتُ انتخاب لباسُ مکیاژ و هنر تحنیکی و تمثیل و حرکات هنرمندان خیلی گل کرد و سرزبانها افتاد. فقیرنبی با آنکه مسلک هنر پیشگی را تحصیل کرده بودُ هیچگاه ادعای دایمی و چوب خطی برای نقش اول را درفیلمها ویا درامها نداشت او معتقد بود هنرپیشه باید در هر نوع نقش برجستگی خود را نمایان سازد نقش کوچک وبزرگ هنرمند را در تمثیلش برجسته میسازد نه در نقش برزگُ از همین سبب او در هرگونه فیلم هرگونه نقش اجرا میکرد. فقیر نبی این هنرپیشه ماندگار افغانستان در فیلمهای دیگر نیز نقش آفرینی کرده است

مانند (دکندی زوی ُ وچندین نمایشنامه تلویزیونی) او با فرصت که برایش در رادیو تلویزیون مساعد گردید استعداد خود را با تمام ابتکارات در کارگردانی نیز ثابت ساخت و از طرف دولت وقت در سال 1361 هش 1982 م- برای تحصیل در رشته فیلمبرداری تلویزیون برای مدت یکسال به المان فرستاده شد. درسال 1362 هش 1985 م- از طرف اتحادیه هنرمندان اتحاد شوروی وقت « بخاطر هنرنمایی در فیلم اختر مسخره و دختری با پیراهن سفید » دعوت گردید و مدال طلا هنرپیشه گی را بدست آورد. در سال 1370 هش 1991 م- با آمدن مجاهدین در کابل هنر و فرهنگ بدست کسانی افتاد که جز تفنگ و دود باروت چیزی دیگر را بنام هنر و فرهنگ نمیدانستندُ فقیر نبی آن هنر پیشه چند بعُدی مایوسانه کشور را ترک کرد و به هندوستان رفت.

او در سال 2009 میلادی دوباره به افغانستان برگشت تا برای ایجاد موسسه فیلم سازی سرمایه گذاری نماید اما وضعیت رقتبار سینما و فیلمهای فاقد سناریوی هنری و اکتوران غیر مسلکی برایش قابل پذیرش نبود دوباره به هند برگشت و در آن کشور به هنرنمایی میپردازد.

در خارج از وطن به موفقیتهای بسیاری نایل آمدکه شمعه ای از آنرا تحریر میدارم.

جناب نبی در هند با مسلک هنر پیشه و تولید کننده موفق فیلم درکمپنی Mukesh kh anna یکی از مشهور ترین هنرمند فیلم های هند بحساب میرود ُ افسوس که استعداد ها و شخصیتهای وطن ما نسبت جنگ وخون ریزی متواری و خدمت گذار در مراکز فرهنگی ممالک غیر گردیدند.

فقـــــیرنـــــبی در اغاز فعالیت سینمایی در افغانستان با داشتن اسناد تحصیلی چه غنیمت بزرگ بود ُ زیرا او عاشق سینما و فیلم بود. شاید هر هنرمند ادعا کند که عاشق هنرش استُ اما فقـــیرنـــبی مجنون کار سینمایی بود مسلک خود را دوست داشت درکار هنرپیشگی جنون خود در موقعی اکت نمایان میساخت .

فقیرنبی در هند در این فیلمهای نقش افرینی کرده است:

1 - پولیس والا عندا « پولیس یکه بدماش شد»

2 - آگنی مورچه « جبهه آتشین جنگ»

3 - سلما په دل أگیا « به سلما دل باختم»

4 - کهونا پیار هی « بگو مرا دوست داری»

5 - بهایی بهایی « برادر برادر» همچنان در سریالهای تلویزیونی هند نقش های مرکزی ُ بزرگ ُ کوچک ُ مثبت ومنفی را بازی کرده است او در سریال «گریت مراتها» این سریال در باره حملات احمد شاه بابای درانی درهند بود ُ فقیرنبی نقش وزیر مقتدر احمد شاه درانی را بازی کردُ کیفیت کار او در این سریال آگاهی او از هر دو فرهنگ (هند و افغان) بود که درخشش فوق العاده به سریال بخشید. در سریال های :

1 - حملات احمد شاه درانی .

2 - پرام پرا «رسم و رواج»

3 - شکتی مان « انسان قوی »

4 – وان تت « مجرم فراری»
5 – راجکمار ارین « شهزاده آریایی»
6 – سات پهری « هفت بار دور آتش با هم چرخیدن»
7 –موهی رنگ دی « مرا با رنک خود بیامیز »ُ
8 – ناگن « مار»

جناب نعمت حسینی در کتاب (سیما ها و آواها) در بـاره فقـیرنـبی چنین مینگارد:
سینمای افغانستان در دهه اخیر بخصوص فیلمهای که در داخل کشور ساخته میشودُ نگاه نمایم درمی یابیم که بدون شک فقـیربنی یکی از چهره های مانده گار ُپیشگام و در خور احترام سینمای افغانستان بود و میباشد او در فیلم اختر مسخره خود را ثابت ساخت که یک هنر پیشه میباشد.

جناب مختار یکتن از سابقه داران ریاست افغانفیلم در باره چنین میگوید:
گرچه در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک در افغانستانُ برای ساختن فیلمها از نظر مالی مساعدت میشد مگر اندیشه های سیاسی خود رانیز داشت اما نباید نادیده گرفت که زمینه رشد و انکشاف در هنر سینما در همین وقت آغاز شد ازطرف حکومت هنر مندان بدیده قدر نگریسته و حمایت میشدندُ استعداد ها پرورش یافت هنر پیشگان برجسته چونُسلام سنـگی ُ فـقیـر نبیُ جان محمد گورن و دیگران در اثر همین مساعدت ها به اوج شهرت رسیدند. مگر امروز در همین آزادی که فیلمها بدست کمپنی های آزاد و شخصی ساخته میشودُ استعداد هنر پشهُ ماهیت فیلم و سناریو و دست آورد و پیام بهتر از آن دوره را ندارد.
در آنزمان از هر نگاه هنرمندانُ کار گردان قوی با سناریو هنری و سیاسی داشتیم که ما مردان تاریخ سینمای افغانستان را مانند فقـیرنبیُ سلام سنگـی و جان محمد گورنُ ابراهیم طغیانُ صدیـق برمـکُ انجنیر لطیفُ عباش شبان و توریالی شفق را نباید فراموش کنیم .
جناب انجنیر لطیف که خود کار گردان فیلم اختر مسخره بود در باره استعداد و اکت فقیرنبی میگوید که (اختر مسخره درسال 1381 هش- یک ورود استثنایی به حریم سینمای افغانستان پا گذاشت میتوان آن فیلم را اثر پذیر و ماندگار مانند فیلم (کوژپشت نوتردام) خواند و چهره برجسته آن فیلم فقیرنبی رنگینی خاص داشت از تاثیر بعدی این فیلم و هنرنمایی فقیر نبی نیز نباید چشم پوشید.
جناب نبی همان طوریکه در هنرسینما و کار های مسلکی خود جنون خاص داشت درعیاری و مردانگی نیز شخصیت برجسته و قابل قدر بودُ در تیم هنری که برای تهیه فیلمها در مناطق درور و در ولایات در زمان جنگ تهیه میشد ُ اکثراُ بانوان فیلم در حوادث ناگوار جنگی تحت حمایت او قرار میگرفتند ُ هرگاه در حادثه یی از طرف مجاهدین گیر میافتاندن اولین اقدام نبی حمایت از خواهران هنرپیشه اش بود هر کدام از هنرپشگان اناث از عیاری و راستکاری و مردانگی نبی حکایتها دارند. درهر حال نبی گرامی یاد و خاطرات در ایام همکاری با من « نویسنده » در درایو و تلویزیون ملی فراموش ناشدنی است هر کجا باشید سعادت همرای تان باد.

امیـــن الله نـــــدا

امین الله ندا در یک خانواده روشنفکر و متوسط الحال اقتصادی در شهر کابل نواحی آقا علی شمس بدنیا آمد بعد از ختم تحصیل چونکه فرزند بزرگ خانواده بود در اقتصاد خانواده با پدرش همکاری نمودُ زمانیکه پدرش رااز دست داد مستقیماُ مسئولیت و سرپرستی خانواده را بدوش گرفتُ وی بصفت مامور رسمی در بانک ایفای وظیفه مینمود و درکنار ماموریتش در تیاتر نیز نقش آفرینی کردُ نخستین قدمهای هنری را در پوهنی ننداری گذاشت و بعد در تیاتر شهری ننداری راهش را پیمود.

شادروان امین الله ندا در بخش های مختلف هنری استعداد خورا آزمون نمود ُ اساس موسیقی از استاد فرخ افندی آموخت و در تیاتر شهر ننداری و پوهنی ننداری همیشه از شفقت استاد افندی در رشته هنر موسیقی سود جست و بواقعیت به یک هنرمندان اماتور مبدل گردیدُ همان طوریکه در هنر تمثیل در تیاتر صادقانه و عاشقانه هنرنمایی میکرد در آموزش هنر موسیقی نیز از دل و جان تلاش مینمود.

تیاتر مادر هنرها و یا بهتر بگویم هنر هفتم که دارای ابعاد مختلف هنری چون ُ نقاشیُ دیکورُ دایرکتری مکیاژ موسیقی وغیره باهم مشترکاُ در نمایشات سهم دارند ُ ندا نیز در عرصه های مختلف تیاتر عاشقانه خدمت نمود و با هنرمندان وقت چون اکبر نادمُ درمحمد سایر هرویُ حفیظ الله خیالُ جلیل زلاندُ پران ناتهـ غنمیتُ عبدالرحیم ساربان خانم پیکر افسانهُ ظاهر هویداُ سید احمد هلالُ ابراهیم نسیمُ الفت هروی و دیگران معرفت حاصل نمود و با گروپ آواز خوانان فوق الذکر در وقفه های نمایش آهنگ میسرود. روی همین عشق یکه به هنر موسیقی داشت در کورسهای آرت دراماتیک که از طرف وزارت اطلاعات و کلتور درپل باغ عمومی شهر کابل ایجاد گردید و دربخش های مختلف جوانان را تحت آموزش قرار میدادُ شامل گردید. دراین کورس آواز خوانانُ نوازندگان و بخش تیاتر و تمثیل توسط استادان داخلی چون: استاد غلام حسین پدر« استاد سراهنگ» استاد نبی گلُ استاد فقیر حسنُ استادی بنام نظام اوف از تاجیکستانُ و بعداُ استاد فریمن از امریکا که اساسات نویشن را تدریس میکردندُ استاد محمد عمر نواختن رباب ُ استاد غلام نبی نواختن دلرباُ استاد سلیم قندهار نواختن سنتورُ منلگ نجرابی نواختن زیر بغلی ُ استاد هاشم نواختن تبله را تدریس مینمودند.

امین الله ندا که خود ماموریت در بانک داشت بعداز وقت رسمی در گروپ آواز خوانان جوان کار مینمود هنرمندان جوان مانند ظاهر قیامی ُ زبیح الله روح انگیز ُ غلام علی خوشنواُ حیدر کمال «آرگن نواز» جلیل طاهری و عتیق الله شهکار« رباب نوازان» الله محمد «ماندولین و رباب نواز» صدیق طبع خوش که بعداُ قیام تخلص نمودُ محمد قاسم و شمس الدین مسرور «دوتار ورباب نوازان » بودند. کورسهای ارت دراماتیک بشکل بیسابقه جوانان را در کنار موسیقی اصلی وطن بنام گسرت جوانان به اوج شهرت رسانید. مرحوم امین الله ندا خواست تا ارکستر جوانان را با

با نواختن الات موسیقی شرقی و مدرن غربی در کنار سایر هنرمندان و آواز خوانان رادیوُ قرار گیرید اما به مشکلات موجه گردید که از قول شمس الدین مسرور ُ ذیلاً بدان اشاره میگردد.
« گروپ هنرمندان جوان تحت رهبری مرحوم امین الله ندا- تلاش فروان نمود تا برای جوانان در رادیو موقع داده شود و موسیقی را بشکل اساسی که جوانان در کورس آموزش دیده بودندُ بمردم تقدیم نمایند.» زیرا آنزمان رادیو یگانه رسانه نشرات جمعی در کشور بود که در انحصار چند تن از هنرمندان با واسطه قرار داشت. اجاره داران بیم آن داشتند که مبادا آرکستر جوانان با پیشکش نمودن آهنگهای زیبا با سبک جدیدُ بازار آنها را کساد نمایدُ کار شکنی های زیاد نمودند.
یکروزی وزارت اطلاعات بخاطر توزیع تصدیق نامه های مدیران مطبوعات ولایات کشور یک سیمنار مطبوعاتی را در هوتل خیبر برگذار نمود و از گروپ جوانانیکه تازه شهرت شان اوج گرفته بودُ دعوت گردید که در اخیر توزیع تصدیق نامه ها و بیانات مسئولین با اجرای گنسرت محفل را پایان بخشند . در این زمان دکتور محمود حبیبی شخصیت هنر دوست ُ وزیر اطلاعات وکلتور بود توجه وی به استعداد جوانان جلب شد و آنها را در دفتر وزارت ملاقات کردُ برای شان هدایت داد تا ارکستر جوانان در کنار سایر هنرمندان از طریق رادیو افغانستان در خدمت مردم قرار بدهند و همچنان در سفر های خارج نیز با سایر هنرمندان همرکاب گردند و هنر مدرن ُ علمی و اساسی افغانستان را با اجرای کنسرتها به دنیا معرفی بدارند.
شادروان امین الله ندا تمام مشکلات و کار شکنی های مسئولین موسیقی رادیو افغانستان را برای و زیر مطبوعات تشریح نمود ُ بعد از برسی مشکلات از جمع ارکستر جوانان دو تن آنها « امین الله ندا و شمس الدین مسرور » با امر قاطع شخص وزیر رسماً به ردایو افغانستان معرفی گردیدند تا اهدافی را که داکتر حبیبی در نظر داشت عملی گردد.
در این زمان حفیظ الله خیال که مسئولیت موسیقی رادیو را داشتُ در تقرر شان درد سر ایجاد نمود و امین الله ندا از رفتن و تقرر در رادیو صرف نظر کرد.
اتفاقا داکتر حبیبی ازمخالفت جناب خیال با ارکستر جوانان اگاهی حاصل نمود ُ تمام هنرمندان ارکسًتر جوانان را به سرپرستی امین الله ندا توسط مکتوب رسمی به رادیو مقرر کرد.
تقرر ایشان زمانی صورت پذیرفت که رادیو کابل از پل باغ عمومی به انصاری وات در تعمیر بزرگتر و مجهزتر منتقل گردیده بودُ وزیر اطلاعات « حبیبی» در تمام بخش های نشراتی رادیو انکشاف و ترقی بیشتر را در نظر داشت. چنانچه در همین سال داکتر حبیبی داستانهای دنباله دار را نیز در رادیو رایج ساخت و مرحومان رفیق یحیایی و محمود فارانی اولین داستان دنباله دار « مراد» را نوشتند و نشر کردند.
گروپ جوانان با همه امر قاطع و مکتوب تقررُ برای مدت ششماه بدون معاش افتخاری هنرنمایی کردند ُ آهنگهای ناب با نواختن موسیقی مدرن و جدید و آموزش اساسی و نوتشین به مردم بخش نمودند و شهرت شان سر زبان ها افتاد. اولاً ارکستر مذکور بنام ارکستر جوانان و بعداً بنام ارکستر جامی توسط مرحوم امین الله ندا هسته گذاری گردید و معرفی شد اما بدبختانه این امکان خیلی دیرتر بدرسترس امین الله ندا قرار گرفت و آنچه که او آرزو داشت بدان نرسید با همه مشکلات پنجه نرم کرد و آرکستر جامی را در رادیو بنیاد گذاشت...

هنرمندان از طریق رادیو بمردم معرفی گردیدند. چون امین الله ندا در کورسهای هنرهای زیبا اساسات موسیقی را بشکل علمی و پروفشنل آموخته بود ُ در غیر آن شاگرد استاد افندی کسیکه در آن روزگار یگانه استاد موسیقی و تیاتر افغانستان بود که در نواختن موسیقیُ از نوتیشن استفاده مینمود و شاگردانش را با اساس موسیقی مدرن تربیه میکردُ امین الله ندا نیز یکی از شاگردان او بود. آقای خیال هراس آنرا داشت مباداامین الله ندا موقف او را متزلز ل سازد.
به هیچ وجه همکاری لازم با ارکستر جامی نکرد. « ندا» خود نواختن « ماندولین – ویلن و هارمونیه » را بصورت فنی و علمی میدانست او در ارکستر جامی برعلاوه آلات موسیقی وطنی مانند دو تارُ رباب ُ تنبور از آلات موسیقی مدرن ماندولین ُ ویلن و غیره استفاد میکرد و آرکستر جامی را به شهرت خیلی عالی رسانید و آهنگ های آرکستر جامی سر زبانها افتاد و هنرمندان جوان شهرت کمایی کردند.
اما بدبختانه که عمر این هنرمندان چند بعُدی خیلی کم بود بعد از مرگ نا بهنگام ندا» در اثر سکته قلبی ُ آرکستر جامی نیز منحل گردید و هنرمندان پراگنده شدند .
آنقدر انصاف در دستگاه رادیو نزد مسئولین وجود نداشت که از آرکستر جامی مواظبت میکردند و از هم پاشی آن جلوگیری مینمودند برخلاف در منحل شدن آن با تنگ نظری هرچه جدی تر اقدام نمودند. از آن جمله هنرمندان آرکستر جامی ُ جناب غلام علی حیدر « نیساز » ُ ذبیح الله روح انگیز ُ شمس الدین مسرور در بخشهای مختلف رادیو بصفت مامورین رسمی و دایمی باقی ماندند و دیگران رادیو را ترک نمودند. ارکستر جامی با مرگ غیر مترقبه امین الله ندا هنرمند شایسته کشور در سال 1348 هش- از بین رفت. روح ندا شاد باد .

میـــر محمد نبی «حریف » نجمیمی

میر محمد نبی نجیمی که با تخلص هنری اش بنام حریف در بین هنرمندان شهرت داشت ُ در سال 1306 خورشیدی در گذر چندول کابل چشم بجهان گشود.
در سن هفت سالگی که آنزمان سن قانونی شمولیت مکتب بودُ شامل دبستان صنایع نفیسه کابل گردید و بعد از فراغت آن لیسه ُ بصفت معلم رسم در همان لیسه صنایع نفسیه بکار آغاز کرد در پهلوی هنر نقاشی به هنر تمثیل نیز پرداخت روی همین علاقمندی در مناسبت های مختلف و پروگرام های فرهنگی پارچه تمثیلی رااجرا مینمود.
بعداز یک مدتی از شغل معلمی به ماموریت روآورد ُ درموسسات مختلف چون: فابریکه حجاری و نجاری ُموسسه کابل قندهارُ و بانک ملی وظایف مختلف راایفا نمود.
در پهلوی وظایف که تذکر رفت ُ زمانیکه انجنیر محمد علی رونق متعلم لیسه استقلال بود و برخی آثار هنری تیاتر نویسگان فرانسه را ترجمه و در لیسه استقلال به نمایش میگذاشت شاد روان نجیمی دستیار خوب و همکار نزدیک مرحوم رونق گردید در آن زمان هنرمندان جوان چون نیک

محمد سلیمُ اختر پیکرُ وانجنیر صالح محمد از جمله عاشقان هنر تیاتر بودند و برای پیشرفت و انکشاف تیاتر خدمات وتلاشهای بخرچ دادند.
نمایشنامه نوبیسان آنزمان محمد اکبر پامیرُ محمد عثمان صدقیُ سید ابراهیم عالمشاهیُ لطیف نشاط ملک خیلُ محمد موسی نهمتُ درمحمد سایر هراتی و محمد فاروق اعتمادی بودند که نوبت وار در نمایشنامه های شان روی ستیج میبرآمد.
در کنار هنرمندان متذکره جوانان هنر دوست دیگر چون: نیک محمد قایلُ فیض محمد گلگونُ نیک محمد سلیمُ محمد اصغر بیغم زادهُ حفیظ الله خیالُ محمد اکبر نادمُ و محمد فاروق پیوستندُ تیاتر ارام ارام بشکل بهتر و خوبتر عرض اندام کرد .
کشور مااز نظر فرهنگ خیلی غنی بوده و در هر زمان با وجود امکانات محمدود فرهنگیان گرامی آثار پرُ باری را تولید و در اختیار مردم گذاشته اند اما قراریکه ملاحظه گردید آثار شان بخاطر سنانسور های شدید حکومتی اقبال چاپ پیدا نکرده استُ در حالیکه یکی از وظایف مهم مطبوعات کشور نگهداری از آثار فرهنگیان میباشد که برای نسلهای بعدی تحویل داده شود. اما متاسفانه شرایط طوری بود آثاریکه واقعیت هارا افشا مینمود از طبع باز میماند.

محمد ابراهیم نسیم

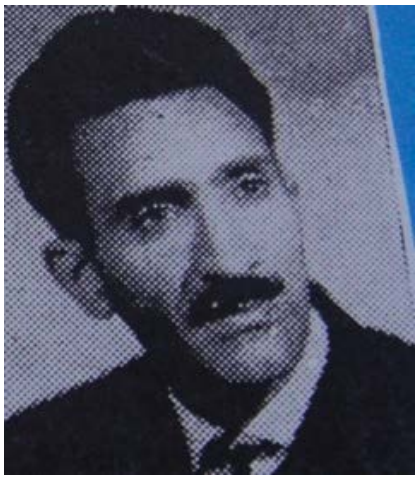

محمد ابراهیم نسیم فرزند محمد جان در سال 1306 هش- در ش.ر بازار کابل چشم به جهان گشود.وی الی صنف نهم در لیسه حبیبیه تحصیل نمود . در سال 1320 هش- شامل کورسهای موسیقی رادیو کابل وقت گردیدُ این کورسها برای چهار سال تحت نظر استادان بزرگ چون شادروان استاد غلام حسین پدر استاد «سرآهنگ »استاد فرخ افندیُ استاد چاچه محمودُ استاد غلام نبی تدریس میگردید و اساسات راگهاُ سرُ و - لی را به شاگردان می آموختند.
مرحوم نسیم در سال 1321 هش- دربخش تمثیل و آواز خوانی رادیو کابل که آن زمان نشرات مستقیم داشت حصه گرفت البته همره با مرحوم نسیم ُ مرحوم گل احمد شیفته و مرحوم کریم شوقی یکجا به آواز خوانی در رادیو آغاز نمودندُ مگر نسیم برعلاوه آواز خوانی در بخش تمثیل نیز مهارت داشتُ همیشه آهنگهای فلکوریک را بشکل تمثیلی اجرا مینمود. مرحوم ابراهیم نسیم در تیاتر های مختلف افغانستان بحیث هنرمند نقشهای زیادی راایفا نموده استُکار هنری نسیم از همان سال 1321 هش- رسماُ آغاز گردید که استاد برشنا با نگارش نماشنامه هایش تیاتر را روح بخشیده بودُ نسیم در نقشهای مرکزی و اساسی درامهای مرحوم برشنا در پوهنی ننداری نقش های زیاد را اجرا کرد. درسال 1327 هش- تیاتر شاری «شهری» ننداری تحت امریت مرحوم عبدالرشید جلیا به فعالیت آغاز نمودُ او نیز در تیاتر شهری ننداری از جمله خوبترین ممثل آن تیاتر محسوب میگردید . این هنرمند شایسته وطن در

نواختن الات موسیقی نیز به نواختن آرمونیه و تنبور دسترسی داشت و د ر تیاتر شهر ننداری در وقفه های درام در حضور تماشاچیان پارچه های تمثیلی موزیکال را با سید احمد هلال و کریم شوقی اجرا مینمودُ پارچه های فلکوریکُ موزیکالُ انتقادی و انتبائی وی را به قله های شهرت کشاند. درسالهای 1340- 1345 هش- استاد عبدلرشید لطیفی تیاتر مرستون را فعال ساختُ نسیم نقشهای زیاد را در نمایشنامه های لطیفی در تیاتر مرستون با سایر هراتیُ سید احمد هلالُ بازی نمود که میتوانیم مرحوم نسیم ومرحوم سید احمد هلال را بنیاد گذاران آهنگهای تمثیلی ُموزیکال انتقادی درافغانستان نام بریم و این هنرمندان شایسته در همان زمان با سانسور ها و قیودات حکموتی ُ خدمات بزرگ برای آگاهی مردم را انجام دادندُ و جایگاه بزرگ در مطبوعات داشتند و دارند. مرحوم نسیم حدود صد پارچه در ادیو افغانستان اجرا نموده است اما زمانیکه در رادیو کابل هنرنمایی مینمود نسبت عدم وسایل ضبطُ پروگرامها مستقیم نشر میشدُ از تعداد پارچه های اجرا شده آنزمان اثری موجود نیست اما بعد از انتقال دستگاه رادیو کابل در انصاری وات و انکشاف رادیو به سطح رادیو افغانستان حدود هشتاد پارچه او در رادیو ضبط و در آرشیف رادیو موجود میباشد. مرحوم نسیم بیشتر از هفت بار بکشور شوروی و چند بار به هندوستان و یکبار به جمهوری مردم چین مسافرت های هنری داشته است.

وی درسال 1342 هش- به اخذ مدال طلا از طرف وزرات مطبوعات درعهد محمد ظاهر شاه و درسال 1366 هش- یکبار به دریافت لقب شایسته فرهنگ از طرف مقام ریاست جمهوری نایل گردید و درسال 1358 هش- نظر به قانون تقادعد از امور رسمی متقاعد گردید اما دوباره با عقد قرار داد بصفت مامور اجیر در رادیو و تلویزیون ملی تقرر حاصل کرد و الی سالهای اخیر جنگهای داخلی در وظیفه خویش ادامه داد و ترک وطن نکردُ اما متاسفانه که در چور و چپاول کابل درسالهای 1371 - 1372 هش- مجاهدین نام نهاد خانه و کاشانهء اورا بنام هنرمند چور کردند و تمام سرمایه هنری او را ربودند .

مرحوم نسیم با تلاش زیاد یک تعداد فوتوها و یادگارهای هنری که با هنر مندان سابقه موسیقی انزمان نزدش باقی مانده بود مخفیانه برای استاد محمد حسین ارمان برادر کوچکش به سویس ارسال کرد در همان سال استاد عنایت الله شهرانی در حال تالیف کتاب « ساز و اواز در افغانستان» بود و استاد ارمان از همان عکسها برای چاپ کتاب ارسال کرد که بدون تردید یکی از بهترین یادگار کار های هنری شادروان نسیم بشمار میآید

شادروان محمد ابراهیم نسیم دوبار ازدواج کرده بود و دو پسر و دو دختر از وی به یادگار مانده است. محمد ابراهیم نسیم دارای قد بلند و اندام خیلی موزون و خوش صورت بودُ همان طوریکه در ستیژ های تیاتر توسط پارچه های جالب از ستم دوزنه فریاد میکشید بیشتر فریادش از تجربه زندگی شخصی خودش بودُ این هنرمند گرامی صاحب قلم و دانش در روشن ساختن اذهان عامه خدمات بس ارزشمند انجام داده است که شایسته ارج گذاری میباشد.

هرگاه از نمایشنامه های کمیدی شادروان نسیم نام بگیریم ُ میتواند در همین کتاب در زندگینامه محترم عبدالروف پردیس که کمیدی زن جنگره باهم در ستیج اجرا میکردندُ مطالعه نماید. با تاسف

این کمیدین معروف کشور بتاریخ سوم میزان سال 1389 هش- داعیه اجل را لبیک گفت و درکابل بخاک سپرده شد. روحش شاد و خاطراتش جاوید باد.

نوت : با تشکر از خانم نجیبه آرش یکتن از هنر دوستان و هوا داران هنر های زیبای کشور که در کتاب چهره های جاودان و کتاب که اکنون در برابر دیدگان شما قرار داردُ همکاری صاداقانه بامن داشته است و فوتوی هنرمندانی را که مشاهده کردید برایم ارسال کرده اند

.

در تصویر شادروان محمد ابراهیم نسیم از طرف راست نفر دوم دیده میشود و یک فوتوی خیلی تاریخی است.

عبـــدالـــواحـــد نـــظـــری

عبدالوحد فرزند داکترمحمد امین نظری بتاریخ ششم حوت 1332 هش- در شهر زیبای کندهار در یک خانواده روحانی چشم به جهان هستی گشود. تعلمیات ابتداییه و متوسطه خود را در سال 1339-1351 هش- در مکتب احمد شاهی و متوسطه را در میرویس نیکه و رحمان بابا درکابل به پایان رسانید.
درسال 1352 هش-شامل پوهنتون «دانشگاه » کابل گردید در رشته حقوق وعلوم سیاسی مصروف تحصیل گردید مگر قبل از ختم تحصیل یعنی در سال 1353 هش- با استفاده از بورس تحصیلی در رشته دایرکتری سینما و تلویزیون به کشور بلغاریا اعزام گردید.
در سال 1358 هش- مطابق سال 1979 م- ماستری خویش را در رشته کارگردانی سنیما و تلویزیون بدست آورد و تا سال 1361 هش-مطابق 1982 م-با اخذ دپیلوم معادل دکتراء دوباره بوطن برگشت و در تلویزیون ملی افغانستان بصفت دایرکتر بکار آغاز نمود و سپس درسال 1363 هش از طرف کمیته دولتی رادیو و تلویزیون بریاست افغانفیلم بصفت دایرکتر تبدیلاً مقرر گردید و از سال 1364-1368 هش بصفت رئیسُ ریاست افغانفیلم اجرای وظیفه کرد. همچنان در جریان سالهای 1362 -1368 هش - عضویت هئیت رئیسه اتحادیه هنرمندان جهموری افغانستان را کسب نمود.
درسال 1368 هش- بصفت رئیس انجمن سینمای در اتحادیه هنرمندان جمهوری افغانستان تعیین شد و از سال 1364 هش - به بعد بصفت استاد در پوهنتون کابل در پوهنحئی هنرهای زیبا تدریس نموده است.
استاد نظری اولین استاد تحصیل کرده مسلکی سینمائی بود که در دانشکده هنرهای زیبا تدریس بخش سینما را در افغانستان آنجام داده است.
درسال 1385 هش- بصفت رئیس تلویزیون آریانا دراثر تقاضای آقای « احسان الله بیات» مقررشد و همچنان درسال 1389 هش- منحیث رئیس تلویزیون خصوصی شمشاد در کابل خدمات زیاد انجام داد. از سال 1387 -1389 هش - بحیث رئیس عمومی رادیو و تلویزیون ملی افغانستان اجرای وظیفه کرد و اکنون دسامبر 2011 م- که این کتاب تحریر میگردد جناب نظری بحیث رئیس شورای عالی مطبوعاتی و فرهنگی در امور وزارت اطلاعات وکلتور اجرای وظیفه میدارند.
جناب نظری نظر به علاقه ایکه در هنر تمثیل داشت در 1344 هش دربرنامه های رادیو افغانستان همکاری خود راآغاز نموده و تا اینکه به قصه گویی « کاکا منجانی » پیش رفت و بعد به ادامه هم کاریش در رادیو درامها و داستانها بصفت ممثل در رادیو افغانستان راه پیدا کرد.
جناب نظری از جوانی یک طنز نویس خوب بود حتیٰ در دوران تحصیل به ساختن فیلمهای مستند

مستند هنری بنامهای « مگر در وطن شما خر نیست؟» و یا «سه شب از هزار و یک شب» و « وعده» را میتوان یاد آوری کرد ُاقدام نمود . در بخش سینما از فیلم های کوتاه ومستند وی { افغانستان بدون شورویها و دکوندی زوی درسال 1989 م- و اولین سریال کمیدی در سه قسمت جمعاُ سه ساعت را درسال 1991 م- به علاقه مندان سینما تقدیم نمود .

اولین تیاتر تلویزیونی بنام « رئیس » درسال 1982 م- از آفرینشهای جناب نظری بود که علامندان زیاد را جذب نمود. در زمانیکه در هجرت بسر میبرد بین سالهای 2002 --2004 میلادی دو فیلم هنری (گمراه - و هجرت) از جمله کارهای خلاق جناب داکتر نظری میباشد در پرده سینما برآمد.

از سال 1361 هش-تمام اندوخته هایکه بنام طنز در ذهنش داشتُ قلم برداشت و عملا به نگارش طنز پرداخت. به همین ترتیب مقالات تیوریکی وترجمه در بخش سینما ُ سیناریو های فیلمهای کوتاه سینمایی ُ نمایشنامه های کوتاه و داستانها زیاد برای اطفال در خارج و داخل کشور بچاپ رسانید که برخی از آنها را جناب نظری ارسال داشته است ُ نام میبریم.

مجموعه داستانهای که اقبال طبع یافته است :

1- اگر ندیدی باور کن 1997 میلادی
2- کله راسی که یی گوری 1998 میلادی
3- واه واه گل سیب 1998 میلادی
4 - کله وار د آبا کله وار ... 2002 میلادی
5- دگه چطور هستی 2002 میلادی
6 - یک به دنیا و صد به اخرت 2005 میلادی
7 - آخر به یی خی سی

جناب داکتر نظری اکنون مصروف نوشتن کتاب تاریخ سینمای افغانستان میباشد امید هر چه زود تر بدسترس علامندان هنر و فرهنگ قرار گیرد هم چنان آثاریکه تا حال طبع نگردیده است قرار ذیل میباشد.

« چهل وزیر» در آن صد طنز از داکتر نظری The Afghan Midges
بیعقل مجموعه طنز هایکه بزبان انگیسی .

استاد نظری بنابر خدمات که در هنر وفرهنگ افغانستان انجام دادند به افتخارات ذیل نیز نایل گردیده اند درسال 1998 میلادی- لقب کار مند شایسته افغانستان را گرفت. سه مدال -چند جایزه- ودپیلوم های هنری و مطبوعاتی - تحسین نامه هارا در داخل و خارج کشور و فیستوال بین اللملی نصیب گردید و تقدیر نامه درجه اول ریاست جمهوری را نیز بدست آورده است .

داکتر واحد نظری اولین کارگردان سینمای افغانستان بود که بصفت هیاُت داوری در فیستوال بین اللملی « وارنا» درسال 1985 میلادی از وی دعوت گردید. در این اواخر اتحادیه ژورنالستان افغانســـتان مقیم امریکا مجموعه طنز او را بنام (اگر ندیدی باورکن) در جمع طنز نویسان برای سربازان امریکایی که از طرف « پنتاگون » وزارت دفاع امریکا برای خدمت سربازی در افغانستان

فرستاده میشوند بصفت کتاب درسی استفاده و به عساکر تدریس میگردد.
پوهنمل استاد نظری از سال 1995 میلادی عضویت اتحادیه دایرکتران کشور المان را داشته و اولین افغان میباشد که تکت پستی کشور هالند بتصویر شان مزین گردیده است.
این سینماگر موفق و طنز نویس معروف در کتاب چهره های جاودان اثر ماریا دارو مفصل معرفی شده است.

محـــــمـد اکـــــرم نـــقـــاش

استاد محمد اکرم نقاش یکتن از فارغان لیسه صنایع کابل بود ُ او در هنر نقاشی هم سویه غلام محمد میمنگی ُ غلام علی امید ُ جانمحمد رسام و یعقوب مسعود بود ُ روی همین لیاقت در همان مکتب بحیث استاد ایفای وظیفه میکرد..
مرحوم نقاش از جمله استادان مبتکر و دلسوز مکتب صنایع نفیسه کابل بود . در آن زمان مکتب صنایع وسایل نقاشی برای شاگردان نداشت و خیلی ابتدایی از پنسل استفاده میگردید.
بالاخره استادان برای نقاشی بهتر دست به ابتکار زدند ُ استاد غلام علی امید رنگ ذغال را تهیه کرد و شادروان استاد محمد اکرم نقاش ابتکار بیشتر بخرچ داد و از گیاه های رنگین به ترکیب رنگهای مختلف اقدام کرد او متبکر تولید و ترکیب رنگ ارغنون در بخش نقاشی مکتب صنایع نفیسه کابل میباشد هم چنان در هنر تیاتر که بعداز دوره امانی و یک سکوت طولانی در سال 1322هش ـ توسط استاد علامه سلجوقی بنام پوهنی ننداری دوباره در لیسه استقلال کابل ایجاد شد و تحت رهبری استاد لطیفی جان گرفت و هنگامه برپا گرد همگام با استاد ملک خیل ُ عبدالرحمن بینا و چند تن دیگر به هنرنمایی پرداخت این هنرمند موفق و کمیدین برجسته از جمله « فراموش شدگان» میباشد که هیچ کس در باره هنر والای نقاشی و تمثیل او حرفی نمیزند در حالیکه اکرم نقاش از پیشکسوان هنر در مطبوعات کشور ما محسوب میگردد و در زمانیکه او به ابتکارات هنری میپرداخت هیچ رقیبی در مقابلش وجود نداشت.
اگر هنرنمایی اورا مورد بر رسی قرار بدهیم ُ گفته میتوانیم که هنرمندانی چون « استاد رفیق صادق ُ حمید جلیا ُ داکتر نعیم فرحا ُ سید مقدس نگاه و ده ها تن دیگر هنوز دروازه تیاتر را باز نکرده بودند که اکرم نقاش در تیاتر کمیدی شخص شناخته شده بود.
شادروان نقاش یک کمیدین خیلی موفق بود و در اجرای نقشهایش از خود یک روش و مکتب خاص داشت درحالیکه در آنزمان هیچ کس تحصیل اکادمیک درهنر تیاتر نداشتند ولی استاد نقاش مانند یک دانش آموخته اکامیک در نقش هایش ظاهر میشد و این دلیل همان وظیفه معلمی او بود که در مکتب صنایع شاگردان زیاد دربخش آرت دراماتیک تربیت کرده بود وخود نیز بحیث یک هنرمند و استاد در صحنه تیاتر ظهور کرد.

چرا ستاد محمد اکرم را نقاش میگفتند ُ درامهای که در پوهننی ننداری روی صحنه میرفت او تمام پوستر های تبلیغاتی نمایشات را رسامی مینمود و در معرفی ختم صحنه که ممثلین دوباره برای ادای احترام در ستیژ حاضر میشدند انانسر میگفت ُ و استاد اکرم نقاش در نقش « احمد ویا محمود» اما چونگه در نقاشی پوسترهایکه در جاده و کنار دیوار های پوهننی ننداری نصب میگردید مردم به نقاشی او آشنایی داشتند و او را نقاش صدا میزدند... رفته رفته مسلک هنری « نقاشی» او به تخلصش تبدیل گردید اگر بخاطر داشته باشیم در فرهنگ افغانستان برای نقاشان کلمه رنگمال را نیز استفاده میکردند و نقاش را رنگمال میگفتند. اما چون در پوسترها و اعلانات نام برجسته نقاش ذهن مردم حک شده بود ُ اکرم – اکرم نقاش گردید.

محمد اگرم نقاش در درامهای خیلی معروف و آثار نویسندگان و تراجم مترجمین برجسته کشور مانند « توفیق الحکیم ُ داکتر روان فرهادی ُ استاد عبدالرشید لطیفی ُ استاد برشنا و عبدالحق واله » در درامهای مانند او پدرم نیست ُ بازگشت ناگهانی « اثر مولیر» مشعل ُ بالاپوش « اثر گوگول » و غیره نقش اجرا نموده است.

همچنان در آثار استادان کمیدی نویس و سایر نویسندگان مشهور کشور در نقش کمیدی رسالت هنری خویش را انجام داده است.

اما متاسفانه همانطوریکه درهر برگ این کتاب از بی توجه یی حاکمین در باب هنرهای زیبا سخنانی داشتیم در مورد شادروان اکرم نقاش و به فراموشی رفتن او از دفتر ذهن مردم ما همین بی مهری تصدیق میگردد که حکومتها هیچ وقت توسط یک گروپ و یا انجمن آثار و کار نامه های هنرمندان را جمع و ثبت تاریخ فرهنگ نکرده اند. متاسفانه چنین ماخذی وجود نداشت و حتا فامیلهای بسیار از هنرمندان معلومات کافی از کار هنری اعضای شان ندارند. در قدم دوم این بی توجه یی به فامیلهای محترم شان نیز تعلق میگیرد بگونه مثال درباره هویت این هنرمند معروف با برادرزاده هایش که در یک شهر باهم زندگی داریم ُ تماسهای مکرر گرفتم اما باتاسف درباره زندگی هنری کاکای شان اصلاً معلومات ابتتدایی را هم در اختیارم نگذاشتند.

اما هنر دوستانی ارجمند در سرزمین ما وجود دارند که هنر های زیبا و هنرمندان را بدیده قدر مینگرند و معلومات در باره شان جمع اوری مینمایند دراین راستا خانم نجیبه آرش همکاری نموده و نوشته در باره اکرم نقاش را از روی یکی از جراید برایم نوشت و ارسال کرد دراین مورد از ایشان سپاسگزارم .

اکرم نقاش درسال 1343 هش – در پل باغ عمومی در ساحه رادیو کابل سابق برای مدتی یک تیاتر رابنام نقاش ننداری ایجاد کرد و با همکاری هنرمندان جوان ذکور واناث نمایشاتی را روی

روی ستیژ کشید مرحوم نقاش نه نها در هنر نقاشی که رشته تحصیلی او بود مهارت داشت بلکه در اکت وتمثیل نمایشات جایگاه خود را داشت و از هنر نویسندگی نیز بی بهره نبودُ زمانیکه نقاش ننداری را رهبری میکرد استعداد دایرکتری و نویسندگی او نیز آشکار گردید.
بدبختانه در آنزمانها که هنرمندان در صحنه نمایش قرار میگرفتندُ در بین فامیل و مردم عوام از تشویق و حمایت برخوردار نبودند و خانواده نقاش از همان جمله فامیلها بود که فرزند شان را حمایت نمیکردند و میخواستند که بحیث معلم دریکی از مکاتب ایفای وظیفه نماید و بس.
شادروان نقاش همانطوریکه در فامیل خود تنها او در رشته هنر چون نهال سبز سربلند کرد تا اخر عمر به تنهایی بسر برد و به ازدواج متوصل نگردید.
این هنرمند با استعداد با همه شهرت وکار های ماندگارش در فرهنگ افغانستانُ گم نام گردیده است اما با اظهار مکرر تشکر و سپاس از خانم آرش و سایر هنرمندان که در زندگینامه خودشان از استاد نقاش به نیکویی یاد آوری کرده اندُ خواستم اورا در این کتاب که بنام هنرمندان تاریخ ساز تیاتر تحریر میگردد در جمع همکاران داشته باشم و دوباره هویت این هنرمند شناخته شده جاودان گردد.. ستاد نقاش دراخیر عمر از درد و بیماری شدید رنج میبرد و هیکل قوی او در تیزاب و حشتناک مرض سیاتیک ذوب میگردید در شفا خانه ابن سنای کابل کسی را در بالین بستر خود نداشتُ گاه گاهی بعضی هنرمندان به پاس خدمات هنری او خبرش را میگرفتند.
درد استاد نقاش تنها از مریضیکه عاید حالش گردیده بودُ هم نبود درد بیشتر از بی کسی و تنهایی میکشید زیرا خودش تشکیل خانواده نداده بود نتها درد هایش ُ غصه هایش تا واپسین نفس یار و یاور او بود. استاد اکرم نقاش یک معلم تواناُ هنرمند با استعدادُ نقاش برجسته که دانش و استعداد هنری خویش را بخاطر مبارزه علیه بی عدالتیها اجتماعی در خدمت مردمش قرار داد ُدریغاُ خودش در غمها و درد های بی مهری و بیکسی از جهان چشم پوشید .

باید درباره همچون افراد شایسته هنر وفرهنگ کتابهای زیاد اقبال چاپ پیدا میکرد و ازاستقبال مردم بخاطر خدمات شان برخوردار میشد که بدبختانه چنان نبود همیشه مردم سنتی از زاویه های مختلف علیه هنرمندان روحیه آشتی نا پذیری داشتند.
نوت : فوتوی استاد نقاش از سایت ارمغان ملی کاپی شده و رسمامی استاد را در نمایش او پدرم نیست و بالاپوش را مرحوم اسدالله آرام از جراید کابل قطع کرده و برایم فرستاده است .
از همکاری شادروان آرام شکران میدارم.

سـیـد مـقدس نـگاه

دراین بخش کتاب هنرمند سه بعدَی را بمعرفی میپردازم که همه با نام و کارهای هنری ایشان آشنا هستند. این هنرمند که عمرش خیلی کوتاه بود و خدا روانش را شاد داشته باشدُ مرحوم سید مقدس نگاه میباشد .

نگاه در سال 1311 هش 1932 م ـ در کوچه شور بازار کابل در یک خانواده متوسط الحال اقتصادی و از نسل سادات تولد گردید. وی درسن نوجوانی قرار داشت که پدرش را از دست داد و مجبور شد که از صنف هشتم با درس مکتب خدا حافظی نماید و برای اعاشه و اباته خواهران و برادرش « سید نظیف مروت » و مادر گرامی اش کمر همت ببندد.

یک سوال روشن است در جامعه مانند افغانستان در آنزمان کار لازم برای یک پسر جوان و آنهم یک هنر وجود نداشت و تشویق نمیشدُ او صرف نظر از استعدادش کارهای شاقه انجام داد تا راه زندگی را پیدا نماید. بعضاً همین مشکلات و کور گره های زندگی انسان را در راه انکشاف استعدادش میکشاند و سعادتمند میسازد. نگاه جوان پر شور ومتحرک بود با آنکه او با کتاب و قلم مکتب وداع کرده بود مگر با نوشتن عشق داشت شاید هم همین مشکلات زندگی خانوادگی او را به درامه نویسی سوق داد تا درد های دل مردم را روی صحنه بکشاندُ گرچه از برادر شهیدش که یک نقاش ماهر بود و در زمان صدارت هاشم خان بخاطر نقاشی که (یک کله آدم را که در فرق آن یک میخ بشکل سوالیه ترسیم کرده بود. مرموزانه در ولایت کندهار بقتل رسید) سید مقدس نگاه هنر نقاشی را از آوان کودکی از برادرش آموخته بود و در وجودش مایه گرفته بود اما با آن خاطره تلخ که داشت برای امرار معیشت راه های دیگری را جستجو نمود و در فابریکه حجار نجاری شامل کار شد مگر استعداد پنهانی اش در فابریکه حجاری و نجاری آشکار و نمایان گردید.

هکذا در زمان فراغت از کار شاقه حجاری و نجاری چیزهای مینوشت که بعداً همان نوشته هایش در تیاتر افغانستان گل کرد.

در فابریکه حجاری و نجاری کار های هنرمندانه را انجام دادُ آوازه هنرش در شهر پخش گردید و با درس عبرت که از شهادت برادرش گرفته بودُ با هنرش تند روی نمیکرد و همیشه نظر به فرمایش برای مهمانان خارجی محمد ظاهر شاه تحفه های مورد ضرورتش را باپنچه های هنر آفرینش تهیه مینمود. از جمله برای ارگ شاهی نقشه افغانستان را با سنگهای قمیتی در روی یک میز تذئین نمود و تا سالهای زیاد در ارگ شاهی موجود بود همچنان آفرینش هایکه از سنگ تهیه مینمود که درآن زمان بنام هنرمند نه بلکه بنام سنگ تراش شهرت یافت.

سید مقدس نگاه راه های مختلف هنر را پیمود ُدست بقلم پنسل و برسک زد و نقاش ماهری بدر آمدُ درامه نوشت و در درامه نویسی ممتاز و پیشتاز نویسندگان عصرش شد زیرا در آنزمان در تیاتر

افغانستان درامه نویسان محدودی وجود داشت که زیاد تر از تراجم دوستان قلم بدست در تیاتر استفاده میشد. او بروی ستیج برآمد ممثل خوب و اکتور معروف گردید و بالاخره استعداد هایش او را به دنیای سه بعدَی هنر معرفی ساخت.
زمانیکه در ریاست برق کابل بحیث مامور ایفای وظیفه میکرد پایش به شهری ننداری «صحنه بلدیه» باز شد درخواستی به آمر موسسه سپرد و در درخواست خود چنین نگاشته بود{ میخواهم بحیث دایرکتر در تیاتر شما کار کنم} این در خواست برای آمر موسسه صحنه بلدیه «عبدالرشید جلیا » تعجب آور بود و مشتاق دیدار جوانکه هنوز در تیاتر کار نکرده و ادعای دایرکتری داردُ گردید.
نگاه را والدینش مقدس نام نهادندُ یقیناُ مقدس بود و در هر موسسه که کار کرده است همکارانش از صداقت ُمهربانی و دلسوزی و اخلاق نیکوی وی یاد آوری می نمایند زمانیکه در شهری ننداری به هنرنمایی آغاز نمودُ بر علاوه اخلاق نیکویش واقعاُ در هنر تیاتر نبوغ داشت از عهده هرنوع نقش های کمیدی تراژیدی ونقش های ساده و مشکل بخوبی بدرشد و نام و شهرتش در جامعه هنری بخصوص تیاتر سر زبانها افتاد.
در زمانیکه تیاتر شهری ننداری به اوج شهرت رسید نام هنر تیایر و هنرمندان ذکور برای مردم آشنا گردیده بود مگر زنان هنوز مستور بودند و مردان نقشهای زنان را بازی مینمودند همچنان یک موسسه دیگری وجود داشت بنام موسسه نسوان که تحت رهبری خانمهای جوان و روشنفکر وقت « زینب عنایت سراج و بعد صالحه اعتمادی و کبرا نور زایی » اداره میشدُ از نامش پیدا است که یک موسسه زنانه بود.
خانم زینب عنایت سراج خود از پیشتازان نهضت دموکراسی در افغانستان بودُ در راس این موسسه قرار دادشت و برای ترویج و تنویر خانمهای جوان خیلی میکوشید و در رشته تیاتر آنها را تحت پرویش قرار میداد. اما از نظر نمایشنامه نویسی و دایرکتری و دیکور یکی از کمبودهای جدی و مشکلات وجود داشت که باید از هنرمندان ذکور طلب همکاری مینمودند. بناُ شادروان مقدس نگاه که از هرنگاه مورد اعتماد قرار داشت برای همکاری به موسسه نسوان اعزام گردید. نگاه این وظیفه را بااعتماد و حوصله مندی پیش برد در آنوقت خانمهای جوان چون{صوفیه نعیمُ نسرین نعیمُ نوریه یونسُ لطیفه کبیر سراج ُ عذرا ُ پتونی ُ ساجده نگاهُ حمیده « رخشانهُ» کبرا« ژیلا » سامعه ُمیرزاد ُ ذلیخا که بعداُ نگاه تخلص نمودُ حبیبه ُ نجیبه دینا و یک دختر خورد سال نام مستوره اصیل وزیری غیره دربخش تیاتر همکاری مینمودند. زمانیکه نگاه به زینب ننداری آمد تیاتر زینب به اوج شهرت رسید و خانم عنایت سراج از همکاری نگاه خیلی رضایت داشت چون نگاه خود نویسنده ُ دایریکتر و هم ممثل بودُ بسیار مشکلات و کمبود های که قبلاُ در این تیاتر محسوس بود مرفوع گردید. این تیاتر از نظر هنری هیچ کمبود از تیاتر های دیگر نداشت اما متاثر کننده این بود که برعلاوه کرکتر زنان ُ نقش مردان را نیز بازی میکردند زیرا تنها موجودیت مرحوم نگاه کافی نبود وری همین مشکل آقای اکبر روشن بعد از بسته شدن تیاتر لشکر ننداری ُ نیز در جمله کارمندان دایمی تیاتر زینب ننداری پذیرفته شد.
شادروان نگاه درامه های زیاد نوشت و در زینب ننداری بنمایش گذاشت. او در زینب ننداری با خانم جوان «زلیخا» که در اثر ازدواج اجباری و تحمیلی فامیل ُ که از شوهرش جدا شده بودُ

ازدواج نمود و بعداً بنام زلیخا نگاه معرفت حاصل کرد» در باره فعالیتهای هنری و زندگی فامیلی و چگونکی ازدواج ذلیخا بامرحوم نگاه بکتاب (آوای ماندگار زنان ُ تالیف ماریا دارو) مراجعه شود. شادروان نگاه درسال 1337 هش- بعد از چند سال خدمت در موسسه نسوان به پوهنی ننداری تبدیل گردید و در عوض استاد عبدالقیوم بیسد در زینب ننداری تقرر حاصل نمود.
قابل یاد اوریست که استاد بیسد دو خانم جوان دیگر را که باهم شناخت فامیلی داشتندُ تشویق نموده و در زینت ننداری آن دو خواهر « نورتن نورانی - زلیخا نورانی» نیز در جمع خانم های قبلی اضافه شدند و بکار تمثیل آغاز نمودند که بعد ها در آسمان تیاتر بنام ستاره های خوبی و مسلکی درخشیدند.
سید مقدس نگاه در تیاتر های مرستونُ در مرکز فرهنگی امریکا واقع شهرنو کابل و پوهنی ننداری ُ شهری ننداری و در ستدیویم ورزشی واقع چمن بناسبت جشن استقلال وطن نمایشات زیاد را اجرا نموده است. او حدود(24) نمایشنامه نوشت ُ دایرکت نمود و خود هم تمثیل کرد .
هر نمایشنامه مرحوم نگاه برای مدتها در ستیج های فوق الذکر میبود و مردم به علاقمندی خاص تماشاه میکردند از جمله چند درام آنرا مشت نمونه خروار نام میبرمُ نمایشنامه { کچری قورتُ درام ۵۶ ُ بوت کهنهُ اسپ سفیدُ قطرات خونُ دارالمجانینُ پیاله زهر} خیلی معروف بودند ُ در این درامها اکثریت هنرمندان مشهور کشور نقش داشته و خاطرات نیک از مرحوم نگاه دارند.
برعلاوه که شخص نگاه درام هایش را دایرکت نموده است دایرکتران خوب دیگر نیز در زمانهای مختلف و در تیاتر های مختلف نمایشنامه های اورا دایرکت نموده و بنمایش گذاشته اند.
مرحوم نگاه هیچگاهی کار خودرا روی مجبوریت وظیفوی و یا بخاطر درآمد اقتصادی انجام نمیداد و برای خوش نگهداشتن مردمش کار میکرد بناً در هر آفریشن هنری اش تمام مسایل وطنی و فرهنگ را رعایت مینمود و عاشقانه کارمیکرد ُ در جمع هنرمندان افراد بودند که بخاطر شهرت و یا درآمد مادی به هنر روی میآوردند اما نگاه با هنرش عشق میورزید. بقول جناب ستار جفایی که یک روز تلفونی در باره نگاه برایم قصه کرد :{نگاه عاشق آفریده شده بود ُ عشق به هنر ُعشق به مردم و وطنش داشت همین عشق اورا در سطح عالی هنر رساند...زمانیکه نگاه بکار تمرین درام شروع مینمود اصلاً از محیط و ماحولش خارج میشد او در ستیج برای مشق میبرآمد اما از ساحه هنر و از افکار هنری خارج نمیشد و درموقع تمرین نیز با تماشاچیانش مقابل بودُ اصلا زمان تمرین دیده میشد که چقدر قدرت هنری در وجودش غلیان میکند و چقدر استعداد و خلاقیت هنری داردُ اصلا هنر و استعداد در وجودش چون خون جریان داشت و هنر را چون جانش دوست داشت.
در شبهائیکه در مرکز فرهنگی امریکاه برای تمرین درام میآمد خانم و اطفال خود «سعید جان وتمیم جان» را با یک لحاف و یا کمپل پیچانده با خود میآورد زیرا شبهای تمرین اصلاً تا دم صبح در ستیج میبود و نمیخواست افکار بخاطر فرزندانش پریشان شود. او همیشه میگفت هرگاه هنرمند نقش ترآژیدی را بازی میکند باید تماشگر گریه نماید و اگر کمیدی بازی میکند باید بخنداند و اگر نقش منفی را بازی میکند آنقدر عمیق بازی نماید که نفرت برآنگیز باشد و تماشا چیان اورا دنشام دهندُ همین توقوع رااز هرهنرپیشه داشت.
او در آفرنیش هنری هیچگاه بیحوصله نبود... میگفت هنر کار عجله نیست- هنر یک آفرینش است

برای آفریدن یک آرت باید دقیق بود و حوصله داشت. واقعاً از پنجه های هنرآفرینش ُ خلقت هنری اش هویدا است. همچنان در برخورد با هنرمندان خیلی صمیم ُ متواضع و با گذشت بود. حکایتهای خوب و خاطرات شیرین درباره نگاه خیلی زیاد است اما درهمین جابسنده میشوم} و قابل یاد اوری میدانم که خانم زلیخا نگاه در زنده نگهداشتن هویت شوهرش خیلی تلاش نموده و همیشه بخاطر یاد اوری از نگاه عزیزش مراسم یاد وبود اورا سر وسامان داده است که قدر شناسی خانم نگاه در باره شوهر خیلی قابل تمجید میباشد.
همچنان سید نظیف مروت برادر استاد نگاه از کار و خدمات هنری استاد نگاه به قدر دانی یاد آوری نموده است که شما در بخش زندگینامه « سید نظیف مروت » مطالعه خواهید کرد.
خان آقا سرور در کتاب « تیاتر در افغانستان صفحه 181 در باره سید مقدس نگاه مینگارد هیچ کسی را در حلقه های هنری سراغ ندارم که از مرحوم نگاه کدام خاطره ناخوش داشته باشد
تاجایکه هنرمندان ُدایرکتران در دسترس بودند در باره نگاه پرسیدم هرکس با ارادت و احترام تمام از نگاه یاد آوری کردند وبا کلمات زیبا ادای ارادت نمودند.
داکتر عنایت الله شهرانی در باره شخصیت سید مقدس نگاه چنین مینویسد:
{او دارای ابعاد ثلاثه بود و از این قرار است .
اول درقسمت نقاشی : درسال 1965 میلادی زمانیکه محصل صنف چهارم فاکولته تعلیم وتربیه بودم بعوض مضمون تدریس آموزی که از مضامین حتمی بشکار میرفتُ از طرف مشاور امریکایی «داکتر کینگ» موظف گردیدم تا با یکنفر نقاش امریکایی « ای رایت» درباختر آژانس وزارت اطلاعات وکلتور همکاری نمایم و ضمناُ روش دیزاینهای تجارتی و اصول دراوینگ و کار نوک آهنی رااز وی بیآموزیم.
دریکی از روزها استاد نقاش امریکایی میخواست قدرت حرکات و سرعت کار ما شاگردان را عملاُ ارزیابی نمایدُ برای ما گفت (هرکس در چند ثانیه محدود بصورت آزاد از روی تفکر خویش چیزی را نقاشی کند. چنانچه استاد با هریک از شاگردان سخنانی گفت و نظریات روی موازین نقاشی داد در این وقت نوبت باز رسی کار چند ثانیه یی استاد سید مقدس نگاه رسید .
استاد امریکایی انگشت خود را با دندان میگزید و میگفت (oh my god) واه خدای من ُ استاد نگاه دو ماهی دالفین را در حالت ترسیم کرده بود که هر دو از میان آب برآمد در فضا خیز میزنند و باهم بازی میکنند. واقعاُ دست های آزاد و بیترس و انگشتان هنر آفرین استاد نگاه چنان صحنه را آفریده بود که گویی دست نگاه قدرتی داشت که کس نمیتواند در حالت عادی آنرا ترسیم کند. استاد امریکایی گفت واه واه این شخص هنرمند بزرگ است.
در گوشه سالونیکه ما شاگردان در آن درس نقاشی میآموختیمُ یک پیانو گذشته شده بود ُ استاد نگاه بخاطر بگروند صحنه های نقاشی ما باید پیانو مینواخت زمانیکه انگشتانش بنواختن پیانو بحرکت آمد. استاد متوجه هنر موسیقی مرحوم نگاه شد و گفت این چقدر موسیقی دان است.
در یکی از روزهای تحصیلی در رشته آرت با استاد نگاه به فابریکه حجاری و نجاری رفتمُ استاد نگاه تابلو های داشت که توسط موزائیک سنگ تهیه شده بود. یادم میآید که یکی از آن پورتریت ها چهره «جان –آف – کیندی » رَیس جمهور فقید امریکا بودُ البته بدون مبالغه هریک آن تابلوها معجزه آسا بنظر میخورد تصاویر و مناظر از سنگهای قیمتی ورنگه تهیه شده بود. تمام

تابلوها ی مذکور بشیوه حقیقت گرایی بودند و البته تکمیل آن نوع مناظر سنگی قدرت اعجازی بکار داردُ زیرا شناخت رنگهای سنگ و بافت و تعین جای مناسب و آمیزش دادن با درنظر داشت تناسبُ اندازه و رنگ سنگ در تابلو قدرت و خلاقیت میخواهد.
مرحوم نگاه با یک هیئت سه نفری نقاشان افغانستان همراه با شادروان عبدالغفور برنشا و مرحوم خانم سیمون شکور ولی – بیک سفر هنری در مملکت بلغاریا رفت. که از حصول آن سفر تهیه مناظر کشور مذکور با سبک ابسترکت بود. تابلوهای نقاشی استاد نگاه به اندازه های مختلف بودهُ در مناظر و اشکال دیگر کار های ریالیزم او نظر به ابسترکت و سبک جدید کمتر بمشاهده میرسیدُ در عموم کار های نقاشی مرحوم نگاه ابتکار وجود داردُ میتوان او را یک متبکر بزرگ خواند.»
دوم در ساحه تمثیل و تیاتر :
« نگاه در حلقه هنرمندان تیاتر نیز از شهرت خوبی برخور دار است و یکی از هنرمندان سابقه دار و مهم در تیاتر های شهر کابل بشمار میرفت و یک ستون محکم برای به پا ایستادن تیاتر در همان زمان بودُ هنرمندان کمتر میتوانند که از استعداد خارق العاده چند بعدُی مفتخر باشند و اگر هم باشند در بعضی از هنر ها بیتشر و در بعضی هم کمتر رشد مینمایند اما نگاه در هر بخش خلاقیت داشت. گفتند استاد نگاه درامه های خوب انتباهی مینوشت و خودش نیز در اجرای درامه ها بحیث ممثل رکن عمده را بازی میکرد. وقتیکه با استاد اسرائیل رویا در باره نقاشی مدرن استاد نگاه سخن میگفتم «ُ استاد رویا جدیداُ یکی از نمایشنامه های استاد نگاه را در تیاتر کابل تماشاه کرده بودُ و انقدر تحت تاثیر تمثیل فوق العاده نگاه قرار گرفته بودُ برایم گفت « خداوند او را در تمثیل استعداد خارق العاده بخشیده است.»
سوم درساحه نویسندگی :
« در سالهای 1348 هش – 1969 م ـ زمانیکه مفکوره کمونیزم و سوسیالیزم درمیان روشفکران جامعه ما اوج گرفته بود و یک تعداد را بنامهای خلقی ُ پرچمی وشعله ئی جمعیتیُ دموکراتهاُ افغان ملتی وغیره یاد میکردند و همین راه را طریق پیشرفت وترقی میدانستند و تعداد دیگر که عقاید شان را نمی پذیرفتند و با مفکوره شان ضدیت داشتند بنامهای مترجیح و کهنه پرست وغیره یاد میکردند.
حکومت محافظه کار افغانستان از ترس مقامات روسیه شوروی ُ نمیتوانست در مقابل جوش و خروش جوانان عکس العمل نشان دهدُ زیرا در آن وقت روسها در جمله ابر قدرت محسوب میشد و ممالک زیادی را در دور و نواح خاک خویش تسخیر میکردند و به امپراتوری خویش می افزودند. درحالیکه وضعیت وطن خراب بود و مردم نمیتوانست درباره عقاید بی اساس کمونیزم چیزهای بنویسد و یا عکس العمل نشان بدهدُ شادروان نگاه با جرائت خاصیکه داشت جریده ای را بنام « مردم » اساس گذاشت و مطالبی را بدست نشر سپرد که توجه خوانندگان را جلب نموده بود تا جای که معلوم گردید وی بکدام حزب و یا جریانات سیاسی هم تعلق نداشت. معلوم است که استاد نگاه برعلاوه نوشتن نمایشنامه های نغز و دلکش و کمیدی و تراژید در نوشتن مطالب سیاسی نیز دست بالا داشت » آنچه در باره جریده مردم استاد شهرانی اشاره کرده اندُ بیاددارم زمانیکه

کتاب آوای ماندگار زنان را مینوشتمُ خانم نگاه نیز در باره جرید مردم برایم نوشته و تذکر داده بود که همان زمان شناخت و روابط خاندان سلطنتی با استاد نگاه بخاطر فرمایشات و تهیه تحایف دربار سلطنت محد ظاهر شاه خیلی نیکو بود و اعضای خانواده سلطنتی از « ما زن و شوهر» توسط « شاهدخت بلقیس » خواهش کردند که جریده را متوقف سازیم درحالیکه جریده نه تنها جهت تخریب سلطنت نبود بلکه توجه ملت به آرامی نسبی که تامین بود و احترام بمقام شاه نیز جلب میگردید. در این رابطه استاد نگاه نیز ندانست که چرا مقامات در برابر احزاب چپی خموشی اختیار مینمایند در حالیکه جریده مذکور در ضدیت با چپی ها نشرات مینمود.

در بخش فیلم :

شادروان نگاه در فیلم بنام «تپش قلبها » فیلم عنعنوی بزکشی صحفات شمال مملکت را که یک نویسنده فرانسوی بنام « ژان ککتو» نوشته بود و یک گروپ ژورنالیستان کانادایی برای شناخت فرهنگ و عنعنه مردم ما به افغانستان آمده بودندُ فیلم را در مزارشریف با چاپ اندازه حرفوی مردم شمال تهیه و نقش مرکزی آنرا شادروان نگاه و نقش مقابل آنرا جناب احمد شاه علم بازی نمودندُ این فیلم بنام فیلم افغان کانادایی یاد میگردد و در بسیار کشور های مختلف نمایش داده شده است. این اقدام وقتی صورت گرفت که درام کچری قروت در کابل ننداری در حال نمایش بود. خانم زلیخا نگاه اظهار داشت : {در سال 1356 هش زمانیکه درامه مشهور کچری قروت در تیاتر کابل ننداری در حال نمایش بود دونفر ژرونالیستهای کانادایی برای آشنایی فرهنگ و کلچر مردم افغانستان سفری بکابل داشتند ُ از نمایشنامه کچری قروت دیدن کردند....در ختم نمایشنامه خواستند با دایرکتر نمایشنامه صحبت نمایند. صحبت با نگاه بدین معنی بود که آرت و هنر افغانستان را دریافت نمودندُ باهم قرار گذاشتند تا از آثار نقاشی ُموزائیک نگاه فیلم برداری نماید. هیمن شناخت باعث شد تا وی در فیلم تپش قلبها نقش بازی نماید. زمانیکه ژرنالیست های کانادایی بوطن شان برگشتند چندی بعد از طرف دولت کانادا دعوتنامه رسمی برای ما «زن و شوهر» رسید. من و استاد نگاه مدت سه ماه در ایالت مانتریال کانادا رفتیم و از طرف هنردوستان کانادایی خیلی استقبال گردیدیمُ نگاه برای دوهفته آثارش را بنمایش گذاشت و صدراعظم کانادا(Pierre – trudeau) پییر –ترودو» از وی خواهش نمود تا یک «مینار» آزادی برای شان از سنگ بسازد روی این دلیل سفر سه هفته ما به چهارنیم ماه بطول انجامید. هنوز در کاناد بودیم که در افغانستان کودتای هفت ثور 1357 هش– بوقوع پیوست. نگاه چون در سال 1348 هش– با نشر مطالب ضد اندیشه چپی در جریده مردم با خلقی ها در ضدیت قرار داشتُ برگشت بوطن برایش خالی از خطر نبود و از طرف دیگر فرزندان ما در کابل بودند بناُ بعد از ختم سفر از کانادا بطرف سویس رفتیم. نگاه درسویس باقی ماند و من برای دیدن اوضاع و شرایط امنیتی بوطن برگشتم. در اینجا قابل یاد آوری میدانم که جناب بارق شفیعی که خود اهل هنر و فرهگ و از جمله هنرمندان سابقه تیاتر نیز داشتُ مرا بحضور پذیرفت و برایم در باره بازگشت وامنیت نگاه خیلی کمک نمود به تعقیب من نگاه نیز برگشت. اما با آمدن عساکر روسی بتاریخ شش جدی سال 1358 هش – دوباره مجبور به ترک وطن شدیمُ ابتدا بکانادا و بعد از سه سال زندگیُ به امریکا اقامت دایمی اختیار نمودیم.

زمانیکه در امریکا رسیدیم نگاه بخاطر وطنش خیلی متاثر بود و روزها برای پیدا کردن مخارج فامیلی تکسی دریوری مینمود چون او مرد خیلی زحمتکش بود در هیچ نوع کار هیچگاه خود را حقیر حس نمیگرد اما چیزیکه او را رنج میداد هنرش بود که شب و روز با جمعیت هنرمندان و با مردمش سر و کار داشت در دیار غربت و در حالت بی زبانی و عدم مساعدت برای تجدید کارهای هنری اش در انزوا قرار گرفت که برایش خیلی رنج آور بود. اما چیزیکه برایش بیشتر رنج آور بودُ آن بود که او بخاطر پایدار بودن اسلام واقعی خیلی مبارزه کرده بود و در جریده مردم مطالب زیاد نوشته بود در همان زمانیکه افغانستان یک کشور اسلامی و تحت قیادت ظاهر بودُ خانواده و فرزندان و شخصاُ شاه او را مانع نشراتش در جریده مردم شدند و بعداُ زمانیکه مجاهدین در 1371 هش – کابل را تسخیر کردند و تلفات مردم بینوای شهر کابل مرحوم نگاه«شوهرم» را خیلی رنج داد و بالاتر از آن خانه ما در وزیر اکبر خان کابل توسط مجاهد غضب و تا اکنون زور مندان دولت حامد کرزی خانه ما را غیر قانونی در اختیار خود دارند و عبدالرحیم وردک وزیر داخله درآن زندگی مینماید هرقدر تلاش کردم و حتا وکیل امریکایی را بامصارف زیاد و اجرات قانونی فرستادم متاسفانه با آن زورگویان سلاح بدوش کنار آمده نتوانست و خانه ما در تصرف شان میباشد. » مطالب از قول خانم نگاه تحریر گردیده است.

آثار مرحوم استاد نگاه در بسیار کشور های اروپایی و امریکا و کانادا موجود استُ در زمان حیاتش گذارش در باره هنر و خلاقیت هنری او در جراید و مجلات توسط ژورنالیستان و هنر دوستان داخلی و خارجی با نمونه آثارش طبع ونشر گردیده است و بعضی آثارش در موزیم بزرگ واشنگتن و موزیم مانتریال کانادا نیز موجود میباشد.

این شخصیت هنری بااین همه شهرت و استعداد یک انسان خیلی حلیم بودُ هر کسانیکه مرحوم نگاه را خارج از صحنه تمثیل و یا نقاشی از نزدیک دیده اند و با او هم صحبت بوده اند ُ میدانند که نگاه یک بحر علم وهنر و یک انسان خیلی مهربان با احساس و واقعاُ مانند نامش پاک و مقدس بوده است.

چون در این بخش کتاب شخصیت او ار در جمع « هنرمندان تاریخ ساز تیاتر معاصر افغانستان » معرفی نمودیم اما در کتاب چهره های جاودان بخصوص در بخش صورتگری نیز با نمونه آثارش معرفی گردیده است.

باید متذکر شویم که تمام آثار هنری مرحوم نگاه با انعام خیلی ناچیز و بعضاُ با امر و دستور به ارگ شاهی برده میشد و محمد ظاهر شاه ارزش انگشتان هنر افرین اورا در موقع که آثار هنری اورا به مهمانان خارجی هدیه میکردُ میدانست و بس ..

درحالیکه همچون هنرمند قابلیت بسیار داشت تا گالری هنر بنامش افتتاح میکردند و یا در بخش تمثیل یک تیاتر را بنام مسما می ساختندُ افسوس که درکشور ما استعداد ها خفه میشدند.

حسرتاُ استاد نگاه درسال 2000 میلادی در ایالت وریجینا امریکا داعیه اجل را لبیگ گفت.

روانش شادباد.

نوت : آثار نقاشی و شرح زندگی مفصل تر اورا در کتاب چهره های جاودان اثر ماریا دارو مطالعه فرمائید .

جـــلال نـــــورانـــــــــی

جلال فرزند محمد سالم خان افسرنظامی در 31 سرطان 1327 هش- در شهر کابل بدنیا آمدُ نام خانواده نورانی پیوند نا گسستنی با هنر و فرهنگ افغانستان دارد سالم خان یک افسر جوان اردوی ملی که تحصیلات عالی افسری را در کشور ترکیه به پایان رسانیده بود با خانم کوثر یکی از بانوان کشور ترکیه پیوند زندگی بستُ خانم کوثر نورانی با انکه زاده سرزمین ترکیه بودُ با زبان دری آشنایی بیشتر هم نداشت اما دروازه رادیو را بروی خواهران افغانش با ایثار و فدا کاری باز نمود. او اولین خانمی بود که برای یک هفته اعلانات رادیو را با لهجه شکسته دری خواند و زمینه کار و فعالیت نشراتی را در دستگاه رادیو کابل وقت برای خانم های افغان مهیا ساخت.

مرحوم سالم نورانی در حالیه تحصیلات عالی در رشته نظامی داشت اما نسبت از دواجش با خانم خارجی هیچگاه به رتبه بلند تر ارتقاع نکرد و ترفیعات وی از وزارت دفاع ملی از رتبه جگرنی بلند تر اجرا نگردید.

مرحوم سالم نورانی و مرحوم کوثر نورانی جمعاُ ده فرزند باسوادُ صالح و فرهنگی تربیت کردندُ فرزندان شان هرکدام بدرجات عالی تحصیل کردند و در رابطه به رشد و غنامندی فرهنگ خدمات بس چشمگیر انجام دادند از جمله محترم جلال نورانی را به معرفی میگیریم.

محترم نورانی تحصیل ابتداییه خودرا در لیسه استقلال و ثانوی را در لیسه نجات «امانی» به پایان رسانید و در رشته حقوق و علوم سیاسی در فاکولته حقوق دانشگاه کابل به تحصیلش ادامه داد. در سال 1351 هش از دانشگاه کابل با سند لسانس فارغ التحصیل گردید. بعداز فراغت بصفت مامور رسمی در مجله ژوندون شامل وظیفه شد. از آنجایکه نورانی در مطبوعات کشور یک چهره شناخته شده بود و کار رسمی در ژوندون را نمیتوان نخستین تجربه مطبوعاتی او حساب کرد زیرا نورانی از سال 1346-1371 هش- سال هایکه محصل پوهنتون بودند با مطبوعات کشور همکاری قلمی داشتُ «نویسنده این کتاب» نیز در اداره هنر ادبیات رادیو افغانستان بحیث ممثل کارمیکردم داستانها و درامهای راازقلم جناب نورانی بادیگر همکارانم تمثیل نموده ام. درام ها و داستانهایکه نورانی مینوشت عموماُ نام ها و اصطلاحات زیادی میهنی داشت و بیشتر از واقعیتهای جامعه سرچشمه میگرفت و برای اصلاحات جامعه بود و برعلاوه تراجم زیاد از منابع خارجی را مینوشت.

هموطنان ما مطالب زیادی در جراید و روزنامه ها انیسُ اطلاح و مجلات ژوندونُ پشتون ژغ سباون و غیره از قلم نورانی مطالعه نموده بودند آغاز کار رسمی او با ژوندون تازه گی نداشت. در سال 1354 هش - 1975 م - بحیث مدیر مسئول انیس اطفال تقرر حاصل نمود و برای مدت سه سال بعالی

ترین درجه آن وظیفه را پیش بردُ برعلاوه مسئولیت کار یومیه انیس اطفال تحریر و چاپ یکتعداد کتب را برای اطفال همزمان روی دست گرفت.
درسال 1976 م – در لویه جرگه بحیث وکیل اشتراک نمود و بعد بحیث مدیر عمومی نشرات داخلیُ ریاست نشرات وزارت اطلاعات وکلتور مقررگردید ولی دو ماه بعد از رویداد هفت ثور سال 1357 هش –از وظیفه برکنار و از 1357 – 1360 هش مطابق 1978 –1981 جهت تحصیلات عالی به شهر (سنت پیتسبورگ St peter,s burg) اتحاد شوروی وقت اعزام گردید و درسال 1360 هش/ 1961 م– در رادیو تلویزیون ملی بکار گماشته شد و ازسال 1360–1370 هش 1981–1991 م – در این مدت ده سال کار های زیاد ادبی و هنری با ترجمه برخی آثار از زبان روسی به دریُ شگوفایی خاص کار های ژورنالیستی اورا احتوا مینمود و نوشته های وی از طرف وزارت اطلاعات وکلتور و انجمن نویسندگان افغانستان بطبع رسید. یکی از بهترین کتابهای او در 336 صفحه که بهترین طنز های پنج قاره جهان را جمع آوری و ترجمه نموده استُ نمونه طنز های بیست وهشت کشور«جمعاً یکصد» طنز در آن کتاب گنجانیده شده است. از جمله دو داستان طنز ترجمه صدیق رهپورُ دو طنز ترجمه هژبر شنیواری و دو طنز ترجمه داکتر واحد نظری بوده ُ نود و پنج طنز ترجه از نورانی میباشد.
جلال نورانی در طول سالهایکه با مطلوعات کشور همکاری داشت به اخذ جایزه در جه اول ترجمه نمایشنامه با چند جوایز دیکر ُ مدالهاُ و نشان های مختلف از طرف کانون حکیم ناصر خسرو بلخی ُ انجمن نویسندگان افغانستانُ اتحادیه هنرمندان و سایر نهاد های فرهنگی کشور نایل گردیده است و هم چنان دوبار جوایز مطبوعاتی از کشور ایران که یکی آن سکه طلایی بودُ بدست آورد.
برخی از داستانها و طنز های نورانی بزبانهای خارجی ترجمه و در کشورهای خارج نیز بطبع رسیده است مانند: جرمنیُ منگولیا ُ بلغاریاُ روسیه ُ ایران و تاجیکستان ُ خوانندگان فراوانی را مجذوب ساخته است
جناب نورانی در رشته طنز نویسی بیشتر خود را مدیون شادروان استاد علی اصغر بشیر هروی میداند. برعلاوه داستانهاُ درامها و طنز صدها مقاله علمی ُ تحقیقیُ و سرمقاله هاُ تبصره هاُ پارچه های تمثیلی کوتاه و کتب و رساله های از قلم پر بارشان تراویده است .
جناب نورانی در پست های ذیل ایفای وظیفه نموده اند:
1 – عضو مجله ژوندون 1351–1354 هش
2 –مدیر مسئول انیس اطفال 1354 –1357 هش
3 –عضو یت در لویه جرگه و مدیر عمومی نشرات ریاست نشرات وزارت اطلاعات وکلتور 1976 –1978 (۱۹۷۶–م– 1355 –1357 هش
4 – محصل در اتحاد شوروی 1359–1560 1978–1981 م–
5 – مدیر عمومی اطلاعات رادیو افغانستان از 1981 م 1360 هش
6 – رئیس تالیف و ترجمه وزارت تعلیم وتربیه 1985 – 1986 م–
7 – رئیس امور اجتماعی وبعداُ رئیس اسناد و ارتباط شورای وزیران 1986– 1988 م

8 – مدیر مجله ژوندن و عضو انجمن نویسندگان و عضو هیأت تحریر آن انجمن 1988–1989 –م
9 –رئیس موسسه نشراتی انیس و مدیر مسئول روزنامه ملی انیس 1989 –1991 میلادی
درسال 1991 با سقوط دولت داکتر نجیب الله و با شعله ور شدن جنگهای تنظیمی در شهر کابل مجبور به ترک وطن گردید. از 1991 –1994 میلادی در روسیه زندگی نمود و در 1995 م – به کشور آسترآلیا اقامت گزین گردید و از سال 2009 میلادی تا اکنون که« 2011» این کتاب تحریر میگرددُ در وطن عزیز خود برگشته و بحیث معین شورای عالی نشراتی افغانستان ایفای وظیفه مینماید.

تالیفات

1 –تیاتر کودک 1978 م –کابل
2 – ای همو بیچاره گک اس «طنز» 1978 م–کابل
3 – مادرکلان «داستان اطفال» 1982 م– کابل
4 – تیاتر و مکتب «نمایشنامه» 1985 م–کابل
5 –شویه های تشویق و تنبیه درمکاتب 1985 م–کابل
6 – وغیره نویسی «مجموعه طنز» 1989 م–کابل
7 – داستان وزیر در بالای دار 2000 م– آسترالیا

تراجم :

1 – داستانهای کودکان 1980 م– ماسکو
2 – قول شرف «مجموعه داستان های کودکان » 1978 م– کابل
3 – صبحگاهان این جاه آرام است 1981 ماسکو
4 – توهم و واقعیت درباره آزادی مطبوعات 1982 – کابل
5 – کاروان دوستی «رومان» 1983 م – کابل
6 –مربای مرچ «طنز 1982 م – کابل
7 –چه کنم عادتم شده «طنز» 1987 م– کابل
8 –امپرالیزم مطبوعاتی 1983 م– کابل
9 –رنگ و بوی حرفه ها 1984 م – کابل
10 – تو تو نیستی «نمایشنامه » 1984 م– کابل
11 –طنزهای چهار گوشه جهان 1990 م– کابل .

در پایان یک نوشته جناب نورانی را که درباره سانسور نشرات در افغانستان نوشته استُ نقل میدارم.{ اتفاقاُ درطی سه دهه که نگارنده رسمی وغیر رسمی در کشورم بودم دراین مدت سه نوع ساختار دولتی را تجربه کرده ام دوره شاهی مشروطهُ جهموری شادروان محمد داوود خان و حاکمیت حزب چپگرای دموکراتیک خلقُ تصمیم گرفتم تا در رابطه سانسور این سه دوره از برخی چشم دید های خود بنویسم. درافغانستان هر قلمزن ُ هنرمند و آفرینشگر عرصه های متخلف ادبی از

نخستین روزهای همکاری خود با رسانه های گروهی و نهاد های فرهنگی سانسور را چون شمشیر داموکلس بالای سرش در اهتزاز دیده است بمرور زمان این شمشیر برایش یک امر عادی و حتیٌ واجب مبدل شده و به آن خو گرفته است. تصادفی نیست که اکثریت ما نویسندگان قبل از ریختن ساخته های ذهنی خود به روی کاغذ بصورت نا خود آگاه اندیشه هایش رااز فیلتر تعبیه شده در ذهنش گذرانده است. من خود سانسور ی آگاهانه وغیر اگاهانه در کار خویش وسایر نویسندگان شاهد بودم شماری از نویسندگان معاصر افغانستان درعین حال کارمند رسمی دولت هم بودند با قرار گرفتن در پست های مدیر مسئول روزنامه هاُ مجلات وجراید و بخشهای رادیو و تلویزیونُ سینما و تیاتر بنا برحکم اجبار وظیفهُ نوشته دیگران را با میعارها و پالیسی دولت سبک و سنگین کرده اند. دراین جمله از شاعران و نویسندگان چون اکرم عثمانُ رهنود زریابُ مهدی دعا گویُ لطیف ناظمیُسراج وهاجُ شکریه رعدُ شفیع رهگزرُ سید فقیر علویُ سرشار روشنیُ غلام حضرت کوشانُ بشیر هرویُ داوود فارانیُ عبدالرشید لطیفیُ جلال نورانی و ده ها تن دیگر از میان همین صد و چند نفر شاعر و مطبوعاتی دوران جهموری شادروان داوود خان و رژیم حزب دموکراتیک خلق هیات سانسور فیلم هاُ نمایشنامه های تیاتر و نشرات چاپی برگزیده میشدند.

این درست است که بعضی از این مطبوعاتی ها سانسور با وسعت نظر وبلند اندیشی و خیلی بجا انجام میدادند اما بعضی از محافظه کاران دوران « خدا یار جان شان» خیلی متعصبُ خورده گیر بیجاُ و علاقه مندی مفرط به جاه و مقام شان داشتندُ نحوه سانسور چنین اشخاصُمضحکُ سرکوبگیر فرهنگ و تنگ نظرانه بود که باعث تمسخر و عصبانیت نویسندگان جوان میگردیدند. من فکر میکنم در جهان کشوری باشد در آن هیچگونه سانسور در کار نباشد روی هم رفته در افغانستان معیارهای سانسور فورمولبندی شده بودند. مطابق داشتن یا حداقل در تضاد قرار نداشتن نشرات داخلیُ متضاد با دین اسلام و سیاست جاری کشور و مصالح ملیُ جلوگیری از ایجاد بینظمیُ بلواُ انقلاب و اشوب و یا مختل شدن امنیت نگردد. ممنوع بودن هتک حرمت بر مقام شاهُ رئیس جمهورُ بزرگان قومی و روحانیُ اشخاص انفرادی وغیره . البته این معیارها کلی بود و در تفسیر و توجیه آن مسولان سانسور برطبق درک و فهم وسلیقه خود متقاوت بودند. دولتهای افغانستان از شاهی گرفته تا امارات طالبان همه هر کدام دستگاهی سانسور خویش را داشتند.

{برای اینکه خوانده احساس کسالت نکند من نیز اندکی از طول این مقاله قیچی میزنم و خلاصه میسازم } جناب نورانی مینویسد :

مجله ژوندون که در مطبعه دولتی بچاپ میرسیدُ مطالب آن از فیلتر خود سانسوری نویسنده و مدیر مسئول مجله گذشته مدیر مسئول یک نسخه آنرا برای رئیس نشرات میسپرد تا جواز پخش آنرا صادر نماید ارزیابی رئیس نشرات دو روز را دربر میگرفت تا اجاز تکثیر صادر نماید هرگاه رئیس صاحب نشرات یک آدم محافظه کار و «چوکی نگهدار» میبود درخمیر مویی پیدا میکرد یک پراگراف و یا یک بخش از مقاله خلاف پرنسیب نشراتی دانسته بعد از سانسور مدیر مسئول از مقاله کشیده میشد برای اینکه موضوع بی ارتباط نشود مدیر مسئول را مجبور میساخت تا در عوض چیزی بنویسد. اینکار سبب عقب مانی کار و توزیع مجله میگردید.

ریاست نشرات همچنان وظیفه داشت که هر نمایشنامه تیاترُ فیلمنامه و کتب آماده چاپ را

برسی و در هر ورق آن مهرُ وامضا میگردید. کتاب افغانستان درمسیر تاریخ نوشته میر غلام محمد غبار با وصف آنکه هر صفحه آن مهرُ و امضا شده بود مگر پروسه چاپ و تکثیر آن اجازه بصورت قطع منموع قرار گرفت و الی سقوط جمهوری محمد داوود خان در تحویل خانه های مطبعه محبوس ماندُ بجز چند نسخه آن طوری مخفی از مطبعه کشیده شد و بس. ما شاهد بودم که بعداز کودتای هفت ثور پنجاه و هفت در بازار عرضه شد. همچنان کتاب « لبخند» که به مصرف نویسنده مذکور جناب {پایز حنیفی } طبع و عرضه گردید از بازار دوباره جمع آوری و سوزانده شد و یا جریده هفتگی ترجمان نیز از ماجرای کتاب «لبخند» توقیف گردید و یا جریده ملی در شماره « 38 سال 1972 » زیر عنوان سرکوچه و پس کوچه های مطبوعات چنین خبر داده بودُ توقیف شد و مدیر مسئول و دوتن از نویسندگان تحت تعقیب قرار داده شد. همچنان جلد دوم کتاب «لبخند» پائیز حنیفی نیز به همین سرنوشت گرفتار گردیدُ در این شکی نیست که مسوولان سانسور آدمهای محافظه کار ُمرتجعُ بهانه گیر بودند و با توجیهات نا مئوجه و تفسیر کردنهای مضحک و مسخره عادی ترین نوشته هارا نیز سانسور میکردند در این رابطه نویسندگان جوان مایوس میشدند و عطش نویسندگی شان خنثیُ میگردید.

درزمان محمد ظاهرشاه مرحوم داکتر محمود حبیبی وزیر اطلاعات وکلتور مقرر گریدیدُ سید فقیر علوی بحیث مدیر مسئول و رئیس روزنامه «اصلاح» اجرای وظیفه میکرد با آنکه مترجم ونویسنده خوشنام هم بود و در آنوقت سی سال تجربه و سابقه مطبوعاتی داشت وحتا گمان میرفت که در آینده نزدیک وزیر اطلاعات وکلتور و یا سفرکبیر افغانستان در یکی از کشورهای جهان مقرر گردد. از قضا در روزنامه اصلاح یک کارتون ترسیم گردید که از طرف سفارت عربستان سعودی توهین به اسلام پنداشته شد و به وزارت خارجه یاداشتی سپردند و خبر بگوش وکلای محافظه کار پارلمان رسید حناب علوی از وظیفه برطرف و باز نشسته شد بااین قربانی هم وکلا قناعت نکرده و تقاضای برکناری وزیر مطبوعات و صدراعظم را کردند.

در دهه دموکراسی که 1964-1973 م - در قانون اساسی آزادی بیان وآزادی مطبوعات به رسمیت شناخته شد چون در یکی از مواد قانون آمده بود که آزادی بیان و مطبوعات مجاز است و سانسور منموع میباشد ارباب جراید ملی نوشته های شان را جهت سانسور به ریاست نشرات نمیسپردندُ دولت دست به ترفند دیگری زد مطبعه دولتی که یگانه مطبعه در کشور و آنهم دولتی بود با ایجاد یک پست در ریاست مطابع دولتی بنام مسئول مطبعه دولتی و اعمال سانسور بر جراید ملیُ از اینطریق نشرات جراید و روز نامه هارا سانسور و کنترول میکردند.

مدیران مسئول جراید مجبور به پرداخت پول به مطبعه شدند تا بخش کارگران وحروفچینی شبانه فعال گرددُ کارگران بعد از حروف چینی توسط ماشین دستیُ برای چاپ یکی و دو نسخه (پروف) اول دوم و سوم وجود داشت بدین وسیله جهت تصحیح اغلاط طباعتی بمدیر مسئول سپرده میشد تا اصلاح گرد بدین وسیله جدی ترین سنانسور میگردید.

برای این مدیر مسئول در ساختمان ریاست مطبعه دولتی اتاقی را اختصاص دادند که مدیر صاحب چپرکت ُ لباس خواب و سایل غذا خوری و چلم تنباکوُ جای نماز ُ افتابه ولگن وغیره را با خود آورده و مانند یک ساکن دایمی در یک هوتل درجه سوم و پاهین از آن رحل اقامت

افگند. در حالیکه این مدیر مسئول هیچ کاری به جراید و روزنامه ها نداشت اما برای کارگران هدایت داده شده بود که نخستین حروف چنی جراید ملی را برای مدیرمسوول بدهند تا در اتاق خوابش بخواند. هرگاهی مویی در خمیر جراید پیدا میشد فوراً از اتاق خوابش تلفونی با مقامات بالا تماس حاصل و همان پاراگراف های خطر ناک را به مقامات میخواند برای این مدیر وقت و زمان خواب و استراحت مطرح نبود اگر لازم میافتاد در نیمه های شب بمنزل وزیر نیز جهت اخذ هدایت میرفت و بعد داخل مطبعه رفته با یک حرف معنی داری از مسئول جریده ملی تقاضا میکرد تا فلان جملات را بکشد. زمانیکه شادروان علی اصغر بشیر مدیر مسئول جریده ترجمان بود من نیز همرایش مطبعه میرفتم گاه گاهی دیده میشد که مدیر مسوول میآمد و آهسته در گوش استاد بشیر زمزمه میکرد استاد جان این جمله ثقیل است باید حذف گردد و استاد بشیر جواب میگفت (برادر من مدیر مسئول هستم بگذار جریده به بازار برود و اگر خلاف قانون بود باز پولیس تان را روان کنید که مرا زندانی سازد.) اما مدیر صاحب بشکل تضرع میگفت (استاد جان من چوچه دار هستم آیا لازم میدانید که از وظیفه برکنار شوم و نانم قطع شود؟ خیرات سر بچه هایت حذفش کن . چون استا بشیر انسان خیلی حلیم و دلسوز بود میگفت(صرف بخاطر تو نه بخاطر وزیر بهانه گیرت حذفش میکنم.)

درباب سانسور نشرات رادیو قصه های جالب خیلی زیاد است زیرا در جراید که نود فیصد مردم از سواد بهرمند نبودند چنان بود مگر رادیو که به سواد ربطی نداشت از جوالی تا والی همه بگوش میشیندند مشکلات سانسور خیلی جدی و غیر قابل باور بود ایکاش همه همکاران خاطرات شان را بنویسند و درج یک کتاب گردد. از خود قصه میکنم که در نوستن داستان حتیٌ نامگذاری برای ما نویسندگان یک پرابلم خیلی جدی بود بهمین خاطر نامهای عجیب را برای کرکتر ها انتخاب میکردیم مانند : ضفتو خانُ قمبرخانُ گلو و غیره مگر متوجه باشید که کلمه ظاهر داریُ ظاهر بین نادر و نادرات وغیره قطعاُ منموع بود. من در زمانیکه محصل پوهتنون کابل بودم بارادیو قرارداد نوشتن درام و داستانهای دنباله دار را داشتم . اتفاقاُ یک داستانم در دم ساطور سانسور نشرات رادیو برابر شد اولا استاد رفیق صادق آنرا خواند و برای سرشار شمالی که مدیر عمومی اداره هنر وادبیات بودُ ملاحظه کرد و برای مرحوم غلام حضرت کوشان برد .... مرحوم کوشان تا نیمه داستان را خواند و با قلم سرخ بسیار جملات را سانسور کرد و بالاخره دل تنگ شد و مرا بدفترش خواست و برایم گفت :(این درام قابل نشر نیست هر قدر دلیل گفتم قبول نکرد وگفت جلال جان بسیار دلم میخواهد چنین داستانها بنویسم مگر چاره ندارم ... اگر این داستان شمار نشر گردد من ُ خودت و عبدالطیف جلالی رئیس رادیو افغانستان همه ساکن زندان دهمزنگ میشویم بعد در صحفه اول داستانم نوشت محبوس شد و در الماری خود قفلش نمود) وقتیکه از اتاقش برامدم نزد سرشار شمالی رفتم یک ورق استعفاء خودرا روی میزش گذاشتم و بدفتر استاد صادق رفتم واز ایشان معذرت خواستم که یک داستان دیگر پیدا کنند و از پله های تعمیر پایان شدم که مرحوم سرشار از پشتم صدا کرد ...یکبار بدفترم بیاید. او تمام مشکلات و پرابلم های رژیم شاهی را برایم تشریح کرد وگفت هیچ کس

مخالف داستان هایت نیست اما این رژیم است که دست و پای نویسنگان را به زنجیر بسته است ...بعدا از برخورد احساساتی خودم خجالت کشیدم و رقه استعفای خود را پاره کردم.
زمان کودتای محمد داوود خان جمع وجوش خیلی زیاد بود مرحوم کوشان مرا بدفترش خواست و داستان زندانی مرا بدستم داد و بقلم سرخ نوشت« قابل نشر است ضبط گردد». این بود حال و روز نوینسدگانُ اخبارُ جرایدُ برنامه نویس رادیو ُ نمایشنامه نویس تیاتر وغیره هنر مندان و هنر آفرینان وطن ما.
باید یک بخش بزرگ تاریخی فرهنگ کشور با ثبت خاطرات تلخ و شیرین هنرمندان تیاترُ موسیقیُ نقاشُ درامه نویسُ فیلمنامه نویسُ نویسندگان جراید و روزنامهُ تا جائیکه دوستان در قید حیات میباشندُ جمع آوری و یک کتاب بزرگ بنام خاطرات هنری نوشته شود. با اظهر سپاس از محترم نوارنی عزیز که با ارسال مطالب و چهار جلد کتاب های گران قمیت شان بنده را افتخار بخشیده و در نوشتن این کتاب تشویق بی پایان کرده اند.

زلـــیـــخـــا نـــورانـــــــی

از آنجایکه زن را مقام مادر بخشیده اندُ بمعنای آنست که اولین مربی در جهان مادر میباشد بلی فرزندان نخستن آموزش را ازمادر میآموزدُ یعنی آموزش و پرورش از آغوش مادر آغاز گردیده است. بناُ در این بخش کتاب مادر و یا مربی را بشما بمعرفی میدارم که با پیروی از افکار خردامندانه ی مادر گرانقدرش « خانم کوثر نورانی » اولین گوینده رادیو کابلُ خود نیز در سن 15 سالگی درتیاتر قدم گذاشته است.
در دهه چهل زمانیکه یخچال تعصب در جامعه ما رو به ذوب شدن بودُ تیاتر نسوان به فدارکاری خانم دانشمند چون: زینب عنایت سراجُ لطیفه کبیر سراجُ سایر دانشمندان و نخبگان کشور اساس کزاشته شد و بعد قدم های اورا خانم صالحه فاروق اعتمادی و خانم کبر را نورزایی تعقیب کردند در اثر خدمات فراموش نشدنی خانم زینب عنایت سراج تیاتر نسوان واقعاُ به ترقی رسید و روی همان خدمات ارزشمند بانو زینب تیاتر نسوان بنام وی مسماشدُ هنرنمایی طبقه اناث را در تیاتر اناث آغاز گردیدُ یکتعداد شاگردان موسسه نسوان نظر به تشویق و حمایت خانم زینب سراج تحت پرورش قرار داده شد وب عد با همکاری استاد سید مقدس نگاه فعالیت تیاتر نسوان شهرت بیشتر کمایی کرد. سال 1337 هش زمانیکه استاد بیسد بعوض استاد نگاه با زینب ننداری «تیاتر نسوان» همگاری خویش را آغاز کردُ دراثر تشویق استاد بیسد خانم

نورتن نورانی و خواهر کوچکش خانم زلیخا نورانی که هنوز پانزده سال داشتُ به تیاتر زینب ننداری رو آوردند.
خانم ذلیخا نورانی بتاریخ پنج قوس 1325 هش - مطابق 29 نومبر 1946 م - در شهر زیبای کابل متولد گردیده استُ در دامان والدین بادانش چون {سالم نورانی و کوثر نورانی } تربیت شدُ از همان سن نو جوانی تا زمانکه افغانستان را بنابر دوام جنگهای داخلی ترک گفتُ یکروز هم از هنر تیاتر فاصله نگرفته است. او و خواهر بزرگش نورتن نورانی بعد از زینب ننداری بامشوق شان (استاد عبدالقیوم بیسد) به پوهنی ننداری و بعداُ به کابل ننداری درامهای زیادی را بازی نموده اند.
چند درام را که خانم نورانی نقش داشته استُ نام میبرم {ساحره- پرنده مجروح- شام زندگی - شمع هایکه میسوزند- گنهکاران بیگناه - طبیب اجباری - آتش زیر خاکستر- او پدرم نیست وغیره را با هنرمندان معروف دیگر در ستیج های مختلف شهر کابل وولایات بازی نموده است. خانم ذزیخا نورانی برای اولین بار با خواهرش نورتن نورانی در زینب ننداری در نمایشنامه ی بنام (ساحره) ترجمه و نگارش شادروان استاد عبدالرشید لطیفیُ نقش بازی کرده است.
درسال 1338هش- زمانیکه او و خواهرش همراه بااستاد عبدالقیوم بیسد به پوهنی ننداری رفتندُ خانم زلیخا نورانی اولین معاش خود را مبلغ سه صد افغانی دریافت نمودُ زیرا قبلا نسبت کار افختاری معاش برایش پرداخته نشده بود.. او در کنار هنرنمایی در تیاتر بتحصیلشً ادامه دادُ دوره ابتداییه و متوسطه را بپایان رسانید و جهت تحصیلات عالی به ماسکو اعزام گردید. پس از گرفتن دپیلوم در رشته تیاتر بوطن برگشت و بحیث امر کورسهای آرت دراماتیک در کابل ننداری تقرر حاصل نمود. ناگفته نماند که خانم نورانی در تاریخ تیاتر افغانستان اولین و یگانه خانمی بود که در رشته هنرهای زیبا «تیاتر» بسویه عالی تحصیلاتش را انجام داده بود.
زمانیکه او آمر کورسهای آرت دراماتیک مقررشدُ کورسهای ارت دراماتیک فارغان صنوف دوازدهم راتحت پرورش قرار میداد و بعداز دوسال تحصیل برای شاگردان سند فراغت صنف چهاردهم داده میشد و بعداُ جهت ادامه تحصیل در رشته هنرهای زیبا شامل پوهنتون کابل میگردیدند و بعضی از فارغان جهت تحصیلات عالی و مسلکی به سطح «ماستری » بخارج کشور نیز اعزام میشدند.
خانم نورانی اکرم برعلاوه مسوولیت و مصروفیت آمریت کورسهای آرت دراماتیک در ستیج کابل ننداری به هنرنمایی نیز میپرداخت. زمانیکه خانم ایلزاافضلی شعبه ی را بنام تیاتر اطفال در کابل ننداری پایه گذاری نمود همکار خوب خانم نورانی گردید زیرا هردو خانم ارجمند در رشته تیاتر و رقص تحصیلات عالی و مسلکی داشتند با همکاری همدیگر در تربیه نسل جوان و بقای تیاتر در کشور خدمات زیاد را مشترکاُ انجام دادند. بعداز ختم کورسهای آرت دراماتیک خانم نورانی اکرم نظر به تحصیل مسلکی اش بدعوت آمر فاکولته هنر های زیبا « داکتر عنایت الله شهرانی» در دانشکده هنرهای زیبا بحیث استاد و نامزاد کدر علمی هنرهای زیبا تقرر حاصل نمودُ نظر به سوانح خانم (ایلزا افضلی صحفه 73 کتاب آوای ماندگار زنانُ نوشته «ماریا دارو» طبع سال 2008 میلادیُ کانادا) دانشکده هنرهای زیبا درسال 1358 هش- اوایل 1979 میلادی دیپارتمنت هنرهای زیبا از چوکات دانشکده ادبیات و علوم اجتماعی مجزا و جدیداُ به دانشکده

مستقل در تشکیل ریاست دانشگاه کابل ایجاد گردیده بود که به همت اولین ریس و موسس آن دانشکده جناب شهرانی تقرر افراد مسلکی چون جناب محمدنعیم فرحان و خانم نورانی اکرم که هردو در رشته تیاتر تحصیلات عالی ومسلکی از شوروی و چکوسکوالیا داشتندُ اقدام صورت گرفت.
همچنان در کتاب (خاطرات من از تاسیس دانشکده هنرهای زیبا در پوهنتون کابلُ نوشته داکتر عنایت الله شهرانی از صحفه 16 تا 18 تقرر افراد آتی در شعبات ذیل دانشکده هنرهای زیبا صورت گرفت . جناب داکتر محمد نعیم فرحان که یگانه فردی بود که دکتر اء در رشته تاریخ تیاتر از کشور چکوسلوکیا وقت بدست آورده بود و در وزارت اطلاعات وکلتور ایفای وظیفه مینمود بحیث آمر شعبه موسیقی و خانم زلیخا نورانی باسند ماستری از روسه شوروی در رشته تیاتر بحیث استاد و آمر شبعه تیاتر تقرر حاصل کردند و ضمناً این دو دانشمند که دارای تحصیلات عالی مسلکی بودند از طرف ریئس دانشکده هنرها ی زیبا (شهرانی) به کدر علمی هنرهای زیبا نامزد گردیدند. همچنان جنابان آتی نیز در دانشکده هنرهای زیبا خارج از کدر علمی مقرر گردیدند {شادروان استاد محمد سلیم سرمستُ شادروان استاد فقیر محمد ننگیالیُ محترم استاد محمد حسین ارمان در شعبه موسیقی و استاد عبدالقیوم بیسد در شعبه تیاتر } بودند.
آنچه گفته آمدیم خانم نورانی اکرم از نوجوانی سرنوشت اش با هنرتیاتر گره خورده و زمانیکه در روسه شوروی تحصیل میکرد علاقه خاص به نمایشنامه های بلشویکهای ماسکو و سایر تیاتر ها داشت با تماشای درامها در تیاتر و بازدید از آثار دراماتیک چخوف مجذوب هنر او شد.
استاد نورانی برعلاوه هنرنمایی و تدریس شاگردان در هنرهای زیبا و کورسهای آرت دراماتیکُ به ترجمه آثار و نمایشنامه های زیاد از زبان روسی به دری نیز پرداخته است از جمله ترجمه نمایشنامه « چایکا» اثر معروف چخوف که بنام «پرنده دریایی» در مجله ژوندون در کابل اقبال انتشار یافته بودُ اکنون تحت همین عنوان کتابش زیور طبع یافته است و متشکرم که استاد نورانی یک نسخه ی آنرا برایم اهدا نموده است. کتاب مذکور بدسترس محصلین دانشکده هنرهای زیبا کابل نیز گذاشته است.
پوهنیار استاد نورانی برعلاوه یک هنرمند باافتخار و استاددانشمند و بزرگوار بوده یک مادر مهربان نیز میباشدُ برای کشورما داشتن چنین خانمهای دانشمند که نه تنها فرزندان خود را تحت پرورش سالم قرار میدهند برای آموزش و پرورش فرزندان وطن نیز سعی و تلاش مینمایندُ غنمت بزرگ است مگر با تاسف که ادامه جنگهای داخلی برایش امان نداد تا در کشورش مصدر خدمات بیشتر گردد بنابر جبر زمان کشور را ترک نمود و اکنون باهمسرش « اکرم» و فرزندانش در آسترالیا زندگی مینماید. استاد نورانی اکرم در دانشگاه کابل الی رتبه علمی پوهنیار ایفای خدمت نمودً و برای زنان کشور که زنجیر تعصبُ عقاید سنتی و حاکمیت مرد سالاری آنها را شکنجه مینمایدُ چراغ روشن جامعه بود ایکاش چرغهای سبز ی چون خانم نورانی در کشور ما روشن گردد و بخصوص برای زنان کشور رهنما باشند. زیرا داشتن تیاتر در هرکشور نماد از فرهنگ آن جامعه میباشد که متاسفانه اکنون در کابل پایتخت کشور ما تیاتر وجود نداردُ تیاتر کابل نندارئُ زینب نندارئُ پوهنی نندارئ شهری نندارئ همه با آن نمایشنامه های پرُ اهمیتی که داشتُ رکود نموده است. کابل نندارئ آن یادگار تاریخی فر هنگ با بدنه زحمی اش هنوز دو باره ترمیم نگردیده است.

هر بخش هنر های زیبا بواقیعت در جامعه اثر گذار بوده و بیانگر تاریخ فرهنگ و قدامت تاریخی و یادی ازخدمات شایسته فرهنگیان کشور میباشدُ در جهان کنونی پیشرفتهای سریع السیر الکترونیک در جهان در حرکت است اما تا هنوز کشورهای مترقی چونُ فرانسه ُروسیهُ انگلستانُ جرمنیُ چکُ بلغاریا مصر قدیمُ امریکاُ کاناداُ هند پهناورُ یونان و غیره آثار تاریخی بخصوص تیاتر های شان را نگهداری کرده اند و برای بیان حقایق تاریخ گذشته فرهنگ شان از آن حراست مینمایند.
نمایشات نقاشی در سرا سر جهان با وجود مدرن ترین کمره های اختراع شده جایگاه خود را نزد فرهنگیان داردُ رادیو اولین پدیده رسانویُ با وجود تمام پیشرفت های تلویزیونُ رسانه های انترنیتی هنوز هم شنونده خود را در جهان داردُ با بوجود آمدن سینما و پیشرفتهای انکار ناپذیر آنُ جای تیاتر را کسب نکرده است. اما تاسف آور است که در کشور ما با تمام سانسور های شدیدُ رژیم های گذشته با مبارزه خستگی ناپذیر فرهنگیان و دانشمندان تیاتر احیا گردید و هنوز تازه نهالی بود که برگ و بارش بصورت لازم مانند سایر کشورها در سرتاسر کشور حاصل لازم را بدست نیاَورده بود که با راکتهای هولناک خشم و خشونت در سه دهه جنگ بدست بی فرهنگان زخمی گردید و با ذهنیت تاریک اندیشان حکم کفر برآن اطلاق شد. اکنون در کنار همه تغیرات ی که در کشور رونما گردیده استُ هنوز هم ما به تیاتر احیتاج داریم که بدبختانه بدان توجه نمیگردد.

وزیـــــر مـحـمـد نـگـهـت

وزیر محمد نگهت

وزیر محمد نگهت فرزند سردار فقیر محمد سراج درسال 1306 هش- در شهر کابل در یک خانواده روشنفکر و نظامی تولد شد او در طفلی علاقه زیاد به تقلید داشت و تقلید های جالب اشخاصی را در سن خیلی خوردی در محفل خانوادگی در حضور مهمانان و حضور داشت پدرش به شیوه تمثیل اجرا میکرد. در اثر تشویق خانوادهُ برای رشد استعدادش تلاش نمودند و از همان سن خوردی تمام علاقه او به هنر نمایی مجذوب گردید و سرنوشتت به تیاتر گره خورد. اما خانواده سراج از چگونگی سیاست حکومت بیشتر آگاهی داشتند و انکشاف فرهنگی را در فضای وضع شده سیاسی خیلی محدود و پرخطر میدیدند اما نگهت که متعلم لیسه استقلال بود با جوانان دیگر در نمایشات مکتب استقلال حصه گرفت و استعداد خود را تبارز داد و در اثر تشویق انجنیرمحمد علی رونق به واقعیت عشق هنرنمایی در وجودش ریشه دواند. سرانجام با استاد محمدعلی رونق که در همان محل زندگی میکردُ معرفت روابط مرحوم نگهیت خیلی صمیمانه گردید و مشوق اصلی و استادش در هنر تمثیل انجنینر محمد علی رونق میباشد.

پدر و برادرانش مرحوم نگهت هریک (نذیر سراج و بشیر سراج) وظایف نظامی داشتند چون رشد و ترقی تیاتر عمداً از طرف مقامات حکومتی جلوگیری میگردید ُزمینه کار فرهنگی خیلی محدود بود بناً مرحوم نگهت بحیث کارمند دولتی در ریاست برق کابل بکار آغاز نمود. اما زمانیکه محمد نذیر سراج بردار نا سکه وی منحیث آمر اکمالات اردو در کلوپ عسکری مقرر گردید به اساس تقاضا و اصرار نگهت امر استفاده از سالون کلوپ عسکر را برای اجرای نمایشات تیاتر صادر نمود و تیاتر را بنام لشکر ننداری مسما و در چوکات فرهنگ کشور راجستر نمودند. آغاز فعالیت لشکر ننداری الی مسدود شدن آن نمایشات زیاد را در صحنه کشید که شرح چگونگی لشکر ننداری را درهمین کتاب تحت عنوان لشکر ننداری مطالعه نمودید.

وزیر محمد نگهت ُ برعلاوه تمثیل و دایرکت ُمسئولیت لایت و مکیاژ را نیز به عهده داشت ُ نمایشات لشکر ننداری در اثر تلاش وی و برادرش نویسنده توانا و مترجم لایق« بشیر سراج » به اوج شهرت رسیدُ قسمیکه در بالا اشاره گردید نظر با روابط صمیمانه که بامرحوم رونق داشتُ تعداد زیاد هنرمندان را میشناخت و اکثریت هنرمندان را به لشکر ننداری دعوت کرد تا تیاتر با اجرای نمایشات خوب و هنرنمایی هنرمندان معروف در ردیف تیاتر پوهنی ننداری و شهری ننداری از شهرت عالی برخوردار گردد. هم چنان دوستان خود را که دارای استعداد بودند به هنرنمایی تشویق و فرصت کار هنری را برای شان در لشکرننداری مساعد میساخت که میتوان شمولیت عزیز الله هدف را در تیاتر لشکر ننداری ُ که باهم در ریاست برق کابل همکار بودندُ نامبرد. مرحوم نگهت با هنرمندان چون استاد رفیق صادق ُ محمد اکبر روشنُ خان آفا سرور ُ عزیز الله هدف ُ دیوه والُ و برادر کوچکش سردار محمد ایمنُ ابراهیم دلزاده ُ خانم رابعه مستمندیُ خانم شریفه دانش و دیگران نمایشات خیلی جالب که اکثراُ بقلم توانای بیشر سراج نوشته و یا ترجمه میشدُ لشکر ننداری را به شهرت رسانید.

اما بعداز نمایش کمیدی جنجال برآنگیز (معاینات صحی) که خشم سلطنت را برانگیخت آرزو های نگهت ناتمام باقی ماند و لشکر ننداری بسته گردید. بعد از مسدود شدن لشکر ننداری نگهت با یک گروپ هنری چون: رابعه مستمندیُ شریفه دانش ُ اکبر روشنُ ایمن و چند هنرمند دیگر بولایت کندز رفت و نمایشات عالی را در سینمای کندز اجرا نمودند راوبط وی با غلام سرور ناشر ریئس شرکت سپین زر خلیی صمیمانه گردید و از وی تقاضای بنیاد یک تیاتر را در ولایت کندز نمود.

مرحوم نگهت به کمک مالی و حمایت معنوی غلام سرور ناش ریئس شرکت سپین زر تیاتر سپین زر را در ولایت کندز فعال ساختندُ شادروان نهگت الی ختم سال 1346 هش- به وظیفه هنری اش درسپین زر ادامه دادُ پس از آنکه هنرمندان محلی ولایت کندز بفعالیت هنری پرداختند و تیاتر از خطر سقوط محفوظ گردیدُ جوانان ولایت کندز تیاتر سپین زر را پیش بردند ُ مرحوم نگهت دوباره بکابل آمد و در پوهنی ننداری ُریاست ثقافت هنرُ وسایر مراجع فرهنگی خدماتش را ادامه داد.

درسال 1366 هش- بخاطر کشور ما تحت اشغال عساکر روسی بود ُ ترک وطن کرد و در سال 1378 هش- داعیه اجل را لبیک گفت . روانش شاد باد.

استاد عــبدالـــحــق واله

شاد روان عبدالحق واله فرزند عطاالحق خان صاحبزاده متولد 15 حوت سال 1306 هش - شهر کابل بوده و مرحوم عطالحق صاحب زاده پدر مرحوم واله در دوران نادرشاه و ظاهــر شاه مدت نه « 9» سال عمــرش را در زندان گزرانید. زیرا مرحوم صاحب زاده در زمان حبیب الله خان کـلکــانی وزیر خارجه افغانستان بود و برای حفظ اسناد دوران استقلال صادقانه همت گماشتُ وی تمام اسناد را توسط عبدالغفار خان مدیر آرشیف در گاو صندق ها حفظ نمود.
وزیر مختار انگلیس بنام « همفریزر» که در سقوط دولت و خلع نمودن شاه امان الله خان نقش خیلی فعال را بازی نموده بودُ از پدر شادروان واله خواسته بودند تا در مقابل یک میلون پوند اسناد استقلال را بوی بدهد. چون او نپذیرفت بار دوم دو میلون پوند برایش پیشنهاد نمودندُ اما بازهم جواب رد شینده بودندُ بار سوم پیشنهاد نمود که برعلاوه مبلغ پیشنهاد شدهُ در هرکجای دنیا خواسته باشد حکومت برتاینه زمینه آسایش را برایت فراهم میسازد و در غیر آن کشته خواهند شد.
مرحوم عطاالحق صاحبزاده گفته بود : { من انگلیس ها را مردم خیلی هوشیار فکر میکردمُ حالا معلوم شد که آنقدر هوشیار نیستیدُ اگر پدران من و برادرانم شهادت را قبول نمیکردندُ با شما نمی جنگیدیم... فلهذا بکنید هر آنچه میتوانید من از مرگ نمی ترسم و اسناد را نمیدهم.} مرحوم صاحب زاده به زندان عمــر سپری میکرد و عبدالحـــق واله پسر یک مرد زندانی بود او رااز صنف چهارم مکتب ابتداییه اخرا ج نمودند. مگر « واله» مستعد آنقدر سواد آموخته بود و بیشتر دانش و آموزش را نزد ملا خانگی آموخت.
زمانیکه پدرش « صاحبزاده» از زندان رها گردید به امر و هدایت وزیر وقت معارف بعد از سپری نمودن امتحان سویه دوباره در صنف چهارم لیسه غازی شامل مکتب گردید.
مرحوم واله زمانیکه در صنف نهم لیسه غازی بود چون فوق العاده انگلیسی میدانستُ « چترا » اثر تاگور رااز انگلیسی به دری ترجمه کرد و در همان وقت ترجمه او حایز جایزه تشویقی گردید. او بعد از ختم بکلوریا شامل دانشگاه کابل گردید و در رشته حقوق وعلوم سیاسی شناسنامه لیسانس را بدست آورد و بعد در وزارت امور خارجه شامل وظیفه شد.
پس از یک مدت بنا بر تقاضای سردار محمد نعیم خان در ریاست مستقل مطبوعات بحیث مدیر اول نشرات مقرر گردید. بعداز یکسالُ کفیل آژانس باختر و سپس بحیث مدیر نشرات رادیو کابل وقت ایفای خدمت نمودُ بعداً بحیث اتشه مطبوعاتی درسفارت افغانستان در« لندن » انگلستان مقرر شد چندی بعد دفتر مرحوم واله در واشنگتن انتقال نمودُ و در امریکا در کنار وظایف محوله مجله افغانستان نیوز «اخبار افغانستان» را به زبانهای انگلیسی و فرانسوی بنشر میسپرد.

زمانیکه دوباره بکابل آمد بحیث مدیر عمومی روابط عامه ریاست مستقل مطبوعات که بعداً « روابط خارجه » نامیده شدُ تقرر حاصل کرد. بعد در وزارت مطبوعات بحیث ریئس کلتور و چند ایامی هم بحیث ریئس ارتباط خارجه ایفای خدمت نمود و در عین زمان ریاست رادیو افغانستان را نیز به عهده داشت. آخرین وظیفه رسمی مرحوم واله ریاست مطابع دولتی بود که در همان زمان کتاب جنجال برآنگیز « افغانستان در مسیر تاریخ » اثر شادروان میر غلام محمد غبار طبع شد و در اثر آن شادروان واله از وظیفه برکنار گردید.

مرحوم واله زمانیکه محصل دانشگاه کابل بود عضویت اتحادیه محصلان را داشت و در تمام جلسات اتحادیه حضور فعال داشت و نمایشنامه ی را نوشت وبا اشتراک دیگر محصلین درام را بنمایش گذاشته شد و صدراعظم وقت بالای تمام محصلان غضب شد مرحوم واله نیز از جمله ممثلان و نویسنده آن اثر بودُ تحت غضب قرار گرفت.

مرحوم واله شخصیت برجسته فرهنگی و دارای قلم توانا بودُ او مدتی مدیر مسوول و بعداً صاحب امتیاز روزنامه پر تیراژ » کاروان» بودُ وی با قلم توانا و تراجم خیلی پرُ قدرت این روزنامه را پیش میبرد که هیچ روزنامه ی قدرت محتوای ادبی و تراجم وی را نداشتند زیرا مرحوم واله با ادبیات قوی و زبان شیرین فارسی دری مطالب را ترجمه میکرد و تمام نازکخیالی های نویسنده را حفظ مینمود.

استاد واله نیز شاعر نازکخیال و شیرین طبع بود و تمام آثارش منشاء طبیعی داشت و واقعیت های دوران را بااستعمال لغات و اصطلاحات عامیانه تبارز میداد اشعار واله رنگُ بو و زیبایی خاص داشت. وی بترجمه تاریخ تیاتر درسه جلد و کتاب دوم شان بنام لب لباب (ترجمه) خارجی بود و سوم – دیوان اشعار واله میباشدُ پرداخته است.

واله جنت نشین همانطوریکه صاحب قلم توانا و شخصیت شناخته شده ی فرهنگی بودُ هنرمند توانا و معروف نیز بودُ دوستان و هموطنانیکه با او معرفت داشتند از حکایات شیرین او مستفید شده اندُ صحبتهای پر خاطره او را فراموش نمیکنند. در این بخش کتاب میخواهم یک سند تاریخی که بقلم شخص واله خیلی هنرمندانه نوشته شده است و جناب محترم فرید جان واله پسر مرحوم واله آنرا بدسترسم قرار داده استُ با تشکر فراوان از لطف شان آنرا بخاطر اهمیت فرهنگی و سیاسی آن نقل می نمایم :

« من عبدالحق واله پسر عطاء الحق صاحبزاده از ولایت پروانُ در کابل تولد شدم. چون مادرم قبل از من دو پسرش را از دست داده بودُ زیارت به زیارت گردش کرد و بند بسته کرد تامن بدنیا آمدم. هنگام تولدم پدرم کفیل قوماندان قوای مرکز بودُ وقتیکه چهل روزه شدم پدرم بحیث سر پرست طلاب هوای در ماسکو مقرر گردید. وی نمیتوانست از من دل بگیرد مرا در بغل گرفته بود و اشک میریخت. پدرش خواجه خان صاحبزاده « پدر بزرگم» به سر وقتش رسیده برایش گفت:« من از پسر چهل ساله ام دل میگیرم و تو از پسر چهل روزه ات نمیتوانی ؟ برخیز و پی کارت برو. پدرمُ مامایم نیز را با خود به ماسکو برده بود که برای خودش و سردار محمد هاشم خان سفیر افغانستانُ از دهات نزدیک پایتخت مرغ میخرید و به این دو نفر پخت درست میکرد زیراایشان گوشت حرام نمیخوردند و نماز پنجگانه خود را در جماعت ادا میکردند و پدرم امامت را به عهده می

گرفت و یگانه مقتدی او سفیر « هاشم خان» بود.
ایشان در دربار امیر حبیب الله خان باهم دوست بودندُ چنانچه سردار هاشم خان قوماندان گارد سلطنتی و پدرم صاحب منصب گارد بود. یک روز یکشنبه در تابستان کوتاه ماسکو هوس کردند به جنگل بروند. در عرض راه موتر سفارت در رود خانه بند ماند. پسران و دختران روس که در آنجا شنا میکردند موتر سفیر رااز آب کشیدند و در این وقت این دونفر چشمان شان را بسته بودند تا چشم شان به بدن عریان یکی آنها نیفتد.
پدرم نیز در هنگام تحصیل محصلان افغانی از موقع استفاده کرده پیلوتی آموخت ولی استادش بوی اجازه پرواز نداد. وقتی پدرم بعد از سه و نیم سال از ماسکو برگشت از یکطرف مردم قوم سنگوخیل شنوار شوریده بودند و از جانبی در شمالی داره دزدان بیداد میکردند واز جمله حبیب الله کلکانی پول خزانه ی دولت را که از ولایات شمال بسوی بکابل اعزام میشد می دزدید وآنرا بین فقیر تقسیم میکرد که «کلکانی» را روز بر روز محبوب میساخت.
اعلیحضرت امان الله خان پس از باز گشت سفر طولانی خود در اروپاُ ترکیه و ایران استقبال گرمی که از وی بحیث پادشاه کوچکی « خیلی جوان» بعمل آمد که بریتانیای کبیر را شکست داده بودُ خیلی مغرور و سرتنبه شده بود و گاه گاه بر دین اسلام میتاخت و انرا باعث عقب مانی کشور مینامید. او فکر میکرد که ملا ها قشریست که واقعاُ از اسلام نمایندگی میکنند در حالی که چنان نبود. یکروز در لویه جرگه پغمان بر مولوی عبدالغنی موسوم به مولوی قلعه بلند تاخت که چرا در مجلس تسبیح می اندازد و وظیفه میکندُ همین مولوی بود که کمر حبیب الله کلکانی در قلعه بلند بحث امیر حرب بست و با او تا کابل رفت. روز جمعه بود و برای مولوی « آنچو » گفت :(امروز نماز جمعه را تو بده و در خطبه بگو که امان الله کافر شده و ما کمر حبیب الله بحیث امر حرب بسته و بکابل میرویم و امان الله راعزل میکنیم).
مولوی انچو مانند اکثر ملا ها حین دادن خطبه هیجانی شده بود ُ هدایت استاد ش را فراموش کرده گفت: « ما حبیب الله را امیر حرب گرفته ایم » از آن روز به بعد حضرت بزرگ جامعه «پیر» حبیب الله هر آدم معتبر را میدید از او در مجلای طولانی بیعت میگرفت. بهر حال امان الله پدرم را با یک غـند مشر بنام محمد هاشم خان که از قوم محمد زایی برادر نادر خان بود به جلال آباد فرستاد تا به سرگردگی فرقه ای آنجا با شنواری ها بجنگد. ولی متاسفانه قوماندان فرقه محمد گل خان مهمند فرقه را با تمام اسلحه آن به شنواری ها سپرده بود و ایشان « شنواری ها» خود را به جلال آباد رسانیده و سراج العمارت را چور کرده آتش زدند.
این دو صاحب منصب « پدرم و محمد هاشم محمدزایی» به باغ شاهی رفتند خانه سامان آن به ایشان اطلاع داد که شنواری ها شهرجلال آباد رااشغال کرده اند.
ایشان مجبور شده به سرخرود رفتند و یکی و دو شب را به دلهره گی در آنجا گذرانیدند و به معیت صاحب خانه و ناظر آن عازم جلال آباد شدندُ پدرم ینیفورم وتفنگچه خود را در خانه دوستش گذاشت ولی سردار محمد هاشم خان به اصطلاح خودش جلد « شیر » را حفظ کرد چون حرف پدرم را نشنید و قهر بود از پدرم جدا شده و پیش پیش روان بود که چند شنواریی دریشی و تفنگچه او را گرفتند و با محمد هاشم خان در جدال لفظی بودند که پدرم با دوستش به

سر وقتش رسیدُ ناظر به شنواری ها صدا کرد که آنها را نمی شناسید و باید دریشی وتفنگچه سردار را پس بدهید و شنواری هاهم چنین کردند. بعد هر دو صاحب منصب عازم بهسود شده با چاله « ژاله» از رود خانه گذشتند و هی میدان وطی میدان کرده خود را به لغمان رسانیدند. سردار محمد هاشم در لغمان به قطعه زمین های خود رفت و پدرم بخانه خسر خود که بنام ملامحمد جان یاد میشدُ رفت شب را گذرانید و برای خسرش گوش زد کرد که او را در مسجد معرفی نکند مگر خسرش بخاطر بلند ساختن حیثیت خود او را به ملا مسجد و نمازگذاران معرفی کرده گفت « غند مشر صاحب داماد من و برادر محمد صدیق خان است که حاکم اعلی و فرقه مشر شرقی بود» ملا با شنیدن این حرف تصویر ملکه ثریا را به پدرم داد و گفت امان الله کافر شده این تصویر نیم برهنه زنش است و تصویر « ملکه ثریا در سفر اروپا از طرف انگلیسها به هزاران نسخه چاپ و تکثیر شده بود» و به ملا مسجد قریه نیز رسیده بود.

فردا پدرم عازم تگاب و نجراب شد از کوهستان خود را به ده قاضی رسانیدُ شب را گذراند و فردای آن در چاریکار سوار« لاری » موتر بارکشی شد تا کابل برود و وضع مردم مشرقی را به امان الله خان راپور بدهد در این وقت اعلیحضرت امان الله خان خود را خلع و عوض خود برادر کلانش سردار عنایت الله خان معین السلطنه را به پادشاهی گماشت.

معین السلطنه با عمویم شیر جان یکجا حافظ قران شده بودندُ وی با دختر محمود طرزی بنام فخریه ازدواج کرده بود او مرد پارسا و مهربانی بود که بجز شکار وعکاسی شوق دیگر نداشت. او از طرف پدرش موظف شده بود از امور نظامی سرپرستی کند زیراامیر حبیب الله «پدرش» او را نهایت دوست داشت امیر حبیب الله خان چندین پسر از چندین زن داشت که بزرگترین آنها سردار هدایت الله خان نام داشت و معین السلطنه بود او از مادر تگابی بود که نواسه محمد عثمان خان سپهرسالار و خواهر غلام محمد خان فرقه مشر بود.

معین السلطنه فاقد جاطلبی بود مگر با سیاست های امان الله خان مخالف بودُ او یک دوره در ارگ و بعد در خانه اش واقع چهاراهی ملک اصغر نظر بند بود ولی بعد تر امان الله خان بروی مهربان شد وآزادش کرد.

زمانیکه حبیب الله کلکنی پادشاه شد به سردار عنایت الله خان اجازه داد تا با خانواه اش به ایران برود ولی سردار هدایت الله خان و سردار محمد عثمان خان را به جرم خیانت به به برادر و ولینعمت شان اعدام کرد مگر محمد صدیق خان مجددی را مزاحم نشد. وقتیکه دو نفر را اعدام میکرد آنها را به گل خانه نزد خود خواستُ به سردار هدایت الله خان گفت :« تو به برادرت چه کردی که بامن کنی؟» و به سردار محمد عثمان خان اظهار داشت که:«تو سالها نایب الحکومه امان الله خان بودی و به او نمک حرامی کردی و جزایت اعدام است.»

امان الله خان از سبب وطن پرستی و ترقی خواهی محبوب القلوب مردم کابل بودُ در روز های اخیر دربین کابلیان تفنگ توزیع کرد تا ازسربام های شان بالای کوهدامنی ها فیر کنند. او دربیانیه ی خود در یک خیمه گرد و سرپوشیده نزدیک پل باغ عمومی کنونی شهروندان کابل را به جنگ با اشرار تشویق کرد ولی از جمعیت صدای برنخاست وقتی که خلع شد برادرش و سرداران دیگر و سرشناسان کابل جوقه جوقه دستار برسر و بودنه ها در دست برای بیعت به او در باغ بالا رفتند.

سردار غلام فاروق سراج مشهور به « سردار آغا» به نویسنده ی حکایت کرد که وی با برادرش عزیز خان به باغ بالا رفته بود و در آنجا از طرف شیر جان وزیر دربار معرفی شدند و تبصره کرد که امان الله خان این طور برادران جوان داشت واز دست چهار تا دزد شکست خورد؟.
حقیقت این بود که امان الله خان از سبب اصلاحات پیش از وقت خود در میان توده ها محبوبیت خود را از دست داده بود اما روشنفکران اورا خیلی عزیز میداشتند.
سردارحسین جان پسر سردار محمد عمرخان که با امان الله خان در سفر اروپا همرکاب بود روزی به من و شادروان اکادمیسین احمد جاوید در منزل خود حکایه کرد که { جارج پنجم پادشاه انگلستان به امان الله خان یک موتر «رالس رایس » بخشیده و گفت :{ فرزندم تو بسیار جوان و فاقد تجربه هستی و عجله داری که هرچه زود تر کشور خو را ترقی بدهیُ حکومت برتانیه برایت 300 میلون پوند کریدت میدهد هرقسم فابریکه که میخواهی از انگلستان بخر و نکته دوم برایت میگویم این است که دعوت لینن را قبول نکن و به روسیه سفر نکن زیرا با زرق و برق ظاهری تو را می فریبند.}
امان الله خان موتر را پذیرفت اما از اخذ کریدیت و فسخ سفر به رویسه سرباز زد. بقول سردار حسن خان مشوق در این راه غلام صدیق خان چرخی بود که وزیر خارجه و همسفر و در ضمن « باجه» امان الله خان بود. همچنان در این سفر ملاقات با مصطفی کمال ریئس جمهور ترکیه نیز سحنانی در باره اصلاحات رد و بدل شد. مصطفی کمال به امان الله اظهار داشت: «پسرم تا زمانی که یک اردو مقوی و منظم نداشته باشی دست به اصلاحات نزنی که مردم ما و شما بسیار محافظه کار اند».
بهرحال معین السلطنه که ولینعمت شیر جان و پدرش خواجه جان صاحبزاده « لاله ای «امیر حبیب الله خان» و آمر دفتر معین اسلطنه بود از شیر جان خواهش کرد که برایش از ارگ سه صد هزار (سه لک) افغانی بدهد و محمد صدیق مجددی از سفارت برتاینه برایش طیاره گرفتُ پدرم عطا الله صاحبزاده با چشم گریان از معین السلطنه خواستُ او را نیز با خود ببرد. او گفت : (اگر ترا با خود ببرم برادرانت را دزدان خواهند گشت.) از طرف دیگر سفارت برتانیه اظهار داشت که نام عطاء الحق صاحبزاده در فهرست مسافران طیاره نمیباشد. این قصه را من از زبان خانم افندی همسر معین السلطنه در منزلش شنیدم که در ضمن از صداقت پدرم نیز اظهار داشت.
در جنگ استقلال خواجه جان صاحب زداده یک لشکر قوی تشکیل داد که در آن عطاء الحق و شیرجان دو پسرش «کاکا و پدرم» نیز اشتراک داشتند و علیه انگلیسها خوب جنگیدند. در این وقت پسر دومش محمدصدیق خان کندک مشر (جگرن) بود
انگلیسها عقب نشینی کردند و به این ترتیب قوای افغانی چه ملکی و چه عسکری خود را تا تورخم رساندند و انگلیسها تا پشاور عقب نشینی کردند. امیر امان الله خان در همانجا به محمد صدیق خان فرمان فرقه مشری فرستاد.
حقیقت این بود که نادرخان سپه سالار با برادرانش سردار محمد هاشم خان و سردار شاه ولی خان از فرانسه آمده بودند و نادر خان سلطنت را برای خود میخواست. نادر خان در فرانسه و هاشم خان در روسیه (که قبلا تذکر د اده شد) سفیر افغانستان بودند و برادر کهتر شان (شا ولی) را شیر جان در جنوبی وپکتیا و پکتیکای امروز» ریئس تنظیمه مقرر کرده بودُ زمانیکه نادرخان آمد درجاجی

درسرحد با یک گروپ از سربازان برایش لوی سلامی گرفت. امان الله خان با سیاست غلط خود این خانواده را آرزده ساخته بود زیرا نادرخان در دوره کارش بحیث وزیر حربیه امان الله خان امور سرحدات را نیز در دست داشتُ از این سبب سران قبایل را میشناختُ از ایشان استقبال خوب بعمل آمد و یک قلعه را در مرکز جاجی در اختیار شان گذاشتند و درآن نادرخان وشا ولیخان و همراهان شان که از پشاور آمده بودند از قبیل محمد افضل خان ناصری که بعد ها معاون حربیه مقرر شدُ الله نواز خان ملتانیُ یعقوب حسن خان پنجابیُ چراغ علی که بعد ها نایب سالار مقرر شد و به «شاجی صاحب» شهرت داشتُ داکتر فقیر محمد خان داکتر حیوانات و هاشم خان برادر نادرخان در آن قلعه در مرکز جاجی زندگی میکردندُ همه از راه جگدلگ به مشرقی رفتند در آنجا به همرایی معشوق جان حضرت و عبدالرازق سرمه دارد (پدر داکتر صمد حامد) که برای برادر کهتر خود تبلیغات میکردند چه مضمون تیلیغات در روزنامه اصلاح چاپ سنگی گاهی به مدیریت یعقوب حسن خان و گاهی بمدیریت نصرالله خان پسر حاجی نواب خان لوگری که از گردیز چاپ میشد و تبلیغات شفاهی را بردارش محمد هاشم خان در مشرقی میکردُ چنین بو (ما برادران با قبول فدا کاری بزرگ چنانچه اهل و عیال سپه سالار صاحب در دست دزدان اسیر استُ آمده ایم تا مملکت را از شر دزدان نجات بدهیم و میگفتند و تاج و تخت اعلیحضرت امان الله خان را اعاده میکنیم و بقول فقیر محمد خان سراج (پدر وزیر محمد نگهت و سردار محمد ایمن هنرمندان تیاتر) سیزده 13 نفر از نقاط مختلف هند برتانیوی به هدایت انلگیسها با نادرخان برای جاسوسی همراه شدند که خود هم در آن جمله بودم. و همچنان انگلیسها دو هزار ملیشه ی تعلیم یافته وزیری را به کمک پسه سالار نادر فرستاد.

یکروز محمد صدیق خان فرقه مشر برای مذاکره نزد سپه سالار نادر رفت و از بهر احتیاط یک کندک عسکر را با ماشین دار با خود برده و قلعه را محاصره نمود در درون قلعه بین فرقه مشر و نادر خان سپه سالار روی این موضوع مشاجره صورت گرفت و گفت که نادر خان میخواهد تاج و تخت را برای خود بگیرد و او بحیث جنرال امیر حبیب الله مانعش میشود. نادر در جواب گفت : آیا برای سلطنت مرا شایسته میدانی یا حبیب الله دزد را ؟.... فرقه مشر «محمد صدیق »برایش گفت چون برای حبیب الله بیعت کرده ام نمیتوانم خیانت کنم و این بیت را خواند که بلای جانش شد:

{چراغی را که ایزد بر افرزود = هر آنکس گل کند ریشش بسوزد.}

نادر خان به آنها اشاره کرد که فرقه مشر را بگیرند و بکشند ولی یکتن از ریش سفیدان از احتیاط کار گرفت و گفت صبر کنید و نگاهی به بیرون افگند ملاحظه کرد که درو را دور قلعه محاصره است. به اتاق آمد و موضوع را به نادر خان حالی ساخت و فرقه مشر را از بالا خانه پایین انداخت. فردای آن بین محمد صدیق خان فرقه مشر و نادر خان در نزدیکی شهر گردیز جنگ در گرفت که قوای محمد صدیق خان پراگنده شد و خود او را یک دوستش بنام حاجی پهلوان کتوازی و برادرانش روی چهار پایی انداخته تا ده قاضی پروان به شانه خود حمل کردند که بعداُ حاجی پهلوان پدر (عبدالحکیم خان کتوازی) از طرف «آی آس آی » در پشاور شهید شد.} ختم.

این نبشته نمونه کوچک از حوادث تاریخی که بقلم شادروان عبدالحق واله از قصه های که از زبان پدرش عطاء الحق صاحبزاده و دیگران شنیده بودُ آن را در رشته تحریر در آورده است

نمایانگر تمام وقایع تاریخی و فرهنگی ُ نفوذ ملا ها در سیاست با تعلیم انگلیسها و خیانت نادر خان و برادانش با کمک دوهزار جنگجو ی ملیشه وزیری بود که برای مدت طولانی کشور را به عقب بر گردانیده تا بالآخره در خانواده خود نادر شاهی جا طلبیها اوج گرفت و سرانجام سردار داوود خان درسال 1352 هش- به سلطه سلطنتی خانواده نادری خاتمه داد و پیآمد آن کودتای سفید توسط داوود خان و یک کودتای خونین 1357 هش- را در قبال داشت.
کشور عزیز ما در طول تاریخ در بین قدرتهای بزرگ جهانی مانند « سنگ آسیاب » خورد و خمیر گردیده است ُ که عامل عمده آن عدم توجه قدرت مندان در تعلیم و بیداری مردم میباشد.
در قرن بیست ویکم هنوز در کشور بیعدالتی فریاد میکشدُ اکثریت مردم از دانش و آموزش بسیار ابتدایی بهره مند نیستند و دانش آموزان با تیر تفنگ بدرقه میشوند و مکاتب به آتش خشم جنگ سالاران و قدرت طلبان میسوزد ُهنر و فرهنگ و فرهنگیان خفه گردیده استُ زیرا ترقی و انکشاف در هیچ کشور بدون دانش و آموزش میسر نیست.
مرحوم واله یکی از عاشقان سرسخت هنر وفرهنگ وطن بود وی در طول حیاتش بکار های فرهنگی اشتغال داشت و جریده کاروان یکی از ابتکارات او بود که در سال (.....) بنیاد گذاشته شد و یکی از افتخارات دیگر این بزرگمرد فرهنگی ترجمه تاریخ تیاتر اروپا بود که مانند چراغ راه تاریک وپرُ خم وپیچ تیاتر را برای دایرکتران و نویسندگان تیاتر افغانستان روشن ساخت ُ تاریخ تیاتر ترجمه شادروان والله دست بدست هنرمندان تیاتر ما میگشت تا بالاخره کاملا نایاب گردید
با اظهار سپاس مجدد از محترم فرید واله که چنین سند تاریخی برای درج کتاب چهره های جاودان برایم ارسال نمودند ُ و در کتاب حاضر بخاطر خدمات شاروان واله در بخش تیاتر نیز گنجانیده شدُ برای ایشان سرفرازی تنما مینمایم و هم چنان برای مرحوم واله جنت فردوس از خداوند خواهانم. روحـــش شـــاد باد

تا ریخ تیاتر مولف « فرانک ام وتنگ
، ۱۳۴۶ -
ترجمه مرحوم عبدالحق واله

ســـــعـید ورکـــــزی

سعید ورکزی یک تن از هنرمندان نمایشات تلویزیون در افغانستان بودُ او در مدیریت نریشن فیلمهای تلویزیون ایفای وظیفه مینمود و دربرنامه های تیاتر تلویزیونی بحیث ممثل نفش افرینی کرد و بعد در فیلم «مردها ره قول است» اثر داکتر اکرم عثمان که از بودجه رادیو و تلویزیون فیلم برداری گردیدُ نقش مرکزی را بنام « شیرجان» بازی و همچنان مسولیت دایرکت فیلم را به عهده داشت. این جوان با استعداد فیلمهای دیکری را نیز دایرکت نمود و با یکتعداد جوانان دیگر در رادیو

تلویزیون ملی افغانستان در بخش های فیلم های کوتاه تلویزیون و فیلم های بلند سینمایی فعالیت های زیاد انجام دادند.
سعید ورکزی زمانیکه افغانستان را بخاطر جنگهای داخلی ترک نمود اولا به پاکستان وبعد به ماسکو زندگی کرد و سرانجام در امریکا متوطن گردید . ورکزی به ساختن فیلمهای سینمایی خیلی علاقه داشته و مسلک خویش در مهاجرت نیز دنبال کرده است . چنانچه در سال 2010 م در امریکا به دایرکت فیلم بنام « لوری » اقدام نمود این اثر از جناب حامد نوید به زبان انگلیسی نوشته شده بود بشکل یک فیلم خوب سینمای تهیه گردید.

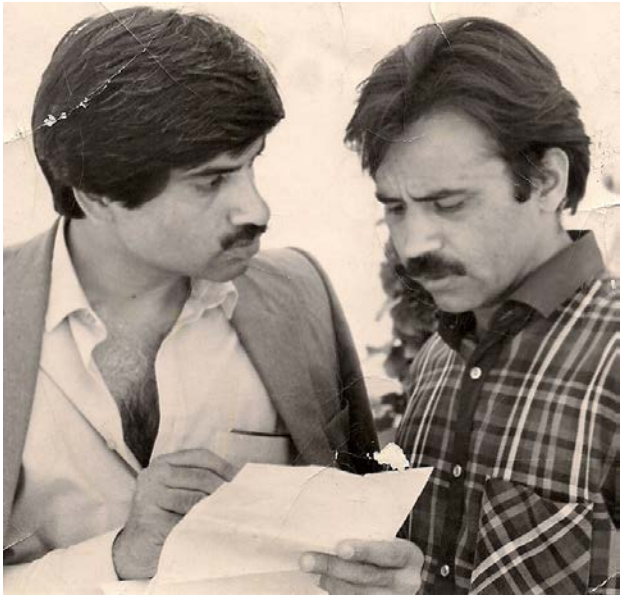

در تصویر زمریال و سعید ورکزی دیده میشوند ُ فوتو ارسالی زمریال است

عـــزیـــز الله هـــــدف

عزیزالله هدف فرزند عبدالعزیز سرکار درسال 1313 هش 1934 م- در نوآباد ده افغانان کابل دیده بدنیا گشود.
پدر بزرگش بنام سیف الدین خان در قریه ماموزایی های شیوه کی کابل زندگی میکرد او مرد سخاوتمند و عادل بود هرگاه بین مردم ده و قریه نزاع پیدا میگردید از سیف الدین خان برای حل مشگلات منحیث شخص عادل دعوت میکردندُ از این رو بین مردم بنام به « شیخ عادل بابا » مشهور بود.

از طرف مادرُ عزیزالله هدف نواسه سردار شهاب الدین خان قوم محمد زایی و یکزمانی حاکم غزنی بودُ میباشد.
پدر هدف « عبدالعزیز خان» با غلام نبی خان چرخی شخصیت مبارز و آزادی خواه کشورُ رابطه خیلی نزدیک داشت. زمانیکه غلام نبی چرخی منحیث سفیر در ماسکو تقرر حاصل کردُ عبدالعزیز سرکار را با خود به شوروی برد و بحیث « قاصد سیاسی» درسفارت افغانستان در ماسکو مقرر نمود. وقتیکه محمد نادرخان به پادشاهی رسید تمام سفرای زمان امان الله خان رااز سفارتخانه های افغانی دوباره بوطن خواست. عبدالعزیز سرکار همرای سفیر «چرخی» بوطن برنگشت و در ماسکو با یک خانم روسی به ازدواج متوصل شد.
نظربه در خواست خانمش « مادر هدف» محمد نادرخان متوجه غیابت عبدالعزیز سرکار گردید او را فوری بوطن خواست و به جرم عدم اطاعت از فرمان پادشاه از وظیفه برکنار نمود. بیکاری و خانه نشینی تا دم مرگ یار و یاورش شد و بالاخره زمانیکه وفات کرد و از وی سه طفل خورد سال باقیماند (عزیزالله پنج ساله ُ نجیب الله سه ساله و کریمه نه ماهه) بودند و تحت تربیت و سرپرستی مامای شان بنام محمد حسن خان قرار گرفتند.
محمد حسن روی مناسبت حسنه ایکه با سردار شاه محمود خان داشت ُبحیث «کرنیل ُ حاکم ُ مامور عواید گمرکات » وغیره در ولایات کشور ایفای وظیفه مینمود ُ خواهر جوان و سه فرزندش هم رکاب مسافرت های وظیفوی او گردیدند. در آنزمان در بسیاری ولایات مکتب وجود نداشت و عزیزالله هدف را مامایش نزد ملا ی مسجد فرستاد تا اساسات دینی را بیآموزد ُ بعداً محمد حسن خان در گمرک امام صاحب تبدیل گردید هدف را در صنف اول « مدخل » شامل مکتب نمود. وی الی صنف چهارم را در آنجا تمام کرد و دوباره نسبت تبدیلی مامایش بکابل کوچیدند و شامل صنف پنجم در یکی از مکاتب شهر کابل گردید.
موقعیکه محمد حسن خان دوباره به خان آباد تبدیل شد خواهر و خواهرزاده هایش را با خود نبرد. عزیزالله هدف چون فرزند بزرگ فامیل بود در مطبعه دولتی بحیث حروف چین شامل کار شد و بعداً شامل خدمت عسکری گردید ُ در بازگشت از خدمت زیر بیرق به شرکت برق کابل مقرر گردیدُ در آنجاه با وزیر محمد نگهت هنرمند معروف تیاتر که در عین زمان کارمند شرکت برق کابل نیز بود ُ معرفی گردید. مرحوم نگهت او را تشویق کرد تا برای بهبود اقتصاد خانواده اش بعد از وقت کار رسمی در تیاتر هنرنمایی نماید. اما نسبت آنکه نو آموزان تیاتر کرکترهای خانمها را در ستیژ بازی میکردندُ هدف نپذیرفت. مرحوم وزیر محمد نگهت روزی با دلسوزی از ایجاد یک تیاتر جدید بنام لشکر ننداری «هدف » را مطلع ساخت و شمولیت او را وعده نمود.
محمد نذیر سراج برادر « نگهت» ریس لوازمات وزارت دفاع بود. ریاست لوازمات دفاع ملی دارای یک سالون بزرگ جهت برگزری بعضی کنفرانسها و سیمنیار های مربوط وزارت دفاع بود و محافل عروسی صاحب منصبان نیز در آن سالون برگزار میگردید. سالون مذکور بنام کلوپ عسکری یاد میشد و در انصاری وات مقابل عمارت رادیو و تلویزیون ملی در سرک میدان هوایی موقعیت داشت.
مرحوم نذیر سراج در اثر اصرار برادرا نش «محمدبشیر سراج ُ وزیر محمد نگهت و ایمن » از آن سالون کنفرانس برای تیاتر استفاده کرد و نمایشنامه هایکه روحیه تشویقی عسکری و ترغیب جوانان

برای پاسداری از خاک آبایی شان را داشتُ نمایش داده میشد.
دراین تیاتر بیشتر از عساکر که خدمت سربازی شان را در کلوپ عسکری سپری مینمودندُ نیز بصفت ممثل در نمایشات لشکر ننداری استفاده میگردید و تنها چند هنرمند (وزیر محمد نگهتُ به صفت دایرکتر و محمد بشیر سراج بحیث نویسنده) تحت ریاست محمد نذیر سراج بفعالیت آغاز نمودند. هنوز نمایشات این تیاتر در معرض تماشاه قرار نگرفته بود ُمرحوم نگهت محترم عریزالله هدف را تشویق کرد تا در لشکر ننداری آمده و کار هنرمندان رااز نزدیک مشاهده نماید و بعد از وقت کار رسمی به هنرنمایی اشتغال ورزد. هدف با تشویق مرحوم نگهت به تیاتر لشکر ننداری
مراجعه نمودُ درانزمان بر علاوه افراد فوق الذکر استاد رفیق صادقُ رحمت الله فضلُ صدیق شیردل بحیث هنر پیشه فعالیت میکردند و جناب محمد اکبر روشن و محمد ابراهیم دلزاده که خدمت عسکری
خود را در آنجا میگذشتاندُ نیز در جمع ممثلین پیوستند. در این زمان آزادی نسوان تازه روی کار شده بود دو خانم گرامی مانند خانم رابعه پورنا فعلا « مستمندی» و خانم شریفه دانش بعداُ« ادیبار» شدُ نیز در جمع ممثلین در کنار هنرمندان ذکور بکار هنری پرداختند.

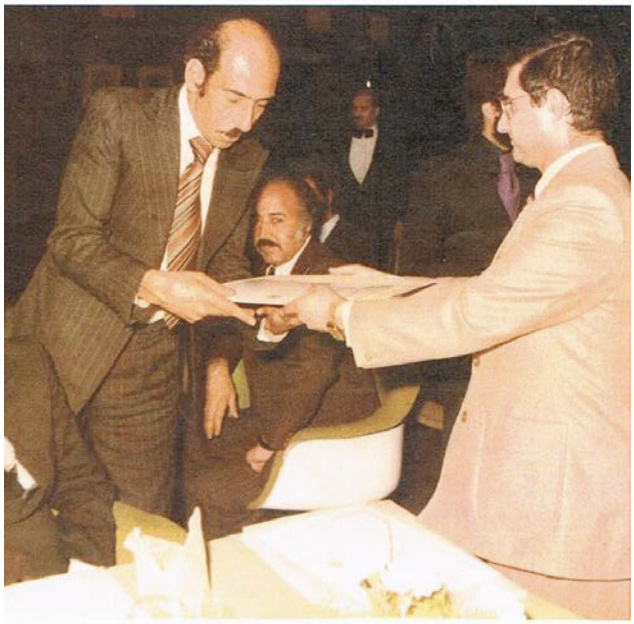

در حالیکه پوهنی ننداری و شهری ننداری مردان فدا کار نقش و کرکتر خانم ها را در روی ستیژ بازی میکردندُ اما این دو خانم ارجمند کمبود اکتورست زن را در لشکر ننداری رفع و کبوتر « تیاتر» را با دو بال به پرواز در آوردند و مکتب ریالیزم را در تیاتر افغانستان پیاده ساختند.
بااستفاده از آزادی نسوان این دو خانم فدا کار سکوت را شکستند و با هنرمندان ذکور در یک ستیژ هنرنمایی را آغاز نمودند و از جمله اولین خانم های بودند که در تیاتر مرکز و ولایات برای اولین بار هنری نمایی کردند تا انعکاس مردم در برابر آزادی نسوان و کارخانمها در اجتماع و بخصوص هنرنمایی زنان در جامعه سنتی را تحت آزمون قرار بدهندُ هرگاه در جامعه انعکاس مردم منفی میبودُ به یقین هیچ مرجع از آنها دفاع نمیکرد. چنانچه بعضی شورشها در ولایات ازجمله ولایت قندهار در برابر آزادی نسوان صورت گرفت که شما در زندگی نامه استاد اعظم عبیدی انعکاس مردم کندهار را در کتاب چهره های جاودان اثر ماریا دارو مطالعه کرده میتوانید.
سرانجام اولین نمایش هنری تیاتر آغاز و نام آن سالون سمینار و کنفرانس بنام لشکر ننداری در چوکات ادارات فرهنگی کشور ثبت و معرفی شدُ هنرمندان دیگری مانندُ خان آقا سرورُ علی مشتری

نجیب الله هدف و دیگران نیز در جمع هنرمندان لشکر ننداری پیوستند. کار هنری عزیزالله هدف از لشکر ننداری آغاز گردید.
همان طوریکه قبلا اشاره گردید که مقامات حکومتی از رشد و انکشاف تیاتر به انواع گوناگون جلوگیری مینمودند برای بسته کردن این تیاتر نیز دقیقه شماری داشتند تا آنکه نمایشنامه بنام « معاینات صحی » اثر محمد بیشر سراج بنمایش گذاشته شد. با آنکه درام مذکور بسیار موضوع دلچسپ و روحیه وطن پرستی و قانون عسکری را نمایش میداد ُ اما ترازو ی بزرگ چوپ فروشی برای وزن کردن سربازان تحت جلب بروی ستیژ گذاشته شده بود تا بعد از وزن کردن عساکر فورمه صحیی را خانه پرُی و شامل خدمت زیر بیرق گردند.
افراد تحت جلب آنقدر ضعیف ُنا توان انتخاب شده بودند که پله ترازو قطعاُ از جایش تکان نمیخورد... این درام کمیدی در ذات خود قویاُ سیاسیُ مقامات حکومت را بر افروخته ساخت در حالیکه هنرمندان لشکر ننداری در ولایات کشور به نمایشات شان ادامه میدادندُ امرمسدود شدن لشکر ننداری صادر گردید و جنرال محمد نذیر سراج تمام هنرمندان رااز ولایات بمرکز خواست.
لشکر ننداری بعد از چند سال فعالیت هنری در سال 1343 هش- بسته شد. هنرمندان هر طرف پراگنده شدند و بعضیها در تیاتر پوهنی ننداری جذب و عزیزالله هدف که تازه به تیاتر و نقش آفرینی علاقمند شده بود ُ روی همین علاقمندی برای مدت طولانی در پوهنی ننداری در زمان مشق و تمرین درامه ها ُ بعد از وقت کار رسمی منحیث تماشاگر به اجازه استاد عبدالرشید لطیفی شرکت مینمود و از تمرینات هنرمندان میآموخت.
دراین زمان پوهنی ننداری درامی را بنام «خرس چخوف » به نمایش گذاشته بود و ازبد حادثه یکتن از ممثلین بنام سید شریف حارث در شب اخیر درام روی حادثه افتادن از بالای اسپُ کمرش شکست ُ نقش او در آخرین شب نمایش بدون ممثل باقی ماند و مهربان نظر اوف دایرکتر تاجیکی همان نقش را برای یکشب به هدف سپرد.
بعد از آن نمایش درامی دیگر بنام « طبیب اجباری » اثر مولیر به دایرکت مرحوم مهربان نظر در پوهنی ننداری به نمایش گذاشته میشد و سید شریف حارث درآن نمایش نیز نقش داشت چون هنوز صحت یاب نگردیده بود نقش وی را حاجی مهربان نظر اوف برای عزیزالله هدف سپرد و هدف امتحان خود را در همین نمایش به موفقیت سپری کرد.
مهربان نظر اوف پوهنی ننداری را بشکل اساسی و مسلکی رهنمایی میکرد ُ هنرمندان قبل از ظهر همه روزه مشق و تمرین مینمودند و هدف نسبت اینکه کار رسمی در شرکت برق داشت ُ در تمرین حاضر شده نمیتوانست بناُ مهربان نظر اوف از آمر پوهنی نندای تقاضا کرد تا او رااز شرکت برق رسماْ در پوهنی ننداری تبدیل و بشکل رسمی و دایمی مقرر نماید تا در مشق و تمرین بطور مسلسل سهم بگیرد. این لطف حاجی مهربان نظر اوف بود که هدف در چوکات پوهنی ننداری بحیث ممثل رسمی پذیرفته شد و طبیب اجباری در واقع اولین درامش در پوهنی ننداری بود که از آغاز تا انجام درآن حصه داشت.
بنابر قرارداد های فرهنگی میان دوکشور دایرکتران تاجیکی مانند شمس قیام اوف ُ رحمت الله اوف و مهربان نظر اوف یکی بعد دیگری برای مدت مختلف جهت همکاری هنری به افغانستان میآمد و

هرکدام آنها درامهای معروف از اثار معروف ترین نمایشنامه نویسان را به نمایش میگذاشتند مهربان نظر اوف درامهای زیادی مانند « طبیب اجباریُ گنهکاران بی گناهُ شوهر هفتمُ پرنده مجروح وغیره را به نمایش گذاشت و برای دوسال مسئولیت تیاتر را در افغانستان بدوش داشت و در هر درام او جناب هدف نقش حتمی داشت و بعضاُ مهربان نظر اوف دست به ابتکار میزد هنرمندان تاجیکی و افغان را یک نمایشنامه مشترک تحت آزمون قرار میداد. در نمایشات مشترک هنرمندان اناث افغان در مقابل هنرمندان ذکور تاجیکی و شب دیگر هنرمندان اناث تاجیک مانند خانم « توفه فاضل اوف » در مقابل هنرمندان ذکور افغان چون استاد« رفیق صادقُ عزیز الله هدفُ عبدالقیوم بیسدُ اسد الله ارام و دیگران » در نمایشنامه « گنهکاران بیگناه» اثر الکساندر استراویسکی مشترکاُ تمثل کردند. شب اول نمایش جناب هدف خیلی نگرانی داشت زیرا هنرمندان تاجیکی شناس نامه فاکولته هنری های زیبا رااز کشور شان داشتندُ مرحوم استاد صادق برایش گفته بود .(هدف جان قابل نگرانی نیست اگر ماسند دانشکده هنرهای زیبا را نداریم اما استعداد و توانایی در وجود مااست و مااز فاکولته « زحمت و پشت کار» نام هنرمند را کمایی کرده ایمُ توکل بخدا کن انشالله موفق هستیم.) چنانچه نتیجه نشان داد اکثراُ هنرمندان تاجیک به بهانه مریضی درمقابل هنرمندان افغان کناره گیری مینمودند. استاد هدف با زحمت شباروزی نام خود را در ردیف هنرمندان بزرگ آنوقت ثبت تاریخ تیاتر افغانستان ساخت. او بعد از چندین سال هنرنمایی در لشکر ننداریُ پوهنی ننداری و کابل ننداری بالا خره زمانیکه فیض محمد خیر زاده بعد از ختم تحصیلات در رشته تاریخ و فلسفه از امریکا بوطن برگشتُ کورسهای هنرهای زیبا را درسال 1342 هش- تاسیس نمود یک تعداد هنرمندان تازه کار و جوان را تحت تربیت قرار داد و سرنوشت هنرمندان سابقه دار دگرگون گردید.
خیرزاده با داشتن روابط خیلی نزدیک به خاندان شاهی و بخصوص سردار محمد نعیم خان وزیر خارجه وقتُ از هنرمندان پوهنی ننداری و موجودیت دایرکتران تاجیکی برای سردار محمد نعیم خان شکایت سپرد که گویا در پوهنی ننداری افکار کمونستی پخش میگردد درحالیکه چنین واقعیت وجود نداشت زیرا سردارمحمد نعیم خان میدانست که استادان تاجیکی به اساس قرارداد های جانبین افغان و شوروی به خواست و امضای برادرش «سردار محمد داوود خان » جهت رشد تیاتر به افغانستان آمده بودندُ کدام تصمیم جدی گرفته نمیتوانست.
درکورسهای جناب خیرزاده افراد طبقه نسبتاُ بالای جامعه زیاد نفوذ کرده بودند و تحت رهنمایی «فریمن » دایرکتر امریکایی بکار خویش آغاز نمود و درکورس رشته های مختلف (موزیکُ و تمثیلُ گویندگی و فیلمبرداری) فعالیت داشتند.
درکنار شاگردان جدید و جوان ستار جفاییُ حیات الله خروشُ احسان اتیلُ عصمت الله انصاریُ اسدالله آرامُ حبیب الرحمن قتیل ضیاییُ بریالی ناصریُ خان اقا سرورُ غلام یحیی شورانگیز و دیگران که بسیار آنها مربوط مقامات بالایی جامعه نیز بودندُ در این کورس حضور داشتند.
سرانجام افکار و اندیشه شرقی و غربی و عدم حمایت و توازن کمک های مالی از طرف دولت به مرجع هنریُ کشیده گیهای زیاد را میان هنرمندان بوجود آورد.
هنرمندان چون استاد عبدالرشید لطیفیُ استاد عبدالقیوم بیسدُ استاد عبدالرشید جلیاُ استاد رفیق صادق و هدفُ سردار محمد ایمنُ رحمت الله قدریُ محمد علی رونق و سایر هنرمندان معروف که

سالهای زیاد در پوهنی ننداری ُ شهری ننداری با امکانات خیلی محدود درامه های مشهور را نمایش داده بودند کاملاً از توجه و مساعدت های دولت محروم گردیدند. این تیره گیها عدم توافق خاندان سلطنتی را برملا میساخت زیرا پروژه های که توسط سردار داوود خان با تاجیکستان شوروی قرارداد گردیده بودُ توسط جناب خیرزاده بنام پخش افکار کمونستی بمقامات معرفی گردید. درحالیکه استادان و دایرکتران چون عبدالرشید جلیا ُ عبدالرشید لطیفی و انجنیر محمد علی رونق تحصیلات شان را در المان و فرانسه سپری کرده بودند و سایر هنرمندان تحصیلات داخلی داشتند. در اثر تلاش هنرمندان و توجه خاص سردار محمد داوود تیاتر اندک انکشاف کرده بود. تنها ازکابل ننداری بطور مثال یادآور میشویم : به اساس امر فوق العاده سردار محمد داوود تیاتر با عظمت در ظرف چهل وپنج روز بمناسب چهلمین جشن استقلال کشور بخاطر تشریف آوری مهمانان و هنرمندان خارجی اعمار گردید تا آنزمان اصلاً یک تیاتر آبرومند در پایتخت کشور وجود نداشت.

این یک واقعیت تلخ است که عدم تفاهم اعضای خاندانی و تصامیم متضاد در امور اداره دولت نسبت افکار مترقی سردار محمد داوود خان وجود داشت.

روی همین نواقص بجای آنکه در اثر شکایات خیرزاده سوی تفاهم حل میگردید برخلاف تمام تیاتر را بنام ریاست هنر تحت آمریت جناب فیض محمد خیر زاده درآمد و جناب خیرزاده دراثر همان سوء تفاهم دست بلند در برکناری هنرمندان سابقه پیدا کرد و هنرمندان و استادان معروف چون استاد رفیق صادق ُ عزیزالله هدفُ انجنیر محمد علی رونق محمد اکبر روشنُ رحمت الله قدیریُ سردار محمد ایمن و چند تن هنرمندان سابقه دار دیگر رااز تیاتر کابل ننداری اخراج نمود.

استاد رونق به عسکری سوق و بعداز ختم عسکری به کار شخصی « ورکشاب ترمیم رادیو » مطابق مسلک خویش پرداخت واستاد عبدالرشید لطیفی به مرستون کابل معرفی گردید و یکتعداد بکارهای دیگری رو آرودند. اما ظاهر هویدا که با سید قاسم رشتا در باره بعضی مسایل جنگ کرده بود ُ توسط دکتور حبیبی در رادیو افغانستان مقرر گردید چون او دربخشهای مختلف هنرو فرهنگ استعداد فوق العاده داشت و دشمن تملق بود بخاطر اعاده حقوق خود و دیگر هنرمندان به دفتر وزیر اطلاعات و کلتور مرحوم دکتور محمود حبیبی رفت تا رفع مشکل نماید.

دکتور حبیبی پلان های انکشافی برای برنامه های رادیو افغانستان که تازه در انصاری وات نقل و مکان کرده بودُ در نظر داشت و هنرمندان برطرف شده را به رادیو افغانستان فرستاد.

در اثر امر دکتور جبیبی با وجود عدم دفتر لازمُ دهلیز بزرگ دخولی تعمیر ریاست نشرات رادیو را توسط دیوار آهنی بشکل یک دفتر جدا ساختند و مرحوم هویدا ُ مرحوم قدیریُ استاد هدفُ محترم اکبر روشنُ مرحوم سردار محمد ایمن در آنجا بکار آغاز کردند و یک برنامه انتقادی و انتباهیی و کمیدی را که روزهای جمعه بنام «نمایش رادیویی » از رادیو افغانستان نشر میگردیدُ بقلم مرحوم ظاهر هویدا نوشته شد و هنرمندان بشمول شخص هویدا در تمثیل أن برنامه واقعاُ شهکار کردند.

کرکترها عموماُ نامهای کمیدی چون « جک دلآغا- خاله تایلر- شیرآغا فریدون » وغیره برآن گذاشته بودند مورد توجه مردم قرار گرفت. سپس مرحو م دکتور حبیبی وزیر اطلاعات و کلتور وقت برای مرحوم هویدا دستور دادند تا داستانهای دنباله دار « سریال رادیویی » را تهیه و نشر نمایندُ البته نمایش رادیویی که مرحوم هویدا میساخت نیز سریال گونه بود و بطور مسلسل نشر میگردید.

اولین داستان دنباله دار بنام « مراد» بقلم شهید داوود فارانی و مرحوم دکتور رفیق یحیایی نوشته شد. نقش مراد را ظاهر هویدا و نقش مقابل اورا بنام « ضبتو خان» عزیز الله هدف بازی کرد. این داستان دنباله دار اولین داستانی بود که در اثر امر و تشویق دکتور حبیبی در رادیو افغانستان نشر گردید. کورسهای هنر های زیبا با آغاز جنجالی اش بعد از دو الی سه سال فعالیتُ از بین رفت و خیرزاده برای ایجاد اکادمی شاهی و بقای وظیفه خویش تلاش نمود تا در بخش هنر ماندگار گردد ُ جهت باز دید از اکامی های شاهی کشورهای مترقی بخارج سفر کرد تا با ایجاد آن اکادمی جایگاه مرفع برایش پیدا نماید. امابا کودتای 26 سرطان 1352 هش ـ توسط سردار محمد داوود پلان تیاتر اکادمی شاهی که جناب خیر زاده میخواست با تغیر رژیم شاهی خنثاُ گردید وی نیز افغانستان را ترک و دوباره به امریکا برگشت.

در ریاست جهموری سردارمحمد داوود خان هنر وفرهنگ انکشاف بهتر کرد پروژه تلویزیون فعال شد و یکتعداد هنرمندان و دایرکتران و پرودیوسران به بورسهای کوتا مدت جهت تربیت امور نشراتی به کشورهای جاپان ُ ایران و عراق فرستاده شدند هنر وفرهنگ مانند سالهای اخیر صدارت سردار داوود خان بسوی ترقی و شگوفانی قدم بر میداشت وسالهای 1337 الی 1347 هش- که شگوفایی فرهنگ بود دو باره زنده شد. پروگرامهای رادیو انکشاف بیشتر کردُ تیاتر دوباره جان گرفت و علاوه برآن امید آغاز فعالیتهای تلویزیون بدل هنرمندان جوانه زد.

گروپ بیست شش نفری که از جمع کارمندان سابق رادیو افغانستان که به تهران رفته بودند درآنجا با پیشکش کردن نمایشات هنری یکبار دیگر جناب هدف در نمایش بنام گاو صندوق اثر عبدالله شادان برای کارمندان تلویزیون ایران ثابت نمود که هنرمندان افغان دارای لیاقت و شایستگی خاص میباشند و حتاایرانی ها از جناب هدف تقاضا کردند تا در ایران باقی بماند و هنرش را دراینجا ادامه بدهد که از طرف استاد هدف این تقاضا رد گردید.

بعداز هفت ثور 1357 ریاستهای افغانفیلم و تلویزیون به ساختن فیلمهای مستندُ اخباریُ داستانی هنری و تبلیغاتی پرداختند و رادیو درامها و داستانهای بیشتر تهیه گردید و تیاتر نیز با هردو زبان « دری و پشتو» نمایشات جالب را به کابل ننداری بنمایش گذاشت و تعداد هنرمندان افزون گردید زمینه کار برای هنرمندان بیشتر مساعد شد و درکنار این همه فعالیتها تیاتر دیگری برای جوانان تحت رهبری سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان بفالیت آغاز کردُ استعداد های هنری از قشر جوانان جامعه از دانشگاه و لیسه های شهر توسط مسُولین باصلاحیت رسانه های جمعی و هیئت هنرمندان کشف و بکار گماشته شدند و اتحادیه های نویسندگانُ هنرمندان و ژورنالیستان ایجاد گردید. استاد هدف در سه بخش «تلویزیون- تیاتر و سینما» فعالیت چشمگیر داشت و همچنان در پوهنتون کابل بعضی درامها را دایرکت نمود و استعداد جوانان دانشگاه کابل را کشف کرد و آنها در بخشهای مختلف هنری جذب گردیدند.

استاد هدف در شرایط ناگوار جنگ برای تهیه فیلمها بولایات کشوربا گروپ هنرمندان هم سفر بود که یک بخش کار های بزرگ هنری او را خاطرات ناگوار جنگ و گفتنی های ماجرای جنگ تشکیل میدهد. نا گفته نباید گذاشت که در این زمان تمام هنرمندان بخشهای مختلف هنری چون «موسیقی ُ تیاترُ نویسندگانُ شاعران » مورد حمایت خاص رژیم حاکم قرار داشتند و برای تمام فرهنگیان از

طریق اتحادیه های مربوطُ زمینه آموزش در خارج کشور مهیا گردید و بهتر شدن زندگی هنرمندان از نظر سرپناه در مکروریان شهر کابل که یگانه اپارتمانهای راحت و مطمین و مصئون بودُ به هنرمندان توزیع شد و معاشات افزون گردید و بخصوص حقوق سفریه ولایات خیلی فوق العاده بود و هنرمندان میتوانستند در چند ارگان نشراتی هنر نمایی بدارند و حقوق اخذ نماید.
جناب هدف بعد از وفات استاد رفیق صادق بحیث مدیر درام و داستان دری و چندی بعد بحیث مدیر عمومی درام و داستان دری و پشتو تقرر حاصل کرد. وی در طول سالهای که به هنر اشتغال داشت در بیشترین درامهای رادیوییُ بیشترین فلینامه های تلویزیونیُ نمایشات تیاتر و فیلم های سینمایی نقش برجسته داشته است وهمچنان حدود ده فیلم را نیز دایرکت نموده است وبا زحمت شباو روزی به مقام والای هنری رسیدُ میتوان او را منحیث هنرمند چند بعدُی افغانستان شناخت.
خارق العادگی هدف درآن بود که استعدادش منحصر به یک روش درنقش آفرینی نبودُ او اساساُ هنرمندی بود که در تمام نقشهای کمیدیُ تراژیدی و نقشهای پیر و جوان موفقیت داشت هرگاه فیلمها و تیاترهای اورا از نظر مرور بدهیم استعداد وی را در نقشهای متفاوت میبایم بگونه مثال نقش او در سریال شیرآغا و شیرین گل که در شرایط دشوار مهاجرتُ نقش یک مهاجر افغان را تمثیل می نمود واقعاُ دشواری های افغانان مهاجر را مانند آیینه در مقابل چشم تمام مردم دنیا قرار میدادُ و یا در درام او پدرم نیست که مشهور ترینُ درام اثر مرحوم استاد لطیفی در تاریخ تیاتر افغانستان بشمار میرودُ آنقدر موفق درخشید که تماشا چیان را با خود درصحنه واقعی زندگانی پدر غریب و تانوان میبرد و یا در شنل گوگول آنقدر موفق بود که استاد مهربان نظر اوف از نقش آفرینی او متحیر گردید و به صدها مثال دیگر از نقش آفرینی او در تاریخ هنر افغانستان داریم . دراینجا یک چیز خیلی دقیق در هنرنمایی جناب هدف هویدا میگردد که استعداد او واقعاُ از دانشکده زحمتُ پشتکار و عشق عمیق به هنر- به شگوفانی رسید. بی جانیست که گفته اند :
نابرده رنج ُگنج مسیر نمشود = مزد آنگرفت جان برادر که کار کرد.
استاد هدف در طول کارهای هنری اش به گرفتن جوایز نقدیُ تقدیر نامه های فراوانُ مدال صداقتُ مدال شایسته فرهنگُ مدال افتخارُ مدال شه خدمتُ مدال دوستی افغان شوروی بخاطر نمایشات تلویزیونیُ به تعداد ده الی بیست تقدیر نامه از طرف اتحادیه هنرمندانُ ریاست رادیو تلویزیونُ تیاتر و ریاست جمهوری افغانستان و سایر ارگانهای هنری بدست آورده است.
او در نقش «صبتو خان» در اولین سریال رادیوی از طرف داکتر محمود جبیبی بخاطر نقش آفرینی حیرت انگیزش جایزه مطبوعاتی را که شامل پول نقد و تقدیر نامه بودُ بدست آورد.
در نمایشنامه ازدواج اجباری اثر مولیرُ یک مدال و بخاطر مجموع نمایش تیاتر که بیشترین نقش را ایفا کرده بودُ مدال و جوایز نقدی را کمایی کردُ فیلمهای سینمایی افغانستان که در فیستوالها اشتراک نموده استُ هدف جوایز فراوانی بدست آورده است.
جناب هدف تیاترُ رادیوُ تلویزیون و سینمای افغانستان مصدر خدمات فراموش ناشدنی گردیده است هرگاه هریک از نمایشات تیاترُ درامها و دانستانهای دنباله دارُ فیلمهای کوتاه و تیاتر تلویزیونی و فیلم های بلند سنمایی او را برشمارم از حوصله خوانندگان بعید خواهد بود بناُ با ذکر چند فیلم و نمایشات تیاتر که ایشان در حافظه داشتندُ اکتفا میداریم.

نمایشات تیاتر

1- اوپدرم نیست ترجمه و نگارش استاد لطیفی

2- آتش زیرخاکتسر -اثر استاد بیسد

3- بازگشت نا گهانی ُ اثر موسی نهمت

4- پرنده های مهاجر اثر عبدالرشید پایا

5- شام زندگی اثر استاد لطیفی

6- خرس چخوف - اثر چخوف ترجمه استاد لطیفی و دایرکت مهربان نظر اوف

7- خشو اثر شمخالوف ترجمه و نگار حمید جلیا

8- در راه عقیده ...ترجمه ونگارش استاد لطیفی

9- سوی تفاهم اثر البرت کامو -ترجمه و نگارش احمدشاه علم

10 - رقص شیاطین اثر یوسف کهزاد

11- کچری قروت اثراستاد سید مقدس نگاه

12 - گرسنه ها اثر توفیق الحکیم ترجمه و نگارش استاد لطیفی

13 -ازدواج اجبار ُ اثر مولیر ترجمه داکتر روان فرهادی

14 - مرغ زیرک اثر مولیر ترجمه شادروان مهدی شفا

15 - مفتش اثر گوگول ترجمه و نگارش عبدالحق واله - دایرکتر احمد شاه علم

16 -وقت پول است ُاثر .. ترجمه و نگار از موسی نهمت - دایرکتر احمدشاه علم

17 -بازگشت ناگهانی یک اثر فرانسوی ترجمه و نگار استاد لطیفی

18 - وقت بلی گفتن - اثر جلال نورانی .در پوهنتون کابل به دایرکتری و نقش آفرینی استاد هدف

19 - به آرزوی دیدار اثر قدیر دانش

20 - پیراهن عروس اثر استاد لطیفی

21 -گاوصندوق اثر عبدالله شادان -دایرکتر مرحوم داوود فارانی در تهران نمایش داده شد.

22 - عاطفه اثر محمد عثمان صدقی

23 - راه بندان اثر عبدالله شادان

24 - ماجرای روشن اثر وزیر محمد نگهت و خان آقاسرور - درلشکر ننداری

25 - قهرمانان اثر محمد بشیر سراج در لشکر ننداری

26 -معاینات صحی اثر محمد بشیر سراج در لشکرننداری

27 – شوهر هفتم اثر استاد لطیفی در پوهنی ننداری
28– تو بمیری من نمیرم
درفیلم ها
1 – روزهای دشوار تولید افغانفیلمُ اثر دکتور رفیق یحیاییُ در نقش حاکم
2 –قاچاقبران به دایرکتری سلطان حمید هاشم
3 – دختری با پراهن سفید اثر اکرم عثمان – دایرکتر فقیر نبی
4 – اختر مسخره اثر رهنورد زریاب دایکرت عبداللطیف احمدی
5 – دکندی زوی – اثر عبدالمنان ملکری و سوژه از کاتب پاسونُ دایرکت داکتر عبدالواحد نظری
6 – سربند اثر عبدالبشیر رویگر .
7 – زمین .
8 – ده کده ء من .
9 – صدا به دایرکت نصیر القاس و هدف در همین فیلم جایزه گرفت.
10 – دهکدها بیدار مشوند
11 – فیلم سیاه موی و جلالی
12 –انجمن خانواده
13 –در انتظار مجاهدُ نوشته از وزیر اطلاعات وکلتور مجاهدینُدر سال 1371 به دایرکتر استاد هدف . قصه فیلم « درانتظار مجاهد» ازاین قرار میباشد« زمانیکه مجاهدید بکابل رسیدیند وزیر اطلاعات وکلتور مجاهدین برای هدف یک نوشته کوتا و مختصر را داد و امرکرد که این را فیلم بساز. در حالیکه جنگ تن به تن بخاطر تقسیم قدرت هنوز در کوچه وپس کوچه شهر کابل جریان داشتُ جناب وزیر میخواست فیلم بسازد و انتظار مردم را که برای رسیدن مجاهدین در وطن داشتندُ بنمایش بگذارد. در این فیلم انتظار خانواده ی بخاطر آمدن مجاهدین نشان داده میشد و دختری به انتظار آمدن نامزادی میباشد. کسی برایش مژده میدهد که چشمت روشن نامزاد بخیر آمد– دختر هیجان زده از منزل میبرآید و گوشه چادرش را شمال پس میزند و گوش دختر نمایان میگردد که حالت هیجانی و خوش غیر مترقبه او را نشان میداد.
بخاطر نمایان شدن گوش دختر فلم « هدف» تحت تحقیقات هیئت سانسور فیلم در زمان مجاهعدین قرار گرفتُ برایش اخطار دادند که این جاه سرزمین مجاهد است چطور گوش یک زن نمایان شود. با این فهم فرهنگی مجاهدینُ استاد هدف از هشتم ثور 1371 هش– الی چند ماه بکارهای هنری ادامه داد و فلم را برای هیئت سانسور سپردُ جنگهای داخلی به شدت ادامه پیدا کرد و تیاتر کابل ننداری در اثر اصابت راکتها از بین رفتُ شهر زیبای کابل با همه داشته های فرهنگی اش به ویرانه مبدل گردیدُ همه مردم برای حفظ جان شان کابل را ترک میکردندُ او نیز بخاطر حفظ حیاتش بطرف مزار شریف رفت و از آنجا به ماسکو اقامت گزیدُ در ماسکو با چند تن از هنرمندان دیگران در سریال تلویزیونی شیرآغا و شیرین گل نقش ایفا کرد و بعد از ده سال اقامت در ماسکو در 2000 م– به اثر اسپانسر خواهرش به امریکا رحل اقامت دایمی پهن کرد و تا اکنون در ایالت

کلیفورنیا ی امریکا زندگی دارد. درامریکا اتحادیه سرتاسری هنرمندان که تحت ریاست داکتر عنایت الله شهرانی فعالیت داشتُ بعد از تحقیقات زیاد و جمع آوری نظریات هنرمندان چون استاد یوسف کهزادُ استاد عبدالقیوم بیسد استاد محمد حسین ارمان – و دیگرانُ لقب استاد برایش اعطا گردید. استاد هدف هیچگاه ازدواج نکردُ درسال 2011 میلادی به زیارت خانه کعبه مشرف گردیده است

محـــــمد یـوسـف هـــــیـواد دوســـت

محمد یوسف فرزند گل احمد دربیست ششم سرطان 1335 هــش- در قریه حسین خیل ولسوالی بگرامی ولایت کابل در یک خانواده متوسط و روشنفکر بدنیاآمدُ پدرش « گل احمد» از جمله روشنفکران زمان امانی ویکی از اولین توپوگراف های جوان افغانستان بود که در احیا نمودن دوباره حاکمیت امان الله خان با سایر جوانان مبارز در شرق کابل عضو جبهه بود.

جناب هیواد دوست در ابتدا تحصیل خصوصی را در خانه و در مسجد قریه خویش آغاز نمود و بعد شامل مکتب استاد عبدالحق بیتاب گردید و الی صنف ششم را در مکتب علامه عبدالحق بیتاب ختم نمود. از صنف هفتم تا دوازدهم را در لیسه انصاری شهر کابل به پایان رسانید و شامل پوهنتون کابل شد او در پوهنحُی ادبیات و علوم اجتماعی تحصیلات خود را در رشته لیسانس ختم کرد و در سال 1366ـش - در کمیته دولتی رادیو ُتلویزیون در بخش افغانفلم مقرر گردید ُ اما این مقرری درمطبوعات برای هیواددوست تازگی نداشت زیرا او در ساحه نشرات رادیو پیشینه داشت و در مربوطات رادیو ازبرنامه اطفال که هنوز صنف سوم مکتب استاد بیتاب بود و از سال 1348 هش- آغاز گردیده بود و با نوشتن بعضی مقالات در کمکیانو انیسُ و پشتون ژغ از سالهای متعلمی همکاری قلمی داشت. زمانیکه در برنامه های اطفال رادیو حصه میگرفت تحت رهنمای شادروان خانم ظریفه جان متصدی پروگرام اطفال رادیو در بخش گویندگی استعدادش رشد کرد و بعد از طریق پروگرام اطفال به اداره هنر و ادبیات به مدیریت درام پشتو معرفی گردید و در رادیو درامها و داستان های دنباله دار و سایر برنامه های تمثیلی حصه گرفت. در آن زمان تحت رهنمایی استادان مجرب چون فضل محمد فضلیُ استاد عبدالمنان ملگریُ استاد محب الرحمن هوساُ عبدالعزیز غیورُ استاد نشاط ملک خیلُ استاد پلار و بعدها در مدیریت دری استاد رفیق صادق و سایر بزرگواران اداره هنر وادبیات آن دوره در رادیو افغانستان هنر تمثیل رادیویی و تیاتر را آموخت . به همین ترتیب در رادیو درامها ُ داستان های دنباله دار رادیویی و سایر پروگرامها حصه گرفت و با پارچه

های تمثیلی روی ستیژ رفتُ از طریق امواج رادیو بگوش هموطنان و هنر دوستان رسانید.
با بمیان آمدن تلویزیون ملی به تمثیل نمایشات تلویزیونی پرداخت . زمانیکه بصفت مامور رسمی تقرر حاصل کرد با تجارب قبلیکه در رشته نشراتی داشت بنوشتن بسیار از پروگرامها پرداختُ هیواددوست برعلاوه هنر تمثیل در نوشتن رادیو درامها ُپارچه های تمثیلی و پروگرامهای کورنی ژوندُ زراعتُ کارگرُ دهقانُ اطفالُ و بسیاری دیگر ازنیش قلمش پروگرامها را غنی ساخت. در کنار این همه مصروفیت هایکه در رادیو داشت با ادامه همکاری که از زمان نوجوانی در کمکیانو انیس و پشتون ژغ ُ همکاری جدید با روزنامه ها و مجلات دیگر چون : ژوندونُ پشتون زغ ُ هیوادُ انیسُ قندهارُ پکتیاُ و شماری دیگری آغاز نمود و بیشتر بخش مصاحبه ها و تبصره ها و گذارشات را برای مجلات و روزنامه تهیه مینمود و از نوشتار او خوانندگان گرامی فیض برده اند .
هیواددوست از انانسری در برنامه های اطفال آغاز و الی گویندگی ُ تمثیل درامها و داستانهای خیلی بزرگ ومعروف ُ خوانش برنامه ها در بخش های رادیو و تلویزیون ارتقاُ نمود و به پرودیوس و دایرکت پروگرامهای چون جوانانُ برنامه های هنری و ادبی برای منسوبین قوای مسلح کشور و به تهیه مصاحبه هاُ گزراشاتُ و راپور تاژ های مختلف از گوشه وکنار کشور در شرایط دشوار که جنگ های داخلی جریان داشت ُ فعالیت نموده است و دسته بندی ُ مونتاژ و ایدت برنامه را انجام داده است.
جناب هیواد دوست بعداز ختم پوهنتون بحیث معاون اداره سیاسی و اجتماعی رادیوُ بعد بحیث مدیر برنامه های اطفال و جوانان تلویزیون توظیف گردید.
او توانست که دور بین کمره و مایگرافون رادیو وتلویزیون را در نقاط دور دست درخدمت جوانان کشورش قرار بدهد و از آن طریق پیام وحدت و همدلی را برای مردمش برساند..
او تقریباُ تمام روز های هفته را درکنارُ جوانان و بعداً که برنامه های دهقان وزراعت را پیش میبرد در کنار هموطنان زراع در کشتزار های آنها سپری مینمود و از رویه نیکو او دهاقین و هموطنان نقاط دور دست ولایت کابل خشنود بودند و مشکلات شان را از طریق همین پروگرامها بگوش مسوولین میرسانیدند. هیواددوست از محله پیشه وران ُ صعنتگرانُ تاجرانُ دوکانداران ُ و صنایع دستی گرفته تا سنگر های داغ جنگ از حال و احوال سربازان وافسران باز جویی نموده و از طریق تلویزیون انعکاس داده است.
در آنزمان با وجود دشتواری های جنگ ُ نا امنیُ فضای رادیو و تلویزیون و روحیه همکاری و روابط صمیمانه میان همکاران رادیو و تلویزیون ملی به پیمانه یک خانواده بزرگ فرهنگی مملوع از محبت و همدردی وجود داشت .
بدین گونه درحفظ و نگهداشت تعمیم و غنامندی ارزشهای ملی و فرهنگی کشور تا سرحد

کار و پیکار نمودند .
پس از انکه جنگهای تنظیمی گروپ های هشت گانه و هفت گانه با همکاری یاران بین المللی شان وارد شهر کابل شدند همه دست آوردها و غنایم ملی ُ فرهنگی و حتا قوای منظم اردوی ملی ُ پولیس و امنیت ملی را برهم زدند.
دست به چور و چپاول و برهم زدن امینت عامه و تجاوز برحریم شخصی و ملی را که گناهی بزرگ ونا بخشنودی است ُ مرتکب شدند مردم بخاطر حفظ جان و شراف و ناموش شان ترک وطن کردند و جناب هیواددوست نیز ترک یار و دیار نمود .
اما محمد یوسف هیواددوست در خارج از کشور از راه نشرات رادیو بی بی سی ُ صدای امریکا ُ و رادیو ماسکو در ادامه کار مسلکی خویش اشتغال داشت همچنان در تاسیس مجله لیمه و مدیریت مسوول جریده اتحاد ُ جریده خپلواکی که مدیریت مسوول آن به دوش ژورنالست آگاه کشور خانم فیضیه هوسا میباشد ُ مبادرت و رزیده است.
جناب هیواددوست فعالیت ژورنالیتی خویش را در وبلاکهای افغانی نیز ادامه داده است و نوشتار او زینت بخش وبلاکها افغانان مقیم خارج بوده و هموطنانش از مطالب وی مستفید گردیده اند . اکنون در کشور دنمارک زندگی دارد و یک رادیو را بزبان ملی خویش برای افغانان مقیم شهر مذکور فعال ساخته است..

ظـــــاهـــــر هـــــویـــــدا

امروز تاریخ 25 مارچ سال 2012 م- میباشد درباره هنرمندی دراین کتاب مینویسم که چند روز قبل یعنی تاریخ پنجم مارچ بروز دوشنبه در شهر هامبورگ جهان فانی را وداع کردُ صدایش که روزگاری در افغانستان و جهان طنین میانداخت و در جهان هنر چند بعدی طنین صدای گرمش دلهارا اسیر میکردُ صدایش در گوشها باقی و دلها رااز محبتش تهی کرد با دوستان و یارانش ُبا غم های بی پایانش واع کرد.

آری ظاهر هویدا چهره جاودان هنر چند بعدی افغانستان بود.

هویدا در مطبوعات کشور مانند کوه بزرگ با سنگینی و متانت در زیر ابر قدرت دولتهای غیر مردمی ایستادگی کرد و با شهامت زیست . اما دریغاُ که در برابر پنجه قهار هیچ بنده تاب و مقاومت ندارد ُ مرگ شبانه سراغش را گرفت و پیکر استخوانی اش را در آغوش خاک کشانید.

بلی هویدا که آواز پرُ طنینش بر قلبها حکومت میکرد و برقلب حکومات مستبد و برعلیه ظلم ُ ستم و بیعدالتی چون تیر ب هدف میخورد و از راست گفتن و راسخ بودن به هدفش منصرف نگردید.

گرچه در جامعه که ظلم ستم ُ بیعدالتی و بیسوادی توده های میلونی را شکنجه مینمود و عنکوبت عقب ماندگی ذهن توده ها را تنیده بودُ رژیم های مستبد از گوشت و استخوان مردم روغن میکشیدُ اما چون ظاهر کودکی با هوش در آغوش والدین وطن پرست پرورش میشدند که روزی از طریقه های ممکن برای رهایی انسانهای آزاد از پنجه ظلم و استبدادُ داد خواهی نمایند و بسرایند

« نـــــازم آن مشـــــت یکه فـرق زور مـــــندان بـــشـــکنـــد»

ظاهر هویدا در 28 فبوری سال 1945م ـ در یک خانواده روشنفکر که پدرش کارمند دولت بود ُ تولد گردید و ظاهر نامش را گذاشه شد.

پدرش جهت اجرای وظایفش به ولایات مختلف سفر میکرد و هویدا در داینکدی هزاره جات تولد و الی سه سالگی در دایکندی زندگی کرد و بعد نسبت تبدلی وظیفه پدرش به دیار مولانای بزرگ ولایت بلخ شهر مزار شریف کوچیدند. در آنجا پدرش روح بزرگ هویدا و استعداد هنریش را کشف نمود و به استخدام معلم موسیقی برای مایه گذاری هنر موزیک در وجود پسرش اقدام کرد. بلی در آنزمان سازنده شدن عیب بزرگ بود و امکان چنین عمل نیکو و هنر پرورانه از پدر خانواده بزرگتر از تصور مردم بودُ روی همین علل یگانه هنرمند بنام (رمضان) در شهر مزار شریف وجود داشت و برای هوید ا هارمونیه را میآموخت.

دریغاُ بعد از هفت سال ارامش ایام کودکی در آغوش پرمحبت والدین ُ سیلی محکم یتیمی را نسبت وفات پدر در رخسارش احساس کرد و داغ همان سیلی ناامیدی او را به امید های بزرگی رسانید.

او یک طفلی بود که یک سر و هزار سودا داشت و در دامان شیر زن افغان «مادر مهربانش» پرورش یافت مگر اخلاق بدیع شعری و فضایل علمی و ادبی پدرش روح او را احاطه نموده بود لذا در خود آموزی و کتاب خوانی قدم های پدرش را تعقیب کرد.
پدرش اهل هنر و شعر وادب بود و در روح ظاهر اثر بزرگ گذاشت یعنی با موسیقی آشنا شد و با کتاب انس گرفت و بجای بازیهای کودکانه با کتاب بازی کردُ باکتاب قصه گفت و از کتاب شنید و از کتاب محبوب بی آزارش راه ورسم زندگانی را آموخت و در جامعه که ظلم و ستم چون هیولا انسان های مظلوم را قورت مینمودُ راه خود را پیدا کرد.
گرچه خود کودکی بیش نبود اما خود آموزی پیشه کرد و در کنار خودش دو برادر کوچک اش (کبیر و منیر) را زیر تحت حمایت و سرپرستی قرار داد زیرا مادر جوانش برای پیدا کردن رزق و روزی کمر بست و نان آور سه فرزندش شد. او در موسسه نسوان بصفت خیاط مقرر گردید و از نوک سوزنش نان حلال و صفره غیربانه ولی با غرور و شهامت بروی فرزندانش پهن نمود.
گرچه ظاهر از صنف نهم لیسه استقلال «مکتب معمولی » را رها کرد مگر با اندوخته ی که در ذهن روشنش داشت و درسن تقریباُ پنج سالگی پدرش برای پرورش استعداداو در رشته موسیقی مایه و خمیر مایه هنری گذاشته بودُ همان خمیر مایه تخمر کرد و تلاش های کوتاه مدت پدرش برای آرزو کودکی چون « ظاهر » استعدادش را صیقل نمود.
ظاهر که هنوز هویدا نشده بود با کمک ناچیزیکه از دستش برآورده میشد با شاگردی نزد(مستریُ سماوارچیُ موچی ...و هر آنچه چی) داشت دست شور داد و پول خیلی ناچیز مگر تجربه بزرگ از زندگی توده های فقیر با خود به کلبه فقیرانه اش آورد و رهنمای دو برادر کوچکش گردید.
زمانیکه تازه به سن بلوغ رسید دامن مکتب معمولی را رها کرد و در جستجوی راه اصلی زندگی که عشق به هنرش بودُ قدم برداشت.
هروز با برادر کوچکش کبیر هویدا در خانه با یک تونت کوچک پلاستیکی کهنه مشق و تمرین موسیقی مینمود. روزی یکی از دوستان شان بنام انجنیر عزیز که بعد از ختم تحصیلات از اتحادشوروی برگشته بودُ در منزل شان آمد از زوق و استعداد آن دو کودک معصوم شگفت زده شد و گفت : « من یک ماندولین با خود از شوروی آورده ام برای شما میدهم که تمرین نماید » این تحفه با ارزش هویدا و برادرش را به دنیای موسیقی آشنا ساخت.
در آن روزگار جشن های معلم در هر مکتب تجلیل میگردید. ظاهر و کبیر در صنف ششم و هفتم قرار داشتند و برای اولین بار در حضور داشت معلمین و متعلمین مکتب هنرنمایی کردند اما بعد از دو الی سه سال هویدا نواختن ماندولین را خوبتر فرا گرفت و در تجلیل از جشن معلم که هر مکتب در هنرنمایی با

استاد ببرک وسا با شادروان هویدا

همدیگر مسابقه میکردند و لیسه ملالی و استقلال که هر دو زبان دوم را فرانسوی فرا میگرفتندُ با فعالیت مشترک در برگذاری جشن معلم هنرنمایی کردند.
در اولین جشن مشترک دختران و پسران مکاتب متذکره فضل احمد نینواز که خود نیز از فارغان لیسه استقلال و کارمند وزارت خارجه آنوقت بود سرپرستی گروپ موسیقی و مرحوم استاد محمد علی رونق سرپرستی گروپ هنرنمایی تمثیل تیاتر لیسه استقلال را به عهده داشتندُ با استعداد هنری مرحوم ظاهر هویدا و محترم کبیر هویدا معرفت حاصل کردند. چند سال به همین ترتیب در چند جشن های معلم نقش آفرینی و هنرنمایی داشتند. در یکی از نمایشات مکتب که مرحوم اکبر رامش درجمله جوانان آواز خوان خوب بشمار میرفت ُ مرحوم نینواز یک آهنگ را کمپوز نمود و با اکبر رامش دیگر جوانان بشکل کورس اجرا میشد و دراین گروپ (احمد شاه علمُ ظاهر هویداُ عزیز تسلیم) و دیگر جوانان انتخاب گردیدند چون صدای ظاهر هویدا یک تون بخصوص داشت و خیلی بلند بودُ اورا در هنر آواز خوانی پذیرفتند و این جشن در سینمای کابل اجرا گردید.
در ابتدا حمید اعتمادی که چند پارچه در رادیو نیز ضبط کرده بودُ چون از خانواده مقامات دولتی بود صرفاُ در محافل خصوصی میخواندُ اما انروز برای حاضرین توسط انانسر اعلان گردید که حمید اعتمادی برای تان میخواند. چون اعتمادی نمیخواست بالای ستیژ بخواند ُ او دست ظاهر هویدا را گرفت و روی ستیژ برد و گفت بخوان.... ظاهر با قامت بلند ُ اندام لاغر و رخسار درون رفته ُ لباس نسبتاُ معمولی روی ستیژ قرار گرفت و دیگر اعضای ارکستر هم او را همرایی کردند اما متاسفانه « غریب بچه » بااستعداد مورد استقبال قرار نگرفت و حاضرین کف میزدند که حمید جان بخواند .....حمید جان بخواند به هنرنمایی هویدا هیچ توجه نکردند و فقط با یکصدا میگفتند که حمید جان ...حمید جان و بس .
هویدا ستیژ را با نا امیدی ترک و عقب صحنه رفت همین آغاز بی لطفی یک چرخش عظیم در هنر موسیقی برایش ایجاد کرد.
زمانیکه بخش موسیقی خاتمه پیدا کرد و قسمت تیاتر آغاز گردید در بخش تیاتر نمایشنامه بنام ازدواج اجباری اثر (مولیر) به دایرکتری مرحوم محمد علی رونقُ روی ستیژرفت و هویدا نقش خود را با لباس کلاسیک قرن 17-18 با ریش بلند همان زمان اجرا نمود و مردم او را نشناختند این همان هویدا است که چند لحظه قبل او را نگذاشتند آهنگ بخواند و با نا امیدی ستیژرا ترک کرده است ُ از وی استقبال کردند و برایش کف زدند و چنان مورد استقبال و کف زدنها قرار گرفت که هویدا هم برای یک لحظه آن بی لطفی چند دقیقه قبل تماشاچیان را فراموش کرد و بعد با همان جسارت کلاه و ریش ساختگی رااز خود دور کرده گفت : {تماشاچیان محترم ! من همان آوان خوان هستم که چند لحظه قبل مرااز روی ستیژ راندید و نگذاشتید که آواز بخوانم ُ حالا مرا تشویق میکنید ؟؟؟؟} و ستیژ را ترک گفت.
هرقدر تماشاچیان کف زدند و رهبر ارکستر و دایرکتر تیاتر از وی خواهش کردند که دوباره بخاطر احترام مردم روی ستیژ برودُ هویدا گفت نه ...از همان روز جواب رد را بر دفاع از حیثیت و شخصیت هنری ُ در ذهن خود جاه داد و یاد گرفت که برای دفاع از خود در بسیار موارد حرف (نه)

ضرورت است تا مردم بدانند و باید هنر و استعداد را تشویق نمایند نه اینکه نام و نشانی خانوادهٔ مقام و موقف دولتی را بالاتر از استعداد هنری ارزش بدهند و هنرمندان
بااستعداد را با بیرحمی و کم لطفی از ستیژ نرانند. از همان روز به بعد ظاهر هویدا در مکتب استقلال بنام فیلسوف مشهور گردید زیرا در درام نقش خیلی فیلسوف را داشتُ و متعاقباً با محترم عزیز آشنا معرفت بیشتر حاصل کرد و همکاری خود را با رادیو افغانستان أغاز نمودند.
هویدا درسن 14 سالگی روی ستیژ رفتُ اولاً با برادر کوچکش کبیر هویدا در شهری ننداری به هنر تمثیل تیاتر اقدام نمودند و در اجتماع هنری با هنرمندان بزرگ چون (استاد فرخ افندیُ مرحوم استاد فقیر محمد ننگلیالیُ مرحوم استاد محمد سلیم سرمستُ مرحوم ساربانُ مرحوم درمحمد سایر هرویُ مرحوم عبدلرحیم سرخوش) و همچنان استادان بزرگ تیاتر چون استاد عبدالرشید جلیا ُاستاد عبدالقویم بیسدُ استاد سید مقدس نگاهُ حمید جلیا ُ استاد یوسف کهزادُ امین الله ندا و امین آشفته) و دیگران آشنا گردید و از همین جا راه عشق واقعی خود را پیمود. بعداز آنُ ستیژ به ستیژ تیاتر پوهنی ننداری و کابل ننداری و کورسهای موسیقی در استدیو های سابق « رادیو کابل » واقع پل باغ عمومی وغیره مجامع هنری حضور پیدا کرد و ظاهر هویدا گردید.
او با معرفت هنرمندان جوان و اندوخته ها و تجارب هنری در اخیر دهه چهل و آغاز پنجاه با همکاری عزیز آشنا و دیگر جوانان بااستعداد یک گروه هنرمندان آماتور را ایجاد نمود و گامهای بزرگ در ایجاد موسیقی پاپ افغانستان برداشت و خدمت بس بزرگی برای هنرمندان جوانان و روند موسیقی پاپ در افغانستان انجام داد.
اهنگهای آن گروه در سال 1342 ش- برای اولین بار بنام موسیقی جوانان آماتور هرشب جمعه بعد از ختم اخبار مهم دری و پشتو از طریق رادیو افغانستان وقت پخش میگردید.
اولین آهنگ ظاهر هویدا قبل از گروه اماتور از رادیو پخش شد از ساخته های مرحوم جلیل زلاند بود بنام (تو روح جهانی /در جسمم چون جانی/ ای عشق ای عشق سوزانی) این آهنگ خلاف کرچ صدای هویدا بودُ چندان بدلها چنگ نزد زیرا در آن الات موسیقی محلی چون دنبورهُ غیچکُ رباب و غیره که سبک خاص هنرمندان همان زمانه بودُ ضبط شده بود که به کرچ صدای هویدا جور نیافتاد. بعد در ارکستر آماتور که با الات موسیقی غرب موزیک نواخته میشدُ صدای هویدا جای خود را پیدا نمود باآنکه یک ارکستر بزرگ در رادیو وجود داشت اما آرکستر بزرگ اماتور با جوانان اماتور و آهنگسازان جوان و نو آوری های جوانان که فارغ از قید و بند و مقرارت افراد یکه در رادیو امکانات را برای خودشان اختصاص میدادند و با اسعتداد جوانان و با نوآوری های شان در تضاد بودندُ موافق نبودند. جوانان اماتور آلات موزیک شخصی خویش را با خود میاوردند و با تلاش جوانان شهرت و هنگامه خاص در کابل برپا گردید.
در زمانیکه مرحوم هویدا گروه اماتور را در رادیو ایجاد نمود مصادف به زمانیست که گروه بیتل ها در انگلستان ظهور کردند و خواست جوانان کشور به نوع آوری موزیک ضرورت مبرم همان زمان بود هویدا با درنظر داشت خواسته جوانان با ایجاد گروه اماتور در دستگاه رادیو جهت عملی کردن اهداف عالی و انسانی که پیام روشنگرانه برای مردمش داشتُ اقدام نمود تا در نهایت از راه

موسیقی درهای بسته را بکوبدُ مغز های خفته را بیدار سازد و ذهن مردمش را روشن نماید و به مردم آگاهی دهد که هنر والای موسیقی را از دید گاه حقارت ندیده بلکه برای جوانان شان اجازه اشتراک در این هنر والای انسانی بدهندُ در این رابطه ظاهر هویدا شهید احمد ظاهر که فرزند شخصت دوم مملکت داکتر عبدالظاهر صدراعظم افغانستان بود و شهید فضل احمد زکریا « نینواز » یک محمد زایی سرشناس و پدرش وزیر خارجه مالیه و معارف کشور بود دراین راه پیشگام شدند تا ذهنیت مردم را از تعصب در برابر موسیقی پاک سازند و از طرف دیگر جوانان با نوآوری های جدید موسیقی همان زمان با نواختن آلات غربی که هرکدام اعضای گروه اماتور در نواختن آن مهارت داشتندُ بداخل رادیو میآمدند تا خواسته های جوانان جامعه را برآورده سازند و جوانان به موسیقی غربی و شرقی از هنرمندان خودشان استقبال نمایند.

در زمانیکه جناب فیض محمد خیرزاده بعد از تحصیلات از امریکا بوطن برگشت و در راس موسسه بنام هنرهای زیبا تقرر حاصل کرد و آواز هویدا را از طریق رادیو از ارکستر جوانان آماتور شنیده بودُ او را در موسسه هنرهای زیبا دعوت کرد. بعداُ موسسه هنرهای زیبا به ریاست هنرهای زیبا ارتقاُ نمودُ خیرزاده بحیث رئیس آن تعین گردید. در جریان اجرای وظایف روزمره میان آقای خیر زاده و سید قاسم رشتیا با ظاهر هویدا مشاجره لفظی صورت گرفت و رابطه هویدا با مطبوعات قطع گردید. هویدا که دشمن زور گوییُ دشمن تملق بود از راه استعدادش جواب دندان شکن به انها داد. او نزد جناب ناشر رئیس شرکت سپین زر که در پهلوی وزارت طلاعات وگلتور قرار داشت مراجعه نمود تا اجازه اجرای کنسرت را در شبهای ماه مبارک رمضان در «کافی حوض» قهوه خانه سیپن زر اخذ بداردُ خوشبختانه آن پیشنهاد از طرف ناشر پذیرفته شد و خلاف میل مبطوعات هویدا برای یکماه به هنرنمایی پرداخت و جوهر هنری ظاهر« هویدا» گشت و به نام هویدا در روزنامه و جراید کشور به خط زرین نوشته شد و با همان ذهن پر از هنرهفتگانه اسعتدادش در نواختنُ خواندنُ پرودیوس کردن برنامه هاُ انانسری جشنواره هاُ گویندگی محافل شعر و ادبُ نویسندگی و غیره شگوفان گردید زبان زد عام و خاص شد.

زمانیکه محمد ابراهیم عباسی رئیس رادیو افغانستان مقرر گردیدُ هویدا دوباره به رادیو مراجعه نمود و درسال 1344 هش 1965 م- اولین کنسرت خود را در تالار رادیو افغانستان اجرا نمودُ بعداُ بداخل افغانستان به ولایات مختلف و بخارج از کشور جهت هنرنمایی سفرهای زیاد کرد.

درسال 1345 هش 1966 م- گروپ جوانان آماتور در راس آن مرحوم محمد ظاهر هویدا منحیث آواز خوانُ کمپوزیتور واکوردون نوازُ چترام سانهیُ بحیث دهل و تبله نوازُ آقا محمد کارگر فلوت نوازُ رحیم جهانی بحیث Drum نواز « نی » نوازُ عزیز آشنا منحیث آواز خوان و ماندولین نواز و محمد کبیر هویدا بحیث پیانو و اکوردون نواز با استفاده از یک سکارشیپ جهت تحصیل موسیقی برای پنج سال به دانشکاه (چایکوفسکی) اتحاد شوروی وقت فرستاده شدند اما هویدا و برادرش کبیر هویدا هر دو درسال اخیر تحصیلی از دانشگاه معروف « چایکوفسکی » اخراج گردیدندُ بدون سند فراغت بوطن برگشتند.

ظاهر هویدا درسال 1351 هش- برای تحصیل هنری به ایران رفت و بعد از برگشت بازهم راهی رادیو افغانستان گردید.

هویدا در رادیو افغانستان وقت موسس برنامه (رادیویی ننداره و یا نمایش رادیویی) گردید که این برنامه کمیدی و انتقادی میلونها شنونده را بدور رادیوهای منازل شان جمع میکرد. هویدا باداشتن صدایش بعضاً مینازید و میگفت : صدا باشد مانند صدای هویدا که خواب از چشم کوکان و بزرگان را فرار دهد.

زمانیکه مرحوم داکتر محمود حبیبی وزیر اطلاعات و کلتور بود ُ دستور داد تا داستانهای دنباله دار (سریال) رادیویی نیز نشر گردد. داکتر رفیق یحیایی و داوود فارنی دوست و همکار دیرین هویدا اولین داستان دنباله دار را بنام « مراد » نوشتند و اولین بار داستانهای دنباله دار رادیو روی همین انگیزه «نمایش رادیویی» آغاز گردیدُ چون نمایش رادیویی از اغاز مانند داستان ماجرای های را بیان میکرد و مردم را در انتظار بخش آینده میگذاشتُ مانند داستان های دنباله بود .

هویدا در اولین داستان دنباله دار نقش مراد را که یک جوان غریب عاشق یک دختر خان میشود ُ مطابق شرایط زندگی غیربانه اش با قوت هنری بازی نمود و نقش مقابل آن «نقش منفی » داستان را که یک خان بود بنام «صفتو خان» عزیزالله هدف و نقش دختر را خانم گرانمایه محبوبه جباری بازی کردند. این داستان با هنرنمایی هنرمندان فوق الذکر در جامعه طبقاتی که مردم رنج بسیار کشیده بودند و میکشیدندُ غوغای برپا کرد و یک آغاز خوب برای روشنگری مردم بود ُ روزنه باز نویسی همچون داستانهای روشنگرانه را در پروگرامهای آینده باز نمودند.

دومین داستان دنباله دار یک داستان پولیسی بود و سومین داستان به اساس پیشنهاد مرحوم هویدا داستان طنز و کمیدی بود که نوسینده آن هویدا بودُ بشکل سریال و یا داستان دنباله دار نشر شد. بعد از آنزمان هنرمندان چون داوود فارانی ُ جلال نورانی ُ استاد رفیق صادقُ روستا باختریُ عظیم جسور و در بخش پشتو ُ مرحوم منان ملگریُ مرحوم جان محمد پلار و مرحوم فضل محمد فضلی کار داستان نویسی کمیدی انتقادیُ اجتماعی و پولیسی را به همکاری یکدیگر ادامه دادند. هویدا در کار هایش دقیق ولی پرُ تلاطم و رنگین چون پر طاوس در رشته های مختلف هنری بود در این راه با روح نا آرام میتپید تا کار از کارخانه ذهنش سالم بدرآید.

او با آهنگهای پر احساسش روح پژمرده ملت نجیب خود را تازه میکرد و اقعیت است که «حق گرفته میشود» در آهنگهایش منعکس میساخت چون آهنگ (در پیش بی دردان چرا فریاد بیحاصل کنمُ نازم آن مشتی که فرق زور مندان بشکند و یا جنگل است) و صد های دیگر کاخ استبداد را لرزاند و بعضی از آهنگ هایش زندانی آرشیف رادیو افغانستان گردید.

هویدا در هنر تمثیلُ ساختن موزیکُ پرودیس برنامه رادیوییُ تلویزیونی اعتماد به نفس داشت و هیچگاه درهر رشته هنری ایکه اقدام مینمود قلمش نمیلرزید و قلبش چون کوه بر قامت بلندش استوار بود. او از ایام غربیش نمیشرمید و بی هراس و با افتخار ایام گذشته را چون آیینه عبرت در مقابل چشمانش مجسم میساخت چونکه با افتخار از آن پرابلم هایکه تقریباًُ دامنگیر اکثریت توده ها بودُ سر بلند کرده بودُ بر افتادگان دست کمک دراز مینمودُ با غرور و سربلندی از تجارب تلخش و از انجام کار های شاقه اش یاد آور میشد تا مردم بدانند که غربت عیب نیست بلکه در غربت فرو رفتن عیب است. روزی در دفتر م «صاحب این قلم» قصه نمود. {من از طفلی یک بچه هوش پرک بودم همیشه در راه که میرفتم فکرم در مسیر یکه روان بودم متمرکز نمیبود بلکه ذهن پر تلاطمم در یک

بحر بیکران پژوهش و خود آموزی شنا میکرد و هر آنچه مادر بیچاره ام میگفت در هوای گرم تابستان از سرویسهای شهری استفاده کنمُ گپش را عملی نمیکردم. روزی از پولهای که مادرم برای کرایه سرویس پرداخته بودُ برایم کتابی رااز پل خشتی خریده و طرف خانه رفتم . در راه کتاب را میخواندم چند بار در چقر ی های سرک افتادم و خاک الود شدمُ حیران بودم با این سرو وضع برای مادرم چه بگویم که از بخت برگشته در دام مادرم گیر افتادم و مادرم میدانست که پیاده آمده ام از دیدن لباس خاک الودم بخشم آمد و گفت چرا با این سرو ضع خاک الود .... ؟؟
خوب جوابم واضع بود که پیاده آمده بودم.
دو باره باهیبت گفت چرا پول کرایه سرویس را چه کردی که پیاده آمدی ....
گفتم مادر !..اینه در دستم است .
بیجاه مادرم مطلبم را گرفته نتوانستُ چون خیلی قهر بود دستانم را که جز یک کتابُ پولی وجود نداشتُ دید دو باره خشم کرد و بالاخره کتابیکه در دستم بود تکان دادم.
اندک خشمش فرو نشست و گفتُ فرزند عزیزم کمی متوجه حالت روانیت باش.}
واقعاُ هویدا در طول زندگی از کتاب دوری نکرد و زیاد تر از مقدار خوراک و پوشاک کتاب خرید و خواند. او از روزگار که صدای رادیو رااز لود اسپیکرهای کنار جاده می شنید و یا اینکه مجلات ایرانی بجای خریدنُ به دوافغانی کرایه میکرد و از بی برقی در روشنی مهتاب مطالعه مینمود با افتخار قصه میگفت.
هویدابا قیافه خیلی جدی که گوی هیچگاه از کوچه خنده گذر نکرده است مگر بر خلاف انسان خوش طبع و فکاهی گو و با کرکتر بود و تمام خوبیها و مقبولی هایش در لطافت زبانش نهفته بودُ زبان گویا و حقیقت گو که هیچگاه کلام تلخش دوستان را آرزده نمیساخت بلکه الهام نوین برای هرکس داشت و در ذهن همه دوستانش منحیث یک پند بزرگ حک میشد.
چند دقیقه صحبت و یا ساعتی نشستن با هویدا با شینیدن کلمات زیبا طنز ولی پیام آور او قلب انسان شاد میگردید و مردم آرزو میکردند ساعات متمادی گوش به آن خردمند بدهند و بیآموزند. او از تجارب زندگیش که در سیر و سفرهای داخلی و خارجی و ملاقاتش با هرطبقه اشخاصُ اندوخته های مفید بمثابه کتاب داشتُ درسهای عبرت انگیز بر دوستان ارشاد میکرد چنانچه میگفت : این زبان زیبای و مقبول فارسی دری را » زبون « نسازیدُ پرورشش دهید که شگوفان گردد. روی همین زبان و زبون خاطره عبرت انگیزش را که در سفر تحصیلی اش در ایران اتفاق افتاده بودُ در ذهنم هجوم آورد که در

شادروان هویداُ هژبر شنواری و کبیر هویدا .

یکی از نشستها با همکارانش در سال 1352 هنگام نوشتن برنامه های (نمایش رادیویی) که ابتکار وی بود- قصه کردُ برای تان مینگارم{ در سال
1351 هش- در ایران با فریدون فرخزاد برادر فروغ فرخزاد دریک نمایش تلویزیونی بنام (سلام همسایه) در صفحه تلویزیون ایران ظاهر شد و با این برنامه مشترک روابط نزدیک میان شان ایجاد گردیدُ روزی فریدون به هویدا گفت « که شما افغانها در صحبت کلمات مغلق استفاده میکنید و حرفهای هم از خود میسازید.
هویدا پرسید چطور؟
فرخرزاد گفت « مثلاً ما زمانی که از یک موضوع بی اطلاعیمُ میگویم که آقا نمیدونمُ مگر شما میگوید مچم!
هویدا در جواب گفته بود «اولاً خلص صحبت کردن گپ بد نیستُ ما ذاتاً مردم کم حرفی هستیم.
دوم اینکه ببینید زبان فارسی دری را کی بهتر میداند و کی بهتر و خوبتر صحبت میکند وکی کلمات را مسخ نموده استُ آنگاه خود قضاوت کنیدُ بطور مثال ما دالان میگویم مگر شما دالونش کردید و ما زبان میگوییَم- شما « زبونش » کردید.}
آیا این یک درس بزرگ از تاریخ ادبیات زبان فارسی نبود ؟...
مرحوم هویدا برای فرخزاد سر گذشت تاریخی زبان وادبیات ایران را در سه جمله کوتاه مرور کرد زیرا زبان و ادبیات ایران در زمان رضا شاه به بهانه تصفیه سازی کلمات عربیُ خواست که ملت ایران را در دفاع از قدرت خویش به بهانه نژاد پرستی و زبان پرستی تشویق نمایدُ ادبیات غنی فارسی را به بیرانه کشاندُ جای کلمات عربی که در زبان فارسی پهلوی عجین شده بود به اصطلاحات محلی رجوع کردند چون همان کلمات زیبای را قبلاً با استفاده از لغات عربی ازدست داده بودند آنرا دوباره زنده نساختند بلکه بااستفاده از گفتار و اصطلاحات محلیُ زبان شیرین فارسی رااز قالب ادبیات تهی گردانیدند و زبونش کردند.
این عمل رضا شاه پهلوی بزرگترین صدمه بر زبان فارسی ایران وارد کرد.
مانند این مثال هزاران رازهای نهفته درسینه هویدا پنهان بود که در برنامه هایش اندک اندک نظر به شرایط زمان انعکاس داده میشد.
او درامها و پارچه های تمثیلی انتقادی کمیدی را تهیه نمود که بنامهای «جک دلآغاُ شیرآغا فریدونُ گل آغا یوسفُ شاه کوکو تایلر و برخی نامهای کمیدی روز به تمثیل پرداختند. این برنامه از اول سرطان 1351 از طریق رادیو نشر گردید در تمام افغانستان نمایش رادیویی هنگامه برپا گرد و بعد از کودتای سال 1352 هش- توسط سردار محمد داوودُ بین همکاران رادیو یک مزاح شده بود که هویدا میگوید« برنامه ما پیش از داوود خان کودتا کرده بود»
همچنان برنامه قطعی عطار که موسس و نویسنده و گوینده آن هویدا بود با هنرنمایی ممثلین خوب مانند : سردارمحمد ایمنُ اکبر روشنُ عزیزالله هدفُ حاجی محمد کامران و رحمت الله قدری از رادیو پخش میگردید و با فعال شدن تلویزیون همان برنامه ها با تمثیل هنری دیگر هنرمندان از طریق تلویزیون نیز نشر گردید.

مرحوم هویدا در افغانستان اولین کسی بود که برنامه گفتاری « تاک شو و یا شومن) را بنیاد گذاشت. هر آنچه از هویدا بر جامعه فارسی زبان میراث مانده همه بمثابه یک گنج میباشد هرگاه بدان چنگ بزنیم جز سود زیان نخواهم کرد.

او زمانیکه در مدیریت نریش فیلم به مدیریت خانم شکریه جان رعد در تلویزیون کار مینمود برعلاوه دبلاژ و نریشن به ترجمه فیلمهای روسی نیز می پرداخت او در بخش های مختلف هنری گام های بزرگ نهاده است: تمثیل در لیسه استقلال وی را بنام پروفیسور شهرت داد اما تمثیلش در شهری «شاری ننداری» به دایرکتری عبدالر شید جلیا و سایر هنرمندان بزرگ از قدمهای مهم هنری او بشمار میرود که در ستیژ با هنرمندان بزرگ در سن 13-14 حصه گرفت و بعداً به تیاتر کابل ننداری و پوهنی ننداری به هنرنمایی پرداخت.

نوازندگیُ آوازخوانیُ برنامه سازیُ انانسریُ طنز و فکاهی گوییُ نویسندگیُ تمثیل سینماییُ ترجمه فیلمهای روسی به فارسی و بسیار دیگرُ که چهار بعُدی بزرگ هنری را احتوا مینمودُ آیا میتواند ظاهر دوباره هویدا گردد؟...نه هرگز نه...جالش خالیست.

او در هنر نمایی و هنر پردازی سبک مخصوص خود را داشتُ هیچگاه از دیگران تقلید نمیکرد اما برای رسیدن به مراحل خوبتر و مفید ترهمیشه تلاش میکرد و نو آوری مینمود.

هویدا در اولین فیلم که حصه گرفت « بمانند عقاب » از ساخته های فیض محمد خیر زاده بود و بعد در فیلم های بیشماری مانند (« فیلم دیدار» محصول مشترک ألمان و هالند که هویدا موسیقی آنرا کمپوز نمود و آخرین فیلم که هویدا در آن نقش داشت بنام پروفیسور از ساخته های کریم تنویر که در کشور هالند تهیه گردیدُ بود شادروان هویدا در لیسه استقلال درنقش پروفیسور به تمثیل اغاز کرد و در نقش پروفیسور ختم تمثیلش بود.

هویدا زمانیکه با وحیده جان پیوند زندگی بستُ مرد مسعودی بود زیرا همسر عزیزش چون گل او را پرورش میداد و تمام خواسته های او را صمیمانه برآورده میساخت زیرا هویدا از مدت زمان طولانی مریض بودُ وحیده جان التیام بخش درد هایش بود و نوازشگر روح پرتلاطمش گردید

هویدا وطنشُ زن و فرزندش را سخت دوست داشت و بمردمش بی نهایت احترام داشتُ از میان توده ها برخاست و هنرش را برای مردمش تقدیم نمودُ او هیچگاه برای درباریان

و مقامات ذیصلاح نخواند و مردمش رابیشتر از ذیصلاحان متسبد دوست داشت و ترجیع میداد.
زمانیکه در افغانستان آتش جنگهای داخلی شعله ور گردید روح و روانش را زیاد تر متاثر ساخت مگر همسر گرامی و عزیزش او را هیچگاه تنها نگذاشت و همیشه چون ستون استوار سقف آرزو هایش بود و در کنارش ایستاده و او را پرستاری مینمود. هویدا هیچگاه ازدستگاهی حکومتی مورد تشویق و مفتخر به اخذ مدال و ی نشان و جوایز نگردید اما تشویق توده های میلونی مردمش بااو بود چنانچه در یکی از مصاحبه هایش که از رادیو افغانستان پخش گردید گفت: « یکی از خاطرات خوشم در روزگار هنری موفق و نا موفقم اینست که در سرک روان بودم یک طفل دوازده ساله با هم بازی هایش مصروف بازی بود با گذر من از جمع اطفال جدا گردید و خود را بمن رسانیدهُ پرسید آیا شما آقای هویدا هستید ؟
گفتم بلی .
پسرک گفت من صدای و آهنگ های مقبول شما را دوست دارمُ یک بوتل سودا واتر که نصف آنرا نوشیده بود در دست داشت- برایم تعارف نمود وگفت میتوانم باقی این نوشیدنی را برای شما منحیث تحفه ناچیز تقدیم کنم. برای یک کودک نوشیدنی و آنهم در شرایط غریبی وطن ما خیلی باارزش استُ من از برق چشمانش آنرا مشاهده میکردم اما آن طفل غریب آنرا برای من تحفه پیشکش نمودُ یکی از بهترین خاطره و بهترین جایزه برای من است».
ظاهر جان هویدا یکبار ازدواج کرد و چند فرزند بنامهای (ژالهُ آرشُ علیُ لیلی و مسیح) بیادگار گذاشت. همه فرزندانش با نواختن و آواز خوانی مهارت دارندُ ژاله هویدا در یک پارچه با پدرش همرایی کرده است. علی هویدا و آرش هویدا در نواختن کیبوردُ تبله و گیتار مهارت دارند و با هنرمندان معروف چون فرهاددریا و غیره در نواختن همکاری نموده اند. تنها مسیح هویدا که عاشق فوتبال میباشد و سپورت را دوست دارد و لیلی نیز به هنر علاقه دارد مگر تا فعلاُ اقدام عملی ندارد. برعلاوه هنر موسیقی فرزندان این هنرمند قلبها دارای تحصیلات عالی کشور آلمان میباشند.
هویدا آهنگ هایش را همیشه با یک پیام عالی خدمت هموطنانش تقدیم میکرد زمانیکه مردم افغانستان بناچار وطن شان را ترک میگفتند آهنگ « شینیدم از اینجاه سفر میکنی - تو آهنگ شهر دیگر میکنی » را همه مردم تکرار میشنیدند و میگریستندُ و بالاخره خودش نیز پنج روز قبل از خروج عساکر روس از کشور عزم سفر کرد مدت دو سال در هندوستان مسکون گردید و در سال 1991 میلادی بکشور المان در شهر هامبورگ رحل اقامت پهن کرد. پس از چند سال زندگی با درد و دریغ بتاریخ 5 (مارچ 2012 درسن شصت و هفت سالگی به تکلیف سرطان حنجره در منزلش واقع هامبورگ المان جان به جان افرین سپرد..
هویدا رفت مگر نام نیکویش و خاطرات شیرینش برای ما جاودانه است.
ظاهر هویدا همانطوریکه درفوق خواندیم از مکتب و از انستیتیوت ماسکو شهادتنامه نگرفت و در اخیر تحصیل از آنجا اخراج گردید اما شهادتنامه صداقت ُتقوا و راست گفتن وراسخ بودن به را بدست داشتُ دوستان وهواخواهانش روی همان صداقت و صمیتش تا اخرین لحظه فراموشش نکردند و یار و یاورش بودند.
تصویر مراسم خاک سپاری شادروان هویدا در هامبورگ جرمنی

این دانشمند در کتاب چهره های جاودان اثر ماریا دارو نیز به تفصیل معرفی گردیده است.

استاد رفـــــیـــــق یـــحیایـــی

بسیار از دانشمندان فرهنگ وادب با خشم سانسورهای حکومتی دست وگریبان بوده اندُ بعضاً دست اجل طبیعی نیز نا جوانمردانه گلوی دانشمندان را قبل از وقت میفشارد.
هرگاه یادی از نویسندگان مطبوعاتی و از هنرمندان هنر آفرین مینمایم ُ یادی از اولین داستان دنباله دار رادیو که به تراوش قلم هنر دوست و نویسنده چیره دست مرحوم دکتور رفیق یحیایی هنرمندانه آذین بخشیده بودُ میآید.
رفیق یحیایی در سال 1320 هش ـ درشهر مزار شریف پا بر عرصه وجود گذاشت و با هم ردیفانش لیسه باختر مزارشریف را به پایان رسانید و بعدااز شمولیت در شعبات نشراتی و اندوختن تجربه در بخش هنر ُ ادب و فرهنگ در اواخر سال 1342 هش ـ راهی ماسکو گردید و در رشته تیاتر و سینما در انستیتوت سینوگرافی ماسکو به تحصیل پرداخت.
بعد از اخذ ماستری در سال 1343 هش –درریاست نشرات رادیو بحیث اولین مدیر اداره هنر و ادبیات یحیایی جوان برگذیده شد و درهمین سال به نگارش اثار گران بهایش پرداخت و نامش در جمع ادبیات نگاران فرهنگی درج گردید.
یحیایی در سال 1345 هش عازم ایران گردید ُ او برعلاوه همکاری با تلویزیون ایران بصف استاد در مدرسه عالی تلویزیون در شهر تهران به تدریس پرداخت. بعداز برگشت ازایران الی سالهای 1350 هش – در افعانفیلم و موسسه بهیقی و در سالهای پنجاه و سه و پنجاه چهار در پوهنتون کابل در رشته نقد نویسی در دانشکده ادیبات و علوم بشری تدریس نمود.
برای داکتور یحیایی تحصیل و آموزش سرحد نداشت بهمین منظور در سال 1358 هش– دوباره عازم ماسکو گردید و از دکتورای خویش دفاع نمود.
درسال 1361 هش–دوباره بوطن برگشت و در وزارت اطلاعات وکلتور بحیث ریس هنر تقرر حاصل نمود و بعد ازآن بحیث مدیر روابط بین المللی اتحادیه ژورنالستان ایفای وظیفه نمود اما در اثر اختلافات نظر با رژیم وقت و مشاورین روسی از کار برطرف گردید و تا سال «63 » بیکار بود در ماه جدی همین سال در اثر سکته قلبی چشم از جهان پوشید.
درباره داستانهای او باید گفت که کار داستان نویس یحیایی از آغاز ماموریت اش میآغازدُ در زمانیکه دکتور محمود حبیبی نوشتن سریال های رادیویی را هدایت دادند تا سریال های رادیوی را بنام داستانهای دنباله دار را از طریق رادیو بدست نشر بسپارندُ مرحومین یحیایی و داوود فارنی اولین داستان دنباله دار را کمک هم نوشتند.
این داستان نشان دهنده یک پدر خود خواه و مادی پرست و یک خان مغرور قریه بود که غریب بچه یی عاشق دخترش میشود و دنبالش به خواستگاری میآید و خان با همان غرور طبقاتیکه داشتُ سد راه رسیدن به عشق و خوشبختی دو جوان میگردد. این داستان اولین داستان دنباله دار بود که با روحیه

واقعی مناسبات طبقاتی و فرهنگ سنتی که در جامعه ما مروج بودُ با نکات خیلی جالب هنری نگاشته شد و توسط هنرمندان وقت که نقش مرکزی آنرا مرحوم ظاهر هویدا داشتُ ار طریق رادیو در طی سه شب نشر گردید و هنگامه برپا نمود.
یحیایی در گفتار و نوشتارش خیلی واقعیتگرا بود راست و بدون ملاحظه کاری مینوشت و در پی نشر آن چه مطبوع و چه نشر رادیویی ُ خیلی سراسیمه میبود زیرا در آن زمانیکه یحیایی مینوشت تیغ سانسور مطبوعاتی شدیداُ گلوی واقعیت نویسان را میفشرد.
یحیایی یک دانشمند نقاد و داور واقعبین بود و آثار هنری و ادبی رابا موشگافی ماهرانه مورد نقد و بررسی قرار میداد. نقد و بررسی او برای نویسندگان جوان چون آیینه تبلور بر درخشش اثار شان بوده و خیلی ها از انگشت گذاری نقادانه او سود می جستندُ هرچند او خود یک انسان سرشار بود و در نوشتار وگفتار کمتر پا بند قیودات تعصب آلود دوران حاکم بود و جسورانه مینوشت و عمل مینمود اما در همکاری با جوانان تازه کار نسبت داشتن تجربه کاری در امور نشراتی سعی مینمود اندک سختگیر باشد تا ادبیات و فرهنگ سچه از تراوش قلم جوانان به مطبوعات نشر شود و از جاده ابتزال عبور نه نماید.
یحیایی اولین شخصیتی بود که پروگرام ترازوی طلایی را در رادیو افغانستان تهیه و به سمع ادب دوستان رسانید. آن برنامه گنجینه ای بود مالامال از زندگینامه بزرگان هنر و ادب جهان ُ که یکی از بهترین ومهم ترین اقدام او برای شناسایی بزرگان ادب جهانی ُ که در رادیو مایه گذاشت و تا آخیر دهه هشتاد آن پروگرام را دانشمندان و پرودیسروان کار فهم و توانا باهمان قوت که مایه گذاری شده بودُ پیش میبردند و نشر و تهیه آن برنامه بدون تتبوع عمیق برشانه پرودیسران ناتوان سنگینی میکرد. هر کسیکه پروگرام ترازوی طلایی را تهیه و انتشار میداد حتماُ یک سرگردان از دیگران بلندی مینمود و جوانان جامعه از این برنامه خیلی عالیُ علمی و پرمعلومات سود میبردند.
کارهای آفرینشی دیگر یحیایی که میتوان بدان مباهات کرد ُ طرح نگارش داستان نویسی اوست . وی در نگارش داستان هایش از خط مستقیم رسیدن به هدف استفاده و سنت گرایی و محافظه کاری که در آنزمان شیوه نگارش همگان را تشکیل میدادُ کناره گرفته است با هر اثرش گلوی بغظ زمانه را که سنت خرافاتی میفشرد ُ باز میکرد جهات مفنی و تاریک خرافات سنتی را آفتابی میساخت.
گرچه آثار واقعیت گرایانه او اکثراُ با تیغ سنانسور آنزمان بسمل میشد و بسیار تراجم و آثار چکیده قلمش در انتشارات مساکو و ایران طبع و تجدید طبع دوباره وسه باره را در برداشت اما روی موانع فوق الزکر در داخل اقبال چاپ نداشت.
از جمله کتاب تحت عنوان یورش بر تازیان که در ایران و کتاب آموزشی دیگر او بنام مسایل حزب و مردم و برخی از داستانهای نویسندگان دیگر را ترجمه و در روزنامه های کشور بشکل پاورقی نشر کرده است. در آن عصر خیلی مفید و آموزند بوده است ُ تراجم دیگر وی بنام فولاد چگونه آبدیده شدُ آشیانه نجبا که در سالهای 1349 هش ـ جسورانه در روزنامه اصلاح انتشار داد اما دومین شماره آن زیر ساطور سانسور سلطنتی قرار گرفت و عنوان آن کلمه نجبا را حذف و با تغیرات بنام آشیانه ادامه داد.

در بخش سینما نیز یحیایی در هنر سینما آگاهی اکادیمیک داشت کار های ماندگار و چشمگیر در نوشتن سناریو ُ دایرکت با نوآوری های تازه که در کشورما در آنزمان سناریو نویس چند نفر محدود بیشتر نبودُ قدمهای بزرگ برداشت و سناریو فیلم روزهای دشوار را نوشت و هویت ریالیزستیک بدان بخشید. این فیلم خط آیند سینما را با نگارش دقیق سناریو با صراحت هستی انسان را از پرده ابهام بیرون کشید که هیچ اعتقاد نمیتواندُ واقعیت هستی رااز پا درآورد و نابود سازدُ
در پرده سینما در پیش چشم تماشاچی قرار داد.
همچنان فلیم دیگر وی بنام زمین فردا بود که روی عداوت ای مزرعه دهقانی را دشمنان به آتش میکشند و سومین فلیم او بنام خیریت نام داشت. یحیایی سناریو این فیلم را روی زندگی انسان های نوشت که چون خون زندگانی در شرایین کشور جاریست و مردم فارغ از دغدغه خاطر که بر سنگینی اوضاع سایه افگندهُ پیام میدهد که از آغاز صبح تا پایان شب چون رهشه برچرخ زمان می چرخد. فیلم آخر یحیایی که ثمر چشم گیری ازان انتظار داشتُ کمتر درخشید آن فیلم بنام سازمان اولیه بود که برخی از رویداد های اجتماعی و سیاسی را که در پرده ابهام نگهداشته شده بودُ اسرار درون صحنه سازیهای خوشباورانه را افشا مینمود. روی چین افشاگری فیلم مذکور در آنزمان به مزاج سیاستگران جامعه موثر نیافتاد و باعث مخالفت مشاورین روسی وشخص ببرک کارمل گردید. مرحوم یحیایی بیست سناریو فیلم تلویزیونی و سینمایی نوشت که هرکدام آن چون بهاران پرشگوفه نوید برای نسل امروز و فردا داشت.
اما متاسفانه که عمر دانشمندان و هنرمندان ایجاد گر چون یحیایی مانند شگوفه های بوقلمون بهاری خیلی کوتاه و گزرااست باآنهم عطر شگوفانی زحمات شان دماغ نسلهای آینده را معطر میسازد و آثار گران سنگ شان چون نگین در انگشتر نسل فردا باقی میماند.
یقیناُ آثار ماندگار مرحوم یحیایی در هنر و ادب افغانستان جایگاهی خاص خود را دارد و حتاُ برخی از فیلمهای تلویزیونی او که در جنشواره های بین المللی فیلم و بخصوص در پاریس که مرکز تولیدات هنری جهان فیلم و هنر اروپایی بوده و در دیگر کشورها نیز به نمایش درآمد و نامش در هنر سینمایی افغانستان ماندگار گردید ه است.
دکتور یحیایی برعلاوه نگارش در ابیاتُ برنامه سازی رادیویُی سناریونویسی فیلم و تراجم در زمانیکه رئیس هنر در وزارت اطلاعات وکلتور بودُ اسبانل رقص نیلوفر را تاسیس کرد.
او همچنان در کنار این همه تلاش ها نگاهی به تاریخ فرهنگی تیموریان می اندازد و گران ترین آثار نقاشان کشور بنام نگار خانه ملی و یا آرت گالری ملی را تاسیس نمود و اسم نگار خانه را روی آن گذاشت.
نام نگارخانه اسم با مسما و شناخته شده دروره درخشان تیموریان هرات بوده که بنام نگارستان بهزا در هرات تاسیس یافته است و تاسیس دوباره آن توسط یحیایی در کابل تاریخ درخشان تیموریان و نقاش چیره دست « کمال الدین بهزاد » را زنده ساخت.
مرحوم یحیایی باآنکه یک انسان ادیب بود بیشتر نبوغ هنری در ذهنش غلبه مینمود و از ایام که در آن می زیست داشتُ گام فرار تر میگذاشت زیرا برای یک آفرینشگر ایام با سرعت سرسام آور میگذرد باید بیشتر از سرعت ایام بیآفریند و حرکت نماید و او چنان کرد.

افسوس که آفرینش های هنری او نسبت سنانسور زمانه ُدر قلم میخشکید و از رک و راست نگارش و آفرینش او حکومات می هراسیدند اما او از آن عقیده ایکه داشت برنگشت.
چنانچه یک فیلم وی در زمان تسخیر روسها درافغانستانُ بنام سازمان اولیه نوشت و زوایای تاریک را روشنی انداخته بود که بخشهای زیادان توسط چپیهای سر اقتدار از فیلم کشیده شد.
وی داستانی را تحت عنوان گنجشک های زندانی نوشت و ترجمه نمود ُبیشتر کار وی استفاده از دانشمندان و نویسندگان شوروی بود زیرا آثار زیاد به زبان روسی مطالعه و سود جسته بود.
آخرین آفرینش هنری و سینمای او سناریوی بنام« و خدا وطن راآفرید » که بمناسبت بیستمین سالروز تاسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان نوشتُ از طرف اتحادیه هنرمندان پاداشی دریافت نمود که آخرین پادش هنری او محسوب میشود... دریغا که اجل امانش نداد تا آروزیکه از این سناریو اش داشت بچشم خود تماشا نماید. درخت پرومند علم و فرهنگ در بستر زوال بیماری افتاد و قلمش خشکیدُ اخرین نفسهایش را با گلوی فشرده با هزاران آرمان بدست جانگیر عالمُ تسلیم نمود. یحیایی بزرگ درسال «1363» از جهان چشم پوشید. خدواند غریق رحمتش دارد.
در باره این دانشمند از کتاب سماها وآواها اثر نعمت حسینی و کتاب سمای معاصر اثر عزیز آسوده و برخی معلومات که در ایام کارم از مطبوعات آن زمان بود ُ استفاده شده است.
ْ روان یحیایی شاد و خاطراتش گرامی باد۞

خوانند گان ارجمند:

دوستانیکه بنده را در تکمیل این کتاب همکاری نموده اند ذیلا با فوتو های شان معرفی و از ایشان سپاس میدارم . اما لازم میدانم از همکاری های دایمی خانم نجیبه آرش که خود هنرمند هم نیستند اما بخاطر فرهنگ و ادبیات افغانستان و بخاطر رهایی ذهنیت انسان از قید و اسارت مبارزه خستگی ناپذیر انجام داده است و بخصوص در باره آزادی زن و رفع پرابلمهای و مشکلات زنان و جوانان خدمات قابل قدر نموده اندُ او در هر دو کتاب « چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر» بنده را شدیداُ همکاری نموده استُ اندکی روی فعالیت هایش مکث می نمایم.

خانم نجیبه آرش در سال 1326 هـش ـ در یک خانواده روشن فکر در شهر کابل تولد گردید ُ تحصیل ثانوی خود را در لیسه رابعه بلخی انجام داد و تحصیلات عالی را در دانشکده ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل بسر رسانید .
بانو نجیبه آرش یکتن از پیشکسوان نهضت مترقی زنان در دهه هفتاد و هشتاد در افغانستان بود ُ وی در مبارزات پیگیریکه بخاطر نجات انسان از یوغ اسارت و تامین عدالت اجتماعی انجام داد ُ به اتهام جرم سیاسی در سال 1358 هش- زندانی گردید. اما در زندان هم کار های بشر دوستانه خویش را با خانم هایکه بخاطر کوچکترین جرم که خواستن حقوق اولیه و زنداگی خیلی ابتدایی شان بودُ در زندان به سر میبردند ُ انجام داد.
خانم آرش بعد از رهایی زندان به کار های اجتماعی مبادرت ورزید و سر انجام بحیث نماینده مردم حصه اول خیر خانه مربوط ناحیه یازدهم شهر کابل به پارلمان افغانستان راه پیدا گرد . او بخاطر عدالت اجتماعی

و بخصوص تامین حقوق زنان خاطرات نیک از انجام وظایف بشردوستان خویش در تاریخ مبارزات زنان افغانستان بجا گذاشته است .
بانو آرش از قلم رسا و احساس نیکش بخاطر زنان رنج کشیده کشور به دهها مقاله در مطبوعات کشور نوشت و در سرودن شعر سپید نیز دست بلند ی داشت . هر مقاله پرُ احساس او نسبت به زنان و جوانان وطن هنگامه پرپا میکرد بخصوص شعر زیبای او بخاطر کشته شدن شادروان مرجان یک خانم روستایی همسر یک آسیابان در قریه چهار اسیاب کابل که در صفوف دفاع خودی پیوست و بعداُ از اثر شجاعت بحیث سرگروپ سپاهی مدافعین قرار گرفت.
متاسفانه مرجان شجاع در اثر عملیات هجمومی از طرف گروپ « حکمت یار» در قریه چهار آسیاب بی رحمانه کشته شد ُ مرجان یک خانم روستایی بود که مانند هزاران زن شجاع دیگر وطن در اثر حملات مجاهدین کشته شدندُ گم نام میمرد اما شعر زیبا و پر احساس خانم آرش مرجان را در مبارزه علیه جنگ و خون ریزی زنده و جاوید ساخت ُ او خطاب به مرجان چنین سرود..

مـــــــرجـــــــان
بیا باهم به عصر خویش برگردیم
بیابا لحظه های داغ تاریخ هم سفر گردیم
تو نام قهرمانان را اگر پرسی ..... به جز چند تا نمیدانم
درون رده های داغ تاریخ ُ هزاران قهرمان بوده که بی نام و نشان مرده
تو میدانی ؟
که این شهر زادان شهرما ُ بهاران جوانی را چه بی باکانه رزمیدند
و با عشق وطن در دل - شور در سر ُ سرود رزم بر لب ُ پای کوبیدند
هزاران رنج بردند
ظلم دیدند
جور نا مردان کشیدند .
جنایت پیشگان سودا گران دین .....بد خواه زن بودند
گمانم خود از کدام مادر نزائیدند ؟
حضور بی نقاب زن
درون دخمه تاریک عصر ما
حکم مرگ پاداش داشت
حکایت میکنند مردم :
درون دره های سر سبز چهار آسیاب
میان کلبه مخروب آسیابان
زنی را نام بود« مرجان»
و مرجان زنی پاکیزه سرشتی بود
ندای رزم برداشت با دشمنان بد سرشت زن
سر هم سنگری بگذاشت با مرد آسیابان
دلش با رزم پایا شد
... و عشق مردمش چون عشقه پیچان در دلش پیچید

تمام شب در سنگر .... .
میان غرش و طوفان رگبار ها
تفنگ در شانه می افگند
بر آن رز بندگانُ نا بخردان
تیر نا بودی رها میکرد
قضا را یک شب تاریک و هم انگیز
که دژخیمان بر قریه تازیدند
قامت مردان شکستند
قریه ویران شدُ به خاک و خون یکسان شد
حکایت میکند مردم :
که پاهاش را به چوب بستتند
« مثل سگ بر او پریدند »
« چادر و جامه اش را دریدند
دست هایش را بریدند
سوزش دست هایش
شعله ور شد در صدایش
آن صدا در کوچه ها..... » ختم .

دوستان وعزیزان دیگری نیز بنده را در نوشتن این کتاب وکتاب چهره های جاودان همکاری کرده اند که ذیلا با فوتو های شان معرفی میشوندُ همچنان فرزندان عزیزم نیز در تمام موارد بنده را دستگیری نموده اند هرگاه مساعدت های چنین دوستان و فرزندانم نمیبودُ به تکمیل کتب نایل نمی گردیدم. هکذا برای تمکیل این کتاب از کتب و آثار بزرگان ذیل استفاده برده ام

1- خاطرات تاسیس فاکولته هنرهای زیبا اثر داکتر شهرانی
2- ساز و آواز در افغانستان اثر داکتر شهرانی
3- نقاشان افغانستان اثر داکتر شهرانی
4- زندگینامه استاد عبدالرشد لطیفی اثر داکتر عبدالواسع لطیفی
5- دو جلد –کی کیست اثر پوهاند عبدالرسول رهین
6- افغانستان در مسیر تاریخ اثر مرحوم میر غلا م محمد غبار –
7- سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان اثر عبدالوهاب مددی –
8- سرزمین دره ها اثر شهاب الدین فرخیار
9- آواری ماندگار زنان اثر ماریا دارو –
10- چهار جلد کتب مختلف آثار جلال نورانی
11 – چخوف ترجمه زلیخا نورانی. و تحقیقات شخصیکه در باره سنه های تاریخی نموده ام. هم چنان از سایت های انترنتی نیز استفاده برده شده است در هر صفحه نشانی سایت یاد آوری گردیده است و هرگاه سهواُ معرفی نشدهُ کار عمدی نبوده فرهنگان محترم عفو بدارند.

با احترام
ماریا دارو
اکتوبر سال 2013 کانادا

محمد نظر حزینیار ازهرات

دستگیر پنجشیر از امریکای

الحاج محمد عالم بها ء از هالند

نعمت الله گردش از امریکا

استاد محمد حسین ارمان از

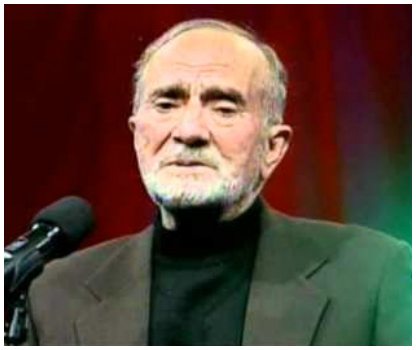

ایمل مسعودی از کابل

سید همایون مرو ت از سویدن

حنان همکار از جرمنی

دکتور عنایت الله شهرانی از امریکا

رجنی پران کمار از امریکا

پوهاند عبدالواسع لطیفی از امریکا

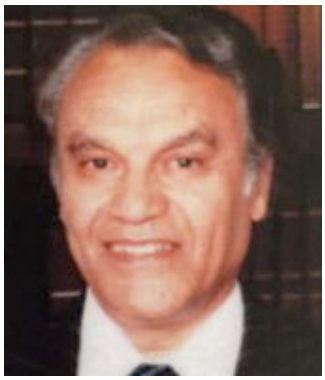

قادر علم از دنمارک

محبوبه « وحید» جباری از انگلستان

حنان زمریال از امریکا

میرزا محمد نوری از جرمنی

عبداللطیف احمدی از کابل

کبیر هویدا از امریکا

زرغونه رفاه گرد ش از امریکا

عبید ورکزی از کانادا

شادروان اســد الله آرام

صدیــق بــرمــک از کابل

مـــــــاریـــــــا دارو

ماریا دارو فرزند الحاج محمد ابراهیم « بها» در شهر پلخمری مربوط ولایت بغلان پا بر عرصه وجود گذاشتُ تعلیم ابتداییه را در لیسه بی بی حوای پلخمری آغاز و الی ختم صنف دوم در آنجا درس خواند ُزمانیکه دوباره بکابل کوچیدند در لیسه آمنه فدوی واقع شاه شهید «ع» صنف ششم را به پایان رسانی و بعد از امتحان کانکور شامل لیسه عالی عایشه درانی گردید و از جمله فارغان آن لیسه میباشد. پیوند او با هنر و هنر نمایشی از صنف دوم مکتب سرچشمه گرفت زیرا سردار محمد داوود خان جهت بررسی مکاتب بولایات کشور سفر کرده بود و از لیسه دختران پلخمری دیدن کرد . ماریا دارو با یک تن از همصنفانش یک پارچه کوتاه نوشته شادروان ناصر غرغشت را در حضور محمد داوود خان تمثیل نمود و مورد تشویق صدراعظم و هم سفرانش قرار گرفت . از همینجا میسر زندگی او تغیر کردُ به معلومات آفاقی خویش در باره هنر تمثیلُ تیاتر و ایجاد اندیشه تیاتر افزود .. . زمانیکه اندک نوشتن را آموخت به نوشتن پارچه های ادبی خورد و کوچک پرداخت و سرانجام همین علاقمندی اورا به رادیو افغانستان که یگانه دستگاه رسانوی در کشور بودّ وصل کرد.

بعد ها یک تعداد نوشته های خیلی کوتاه را جهت نشر در برنامه های فرهنگی را رادیو افغانستان میفرستاد گاهی نشر میشد و گاهی هم از نشر باز میماند اما به نوشتن ادامه میداد. در ختم صنف هشتم مکتب به کمک شادروان محمد هاشم ارشادی به اداره هنر و ادبیات ُدفتر درامها و داستانها دری معرفی شد مدتی را به حیث کارمند اجیر در بخش تمثیل کار نمود و زمانیکه از صنف دوازدهم فارغ گردید به همان اداره بصفت مامور رسمی استخدام شد مدت طولانی در ادارات مختلف رادیو افغانستانُ وزارت اطلاعات وگلتور ُ اتحادیه گوپراتیف های دهقانی و ریاست جمهوری افغانستان در زمان دکتر نجیب الله در بخش اداری و فرهنگی ایفای وظیفه نمود. وی با محمد یوسف دارو ازدواج کرد و چهار فرزند بدنیا آورد . زمانیکه شوهرش را از دست داد به مهاجرت پرداخت و در کشور کانادا متوطن گردید...ماریا قصه نویسی و داستانهای رومان را دوست دارد چنانچه کتاب رومان

« پابرهنه بازگشت » را با احساس خیلی عالی زنانه نوشت و خوانند گان را از زندگی و پرابلمهای جوانان وطن در جریان جنگهای داخلی آگاهی بخشید.
خانم دارو تا حال چندین کتاب نوشته است که از جمله کتاب « آوای ماندگار زنان و رومان « پابرهنه بازگشت» به طبع رسیده است اما متباقی کتبش نسبت ضعف اقتصادی اقبال طبع نیافته است.

نـوت :

بعد از نشر کتاب چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان آثار ماندگار و با ارزش در فرهنگی افغانستان بدون معطلی دانشمندان و ادیبان قلم برداشتند و تبصره های خیلی زیبا وجالب در وبلاک های افغانی و جراید و مجلات کانادا و امریکا نوشتند و هم چنان جناب نذیر ظفر ژورنالست آگاه و شاعر نستوه وطن با خانم دارو مصاحبه خیلی دلچسپ انجام داد که خدمت خوانندگان گرانقدر در این بخش نشر میگردد.

مصـاحبه با خانم دارو

نویـسنده چیره دست

و توانای کـــــشور

۱ - کدام اصول درنگارش یک کتاب باید مدنظر گرفته شود .

جواب :

نویسندگی یک علم خیلی بزرگ و کار بس دشوار است و ابعاد مختلف دارد باید آنرا از چندین جهت به بررسی گرفت برای یک نویسنده مطالعه عمیق آثار بزرگانُ دانستن لغات فرواوان ادبی و اصلاحی و صورت بکار برد آن در جاه و مکان مناسبُ فهم سیاسی ُ اجتماعی و فرهنگیُ اصول ویا شیوه نگارش هر نویسنده نظر به فهم و اندوخته خودُ علاقمندی شخص خویش را پیدا میکند که در تولید کدام نوع آثار موفق است ُزیرا استعداد و علایق شخص نویسنده در نگارش تاثیر گذار است .

در نگارش یک کتاب ُضلع اول مثلث را که تهداب نگارش میباشد باید خیلی وسیع و محکم بنا نمایم. در ارتقا ضلع دوم تلاش نویسنده و خواننده کتاب اندک کیچ کنند است زیرا نویسنده نمیتواند بدون ارتباطات و درنظر گرفتن مسایل اجتماعیُ خانوادگی و تاثر مسایل سیاسی که خواهی نخواهی بر زندگی مردم تاثیر داردُ بتواند گام به پیش بگذارد . بقول معروف ارسطو باید در ار تقاع ضلع دوم مثلث گره و کور گره ها در متن داستان انداخته شود و متن داخل کتاب با موج احساسات پیش برود. یعنی از - A تا B نویسنده میتواند خواننده خود را با تولید گره ها وکور گره ها و یا ُ با تولید حادثه برای خوانده بیشتر جزئیات کتاب راامادہ سازد از ختم نقطه B نتیجه گیری

آغاز میگردد و بطرف تکمیل شدن پیش میرود و ضلع سوم مثلث آغاز میشود و طرف تکمیل شدن مثلث حرکت میکند و تا رسیدن به نقطه C نتایج زحمات نویسنده باعث تولید یک تصویر از متن کتاب خواهد بود و نقطه وصل ضلع سوم مثلث همانا رسیدن به پایه گذاری و یا تهداب و یا خط زیرین کتاب است که هر سه ضلع را باهم وصل میکند. اصول نویسندگی فهم زمان - مکان و استعمال جملات برای تشریح کرکتر های کتاب میباشد باید زمان - مکان علت حادثه و زبان نوشتاری مراعات گردد.

اما بخاطر داشته باشیم که در نگارش هر کتاب شیوه های نگارشی از هم تاحدودی متفاوت است نویسنده واقعی باید در نخستین مرحله تهداب گذاری ُ مواد خام متن را بفهمد هر تجربه فردی ُ اجتماعی و سیاسی در خلق یک حادثه از مفهوم و معنای برخوردار باشد و خواننده نیز به دو عنصر اساسی « هوش و حافظه» نیاز دارد که هدف را درک نماید و با کنجکاوی در عمیق متن فرو برود.

مشکلترین اصول نویسندگی در تولید آثار فلسفی است که این نوع نگارش از خلاقیت خیلی عالی علوم متداوله و مختلف و فهم وسعی از بحر علوم است که هرکس نویسنده فلاسفه شده نمیتواند و آثار فلسفی هرگاه باهمان دقت لازم از نگارش بدر آید برای نسلهای بعدی قرون متمادی قابل استفاده و تطبیق میباشد.

در تولید آثار تاریخی نویسنده دست باز ندارد زیرا تاریخ نویس نمیتواند بدون در نظر داشت حوادث تاریخ که زمان و مکان ان تعین شده است ُ تصرف نماید و بطرف هدف نهایی حرکت نماید . چونکه حادثه واقع شده و اشخاص و یا کرکترها مشخص اند و مکان حادثه درج اسناد میباشد ُ وظیفه نویسنده انتظام جملات در ارتباط حوادث میباشد ُ میتواند شیوه نگارش دلچسپ داشته باشد تا خواننده با خواندن جملات زیبا تاریخ خشوک و یا حادثه دلخراش را مطالعه نماید که در این راستا اثر بزرگ » جنگ وصلح » لئون تالستوی را باید نامبرد که چقدر زیبا نوشته است هرگاه جنگ صلح را ده بار مطالعه بداریم هنوز هم علاقمندی بیشتر میگردد و در رشته تاریخ نویسی جای دارد از نویسنده شهیر کشور شادروان غلام محمد غبار نیز نام ببریم و بدان افتخار کرد.

سوال : هر نویسنده با قریحهء که دارد و با استفاده از بینش و پروهش همه جانبه اش اثر خود را در رشته تحریر میاَورد .

آیا در نگارش یک کتاب مانند شعرا الهام گرفتن رول دارد یا نه ؟

جواب :

بلی ...قسمیکه در جواب سوال اول شما تشریح گردید که در بخش نگارش تاریخی و فلسفی نویسنده دست باز ندارد اما در تولید اثار ادبیات هنری و فرهنگی ُ در تولید یک اثر رومانتیک نویسنده میتواند الهامش را از اجتماع بگیرید و با افکار مدبرانه ذهنی خویش در تولید اثرش اقدام بنماید . در این نوع نگارش نویسنده همان زمان - مکان - زبان را که قبلا روی آن مکث نمودیم ُ میتواند تغیر بدهد ُ انتخاب کرکتر ها ...ارتباط کرتر ها در اجتماع - سیاست - فرهنگ و ادبیات وحتا نوع حرکات آنها را نویسنده به خواست خود تشریح مینماید. در تولید آثار ادبیات روماتیک استعداد ُ

نویسنده در استعمال کلمات نقش خیلی عمده دارد زیرا اثر روماتیک از حالاتی گونان بحث میکند صحنه های تراژیدی ُ صحنه های نورمال زندگی خانوادگی ُ تاثر اندیشه های فرهنگی مردم محیط و بسیار چیز های دیگر که در نظر معمولی میآید اما متن را دلچسپ میسازد. در این نوع نگاش لحن نویسی نیز نقش خیلی عمده در معرفی کرکترهای کتاب دارد. ما باید به عینیت نزدیک باشد زیرا در برخورد های زندگی شخصی بسیار ادبی سخن نمیگویم ُ استعمال ادبیات قوی در زندگی روز مره خود یک نوع گریز از واقعیتهاست ُ اما باید در استعمال لغات ولو که دشنام هم باشد جای و مکان را شدیداُ در نظر داشته باشیم.

میتواند گفت یک نوع لحن عمومی نویسنده تکیه بر روی سبک عمومی قصه و جهان بینی او در کلام نوشتاری است و دیگر لحن تک تک شخصیت های کتاب است که رابطه آنها با متن عمومی قصه و سایر شخصیت ها وکرکتر های کتاب پیدا میشود چون زبان وسیله بیان احساسات و ارائه چهره شخصیت هاست. پس زبان هر شخصیت کتاب ُ سمبول محتوای ذهنی و سوابق زندگی اوست ُباید مطابق کرکتر او بیان گردد. نویسنده با استعمال لحن برای ابعاد زمان و مکان و تشخیص کرکتر علت می آفزائید اما یک چیز را نباید فراموش کرد که شخصیت های خیلی مودب هم برای اظهار احساسات درونی شان در یک مقطه معین زمانی از لحن های مختلف « زشت و یا استعمال کلمات پیش پا افتاده » که شایسته کرکتر اصلی او نیستُ کار میگیرید. در این راستا نگارش جناب محترم داکتر اکرم عثمان در جمع نویسندگان فارسی زبان چه در کشور ما و یا ایران و تاجکستان خیلی عالیست که ادبیات عامیانه و لحن را خیلی دقیق در مکان و زمان لازم استعمال مینماید. مثلا کنده شاتوت ...لکندر ... تخته در ُ نصوار پک ... و امثال دیگر.

سوال : سبکی را که در نوشتن بکار میبرید کدام است و با کدام سبک نگارشی علاقه دارد؟

جواب : هرگاه از علاقه شخصی خود بگویم من به سبک داستان نویسی و یا قصه نویسی رومان خیلی علاقه دارم اما بعضی وقت روی مسایل تاریخی نیز کار میکنم مینویسد ُ زیرا کتاب اول را بنام « آوای ماندگار زنان» نوشتم که به ذات خود یک تاریخ فرهنگی میباشد و از کار وپیکار بانوان محبوب کشور در بخش هنر وفرهنگ آراسته شده است در ارایش و پیرایش آن سهم من کمتر بوده زیرا عمکلکر فرهنگی در زمان و مکان لازم انجام شده بودُ فقط بخاطر زنده ماندن کارنامه های باانوان گرانقدر آنرا در کتاب جمعآوری کردم و یا دو کتاب اخیرم نیز یک تاریخ است که حوادث و کرکتر ها وجود داشته اند و اعمال فرهنگی و ادبی و هنری شان که قبلا انجام گردیده بود ُ جمع بندی و در ج کتاب گردیده است اما در واقع رومان را خیلی دوست دارم.

سوال : درنظر شما مشکلی یک نویسنده مهاجر و دور از وطن در کدام ساحات است آیا دلیلش تها مهاجرت ودوری از وطن است؟

مشکل یک نویسنده در داخل و در مهاجرت زبان افهام و تفهیم است ُ بسیار خوانندگان در طی سه دهه جنگ خیلی حساس شده اند و واقعیتها را کمتر می پذیرند و میخواهند نویسنده قسمی بنویسد که باید یگ طرف را خوش نگهدار ُ در این صورت اگر نویسنده چنان نماید ُ از واقعیت نویسی فرار

کرده است . یا یک تعداد نویسندگان این وظیفه شریفانه را به تجارت میکشانند و بیشتر در باره عقده های سیا سی و یا شخصی مینویسند.
مشکل دوم دسترسی به اسناد موثق است که در هجرت کمتر میسر میگردد.
سوال : طبق معمول در وطن ما از گذشته ها تا اکنون آثار نویسندگان و شعر شان از طرف ارگانهای دولتی اقبال چاپ می یافت . تمویل اثار چاپ شده شما از کدام مرجع صورت گرفته است ؟
جواب :
اگر به گذشته توجه کنیم در آن زمان مطبعه آزاد در کشور نداشتیم و روی همین دلیل یک تعداد نویسگان اجریی و محافظه کار آثار شان به طبع میرسید و بسیار از افراد شایسته وطن که استعداد نویسندگی داشتند ُ آثار شان طبع نمی شد و یا در مطبعه دولتی تحت شرایط دشوار و سانسورهای شدید آثار شان قرار میگرفت که در اثر سناسور ها جان مطلب از کتاب حذف میگردد.
مثال خوبی میتوانیم از افغانستان در مسیر تاریخ اثر گران قمیت شاد روان غبار داشته باشیم در این صورت نویسنده باید خیلی محافظه کار میبود و بنفع دستگاه حاکم مینوشت . که شما میتوانید در کتاب چهره های جاویدان در زندگینامه محترم جلال نورانی به جمله من یقین پیدا کنید که محترم نورانی شیوه سنانسور در انتشارات دولتی را خیلی زیبا تشریح کرده است . در شرایط فعلی هم کانونها و انجمنهای در داخل و خارج از کشور وجود دارند که در انتشار آثار تولیدی کمک مینمایندُ این انجمن ها نیز خواسته ها و خواهشات خویش را مدنظر میگیرند . یک نویسنده آزاد نمیتواند که واقعیت ها را بخاطر تمویل مالی کتمان نماید. ما مثال های خوبی در انتشار آثار نویسندگان خود در داخل و خارج کشور داریم.
کتابهای بنده با مصارف شخصی خودم انتشار پیدا کرده است و از همین جهت دچار مشکلات بودجوی هستم.
سوال : بعداز فروپاشی دولت پوشالی طالبان یک تعداد زیاد تلویزیون های شخصی پا به عرصه وجود گذاشت که در نشرات آنها تعدادی زیاد هنر پیشه گان جدید عرض اندام نمودند آیا شما از این هنر مندان جدید هم در کتاب تان یاد کرده اید ؟
جواب : بلی! زیرا هنر وفرهنگ تداوم زندگیست هرگاه این پروسته متوقف گردد انسان از حرکت باز میماند در تاریکی هیچ کس قادر به نگارش نیست . زیرا نگارش خودش روشنگریستُ پس روشنی با تاریک همیشه در تضاد است. من بکار تمام هنرمندان ُ پشین و فعلی ارج میگزارم اما متاسفانه که یک تعداد مشکلات خود را دارند و حاضر نمیشوند از کار های شان تذکر داده شود و یک مقدار هم دست من کوتاهی میکند که بدامن هنر مندان دور دست برسد. در هر حال شما در کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر .. در بخش سینما زندگینامه خانم جوانی بنام رویا سادات را مطالعه مینماید . زیرا آن خانم بدون کمک اقتصادی ُهیچ مرجع بخاطر رنج زنان کشورش تصمیم کرفت تا چهره واقعی زنان و پرابلم های عینی جامعه را در فیلم در معرض تماشای مردم قرار بدهد

مانند سریال راز های این خانه .. این نوع اقدام خالصانه و صادقانه که گوش و چشم مردم را در برابر بیعدالتی باز میکندُ مانند گذشته خالی از خطر نیست که به شهامت این خانم جوان و با احساس وطن آفرین میگویم و یکتعداد گویندگانُ هنرپیشه های فیلم و آواز خوانان که در کشور مصروف بخش های هنری و فرهنگی هستندُ برای شان سر احترام خم میدارم.

سوال : اگر از آثار چاپی تان کمی معلومات بدهید که تا اکنون چند اثر تان به کدام عناوین اقبال چاپ را کسب کرده اید ؟ .

جواب : در سال 2008 اولین کتابم بنام آوای ماندگار زنان در 250 صفحهُ در سال 2009 کتاب رومان بنام « پابرهنه باز گشت» در 366 صفحه و در جنوری سال 2014 دو کتاب بنامهای « چهره های جاودان در 337 صفحه و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر در 4011 صفحه در کانادا با مصارف شخصی ام به طبع رسیده است.

سوال : آیا در زبان های خارجی آثار تان ترجمه شده یا تنها به زبان فارسی دری است؟

جواب : نخیر همه آنها به زبان فارسی دری است .

سوال : دو اثر تازه تان که تازه اقبال چاپ را کمایی کرده است (چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر) هدف عمده تان از نگارش این دو اثر چه بوده؟

جواب : جواب این سوال باید خیلی طویل جواب ارایه شود اما صرفاً اهداف خودرا در سه نقطه متمرکز میسازم . سه دهه جنگ که اثار فرهنگی وطن ما بشمول موزًیم ها تلف گردید.ُ سنانسور های شدید حکومات قبل از جنگ در عدم شناسایی و معرفی آثار هنرمندان و دانشمندان مطبوعاتی که بسیار آنها درمیان ما نیستند و آرثار شان طور شاید و باید معرفی نگردید و حتا کمتر بدستر قرار دارد.

سوم معرفی فرهنگ ماازرسانه های غربیُ که هر کدام به شکل ابراز سیاسی بخاطر رسیدن به اهداف خود شان فرهنگ والای مارا با چهره طوفان زده جنگ معرفی مینماید و فرهنگ وادبیات و هنر زیبای های گذشته ما به باد فراموشی قرار میگیرد. .فکرکردم که تا هنوز دیر نشده و یکتعداد از دانشمندانُ هنرمندان الحمد الله حیات دارند باید کار نامه های شان از شکل افسانه و قصه های آفاقی در یک کتاب جمع شود تا آیندگان آنها را بشناسند. بخصوص در قسمت تیاتر بجز چند دانشمند که درباره تیاتر نوشته کرده اندُ معلومات بیشتر نداشتیم زیرا در زمان های قبل از سه دهه جنگ در برابر تیاتر و هنر آفرینی تیاتر از طرف حکومات شدیداُ سانسور وجود داشت و کار نامه های افتخار آفرین شان با سنک تعصب در جامعه کوفته میشد. در حالیکه دانشمندان از طریق نگارش نمایششنامه های خیلی عالی هنرمندان تیاتر را به جامعه معرفی کردند و هنرمندان به زبان عامیانهُ بشکل کمیدی و یا تراژیدی تمثیل میکردند و مردم را می خنداند و به گریه وا میداشتندُ گوش وچشم مردم را در برابر بی عدالتی باز میساختند...و یا تراجم از مترجمین گرانقدر خیلی برای بیداری مردم کمک مینمود مانند او پدرم نیست ... شام زندگیُ گرسنگانُ مرد

دهاتی و بسیار دیگر جامعه مارا بطرف روشنایی کشانید .... و دوستان تا اکنون قدرت تمثیل و یا هنرنمایی ممثلین را به نیکویی یاد مینمایند. این حماسه ها بالاخره از خاطره میروند . روی همین دلیل اقدام به نوشتن این دو کتاب کردم . در اصل یک کتاب خیلی محجم بود که یکهزار وسه صد صفحه را در بر داشت و با نظریات نیک دوستان که کتاب را قبل از چاپ باز نگری کردند آنرا به سه کتاب تحت عناوین متخلف تقسیم کردم که دو کتاب آن بنامهای (چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر) طبع گردید و کتاب سوم آن در جمع کتابهای رومان دیگرم نسبت ضعف اقتصادی منتظر چاپ است.

سوال : آیا گاهی در حین نگارش کتاب با خبری از حوادث دلخراش وطن مواجه شده باشید و این در اثر تحت نگارش تان تاثیر گذاشته باشد.؟

جواب بلی ... شما میدانید که شاعرً نویسندهُ نقاش همرای احساس خود دست به سرودن و یا نوشتن میزند هرگاه در هنگام نوشتن خبر تراژید برسد حواس نویسنده دگرگون میشود هرگاه نوشته تراژیدی زیر کار داشته باشد ُ احساساتش بیشتر تحریک میشود خواهی نخواهی در نوشته هایش انعکاس پیدا میکند.

سول :

گاهی شده که خود سانسوری را بکار برده باشید و عاملی هم داسته باشد.؟

جواب : خود سانسور از چه نقطه نظر ...اگر از نقطه نظر حکومتی باشید نخیر زیرا من به نفع هیچ حکومت و یا ارگانهای بر اقتدار سیاسی نمی نویسم . اما از نظر عواطف انسانی بلی ... همیشه کوشش کرده ام که واقعیت های تلخ را با جملات قابل پذیرش نوشته کنم...زشت نوشتن از کیفیت متن می کاهد واحساس انسان را خدشه دار مینماید.

سوال : فصول چهارگانه سال میتواند در آثار تان تاثیر گذار باشد یا نگارش تان در همه سال یک پیمانه است.؟

بلی در فصل خزان خیلی متاثر میباشم. از ریختن برگهای پایز رنگم پایزی میشود . اما در فصل بهار چون زنده شدن طبعیت است من هم شاد میباشم.

سوال : برای یک نویسنده فهم سیاسی و جهان بنی تا کدام حدود لازم است و یا بدون این دو نوسیده میتواند چیره دست شود؟

جواب . در قدم اول یک نویسنده باید احساس داشته باید در قدم دوم فهم سیاسی و جهان بینی و استعداد برای تولید یک اثر لازم است چرا که حالا جهان به یک دهکده کوچک مبدل شده از حوادث زودتر خبر میشویم ...یعنی حالا سیاسی تنها متعلق به خاندان پاشاهی و یا ارگان خودکامه های سیاسی نیست که مخفیانه در هر مورد تصمیم بگیرند . هرگاه یک نویسنده فهم سیاسی نداشته باشد نمیتواند بازی های سیاسی را انگشت بگذار و واقعیت را بنویسد و هرگاه یک نفر خود را نویسنده میداند او دیگر متعلق به جهان امروز است باید جهان بینی علمی داشته باشد . زیرا جهان امروز بهترین مرجع آلهام برای شاعر و نویسنده میباشد ..در دستور نویسندگی

باشد . زیرا جهان امروز بهترین مرجع آلهام برای شاعر و نویسنده میباشد ..در دستور نویسندگی

میگویند الهام از اتفاق حادثه گرفته میشود ....باید از حوادث با خبر باشد.
سوال : به نویسندگان معاصر کشور بکدام ایشان علاقمندی وافر دارید وبا وجودیکه به همه احترام دارید و همه را منحیث نویسندگان خوب میپندارید.؟
جواب : اصلا من این صلاحیت را بخود نمیدهم که درباره قلم بدستان کلمه خوب و خراب را اظهار نمایم زیرا خودم تا هنوز نویسنده نیستم در تلاش هستم که کتاب های بدرد بخور مینویسم و مردمم مرا و نوشته های مرا به پزیرند و از طرف دیگر نمیتوانیم تمام نویسندگان را یکسال دوست داشته باشیم احساس نویسنده در خلقت آثارش مردم را بخود جذب میدارد . در بخش ادبیات عامه از داکتر اکرم عثمان ً در رومان جناب خالد نویسان و جناب خالد حسینی ُ در بخش تاریخ نویسی دکتور صبورالله سیاه و رازق ماموق را دوست دارم و بواقعیت همه نویسگان قابل دوست داشتن و احترام اند و هر نوشته از هر نویسنده که باشد برای یکبار مرور ضروری است زیرا آنها اوقات خوش خویش را صرف نوشتن میکنند تا چیزی برای مطالعه بدست ما قرار دهند ... هر نویسند خواننده خودرا دارد ُ طرز دید و قضاوت خوانند نظر به برداشت سلقیوی خودش میباشد....شاید یکنفر داستان را دوست داشته باشد و شاید هم فرد دیگر ی تاریخ را ترجیح بدهد.
سوال : برای کسانیکه میخواهد به نویسندگی قلم بردارند ُ چه رهنمود دارید .
جواب : رهنمود من منحیث یک شخص خیلی ناتوان و کوچک این خواهد بود ُ که برای آغاز نویسندگی از داستان شروع کنند و طرح یک اسکیلت داستان را در ذهن خویش بپروانند و کرکتر های داستان را انتخاب نماید و هر کرکتر برای وظیفه مشخصی در داستان انتخاب میشود ولوکه حضهور آن خیلی در داستان کوچک باشد برای بسته بندی اسکلیت داستان موثر است .
دوم - نویسنده باید احساس و استعداد خودرا آزمون بدارند که چه را بهتر میتوانند بنویسند.
سوم - کتاب های نوسیندگان پشین را مطالعه نمایند و شیوه نوشتار کلاسیک را بیآموزند ... در نوشته عجله نداشته باشند ...از احساسات تنگنظرانه و تعصب صرف نظر نمایند ...سیاه وسفید نزد شان مشخص باشد و تنها برای یک قشر محدود نوشته نکنند بلکه برای جهان به اندیشند و بنویسند مانند ...بیوایان اثر ویکتور هوگو ... جنگ و صلح اثر لئون تالستوی ُ افغانستان در مسیر تاریخ اثر شاد روان غبارُ برباد رفته اثر مارگیریت میچل ُ مادر اثر گورکی وصد ها اثر نویسندگان جهانی و وطنی که نام بردن آن در چند سطر نمی گنجد ...زماینکه مطالعات را انجام دادند خود بخود احساس در برابر یک شیوه نویسندگی برای شان دست میدهد ...در نوشتن کتاب از کوتاه نویسی جلوگیری نمایند الی که ضرورت بود ُ کوتاه نویسی ویا خلص نویسی هم خود یک علم است اگر بدانیم چطور از آن استفاده نمایم. ... اما نه اینکه قصه را نا تمام رها نمایم زیرا در شرایط امروزی کوتاه نویسی کاملا ماهیت اصلی خودرا از دست داده است...من بسیار مقالات را در سایت ها و جراید و مجلات میخوانم که نویسنده دلتنگ شده قصه را نا تکمیل رها کرده. .... ناگفته نباید

گذاشت که بنده خود را مدیون داکتر صبورالله سیاه میدانم که شیوه کوتاه و یا خلص نویسی را برایم تشریح کرده است و از وی آموختم.
در مورد ابلاغ خبر ژورنالیستک کوتاه نویسی مهفوم دیگر دارد باید کوتاه وسریع جان مطلب را بنویسند که خبر زودتر ابلاغ گردد.
سوال : در فرجام از زندگی شخصی و خانوادگی تان حکایت نماید که چه تفاوت بین زندگی یک نویسنده با دیگر افراد جامعه دارد؟
جواب : در زندگی شخصی خود ساده و بدون تجمل هستم من هم مانند همه مردم دارای فامیل و الحمد الله چهار فرزند دارم . مگر زندگی من تنها متعلق به فرزندانم نیست زیرا من بیشتر وقت خودرا برای مردمم صرف میکنم خود را متعلق به مردمم میدانمُ و قتیکه مینویسم تمام مردمم در ذهنم مجسم میشوند میخواهم برای تمام انها نبویسم و بخصوص برای زنان و جوانان آینده ساز وطنم و در اخیر برای مردمم میگویم شما چهار کتاب طبع شده بنده را بخوانیدُ میدانید که من متعلق به یک گروپ محدود و کوچک نیستم تمام مردم افغانستان و مردم دنیا را دوست و احترام میدارم زیرا من انسانم و به جهان انسانیت تعلق دارم .
خانم مـــاریـــا جان دارو سپاسمندم از اینکه با وجود مصروفیت های متعدد حاضر به صحبت وپاسخ به سوالاتم شدید ُموفقیت های مزیدی برای تان با عافیت کامل استدعا میدارم و نا گفته نماند که مصاحبه تان کمتر از یک رومان نیست .....
جناب ظفر از شما اظهار سپاس مینمایم که وقت گرابهای تان را در این گفت وشنود در اختیارم قرار داده اید ُ ایکاش مانند شما شاعر میبود تا با یک سروده ناب از شما تشکر مینمودم.

پیوند ها و نظریات :

این کتاب در فبوری سال 2014 میلادی در کانادا ُامریکا چندین کشور اورپایی و افغانستان عزیز بدسترس مردم قرار گرفت .
مطالعین محترم بعد از مطالعه در باره چگونگی تالیف وغنامندی اسناد و شواهد ددقیق و کمبوها و نظریات شان رااز طریق تلویزیونها ُ وبلاکها و جراید برون مرزی نوشتن و اظهار داشتند.

لازم دیده شد تا برخی از پیوند هارا در اینجا ه خدمت دوستان که چاپ دوم این کتاب را میخوانند ُ درج نمایم.
هفته نامه امـــیـــد شـــماره 966 در بخش نظری به نشرات تازهُ از قلم جناب پروفیسور ُداکتر عبدالواسع لطیفی مطالب خیلی جالب در باره نشرکتاب جدیدی بنام هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان چنین تحریر گردیده است.

عـــنـــوان کـــتـــاب: هنرمندان تاریخ ساز تیاتر
مـــولـــف : بـــانـــو مـــاریـــا دارو

بیا باهم به عصر خویش برگردیم - بیا با لحظه های داغ تاریخ همسفر گردیم
تو نام قهرمانان را اگر پرسیُ بجز چند تا نمیدانم
درون رده های داغ تاریخ هزاران قهرمان بوده ُکه بی نام و نشان مرده
کتاب تازه چاپ شدهء بانوی نویسندهُ پژوهشگر و دوستدار فرهنگ و هنر وطنُ بانو ماریا دارو را که چند هفتهء گذشته از دست دوست عالم و هنرمندم استاد داکتر عنایت الله شهرانی بدستم رسید بخاطری بااین جمله شعر از خانم نجیبه آرش نشره شده در صفحه ء« 404 » آغاز کردمُ که کوشش بر همت خستگی ناپذیری ماریا دارو نیز در همین راستا شناسایی و به نمایش گذاشتن نخبگان و قهرمانان هنر وادبیات وطن تحریر یافتهُ و تازه در« 411 » صفحه با تصاویر یادگاری از زندگینامه های درخشان هنرمندان و درامه نویسان و رژسوران وسناریو نویسانُ توسط موسسه« پیج ون پرینگینت » page One printing با ویراستاری استاد محترم شهرانی در کانادا به چاپ رسیده است.

ماریا دارو که بعداز فارغ التحصیلی صنف دوازدهم علاقمند هنر تمثیل شده و در ادارات مختلف رادیو افغانستان و وزارت اطلاعات و فرهنگ و اتحادیه کوپراتیف های دهقانی اجرای وظیفه کرده است.

دو کتاب دیگر هم زیر عناوین (آوای ماندگار زنان و پابرهنه بازگشت) را تحریر و تالیف نموده و بچاپ رسانیده است. کتاب ارزشمند و محجم دیگرش با عنوان (چهره های جاودان) نیز تازه بچاپ رسیده است که بعد ها بشمامعرفی خواهد شد.

بهرحال نویسندهء پژوهشگر ماریا دارو درباره کتاب (هنرمندان تاریخ سازتیاتر)خویشُ پیشگفتار مفصلی دارد که فشرده آن چنین است:

هنرهای زیبا نمادی از فرهنگ هرکشور بشمار میرودُ گرچه اکثر آثار تاریخی ممالک مختلفه شواهدی از قدامت تاریخ سلحشوری مردمان بومی هرکشور را به نمایش میگذاردُ ولی هنر و ادبیات و اثار فرهنگی نیز از عادات وسیلقه های خاص دوره های مختلف و رویدادها را با واژه های خیلی دلنشین زبان شعر وادب از قلم بروی کاغذ به تحریر آورده اند.

این گونه اثار نویسندگان و هنرمندان هرکشور بدست خوانندگان و علاقمندان دور و نزدیک میرسد و تصاویر فرهنگ مردم را در انعکاس اندیشه ها و افکار مدبرانه آنها در ذهن آدامهای دور دست مجسم میسازد...زمانیکه رموز زندگی رادر پرتو علم و پدیده های اجتماعی داشتندُ کوشیدند تا در تلاش نجات انسان بسوی آزادی و رهایی از ظلم و استبداد در عوض دست زدن به اسلحه و جنگُ راههای معقول دیگر را برای بیداری و تنویر مردم پیداکنندُ واقعیتها و انتقادات را در نوشته ها وپدیده های هنرو خاصتاُ در نمایشات تمثیلی تیاتر و امثال آن منعکس سازند -

بعباره دیگر یک مکتب تنویر اذهان و روشنگری رویداد های اجتماعی را به قسم تیاتر و صحنه های تمثیلی به میان آوردند....»
بانو دارو در ادامه دست آورد های تیاتر را در جهان غرب و در افغانستان توضیح داده و از دست آورد های رنسانس یادآوری یاد کرده که در طول آن نمایسشات تیاتری اوج گرفت و سپس راجع هنر در دوره محمد ظاهر شاه چنین نوشتهُ هنر وفرهنگ میتوان به سه مرحله تقسیم کردُ در دهه اول مانند دوره پدرش یک سکوت مطلق سرتاسر سایه افگنده بود و در دهه دوم و سوم پادشاهی او در اثر مساعی دانشمندان چون علامه صلاح الدین سلجوقیُ استاد عبدالغفور برشناُ استاد عبدالرشید لطیفی روح در پیکر تیاتر دمید و در سال«1322 » هـشُ بعداز یک سکوت طولانی تیاتر با نمایشنامه بنام میراث اثر شادروان عبدالرشید لطیفی در پوهنی ننداری دوباره آغاز گردیدُ اما باسانسور ها و قیودات بیش از حد نمایشات به صحنه میرفت و حتا بعضا بسیار آثار نویسندگان از سانسور حکومت جان به سلامت نمیبرد.
با انهمه قیوداتُ علما و دانشمندان زیاد در رشته تیاتر و نمایشنامه نویسی ظهور کردند که خدمات استاد برشنا بعد از علامه سلجوقی درخور ستایش میباشد . همچنان استادان و دانشمندان دیگر در این دوره مانند استاد عبدالرشید لطیفیُ استاد عبدالرحمن بیناُ استاد عبدالروف بینواُ استاد عبدالرحمن پژواکُ استاد عبدالرشید جلیاُ عبداللطیف نشاط ملک خیلُ انجیرمحمد علی رونقُ غلام حضرت کوشانُ و سایر دانشمندان درجهت رشد و انکشاف تیاتر آثار جدید تولید کردند اما هیچ عمارتی بنام تیاتر تعمیر نگردید و تیاتر پغمان نیز در خشم بغاوت گران سوخته بودُ تنها چشم وچراغ هنرمندان کابل همان سالون سپورت لیسه استقلال بود که از طرف دانشمند گرامی علامه سلجوقی که رئیس مستقل مطبوعات بودندُ به اسم پوهنی ننداری مسما و تحت شرایط ریاست مطبوعات رسما نمایشات آغاز گردید و آغاز اولین نمایشنامه در (1322) هش -اثراستاد عبدالرشید لطیفی طوریکه قبلا تذکر رفتُ بنام میراث در پوهنی ننداری روی صحنه رفت وبعداُ نمایشات مشهور مانند« لالا ملنگ« اثر استاد برشنا« شمعدان های نقره یی ُ او پدرم نیستُ شام زندگی ُبالاپوش وغیره از تراجم و اثار عبدالرشید لطیفی و تراجمی از داکتر عبدالغفور روان فرهادیُ آثاری از محمد شفیع رهگذرُ حبیب الله سهاُ«گرسنگان» اثر توفیق الحکیمُ وآثار از سایر نویسندگان روی ستیژرفت و مردم تا حدودی بانام تیاتر و کارنامه های تیاتر اگاهی پیدا کردند. همچنان متعلمین لیسه استقلال نیز در همین سالون به نمایشات تیاتری پرداختند و شاگردان آن لیسه بعداُ هنرمندان بزرگ و معروف تیاتر و موسیقی گردیدندُ مانند مهدی ظفرُ فضل احمد نینوازُ ظاهرهویداُ جلیل زلاندُ میرمحمد نبی نجیمیُ عبدالرحیم یسرُ عبدالقیوم بیسد و دیگران ...
مولف ارجمند بانو « دارو» در اخیر پیشگفتارش که حدود هفت صحفه را دربر میگیرد می افزایدُ

بهرحال این کتاب سرانجام با همه مشکلاتی که در تهیه آن رو بروشده ُ بالاخره بعد از چهارسال تحقیقات و گرد اوری های اسناد وفوتو ها و بیوگرافیها ُ به پایان و به نشر رسیدُ تا نام و نشان تیاتر و کارنامه های دراماتیستها و هنرمندان واکثراُ با فوتوهای شان درج یک کتاب ماندگار گردد و تاریخ سازان تیاترافغانستان با مرور زمان ُ از ذهن و خاطر مردم ما زدوده نشوند.....

دوست فرزانه وگرامی استاد داکتر عنایت الله شهرانی با مشوره های سود مندو ویراستاری دقیق و ارزشمندش همکاری قابل ذکری در نشر این کتاب با مولف گرامی ماریا دارو نموده و در تقریظ مفصلش که حدود چهارده صفحه را دربر میگیرد ُ معلومات همگانی در باره هنر و تاریخ هنر و ارزشها و پیامد های اجتماعی هنر از قبیل هنرنقاش و مجسمه سازی و خاصتاُ هنر تیاتر را ارایه داده که چند سطرش چنین است :

« کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر که اینک تحت مطالعه شما خوانندگان محترم قرار میگیردُ کتابیست مهم که جایش در میان کتابهای هنری در افغانستان خالی بودُ مولف دانشمند بانو ماریا دارو در این مجموعه بسی معلومات تازه و بررسیهای را درباره هنر بازیگری وبازیگران هنر در افغانستان انجام داده است.»

استاد شهرانی راجع به خصوصیات کتاب نگاشته و از روی معلوماتی که در کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر برایم بدست آمد شخصاُ خود ماریا جان دارو هم تصمیم نوشتن کتاب درباره تیاتر و هنرمندان تیاتر را داشتُ چونکه در کتاب هذا بارها نام گرامیش در جمع هنرمندان و دانشمندان مطبوعاتی و بخصوص در جمع هنرمندان تمثیل به مشاهده رسیده است و او خود وارد مسلک هنر تیاتر بوده است و اینک دیده میشود که در کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر چه کار ستانی را انجام داده است که رقیب نخواهد داشتُ راقم این سطور کتابهای مرحوم استاد غلام حضرت کوشان ُ استاد مهدی دعاگوی را در قسمت تیاتر افغانستان خوانده بودمُ کتاب آقای خان اقا سرور و مقالات جناب محمد نعیم رفاه را نیز مطالعه کرده بودم که هرکدام در ذات خود در خور اهمیت میباشد. اهمیت و مقام معنوی این کتاب (هنرمندان تاریخ ساز تیاتر) افغانستان بقلم توانای شخصیت با احساس ُ هنردوست وطن دانشمند ماریا جان دارو که اینک در مقابل چشمان خوانندگان گرامی قرار دارد ُ از جمله کتابهای میباشد که واقعاُ در تاریخ فرهنگ افغانستان جایش خالی بودُ یکی از خوبی های این کتاب هم دقت و شرح و بسط در باره هریک از هنرمندانی است که از روی اسناد و چشم دیدها تهیه گردیده است ُ مزیت دیگر این کتاب اینست که از کتب دیگری که در این مسلک نوشته شده مکملتر و دقیقتر میباشد.

مولف عزیز ماریا دارو زندگینامه های بسی هنرمندان ُ نویسندگان و شخصیت های مطبوعاتی را که در هنر تیاتر خدمتی کرده و اثاری داشته اند و برشته تحریر آورده است و حال که معرفی

مختصر کتاب پر محتوایش را جهت نشریه جریده وزین امید میفرستمُ جا دارد چند جمله از زندگینامه مطبوعاتی و ژرنالستی و گرایش تیاتری مرحوم غلام حضرت کوشان پدر بزرگوار محمد قوی کوشان را که این پسر فرزانه را به نشر جریده امید و به دوام خدشه ناپذیر آن پرورش و ترغیب نمود(ومن حال افزون بریکصد کتاب و دیوان و رساله واثار ادبی و علمی هموطنان عزیز را در ستون ویژه آن معرفی کرده ام) بطور گلچین به شما ارایه دهم : « مرحوم غلام حضرت کوشان که (بنده در ایام تصدی اش در رادیو افغانستان با او همکار بودم و پروگرام جالب تراوزی طلایی را با شادروان داوود فارانی تهیه میکردم) خدمات و فعالیت مطبوعاتی او از عضویت در شعبه نشراتی جراید بحیث محرر آغاز گردیدُ بعد سر محرر و سپس به صفت معاون روز نامه اصلاحُ معاون ریاست هلال احمرُ آمر نشرات رادیو افغانستانُ سپس رئیس کتابخانه های عامه کابلُ رئیس نشرات وزارت اطلاعات وکلتور « فرهنگ»ُ رئیس آژانس باخترُ رئیس اداری وزارت اطلاعات وکلتور و معاون اداره اطلاعات ملل متحد در کابل اجرای وظیفه کرده است.

مرحوم غلام حضرت کوشان در رشته خدمات عامه طی یک فیلوشب در لندن به تحصیل پرداخت. درطول خدمات خود به اخذ تقدیر نامه هاُ مدال مینه پال و جوایز مطبوعاتی نایل گردیده است. او موسس و بنیانگذار و مشوق نشریه مجله خراسانُ نامه ء خراسان و جریده وزین امید« در ایالات محتده امریکا » در پهلوی فرزند برومندش « محمد قوی کوشان» میباشد. وی مولف و ناشر چندین کتاب رساله به لسان فارسی دری و انگلیسی بوده و کتابش زیر عنوان (سرگذشت یک ملت مظلوم) در امریکا بچاپ رسید مرحوم کوشان در امریکا برای تجلیل از روز های ملی افغانستان چندین درام به « لسان انگلیسی » برشته تحریر در آورد و توسط شاگردان مکتب در شهر هیواردو به نمایش گذاشت. انجمن متدینین ادیان مختلفُ اورا طی نامه ء رسمی بنام (مردخدا) و مرد متدین و احترام کننده همه ادیان محسوب نمود. دنباله دارد

قسمت دوم :

دنباله معرفی کتاب « هنرمندان تاریخ ساز تیاتر» در شماره« 967 » جریده وزین امید بتاریخ «19 فبوری 2014 » از قلم پوهاند دکتور لطیفی در بخش نظری به نشرات تازه جریده امیدچنین به نشر رسید.

نام کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر «بخش دوم»

مولف : ماریا دارو

این ابرها که مینگرم اسمان کیست ؟ - اندر ورای ابر نهان اختران کیست؟
این دود های تیره که در باغ شد بلند - از شاخسار سوخته و آشیان کیست؟
چون انکه از هلاکو و چنگیز گذشته است - گوید زمانه باز که اکنون زمان کیست؟

دشمن اگر قویست ُ نگهبان قویتر است- میدانم اینقدر که خدا پاسبان کیست ؟
(شاروان عبدالرحمن پژواک)

در سلسله گلچینی از ذکر زندگینامه ها و دست آورد های هنرمندان ُ نویسندگانو درامه نویسان که در واقعیت تمثیل گران و روشنگران نشیب وفراز دردهای کهن وزخمهای نوین اجتماع را درهم کوبیدهُ ولی پر طاقت وسربلند ملت باشهامت افغانستان میباشدُ کتاب ارزشمند وپر محتوای پژوهشگر عزیز بانو ماریا دارو راددرصحفه ء «137 » آن میکشایم ُ تصویر و زندگینامه شخصیت نخبه و شهیر وطن ُ نویسنده و شاعر در هردو زبان فارسی دری و پشتو ُ دپلومات ورزیده وآزموده و مبارز سخن و قلم مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک جلب نظر میکند .من گوشه وشمه یی از احساسات وطن خواهی ُ داغ هجرت و دردهای غربت اورا در چند مصرع از یک قطعه شعرش که در آغاز این نوشته به شما مطالعین گرامی جریده وزین امید تذکر دادمُ منعکس می یابم. به هرحال ُ هنوز متعلم مکتب بودم که اولین اشنایی ام با دانشمند وسخنور شجیع وپر جاذبه و نامور وطن مرحوم پژواک از طریق دوستی و رفاقتش با عم مرحومم استاد عبدالرشید لطیفی و پدر مرحومم عبدالباقی خان لطیفیُ که بعد هردو در وزارت خارجه وقت با او همکار شدندُ حاصل و هم اخرین بار قبل از وفات المناکش ُ اورا در یک اپارتمان دور افتاده یکی از جاده های واشنگتن دی سیُ در عالم تنهایی و انزوا و علالت مزاج ُ ولی با همان فکر وگفتار رسایش ُ با معیت پدر مرحومم عبدالباقی لطیفیُ که از کالیفورنیا به دیدنش آمده بود ُ ملاقات کردم. حال با یاد آوری از بازدید حسرتبار همان روز او ُ همین چند مصرع از قطعه شهر « نای خموش» تو چنین یادم امد.:

اندر ازل نوشت قضا بر جبین من - کائین من وفا بود و عشق دین من
ای راز جوی مهر وفا در سراغ حق - از رخنهء گمان منگر بر یقین من
بگذشت آنکه نغمه ازاد میسرود - هرنی که داشتی نفس آتشین من
اکنون نوای نای خموش از اسارتست - پژواک های خامهء شور آفرین من
یارب مباد آیینه خاطر کسی گیرد - غبار از نفس واپسین من

مبرهن است که در پهلوی نویسندگی وشاعری و نگارش در امه های رادیویی وتمثیل تیاترُ آزمودگی وکار دانی و دست آورد های ابتکاری مرحوم پژواک در ساحه سیاسی و دپلماتیک ُ در مدیریت سیاسی وزارت امور خارجه ُ در ماموریت های خارجش در سفارتها وکنفرانسهای بین المللی ونمایندگی دایمی افغانستان در سازمان ملیل متحدُ شهرت وطنی وجهانی دارد ُ در همین راستا زمانیکه من در اوسط دهه شصت میلادی در انستیتوت صحت عامه یونیورستی هامبورگ آلمان مصروف تحصیل تخصیصی طب (رشته مایکروبیولوژی) بودمُ یکروز عصر از انستیتوت مذکور به اتاقم برمیگشتم ُ عکس جذاب استاد پژواک در روز نامکه مشهرو آلمانی (آبندبلات) در قسمت سرمقاله نظرم را جلب کرد در پای فوتو استادُ شرح مفصلی راجع به انتخاب او بحیث رئیس بیست ویکم اسامبله عمومی سازمان ملل متحد تحریر یافته بودُ که از شعف خواندن آن به اصطلاح در پیراهن نمی گنجیدم ُ ومضمون را با ترجمه از آمانی به فارسی دری به ادرس سفارت افغانستان در المان ارسال نمودم....

حال در کتاب پر مطلب ومحتواء بانوی نویسنده و پژوهشگر ماریا دارو که بااستفاده از ریفرانس از نوشته تحقیقی پروفیسور رسول رهینُ بیوگرافی مفصل استاد پژواک تحریر یافته استُ قسمت ازان را تقدیم میکنم:

« عبدالرحمن پژواک در همان سن نوجوانی چون چهلچراغ روشن در آسمان فرهنگ و هنر افغانستان میدرخشیدُ استادان و هم صنفانش استعداد وذکاوت وسجایای اخلاقی اورا میستودند وآینده درخشان وی را پیشبنی میکردند. دران روزگار فاکولته طب در شهر کابل تأسیس گردیده بودُ وی بنابر علاقه واستعداد شامل دانشکده طب گردیدُ درحالیکه طبع شعر آفرینش اورا بسوی هنر وفرهنگ میکشاندُ رویداد های نهضت امانی و شهادت برادربزرگش در پیروی از نهضت مترقی امانی و همچنان مرگ نا بهنگام پدرش حدود سالهای « 1938-1939 » میلادی -مسولیت خانواده و تهیه نفقه فامیلُ اینهمه مشکلاتی بود که مانع ادامه تحصیلش در رشته طب گردید اما بعضی دوستان به این باور اند که علاقمندی او درساحه فرهنگی و تشویق شعرء زمان و دوستان همقلمش سبب شد تا تحصیل طب را نا تمام رها و بسوی فرهنگ بشتابد. روی همچو دلایل استاد پژواک ماموریتش را در انجمن تاریخ افغانستان بصف ترجمان زبان انگلیسی آغازیدُ و درضمن به نوشتن آثار ادبی و هنری نیز پرداخت. چندی بعد در شعبات مختلف ریاست مستقل مطبوعات تقرر حاصل نمود و سپس مدیر مسوُل روزنامه اصلاح مقرر شد و بعد آژانس باختر را رهبری نمود و از آن به بعد به ریاست پشتو تولنه منصوب گردید.

شایان یاداوریست که مرحوم پژواک در انجام وظایفش در ادارات مختلف مطبوعاتی و فرهنگی به اصل آزادی بیان عقیده داشتُ و فرهنگ را دوست میداشت. اما برخلاق علاقه اش درسال «1946 »م- پایش درعرصه سیاست و دپلوماسی کشانده شد. استاد در زمان اندکُ استعدادُ پشتکار و فراگیری علم سیاست خودرا متجلی ساخت و با نیروی سرشار نردبان راه دپلوماتیک را سریعتر و تندتر تازیدُ وی سالیان زیادی بصفت سفیر و نماینده دایمی افغانستان در سازمان ملل متحد با مسوولیت وعلاقمندی ایفای وظیفه نمود.

عملکرد او در کارزار دپلوماسی از هرنگاه خیلی چشمگیراست. بنابر ژرف فهم و میزان تجارب به وظایف خطیر دپلماتیک گماشته شد که از جمله ریاست تجدید نظر بر منشور سازمان ملل متحدُ ریاست کمسیون حقوق بشرُ ریاست مجمع عمومی . ریاست اسامبله سازمان ملل متحد برای (نامیبیا) را میتوان نام بردُ خلاقیت و تلاشهای جناب استاد پژواک به عضویت رسانیدن افغانستان در سازمانهای تحت اثر سازمان ملل مثل یونسکو و حقوق بشر و یونسف و همچنان پیوستن به اعلامیه حقوق بشر و تحرک نقش کشور های شامل نهاد عدم انسلاک در عرصه بین المللی خیلی برازنده و ستودنی است.

مسجل به اسناد آرشیف سازمان مللُ پژواک موُلف حق تعین سرنوشت ملت هایکه به آن خودارادیت هم میگفتندُ میباشد. حق خود ارادیت قبل ازتلاشهای وزحمات مرحوم پژواکُ صرفا به شکل یک اصل سیاسی شناخته شده بودُ مگر در اثر مساعی او منحیث حق مسلم ملتهاُ در منشور سازمان ملل متحد (قید)گردید . بقیهء فعالیت های ادبیُ سیاسی و اجتماعی شخصیت نخبه وفرزانه مرحوم استاد پژواک

را بالست مکمل آثار و نمیشنامه های ارزشمند اوُ در لابلای کتاب پرمحتوای بانو ماریا داروُ با بعضی از فوتوها یش مطالعه خواهید کرد. شخصیت دیگر ادیبُ زبان شناسُ مترجم درامه های پرانتباه از مطبوعات دراماتیست های فرانسهُ ودپلمات ورزیده که توانست بحیث سفیر و نماینده دایمی افغانستان در سازمان ملل متحدُ بعد از پژواک فقید بدرخشد و در این راستا خاصتا در مقاومت بر ضد تلاش نافرجام طالبان جهت احراز کرسی نمایندگی این گروه تاریک اندیش و افراطی و قهقراییُ در ملل متحد شهرت ملی و جهانی کسب نمود همانا دوست و هم صنفی عزیزم داکتر عبدالفغور روان فرهادی میباشد که بیوگرافی مفصل او در صفحه « 177» کتاب بانو ماریا دارو مطالعه خواهید کرد. بهرحال علاوه بر چندین بیوگرافی مفصلی که بطور گلچین ونمونه در دوبخش معرفی کتاب پر محتوای ماریا دارو بشما تذکر دادمُ حدود بیش از یکصد بیوگرافی و کارنامه های هنرمندانُ نویسندگانُ دراماتیستها وممثلین تیاتر ُ فلم سازانو رژیسوران نیز با فوتو هایشان برشته تحریر آمده است. اینک با درنظر داشت صفحات ارزشمند و محدود جریده وزین امید تنها اسمای چند شخصی آنهارا که خاصتاْ در در رشته درام و تیاتر دست آوردی داشته اندُ وبنده با انها شناسایی داشته ام بشما یاد آورد میشوم .:

استاد عبدلغفور برشناُ عبدالرشید جلیاُ استاد عبدالواحد خان بهره اولین آمر تیاترُ علامه سلجوقیُ استاد عبدالرشید لطیفی برنده نخستین جایزه درامه نویسی« متخصص سالون»و تولید کننده وسنایورنویس اولین فلم فارسی در افغانستان بنام « عشق ودوستی» حمید جلیا عبدالتواب لطیفی برنده جایزه درامه نویسی از یونیورستی کالیفورنیا لاس انجلس (UCLA) محمد ولی لطیفی سناریو نویس و هیروی فلم(روزهای دشوار) استاد عبدالروف بینواُ فیض محمد خیر زاده استاد داکتر عنایت الله شهرانیُ محمد عثمان صدقیُ محمد علی رونقُ احمد شاه علمُ محمد شفیع رهگذرُ اعظم رهنورد زریابُ سایر هراتیُ محمد محسن صابر هرویُ ضیا قاریزادهُ محمد ناصر غرغشتُ داکتر محمد اکرم عثمانُ داکتر محمد نعیم فرحانُ داکتر محمد رفیق یحیاییُ پوهندوی ذلیخا اکرم نورانیُ حاجی محمد کامرانُ عبدالمنان ملگری ُ استاد عبدالقیوم بیسدُ محمد اکرم نقاشُ محمد ابراهیم نسیم ُ ُاسدالله آرامُ محمد صدیق برمکُ عبید الله بکتاشُ عبدالرحمن بیناُ سوناآرام تلوارُ ستار جفاییُ خانم رویا ساداتُ عبدالله شادانُ رفیق صادقُ مهدی ظفرُ فضل محمد فضلیُ محمد یوسف کهزادُ مشعل هنریارُ محمد اکبر نادمُ امین الله نداُ جلال نورانیُ استاد عبدالحق والهُ عبدالطیف نشاط ملک خیلُ مرتضی بایقراُ عزیزالله هدفُ سعید ورکزی ُ ظاهر هویداُ ببرک وساُ محمد حسین ارمانُ فضل احمد ذکریا « نینواز»ُ استاد ترانه سازُاستاد اولیرُ استاد محمد دین زاخیلُ عتیق رحیمی وبسی هنرمندانُ درامه نویسان و ممثلین ُ فلم سازان و موسیقی دانان دیگر که در این کتاب بی سابقه و پرمحتوا و پر بهای نویسنده وپژوهشگر بانو ماریا دارو با تفصیل ذکر و دست آورد های هنری شان شناسایی شده اند.

معرفی مختصر یک کتاب ارزش مند و پر مطلب را با ارزوی صحت وسعادت ماریا دارو با این چند بیت از شادروان استاد عبدالرحمن پژواک خاتمه میدهم :

یا ایامی که ما هم اسمانی داشتیم - مهر و ماهی داشتیم واخترانی داشتیم
خاطر از اندیشه اواره آزاد بود - رشک مینوُ میهن مینو نشانی داشتیم
سوی مصر عشق با هرتحفه از کنعان دل - جای قاصد یوسفی در کاروانی داشتیم.
پروفیسور داکتر عبدالواسع لیطیفی
وریجینا - امریکا .

واین هم نظر مختصر از استاد سخن ثناگرامی که در وبکلات های دوستان بنشر رسیده است.

نوشته : م - اسحاق ثنا
از ونکوور کانادا
نظر کوتاه بکتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر
تالیف : ماریا دارو

کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان در این تازگی ها توسط نویسنده گرامی بانو ماریا دارو تالیف و چاپ شدهُ یک جلد از این کتاب توسط بانوی سخنور همراه با یک جلد کتاب دیگر این نویسنده بنام « چهره های جاودان » بدستم رسید تا حال هر دو جلد کتابهای یاد شده را بار بار خواندم در این نوشته کوتاه سخنی درباره بانو ماریا دارو داشته و بعداُ آنچه درباره کتاب » هنرمندان تاریخ ساز تیاتر دارم با شما درمیان میگذارم.

بانو ماریا دارو در رسانه های داخل کشور و رسانه های برونمرزی و نشرات چاپی نام آشناست. وی سالهاست قلم میزند و مینویسد و در نوشته های خود آگاهی مفید و ارزنده را به خوانندگان خود پیشکش میکند. او بی هراس مینویسد و درد و رنج مردم خود را در لا بلای نوشته هایش انعکاس میدهد و هیچگاهی هم در برابر مردمان زور و زر سرخم نکرده استُ شجاع و دلیر است زهی به همت و شجاعت او. درمورد کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر تالیف این بانو باید گفت: این کتاب شامل چهار صد ویازده صفحه بوده که با تصاویر وزندگینامه هنرمندان تیاتر - درامه نویسان - رژیسوران اقبال چاپ یافته و داری یک مقدمه ارزنده بقلم خود مولف و نوشته های در مورد این کتاب از خامه استادان فرزانه کشور پروفیسور استاد عنایت الله شهرانی و دکتور عبدالغفور روان فرهادی است که هریک از این نوشته های با ارزش سخنی از خوبی این اثر وزحمت کشی بانو ماریا دارو که درغربت و دوری از وطن به چاپ و تالیف این اثر دست یازده و قابل مطالعه است .

دراین کتاب از ذکر زندگینامه ها و دست آورد های نویسندگان و درامه نویسان و آنانکه در رشد و

انکشاف و پویائی این هنر کوشیده اند به تفصیل یاد شده چنانچه در صفحه 227 این کتاب از مرحوم علامه صلاح الدین سلجوقی فیسلوف بیدل شناس - نویسنده توانا و شاعر نستوه که در زمان تصدی شان منحیث مدیر عمومی معارف ولایت هرات و هم زمان مدیر مسئول اخبار « اتفاق اسلام» نیز بوده ُ برای اولین بار به همت او تیاتر در هرات تاسیس شد و استاد علامه سلجوقی خود نه تنها درام مینوشت بلکه هنرمندان تمثیل را نیز تشویق میکرد . اگر چه در کتاب یاد شده بصورت مفصل از این علامه گرانمایه یاد شده است و لازم می بینم تا مکث کوتاه به زندگی این استاد دانشمند کشور داشته باشم.

استاد صلاح الدین سلجوقی فرزند سراج الدین مین مفتی هروی در سال 1313 قمری در هرات زاده شده وبعد از تعلیمات ابتدائی و مبادی کتب عربی و فارسی از نزد پدرش و از نزد دانشمندان بزرگ هرات آموخته و تحصیلات خود را به کمال رسانیده است.

بعد از انکه شامل کار دولتی گردید بازهم آرام ننشسته و در علوم متداوله یونانی و مروجه اورپایی معلومات وافر آموختُ قلم توانای او توانست فلسفه را باتصوف آمیخته و حاصل آنرا به معرض مطالعه مردم قرار داد.

شادروان استاد سلجوقی در سال 1410 میلادی معلم ادبیات فارسی وعربی در لیسه عالی حبیبه کابل و در لیسه استقلال و منشی دارالتحریر شاهی و بعد مدیر مطبوعات در وزارت خارجه ً سپس قونسل افغانی در بمبی هند و بعداُ به عین وظیفه در دهلی و پس از آن رئیس مطبوعات و بعد مشاور سفارت کبرای افغانی در پاکستان مقرر شده است.

در سال 1328 هجری شمسی از طرف اهالی هرات به نمایندگی دوره هفتم شورای ملی کشور انتخاب شد و در سال 1332هجری شمسی مجدداُ رئیس مستقل مطبوعات و بعد سفیر کبر افغانی در مصر ایفای خدمت نموده است.

علامه سلجوقی برعلاوه نگارش مقالات متعدد که در روزنامه ها و جراید کشور به نشر سپرده ُ آثار زیاد نیز تالیف کرده که بصورت مختصر شماری از آنها در این کتاب یاد آوری گردیده است مانند رساله در فن معانی - اجذر طول وارسطو- التهذیب - محمد در شیرخوارگی -اثرالسلام فی العلوم والفنون - تقویم انسان- قواعد ادبیه - افسانه فردا و سایر آثار استاد علامه سلجوقی در کتاب هنرمندان تاریخ ساز و کتاب چهره های جاودان معرفی گردیده است. بعد از ذکر مختصر در مورد زندگینامه علامه صلاح الدین سلجوقی قابل یاد دهانی میدانم که بانو ماریا دارو در تهیه متن کتاب هایش از چنان روش و اسلوب نویسندگی کار گرفته که بقول « استاد دانشمند داکتر عنایت الله شهرانی » خواننده نمیتواند نویسنده راکه بکدام قوم - نژاد - زبان وسمت تعلق استُ تشخیص بدهد .او در موقع تحریر چنان سیاست بیطرفی را تعقیب کرده که از نوشته آن بوی تعصب بمشام نمیرسد.

در حقیقت بانو ماریا دارو با تالیف کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان تا جایی کمبود تاریخ هنر تیاتر را پر نموده است . باید تذکر داد بانو دارو علاوه براین کتاب ده ها مقاله در موارد مختلف نوشته و بچاپ رسانیده است علاوتاُ قبل از این دو کتاب یکی بنام »« آوای ماندگار زنان » که در

آن سوانح نود وچهار تن از خانم هایکه در بخش رسانه های صوتی چون رادیو - سیمنا - تلویزیون و گویندگی خدمت نموده اندُ و هم یک رومان بنام « پا برهنه بازگشت» در سال دو هزار ونه به چاپ رسانیده است. هکذا یک رومان بنام اتاق شماره بیست دوم - عشق یک سرباز کانادایی در قندهار - شمس و قیسی - دو خواهر هندو ومسلمان در زیر یک بیرق واحد - تحولات سیاسی از زمان شاه امان الله تا اکنون - نژاد ها و زبانهای مختلف و تاریخ پیدایش اقوام و قبایل در افغانستان و غیره اماده چاپ دارد.

با این کوتاه نبشته چاپ کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر را به خانم ماریا دارو تبریک گفتهُ طول عمر و سعادت برای خودش و دو فرزندش هریک ابراهیم دارو و اسماعیل دارو که در دیزاین و صفحه ارایی کتاب با مادر مهربان شان همکاری نموه اندُ از خداوند آرزو مندم.

م اسحاق ثنا

از ونکوور کانادا

اپرایل 2014

درباره تالیفات و شخصیت خانم ماریا دارو

نوشته : رجنی پران کمار

دوستان گرامی!

با مطالعه کتب جدید حانم ماریا دارو با چهره های بزرگمردان و فرهنگی وهنری و بسا شخصیت های بزرگ کشورم آگاهی حاصل کردم با آنکه خودم کارمند رادیو افغانستان بودم وباهمه کارمندان گرانقدر شناخت داشتم اما شناخت حقیقی هنرمندان و دانشمندان از قلم پرُ بار ماریاجان دارو نهایت پرکیف است. خانم دارو برای سالیان طولانی در مرکز ثقل رادیو تلویزیون ملی افغانستان و بسیار از شعبات دیگر علمی و فرهنگی خدمات شایانی انجام داده است. او با تمام کارمندان رادیوتلویزیون ملی با روحیه خیلی عالی وعاری از تبعیض نژادی و لسانی برخورد مینمودُ در انزمان شاید فکر میکردم که چین رویه حسن را به سبب مسوولیت وظیفوی انجام میدهد. اما درسال« 2007 » میلادی موقعیکه کتاب آوای ماندگار زنان را مینوشتُ برای تمام بانوان که در کتاب آوای ماندگار زنان حضور دارند مکرراُ شب وروز تماس میگرفت تا خانمهای ارجمند کارنامه های هنری و فرهنگی خویش را برایش ارسال نماید. تنها برای پیدا کردن من در چندین کشور با فرهنگیان تماس برقرار کرد ه بود تا نمبر تلفونم را بدست آورد و مدت شش ماه برای پیدا کرد من سرگردانی کشید از این

رو من منحیث یک خواهر هموطن و نژاد اقلیت هندو که ما درکشور خویش از تمام حقوق حقه مان محروم بودیم و هستیم و اکنون هم این پرابلم در وطن جریان دارد وظیفه خویش میدانم تا از این اخلاق نیکو و همکاری صادقانه و بدون تعصب خانم دارو از صمیم قلب تشکر نمایم.
خانم ماریا دارو با آنکه در هجرت و فرسخ ها بعدُ از میهن فاصله دارد اما با دوستانُ هنرمندانُ اهل قلم و اهل فرهنگ و مطبوعات کشور فاصله نداشته و مانند ضیا چشم همه را محبوب میدارد و وقت گرانبهای خویش را صرف نوشتتن و زند ساختن فرهنگ و فرهنگیان خویش کرده است ُ
چنانچه در مصاحبه یی خود گفته « که زندگی من تنها متعلق به فرزندانم نیست زیرا من بیشتر وقت خودرا برای مردمم صرف میکنمُ خود را متعلق به مردمم میدانم زمانیکه مینویسم تمام مردمم در ذهنم مجسم میشوندُ میخواهم برای تمام انها بنویسم و بخصوص برای زنان و جوانان آینده ساز وطنم و در اخیر برای مرمم میگویم که شما چهار کتاب طبع شده بنده را بخوانید میدانید که من متعلق به یک گروپ محدود و کوچک نیستم تمام مردم افغانستان و مردم دنیا را دوست و احترام دارم زیرا من انسانم و به جهان انسانیت تعلق دار م ». این گفته خانم دارو را کاملا تصدیق میدارمُ زیرا زمانیکه ارتباط ما در سال2007م - برقرار شد تا اکنون تماسهای ما مانند دو خواهر هم تن برقرار است و بخصوص چند سال قبل من خیلی مریض بودمُ خانم دارو همه روزه برایم تلفون میکرد و در مریضی مرا تنها نگذاشت.
او تا حال چهار کتاب به طبع رسانیده است سه کتاب تاریخی که واقعاُ فرهنگ ولای وطن را چون صورتگران ُنویسندگان ُ شعراء و هنرمندان موسیقی وسایر اهل خبره را با اسناد و شواهد بمعرفی گرفته است. زمانیکه اولین کتابش را بنام آوای ماندگار زنان افغانستان مینوشت. مرا در امریکا پیدا کرد همینکه صدایش را در تلفون استماع کردم از خوشی اشک شادی ریختم و اصلاُ باورم نمیشد که چطور مرا فراموش نکرده بی خبر از آنکه برای پیدا کردنم ماه ها انتظار کشیده و طبع کتابش را معطل قرار داده است .
سرانجام صدایش را بگوشم رسانید زمانیکه از ختم نوشتن کتابش مژده داد و کتابش را برایم هدیه نمود هر صفحه آن کتاب که با خون دل و زحمات شباروزی وی ر رشته تحریر در آمده بود برایم من یک جهان ارمغان داشت ُ همه دوستان دوره ماموریتم در رادیو افغانستانُ در پیش چشمانم مجسم ساخت.
بدبختانه نسبت تعبیض نژاد و مذهبیُ هندوان همیشه در انزوا قرار داشتند و بخصوص در دیار هجرت اصلا فکر نمیکردم که دوستان مرا بیاد داشته باشند اما احساس دوستی و محبت بدون تعصب دلها را پیوند میدهد و فاصله را ازبین میبرد و این خانم دارو بود که همه همکاران را دوباره پیوند داد و هویت گمشده ما بانوان را در هجرت دوباره زنده ساخت.
خانم ماریا مروارید های پراگنده هنر وفرهنگ را از هرکشور جمع کرد همه این مروارید هارا دانه دانه با استعمال جملات و کلمات زیبا با افکار مدبرانه خویشُ کنار هم قرار داد و از کار و پیکار ما خانم که در شرایط دشوار و جنگ اعلام ناشده یک بخش از هنر و فرهنگ را فعال نگهداشته بودیم در صفحات کتابش با جملات زیبا نوشت و چون گنجیه نایاب بدوستانش تقدیم نمود. با گشودن هر صفحه کتاب و دیدن تصاویر دوستان و مطالعه کارنامه هنری و فرهنگی همکاران پیشین رادیو

افغانستان عشق و محبت بر دلهای ما دوباره جوانه زد.
کتاب آوای ماندگار زنان یک نمونه از احساس پاک وبی آلایش خانم دارو در برابر تمام اقوام کشور میباشد . زیرا تمام نطاقانُ هنرمندان تیاتر طبقه اناث را با قلم رسایش با صفات نیک برای نسل اینده معرفی کرده است. سپس کتاب رومان بنام « پابرهنه باز گشت »خانم دارو را مطالعه کردم این رومان واقعاُ مرا در کوچه وپس گوچه های وطنم برد و تمام اتفاقات و حوادث را برایم زنده ساخت و آنقدر با احساس نوشته شده است که واقعاُ گریه برایم دست داد.
اینبار دو جلد کتاب دیگرش تحت عناوین مختلف چهره های جاودان و هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان بدستم رسید از مطالعه آن خیلی لذت بردم.
همان طوریکه جناب نذیر ظفر در مصاحبه با خانم دارو نوشته است که خواندان کتاب باکم سوادی مشکل است و نوشتن کتاب با داشتن سواد مشکلتر از آنست که مافکر میکنیم این یک واقعیت مسلم است. اما در هر کتاب روش نویسنده خیلی مهم و اثر گذار است که چطور میتواند خواننده را بخود جذب نماید. شینده بودم که خواندن تاریخ خسته کن است اما روال نگارشی خانم دارو مانند رومان آدم را بخواند کتاب های تاریخ جذب مینماید و در منزل ما برای خواندن کتابهایش نوبت میگیریم . بزرگان گفته اند طحرف که از دل برخاست بردل می نشینُصد ماریا جان دارو بار دیگر هم اخلاص خودرا در انسان دوستی ُ بدون تعصب ثابت نمود در این دو اثر اخیرش باز هم تمام اصول نگارش را با بیطرفی مثبت نگهداشته و از تمام اقوام و نژاد های مختلف کشور مشت نمونه خروار شخصیتهای برازنده را معرفی نموده است .
اکنون در سایت های انترنتی و جریده وزین امید بزرگان و دانشمندان در باره کتابهایش نظریات نیک شان را نوشتند ُمطالعه کردم و دیده میشودُ بزرگان از کار نیک خانم دارو با قدر دانی زیاد یادآوری نموده اند زهی سعادت.
هرچند که خانم دارو نیازی به تشویق من ندارد اما میخواهم منحیث یک خواهر هموطنش از استاد دکتور عنایت الله شهرانی ف داکتور عبدالغفور روان فرهادی و جناب محترم استاد بزرگوار محمد اسحاق ثنا و جناب محترم پروفیسور عبدالواسع لطیفی ُ جناب محترم حامد نوید اظهار سپاس و قدر دانی نمایم. زیرا این دوستان در معرفی کتاب و هم چنان در نوشتن مقدمه کتاب های خانم دارو قلم زده اند و همچنان از دوست گرامی نذیر ظفر شاعر نستوه کشور سپاس می نمایم که مصاحبه خیلی جالب و خواندنی با خانم دارو انجام داده اند و از مطالعه ان واقعاُ لذت بردم همان طوریکه جناب ظفر در ختم مصاحبه گفته است که مصاحبه شما کمتر یک رمان نیستصد واقعیت از مصاحبه آنقدر لذت بردم که مجذوب گفتار نوشتاری ماریا جان شدم و ختم آن مرا واسوخت نمود . امید وار هستم بزرگان و دانشمندان دیگر نیز در برابر این بانوی گرانقدر وطنُ وظیفه فرهنگی خویش را در تقدیر و سپاساز کارهای با ارزش وی انجام بدهند. برای این بانوی پر افتخار و فرزندان نجیبش طول عمر و سعادت همیشگی از خداوند آرزو میبرم.
قلمش سبز و اقبالش بلند باد.

باحرمت رجنی پران کمار
نیویارک ُ امریکا -2014

و همچنان نوشته از جناب محترم استاد حـــامـــد نـویـد در بسیار سایت ها و جریده وزین امید به عنوان سپاسگذاری بنشر رسیده و چند جمله آنرا نقل مینمایم: با ابراز سپاس فراوان از نویسنده فرهیخته هموطن بانوی با درد خانم ماریا دارو که در مورد من لطف نموده و کارهای هنری و فرهنگی مرا با وجود کمی و کاستی های آن در کتاب ارزشمند خود « چهره های جاودان» بدیده قدردیده اندُ همچنان از جناب پوهاند داکتر لطیفی که مهرورزیده اند و بخشهای این کتاب ارزشمند راکه در آن مطالب در مورد پدر مرحومم غلام احمد نوید و اینجانب نگاشته شده اقتباس نموده و در جریده وزین امید بنشر رسانیده استُ ابراز منمونیت دارم .

چهره های جاودان در آموزن خوانش

نوشته : نذیر ظفر : may 2014

کتاب چهره های جاودان در 337 صفحه با قطع وصحافت متوسط درکشور کانادا بچاپ رسیذه که پشتی ان مزین با تصویر یک پَر که سمبول قلم نویسنده گی است وتصویر یک خانم دراخر صفحه آراسته شده استُ اسم نگارنده در بالای صفحه وعنوان کتاب درمیانه قرار دارد.

کتاب چهره های جاودان با فهرست ومندرجات به ترتیب الفبای فارسی دری ترتیب گردیده که در صفحه نخست با ذکر نام پروردگارُ عقیده نویسنده بقلم خودش « ماریا دارو» نـــوشتـــه شده است.

دراین کتاب از بانوان افغان تذکری دیده نمیشود چون که برای بانوان سرشناس کشور درسال 2008 کتابی بنام« آوای ماندگار زنان افغانستان» در کاناد از قلم همین نویسنده توانا بنشر رسیده است و از تکرار آن اجتناب نموده است.

در پشتی عقبی این کتاب « چهره های جاودان» یاداشت مختصر نویسنده و با ادرس اش و مرجع طبع کتاب دیده میشود.

معرفی نویسندگان و شعرا و هنرمندان با اقتضای معلومات دست داشته نویسنده مهیا گردیده است و شناخت شخصی خود نویسنده و خاطرات پرُ

بارش در مورد یعضی از شخصیت های ادبی وهنری ذوق خواننده را تحریک بیشتر به خوانش کتاب می دهد.

در کتاب چهره های جاودان زندگینامه رجال سرشناس چون میرغلام محمد غبارُ استاد عبدالغفور برشناُ محمد شفیع رهگذرُ عبدالله افغانی نویسُ محمد حیدر ژوبلُ داکتر محمود حبیبیُ استاد عبدالواحد خان بهرهُ

استاد علی اصغر بشیر هروی ُ استاد خلیل الله خلیلُ استاد علامه سلجوقی ُ علامه حبیبی ُ کاتب هزاره ُ استاد ترانه ساز ُ عبدالروف بینوا ُ سناتور عبدالهادی داوی ُ استاد مشعل هروی ُ محمد محسن صابر هروی ُ علامه محمود طرزی ُ استاد عبدالرحمن پژواک و سایر شخصیت های فرهنگی معاصر افغانستان بدون هیچ نوع تبعیض و تفوق گنجانیده شده است که اکثراً از شخصیت های معاصر کسانی اند که از آتش جنگهای داخلی به کشور های مختلف متواری گردیده اند.

تقریظ این کتاب توسط دو شخصیت برجسته وادیب کشور داکتر عبدالغفور روان فرهادی و بخصوص جناب استاد داکتر عنایت الله شهرانی با خلوص نیت و همه جانبه نگاشته شده است که گواهی برکار دانی نویسنده میکند.

با وجودیکه تیراژ نشر آن کمتر است ُ مگر تقاضای خوانندگان بیشتر از تیراژ آن است که مبین به ضعف تمویل مالی نویسنده میباشد. زیرا مشکلات مالی هر نویسنده بخصوص نویسندگان مهاجر درکشور های خارج باعث عدم چاپ آثار شان میگردد که این خود غنای معنوی ما را کمرنگ میسازد.

شاید این هم سوالی در ذهن خواننده مطرح شود که چرا عده یی که باید اسم های شان با سوانح شان در این کتاب میبود ُ نیست؟

با خاطر اینکه نویسنده در نخستین صفحه مقدماتی خود اشاره نموده که بعضای ها روی ملحوضات محتلفی که مدنظر داشتند ُ از ارسال زندگینامه و تصویر شانشان ابا ورزیدند مگر عده هم با درک رسالت های فرهنگی نویسنده و همکاری متقابل باوی ُ معلومات مفصل راجع به زندگی وعمل کرد های فرهنگی شان را ارسال و کتاب چهره های جاودان را پر غنا گردانده اند.

قسمیکه خانم « مـــاریـــا دارو» وضحات داده اند تقریباً مدت چهار سال را در برگرفته تا بمعراج چاپ رسیده است واین یک کار بزرگ و با ارزش فرهنگیست که از توان هرکس پوره نیست ُ آنهم در شرایط محدود خارج از کشور که همه تلاش برای قوت ولایموت زندگی دارند و خانم « دارو» با تقبل تمام مشکلات مادی و معنوی توانسته است خود را به هدف مقدس فرهنگی یعنی نشر چنین کتاب پر محتوا عیار سازد.

من شخصاً اولین بار کتابی را بمطالعه گرفتم که درآن از یک هموطن هنرمند اهل هنود افغانستان یا آوری شده است ُ این هنرمند محترم شادروان پران ناتهه غنمیت است که سالیان دراز دوشادوش هنرمندان دیکر ما هنرنمایی داشتند . آن قدر مقرب قلوب همکارانش گردیده بود که روابط همکارانه رادیو به رفت وامدهای دوستانه فامیلی کشانیده شد و این هنرمند که باصفای خاطر در پهلوی شغل تجارت ُ هنرش را گرامی میداشت ُ توانست از شهرت بسزایی مستفید گردد وبا تحولات سیاسی وتجارتی سرانجام این هنرمند از عمل کرد عده یی جبار هم شغل تجارت اش را ازدست میدهد و هم فرار را برقرار ترجیع میدهد وبه کشور هندوستان پناه میبرد و درانجا در سانحه جان به حق میسپارد ُ نویسنده کتاب با تفصیل کلی این حکایت را مینگارد و آلام اجتماعی را بدون جانب داری بیان میکند و رسالت اش را صادقانه انجام میدهد.

در ختم سپاسگذاری نویسنده از افراد و اشخاصیکه ور را دراین عرصه های جاودان با ارسال کتب و مطالب کمک نموده اند دیده میشود . در کتاب چهره چون قاطبه نویسندگان ما از نوشتن قمیت کتاب خودداری میکنند. چاپ این کتاب پر محتوا به زودی در شهر کابل صورت خواهد گرفت ُ چون بودجه مالی نویسنده برای چاپ دوم به تیراژ بیشتر بسنده نیست بناً با همکاری فرهنگیان در کابل بچاپ خواهد رسید.

برای خانم مـــاریـــا دارو نویسنده توانا وحق بین موفقیت بیشتری آرزومندم. با حرمت نذیر ظفر

هموطنان گرامی و مطالعین ارجمند :

کتاب هنرمندان تاریخ ساز تیاتر افغانستان در 411 صحفه در کانادا برای اولین اقبال طبع پیدا نمود ُزمانیکه بدسترس مطالعین محترم قرار داده شد ُ طرف استقبال عهده زیاد فرهنگ دوستان قرار گرفت و بدون تعلل فرهنگیان در تشویق و تقاضای آن در جراید و وبسایتها قلم به نگارش نهادند و همچنان یک عهده هنرمندان دیگر نیز افزود گردید و تعداد صحفات آن به 445 صحفه بلند برده شد و اکنون تحت مطالعه شما قرار دارد.

با سپاس از آن عهده دوستانیکه جهت آگاهی هموطنان و تشویق نویسنده نظریات شانرا انعکاس دادند و در چاپ دوم نیز افزوده شدُ جریان نوشتن نظریات ادامه داشت اما نسبت ضیقی وقت باید کتاب جهت چاپ دوباره آماده و بکابل ارسال میگردید بناُ مقالات یک عهده دوستانیکه بعداز ترتیب و اماده شدن چاپ دوم کتاب بدستم رسید ُ در اینجا گنجانیده نشده است ُ صمصانه معذرت میخواهم . امید با بزرگواری بنده را عفو بدارند.

بااحترام

مـــاریـا دارو

جولای

2014

کانادا